

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232154

UNIVERSAL
LIBRARY

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. ۲۴۷۵۴
Author شیخ زاهد خاوری
Accession No. ۶۹۰۹
۶۹۵۹
Title مکتوبات حضرت خواجه محمد معصوم

This book should be returned on or before the date last marked below.

الذی یخبرکم بکتابنا بعد تم فی التورۃ و الانجیل

کتاب حضرت خواجہ محمد معصوم

فرزند و خلیفہ جانشین حضرت بیوم ربانی محبوب صمدانی شیخ احمد فاروقی
سہروردی مجدد و العثمانی رضی اللہ تعالیٰ عنہما کہ از مطالعہ ہر مکتوب
انوار و ارواح و الہامات بلند و مقامات و کمالات ارجند
ایشان روشنست و معاینہ آن بر قلوب طالبان
حقائق و معارف از اشراف اسرار غیبی و کشف
سوار و لاریجی بن آئینہ مجلی رہ تو گمن
بکمال تصحیح و تنقیح و تمام
تہذیب و ترتیب

۵۶۷۶۲

ح م - -

۶۹۰۹

در مطبع نظامی واقع کانیو مطبوع گردید

فہرست مضامین مکتوبات اچھے محمد مصدق خلیفہ الصدیق امام بانی ختم نبوت			صفحہ		مضمون مکتوب
۱	۳۵	۲۱	۲۱	۳۵	در ذکر خواص محبت و صفات کمال آن
۲	۳۶	۲۲	۲۲	۳۶	در تحریر ایامی سنت و امانت بدست
۳	۳۸	۲۳	۲۳	۳۸	در اقسام توحید و شرح ہر مرتبہ با ذکر معارف متعلقہ
۴	۴۰	۲۴	۲۴	۴۰	در حالات اشواق و حقیقت کعبہ شریف و حدیث مع اللہ
۵	۴۸	۲۵	۲۵	۴۸	در آثار بھیم نسبت بقین با معارف متعلقہ آن
۶	۴۹	۲۶	۲۶	۴۹	در بیان فنائے اتم و بقائے اکمل
۷	۵۰	۲۷	۲۷	۵۰	در بیان عظمت مطلوب و عجز از ادراک آن
۸	۵۱	۲۸	۲۸	۵۱	در اذواق و کمون ظاہر و بطنی باطن
۹	۵۲	۲۹	۲۹	۵۲	در بیان لطائف و عظمت و نتائج تذکیر
۱۰	۵۶	۳۰	۳۰	۵۶	در غنیمت و کائنات غریب اتباع خیر البریات
۱۱	۵۷	۳۱	۳۱	۵۷	در جواب سوالات متہمعان جلیہ و اسرار علیہ
۱۲	۵۸	۳۲	۳۲	۵۸	در تحقیق بنیاد عدم وجود فنا و وجود عدم و فرق آتما
۱۳	۵۹	۳۳	۳۳	۵۹	در بیان عظمت طلب بزرگی اسم مبارک اللہ تعالیٰ
۱۴	۶۰	۳۴	۳۴	۶۰	در مصالح طالبان معرفت بیان حالات نماز
۱۵	۸۰	۳۵	۳۵	۸۰	در بیان آنکہ عظم حجاب این اہ نفس طالب است
۱۶	۸۲	۳۶	۳۶	۸۲	در شرح معانی الصوفیہ کاوش باطنی
۱۷	۸۳	۳۷	۳۷	۸۳	در خصوص اعمال نیات و اذواق و اورات مخصوصہ
۱۸	۸۴	۳۸	۳۸	۸۴	در جواب انصاف شخصی کہ شکر باحوال و فاعل بود
۱۹	۸۵	۳۹	۳۹	۸۵	در بیان کاشفہ حضرت مجدد الف ثانی
۲۰	۸۵	۴۰	۴۰	۸۵	در اشارہ بعض اسرار ضمیمہ قلبیہ

الحمد لله

عزیز الہی

۴

صفحه	مضمون کتب	صفحه	مضمون کتب
۸۶	۴۱ در دفع مظنه آرزوی دیگران خاطرے۔	۱۱۲	۶۲ در مقام رضا و اعتبار است۔
۸۷	۴۲ در آنکه تکلیف دنیا موجب احتیاج آخری است۔	۱۱۳	۶۳ در نسبت حق باطل بر وجه بیان و ذکر معارف
۸۸	۴۳ در ذکر محصلات قرب الهی جل شانہ۔	۱۱۴	۶۴ در فضائل جہاد و شرح معارف جہاد الکریم
۸۹	۴۴ در شرح معانی ہدایت بصراط مستقیم۔	۱۱۵	۶۵ در ترغیب ترک تسویف و تنفی ارادت۔
۹۰	۴۵ در ذکر بعضی مکاشفات پیرنگیر خود۔	۱۱۶	۶۶ در جواب عرضہ کہ مشتعل بر واد عظیم بود۔
۹۱	۴۶ در ترغیب اتبل سنت رسول و حبش شیخ۔	۱۱۷	۶۷ در باب علماء و مسئلہ کلام الہی و تدقیقہ و دان۔
۹۲	۴۷ در تسلیک طلب و توضیح مراتب کمال مع معارف۔	۱۱۸	۶۸ در مراتب اصول و حلول بطریق اجمال۔
۹۳	۴۸ در بیان ترغیب بر التزام ذکر۔	۱۱۹	۶۹ حصول بعضی اجماع و فوائد بمسئد کمال کمال
۹۴	۴۹ در آنکہ معالجات امراض لہات بدوای و امر و نواہی است۔	۱۲۰	۷۰ معنی حدیث قبر و ضحہ من ارض الجنۃ مع بشارت
۹۵	۵۰ در اجوبہ سوالات ثمانیہ مسکوک عرفان۔	۱۲۱	۷۱ در آنکہ تعلق با سوا از اشد امراض است۔
۱۰۲	۵۱ در اراض فضائل صوری و ترغیب کمالات ظہن۔	۱۲۲	۷۲ در تحریض بر رضا بقضای الہی حل شانہ۔
۱۰۳	۵۲ در تاویل کلمہ یا ہیا الذین آمنوا اتقوا الصدق نقاتہ۔	۱۲۳	۷۳ در جواب شبہہ کہ بر شریعت طریقت اُرد شدہ۔
۱۰۴	۵۳ در اشارت بعضی کمالات خجہ و اسرار مخصوصہ خود۔	۱۲۴	۷۴ سبقت اصلت ہر چہ در ظل بود مستعار از انست
۱۰۵	۵۴ در بیان حسن ایلام محبوب در اسرار عشق۔	۱۲۵	۷۵ سواجید و احوال و ذکر لحوظ و محظور نیست۔
۱۰۶	۵۵ در جواب طالع الہی کہ خط و زوال و عاشق بر طرف گشتہ۔	۱۲۶	۷۶ در حسن تاویل سورہ اخلاص۔
۱۰۷	۵۶ در کثرت ظہور کیفیت و غیر مراقبہ۔	۱۲۷	۷۷ در علامات وصول بدرجہ کمال۔
۱۰۸	۵۷ در آنکہ نجات آخر و قرب حق تمام منوط با تلبا سنت است۔	۱۲۸	۷۸ در ترغیب رابطہ و وفائی شیخ و اتباع سنت و وفائی مانند
۱۰۹	۵۸ در بیان تخریص بجا فطرت نسبت با۔	۱۲۹	۷۹ در تحقیق مقام بندگی مع اسرار و رموز سورہ فاس
۱۱۰	۵۹ در ترغیب بر التزام نیاز و تقی و جود۔	۱۳۰	۸۰ در تضاد بندگی با ارادت و مدار و ضابطہ بارک الہی
۱۱۱	۶۰ در آنکہ شریعت حصہ حاصل جمیع کمالات است۔	۱۳۱	۸۱ در آنکہ ترک کثرت شرط این راہ است۔
۱۱۲	۶۱ از عدم علم بال نفی حال لازم بیاہی مجازت تعلیم طریقت۔	۱۳۲	۸۲ در آنکہ حصول اطمینان بکلیہ کلام شریعت از ادعا

راز کتبہ

مربوط

مضمون کتب	صفحه	مضمون کتب	صفحه
در فانی نفس و آلات التزام او با عید و ایت مطلق	۱۰۴ ۱۶۱	در آنکه فساد با صبری میسر عالم باطنی است	۸۳ ۱۳۲
در فضیلت فقر و ترغیب تحصیل غنا	۱۰۵ ۱۶۳	در توسط ذوق و شوق است در انما حزن	۸۴ ۱۳۳
در آنکه در محبت ذاتی جلال باید که تعالی نفس است	۱۰۶	در حل شبهاتی که در کلام حضرت محمد العالی نمودند	۸۵ ۱۳۴
در بیان غفلت مطلق حل علا - که در راه فصل	۱۰۶ ۱۶۴	در حصول شریعتی نیست بهر دوها نیست که کمال است	۸۶ ۱۵۰
در فصاحت سودمند ظاهر او باطن	۱۰۸	در بیان امور که ابلاغ آن ضرورت است	۸۶ ۱۵۲
در حالت قیامت و نعم و نطقه عالم خلق و عالم امر	۱۰۹ ۱۶۵	در مارتا قیامت تفصیل سیری و فانی فناء و غیره	۸۸ ۱۵۳
در شرح رباعی عارف و حیدر شیخ ابو سعید	۱۱۰ ۱۶۶	در اشارت بجامیت عارف	۸۹ ۱۵۹
در شرح احوال شخصی مشتمل بر فصاحت عارفانه	۱۱۱ ۱۸۰	در بیان حدیث عارف	۹۰ ۱۶۰
در تنبیه بر وقع خطا و ضرورت استرغای مرشد	۱۱۲ ۱۸۱	در اظهار محبت پیرو خود و محبت صحابا حضرت	۹۱
در اوایل کریمه الدنیه السموات الارض الایه	۱۱۳ ۱۸۲	در ترغیب تحصیل طریقه بندگی و معالجه عجب اعمال	۹۲ ۱۶۱
در فضیلت علم و محبت و حزن	۱۱۴ ۱۸۵	در حل آنکه بر تفسیر فناء عالم چگونه باشد	۹۳
در تنزیه محبوب حقیقی حل شانه	۱۱۵ ۱۸۶	در دفع شبهه صاحب است که بر مقرر قوم نموده	۹۴ ۱۶۳
در بیان وراثت حق سبحانه و تعالی	۱۱۶	در ترغیب تحصیل نسبت این بزرگواران	۹۵ ۱۶۴
در ترغیب تحصیل فانی قلب نفس	۱۱۶ ۱۸۷	در نصیحت و اقبال و نگرانی و وظائف بندگی	۹۶
در رعایت مقام شریف و ذکر لوازم آن	۱۱۸ ۱۸۸	در اظهار کلام و ستاره بطریق عارفانه	۹۷
در جواب اشخاص که متضمن ابروات بود و در جود نیست	۱۱۹	در بیان طریقه مرصیه عبودیت	۹۸ ۱۶۵
در جواب اشخاص که متعلق بحالت عالمه واقع و روشن بود	۱۲۰ ۱۹۱	در ترغیب تحصیل معرفت مضبوط اوقات	۹۹ ۱۶۶
در آنکه مبتدیان اصل است و فطن پیچیده مبتدیان نیست	۱۲۱ ۱۹۲	در بیان حال لایحه عایه صرفیه ذکر فصاحت	۱۰۰
در شرح احوال شخصی بر سبب احوال احوال احوال	۱۲۲ ۱۹۳	در آنکه صدق حصول نسبت فی تخلیک احکام شریعت	۱۰۱
در ترغیب علمی است و تفصیل شود بر نشان دیگر	۱۲۳ ۱۹۸	در ترغیب تحصیل معرفت حاصل و مخدیر جوان آن	۱۰۲
در فرق بیان عوام و خواص و خصائص	۱۲۴ ۲۰۰	در اظهار محبت و در قصور اعمال	۱۰۳

حل شبهات

در بیان فصل

در بیان

۱۲۵
سر کتاب

عربی

۲۲۳
عربی

اسماع

صفحه	مضمون کتب	صفحه	مضمون کتب
۱۲۵	در تکریم نصیحت و پذیر	۱۲۶	۲۱۶ ظهور جلال الهی رنگتال انعام موجب دلالت
۱۲۶	در بیان شجاعت کریمه استعجاب الکریم آه و کمالات شریعه	۱۲۷	۲۱۷ در تزیین قیام و فضائل انعامی حراج و حسن خلق
۱۲۷	در بیان حقیقت ممکن و فای حقیقه	۱۲۸	۲۲۰ در آنکه قبح و شرارت مرات حسن و جمال است
۱۲۸	در آنکه طالب مواجید طالب اسواست	۱۲۹	۲۲۱ در آنکه عزت انعام این است و خطا ظاهر نسبت حضرت
۱۲۹	در تعبیر واقعته عالی که شخصه پر سیده	۱۳۰	۲۲۲ در آنکه فاقدم اول است درین راه
۱۳۰	جمع کمالات حضرت اتباع نبوی متفاضله بقدر عزت	۱۳۱	۲۲۳ در آنکه نسبت باطن قوت پذیرد و تجلی با حکام شریعه زیاده شود
۱۳۱	در نصیحت و تزیین تحصیل نهای طلب و نفس	۱۳۲	۲۲۴ در حل شبهه که بر کلام حضرت خواجہ وارد شده
۱۳۲	در فصل اخ سو مند	۱۳۳	۲۲۴ در آنکه مقصود از فدا و بقا زوال گرفتاری اسواست
۱۳۳	در جواب نامه شخصی که متضمن جلال استفسار با بوده	۱۳۴	۲۲۵ در شرح احوال شخصی که در ریاضه وی مسند ج بود
۱۳۴	در دوحی و درگان باشار تفحص اسرار ایشان	۱۳۵	۲۲۶ در آنکه تمیز ظاهر سبب تخریب باطن است
۱۳۵	در آنکه از عمده منصب بر آمدن بی شکل است	۱۳۶	۲۲۸ در فدا و توحید و تقنی و کمالات صلوة و نماز و سایر معجزات
۱۳۶	در نصیحت مفید	۱۳۷	۲۳۲ در اظهار افراط محبت بحضرت پیر و صحابای
۱۳۷	در ذکر اسرار غامضه بطریق اجمال	۱۳۸	۲۳۳ در اظهار درود و سوز و گداز
۱۳۸	در غیب اعلام است کشف آنکه در غیر توحید نسبت افزاید	۱۳۹	۲۳۴ در دلالت شکر نعمت و تحذیر از کمالات جل جلاله
۱۳۹	در بیان حقیقت عارف کامل	۱۴۰	۲۳۵ باینکه ظاهر و در رنگ باطن بدوام حضور موصوف باشد
۱۴۰	در جانشین نبوی که معجزاتی در نسبت اعتقاد و کمال آن	۱۴۱	۲۳۶ در عظمت و طلب جل جلاله و دلالت بر اعلا است
۱۴۱	در آنکه وجود حقیقه را با مبدء هیچ نسبت نیست	۱۴۲	۲۳۷ در آنکه نصیب سالک مطلوب حقیقه جز استلاک نیست
۱۴۲	در کسانانی انبی انبات ظاهریه بیان سجده بعد و تر	۱۴۳	۲۳۸ در اشارت اسرار غامضه و اذواق خاصه نمود
۱۴۳	در آنکه طالب حکم علی دارد و وصول آن بخیرت پیر و مبدء	۱۴۴	۲۳۹ در دوام در و گداز و مطالب حق و دست نمانا
۱۴۴	در آنکه عامل اصل اسرار الوریست خلاف این ضلالت است	۱۴۵	۲۴۰ در شرح بعضی کلمات مصلحه این طریق و تعلیم
۱۴۵	در آنکه کار توحید خلاصه تمام سلوک است مع نضال	۱۴۶	۲۴۱ در شرح احوال علی وجه الکمال

صفحه	مضمون کتب	صفحه	مضمون کتب
۱۶۳	در تشریح مطلوب حالات بر اعلاهی هست -	۱۸۸	در نگه دیدن مرآت کمال پرست و ذکر نضاح
۱۶۸	در آنکه شرط نخستین این راه فناست -	۱۸۹	در شرح کلمه طیب که بان حضرت مجدد الف ثانی ملهم گردیده
۱۶۹	در آنکه یاس از عمل مستلزم اعتماد بر کرم است -	۱۹۰	در ذکر معرفت سموعد از حضرت سید پیر بکیر
۱۷۰	در توضیح غرض مشوب نباشد حتی الماحول الواحد	۱۹۱	در کمالات ذات محبوب طارف تام المعرفه
۱۷۱	در فصل اخلاص -	۱۹۲	در کتب اربعه اصالت ماده حضرت مجدد الف ثانی
۱۷۲	در آنکه ظاهر کامل بنگ باطن در هم حضور موجود است	۱۹۳	در ذکر کمالات و کشفیات حضرت نجمه
۱۷۳	در جواب آنکه علم حق تعالی در علم خود گم یابم -	۱۹۴	در مقامات حضرت ایشان که بان باصاوت مجربین ایت
۱۷۴	در بیان خلاصه سلوک بطریق اجمال -	۱۹۵	در کشف التبعی عنوی بان برای همی مع سارف خفیه
۱۷۵	در آنکه مشاهدات و تخیلات انفعی باید نمود -	۱۹۶	در بیان مقامی فوق مقام رضا -
۱۷۶	در آنکه فائز و معرفت است و ترخیص میل این دولت -	۱۹۷	در جواب آنکه مشرب و واردات بود و جواب سوله
۱۷۷	در عدم اعتماد بر کشف طالع و کمال معرفت تحقیق فنا -	۱۹۸	در خد فیض الباطن بجهت شیخ دوم و ذکر غنای قلب و نفس
۱۷۸	در غیب کسب علم شرعی و احیای مکتب طفرین نضاح دیگر	۱۹۹	در شرح اذواق و مواجید که شخص نوشته بود -
۱۷۹	در طلب تقاضای عین محبت و فرق نسبت بر آن	۲۰۰	در تحریف و ادم و کرا و اختراع عزت و تجویر تعلیم طریقت -
۱۸۰	در خصائص حضرت مجدد الف ثانی و تشریح کمال روشی	۲۰۱	در بیان نسبت شخصی و ذکر نضاح نافه -
۱۸۱	در بیان مقام جمع و ترخیص و فرق بعد الجمع -	۲۰۲	در تذکره نصیحت مفیده -
۱۸۲	در شرح احوال حجاب تفسار و تحقیق حیات حضرت خضر	۲۰۳	در اسرار غامضه فنا و بقا و قیامت بجامیت -
۱۸۳	در آنکه سر غامضه و طل شبیه یکدیگر بر وجه الف ثانی وارد شده	۲۰۴	در فقر مکن و غنای واجب و وجل -
۱۸۴	در دو قصه اعمال خود و انکشاف نسبت شخصی -	۲۰۵	در ائیت حق کمال طایفه انکشاف نسبت و تفاوت آن
۱۸۵	در بیان عدیبت سالک ناهست مکن -	۲۰۶	در اشاره کمالات خود و کمالات شخصی قدس سره -
۱۸۶	در طلب اطمینان نفس از کمال آن و قرب نسبت است -	۲۰۷	در وعظ و تذکره نصیحت
۱۸۷	در آنکه قصه از خلق انسان تحصیل معرفت حق است -	۲۰۸	در کشف حضرت مجدد الف ثانی قدس سره -

حضرت مجید و اهل کمال

علم الهی

مقام ابرار و علم الهی

۲۶۵

شهادت

در بیان کمال و تفاوت آن

الفاظ و لغت

مکتوبیکه شصتن تجلیات ثلثه است درین امان رسید بقدر استعداد خود از آن بهره ور گیرید و حظی
 فرا گرفت بعد از آن مکتوبیکه شصتن به معارف نور صرف ذاتی است شرف ایراد یافت در حین مطالعه
 آن شعوری از نور صرف یافته بود بلکه فنائی و بقائی بآن نیز نصیده و نامدتی در آن استغراق داشته
 هر چند در وقت کتابت آن نسبت مستورست تا وحش چه باشد حضرت سلامت از عنایات او تعالی
 چه نویسد و احسانهای او را بجهان چنان بیان نماید کشتان کشتان میرند هر چند نداند که کجایند و کجا
 میرسانند اما التذات و کیفیات که درین میان روی میدهد بیان آن نمیتواند کرد و ذوقی است
 نه بیانی **س** من نه با اختیار خود میروم از قفای او به آن دو گسند غمیرن می بردم کشتان کشتان
 حضرت حق سبحانه علم و تمیز کامل بتوجه عالی عطا فرماید رب زدنی علما قبل ازین بصحوب قاصدی
 واقع نوشته فرستاده است اگر بصحت و تقسم آن ممتاز شود کمال بنده نوازی است و العبودیه

مکتوب سیم و در انکشاف نسبت غمیرن می به پیر نبرگوار خوشی رضی الله تعالی عنه

عرض داشت احقر انچه محمد معصوم بذروه عرض آستانه بوسان میرساند از آنرویکه از شرف سعادت
 حضور مجبور گشته است خبری از خادمان آن درگاه باین شکسته بال نرسیده بسی نگران است
 احوال خادمان اینجای مستوجب حمیت و اوقات را کجبعیت بسیر میرند حضرت سلامت اشب
 که شب شنبه است و ششم ربیع الثانی بود میان شیخ منزل ازین دار رحلت نمودند خوب رفتند در وقت
 دفن کلاه تبرکی آنحضرت را که پیش بنده بود و را و کلاه می که آنحضرت بنده را بتخصیص عنایت فرموده
 بر سر ایشان پوشانید بجز پوشانیدن یا بعد از لحظه دید که نسبت علیه خاصه آنحضرت در ایشان جلوه
 گشت و تمامی این غمیرن را در گرفت بعد از آن تمام مقبره را نسبتش فرو گرفت بلکه تمامی
 آن گرد و نواحه را با مال از نور ساخت قبل من قبل بلا ع

مکتوب چهارم و در حصول مقام عالمی که مصل الاصل متعلق است نیز بوالد نبرگوار خود

عرضداشت نیازمند درگاه والا محمد معصوم بعرض اقدس میرساند احوال این شکسته بان همین تعبیر آن کعبه امانی و آمال بروجه استقامت است و هیچگونه در غریمت امور فتور راه نیافته آسید میدارد که بطفیل نظر عنایت آنحضرت در چند نفس عاریتی که مانده نیز فتور راه نیابد ثانیاً معروض میدارد که فقیر تا مدت‌ها مقبوض و مغموم می بود آخر الامر بقوجه عالی سبطی عظیم روی داد و در آن بسط مقامی که بس شکر نمودار شد در آن وقت چنان معلوم گشت که این مقام فوق جمیع مقامات ظلال است مقام اصل الاصل است که شائبه ظلمت بآن راه نیافته خود را به تمامه داخل آن مقام یافت و سر خود را داخل مرکز آن مقام دید و بابتی خود را ته آن مرکز محاذی بآن و بعضی چیزهای دیگر هم در آن وقت مشهود بود اگر در حضور می بود یحتمل که بعرض میرساند

مکتوب پنجم در اشارت بحصول نسبت سابقین با معارف متعلقه آن نیز بوالد بزرگوار خویش رضی الله تعالی عنه

عرضداشت بنده کمترین محمد معصوم بذروه عرض خاک نشینان درگاه عرش اشتباه میرساند که سرافراز نامه گرامی که از سرای هودل مرسل بود رسید جانهای افسرده را سروری کامل بخشید و دلهای مرده را حیات جاودانی از سر نو از زانی فرمود حمد و سپاس آنکه متعلقان آنجا از آن مملکه بعافیت ماندند سفری که مولانا محمد صدیق اختیار کرده بود و او اهل هم در نظر فقیر چندین زیبا نمی نمود **و** با پیری روی اگر در خانه باشد کسی به میل بیرون چون کند دیوانه باشد کسی ثانیاً احوال شکسته خود را بعرض میرساند حضرت سلامت این فقیر را از آن باز که بعالم منسوخ آورده اند نشانه آن نسبت را که در وقت عروج بآن مشرف ساخته بودند میان می یابد که آن همین و بسیار بیگانه است همین و بسیار ازین نسبت قلیل انضیب اند بلکه هیچ مناسبت ندارند این نسبت مخصوص بسابقان است اصحاب همین در رنگ اصحاب بسیار ازین کمال چه در پند و آداب ظلال در رنگ عوام مومنان ازین معما چه فریگز محبت ذاتیه که در آنجا ایلام محبوب

از دیا و محبت بخش است نسبت بانعام او اینجا متحقق میگردد و چون بدوق و وجدان خود
 میکنند بی تکلف می یابد که حظی و صلاحاتی بلکه از دیا و محبتی که در وقت ایلام محبوب است در هنگام
 انعام او نیست توان گفت که تصویر ایلام محبوب فرحتی و سروری می بخشد که در نفس انعام
 آن فرح و سرور ثابت نیست چه در محبت ذاتیه هر چند فرح و سرور از شائبه نفسانیه منزه و مبرا باشد
 اتمیت و الکلیت پیدای کند عالم را بتمامه اعراض می یابد که بومی از جوهریت نیافته است و قیام
 بذاته در حق آن ثابت نیست قیوم جمیع اشیاء اوست سبحانه مشارالیه بلفظ انا بلکه مشارالیه
 بجمیع اشارات هم اوست تعالی چه ممکن را ذات نیست و اشارت بعرض عین اشارت بقیوم
 اوست ممکنات را اشباح بیش نمیداند و زیاده از اراده امر جاری در دنیا تصویر نمی نماید قدرت
 کامله او تعالی را باید ملاحظه نمود که این اراده را که محض در مرتبه حس و وهم است برنجی ثبات و استقرار
 داده است که از زوال مصون و محفوظ است و معامله ابدی باین مربوط و قیام اعراض را برنجی میباید
 که از شائبه عالیت و محلیت پاک و مبرا است بیش ازین نیست که ثبوت و نفیر اشیاء اوست تعالی و العجوبه

تعبیر

مکتوب ششم در فنای اتم و بقای کمال نیز بر پیرزنگوار خود ضعیف شمعنه

عرض داشت مجور ملازمت عالی محمد مصوم بذروه ماکنان آستانه عالیشان میرساند حسن و جمال
 که متوهم میشد چون عاریتی و امانتی بود باطل امانت منصرف گشت و غیر از شر و نقص هیچ چیز باقی نماند
 حضرت سلامت در انشای این تحریر جالعی روی دید که اندام که غیر روی هیچ چیز ظاهر نبود
 رو باستار آورده آن کمالات که باصل خود در جرع کرده بود جلوه گر شدن گرفت درین اثنا
 غمبختی روحی آدمی بنید از بس که طعام بسیار خورده است در طبیعت برهمزدگی پیدا شده است و
 بنده ت رو داده می یابد که از هر رگ و پوست حتی که از رگ ناخنهام ماده میکشند و می برآند چون
 با طاقت آدمی که عدم را بتمامه برآوردند و غیر از آن کمالات چیزی دیگر ظاهر نیست خود را بنایت
 نورانی و لطیفه یافت بعد از آن دید که آن کمالات که بآن بقا بخشیده اند باصل خود رجوع کردند

گرفتند و باصل الاصل لمحق گشتند و ظهور در آنحضرت بطریق اصالت و حقیقت پیدا کرده
اتصال بی کیف حاصل نمودند این زمان آنکه از عدم تمام کننده بآن کمالات لمحق شیده
آنجا اطلاق یافت و نسبت ظاهرا بهر مانظر چون نسبت عالم خلق به عالم امر یافت حقیقت کمالات
انفعالی اینجا ظاهر میشود و بعضی امور دیگر نیز اینجا معلوم بود نتوانست نوشت
انشاء الله تعالی چون بدولت حضور شرف گردد بعرض رساند

مکتوب هفتم در عظمیت مطلوب و عجز از ادراک آن نیز به پیر بزرگوار خود خضی العظمی

عرضداشت کمتر بنده با محمد معصوم بذروه عرض باریانندگان آستانه علیا میرساند که احوال
و اوضاع خدمه اینجند و مستوجب حرمت همواره ترصد استماع اخبار فرخنده آثار سلامتی
خدمه عتبه علیه دامنگیر است اشتیاق دریافت دولت حضور را چه شرح دهد و سوز و گداز
جدائی را چنان و انامید در دغم خون شد آخر چند جو ششم می اندر آلبکینه چند نوشتم
قبله گاه حجب کار و بار است و طرف غنچ و دلال در عین آرام حرمان است و در نفس وصل بچران
می یابد و نمی یابد و نمیداند که چه می یابد و چه نمی یابد تضاد و تضاد است و تناقض در تناقض است
میدهند و لذتی نمی بخشند که هزاران لذات و آرامها در جنب آن بجوی نمیخزند و در عوض آن
به پیشیری نگیرند مصراع آنجا که باشد نقل و می بیکار است این کار باه اگر عمر باد در شکر آن صرف نماید
بیج نکرده باشد و اگر عمده در طلب آن بگذراند بی سابقه فضل الهی بیج حاصل ننماید و مع ذلک حرمان
همه وقت و دامنگیر است و دوری و مجوری همواره و دستگیر و خشن غایتی دارد و نیمی سخن پایا
بماند شنه مستقی و دریا همچنان باقی چه مطلوب در غایت تنزه و رفعت و طالب و در نهایت
پستی و نقصت ندان را با وی شکرستی و ندان را با این نسبت آیین از ادراک آن عاجز را اینجا و در یک
شود و قاصد فطالم یو جد بینا سببه و لو بالوجه و شرکته و لو بالاسم فلا جرم کیون العجز عن درک الادراک
ادراک و اجمال عن کنه معرفه و چون نمینی را بدوق و وجدان خود دریافته و تعمیق نظر نمیدهد

نه از روی تکلف و تصنع بنا بر آن جرأت و گستاخی نمود چه توان کرد که علوهست مطلبی را اینجا که دست
 او را که از دامن آن کوتاه است زیرا که هر چه از او حاصل شود نه او است بلکه شبهه مثال او و گرفتاری
 ظل گرفتاری بغیر است اگر چه نمودار اصل است اما بی شائبه ظلمت نخواهد بود و گرفتاری آن اصل را
 فقط ظلمت کوه عظیم است اند از مشاهدات رو یافته متوجه احدیت صرف است انی وجهت وجهی
 للذی فطر السموات والارض حنیفاً و ما انا من المشرکین

مکتوب هشتم بجناب ارشاد پناه میر محمد نعمان قدس سره
 و را ذواق و تلوین ظاهر و تمکین و بیهنگی باطن

بسم الله الرحمن الرحیم

مخدوم از خردی باز شوری و ولوله در نهاد این بیچاره ابداع کرده اند و از پیشگاه طینت این
 آواره را مخمر بخرم عشق و شراب جنون نموده لیکن بجهت ضعف مدرکه و غلبه شهوات طبعی آن
 طینت اصلی کالمستور بود گاه گاه سری میکشید و اکثر اوقات مخفی الملیفینی با تمیعی از آن باز
 حاصل بود و همواره از سر او این ندا سر میزد دل آرامی که داری دل در رو بند
 و اگر چشم از همه عالم فرو بندد و انیمینی رفته رفته بر وز ظهور کردن گرفت و قوی شدن پذیرفت
 و حکم الا ان حزب الله هم الغالبون درین ایام آن نشأه از سر نو تازه گشته و با چندین طبل
 و نفیر سر کشیده شوریدگی خاص در دماغ بهم رسیده است و سودای تازه در سر بیاگشته
 در سرم سودای شیرین دلبری است جنون من حبیب ذو فنون
 گذشت است آنکه چون افسرده چند و لم بودی بخواب خور و خویند کنون دل از زمان حق پرستی
 حریف عشق را آغاز مستی است از آنست که هر گاه قلم بدست میگردد که بغرضی چیزی نوبسید
 و در پیوژه توجه و دعای جوشی از اندرون بروی کاری آید و قلم با بجای دیگری اندازد
 بی چون دل گرفتار هوا نیست می دیگر بچشمش از دهان نیست

و بجز چند نام بطور وی نامہ را سیاه می کند و وقت و حال شکم و غلبه تعقل ناکرده عمل شود
 لیلی و مولی مشکبو هر کس که دیدش نموبود دانند که زنجیر از چه رود و گردن مجنون بوز
 پس باید که مخاطبان از روی کرم این قسم شوریده کار را محذور میداشته باشند و بسیار کرده
 او نظر نکنند بچاره مشتاق چه کند با نچه مغلوب است آن مفتون است مجنون عشق را اگر امر
 حالت است کاسلام دین لیلی دیگر ضلالت است بدینساند که هر کس را هوای دیگر است
 و هر دیده را بینائی دیگر جمعی را منظور فرخزات دنیا است و طائفه را بطبع نظر تنمات عقی است
 و فرقه را بهمت مقصور بر مولی و تو و طوبی و ما و قاست یارب منکر هر کس بقدر همت اوست
 بر سر اصل سخن رویم مشتاق مسکین گاهی مغرور و وصل است و گاهی مفتون فصل زمانی نظر
 بالطف و عنایات دوست مباحی و مغموم است و زمانی دیگر نظر بکردار و اعمال خود مناسجی و
 هنگامی بملاحظه کمال بمناسبتی خود با جناب مقدس مقبوض و مایوس است
 شدتی که گفت بشود با تو رونداد ای بی نصیب گشتم ای بینوایم و هنگام نظر بشوق خود و باشد
 شوق او و بطور امید دارد آماده گشته ام و اگر شنب نظاره ما پیوند کرده ام جگر پاره پاره
 اگر شادان است باو شادان است و اگر غمگین است باو غمگین جانان غم خود و دانند برین
 من شادی خود فدای جانان کردم باجمده نظر بخود بعید است و نظر باو قریب فی نفسه الالک و لافستی
 و نظر باو می و قائم الی الا صمم از انودیت باهی و از انودیت بعید که ضعیف
 هنگامی قاصد است و هنگامی مقصود هم طالب است و هم مطلوب لذلک اقلیم او متلون است باحوال
 و ادای او متناقض با تمام عبارات او بیچ و بریچ است و معاملات او بیچ و بریچ آخرین هیچ
 چه گشاید و ازین بیچ چه آید بگو ای باو آن نهمان ما را که آخر چیت سوزی جان ما را
 از روی طالبی فاقه است و از روی مطلوبی واجد چه درین صورت او در میان نیست و در صورت
 او بی او در میان بولش تاریم صدمه بار از پا افتاده شدم که نوپ و از من غلغلی بلند می آید
 باید دانست که اینهمه اختلافات بمقتضای کل یوم هوئی شان نسبت بعید است و ظاهراً و مست

حقیقت باطل اور بموجب الآن کما کان ممکن و بیک رنگیت بلکہ از کمین و گیرائی گذشتہ بہ بی رنگی پیوستہ است
سبحان السبحو است کہ قلم گرفتہ عذر تفصیلات نماید تفصیر بر تفصیر افزود و استغفارہ بحتاج الی استغفار کثیر
یک آتش می فشاند از چشم خورن برین کہ سوی دیگرش آتش تیز چہ کند مرض اولاد و سوت و علت او
نه قابل شفا ما بالذات لا ینفک عن الذات تا کجا اطباء نماید و وقت شریف را تباه کند
عمی گذشت و حدیث در دوا آورندہ شب بخورش کنون کو کہ کنم افسانہ را ہ السلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب نهم بشیخ عبد اللطیف شکر خانی فی الوعظ والتذکر

الحمد للعلی الاعلیٰ کما یحب ربنا و یرضی و الصلوٰۃ والسلام علی سولہ محمد المصطفیٰ صاحب قلوبہ
ادادی و علی اکہ و اصحابہ البررة التقی اما بعد فانی ادعوک الی الرفیق الاعلیٰ و اتباع الهدی
ان الی ربک الرجعی و اعلم ان العذاب علی من کذب و تولى فعلیک بجانب النفس و الشیطان
و الهوی فانذر تکلم نارنا نطی لا یصلها الا الاشقی و الزم الورع و التقوی و النفقة علی المسکین فی التقر
و سجنہا الا تقی الذی یوقی ماله تیزکی و لا تمدن عینیک الی رزقہ الدنیا و لا تکرن الی الذی ظلم و الذی
غوی و لا تنس المقابر البکی و ابحر ما هوی و النار و ما یصلی و تفکر فی اللیل اذا فیئشی و النهار اذا تجلی
و سار الی امثال او امر السد تعالی و انتہ عانی و اتبع الشفاعۃ الکبریٰ فی یوم لا ینفع المال و البنون
لذکر و الا انشی ان ہذہ تذکرۃ لمن یحشی و الی السد مشکلی من قلب معرض عن الہدیٰ نہک فی الهوس
الم یعلم بان السد یری و الیہ الرجعی و انہ یعلم السر و اخفی فیا حبذا لمن ارتقی عن السفلیٰ متوجہا الی العلیٰ
و علی خطیئہ بکی فی ظلم الدجی و اعلم ان الی السد المنتمی و انہ علی العرش استوی و ما رای تاثر قدرۃ
للوری و یتیقن بان السد ہوا غنی و اقنی و اضحک و املی و انہ ہوامات و حاجی فحیدر فنی عن نفسه
و یربہ بقی فصار شدید القوی بازلغ بصو و ما طغی لا یخزنہ الطامۃ الکبریٰ و جوزی باجواز الاولیٰ
یوم یتذکر الانسان ماسی و ان لا قربات و زلفی اذا برزت بحجم لمن یری و فی ذلک فلیتذکر من یبذل
بعمدہ التقی السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعتہ المصطفیٰ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ السلام الی یوم الجزا

مکتوب دهم بنحو اوجه دینار در لغت سرور کائنات علیه الصلوات والتسلیمات و ترغیب بر اتباع خیر البریات

اگر بعد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی تقدس سادت دارین دایم متابعیت سید کونین است علیه
و علی آله الصلوٰۃ و السلام اگر نبات از نارست مربوط متابعیت سید ابرار است و اگر دخول در افکار
است هم منوط باتباع قدوة اخبار و اگر رضای پروردگار است نیز مشروط به پس روی رسول مختار
توبه و زهد و توکل و بتسلل به تبعیت او نامقبول است و از کار و افکار و اشتیاق و اذواق بی توکل
دی غیر معمول اولیا بجز عزم از بحر بی پایان او فلاح و منتفع و انبیا بقدری از سر حقیقت آب حیات او سیر
و تمتع ملک طفیلی او است و فلک حریف او رسته و جود با و سلوک مستحکم است ایما و بوی مربوط
و ظهور ربوبیت با و منوط کائنات جنگلی در رقاعی وی اند و ملوک کائنات تعالی طالب رضای او
گماورد و انا اطلب ضاک یا محمد نماذ بعضیان کس در گرد که دار و چنین سید پیش و
شعر فان رسول الله یستغنی عن سبب من سبب الله سلول * صلوات الله تعالی و تسلیماته تحمیت
سبحانه علیه و علی آله و صحبه کما ذکر الله الذکر و کلما غفل عن ذکره الغافلون صلوة تکون
لک رضا و کفایت و ائیس بر جوانان سعادتمند و طالبان هو شمن لازم است که ظاهر او باطن
در اتباع او کوشند و هر چه منافی این دولت بود چشم سر و سرازان بپوشند یقین یقین بدانند
که اگر شخصی هزاران هزار فضائل و خوارق داشته باشد و در متابعت مداین بود و صحبت محبت
او ستم قائل است و شخصی که هیچ ازین خوارق و فضائل ندارد و در اتباع قدوم راسخ دارد و صحبت
و محبت او تریاق نافع حال است سعدی که راه صفا و توان رفت جز در پی مصطفی
علیه الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی

مکتوب یازدهم بقلیج اسد در جواب اسوکه که نموده بودند اول آنکه موجب سبقت

رحمتی غضبی باید که اهل رحمت از اهل غفلت زیاده بود و معامله بر عکس است
 دوم آنکه حساب عمر قلیل را آوردت پنجاه هزار سال گرفتن از عدالت
 بعید نماید شوم آنکه بکرم جف القلم الخ باید که او سبحانه مجبور بود چهارم آنکه
 سرور عالم علیه الصلوة والسلام با وجود محبوبیت چون خواهش
 حیرت نموده اند پنجم آنکه یالیت رب محمد لم یخلق محمداً بمعنی است
 ششم آنکه در رسوم بروحانیت میت طعام و گل دادن اصل دارد
 یازدهم آنکه شیخ زوایا که بارش بجای پد نشیند مجوز است یا نه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله اجمعین صحیفه شریفه
 که متضمن اسوله و اشعار و دلکش بود و مشرف گردانید باندازه فهم قاصر در حل هر کدام چیزی
 نوشته آمد و الله سبحانه التوفیق للمدا و حاصل سوال اول آنکه مقتضای سبقت رحمتی غضبی
 آنست که اهل رحمت بیش از اهل غضب بودند و حال معامله بر عکس است چه عصات انس
 و جن بیش از معلای اینها اند و اهل تحمیف همین دو نوع اند پس سبقت رحمت چگونه راست آید و چه
 بران مترتب شود و جواب در دنیا رحمت خداوندی جل سلطان شامل حال مومن و کافرست و کفر
 در حتمی و سعت کل شیء دال برانست و فردای قیامت رحمت مخصوص بمومنان باشد و کافران
 از ان محروم بودند کرمیه فساکتها للذین یعقون و یؤتون الزکوة الآیه شایانست و سبقت رحمت
 بر غضب در دنیا همه را شاملست و در آخرت مخصوص با اهل ایمانست جماعه از مومنان که
 بکسب معاصی مستحق غضب شده اند از کمال رافت و رحمت آنها را خواهند بخشید و به بهشت

خواهند بود و رادۀ آنها رحمت سبقت خواهد کرد بر غضب اگر سبقت رحمت بر غضب نباشد
امثال ناگنا هگار اثر دور دنیا و آخرت اسید رنگاری نبود از سبقت رحمت است که باین
بار گناه بر روی زمین میگردد و هلاک نمیشویم و با انواع نعم متنعیم و امیدوار نجاییم و اگر
سبقت رحمت بر غضب باعتبار عدد و حرمان و مغضوبان بگیریم چنانکه ذهن سائل بآن نش
هم درست میشود چه اهل رحمت اهل طاعت اند از انش و جن و تمام فرشتگان و اهل غضب
کفار انش و جن و شک نیست که عدد ملائکه بچندین اضعاف زیاده است از مجموع عدوس
و جن و اهل رحمت را مخصوص با اهل طاعت از انش و جن نمودن و ملائکه کرام را از انش برودن
معنی ندارد که همه نامور بامر الهی اند تعالی و اهل طاعت اند لا یعصون الا امرهم و یفعلون
ما یؤمرون و هر که مامور امر الهی است تعالی از اهل تکلیف است و اهل تکلیف را بنوعی قرار
که در افراد و مطیع و عاصی باشد ممنوع است بر تقدیر تسلیم حصر اهل تکلیف درین دو نوع غیر مستطیع
ظاہر حق تعالی را بند بآنها باشد از اجناس مختلفه و درای انش و جن که متضمن مطیع و عاصی بود
و باندازه عمل خود معذب و مثاب باشند چنانچه در اخبار آمده است و زیادهای عدد اهل رحمت
باندازه آنها باشد و ما یعلم جنود ربک الا هو حاصل سوال دوم آنکه روز قیامت پنجاه هزار سال
روز خواهد بود و آن روز تمام نشود و هیچ کی نه از انبیا علیهم الصلوٰۃ و نه از غیر ایشان به بهشت نخوا
رفت حساب عمر قلیل دنیاوی را و در مدت پنجاه هزار سال گرفتن خصوص مومنان را از عدالت
بعید نمایند جواب آنکه حساب در مدت قلیه خواهد شد قال فی بدور السافرة ان فصل القضاء فی
ذلک لیوم فی قدر ساعه و یروی انه علیه السلام سئل عن محاسبه الخلق فقال کمایه زقم فی غدا
واحدة کذلک یا سہم فی ساعه واحدة و فی تفسیر نقاضی البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی و ہر اسرع
الحاسبین بحاسب الخلق فی مقدار حلب شاة و لا یشغای حساب عن حساب و اینمطول روز قیامت
از راه عظمت بزرگ و جہ و جلال و استغنائی حضرت مالک یوم الدین است بر در بزرگان انتظار
ناگزیر است انتظار باندازه استغنائی جہ و جلال است مانند شدت و عذاب امروز

که خاص بکفر و فسق است قال الله تعالی وکان یوما علی الکافرین عسیر امقران اذ انبیا علیهم الصلوٰۃ
والبرکاة واولیاء واسباب طاعت و تقوی در آن روز از آن شدت و عذاب امین باشند لا یجوزیم
الفرع الا کثیر یصلحهم الملائکه بعضی از آنها در سایه عرش بودند و بعضی بر منابر نور بودند و بعضی بر گریه
و بعضی بر توبه مشک و بعضی در مساجد با جمله درجاها آماده در لذت و لذت بودند و مانند از طهر
جنت و ابریه از اثر بهشت بایشان رسد و مردم در شدت باشند و بعضی بهشت بروند
و باز بر صحت بیایند و بعضی با آن روز بآن شدت و رازی مقدار وقت نماز فرض کوتاه گردد
هر چند بر اهل طاعت نیز در آن روز و است که زمانی بیاید که هولناک گردند اما هول پیوسته
و عذاب سختی دائم نصیب اهل طغیان است معاملة لابرار جد است هر جا که باشند در عرصات یا در برنج
یا در بهشت در مراتب قربند هر بلای که هست بر جان اهل عصیان است و آنچه نوشته اند که تا آن روز
تمام نشود هیچ کس از بنی آدم نه از انبیا علیهم الصلوٰۃ و البرکات و نه از غیر ایشان بجنبت نزد عجب
از کجا نوشته اند آنچه از ظاهرها قرآن و احادیث مفهومی میشود که خلاف آنست اما القرآن فقول الله تعالی
ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکون د قوله تعالی اصحاب الجنة لیس فی شغل مستقرا و احسن مقیلا
و قاضی حضاوی در تفسیر این کریمه مینویسد و یروی انه یفرغ من الحساب فی نصف ذلک الیوم
فیقبل اهل الجنة فی الجنة و اهل النار فی النار و احادیث درین باب بسیار است بعضی از آن را
مینماید در رد و السافره می آرد و اخرج ابن المبارک والطبرانی و ابن حبان عن ابن عمر عن النبی
صلی الله علیه و آله وسلم قال تجتمعون یوم القيمة فیقال این فقرایه الامه فیقومون لهم ماذا عملتم
فیقولون ربنا ابتلینا ففسدنا و لیت الامور فالسلطان غیرنا فیقول الله صدقتم فیدخلو الجنة
فیقول الناس یوم یسعی شده الحساب علی ذوی الاموال و السلطان قالوا فاین المؤمنون یریدون
قال یفزع لهم منابر من نور لظلال علیهم بالغمام و یموت ذلک الیوم اقصر علی المؤمنین من ساعه
سین مار و اخرج ابن جریر عن سعید الصوفی قال بلغنی ان یوم القيمة یقصر علی المؤمنین حتی یموت
لما ینزل العصر الی المغرب و انهم یقبلون فی ریاض الجنة حتی یفرغ الناس من الحساب فذلک

در حدیث

قوله تعالى اصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا و احسن مقيلا و تقدیر پنجاه هزار سال می تواند که باعتبار
 شدت باشد بر کافران قال القاضي البیضاوی فی تفسیر قوله تعالى فی يوم کان مقدار خمسین
 الف سنة و استطالته اما شدت علی الکفار و کثرة ما فیہ من الحالات و المحاسبات اولانه علی
 الحقیقه کذلک و فی تفسیر الکواشی کان مقداره علی الکافر شدت خمسین الف سنة و هو علی الکون
 کصلوة مکتوبه و فیہ ایضا فی تفسیر قوله تعالى فی يوم کان مقدار الف سنة مما تعدون و المعنی
 یرجع الخلاق و تدبیرهم ای فی يوم القيمة و مقداره الف سنة یعنی خمسین الف سنة علی ثلاثه عشر علی الکافر
 حتی یکون خمسین الف سنة فی الطول و یسهل علی المؤمنین کقدر صلوٰۃ مکتوبه و فی البدو
 السافرة اخرج احمد و ابو یعلی و ابن حبان و البیهقی بسند حسن عن ابی سعید قال انه سئل
 رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم عن یوم کان مقدار خمسین الف سنة ما الطول هذا
 الیوم فقال و الذی نفسی بیده انه یخفف عن المؤمن حتی یکون اهنون من الصلوٰۃ المکتوبه
 یصلیها فی الدنیا و فی روایه علی المؤمنین کمقدار ما بین الظهر و العصر و بر تقدیر تسلیم گویم که نسبت
 بحق تعالی هیچ چیز خلاف عدالت و ظلم نیست اگر همه را بد و زرخ فرستد هیچ ظلم نیست که این
 تصرف در ملک ملک خود دست در ملک دیگری تصرف بی اذن او کردن ظلم است و هو سبحانه
 مالک علی الاطلاق تصرف فی ملک کیف یشاء لا یسل عما یفعل و هم یسلون حاصل سوال سرور
 آنکه بمقتضای حدیث نفیس جف العلم بما هو کائن باید که حق تعالی مجبور تقدیر خود بود پس کار
 بتعطیل کشد و نیز کل یوم یونی نشان و یحو الله ما یشاء و ثبت بچهره معنی باشد بداند که حق تعالی
 در ازل تقدیر فرموده که باراده و اختیار خود در اوقات مختلفه چنین و چنان خواهم کرد
 بر طبق تقدیر ازلی حق تعالی همیشه که با اختیار خود در کار است و تعطیل نسبت و هیچ چیز نه این تقدیر
 ازلی که با اختیار خواهم کرد و مؤید اختیار است نه منافی آن و کتاب محمود اثبات لوح محفوظ است
 و محمود اثبات آن نیز در ازل مقدسست و قلم خشک شده و آنچه نوشته اند و عنده علم الکتاب و بنای
 اعتراض بران نمودن خطاست در قرآن مجید و عنده ام الکتاب است با آنکه گویم که جف العلم

نسبت باست که در قید زمان مقیدیم و حق تعالی که زمان بر وی جاری نیست ماضی و مستقبل وازل و ابدا نزد او تعالی آن واحد است پس تقدیر و خلق در یک آن واقع است تقدم و تاخر در انحضرت گنجایش ندارد حاصل سوال چهارم آنکه سید عالم علیه و علی آله الصلوٰه و السلام با وجود حصول مقام محبوبیت چرا آرزوی مقام حیرت کرده فرموده رب زدنی تحیر فیک بدانکه که حیرت کنایه از معرفت است اعرفهم بانسانند هم تحیر غنیه پس سوال زیادتی تخمیر سوال زیادتی معرفت است که معرفت را پایایی نیست محبان و محبوبان همه طالب زیادتی معرفت اند با آنکه گویم که بر تقدیر تسلیم که حق معرفت واقع است و معرفت را پایان است میتوان که بعد این سوال بدرجه کمال از معرفت رسیده باشند که فوق آن مقصود نیست یا این دعا برای تعلیم است بود حاصل سوال پنجم مخدوم مقتضای کمال محبت رفع اثنینیت است میان محب و محبوب و انحلال نام از بشریت و امکان و احکام آنها چه هر قدر از امکان و بشریت و ممکن باقی است همانقدر حجاب مطلوب است و انحلال و رفع اثنینیت ممکن نیست چنانچه شیخ عطار فرموده **س** نمی بینی که شاه چون پیس برید و افتد کل تو ریخ کم بر بنابران فرموده باشند یا لیت رب محمد لم یخلق محمد او نیز فرموده لا احصى ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک چه هر قدر که امکان از ممکن تا باقیست از ثنائی واجب لذاته که ما هو عجز دارد و چون معرفت فنا فی المعروف است پس حق معرفت حاصل نیاید چه کمال فنا بر رفع اثنینیت است که مستلزم وجوب ذاتی است لا جرم ما عرفناک حق معرفتک و از گذشته با آنکه گویم در ثبوت این حدیث از سرور کائنات علیه و علی آله الصلوٰه و التسلیات سخن است و کلمنی با حمیر هنگام ورود و در قوی است که این وجود طاققت هر داشت آن ندارد و در انوقت خود را با مورد دیگر میخواهد که مشغول دارد تا ازان بار ساعی تخفیف یابد و در آنکه گفته بود که **س** این تخلصهای من در شعر من + کلینے با حمیر **س** من است منقول است که عبداله اصطخری همراه سگبانان برای نماز ثانی بصحرایه رفت تا ساعی

حدیث

حدیث است
و در احادیث

از بار وجود آسایش یابد حاصل سوال ششم آنکه طعام بر چه حانتیت روزه سوم یا دهم
و گل دادن روزه سوم از کجاست مخدوم طعام دادن شد تعالی بی رسم دریا و ثواب آنز بهت
کز رانیدن بسیار خوب است و عبادت بزرگ اما تعیین وقت را اصل مستد علیها هر غیشود
و روزه سوم گل دادن در مردان بدعت است آری در زنان خوشبوی آوردن روزه سوم
آمده است برای رفع سوگ که غیر از منکوحه را از اهل قرابت و زیاده از سه روزه سوگ داشتن
مشرع نیست پس روزه سوم خوشبوی بیارند تا زنان دیگر غیر از منکوحه میت از طوگ برین
حاصل سوال هفتم از شیخ زادها که بارش بجای پدر می نشینند و مردم را مرید میگیزند پرسیده بودند
مخدوم مادر جانشینی پدر مقتدای وراثت معنوی می باید که منوط بولادت معنوی است که عبارت
از تحقق است کمالات پذیر ولادت صوری را نتیجه وراثت صوری است که اخذ مال و متاع
پدر است نه وراثت معنوی که ارشاد و تکمیل باشد پس بجز ولادت صوری در وراثت معنوی
داخل نمودن خطرت از پیری و مریدی رسمی کاری نمیکشاید و آنچه از طفل سوال کرده بودند که
کاملی بفارس در یابد که ازین طفل بعد بلوغ انتظام این معالده خواهد شد بوراثت معنوی
خواهد رسید باو میعت بکنانند او را جانشین خود ساز و گنجایش دارد و اسلام علیکم

مکتوب دوازدهم بخواجه مومن جذلی در تحقیق فنا

و عدم و وجود فنا و وجود عدم و ترق در اینها

بعد از محرم و الصلوة و تبلیغ الدعوة به جناب کمالات انتساب خواجہ محمد مومن جذلی حیرت
بطلانہ صحیفہ شریفہ مہتج و مسرور گردید اندراج یافته بود که حضرت صاحبزاده کلال
بشارتی بمن نوشته اند تو نیز دران باب متوجه شده چیزی بنویس مخدوم حاجاتی که
ایشان نوشته باشند چه احتیاج که دیگری دران امر بنویسد و یا توجه نماید کسی که بصفت
و خدمت قطب لاقطاب قدس المد سبحانہ بسر الاقدس بعدد رسیده است این قسم

و همچنین امور دیگر که نوشته اند و صحت و سقم آنرا استفسار نموده در حق او چه استبعاد دارد
و شما خود از مقبولان آنحضرت هستید زیاده ازان در باره شما متوقع است همت را بلند دارید
و اوقات را معمولا بعضی چیز را که امروز پرده نگشوده است امید است که فردا پرده از روی آن
بکشاید از بسیاری قبضها و لتنگ نشوند موطن بسط و بقا بر وجه کمال در پیش است امید دارد
باشند آن مع العسر یسر الان مع العسر یسر الان عباس رضی الله عنه میفرماید لن یغلب عسر
یسرین درین ایام معرفتی در تحقیق معنی فنا و عدم و فرق در میان این هر دو مسوده نموده
که دانستن آن طالب این راه را از ضروریات است چون مناسبتی بمطلب شما داشته آنرا
نیز درین کتابت اندراج نمود استماع فرمایند عدم که در عبارات اکابر این سلسله اعلیه واقع میشود
و عبارات از وجودی هم آتی است جل سلطان که مبداء تعین عارف است از پس پرده ازل را
بذوب و محبت برادر که سالک که هستی سالک در جنب آن مستور گردد و سالک خود را و اصناف
خود را گم کند و نیابد وجود عدم عبارت از تحقق است بآن هستی یعنی وجودی و بقا کی که بر عدم
مترتب است و احتمال دارد که وجود عدم عبارت از تحقق بحالت عدمیه باشد یعنی پیدا شدن
وصف عدم در سالک و این عدم و این وجود عدم مبنی اول فنا و بقا است در حجت جذبه
این ظهور را و اوم نیست پس فنا و بقا که بران مترتب بود نیز واهی نباشد و از عود و بوجوب بیشتر
ایمن نبود تا آن ظهور کامل است هستی سالک متواری است و چون ظهور متواری گشت وجود
بشریت عود نمود و فانی حقیقی عبارت از استیلائی هستی مطلوب است بر عارف که عارف
اخلاق و اوصاف خود را بر تو اوصاف و اخلاق مطلوب یابد بحدیکه همه را درست باختر باب
قدس حواله فرماید و از جمیع منتهیات می گردد و هیچ نسبتی با و راه نیابد و وجود فنا عبارت از
بقا است که برین فنا مترتب شود و بلوالات ثانیه بوجوب و موهوب موجود گردد و این فنا و این
تجاریاد و اوم لازم است و از عود و بوجوب بشریت ایمن در صورت اولی است تا سالک هست
و در صورت ثانیه انتفای او شتان مابینها لایستقر فی نظیر و یعود و الازل لا یعود و اول

از مطالب نیست و ولایت بآن مربوطه و ثانی از مطالب است و ولایت بآن مشروط
 است که طالب اول در اثنای مختلط سازد و خود را بوجود عدم فانی حقیقی انگارد و کامل دانند و با
 فرق نمند و در این از جمله مزال اقدام سالکان است در اینجا بنیاید خداوندی جل سلطان پیکار
 کامل باید که بهر دو طریق جذب و سلوک پرورش یافته نهایت رسیده باشد تا این پیاره دست
 و پا کم کرده را ازین در طریقه برآرد و ولایت بنقصان او نماید و بقضای حقیقی رهنمون فرماید اگر گویند
 هرگاه بطور هستی مطلوب در هر دو صورت باشد چرا یکی را دوام باشد و دیگری را نه و یکی از این است
 از عارف نماید و اثبات ولایت فرماید و دیگری نه گویم در صورت اولی که تعبیر از آن بعد از بنیاید
 طالب هنوز در اصل مطلوب نگشته است و چون جذب او بسلوک ختم نگشته است و از مقام قلب رسته
 ننموده بمقلب قلب پیوسته است حجب در میان دارد لیکن از راه جذب و محبت بطریق اندر
 نهایتی فی البدایه بر تراز مطلوب از پس پردیها بر باطنش می تابد و او را از دیو میر باید و چون
 در میان است دوام نمی پذیرد و از عود بوجود بشریت امین نیست و ظهور در پرده نمی آید و نیز چون
 ظاهر ظلی از ظلال مطلوب است و انمودگی از انمودجات او بنفس مطلوب و ظلال و انمودگی را انمود
 قوت نیست که اوصاف و نسبتات سالک را تواند سلب نمود و بقضای حقیقی تواند رسانید لاجرم
 سالک از اوصاف و نسبتات خود درین هنگام نمی برآید و بقضای حقیقی نمیرسد و ولایت چونکه مربوط
 بمجموع جذب و سلوک است و بجزیه فقط اسم ولایت برومی صادق نمی آید و در صورت ثانیه عارف
 از مقام قلب برآمده بمقلب قلب پیوسته است و معامله جذب و سلوک را با انجام رسانیده مطلوب
 بی پرده و راغوش کشیده است لاجرم ظهور در حق او دائم است و از عود مذکور امین چه پرده در میان
 نمانده است تا محجوبیت تصور گردد و چون وجود کمالاتی که ممکن انتساب دارد و ظلال وجود کمالات
 مطلوب است که هنگام غیبت از مطلوب ممکن آن کمالات را از خود خفیه و خیانت و امانت نموده
 و محجوبی نسبی پیدا کرده بود و در وقت طلوع اصل ظل را غیر از محجوبیت و تلاخی و محجوب باصل چهره
 نیست عارف نیز درین هنگام ظلال را باصل حواله نموده و از همه نسبتات خالی گشته رفته

بصحرای عدم کشیده و بفنای حقیقی مشرف گردیده و باین فنا و بقا که بران سترتب شود اسم
ولایت را بر خود درست خواهد کرد و این دید عاریت سپردن باصل از تجلی صفات است و کمال
آن مربوط به تجلی ذات است چه تمامی هر مقام متوسط است بگذشتن از آن مقام

مکتوب سیزدهم بموافقت محمد شریف و عظمت مطلوب و بزرگی اسم مبارک

حضرت حق سبحانه باعلای مرتبه کمال برساند شفقت آثار را مطلوب حقیقی چه نکه و زنی او نام
و اقامت است و دورای تفکر و تعقل معرفت دران حریم اقدس نکارت است و علم چهل چون او
جلوه فرماید شتاق بیچاره رو بعدم آرد و سه گیرم که بغضانه یا رخاورد که در حله و طاعت
دیدار که دارد و پس طالب او غیر از آنکه خود را بجز قرار دهد و باین آرام گیرد و چاره ندارد
عاشقانه انصیب از معشوق جز خرابی و جانگدازی نیست و اگر بید و جود و موهوب با علم
و شعرش باز آرد مطلوب را با اندازه استعداد و یافت خود خواهد دریافت و بیرون از حله
و طاعت نخواهد شناخت که مقید هر چند بر عزم خود از همه قیود و ارباب مطلق حقیقی نکرده و پس نایاب
همه وقت دامن گیر آرد و ناامیدی نقد وقت است و صبح وصل و بمان من و شام ناامیدی
که سیاه بخت بچرم شب من سحر ندارد و عاشق در دمنده آرام نیست و هیچ گونه قرار می ندارد
و از آتش دور می موالده سینه سوزان است و از سوگ میوزی بر بسته چکر و دوزان همه گاه سرو
حبیبان علیه و علی آله الصلوٰه علیہم السلام بدوام عزن و تو اصل فکر موصوف بود و از دیگران
چه گوید و آرام بطلال و اعتبارات نه آرام با دوست محب ذات بان غیر سنده نشد و نام سا
آنحضرت که لفظ مبارک است گویند اشعار بعدم دریافت اسمای خود دارد و لام معرفت
چون بالام که رسیده و دران لام مدغم و ناچیز گشته است و همان لام که باقی مانده تا آنکه بچشم
ضمن ایمانی بآیند که چون معرفت با آن حضرت شش گردد و دانی مستملک شود و به معرفت
هیچ ناامیدی کمی و زیادت و چون به معرفت عارف نیز بعدم میو است چه علم را با عالم است

از بزرگی این اسم مبارک است که فحولی علما در آن متحیر رفته اند و بکنه آن پی نبرده بمسمای آن
چگونه پی برند مصحح چون نام این است نام آور چه باشد و جمعی گویند که این اسم سریانی است
و جمعی دیگر بر آنکه اسم عربی است و بر تقدیر عربی بودن این معنی بر آنند که جامه است و بعضی بکنه
که مشتق است و اگر مشتق است تحقیق معلوم نیست که اشتقاق آن از الاله یعنی لام است یعنی
عبد یا از الاله بکسر لام بمعنی تحیر یا از الاله است الی فلان ای مسکنت الیه یا از الاله از فرغ من امر نزل
علیه یا از الاله بفتح ال از اول باسه یا از الاله از تحیر و جنبه است و است و جمعی گویند که اصل اولاد
مبصر اولاد یلیه لیه ادا احتجب و از تفع بعضی بر آنند که علم ذات است و بعضی بر آنکه صفت است
در اصل بر ذات نبیالی غالب آمده است و حکم علم گرفته است چنانچه الشریع با بخت بزرگی و عدم یافتن آن
دلیل بر نبی و عدم یافتن مسمای او است و الله چه لفظ یا چه نام است کوه و در زبان خاص و عام است

مکتوب چهاردهم در ذکر بعضی نصایح که طالب این
راه را لابد است و بیان برخی از حالات نماز

بسم الله الرحمن الرحیم

استحبوا الزکوة من قبل ان یاتی یوم لا تمروا که من الله و ما لکم من علما و مکتوب و ما لکم من نکریم تحقیق شریف
که معصوب اخوی مولانا محمد حنیف فرستاده بودند و این محمول زاویه خوال را یاد آوری نموده و ملاحظه
آن فرحت فرادان رسانید چون منی از حواریت طلب و شوق مطلوب بی بهتا بود و فرحت بر دست
افزود و چه نعمتی است که حق سبحانه درین طور یاد آن که آخر الزمان است سودای جناب قدس خویش
در سینه پدید آرد و آتش محبت خود بر سر او پیروز و در سینه پیرایش سرازیر سازد و شکر این
نعمت عظمی بجا باید آورد و منون این عظیمه باید بود و مکرر محبت و رحمت رب بنده مل من مزید گویان
آرد و این دار و دراجایان باید شد و چشم انتظار بران باید داشت که سودای بند کور سیر و جنون
برسد و از اسوای مطلوب بیگانه سازد و از گشاکش لاطال و اربا ندانند و محبت سارده انانیت

که از علو و سرکشی راه بر پاست پاک بسوزد تا بانوار کمال لایزال انارت و احضارت پیدا آید
لکن شکر تم لازمی که تسکات آثار را چون شمارا شوقی بطریق این اکابر بر سر سیده است باید که در
رعایت شرائط و آداب این طریق عالی هما ممکن بگردند و تخلع سنت و اجتناب از بدعت
لازم گیرند که مدار این راه بران است و بفتوای علمای متدین در اقبال و افعال و اخلاق
زندگانی نمایند و سیر صالحین را بشعار خود سازند و فقر را دوست دارند و در خشن و خورند
و سخن کردن جدا اعتدالی را رعایت کنند و سحر خیزی را هما ممکن از دست ندهند و غار و تنگنا
و گریه و زاری آنوقت را منقش نمایند و بصحبت صلی راغب باشند دین المرودین خلیفه شنیده باشند
و بدانند که طالب آخرت را از ترک دنیا چاره نیست ترک حقیقی اگر مدیر نشود ترک حکمی است
تا امید نجات صورت بند و ترک حکمی عبارت از آن است که در اموال نامیه و انعام سامیه
و اموال تجارت زکوة را که تقدیر آن در کتب شرعیه مبین است بمنبت بصادق آن بداند
و صلوة رحم و حق چار و سائل و مستقرض و غیره را رعایت کند و مال را بیجا صرف نکند و هوش
در آن ننماید و آنرا وسیله کمال و لعب و زینت خلق و تفاخر و تکبر نکند چون چنین شود مال از مصرف
بر آید دنیا با آخرت جمع شود بلکه دنیا مانند دینار بداند که نماز ستون دین است اگر آنرا بر پا کرد دین را
بر پا داشت و اگر هدم کرد دین را هدم کرد و پس باید که نماز را در اوقات مستحبه با شرائط و آداب
آن که در فقه بیان یافته است با جماعت ادا نماید و کوشش کند که تجربه اولی برسد و وصف
اول جایابد و بتدریجی ازین امور ماتم دارد و مصلی کامل در وقت ادای آن گویند از دنیا که از
دولت قربت قلیل المنصب است و اگر نصیبی دارد و قرب ظلی دارد می بر آید و با آخرت که موطن
قرب اصلی است پیوند و دولتی که بآن نشاء مربوط است مناسبت آن فرامیگیرد و متعطلشان
بلوادی حیرت و فراق درین نشاء که سر چشمه زلال نماز نالوس و سیر بند و متولمان بیدای کبریا
و جلالت امر خود در سر پرده محفل عروسی او مدبرش بوسی وصال رسول خدا صلی الله تعالی علیه
و سلم فرسوده است اذ انقام العبد فی الصلوة فتمت له ابواب الجنان و کشف الحجب بینة و بین رب

و استقامت الحواریین بالتمییز و تار سیدن بصفت شیخ کامل و مکمل طریق اوقات را تاملات
و و تحالف طاعات و اوراد که از کتب معتبره و احادیث ثابت شده است بسر برد بعضی
ازین قسم و ظائف اوراد و اعمال را این فقیر جمع نموده است ملا محمد عارف صاحب زادش باشد
و اکثر اوقات را بکلمه طیبه لا اله الا الله سمع و دارند که در طهارت باطن اثر تمام دارد و اگر
عند و معین را از کلمه مبارک و در سائر نیکوکاریش دارد و در طهارت و غیر طهارت میگفت باشند
و محبت این اکابر را سر مایه سعادت دانند مدار کار بران تصور نمایند و اویم ترا در نیکوکاری
پایان رسیدیم تو شاید برسی و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و انعم الله علیکم
علیه علی الصلوات و البرکات العلی و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکة و سائر انسا بحین آمین

مکتوب پانزدہم بمیر ضیاء الدین حسین در آنکه عظم حجب این راه نفس طالب است

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی انت الفاتح علی شک بندر گزین حجب میان طالب
و مطلوب نفس طالب است و اشتغال او بتدبیر و مرادات او محض و در تو یک یک از این
درع نفسک و تعالی مصرع با ما رسیدن و با خود نشین و السلام اولاً و آخراً

مکتوب شانزدهم بمیر معصوم در معنی الصوفی کائنات

سلام علیکم عظم قل اسمع ذہبیم طالب حق جل و علا تا از محبت اسلوی او تعالی بگذارد و دانش آن
نرسد الصوفی کائنات همین اعتبار گرفته اند که صوفی از روی صورت و ظاهر هر چند با خلق است لیکن
از راه باطن میانی از همه هسته دور است با بجز آینه صوفی باشد و آنجمله باشد و السلام و الاکرام

مکتوب بیستم بمیر شاد و پناه میر محمد بنان قدس سره و در قصه اعمال و شستن
نکات بابیان بعضی اذواق و واردات مخصوصه خود

ندام سیدی سندی ازین عاصی مجبور سلام و تحیت در معرض قبول آرد از این توفیق و بیجا اصلی
خود چه و ناخداید کار یک شبیه قبول پروردگار بود در حق این گناهکار غنای روزگار است
و عملی که سزاوار نظر کردگار باشد صد و آن ازین مغرور و دراز کار حاصل کار او خود کامی و هم
روائی است و بزم روزگار او خود ستائی و ظاهراً رائی طاعت او طاعت هواست و عبادت
او سمعه و ریاست کلام او بی غرض نفسانی نیست و سکوت او بی سوسه شیطانی نه استغفار
او طمع آمیز است و انزوای او کبر انگیز همیش استیفای نعمات و لذات است و بهشت نفوق
بر افران و اتباع شہوات اگر استغفار بر زبان دارد چندین گناه در دلش مذکور است و اگر
چشم سرازیم فریبسته است نامحرم بیا چشم سر منظور است اگر بذر کرد و در اشتغال دارد
صاحب الور و ملعون را مورد دست اگر بی او را و او از کار تارک الور و ملعون را مصداق باطله
طالب و نیاست و تارک عقبی معامله او بصاحب خویش معامله مخایع و مستهزی است
کس نکند با کس بیگانگان بد آنچه تو با حضرت حق میکنی بد بظاہر مدعی محبت است و بحقیقت
معامله او معامله کافر فرنگ است خیال باید نمود که این نوع دعوی را چه جزا بود و این قسم معامله
چه مکانات عصاة و دیگر را با اینچنین سیاهکار نسبتی نیست و کذب در معاملات را با سایر
که ام سادات میخواره و خود پرست فاسق بودن بد و کوی خرابات موافق بودن بد
بر کام و هوای نفس عاشق بودن بد به زانکه بخرقه در منافق بودن بد مقصود از تصدیق و ملا
التماس آنست که چون اعتراف به این شرمندہ کار را از روی کمال حسن ظن با و ضایع حاصل
یقین کرده اند و عنوانی بروی قرار داده الحال بعد از ملاحظه این سطور چون انصاف کسا و این
مغرور اطلاق بواقعی یا بنده خیال سابق را که در باره این آورده داشتند از سر نهند و او را
بعنوان مسطور تصور فرمایند و از آشنائی او هر اسان باشند مصلح صلیه بگزیدای اهل جہان
و چون ترحال خویش از کسانیکه در گمان کمال اویند داخل خیانت بود و بنا بران حقیقت خود را
کما نبغی و انموتاد و مستان آگاه باشند و سادہ دلان چند را آگاه سازند تا از مجر و دشمنان نام

یکی از جانز وند و مردم را از جانبردن بشیرین مثل گشته مشهوره آواز دهل خوش است اندوه
والا کسیکه معامله او باین سرحد باشد ویرا سر و برگ قلعه گرفت و سخن پردازی کردن کجاست ۵

گر عاقلی از حدیث خود کم کنی | فتنی ز گفتگو به محکم کنی | اما نمرده چند فرا هم کنی
بر گفته بگری و ماتم کنی | و السلام علیکم و علی من لدیکر فصل پانجم بعد از تحریر نیازنامه

بخط رفیع که چون از حقیقت کسا و خود نوشتی اگر بخت از نعمت حق جل و علا که در باره خود مشاهده
کرده درین رقیبه اندراج نمانی مبادا داخل کفران بود و بنابران بموجب دامانبه بر یک فوت
شمره از آن نیز اظهار نماید محمد و ما با اینهمه خرابی و تباهاکاری اینقدر میدانم که از پیشگاه و طنیت
این خاک راه معنی تعبیه کرده اند وانی و دلیعت نماده که آن معنی منظور نظر خاص اوست تعالی
و عنایت خفی در باره آن واقع است زیاده ازین نمیتواند تعبیر نمود و تفصیل نمیتواند پرداخت
که شکم و مستمع را تاب نلکم و هوش استماع آن نیست از آنست که در زمان سابق پیش از ظهور این معنی
جذب و کشش معنوی و عشق و محبت بیکینی در خود می یافت طبیعت او از خلق گریزان بود
و خلوت و صحرا را عجب با خود میگفت ۵ به تنهایی چنین ملالم چیست و وزیر تماشاست چه حکمت
و آن محبت را هیچ متعلق سر نمیکشید و نمیدانست که این عشق کدام است و نهیمه کشش بکدام سمت

۵ سینه بچشم خود عیاری	در دیده نهفته خار خاری	آگاه نه که گرد دامن کیست
و از غنچه زخار گلشن کیست	در حبیب گلش که این خشک بخت	در چشم دلش که این نمک بخت
آتش که بسقف خانه در زد	وین فتنه که دامن که سر زد	این نموسه چیست و شکبش
بادی که میدهد فر میش	سوز نیست ز عشق در سر او	تیغ نیست نهان بگوهر او
از غنچه غمزها که خونی	دارد نگر آنی درونی	جانی بسر خیال میداشت
چشمی بره شمال میشد	سر مست نظاره سو بسو بود	در رقص نشاط سو بسو بود
چشمه بر آه آرزو باز	هم گوش بجنبشش بر آواز	کز قافله ر مدد رانی
آواز بر دهن و بر دانی	و تا مدت ما مغلوب این حالت بود و آرزو میکرد این عشتی	

متعلقه ظهور نماید و این شور و شش و تلو سه را معشوق معین پدید آید و هر چند آن عشق را
بعشور قات سفلی فرو می آورد و فرو دمی آمد سودای بود و جنون آمیز و شوق بود آتش انگیز
و هیچ معلوم نه که جنون انگیز کیست و این آتش افروزی بهر چیست حیران کار خود بود و باین

ابیات زبان حال او گویاست	داروز که موبویم آزار	وز ناخن کیست جنبش تار
تنه نه بدل خلد کزان سوی	دار و خلا بهسد بن موی	در ویده من که میزد برق
وز شمای کیست شنه برفق	از سوز که این شرار برخاست	وز راه که این غبار برخاست
بر هر مژه ام جدا انگار است	در هر نگهم جدا بهار است	آن کیست که در درون سینه
بشکست هزار آبلگیست	این باد و دامن که برخاست	وین دود و زخمن که برخاست
این مرغ که می پرزد برین بام	وین بوسه که میدد بر پیغام	این عشق ندانم از کجا خاست
که هر برگ در ریشه ام بلانجات	آن روز که خاک من سرشتند	سودای جنون بسر نوشتند
از طره بته فگنده دام است	لیکن نشنا منش که ام است	تا عشق که شد مساعی من
عازد رکف کیست ساعدین	از خنده کیست لب بهارم	و از ناز که که خار خارم
این عشق ز عاشقان عجیب است	معشوق شناسی از ادب است	امی عشق خوش آمدی چنین چیست
در دل بنشین که منزلت است	بنشین بنشین نشین از نیست	جان و خرد و دل و تن از نیست
به روز از تو شب سیه مرا بس	بخت از تو و خاک ره مرا بس	بپذیر تحفه جان بنشین
بکشا که در میان بنشین	بنشین در عقل جوش نشان	و از خون هوس خروش نشان
از آمنت چو گل شکفتم	دامن دامن بهار فرستم	گل که بهار بختم امروز

بر سر اصل سخن رویم بعد از آنکه معنی مکنون بر و ر شهور پر تو
از آن پیش از آنکه در معرض ظهور کامل آید معلوم شد که متعلق آن محبت که بود و آن انجذاب
و کشش که در اطراف و البسته محبوب پدید آمد در قایت حسن و خوبی و در نهایت رفعت و مرتع
آید و آن غایت در حسن و جمال متعریف نیست بلکه در کثرت و تنوعش مثالی نیست که اطلاق

حسن و جمال بران حرم متعال کرانے دار و همچنین هر کمال و جمال ازان بارگاه در راه است
 هر جا کمالی نمایان است اثر کمال او یافت و هر طرف که حسن و جمال متصور است انموذج حسن و
 جمال او دید یقین دانست که محبوب را او شایان است و مطلوبی را هم او مراد است از همه
 روی بتافت و عنان عنایت بجانب او تافت و کمر همت را بنزدت او چست بر بست دید
 که عنان تابی آنجا راهی نمی کشاید و این خدمت شایان آن حرم مقدس نیست و هیچ کوشش
 و سعی را بی فضل او بار نیست سابقه عنایت می باید پس کوشش او در کار است و دیگر هیچ از همه دران
 و معامله را با او گذشت خوش گفت مرا که تو سن دل نیست در راه کمند زلف او هم نیست کوتاه
 عنایت از لی او در رسید و با لطاف خود این دور از کار را بر بذاخت و بسابقه فضل و کرم
 این خاک او فدا ده را در حوالی حرم قدس خود جا داد و بدان معنی ضمیر آن ستود دران بارگاه
 پر تو بر وز و ظهور دار و بعد آب و تاب در صحن گلزار امید در رقص و نشاط جاویدست قدمی
 باناز بر میدارد و قدمی با نیاز می نهد و با کمال خرمی و فرخندگی هم آغوش بوی وصال است
 و با وجود بندگی سر مست با ده لایزال و باین ترانه مترنم است هم از در باز کرد ای باد نوروز
 که من بوی گل خود دارم امروز مده پیش شب از مدام اکنون که من بامدوش خود شادم اکنون
 اگر اول میر بود از گمراهی آمم کنون خوش می بود در باد غم و اگر بر خود نیز عاشقی نماید می نرسد
 که نواخته محبوب است و اگر شیفه حسن خوشتن بود نیز بر محل است که منظور مطلوب است ای عزیزان
 معبر را که با بوی مغرب است باین بدن چه کین چه نسبت و آن معنی علوی را با این پیکر سفلی و این مانده
 آواره بیچاره که از یار جدا مانده و گرفتار دیار اعدا گشته کدام مساوات این پیکر عصری است
 که در بادیه حیرت و حسرت سر اسیمه و سر گشته بادل پریشان و موی آویزان باد و در س از
 شش طرف بروی طپانچه زنان و گرد حجاب حواس غمخوار و گیران
 هم با زده طپانچه بروی هم خاک فشرده پنجه در موسی از کار واد کار فر مانده و از
 شوق و سر گرمی دست افتاده محمول زانو یکجلا و تی و امسردگی گشته عنان همتش از دست رفته

و کمر خدش فرو شکسته از غایت حیرانی بچیزی جمع نمی تواند شد و از بس سراسیمگی از کس در یوزه نمی تواند نمود و هر چند آن معنی از آن این نبود لیکن آنرا دلبری برگزیده لاجرم بمراحل ازین دور گیرند و بعد المشرقیین میان این و آن افتاد و از باد صبا و دم چوبوی تو گرفت بگذاشت و راجع جوی تو گرفت اکنون ز من خسته نمی آرد یاد بوی تو گرفته بود و خوی تو گرفت آن بر تخت مرصع الش نشسته و این پیکر در خاک تیره فرو هشته آن از هم آغوشی مراد شاد و فرخنده این از حیرت سینه حسرت بر خود کنده این با چندان نزاری و نیاز و آن با صد تنگنا و ناز این هزار آرزو و آلام لازم جان آن از کمال بی نیازی با خود راز گویان این پیکر سفته

بآن معنی علمی گوید	من بی تو بنجا که ره مرده باز	تو خواب گزین به بستر ناز
من به تو ز خون دیده گلزار	تو خنده ز نان بصحن گلزار	من به تو بخون کشیده دامان
تو رفت بقطع گل حشر امان	من به تو بنجا که غصه پامال	تو رقص کنان بباغ خلخال
من به تو چو رشته تاب در تاب	تو رشته گسل چو در نایاب	من به تو بسوز دل گدازی
تو عاشق خود بحسن بازی	من به تو گرفته ترک هستی	تو کرده بخویش ناز مستی

تنبیه ای عزیز اول کتابت را با خوان کسی متذلل نفع و نفع و بظا هر تناقض نه انکار دزیر که هر چه منسوب بملکن است ازین روی که ممکن ممکن است قابل رد و وطن است شایان آنحضرت چگونه بود و معالیه فضل جداست این قسم دور اند کار بیلا اگر بنوازند کمال بنده نوازی اوست و بنده فی نفسه و عمل او همان است که مسطور شده است عنایت و کرم او بکردار این کس واجب نیست با آنکه اگریم آنچه در ماستی ذکر یافت و او نیست از و ادات چون این و او غالب آید جمیع اعمال و طامات خود را قابل لعن و وطن این کار و در نفس الامر هر چه باشد و آنچه در آخر کتاب مسطور است نیز و از دی ست و یک و او را با و او دی دیگر هیچ تذلل و تناقض نیست اول مملوب آن دید بعد از آن مملوب این دید و دیگر موافق و موافق بزرگی گفته است که کاتب شمال من همیشه در کتاب و کاتب یمن حسن نمی باید تا بر روی کاغذ ثبت نماید این کار خانه در وید عارف است و بس و این

ویدر انشائی است و معاملات بآن وابسته است که شمه از ان ظاهر اور ذکر آمو تا صد مستعجب است
 بتفصیل آن نمیتواند پرداخت و موافق ویند آخر همان بزرگ در جامی دیگر میفرماید که کاتب شمال
 خود را نمی یابم و شمال حکم عین پیدا کرده است بحکم کتابیدیه سمانه عین زیر که شمال از مقتضیات
 عدم بوده و چون عدم بعین و اثر از عارف زائل شود و شمال در حق او نماند و بموجب تخلق
 باطلاق السد شمال حکم عین گیرد و آنچه گفتم که این ویدر انشائی است و معامله بآن وابسته است
 باید دانست که هر چه باجناب مقدس منسوب است همه خیر و کمال است خیر و کمال را آینه باید
 تا طور خیریت آن بآن شود و آینه نمی باشد الا در مقابل شی و مقابل خیر و کمال شر و نقص است
 از بندگان قبتین الاشیاء و ظاهر است که مرات هر چند در مراتب خود کامله بود و ظهور صورت
 متکسر در ان اتم باشد پس هر چند دید شریت عارف بیشتر بود و ظهور خیریت در وی زیاده تر
 باشد زیرا که ممکن فی نفسه نشای هر شر و نقص است چه ذات او عدم است اما اصابک من حسنه
 فمن السد و اما اصابک من سیئه فمن نفسک و ظهور خیریت را دید شریت کافی است من تواضع بشر
 رفعة السد باجملة هر خیر و کمال و هر حسن و جمال که در صفحه کائنات هویدا است همه مستفاد و مستعفا
 از مرتبه و وجوب است ذات ممکن عدم است که هیچ نیست از هیچ غیر از هیچ چه آید

از تست طلسم این خزان	من هیچ نیم درین میان	از شیشه تست این می ناب
من خاک بلب در آتش و آب	هم گنج ز تست هم تو گنجور	من دست تنی فشانم از دود
معنی تو دمی چنین شکر فم	من جلد کتاب صوت حرم	من ذره خاک آستانم
تو می طلبی بر آستانم	از موج فیض تست این جوش	من مهر بلب نهاده خاموش
از جوش خروش خود چه گویم	این باده توئی و من سبوحیم	ولیکن هذا آخر المکتوب ربنا

لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ان الحمد لله لا و آخر الصلاة والسلام الاتان الاکلمان
 علی سوله محمد و آله و سراد علی آله الاطهار و اصحابه الاخيار و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی
 ملائکة المقرین و علی اهل الطاعة اجمعین آمین حاجی الحرمین شیخ حسین نجفیت میرسد امید

که از توجهات بهره ور باشد ایندم که تراست باده در جوش از خشک لبان کن فراموش
 همچنین یاران دیگر مانیز باید که از صحبت سیراب و متمتع باشند پیرمردگی نصیب اعدا باد
 از گرمی مجلس هست پس در تواسانی و اصل بزم مخمور و سلام علیکم علی سائرین ائمه الهی

مکتوب هفتم بمولانا محمد صدیق شپوری در جواب ایضوی که شتبا جوابی فرستاده بود

بسم الله الرحمن الرحیم

به نستعین الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی و مکتوب مرغوب عقب یکدیگر رسیده
 خوشوقت ساخت دیدن سرور کائنات علیه و علی آله افضل الصلوات و اتمم التحیات رحمت
 و بشارت است و پرسیدن سبب خوف عین تسلیم و نوید تسلیم سانی فرمایند یانه و ما ارسلناک
 الا رحمة للعالمین نوشته بودند که این خوف و اندیشه و حزن برنجی استیلا یافته است که قوت
 و همت را بالکل سلب نموده بغیر از ادای فرائض و سنن عبادات و دیگر نمی تواند پرداخت خوف
 خامه و اندیشه اخروی باید که در توفیق طاعات بیفزاید و سبب ازدیاد و توافل اعمال گردد و
 موجب انتفاع آن خوف شود و هر چند نفس این خوف و اندیشه از عبادت است و مانع غفلت
 و معاصی می آید که عطار شبلی رحمه الله میانه چهل سال بگریست و جانب آسمان نگریت سبب
 گریه او پرسیدند فرمود که از ترس گور و هبیت قیامت انگاه سبب ناگریستن بجانب آسمان
 پرسیدند فرمود که شرم گناه بسیار کرده ام و در مجلسها بس خندیده ام و قهقهه نموده از شرم
 آن چشم بالا نمیکنم منقول است که فتح موصی شش سال بگریست گوشت و پوست از رخساره بسیار
 بریزید انگاه بعد از نقل او را بخواب دیدند گفتند خدای تعالی با توجه کرد گفت بیا مردید اما آنرا
 که مرا بالا بردند فرمان کند که بالا تر آید چون زیر عرش بر دند سجده کردم اما لرزان و ترسان
 خطاب آمد که ای فتح چیست که چندین بگریستی مرا غفار مگر ندانستی سر سجده نهاده گفتم آئی ترا
 غفار دانستم اما از ترس گور و هبیت قیامت و درشتی ملک الموت میگریستم که در آن ننگنای کج

مکتوب نوزدهم بجای عبد الرشید در بیان مکاشفه حضرت
مجدد اله ثانی پیر و سنگیہ خود رضی اللہ تعالیٰ عنہ

ترجمہ

بسم اللہ و السلام علی رسول اللہ و انبیا ربی علی مصدرنا الصلوٰۃ والسلام والرحمۃ المہدۃ
کہ چون شخصی ہمہ رو بروی حقی از حقوق عباد و مثل من و غیر آن باشد روح اور ابالای آسمان
نمی بریزد و از ترقی ممنوع میگردد تا زمانی کہ از جانب آن بیت ادای حقوق نشود و چون
حقوق را بشمارین جس خلاصی یافت حضرت ایشان ماضی اللہ تعالیٰ عنہ در معنی بسیار متفکر
میبودند آخر کار بفضل پروردگار جل شانہ بر آنحضرت چنان سنگشفت ساختند کہ این حکم مخصوص
بشخصیست کہ روح اور اورین اردنیاترقی واقع نشود است اما اگر یکدم آنی جل شانہ در دنیا
با وجود این تعلقات روح اور ترقی شدہ است بعد موت نیز اور ترقی شود و مشہد سجاہت خلعت
شخصی کہ درین دار محبوب و در نفس روح و ترقی وی بعد وفات موقوفست بر خلاصی و ازین تعلقات و اسباب

مکتوب ستم بجای محمد جان در اشارہ بعضی اسرار مضغہ قلبیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مضغہ قلبیہ چون از اجزای عشرہ ترکیب یافته بیات
اجمالی پیدا کند بعد از ترکیب کل منها و تصفیہا و حصول کمالا تمنا المتوقعہ فیہا قابلیت ظهور حاصل
بی شائبہ ظلیت میدایسکن بہ چند ظاہر و مراتب شج و مثال شی است زمین آن شی چنانچہ در حقیقت جا
قلبیہ کہ ظہور وی ظالیست اما انیمعالمہ خارج از نظر عقلست و فرمایند فظانیمہ آخر سہرہ نیست
ہم قصہ غریب حدیث عجیب است و اطلاق لفظ ظہور در نیموطن از تنگی میدان عبارتست
والا فظا ظہور شدہ فافهم ذلک العرفۃ الشریقۃ فانما نحن ائمنہ سجاہت بہا بعض خواص الفاظ میل
انہ معرفت کما فیہی از مکتوب یکہ باسم مولانا محمد صدیق است و در مکتوبات جلد ثالث حضرت مجدد الد ثانی

طلب باید نمود این کمالی که مذکور شد و البته بمقام قباب قوسین است هنوز عالمه او ادنی پیش
است از مقام دوم نمیتواند و ضیق صدری و لایمطلق لسانی و عظام نجاریه و شکرت
الحمد لله الذی هدانا لهذا و انما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله حمدا کثیرا طیباً مبارکاً فیه بارکات علیہ
کما یحب و یرضی و الصلوٰۃ و السلام علی سیدنا و علی آله و صحبه و علی جمیع اخوانه من الانبیاء
و المرسلین علی کل و اصحاب کل و علی الملائکة المقربین کما ینبغی لعلو شانهم و یجسر

مکتوب بخت و یکم شیخ محمد جان اکبر آبادی در ذکر خواص محبت

بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی بمراتب کمال ترقیات و مادیات و جاودہ سنت سنیہ
و مستدیم دار و حقیقه گرامی بتعاقب یکدیگر رسیده مسرت بر مسرت بخشید الحمد لله سبحانه که بقا
اند و از یاد فقرا فارغ نیند محب نظایفه با نظایفه است غرضی گفته است خداوند امر از انقیوم
گردان یا از نظار گیان این قوم گردان که قوم دیگر طاقت ندارم حق سبحانه محبت کامل با نظایفه
علیه کرامت فرماید تا از فیوض برکات شان بهره تام بخشند و از اسرار و معانی خفیه ایشان
سیراب و شاداب گردانند رابطه محبت است که عجب امواره با محبوب میدارد و صفات کامله
او موصوف میسازد و طالب ابرنگ مطلوبی برآرد و جوئن عشق است که سالک از وجود
بشریت سبکبار میکند و از تنگنای انانیت میراند و او را از دیر باید و بی وی در حریم قدس
جامیده در و بمنازل قرب میرساند بی از پیشگاه چنین آمده است محبت است که سبب وجود
گشته و سلسله ایجاد را جنبانیده و حب است که باعث ظهور و اظهار گردیده و گنج مکنون را در عرصه
بروز آوده اول چیزی که قبول تعیین کرده حب است که حقیقت سرور کائنات است علیه
علی آله الصلوٰۃ و السلام باین حب و حبیب با عالمین شده و سائر کائنات از اقتضای
حب جوئن محبت بوجود ظهور آمده است اگر عشق نبود و عشق نبود و چندین سخن نگر گفتی
که شنیدی و السلام توفیق که این روزگار را گاهی بنانی یاد فرماید

مکتوب است و دوم بمولانا محمد حنیف در تحریر این احیای سنت
وامانت بدعت و ترغیب بر متابعت و محبت سید المرسلین
علیه السلام و جواب کتابت وی که مشتمل بر احوال یاران او بود

بسم الله الرحمن الرحيم

عاده و مصلی علی رسول الله اکرم الله بعد فحازی الامور مشکوره المسئول من الله سبحانه عما فیکم و من تقکم
علی جادة الشریعة العلیة و السنة السنیة المصطفویة علی مصدرها الصلوة و السلام و التخیة مخدو
هنگام قرب قیامت است و وقت تراکم ظلمات عالمی در گرداب این ظلمات فرورفته و میرود
چو انرزدی باید که در نیلوزمان احیای سنتی فرماید و امانت بدعتی نماید بی انوار سنن نبوی
راه رست یافتن بسی محال است و بی التزام اطوار نبوت نجات جستن محض خیال سلوک طریقه
صوفیه و وصول محبت ذاتی بی اتباع حبیب رب العالمین صورت نداد و کرمیه قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یمیکم الله شانه صدق است و درین باب سعادت خود دوران باید دید
که در امری از امور نسبت یا سرور دین و دنیا نموده آید علیه و علی آله الصلوة و السلام چه در
و چه در عبادات و چه در معاملات در عالم مجاز شخصی که محبوب کسی تشبیه میکند در نظر محب
چه بلای محبوب و زریبای در آید مرثوب و رعنا مینماید و همچنین دوستداران محبوب نزد محب
محبوب و عزیزان و مبغضان مبغوض و منضوب پس کمالات صوری و معنوی مربوط محبت
اوست علیه و علی آله الصلوة و السلام و مترنمیزان آن لهذا افضل طاعات موالات
او لیسا و سعادات احد آید چه انمعنی ناشی از صرف محبت است چه در دوستی و دوستداران
دوست و دشمنی و دشمنان با و این کس بی اختیار است و درین باب جنون دارد و دن یومین احد کم
حتی یقال انه مجنون و هر که چنین نمود از محبت بی نصیب است ع قولی بی تبری نیست ممکن
اینها بیکار فرمودند در صحابه کبار چنانچه بعضی گمان برده اند که موالات حضرت امیر کرم الله

تعالی و جمعی تبری لذا که بر صحابه صورت نثار و غلط فئیده اند چه تبری از اعدا شرط موالاست
نه تبری از احباب حضرت حق سبحانه اصحاب که ام را رحما و بنیم فرموده است و در جامع حریم
که از صنیع مبالغه است پس باید که این بزرگواران کمال مهربانی بایکدیگر موصوف باشند و چون
صفت مشبه دلائل بر استمرار دارد و باید که این صفت کمال مهربانی در میان این بزرگواران
بر دوام و استمرار بود و بغض و کینه و حسد و عداوت که منافق رحمست بر سبیل دوام از ایشان
باید که مفقود باشد و در حدیث آمده است ارحم امتی با متی ابو بکر کسی که ارحم بود از و کینه و عداوت
نسبت با متی چگونه متصور بود و بر سر اصل سخن رویم که مؤید آنست که مذکور شد که موالات اولیا
و مصادات اعدا افضل طاعات است آنچه در اخبار آمده است ان الله تعالی قال لموسی علیه السلام
هل علمت لی عملا قط قال اتی صلیت لک و صمت و لقدت و ذکرک فقال الله عز وجل لیا الصدقة
فلک برهان و الصوم حقه و الصدقة ظل و الذکر نور فامی عمل عملت لی فقال موسی اتی و لنی علی
العمل الذی هو لک قال یا موسی هل والیت لی و لیا او عادت لی عدا و افلم انه احب فی فی الله
و البغض فی الله و کتابی که ملاقیور آورده سخنی بود که شبی بر خاسته بود و بعد از شکر و وضو
دست برداشت بجز نام دعا کرده و در یوزة نسبت خاص حضرت ایشان و فلان عسکر فرمود
آنی نگذشته بود که نسبتی ظاهر شد که از او که از قریب یکنیم گهری در طغیان بود و بعد از آن کم کم فرود شد
شکر خداوند جل سلطان به آید که بجز دعا کردن اثری از اجابت مفهوم شد و نسبتی خاص ظاهر شد
لیکن عجیب است که با نسبت پیر و سنگیر نسبت عزیز و دیگر هم آرزو کردید با آنکه مقرر است که اگر از جانی
و گیر نسبت برسد آنرا هیچ به پیر باید داشت و قبله توجه را داشته نباید ساخت اما که در و شما است
که نسبت خاص آنحضرت و نسبت آن بزرگ که با حضرت رسیده است پس بن تقدیر نسبت
حضرت ایشان با باشد و نیز نوشته بودند که یاران و خویشان حلیف خانهای خود کردند آن
حلاوت و انداز نمائید در حضور هم شما اظهار انیم میگوید و می پرسید یک درین باب چه باید کرد و مجوز
اجابت دعوت خود سنت است باتیان سنت فتور در حلاوت چگونه رود لیکن آنرا شرط است

معبودات باطله کفر و انبات معبود بحق با وجود تشکیک حق علی غلبا با مساوی او در محبت و گرفتاری
 و دید و دانش و با وجود انکار و منازعت نفس اماره که در جبلت او مودعست و در توجیه
 خواص با وجود تصدیق مذکور و در وجه است درجه اولی یگانگه گردانیدن دل است از محبت
 و گرفتاری مادی و حق سبحانه و از دید و دانش آن سه توحید بعرف صوفی صاحب سیر
 تحلیص دل از توجیه اوست بغیر بیانش آنست که چون سالک تشیده اوست بزور کفر و تکبر
 و از مودعست آنچه منافی و دوام اقبال و توجیه است اعراض کند و عنایت ازلی شامل حال طالب بود
 بتدریج سلطان ذکر بر باطن او استیلا نماید بجهت ذکر باطن دوام پیدا میکند و از تکلف یاد کرد و میر ماند
 و غفلت ظاهر و باطن سرایت نمیکند ظاهر به چه مشغول بود و غافل بود یا حاضر بیدار بود یا در خواب
 باطن مجواره در ذکر و حضور است خلوت و جلوت نسبت به باطن یکسان است سه از بدین و میان
 باز ارم و زور و در خلوت نیست بایام و چون باطن به دوام حضور آگاهی میوه صفت شود محبت و گرفتاری
 ماسوی آهسته آهسته رو بر وال خواهد آورد و تعلق علمی بر وال مادی و از مادی که بعضی حصولی تعلق
 دارد گسته خواهد شد بجهت کیسیان ماسوی و انقطاع کلی از مادی خواهد نمود و نوعی که اگر تکلف
 یا ماسوی نماید بیاورش نماید و در دل خطور نکند باین مانع از شادی جهان نشاند و بدین از غمی آن
 غمگین بواسطه نسیانی که دل از ماسوی حاصل شد و است این حالت معبر بقضای قلبی است و
 کمال اول است از کمالات و لاییت باید دانست که درین کمال هر چند باطن او دوام حضور است و از
 گرفتاری ماسوی دارسته لیکن نفس حاضر و غامض و ری او بر جاست و منازعت و انانیت او بر پاست
 و به دوم و توجیه خواص آنست که نفس حاضر و غامض و ری او با خود نیز و بر وال رو و انانیت و دعوی
 سمری و شرکت او خلل پذیرد و از خود بانمود تعبیر نمود که انانیت و خودی از دی برائش شده است
 این مان اگر توجیه و حضور است از خود بخود است که از عارف نامی و نشانی نماند و نه بان معنی که
 عارف در یقوت غیب حق گشته و بذات او سبحانه کی شده است اما الحق گفتن از نرسیدن است
 باین مقام چه بر تقدیر فنا و نیستی و زوال اما الحق گفتن معنی ندارد و سبحانی نمیتواند تکلم نمود و شعیر

خیال کن که میر اینجا و شناس کسی که در خدا گم شده خدا نیست + این حالت را فنا می نفس گویند
حقیقت فنا درین موطن است حاصل فنا اول تخلیه مراتب باطن است از نقوش ماسوی و از
حصول صور ماعداد و ماسوا خود آفاق بود و خواجه النفس این کمال وابسته به تجلی افعال است و فنا
ثانی که انقاسی عارفت با تنفای علم حضوری او مربوط به تجلی صفات است و کمال در آن منوط به تجلی ذات
این است حاصل سیر و سلوک اهل السیر نسخه حال اهل کمال هنوز مجال سخن بسیار است

مکتوب بیست و چهارم بمیرزا امان الله برهان پوری در جواب
عزالیض وی که متضمن حالات و اشواق و وقایع وی و یاران
وی بود و با ذکر معارف متعلقه هر مقام و بیان حقیقت کعبه
معظمه و شرح حدیثی مع الله و وقت و تفصیل حقیقت
سرور کائنات علیه و علی آله الصلوٰة والسلام برحقائق دیگران

بسم الله الرحمن الرحیم حامداً لله العظیم و مصلياً علی رسولہ الکریم صحیفه شریفه جناب اخوی
اعزى سلمه الله سبحانه عن الزلی و الآفات باهدایای محترمه برادر میرضیاء الدین حسین رسائی
خوشوقت ساخت حق سبحانه البواب فیوض را همواره مفتوح دارد و بعنائیات و جذبات
خوشش سر بلند کند و آنچه در باب مولانا ابوالمظفر بنیره شیخ علم الله رحمه الله تعالی رحمة و سعة
و یدیه اند که گویا حضرت ایشان با و متوجه گشتند او از لباسی که داشت عریان شده لباس
دیگر پوشانیدند و آنحضرت هم نمودند که ورق این را اگر دانید در در واقع دیگر فرمودند که ما
این را بخور و گرفته ایم ازین باز کار این دیگر است بسیار احویل است امید نیست که از نسبت محقق
آنحضرت نصیبی فرگیرد و ما ز غنائیاتی که درین واقع نسبت بشما بوقوع آمده شکر خداوندی
جل و علا بجا آنکه بشارت عظمی است و آنچه از استیلا می عجز و عدم درک اظهار نموده بود

و نوشته بودند که حالت دیگر باین منشا هستی ندارد و از همه و راست بلی نسبتی که بعد از اوست
متعلق است از سایر نسبت و رای نیست و غیر از عجز از درک آن چه نصیب افتاتیکه محمد شاه
دیده روشن است ظاهر بقطب و وقت خیلی مناسبست دارد از انوار و برکات او امیدوار است
حق سبحانه از توبه بفعل آورد و قایل بمشتر اند بزرگان ما بران اعتماد تام ننهاده اند آنچه در نظیر
روید و از ان این کس است **س** چه غلام افتابیم همه ز افتاب گویم **ه** ششم نه شبیستم که حدیث خوانیم
و واقعه که در آن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سایر حضرات شمارا بالاهی کعبه معظمه گرفتند
و با تمام دیوار کعبه امر فرمودند و فرمودند که بتو تعلق دارد و بعد از ان تمام فرمودند که جامه و کلاه
پوشان بامداد حضرت جامه بکعبه معظمه بکرده پوشانید بعد از ان همه حضرات مبارکباد داده
مصافحه کردند بسی عالی است مناسبت تام از ان بکعبه معظمه مفهوم میگردد و حق سبحانه از حقیقت
آن نصیب ارزانی گنا و حقیقت کعبه زست میان حقائق مخلوقات و حقیقت واجب جل سلطان
که مرتبه احدیت ذاتست تعالی چه کعبه مسجود الیه خلالتست حقیقت آن از حقائق سایر خلقات
البتة باید که ممتاز باشد چه مسجود ذات حق است سبحانه کعبه باید که ناشی از ان مرتبه مقدمه بود
حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس در مکتوبیکه داخل سه جلد مکتوبات نیست
نوشته اند که حقیقت کعبه ذات واجبست تعالی چه مسجود فی الحقیقه همان مرتبه مقدمه است
بذا باید دانست که مسجود هر چند ذات بیچون است لیکن اعتبار مسجودیت با و ملحوظ گشته است
لاجرم از مرتبه احدیت ذات که مبراست از نسب و اعتبارات منزل باشد و در دید و دانش
و گرفتاری متمیز بود و در واقعه دیگر نوشته بودند که حضرت ایشان سرفقیه را برداشته پیشانی
فقیر بوسیده میفرمایند که خبر دار شو فقیری بیند که توبه تمام عالم چه آفتابی و چه نفسی تمام بغیر
چنانچه اگر از ان توبه بماند همه متلاشی شوند می بینم که علیه فقیر بود و علیه حضرت ایشان است
و این حالت بمشافعی بنید حیرت بیشتر شد که این که می بیند و این مشاهده چیست حضرت سیرت
فی الحقیقه هر دو یکی است چنانچه می نماید بخود و آنچه در واقعه دیده اند اگر در خارج چنین بود و مقام

قطب الاقطاب است و ترجمه تمام عالم بدین طریق تعلق با در و غایه مافی الباب گاه باشد که مرید صادق بکرم فنا فی الشیخ حالت مخصوص شیخ را در خود احساس نماید و در وقت اتحاد بشیخ در مراتب خویش کمالات شیخ مطالعه نماید معنی قطبیت که شیخ او بان موصوفست در نیوقت اگر در خود یا بد چه عجب و گاه بود که اعوان قطب انیمنی را در خود مشاهده کنند هر چند بالا محاله اینست و البته بقطب است لیکن به تبعیت و طفیل او اعوان او نیز در آن خدمت شرکت دارد و چنانچه در عالم مجاز انیمنی در وزیر و سلاطین ثابت است منصب و وزارت از بادشاه بیک شخص است اما ارکان دولت او در کنگ او مرجع خلافت اند باید دانست که جمعی در خواب و واقعه خود را با شاه یا قطب وقت می بینند و در نقطه ای یکدم از آنها ثابت نیست و جهش آنست که معنی بادشاهیت یا قطبیت در آنها کاین است لیکن ضعیف است شایان آن نیست که در عالم شهادت ظهور یا بد بعد از آن از دو حالت خالی نیست اگر انیمنی فوت گیرد شایان آن گشت که در عالم شهادت ظهور پیدا کند بقدرت الهی سبحانه در عالم شهادت هم بادشاهی شود و هم قطب میگردد و اگر آنقدر قوت پیدا نکرد بهمان ظهور مثالی می باید که اضعف ظهورات است کفایت می افتد و بقدر قوت در ظهوری می باید ازین قبیل است و اما تنبیه طالبان این راه می بینند و خود را در مقامات عالیه می یابند و می بینند که مناصب ارباب ولایت سرفراز گشته اند شخصی از اصحاب حضرت ایشان تا در سنا الهی سبحانه بسر به آنحضرت عرض داشت نمود که بشارت قطب الاقطابی که از عالم غیب می آید اصلی دارد و یانه آنحضرت در جواب نوشتند که این بشارت حصول کمالات مقام قطبیت است نه منصب قطبیت که مشروط بعلم است چه صاحب منصب صاحب علم است انشی در ذیل این واقعه نوشته بود که حقایق و معارف بسیار رو می دهد و میگذرد و حقیقت هر یکی اطلاع میدهد پس اگر شمه از آن علانیه شود و خلل نظام عالم شود مصرع قلم اینجا رسید و سرشکست + بی برخواستندگان چیز اظا هر میشود که بیرون از حوصله عوام است ستر آن از عوام ناگزیر است اگر ظواهر یا بسبب فتنه و فساد و گرد و بعضی امور از آن قبیل است که ستر آن از خواص نیز در کار است

که مخصوص بعضی خاص است مگر باذن نوشته بودند که آنچه برین ذره بمقدار میگذرد بکدام
 زبان عرض داشت نماید آنچه از قول و فعل صادر میشود می بیند که چه صفات قوی و فعلی و
 و حرکتی سرری و علانیتی از جای دیگر است این بیکل و پیکر را آن ساسی نیست این قالب
 جداست و درک این نیز از قالب جداست و عدمیت این و همه عالم هویدا است و چشم در درک
 این همه اعمی مانا که مراد از قالب و پیکر مجموع ظاهر و باطن انسان داشته اند نه ظاهر صرف
 چنانچه تنها در از قالب است چه این صفات فی الحقیقه قائم باطن است نه بظاهر و چون ظاهر
 بر عدمیت ذاتیه خود و انانیت میسر شود و بحالت فنا موصوف میشود و باطن را نیز در رنگ
 ظاهر خالی از صفات می یابد و عدم صرف و جماد محض خیال میکند و درک و شعور از هر دو
 مسلوب می بیند بلکه فی الحقیقه فنا و بقا از صفات باطن است و بس ظاهر عارف همواره
 بر صفات بشریت است و از دو بینی ز رسته و توحید نه پیوسته باطن در مراتب قرب است
 و ظاهر بمراحل ازان و در کمال در حق ظاهر آن است که بر احوال باطن اطلاع یابد احوال مر
 باطن راست و علم با احوال مر ظاهر را اگر سالک از ارباب علم است و چون ظاهر ازین علم خالی
 باشد در قلق و اضطراب بود و الی ان یبلغ الکتاب اجله نوشته بودند که در نماز فرض با دعا و دعا
 آمد که در هیچ وقت دیگر نبود چنان در سر نمودند که این آن حالت است که مخبر صادق صلی الله
 تعالی علیه وآله وسلم بلی مع الله وقت ازان خبر داده چنان دانانیدند که این حالت و نسبت
 خاصه آن سرور است علیه و علی آله الصلوٰه والسلام که فوق درجه ملک مقرب و نبی مرسل است
 که در آنجا اطلاق اسم هم کرده نمیشود و نصیب این دولت با دلی الغرم است و آنهم بطفیل آنحضرت
 علیه و علی آله الصلوٰه والسلام از امت هر که بایند دولت بنوازند نواله ازان نعمت میرسد
 الی آخره محمد و ما جاز است که بعضی افراد کمال است را از دولت خاصه نبی خود علیه السلام بطریق
 وراثت نصیب باشد که خادمان خاص از او شخاص صاحب خود امید دارند لیکن گاه است
 که اینعالمه بر سبیل حقیقت بود و گاه بر سبیل اشتباه ظل باصل باشد بایش آنست که سرلی مع الله

آنست که حقیقت آنسر و علی آله الصلوٰۃ والسلام بر حقائق سایر موجودات مکنه تقوی
دارد و چه حقائق انبیای مرسل و چه حقائق ملائکه مقربین و ایضا آن حقیقت بمنزله کل است
و سایر حقائق در رنگ اجزای اوست اول چیزیکه از گمن غیب بعرضه ظهور آمد و صد و بیست
حقیقت اوست صلی الله تعالی علیه و آله و سلم در تعیین نخستین مرتبه لاتعین هم اوست که تعین
جسمی است و وجود و ایجاد همه متفرع بر حسب است و گفت و شنود و محب و محبوب هم ناشی
از وی چه حسب است که قفل غیب الغیب را کشیده و کارخانه وجود و ایجاد را پهن ساخته و گنج
مکنون را بطور آورده جوش محبت است که اسرار محبوب را بتجلی ساخته و سر و ش عشق است
که بکر جمال و کمال او را از پرده کتم بر آورده اگر نه این عشق بودی پرده از جمال لم بزی که کشود
و آوازه کمالش بگوش جان و جانیان که رسانیدی **۵** اگر عشق نبودی و غم عشق نبودی
چندین سخن نغز که گفتی کشیدی **۶** از نیماست که حسن بے پروگی میخواهد و جمال مستوری ندارد
۷ بریر و تاب مستوری ندارد **۸** چو در بندی از روزن سر بر آرد **۹** چه حسن را عشق ناگزیر است
و جمال را محبت و انگیر **۱۰** هر کجا حسن میناید و **۱۱** می نهد سر بسجده عشق آنسو
بتر سر اصل سخن رویم و گوئیم که این بیان مقرر شد که قلبی که حقیقت آنسر و علی آله
الصلوٰۃ والسلام با ذات اقدس تعالی حقیقت و گیر یاریست لا جرم وقت او علیه و علی آله
الصلوٰۃ والسلام ممتاز باشد و هیچ پیغمبری و فرشته را در آن گنجایش نبود آری اگر حقیقت یکی
بآن حقیقه الحقایق بلفظ یا تبعیت الحاق و انطباقی حاصل شود می تواند که بطریق شریک
آن دولت گردد ولیکن چون فرق اصالت و تبعیت همواره باقی است شرکت من جمیع الوجوه
منشقی است بلکه اگر شرکت است شرکت صوری است و فی الحقیقه شرکت نیست خادم را با مخدوم
په شرکت طفیلی را با اصل چه مساوات و این الحاق را تا حقیقت و را فردی از کل ملل تا نیست
و چون حقیقه الحقایق را در مراتب تنزلات ظلال است و ظهورات تمثیلات چون عالمی لطیف
از این ظلال میرسد و نیز میان ظلل و اصل نمیتواند که خیال میکند که آن حقیقت رسیده است

و شرکتی در آن وقت خاص پیدا کرده نه چنین است این از قبیل اشتباه ظن است باصل سؤال
 ظن مقام لی مع الله نیز خصوصیت با تسبیح و در علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام و دیگری را
 با و شرکت نیست پس کسیکه ظن آن مقام رسد باید که در مقام خاص او صلی الله علیه و آله و سلم
 حقیقه شریک باشد جواب گویم که فضل او علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام بسیار انبیای کرام
 و ملائکه عظام علیهم الصلوٰۃ والسلام باعتبار اصل آن مقام است که فوق همه مقامات قرب است
 نه لظن آن مقام که این فوقیت آنجا مفقود است زیرا که تواند بود که اصول مقامات انبیا و ملائکه
 فوق آن ظن بود هر چند ظلال مقامات ایشان در آن ظن است اگر گویند که تفوق آن
 ظن بر آن ظلال نیز موجب فضل او است بر دیگران علیه و علیهم الصلوٰۃ والسلام گویم تفوق ظن
 بر آن ظلال با وجود تفوق اصول دیگران بر آن ظن موجب فضل جزئی است نه کلی که از بحث
 خارج است چه هر کس باعتبار خصوصیت مقام خود بر دیگران فضل دارد اما این فضل جزئی است
 هر چند از فضل جزئی تا فضل جزئی فرق است چه این ظن فوق سایر ظلال است و جامع است اناها
 مع ذلك نظر باصول این فضل جزئی است و آن تسبیح و علیه الصلوٰۃ والسلام که لی مع الله وقت
 فرموده است باعتبار اصل فرموده است که بر سایر مقامات تفوق دارد نه باعتبار ظن که این تفوق
 در آنجا نیست پس سالک در مقامات ظن توهم شرکت پیدا کند از قبیل اشتباه ظن باصل خواهد بود
 سؤال حقیقت هر یکی ازین اکا با حقیقت دیگری ممتاز است و هیچ کس را با الاصله و حقیقت دیگری
 شرکت نیست پس هر کدام را وقت ممتاز باشد در وقت خراس او دیگر یا مدخل نبود پس بنیاب را
 علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام کدام خصوصیت است که باعتبار آن لی مع الله وقت فرموده جواب
 گویم که در وقت خاص هر کدام دیگر از آنها هر چند شرکت شخصی مفقود است اما شرکت نوعی هست
 که موجب مماثلت است زیرا که حقیقت را حقیقت دیگر مابیه الاشتراکی هست و همه حقائق مندرج در حقیقه
 الحقائق است و حقیقه الحقائق را با سایر حقائق مابیه الاشتراکی نیست تا آنجا بانیان شرکت نوعی
 بود تا مماثلت ثابت باشد پس در وقت خاص او علیه الصلوٰۃ والسلام دیگر از آنها شرکت نوعی است

و نه شرکت شخصی جواب دیگر گویم که تحقیقت آنسر و علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام حقیقه الحقائق
 است و حقائق دیگران بمنزله اجزای اوست و مقرر است که هر کمالی که جزو ثابته است کل را نیز ثابت
 نه عکس پس در کمالات دیگران پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم شرکت ثابت شد و در کمال او علیه
 و علی آله الصلوٰۃ والسلام دیگران را شرکت نبود و حدیثی است که الله وقت صادق و ثابت بود بلکه
 گویم که کسانی که حقائق شان جزئیات اسمای کلی است یا جزئیات جزئیات آن اسماست پیغمبر را
 نیز علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام در آن شرکت است چه صاحب اسم جزئی و رحمت و ائمه صاحب اسم
 جزئی است و همین نسبت صاحب اسم جزئی را با صاحب اسم کلی فافهم آنکه گویم که متبادر از این قسم
 عبارت تفوق وقت صاحب عبارت است از دیگران و عدم مانده خصوصیت محضه در صدور
 این عبارت کافی است پس مصداق این عبارت آنسر و علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام نه دیگر
 که تفوق و عدم مانده و مشارکت مفقود است هر چند خصوصیت هست نوشته بودند که روزی در حلقه
 نشسته بودم می بینم که در مجلس آنسر و علیه و علی آله و سلم حاضرند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرماید
 که امر است که امروز روز عقد است ترا با حق سبحانه و تعالی عقد میکنم در آنوقت فقیر را عالی است که نمیتوان
 بیان نمود و میفرماید که دنیا و آخرت را در مهر بتو دادیم اما باید دانست که مراد از عقد باو تعالی بحکم که
 عقد با اسم او باشد تعالی که مبدء الیقین انیکس است و با اصول آن اسم که منتی بشیون و اعتبارات
 ذاتیه شود و حصول فنا و بقا است بآنکه حصول ولایت اسلام حقیقی منوط بآن است چنانچه شیخ
 شرف الدین یحیی نیری قدس سره فرموده تا با او در خدمت نشوی مسلمان نشوی یعنی تا با اسمی که مبدء الیقین
 است تحقق نشوی مسلمان نشوی بالجمله معامله اصول اصول اصول است حصول نسبت از فنا و بقا
 و حصول تحقق مقصود است و چون کار از اصول بالا رود اصل در رنگ ظل در راه ماند و معامله غیب
 فاته افتد تعالی هیچ از نسب مذکوره آنجا مقصود نبود و لم یولد و لم یکن که کفوا اعدائهم نشان آنکه
 لا و هو زان سرای روزی بی بازگشتند و حبیب و کیسه تنی بد و آنچه فرموده که دنیا و آخرت
 در مهر و اندام یعنی آنچه مناسب با اسم دارد و ذخور جامعیت آن اسم است چنانچه حضرت ایشان ما

نوشته اند که بهشت هر شخصی عبارت از ظهور اسم الهی است تعالی که مبداء تعین اوست بکسوت انهار
 و اشجار و حور و قصور با اندازه تفاوت اسما و در طول و عقل و در جامعیت و عدم جامعیت تفاوت
 در درجات حسب آن است و عقد با کسر در صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم میتوان که چون او علیه
 و علی آله الصلوٰه و السلام منظر شرایع و احکام الهی است جل و علا پس این عقد بشریت بود بطاقت
 شریعت یا بظواهر و باطن هر دو عقد گنایه از محلی با حکام شرعی و تزیین بسنن مرضیه و باطن شریعت
 اسلام حقیقه است و تحقق بآن منتهای اقدام ادبیات و میتوان که عقد بحق بوجه حقیقت او علیه و علی
 آله الصلوٰه و السلام که حقیقه اتفاق است چنانچه تفصیل آن بالا مذکور شد در جای دیگر نوشته بود
 که در آن حالت معلوم نمودند که این مقام لا تعین است معلوم شریف باد که تا هر جا سیر و سلوک است
 و ترقی و عروج همه در مراتب تعینات است فوق مراتب تعینات قدمگاهی نیست هر چند در وقت
 عروج بلا تعین ظاهر شود فی الحقیقه بی پرده تعین نیست در لا تعین محض قدم نهادن بوجوب
 متحقق شدن است که محال است آری و حصول نظری در آن حضرت محتمل که محال نبود از انکشاف معانی
 قبر اندراج نموده بودند و نوشته بودند که در قهرم حالتی است که تجربه و تقریر در نمی آید از شرح و بیان
 بیرون است وقت و حال دیگر است که باین عالم ننماید سرور و حضور در اینجا اذن عالم است که از عالم بیا
 مطلق خطور و خبر نیست بلی قبر منزل اول است از منازل آخرت من مات فقد قامت قیامتة معامله
 که با آخرت تعلق دارد و آغاز آن از قبر است القبر امار و خسته من ریاض البختة و حفرة من حفر النیران
 دنیا تمام محل ظهورات ظلمیه است و انمودجات مثالیة لالیثقی علیلا و لایروی عطشانان نشان
 آنست نه طالب صادق را از ان سیری و نه تشنه را سیرابی کسراب بقیعة بحسب الظمان مار محل
 کشت و کار است و جای طاعت و عبادت بیش از فرزند نیست مرا آخرت را آخرت است که محل
 ظهور اصل است و موضع لغا و وجه کمال و شرمع این معامله از بزرخ صغری است که قبر است من کما
 یرجو لقاء الشرفان اجل السدلات پس معامله قبر بمعاملات دنیاوی نماند هر چند بجزئیات اما معاملات
 آن موطن غالب است آری نماند که در دنیا نشانی از اصل دارد و از ظهورات ظلمیه معسر

در حدیث آمده حجابی که میان بنده و حق سبحانه است در نماز برداشته می شود و نیز آمده الساجد
 یسجد علی قدمی السلام فلیسال ولی غیب نماز بحسب صورت هر چند از دنیا است اما فی الحقیقه از آخرت
 زیرا که معراج مومن است و نصیبی از آنچه با عزت تعلق دارد بدست می آید و مکتوباتی که از شما
 بعد از این کتابت که میرضیا الدین حسین رسانیده بود رسید در آن کتابت متدرج بود که در این
 احوالی میگذرد که در تحریر و تقریر آن عاجز است اکثر در نماز فرض حالتی رو میسپارد که از شرح و بیان
 بیرون است و از کیفیت دور است امور و اسرار غریبه و عجیبه دارد میشود الی آخره بلی نماز فرض
 از سایر نمازها در کمالاتی که بالا مذکور شد ممتاز است قرب فرائض را با قرب نوافل چه نسبت در آغاز
 اینها بنوافل ملتزمی سازند و در نهایت اینجالت مقصور بر فرائض صلوة است و در بیرون آن گویا
 معطل و بیکار حدیث ارحمی یا بلال گویند مشربان کمال است چه فرائض است که مربوط بدعوت
 بلال است رضی الله تعالی عنه که راحت خود را در آن فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام و این
 نوافل وسیع است تقید بدعوت بلال ندارد و بر دلالگی او موقوف نه دلالگی و مشاطگی او بفریشت
 که نشانی از بی نشان دارد و خبری از مطلوب آرد مصرع و مدح از گریبانم که آن به در کنار آید
 باید دانست که آداب و نوافل که تتم و مکمل فرائض اند معدود از فرائض اند هر چند رعایت آن
 بیشتر نماید نتیجه فرض بیشتر آید بلکه در سنن و اواب نیز این نسبت سرایت ینماید که گویا مکملات
 فرائض اند ولیکن هذا آخر المکتوب الحمد لله اولاً و آخراً و الصلوة والسلام علی رسول محمد وآله
 و الهاسم و الله علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی الملائكة المقربین و سایر الصالحین اجمعین آمین

مکتوب بست و پنجم بمیرزا عبید الشریک در آنکه هر بقعه را
 حکمی است خاص و هر سرزمین را فیضی است مخصوص

بعد از صلوة و تبلیغ الدعوات بجناب اخوی اغزی مرزا عبید الشریک میرزا صدیق صلی الله علیه و آله
 که بموجب میرضیا الدین حسین فرستاده بودند رسید چون متضمن احوال و اذواق سفیه بود

لذات منویه بخشیده اله تعالی همواره بر ترقیات دارد و بر اتباع سنت سنیه استقامت بخشد
 فعل الیکم لایخلو عن حکمت در رفتن صوبه دکن ظاهر حکمت باشد هر زمین را فیوض مختلفه است و هر بلده
 را خاصیت علمیه و باهر قریه مبالغه جدا اهل بصایر در هر توجه فیض خاص میگیزند و از سرزمینی که اهل بیت
 می آید حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس در آن هنگام که بتقریب سلطان وقت
 در بلده لاهور تشریف داشتند اول یک دوماه در گذر حاجی سوای در حویلی کشته خواهند تا سیم
 تشریف داشتند در آنجا اسرار و معارف بیشمار که اکثر آن تعلق بکلمات فنا و عدمیت اشیا و حقوق
 عارف بعدم صرف دارد فائض می گشتند و بیان می نمودند و مکتوبیکه معنون به اهل اثنی علی الاثنان
 حین من الدهر لم یکن شیاً مذکور است با چند مکاتیب که گرد و پیش آنست همانجا نگارش یافته است
 چون آن حویلی بسیار کمینه بود و اراده انتقال بحویلی دیگر که در گذر مکتوب و نمودند پیش از آنکه با آن حویلی
 انتقال فرمودند فرمودند که در آنجا معارف و اسرار که متعلق بکلمات بقاست خواهند فائض شد
 انشاء الله تعالی بعد از انتقال همچنین شد و اسرار که متعلق بکلمات بقاست و نماز کیهامی مقام بقا
 انفاضه فرمودند و آن مکتوب که در آن این عبارت مندرج است بر عکس مریایمی دیگر بکلیت خود
 شخص او مراتبت خود را و اینماید فهم من فهم قیامت میکنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن
 مسلم نیست طوطی را بد و رانت شکر خانی با چند مکتوب دیگر که در اطراف این مکتوب است
 حاجی تهریر یافته است مامول از دوستان دعا و توجیه نظر الغیب است والسلام

مکتوب بستان و ششم حاجی حسین در بیان مرتبه جمع که
 کفر حقیقی است و ترغیب بحصول مرتبه فوق که اسلام حقیقی است

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مغرب رسیده خوشوقت ساخت از دواق
 و مواجید که از جوش سکر و استیلائی محبت رو داده مندرج ساخته بودند و بوضوح انچا سید نیک
 و مبارک است زاو کم السیر سحانه شوقا و ذوقا جاذب عشق است که صفای لطیفه و کشف و رؤیه

و شریفی را یکسان نموده است و سکر و محبت است که اسلام و کفر را برابر ساخته و قیاس را
 مستور گردانیده این گلهاست که از انجمن جمع شگفته است و این حیرت و عدمیت از عین الیقین آید
 که موطن فنا و بی شعوری است چیزهای خوب و بنفیده است لیکن اتمت در نیموطن مستحسن نیست
 فنا فی نفسه هر چند کمال است اما زینة کمالات دیگرست و شرط عروج است در مقامات قرب
 بیچکس اما نگردد و او فنا نیست ره در بارگاه کبریا به از جمع بفرق بعدا جمع باید آمد
 از عین بحق و از فنا ببقا باید ارتقا نمود از عدم بوجود و از جهل بعلم باید رسید تا حسن اسلام
 متجلی گردد و قبح کفر و فسق هویدا شود و کرمیة و لکن المدح حسب الیکم الایمان و زینة فی قلوبکم و کرمه
 الیکم الکفر و الفسوق یوحیایان و لکنک هم الیها شدون فضلا من المدح و نعمة مؤید الیه یعنی است و نعمة
 بودند که منبع یکی است بل همه صنع و خلق اوست جل و علا لیکن حق سبحانه از بعضی مصنوعات
 و مخلوقات خود راضی است و آنرا حسن ساخته و از بعضی دیگر راضی نه و آنرا قبیح گردانید و عارف
 کامل متخلق با اخلاق الله تعالی بعد از گذشتن از این معرفت که نوشته بود و همچنین می یابد حسن شرعی را حسن
 قبیح شرعی را قبیح می بیند اللهم انما حقائق الاشیاء کمای غلصنا من التشعالي الملامی و سلام علیکم و علی من لکم

مکتوب بیست و هفتم بشاه نعمت الله قادری در آنکه
 ذات ممکن عدمست و حسن و جمال عاریتیست

حاجه الله العظیم و صلیا علی رسولہ الکریم اما بعد این فده حقیر هر چند بحسب صورت از شرف حضور
 دورست و از دریافت صحبت مجور لیکن نسبت خاکساری اهل الله دارد و در حضور و غیبت از
 حلقه بگویشان شان است اسید و درست که گاه گاهی این دو را ذکر را بگوشت خاطر عاقل آورده و بنی
 و برکات معنویة نواخته باشند و از عنایات خاصه نصیعی از رانی داشته فقیر قلیل البضاعة غیر
 احتیاج چه اظهار کند و بنجور دیوزه گرمی چه و ناخدا چه کند فقر و ذاتیست و فاقه او سودی نصیب
 از مطلوب حقیقی استلک است و خط او از ان ذروه علیا اضلال پس از کمال او چه در یابم

و بحسن و جمال او چو غنچه‌ای بر دوات او عدم است و بود او نابد و دخیل و کمال در حق او عاریتی است
 و حسن و جمال انعکاسی باین کمال عاریتی و باین جمال انعکاسی خود را خیر و کمال خیال نموده است
 و بنیاد و دراز برین نمودن بی بنیاد نهاده و آسای اگر رحمت و تسکینی نفرماید و سابقه که مراد نماید که
 در حق او انتقای کمالی است و خیریت و رسلب خیریت خوش گفت و معشوق اگر چه گشت همچنان
 ویران تر از اول است ویران نماید اگر نسبت خیر و کمال بخود نماید خائن بود و دعوی همسری باصل
 پیدا کند الا ان یوجد بعد العدم و یولد بالولادة الثانية فحينئذ لا تحل عطایا للملک الا مطایا ه الله تعالی
 اشغال با مجبور از ایمانی باین معانی دها و بطغیل امثال شمشادها از ان شرب بخشاد
 بالنبی و آله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات و التسلیات و التحیات و البسکات

مکتوب بستان هشتم بشیخ محمد علیم جلال آبادی و شرح احوال
 وی و احوال یاران وی که در عریضه وی مندرج بود

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی تعقیفه شریقه اخوی اغری شیخ محمد علیم رسیده خوش
 ساخت نوشته بودند که دفع خطر قلبی بنوعی شده است که بتکلف هم خطر و ننگ روح و ما
 این معامله معبر بقضای قلبی است و کمال اول است و شرط کمالات دیگر است و نیز نوشته بودند
 که اختیار و رضای خود را در اختیار و رضای او سبحانه کم می یابد این دید هم از شعب فناست
 چون این معامله بانجام رسد چنانچه هیچ مرادی در ساحت سینۀ نازد و ارادت نیز در رنگ
 مرادات رخت بصرای عدم کشد بعد از ان از فنا به بقا آید این زمان او را صاحب ارادت
 میکنند و از نزد خود ارادت عطا میفرمایند نوشته بودند که عنایت و کرم حق عز اسمہ بسیار
 مشاهده میشود پیش ازین چندگاه ذات خود را منظر ذات او تعالی میدانست و صفات خود را
 منظر صفات او سبحانه الحال معلوم میشود که من هیچ نیستم و همه از دست الی آخره این معامله و سببه
 بقا است لیکن اینچو پیشتر سید انستند مشابیه بقاب تو سین داشته الحال معلوم می نماید هدایتی

با اودانی دارد حق سبحانه از حقیقت اودانی نصیب ارزانی فرماید چه آنچه نوشته اند بطریق اندر
 ظاهر میگردد و شکر خداوندی جل شانه بجا آرند که با وجود قلت صحبت مورد این نوع واردات گشته
 و در احوال یاران خود نوشته بودند که چندین ذکر قلب زیاده داشت دارند مانا که از زیاده داشت
 دوام آگاهی قلب خواسته اند نه یاد داشت که حضرت ایشان مآقده سنا بسبحانه و تعالی
 بسره آنرا در بعضی از مکاتیب خود نوشته اند که مخصوص کمال منتیان است و آنچه در باب ملاحظه
 نوشته بودند که خطر از قلب او بنوعی مرتفع گشته است که بتکلف هم نمی آید و می گوید که در قلب
 خود مثل ذرات آفتاب می بینم که جوش میزند اکثر اوقات خود را گم می یابم و قلب خود را گاهی
 بنوعی وسیع می یابم که اگر عالم و مافیہ را بگنجانند می گنجدالی آخزه مخدوم و ماری خطر قلبی بانیطریق
 بی ظهور انوار اسمائی و صفاتی نیست تانیابی نهی مشاهده مثل ذرات آفتاب ازین رگدست
 و وسیع یافتن قلب نیز ازان است چه این عالم را در جنب آن انوار چه اعتقاد است این دیدار
 بمنه خلوت و وسعت استعداد آن یا خبر میداد العلم عند سبحانه اگر این یا چند گاه درین نوع
 بگذرانند و سر سر سندان ظاهر را نباشد دیگر پیش ازین فخر و کتابت ملاحظه علی نوشته بود که عدد یکه بآن
 مانون بودید و چندان عدد را اذن است الحال نوشته میشود که چها چندان عدد را طریقه بگویند والسلام

مکتوب بست ونهم میرزا عبید الشریک و جماعه که مذہب
 صوفیه علیہ را ترک تعرض دانسته اند و باسقاط عمل
 و مقاصد دیگر قائل گشته باز که احادیث که در فرضیت هر معر
 وشی منکر وارد شده است و ذکر احادیث فضائل جهاد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين محمد وآله واصحابه اجمعين

مخدوم اور اہل زمانہ زبان زد و شائع شدہ است کہ مشرب صوفیہ علیہ ترک تعرض بہ حال
خلق و بدنامی و ناکامی چون این کلمہ خلاف واقع است و متضمن مفاسد کثیرہ بنیاطر رسید
کہ درین باب چیزی بنویسد و مفاسد آنرا ظاہر سازد و درین تقریب احادیثی کہ تعلق باہم معروف
و نہی منکر و حب فی اللہ و بغض فی اللہ و فضیلت جمادی نبیل السد و علوم مرتبہ مجاہدان و درجہ
شہداء دار و ایراد نماید و بعضی نقلها از صوفیہ کرام کہ مناسبتہ باین مقام دارد و منہی از استقامت
بر جادہ شریعت غرض است و در جماعتی است کہ خود را منتسب باین طائفہ علیہ می سازند و سہ
از بر بقہ شریعت حقہ برآزند نیز درج نموده بدوستان ارسال دارد و من اللہ سبحانہ العصمتہ
و التوفیق لکم ما کیسکہ معتقد انیمعی سخت معلوم نیست کہ از صوفیہ کدام جماعت را میخواہد طریقہ پیران
ماکہ شایخ نقشبند اند خود اتباع سنت است و اجتناب از بدعت چنانچہ از کتب و رسائل شان ظاہر
و ہدیہ است و امر معروف و نہی منکر و بغض فی اللہ و حب فی اللہ و نبیل السد از سنن مقررہ مصطفویہ است
بلکہ از واجبات و فرائض دین او علیہ من الصلوٰت افضلہا و من التہیات اکملہا پس ترک امر معروف
ترک انی طریقہ علیہ بود حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ میفرمایند کہ طریقہ ماعر وہ و فقی است چنانچہ
در ذیل متابعت حضرت رسالت صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم دست زدن است و اقامت دعا
باتحاد صحابہ کرام علیہم الرضوان کردن است درن طریقہ بانذک عمل فتوح بسیار است و ہر کہ از طریقہ
روی گرداند خطر عظیم دارد اگر مشرب صوفیہ علیہ ترک تعرض بود چہر حضرت خواجہ نقشبند کہ
از رؤسای صوفیہ است و راس انی طریقہ علیہ برپیر خود حضرت امیر کلال کہ جای ادب بود
واقع بودند بعد تعرض در باب مذکور کہ طریقہ حضرت امیر بود امر معروف کردند و علمای بخارا را
جمع نمودہ پیش ایشان بردند و ایشان از راہ حسن نشہ و مسلمانی و کمال حقانیت گفتہ حضرت خواجہ را
قبول کردند و ذکر جہرا در گذاشتند چنانچہ منقول است و طریقہ سلف و صوفیہ و شایخ مستقیم نیز
ہمین بود صوفیہ کرام کہ اینچہ وفاتہ در سلوک و ریاضت و عظمت نوشتہ اند و مہلکات و منجیات
قرار دادہ امر معروف و نہی منکر است یا چیز دیگر و تعرض است یا ترک تعرض حضرت خواجہ معین الدین

از پیر خود نقل میکنند که فرمود راه دوستی تاریک و تاریک است بیاید که با خلق نصیحت کند
و بتربسائی شیخ محی الدین ابن العزلی قدس سره که پیشوای اهل وحدت و جود است چو اصولیه وقت
خود را که طریق سماع و رقاصی داشتند مانع آمد و دلالت بر ترک آن نمود و بعضی از آنها بکفایت شیخ بالکمال
و طریقه خود را گذاشتند و بعضی باز نگذاشتند لیکن اعتراف بنقص و قصور خود کردند چنانچه شیخ در بعض
از رسائل خود نوشته است غوث صمدانی شیخ عبد القادر جیلانی در بعضی از رسائل خود باب بزرگ
در امر معروف و نهی منکر آورده است و دقایق آنرا بیان فرموده و احتیاطا داران امر خطیر رعایت
نموده درهما نجامی آورده اند فاذنبت انه لا یجب علیه الا نکار ای النهی عن المنکر عند عدم القدرة فقل بکونه
انکاره اذ اغلب علی ظنه الخوف علی نفسه فعندنا یجوز ذلک و هو الافضل اذ کان من اهل الغزیه
و الصبر فهو کما یجاء فی سبیل الله تعالی مع الکفار و قد قال الله تعالی فی قصه لقمان علیه السلام و ا
بال معروف و دانته عن المنکر و اصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور و لا یسا اذ کان عند السلطان
جائزا و الاظهار الایمان عن ظهور کلمه الکفر لان الفقهاء اتفقوا علی ذلک و اما اختلاف بیننا و بینهم فی غیر
هذه الموضعین انما یباید انکه مشرب ایشان که پیشوای اهل ولایت و مقتدای صوفیه بودند و بزرگ
تعرض بودی این سبالت و در امر معروف کی کردند و نیز حضرت شیخ فرموده الذی یومر به و ینکر
علی ضربین فکلما وافق الکتاب و السنة العقل فهو معروف و کلما خالف ذلک فهو منکر ثم ذلک
یتقسم قسمین احدیها ظاهر یعرفه العوام و ان خواص و هو کوجب الصلوة الخمس و صوم شهر رمضان
و الزکوة و الحج و غیر ذلک و من المنکر کتحريم الزنا و شرب الخمر و السرقة و قطع الطريق و الربوا و الغصب
و غیر ذلک فلهذا القسم یجب انکاره علی العوام کما یجب علی الخواص من العلماء و القسم الثانی ما لا یعرفه
الا خواص مثل اعتقاد ما یکبر علی الباری و ما لا یکبر علیه فلهذا المختص بالعلماء انکاره فان اخبر واحد
من العلماء احد من العوام جائزه ذلک و وجب علی العامی انکاره عند القدرة تفصیل عیاض که آن
اکابر صوفیه است فرموده من احب صاحب بدعه احبط الله عمله و اخرجه من نور الایمان من قلبه
و اذا علم عز وجل من رجل انه مبغض لصاحب بدعه رجوت الله ان یغفر له و ان قل عمله و اذا

رأیت بمقامی الطريق فخذ طریقاً آخر و قال فضیل سمعت سفیان بن عیینہ رضی اللہ عنہ
 یقول من تبع جنازة مبتدع لم یزل فی سخطہ اللہ عزوجل حتی یرج و قد لعن البغی صلی اللہ تعالی
 علیہ و آلہ و سلم فقال صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و سلم من أحدث حدثاً و ادعی محمد ثأفعلیہ لعنتہ اللہ
 و الملائکة و الناس جمیعین لا یقبل منه صرف و لا عدل یعنی بالصرف الغریضۃ و بالعدل النافلة
 در حدیث آمدہ یا عایشہ ان الذین فرقوا دینہم و كانوا شیعیاً ہم اصحاب البدع و اصحاب اللہم اللہم
 توبۃ انما منہم بری و ہم منی برالحسی عن عمر اگر مشرب صوفیہ کرام ترک تعرض بودی چرا یکی از خواست
 صوفیہ فرمودی آنروز کہ در میان صوفیان بمقارنگزد و آنرا خیر ندانند شیخ الاسلام گفتہ کہ نقار
 صوفیان کن مکن ست پس حاصل معنی چنان باشد کہ روزیکہ صوفیان میان خود ہا امر معروف
 و نہی منکر نمایند و ماہست کنند آن خیر نیست نیک تامل نمایند جامعہ کہ بعدم تعرض قائمند عذاب
 و ثواب اخروی و مواعیہ شدیدہ کہ در باب اعمال سوء و در قرآن مجید و احادیث صحیحہ وارد
 شدہ است قبول دارند یا نہ اگر قبول دارند پس چنانہ امرادی را از مملکتہ عظیمہ نہ برآند و طریق
 نجات را از عذاب منت با و نمایند اگر بر سر راہ تابینائی چاہی یا ماری بود یا کسی در مملکتہ دنیاوی
 دیگری افتادہ باشد ظاہر آنست کہ اینجامہ او را متنبہ خواهند ساخت و راہ نجات او را خواهند نمود
 و تعرض حال او خواهند کرد و جزا بر مملکتہ اخروی کہ اشد و باقی ست متنبہ سازند در راہ نجات ننمایند
 یقین ست کہ قبول ندارند و معتقد قیامت و حشر و نشر و مانیہ فیندا عاذاً نا اللہ سبحانہ عن اعتقاد ہم
 السوء اگر ترک تعرض خلق مرضی حق بودی جل و علا چرا البعث انبیا علیہم السلام نمودی و شرع
 شرایع فرمودی و دعوت بدین اسلام و بطلان او یان دیگر در ای اسلام کردی و ہر کہ دعوت
 این بزرگواران قبول نکرد در ائم سابقہ بعد از ہای گوناگون گرفتار نمودہ و ہلاک و استیصال
 شان نمودی بایستی خلق را بطور آنہا میگذشت و ہیچ تعرض نمی نمود و منکر انرا بر تجوی و عذاب
 ہلاک نمی فرمود نیز برین تقدیر جہاد را برای چه فرض می ساخت کہ ہم مستغنیان از ای قتل مسلمانان
 و ہم انبای قتل کفار و انہم فضیلت و مزیت جہاد را و مجاہدان و شہدای فی سبیل اللہ را کہ بنصوح

قطعی ثابت شده است چنانچه بعضی از آن خواهد آمد چون باشد که با حق تعرض مردم نمایند
و ایند امیرسانند و نیز نفس انسانی از مخلوقات حق است سبحانه چرا بخوب و معادات او امر نمود
و جهاد او را جهاد اکبر فرمود و قرب خود را با این جهاد مربوط ساخت که او در و خدا و نفسک فائز است
بمعاداتی او را هم بوضع او باید گذاشت پس معلوم شد که اینها اعدا شده اند و حق سبحانه میخواهد
که انتقام از اعدای خود بگیرد و الله عز و جل و انتقام از کمال رحمت انبیا را با لاهل و اولیای را
به تبعیت بدعوت فرستاد و اعلام عذاب و ثواب بر زبان آنها فرمود و حجت را بر مخالفان
درست ساخت و زبان عذرشان بند نمود و لهذا یقول للناس علی الله حجة بعد الرسل چشم پوشی
و خواب خرگوشی باین کار خانه عظیم القدر مرفع نمی شود و هیچکس آنرا دفع نمیتواند کرد ان عذاب
ربک لواقع ماله من دافع اگر میخواست همه را براه راست هدایت مینمود و ویدار السلام میفرستاد
و لو شاء لهدکم اجمعین لیکن ارادت ازل چنین خواست و حکمت لم یزلی همچنین اقتضا نمود و لکن
حق القول منی لآلئان جنم من ائمته و الناس اعمین بولای حقیقه جل شانزه جای پیش نسبت
که چرا چنین کرد و چنان نکرد لایسأل عما یفعل و هم سائلون که از هر آنکه از بیسم او
کشاید زبان جز به تسلیم او و قال الله تعالی قل بیده سبیلی ادعوا الی الله علی بعیرة انما من
اتبعتی پس متابعان او علیه و علی آله الصلوٰة و السلام با او در دعوت و امر معروف شرکانه
و هر که تارک امر معروف است تلج نیست الضاف باید داد اگر فساق و کفار مغضوب و اعدا
حق جل و علا بودند می بغض فی الله اند و اجبات دین نیامدی و از افضل مقررات و تکمل ایما
نگشتی و سبب حصول ولایت در صفا و قرب خداوندی جل سلطانه نشدی عن عمر بن الجموع انه
سمع النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول لا یجد العبد صریح الا یان حتی یکب لله تعالی و یغض الله تعالی
فاذا احب الله تبارک و تعالی و بغض الله فقد استحق الولاية لله رواه احمد و عن ابی امامه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من احب الله و بغض الله و اعطى الله شیئ
فقد استكمل الایمان رواه ابو داود و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

افضل الاعمال المحب فی السمر وادہ ابو داؤد و عن معاذ بن جبل انہ سئل النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم عن افضل الایمان قال ان تحب السمر و تنقض السمر و تعقل لسانک فی ذکر اللہ قال و ما ذایا رسول اللہ قال ان تحب للناس ما تحب لنفسک و تکرہ لہم ما تکرہ لنفسک رواہ احمد و ہم در حدیث آمدہ تقریر ہوا الی اللہ سبحانہ بنقض اہل المعاصی و القویہم بوجہ مقہورہ و التمسوا رضی اللہ تعالیٰ بسخطہم و تقریر ہوا الی اللہ عز و جل بالتباعہ سنہم ابن شاہین و الدیلمی عن ابن سعود و فی الکفر انقضی فی خبر ان اللہ تعالیٰ قال لموسی علیہ السلام ہل علمت لی عملا فطال قال اتی صلیت لک و صمت و تصدقت و ذکر ت فقال اللہ عز و جل اما الصلوۃ فلک و الصدقۃ خبتہ و الصدقۃ تظل و الذکر نور فای علی علمت لی فقال موسی اتی دینی علی العمل الذی ہو لک قال یا موسی ہل و الیت لی و لیا و عادیات لی عدد و اعلم موسی انہ احب فی اللہ و البغض فی اللہ و در بالا از فضیل قدس سرہ نقل درین باب گذشتہ است و الحق کہ محبت دوستان محبوب و عداوت دشمنان او از لوازم محبت است محب صادق درین دو عمل اختیار نداد و محتاج بکسب و تعقل نیست چنانچہ در اعمال دیگر محتاج است دوستان دوست چه بلا زیبا بنظر دمی آیند و دشمنان او چه قسم زشت و بد انیمعی در مجاز ظاہر و ہویدا است بہر کہ دعوی دوستی نماید تا ہری از دشمنان او نکند مقبول نیست و منافق بیش نمیدانہ شیخ الاسلام گفت کہ من بابو الحسن شمعون نہ نیکنم کہ استاد من حضری را میرنجانید و ہر کہ پیر تر از نجہ دارد و توازوی رنجہ نباشی سگ بہ از تو ہو و قال اللہ تعالیٰ قد کانت لکم اسوۃ حسنہ فی ابراہیم و الذین معہ اذ قالوا القوم انما برانکم و ما تعبدون من دون اللہ کفرنا بکم و بد اینہا و ہینکم العداوۃ و البغضاء ابراہی تو منوا باللہ و صدہ و نیز فرمود لقد کان لکم فیہم اسوۃ حسنہ لمن کان یرجوا اللہ و الیوم الآخر پس ازین کہ یہ معلوم شد کہ طالب حق راجل و علا این تبری و بغض و عداوت ضرور ناگزیر است و نیز فرمودہ تعالیٰ لا تتولوا قوما غضب اللہ علیہم و نیز فرمودہ یا ایہا الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء الی قولہ سبحانہ فقذیل سوا السبیل ازین آیہ

معلوم شده که موالات اعداء الله موجب گمراهی است و راهی بوصول بمطلب ندارد و نیز فرموده تعالی یا ایها
 جاهد الکفار و المنافقین و اعظم علیهم و نیز فرموده سبحانه لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من
 حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم و ابناؤهم و اخوانهم و عشیرتهم الا یمیز فرموده و لو کانوا یؤمنون بالله
 و النبی و ما انزل الله ما اتخذوهم اولیاء مع تولی بی نبوی نیست ممکن بدینجا صادق است نه داعی اگر
 چنانچه رفضه گمان برده اند چه تبری از اعدا باید نه از احباب جمعی که بشرف محبت مشرف اند محبت و مودت
 بایکدیگر موصوف اند شدت و غلظت شان با کفار بوده که ما قال الله تعالی اشدوا علی الکفار رحما بینهم اگر گویند
 خلق همه مظاهر و محالی حق اند جل و علاه غیر از نمایندگی کمالات او سبحانه و دینها چیزی دیگر نیست چنانچه
 مشرب اهل وحدت و جودست پس همه را بچشم محبت باید دید و هیچ کدام بد نباید بود چنانچه
 گفته اند ع بس بدی مطلق نباشد در جهان و گویم عداوت و عدم موالات کفار و غلظت و جهاد
 با آنها بخصوص قطعیه ثابت شده که ریب را اصلا دران گنجایش نیست اینها فی انفسهم هر چه باشند
 متابعت نصوص ما را فرض و ناگزیر است ما را نبص کارست نه لبص نجات فردا و بسته نبصت
 نه لبص خراب و خیال و کشف و الهامات و در برابر نص نمیتواند شد غایه الامر شخصی که مغلوب است
 باید که خود را بتکلیف متابعت نصوص در دو عمل مخصوص هر چند خلاف مجمل کشف او بود و همواره طی
 و متضرع باشد که حقیقت کار کامی و منکشف گردد و چشم بصیرت او کتمل بتربا اقدام انبیا و صحابه
 علیهم السلام بود ع این کار دولت است کنون تا که را دهند با آنکه گویم که جماعه که مشرب و عدت
 وجود دارند و جود را مراتب اثبات ینمایند و احکام هر مرتبه را از احکام مرتبه دیگر جدا اثبات میکنند
 و احکام کثرت را که بنای شریعت غایب بران است از دست نمیدهند و رفع آنرا الحاد و زند قهر می
 ع اگر حفظ مراتب کنی زندیقی پس امر معروف و بد بودن باهل فسق و کفر از احکام کثرت
 در رنگ ساکن احکام شرعیه برداشتن آن الحاد و زند قهر بود و هر چند بدی مطلق را نفی میکنند
 لیکن بدی بینی اثبات ینمایند ع بد به نسبت باشد آنها هم بدان و بدی نسبی در بد بودن
 و احتراز کردن کافی است اهل وحدت وجود از شتم برهنه میکنند و دیگران را از ان مانع می آیند

و مادر و کزدم را می کشند و مردم را از ان می ترسانند و از مطیعان و معتقدان خود راضی اند
 و از مخالفان و منکران خود ملاحظه و غضب مولوی روم قدس سره که از رؤسای صوفیه
 موصوفه است میفرمایند سه منکر این حرف ایندم در نظر شد مثل سزنگون اندر سقنه
 و از طعام لذیذ و آب شیرین و متاع نفیس و آواز خوش و بوی خوش و منزل خوش و صور
 جمیله بیشتر اغب و ملتذ باشند نسبت با صداد آن و رعایت احوال منتسبان خود و حمایت
 شان نسبت بدیگران بیشتر بینایند و از ممالک خود را کناره میگیرند و جلب شافع و دفع مضار
 مما امكن میکنند و از تدبیر معاش و تربیت فرزندان فارغ نمیدارند و از مشورت و کمکاش خالی اند
 و زنان خود را در پرده میدارند و تجویز نمی نمایند که نامحرمی گردشان گردد و دست درازی کند
 و اطفال خود را از صحبت بد دور میدارند و ظالم و مستعدی را بسزا میرسانند و مریضان را از عذاب
 تا ملائیم پرهنیز میکنند انهمه رعایت احکام کثرت است یا چیز دیگر پس در امور دنیای دنی رعایت
 این احکام نمودن با وجود اباحت ترک آن و در امور اخروی ترک رعایت این احکام کردن
 با وجود ورود امر آتی جل سلطان باتیان آن و بحیله وحدت وجود و سر از رتبه بندی کشیدن
 عجب انصاف است و از قاعده عقل دور اندیش دور و منشای آن عدم انقیاد و ناگردیدن
 با حکام آتی بل شانه و عدم اعتقاد است بطور نبوت و انکار است از قیامت و از عذاب
 و ثواب آن اعاذنا الله سبحانه و ایا کم عنه اهل وحدت وجود که مستقیم الاحوال از قصص تشریع
 و تقلب شان در دین مشهور و ما ثور از محتاج نوشتن نیست حضرت ایشان ما قدسنا الله بسره
 انهمه احتیاط که در وضو و طهارت و نماز و آداب آن داشتند میفرمودند که از عمل والد بزرگوار خود
 اخذ نمودیم از کتب اینقسم عمل بدست آمدن شکل است و والد بزرگوار ایشان که جد این فقیه باشند
 با وجود که مشرب وحدت وجود داشتند و بقصود دانی طاق بودند تشریع ایشان هم بر وجه کمال
 بود چنانچه معروف است که ایشان میفرمودند که این احتیاط را از عمل شیخ خود که در سلسله پیشینه
 بودند شیخ رکن الدین اخذ نموده ام ایشان نیز با وجود مشرب توحید بتشیع کامل موصوف بودند

حضرت شیخ ابن احتیاط را از عمل شیخ دوالد خود شیخ عبد القدوس گرفته بودند و ایشان درجه
 علیا در شرب وحدت وجود داشتند و همواره مغلوب حال میبودند و منع ذلک در تشیع و احتیاط طاهری
 نیز فرد کامل بودند حضرت خواجہ احرار که چراغ نقشبندیہ اند با وجود که مائل بمشرب توحید بودند
 در تشیع و ترویج شریعت قدم راسخ داشتند میفرمودند که اگر من شیخی کنم هیچ کس ابا را می شیخی نماند
 لیکن مرا برای ترویج دین آورده اند نه برای شیخی شیخ محی الدین بن العربی قدس سره در علم
 حدیث صاحب اسناد بود و در علم فقه پایہ اجتهاد داشت فرموده که بعضی از مشایخ محاسبہ
 اعمال بومی و لیلی خود بمقتضای حدیث حاسبوا قبل ان تماسبوا اختیار کرده اند من در محاسبہ
 از ایشان افزودم و محاسبہ خطرات نیز با محاسبہ اعمال قرین کردم سلطان العارفین و سید
 الطائفہ گویا بانی این مشرب بودند سر تا پا بمشروع آراسته بودند می آرند که چون بایزید نماز میکرد
 قعقعه از استخوان سینہ وی بیرون می آمدی و مردم میشنیدند از بهیبت حق تعالی و تعظیم
 شریعت فی العوارف عن الجنید یقول لرجل ذکر المعرۃ فقال الرجل اهل المعرۃ بالله یصلون
 الی ترک الحركات من باب البر والتقوی الی الله تعالی فقال الجنید ان هذا قول قوم تکلموا باسقاط
 الاعمال و هذه عندي عظيمة والذي يسرق ويرزني حسن حال امن الذي يقول هذا وان العارفین
 بالله اخذوا الاعمال بالله والیرجعون فیها ولو بقیت الف عام ثم انقص من الاعمال البزرة الا ان بحال
 لی دونها وانها لا کد فی معرفتی و اقوی لِحالی منقول است که منصور حلاج با آنهمه دعوی ہر شبانہ روز
 ہزار رکعت نماز میکرد و آن شب کہ روز آن کشتہ شد با قصد رکعت نماز گزارده بود و یکی از مکمل
 مشایخ طبقات فرموده غصوا البصار کم ولوعن شاة انشی اگر مشرب اہل وحدت وجود ترک
 تعرض و آذر خلق بودی مولانا عبد الرحمن جامی کہ از مکمل ارباب وحدت وجود و از محققان
 شان بوده چہ را در انجمت در کتاب سلسلہ الذہب نمودی و دشمنی طویل در نگو ہش اینہا آورده
 عنفوان شنی را باین عبارت نوشتہ در نذرست آنانکہ بنامی مذہب خود در کم آزاری نہادہ
 و در ورطہ اباحت و اتحاد افتادہ اند شنی ترک آزار کردن انخواجہ بدختر کفر است دینا

شکر آمد به پیش از معروف	شد بکنک عنان او معروف	نفس محنت گزین و راحت جوی
دار پیش در ره باحت روی	شد یکی پیش او حرام و حلال	می نه اندیشد از نگاه و بال
میشود ترکب گنا هست را	بی نیت در عقب بلائی را	گاه لافش نه مذهب تجرید
گم گزافد ز مشرب توحید	نیست لاف گداز آن عار	نیک و را چونیک انگاری
نمیش جمع فضیله و ذم است	نیش شرب با دوه عنب است	از علامات عقل و دین عاری
نمیش حصر در کم آزاری	نه ز احوال سابقش عبرت	نه ز احوال لاحقش خبرت
نیست خود کند بد رویشان	دوم زندان از ارادت ایشان	هر که در ویش از و بود و بیزار
کی ز در ویش آید این کردار	نیست در ویشی آنکه زنده است	نیست جمعیت آنکه تفرقه است
اصطلاحات عارفان از بر	گروه و میکند بیان فخر	ویش از سیر کار و واقف نه
معرفت بی شمار عارف نه	همچو جز متی نماید غنم	لیک چون بشکنی نیابی منزل
کرد و هم خیال ناپاکان	سندرج در عبارت پاکان	لفظ پاک معنیش کرکین
نافه چین و نافه سرگین	نافه نکشاد مشک افشان	در کشاید جهان بگند آید

و فی العوارف سل سبیل عن رجل یقول انما کالباب الا اذا تحرك الا اذا حرکت قال هذا لایقوله الا احد
 الربانین اما صدیق و اما زندق لان الصدیق یقول هذا القول اشاره الی قوام الاشیاء بالله تعالی
 مع احکام الاصول و رعایة حدود العبودیة و الزندق یقول ذلک احالة الاشیاء علی الله تعالی
 و استیطاق عن نفسه و اختلاعا من الدین و رسمه عجب کار و بارست جمعی از آنانکه مشرب کم آزاری
 و صلح کل اختیار کرده اند چه فرق از کافران و جودان و جوگیه و بر ایه و ملاحد و زنادقه و استی
 و غیر آن نیک اند صلح و صحبتها و انبساطا و محبتها با یکدیگر دارند طراز متابعتان سنت رسول الله صلی الله
 علیه و علی آله و سلم که اهل سنت و جماعت اند و فرقه ناجیه اند و در باب آنها وارد شده است الذین
 هم علی ما انا علیہ و اصحابی که باینها غلظت و عداوت دارند صلح شان با دیگران است با اینها در مقام
 ایذا و آزارند و تخریب آنها می خورند عجب صلح کل است که با محمدیان که پیشوای شان رحمت عالمیان است

غلظت و عداوت باشد و با غیر محمدیان که محل غلظت است بخصوص قرآنی محبت و نبودت بود علی الکفر
 مله واحده نیک تامل نمایند ترک تعرض خلق اگر محمودی بود ترک امر معروف و نهی منکر از واجبات
 دین متین نمی گشت و حق سبحانه این است را باینان این امر عیسی القدر خیر است نمینموده و قال تعالی
 کفتم خیر امته اخربت للناس تمارون بالمعروف و تنهون عن المنکر و جای دیگر میفرماید الا امرؤن
 بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله و نیز فرموده المؤمنون و المؤمنات بعضهم
 اولیاء لبعض یا مرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و انبیای علیهم السلام و صحابه و تابعین رست
 تابعین و سایر سلف صالحین چه کوششها در ایاتان امر معروف و نهی منکر نموده اند و چه ایاتها
 در تحصیل این امر کشیده اند بامریست اینهمه جد نمودن و اندک نشیدن سفاکت محض است اگر ترک
 تعرض مستحسن بودی چرا انکار قلبی را از منکر شرعی ضعف ایمان فرمودی کما درونی الحدیث الصحیح
 عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان قال من رای منکم منکر فلینبه به فان لم یستطع فلیسأله فان لم یستطع فلیقلبه
 و ذلک ضعف الايمان رواه مسلم و چرا تا ترک امر معروف را در بلده از بلاد داخل عذاب اهل
 آن بلده ساقطند و در زیر و زبر آن شهر یک نمودن و کما روی جابر انه قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم اوحی الله عز وجل الی جبریل علیه السلام ان اقلب مدینة کذا و کذا و اباها فقال یا رب ان
 ینیم عبدک فلان انا لم یعصک طرفه عین قال فقال اقلبا علیه و علیهم فان وجهه لم یتعرنی ساعة قط
 رواه البیهقی اگر گویند که بمیه یا ایها الذین آمنوا علیکم الفسک لایضه کم من ضل اذا اهتمتیم و لالت
 تبرک امر معروف و نهی منکر دار و گویم ممنوع است چه معنی است که در کریمه آمده است شامل امر معروف
 و نهی منکر است کما قرره المفسرون یعنی چون شما اعمال صالحه بجا آید امر معروف کنید و نهی منکر بنمایید
 گمراهی دیگران شمارا زیان ندارد و نشان نزول این آیه نیز نموده ایم معنی است که چون مسلمانان اگر کفر
 و عدم انقیاد کفار نگونسار و لنگ شدند حق تعالی تسلیه مسلمانان باین آیه کریمه فرمود یعنی چون شما
 کار خود را و دلت برادر است نمودید از کفر و طغیان ترسانید بعد از آن کفر آنها بشما مضرت نرساند
 و جمعی که این کریمه را بر ظواهر گذشته اند گفته اند که این آیه بایم امر معروف منسوب گشته است

وعن ابی بکر الصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال ایہا الناس انکم تقرؤن ہذا لایہا یا ایہا الذین آمنوا
 علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا ہتدیتم وانی سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان
 الناس اذا راوا منکرا فلم یغیروہ یوشک ان یمیم اللہ یعقابہ رواہ ابن ماجہ والترمذی وصحیحہ
 روایت ابی داؤد اذا راوا الظالم فلم یأخذوا علی یدہ او شک ان یمیم اللہ یعقابہ و فی اخری لہامن
 قوم یحل فیہم بالمعاصی ثم یقعدون علی ان یغیروا لایوشک ان یمیم اللہ یعقابہ وعن ابی ثعلبہ فی
 قولہ تعالیٰ علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا ہتدیتم فقال اما اللہ لقد سالت عنہا رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم فقال بل اتمرر بالمرء و تنابہوا عن المنکر حتی اذا رايت شیئا طعنا و هو اتبعنا و دنیا موثرة
 و اعجاب کل ذمی رأی برائیہ و رايت امر الابدک منہ فعدیک نفسک و دع امر العوام فان دراکم یام
 الصبر فمن صبر فہن قبض علی الجمر للعامل فہن اجر خمسين رجلا یعملون مثل عملہ قالوا یا رسول اللہ اجر
 خمسين منہم قال اجر خمسين منکم رواہ الترمذی و ابن ماجہ اگر گویند کہ امر معروف و نہی نہ سبیل اللہ
 طریقتہ انبیای کرام است علیہم و علی اتباعہم الصلوٰۃ التسلیمات و طریقتہ اولیا ترک تعرض است و عدم
 امر معروف چنانچہ یعنی از اہل این وقت ایگویند گویم کہ وجوب فرضیت این امور و فضائل
 اتیان و مواعید ترک آن بخصوص ثابت گشتہ است و فرضیت و وعدہ و وعید نسبت بکافرانام است
 خصوصیت بانشخاص و دن اشخاص ندارد و خاص و عوام و انبیاء و اولیا و راتیان و فرائض
 برابرند ہمہ داخل وعدہ و وعید یا آنکہ گویم حصول نجات و وصول بدرجات کمال مربوط بمبتاہت
 انبیاست علیہم الصلوٰۃ و البرکات و اولیا ہر چہ یافتہ اند از ولایت و محبت و معرفت و قرب الہی
 جل شانہ ہمہ مبتاہت و طفیل انبیاء علیہم السلام یافتہ اند راہ وصول منحصر در اتباع این بزرگواران است
 قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی یحبکم اللہ سوای این ہر راہی کہ هست رو بفضیلت دارد و سبل
 شیاطین است کہ میہ نماز ابعد الحق الا الضلال دلیل شافی است بر غیبتی و ان ہذا صراطی مستقیم فاتبعوہ
 ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ شاہد عادل بران و عن عبد اللہ بن مسعود قال خطبنا رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم خطا ثم قال ہذا سبیل اللہ ثم خط خطا طاعن بمعینہ و عن شامہ قال ہذا سبیل الشیاطین

منها شیطان يدعو وقرآن هذا صراطی مستقیما فتبعوه الآیه رواه احمد والنسائی والداری پس هر که
 بی متابعت انبیا خواهد که در راه حق در آید جل و علا بکمال نرسد و غیر گمراهی چیزی حاصل نکرده باشد
 و اگر چیزی حاصل نماید استدراج بود که نتیجه آن در آخرت خسران و حرمان است و من یتغیر الاصل
 و ینافلن لقیل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین ^ع محال است سعدی که راه صفا بتواند جز در پی فو
 جنید بغدادی قدس سره که رئیس صوفیه رسید الطائفة است میفرماید من لم یحفظ القرآن و لم یکتب
 احدیث لا یقتدی به فی شأنه اذ فان عملنا هذا مقید بالکتاب و السنة می آرند که در روشی از حضرت
 خواجه عبدالحق عجدانی قدس سره پرسید که شیطان را بر روی وندگان راه هیچ دست باشد خواجه
 فرمودند هر روزه که بر سر حد فهای نفس نرسیده است چون در خشم شود شیطان بروی دست یا
 اما آن روزه که بفهای نفس رسیده باشد ویرا خشم نبود غیرت بود هر کجا غیرت بود شیطان بگریزد
 و همچنین هفت آنکس را مسلم باشد که روی براه حق دارد و تعالی و کتاب خدای را غرض دل بدست
 راست گیرد و دست رسول را صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بدست چپ گیرد و در میان این دو روش
 راه سلوک کند از حضرت خواجه احرار منقول است که میفرمود که اگر تمام احوال و مواجید را بجا دهند
 و حقیقت مارا بعباد اهل سنت و جماعت بتجلی نسازند جز خرابی هیچ نمیدانم و اگر تمام خرابیها بر ما جمع کنند
 و حقیقت مارا بعباد اهل سنت و جماعت بنوازند هیچ باک نداریم انصاف باید کرد و ثبوت ختم یافته است
 و زمان وحی منقطع شده است و دین کامل گشته و نعمت تمام شده امر و زکیه ام حجت و بکدام سند
 اینچنین دین متین را کس تواند برداشت و بخواب و خیال خود و کلمه متفقہ انبیا را علیهم الصلوات و التحیات
 که بوحی قطعی و اخبار الهی مثبت و متیقن گشته یکسو ساخت عقل دور اندیش را کار باید نرسد بود
 و بخواب و خیال مغرور نباید شد و از سبل شیاطین دور باید بود و صراط مستقیم سنت سنی را از دست
 نباید داد اجتماع انبیا علیهم التحیات البته منجی است و شمر برکات و مسوای آن همه خطر و خطر است
 فاحذر کل الخذر راه نجات قطعی را نگذارشته براه خطر رفتن دور و ام شیاطین لعین افتادن و خود را
 و میرغرض هلاک سرمدی دادن از عقل یعنی مستعد است و جهد و حال و خواب و خیال که بر خلاف

پنجمین این برحق بود و کسر اب بقیة بحسب الظاهر آن ما چون کار کند انتدجل و علا و گور و قیامت پرتو
اندازد و غیر از متابعت انبیا علیهم البرکات که بوحی قطعی ثابت شده است هیچ سوز ندارد و دوستگیری
در آن وقت نمایند آری اگر احوال و مواجید و کثوف و الهامات باین متابعت جمع شود و نورانی
باشد و چون بکمال مان برسد معامله از صورت شریعت بحقیقت شریعت آید چنانچه اصحاب کرام
و سلف صالحین و مشایخ مستقیم الاحوال را بود و زقنا الله سبحانه و ایاکم فیه الدرر جنة القصصه بعین
مقرر شد که راه وصول بدرجات قرب الهی جل شانہ خواه قرب بنوت بود و خواه قرب ولایت و وجهان
انبیا باشند علیهم الصلوٰة یا اولیا منحصر در راه شریعت است که پیغمبر خدا علیه و علی اکذا الصلوٰة والسلام
بر آن راه دعوت کرده و مأمور بدان گشته در کرمیة قل فیه سبیل الی الله علی بصیرة انما من
اتبعنی و کرمیة قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله نیز بآن دلالت دارد و سواى این هر راهی که
است و بعضا ملات دارد و از مطلوب حقیقی منحرف کل طریقه رد و تشریعتی فو زندقه کرمیة دان هذا
صراطی مستقیما الایه و کرمیة فاما بعد الحق الا الضلال و کرمیة و من یتبع غیر الاسلام دنیا الایه و حدیث
خط لنا الحدیث و حدیث کل بدعة ضلالة و احادیث دیگر شایسته نیست و آنچه در عبارت بعضی از انکا
واقع شده است که اسانی که وصل جنات جن جنونی است جل سلطانہ و راه است راهیست که بقرب ولایت
تعلق دارد و هدایت است که بقرب بنوت متعلق است و انانی باین تحقیق ندارد چنان هر دو راه داخل
دائرة شریعت غرض است و این هر دو قرب منوط بمتابعت انبیا علیهم السلام و البرکات که بطریق مستقیم
پس کسیکه خواهد که بنی اتیان احکام شریعت دینی بتبعیت رسول علیهم الصلوات و التسلیمات یکی ازین دو قرب
برسد و بطلب نرسد و راه کم کند و خائب و خاسر بود همچنین آنچه مشهور گشت که الطرق الی الله بنسب و
انفاس المخلوقات درست است چه هر نفل را باصل خود شاهراه است و هر مخلوقی را عین ثابته جدا و جدا
نمى فیه هیچ مانع ندارد چه اینهمه راهها در حق و اصل شروط بایان احکام شریعت است هر که از
دائرة شریعت جدا برآمده خواهد که یکی ازین طرق در آید و راه ماند و بطلب نرسد بلکه گمراه گردد پس
منشای اینهمه طرق شریعت آمد و باوجود تعدد طرق مانع یک طریق گشت اما طرق گفته با اعتبار شایسته است

وتعد طرق باعتبار اناشي و دو طریق باعتبار طرق کلیت و طرق بسیار باعتبار طرق جستجو
 فی مسابغ الهدایه قال بعضهم الطرق الی الخالق بعدد النفاس المخلوقات ولكن كلما سدرجه و مندرجه
 و منظومه و منسلکة فی دائرة الشریعة الکبری المخلقة بالشریعة المحمدية العظمی و بطریق بالنسبة طے
 ارکان شجرة الشریعة و اصولها و فروغها و عروقها و اغصانها و اوراقها و ازهارها و انوارها و لا یقال
 ہی اشیا و اما و امور ربانیة لها لا و الذی بر الشیعة و شوق الحجة و رای الحجة البیضاء و الشریعة
 الحقیقة الکبری الالبیان الضلال و النبی فابعد صراط الحق العقیم و سبیل الهدی المستقیم الی سبیل الشیطان
 المبعده الرجم المطرود و الابر العقیم فاذا بعد الحق الا الضلال قال الله تعالی ان هذا صراطي مستقیم فاتبوه
 و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلکم و انکم و انکم بعلمکم تقون فی العوارف قوم من المتصوفین سمو
 انفسهم طامیئة و یصلو للعبادة الصوفیة لیسبوا الی الصوفیة و ما هم من الصوفیة بشیء بل هم فی غرور و غلط
 یسبون ببیسة الصوفیة توفیا تارة و دعوی اخرى و ینتجون مناجی اهل الاباحة و یرحمون ان شیایهم
 خلعت الی الله تعالی و هذا عندهم هو انظر بالمراد و الارتسام بر اسم الشریعة رتبة العوام و العاصمین
 الافهام و انحصارین فی منشیق الاقتداء بقلید و هذا هو عین الاتحاد و الزندقة و الابداع و کل حقیقة ربنا
 الشریعة فی زندقه و جهل هؤلاء المغرورین ان الشریعة حق العبودیة و حقیقة هی حقیقة العبودیة
 و من صادر من اهل الحقیقة یقتدی بحقوق العبودیة و صار مطالبا بامور و زیادات لا یطالب بها غیره
 ممن الیصل الی ذلک الا ان یجلب عن عنقه ربة تکلیف و ینجام باطنه الزنج و التحریف آحادیث
 بنوی علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة که در باب امر معروف و نهی منکر و جهاد فی سبیل الله
 و اید شده است ایرادینا ید نیک مطالعة فرمایند عن حقیقة ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال
 و الذی نفسی بیده لنا من المعروف و لقننوا عن المنکر و لیسکن الله ان یبیت علیکم عقابا منه
 ثم تدعونہ فلا یستجیب لکم و اه الترمذی و حسن عرس بن عمیرة الکندی ان النبی صلی الله تعالی علیه و آله
 و سلم قال اذا عدت کخطیئة فی الارض کان من شہدائها و کرہا و فی رواية فانکرها کان غایب عنها و من
 غایب عنها ففیها کان کن شہدائها و اه ابو داود و عن عدی بن عدی الکندی قال حدثنا علی بن

انه سمع جدي يقول سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم يقول ان الله تعالى
 لا يعذب العامة بعمل الخاصة حتى يروا المنكرين نظر انهم فهم قادرون على ان ينكروه فلا ينكرو
 فاذا قتلوا ذلك عذب الله العامة والخاصة رواه في شرح السنه وعن عبد الله بن مسعود قال
 قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم لما وقعت بنو اسرائيل في المعاصي تختم علماءهم
 فلم ينهوا فاجابهم في مجالسهم آكلهم وشاربهم فمضرب الله قلوب بعضهم بعضا ولعنهم على لسان
 داود وعيسى بن مريم ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون قال فجلس رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله
 وسلم وكان متكيا فقال لا والذي نفسي بيده حتى تلطروهم اطرا رواه الترمذي وابو داود وفي رواية
 قال كلا والله لتأمرن بالمعروف وتنهون عن المنكر ولتأخذن على يدي الظالم لتطارنه على الحق
 اطرا ولنقصرنه على الحق فصلا وليضربن الله قلوب بعضكم على بعض ثم يلعنكم كما لعنهم وهم در حاشا
 آمده است اذا رايت امتي بباب الظالم وان يقول له انك ظالم فقد توبت منهم طلب هب فمن عمر بن
 الخطاب رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم انه تصيب هتفي آخر الزمان من سخطهم
 شديدا لا يخونه الا رجل عرف دين الله فجا به عليه بلسانه ويده وقلبه فذلك الذي سبقت له الله من
 الرجل عرف دين الله فصدق به ورجل عرف دين الله فكسبت عليه فان راى من يعبد
 باخبر احبه وان راى من يعبد بباطل البغضه عليه فذلك نحو على ابطانه كله رواه البيهقي وهم
 در حديث ست ما من بنى بعثه الله في امته قبل الا كان له من امته حواريون واعيان ياخذون
 بسنته ويعتدون بامرهم ثم انها يخلف من بعدهم خلف يقولون لا يفعلون ولا يفعلون انما يقولون
 فمن جاهد هم بيده فهو مؤمن ومن جاهد هم بلسانه فهو مؤمن ومن جاهد هم بقلبه فهو مؤمن من جاهد
 ذلك من الايمان جته خذل رواه مسلم عن ابن مسعود وهم در حديث ست اذا خفيت كملية لا تقص
 الا صاحبها واذا ظهرت فلم ينير ضرب العامة طس عن ابن عمر والى مغيرة وهم در حديث ست اذا زام
 الامر لا تستطيعون تغيره فاصبروا حتى يكون الله الذي يغيره يذهب عن ابي امامه وهم در حديث ست
 حجب عليكم الامر المعروف والنهي عن المنكر المضاف ان يوتي اليكم مثل الذي نهيتم عنه فان جفتم ذلك

فقد حل لكم السكوت ابو النعیم والدیلمی عن مسودتهم در حدیث است الاخر کم با قوم لیسعاً بانبیاء ولا شهاد
یخطبهم یوم القيمة الانبیاء والشهداء یمنازلهم من الله علی منابر من نوره یقول للذين یحییون عباد الله
الی الله و یحییون الله الی عبادہ میثون فی الارض لضعافیل کیف یحییون عباد الله الی الله
قال یا مردنم با یجب الله وینونم عما یکره الله فطاعوا طاعواهم اجسم سب ابن سعد وقاص فی عجمه
و ابن النجار عن النس و هم در حدیث است افانطرت المعاصی فی امتی عظم الله لعذاب من عجز عنده
قیل اما فی الناس یوسکذ الصالحون قال بل یصیبهم ما اصاب للناس ثم یصیرون الی منقرة
من العدر و رضوان حم طرب عن ام سلمة و هم در حدیث است بیس القوم قوم یحملون المحرمات
و البهائم و بیس القوم قوم لا یامرون بالمعروف ولا ینهون عن النکر ابوالشیخ عن ابن مسعود و هم
در حدیث است من اتریب صاحب بدعة ملا الله قلبه انا وایمانا و من اشتتر صاحب بدعة منه
من لفتح الاکبر و من امان صاحب بدعة رفعة الله رفعة و من لان له اذ القیة ساقا قد اتخف
بما انزل علی محمد و ابن جاکر عن ابن عمر و در روایت آمده من اعرض عن صاحب بدعة بغضاله ملا الله قلبه
امنا وایمانا و من اتریب صاحب بدعة اولقیه بالبشر و مستقبله بالیسه و قد اتخف بما انزل علی محمد و هم
در حدیث است من اتخذ حقاً لمسانه جری له اجره حتی یاتی الله یوم القيمة فیوفیه ثوابه سو به حل
عن النس و هم در حدیث است من مشی مع مظلوم حتی یثبت له حقه ثبت الله تعالی قدریه یوم نزل
الاقلام ابوالشیخ و ابو النعیم عن ابن عمر و هم در حدیث است و الذی نفسی سیده لبو جن من امتی من قومهم
فی صورة القروة و انما زیر بداهنتهم فی المعاصی کفهم عن النبی و هم یتطیعون ابو النعیم عن عبد الرحمن
ابن عوف و هم در حدیث است یكون فی آخر الزمان قوم یخفرون السلطان فیحکمون بغير حکم الله
ولا ینهونه فلیهم لعنة الله ابو النعیم والدیلمی عن ابن مسعود و هم در حدیث است لا یبغی نفس مؤمنة
ترى من بعض الله فلا تنکر علیه سلطان جابر و امیر جابر خذ عن ابی سعید و هم در حدیث است
افضل الاعمال الحب فی الله تعالی و البغض فی الله تعالی و من ذرة بنت الی لب قالت قلت
یا رسول الله من خیر الناس قال الفهم للرب عزوجل و اولهم للرحم و امرهم بالمعروف و انہا هم

حسن منكر رواه ابو الشيخ واليهيهم و هم در حديث ست لاتزال الا الله تنفع من قالها و بزر
 عنه العذاب والنقمة ما لم يستخفوا بحقها قالوا يا رسول الله وما الاستخفاف بها قال نظر العمل بها
 الله فلا ينكر ولا يغير رواه الاصفهاني وعن ابى ذر قال اوصالى خليل صلى الله عليه وسلم بمصالح الدنيا
 او دمانى ان لا اخاف فى الله لسته لائم واوصالى ان اقول الحق وان كان مراداه ابن حبان
 وعن ابى هريرة قال كنا نسبح ان الرجل متعلق بالرجل يوم القيمة وهو لا يعرف فيقول له مالك
 الى وما بينى وبينك معرفة فيقول كنت ترائنى على الخطا وعلى المنكر ولا تنهى عن ذكره رزق
 فجمعت جهاد قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم ان فى الجنة مائة درجة
 اعدها الله للجهاديين فى سبيل الله ما بين الدرجتين كما بين السماء والارض رواه البخارى و هم در حديث
 شل الجاهدين فى سبيل الله كمثل البصائم القائمة القانت بايات الله لا يفتن من صلوة ولا صيام حتى يرجع اليها
 فى سبيل الله متفق عليه و هم در حديث ست والذى نفسى بيده لولا ان رجالا من المؤمنين انما يطيب
 انفسهم ان تحلفوا عني ولا اجدا احلهم عليه ما تخافت عن سرية تغزو الى سبيل الله والذى نفسى بيده لولا
 ان اقتل فى سبيل الله ثم احيى ثم اقتل ثم احيى ثم اقتل متفق عليه و هم در حديث ست
 نفذة فى سبيل الله و ردة خير من الدنيا وما فيها متفق عليه و هم در حديث ست ما غيرت ذرا عيرت
 سبيل الله فتمسك النار رواه البخارى و هم در حديث ست لا يجتمع كافر و قاتل فى النار ابدار واه سلم
 و هم در حديث ست ما من احد يدخل الجنة يحب ان يرجع الى الدنيا و لما فى الارض من شئ الا الشهيد
 يعنى ان يرجع الى الدنيا فيقتل عشر مرات لما يرى من الكرامة متفق عليه و هم در حديث ست
 ويضيق الله تعالى الى رجلين يقتل احدهما الآخر بعد ان الجنة ليقا ل هذا فى سبيل الله فيقتل ثم يتوب
 على القاتل فيشهد متفق عليه و هم در حديث ست من سال الله الشاهادة بصدق بلغه الله نازل
 الشهيد او ان مات على فراشه رواه مسلم و هم در حديث ست من مات ولم يغز ولم يحدث به نفسه مات
 على شعبة من نفاق رواه مسلم و نيز آمده جاورى الى النبى صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم فقال
 الرجل ليقا ل للمغرم والرجل ليقا ل للمكرم والرجل ليقا ل ليرى مكانه فمن فى سبيل الله قال من قاتل

لیکن کلمۃ اللہ ہی العلیا فهو فی سبیل المتفق علیہ وہم در حدیث ست کل میت یختم علی علمہ الا الذی مات
 مرابطا فی سبیل اللہ فانہ ینمی لعلہ الی یوم القیمۃ ویامن نقنۃ القبر رواہ الترمذی و ابو داؤد و الدارمی
 وہم در حدیث ست من قاتل فی سبیل اللہ فوافق ناقۃ فقد وجبت لہ اکبتہ ومن صبح جرحا فی سبیل اللہ
 او کلب نکبتہ فانما تجئ یوم القیمۃ کاغور ما کانت لہ منہا الریحان و یرکب المسک ومن خرج بہ خراج سنی
 سبیل اللہ فان علیہ طابع الشہادۃ رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی وہم در حدیث ست الطبع النابی
 من کلمی من خشیۃ اللہ حتی یعود اللبین فی الصبح ولا یجتمع علی عبد غبار فی سبیل اللہ و دخان جہنم
 رواہ الترمذی و زاد النسائی فی اخری فی تخرمی سلم ابدان فی اخری لہ فی جوف عبد ابدان لا یجتمع الشیخ
 و الایمان فی قلب عبد ابدان وہم در حدیث ست عینان لا تمسہا النار عین کبت من خشیۃ اللہ و عین تبت
 فی سبیل اللہ رواہ الترمذی وہم در حدیث ست رباط یوم فی سبیل اللہ خیر من الف یوم فیا سواہ من اللیل
 رواہ الترمذی و النسائی وہم در حدیث ست ان البنی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم سئل ای الاعمال
 افضل قال طول القيام قیل فای الصدقة افضل قال جلد المقل قیل فای الحجۃ افضل قال من حجبہ
 ما حرم اللہ علیہ قیل فای الجہاد افضل قال من جاہد المشرکین بآلہ و نفسہ قیل فای القتل اشرف قال
 من اہرب منہ و عقر جرادہ رواہ ابو داؤد وہم در حدیث ست لا شہید عند اللہ ستۃ خصال الغیر
 فی اول دفعۃ و یرمی مقعدہ من الجنة و یجاری من عذاب القبر و یاعن من الفرع الا کبر و یوضع علی راسہ
 تاج الوقار الباقیۃ منہا خیر من الدنیا و ما فیہا و یزوج ثنتين و سبعین زوجۃ من الحور العین و یشفع فی
 سبعین من اقربائہ رواہ الترمذی و ابن ماجہ وہم در حدیث ست من لقی اللہ بنیۃ اثر من جہاد لقی اللہ
 و فیہ تلک رواہ الترمذی و ابن ماجہ وہم در حدیث ست الشہید لا یجد الم القتل الا کما یجد احدکم الم القدر
 رواہ الترمذی و النسائی و الدارمی و قال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب وہم در حدیث ست یسبح
 احب الی اللہ من قطرتین و اثرتین قطرة و موع من خشیۃ اللہ و قطرة دم فی سبیل اللہ و اما الاثران
 فاثرتی سبیل اللہ و اثرتی فربیضۃ من فرائض اللہ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن غریب و عن
 ابی امامۃ قال فرجنا عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی سریرۃ فرج رجل یخبر فیہ شیء من ما و یقول

محمدت لنفسه بان یقیم فیہ وتخیل من الدنیاء تا ذن رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم فی ذلک
 فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انی لم البعث بالیہودیتہ ولا بالنصرانیتہ ولكنی بعثت بالحنیفۃ المسمیة
 والذي نفس محمد بیدہ لغدوة اور فوہ فی سبیل اللہ خیر من الدنیاء ما فیہا ولما قام احدکم فی الصف
 خیر من صلاتہ ستین سنتہ رواہ احمد وہم در حدیث ست المؤمنون فی الدنیاء علی ثلثہ اجزاء الذین آمنوا
 باللہ ورسولہ ثم لم یرتابوا و جاہدوا بما موالہم و انفسہم فی سبیل اللہ والذي یامنہ الناس علی اموالہم
 و انفسہم ثم الذی اذا اشرف علی طبع ترکہ لہ عزوجل رواہ احمد وہم در حدیث ست من ارسل نفقۃ
 فی سبیل اللہ و اقام فی بیتہ فلہ بكل درہم سبعمائۃ و درہم من غزائہ فی سبیل اللہ و انفق فی وجہ
 ذلک فلہ بكل درہم سبعمائۃ الف و درہم ثم ثلاثہ الایۃ و اللہ یضاعف لمن یشاء رواہ ابن ماجہ و عن
 فضالۃ بن عبید قال سمعت عمر بن الخطاب یقول سمعت رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم
 یقول الشہداء اربعۃ رجل مومن جید الا یمان لقی اللہ و صدق اللہ حتی قتل فذلک الذی یرفع المنا
 الیہ اعیینہم یوم القیمۃ کذا و رفع راسہ حتی سقطت قلنسوتہ فاوری قلنسوتہ عمر اراد ام قلنسوتہ الیہ
 صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم قال و رجل مومن جید الا یمان لقی اللہ و کانہا ضرب جلدہ بشوک طلح
 من الجنب اتاہ سہم غرب فقتلہ فمونی الدرجۃ الثانیۃ و رجل مومن خلط عملا صالحا و آخر سیتا لقی اللہ
 فصدق اللہ حتی قتل فذلک فی الدرجۃ الثالثۃ و رجل مومن اشرف علی نفسه لقی اللہ و صدق اللہ حتی
 قتل فذلک فی الدرجۃ الرابعۃ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن غریب وہم در حدیث ست القتلی ثلثہ
 مومن جاہد بنفسہ و مالہ فی سبیل اللہ فاذا لقی اللہ و قاتل حتی یقتل قال البیہقی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم
 فیہ فذلک الشہید الممتحن فی خیمۃ اللہ تحت عرشہ لا یفضلہ النبیین الا بدرجۃ النبوة و مومن خلط عملا صالحا
 و آخر سیتا جاہد بنفسہ و مالہ فی سبیل اللہ فاذا لقی اللہ و قاتل حتی یقتل قال البیہقی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ
 وسلم فیہ مصممۃ تحت ذنوبہ و خطایا ہ ان اسیف محمل الخطایا و ادخل من امی ابواب الجنۃ شایئنا فی
 جاہد بنفسہ و مالہ فاذا لقی اللہ و قاتل حتی یقتل فذلک فی النار ان اسیف لا یجو النفاق رواہ الدارق
 و عن ابن عازب قال خرج رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم فی جنازۃ رجل فلما وضع قال

عمر بن الخطاب لا تصل عليه يا رسول الله فانه رجل فاجرو فانفتحت رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم
الى الناس قال بل رآه احدكم على عمل الاسلام فقال رجل نعم يا رسول الله حرس ليلة في سبيل الله صلى
عليه رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم حتى عليه التراب وقال يا صحابك ليطنون من اهل النار
واما شهدائك من اهل الجنة وقال يا عمر انك لا تسأل من اعمال الناس ولكن تسأل عن الفطرة
رواه البيهقي في شعب الايمان وهم در حديث مست و عدد الله ثلثة الغازي والحاج والمعتمر واه النسائي
وهم در حديث مست حرس ليلة في سبيل الله افضل من صيام رجل وقيامه في اهل الف سنة السنة
لثلاثين يوم واليوم كالف سنة رواه ابن ماجه وهم در حديث مست غزوة في البحر مثل عشرين في البر
والذي للمدينة كما تشبه في دمه في سبيل الله وهم در حديث مست شهيد البحر مثل شهيد البر وما بين الجنين
سقاط الدنيا في طاعة الله ان الله وكل ملك الموت ليقبض الارواح الا شهيد البحر فانه يتولى قبض ارواحهم
ليغفر لشهيد البر الذنوب كلها الا الذين والشهيد البحر الذنوب والذين رواه ابن ماجه وعن ابي امامة
قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فقال اريد ان اكون رجلا غزائتمس الاجر والذكر
ما له فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم لا تشي له فاعاد ثلاث مرات يقول له رسول الله
صلى الله تعالى عليه وآله وسلم لا تشي له ثم قال ان الله لا يقبل من العمل الا ما كان خالصا وابتغى به وجهه
رواه ابو داود والنسائي وهم در حديث مست ان صلوة المرابط تعدل خمسمائة صلوة ونفقة الدينار
والدرهم منه افضل من سبعمائة دينار نفقة في غيره رواه البيهقي وروى ابو الشيخ وغيره من حديث
النسائي ان الصلوة بارض الرباط بالف الف صلوة وفيه نكارة وهم در حديث مست ثلثة لا ترى لهم نعم
النارين حرس في سبيل الله وعين كبت من خشية الله وعين كفت عن محارم الله رواه الطبراني
وهم در حديث مست الا انكم ليلة افضل من ليلة القدر حارس حرس في ارض خوف لعل ان لا ينج
الى اهل رواه الحاكم وقال صحيح على شرط البخاري وهم در حديث مست كل عين باكية يوم القيمة الا عين
غضت عن محارم الله وعين سهرت في سبيل الله وعين خرج منها مثل راس الذباب من خشية الله
رواه الاصفهاني وهم در حديث مست من اعان مجاهدا في سبيل الله او غار في عشيرة او مكاتب

فی رقبة اظلمه الله فی ظلمه یوم لا ینظر الا الظلمه رواه احمد والبیہقی و ہم در حدیث است من اظلم اس
 غما از ظلمه الله یوم القيمة ومن جهنم اریا فی سبیل الله فله مثل اجره ومن بنی شکر سجد ابد کر فیه هم
 بنی الله لیتانی فی الجنة رواه ابن حبان فی صحیحہ والبیہقی و هم در حدیث است من حبس منسابة
 سبیل الله یا ما یاء الله و تصدق بوعده فان شعبه و ربه و روثه و ولوله فی نیرانه یوم القيمة یعنی
 حسنات رواه البخاری و غیره ہم در حدیث است طوبی لمن اکثر فی الجهاد فی سبیل الله من ذکر الله
 فان له بكل كلمة سبعین الف حسنة كل حسنة منها عشرة اضعاف مع الذي اعطى الله من المنة المحیث
 رواه الطبرانی و هم در حدیث است صلوة فی مسجدی تعدل بمسنة الف صلوة و صلوة فی المسجد الحرام
 تعدل بمائة الف صلوة و الصلوة بارض الرباط بالنفی الف صلوة الحديث رواه ابو شایخ ابن حبان
 و هم در حدیث است من رمی رسته فی سبیل الله قصر اولیج كان له مثل اجر اربعة اناس من بنی امیئل
 اعتقهم رواه ابن الزر و هم در حدیث است مقام الرجل فی الصف فی سبیل الله افضل عند الله من
 عبادة الرجل ستین سنة رواه الحاكم و قال صحیح علی شرط البخاری و هم در حدیث است ساعتان
 لا تدع علی داع و دعوته حين تقام الصلوة و فی الصف فی سبیل الله رواه ابن حبان و هم در حدیث
 قال رجل یا رسول الله انی اتف الموقوف اری و جاهد و اری ان یری و علیہ رسول الله
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم حتی تزلت فمن كان یرجو لقاء ربه فلیعل عظاما الحی و لا یشرک لعبادة رب
 احد رواه الحاكم و قال صحیح علی شرط الشیخین و هم در حدیث است ان اول الناس لقیضی علیه یوم القيمة
 رجل یشهد فاتی به فغرفة نعمة فغرفها قال فاعلمت فیها قال قاتلت فیک حتی یشهد قال کذبت
 و لكن قاتلت لان یقال هو جری فقد قیل ثم امر به فشح علی وجهه حتی التقی فی النار الحیث رواه
 مسلم و اللفظ فی النساء و الترمذی و ابن خزيمة فی صحیحہ و هم در حدیث است من فاته الف و رمی فلیغنی فی
 رواه الطبرانی و هم در حدیث است الشهدا ثلثة رجل خرج بنفسه و ما فی سبیل الله لایرید ان یقاتل لایقتل
 یكثر و اذ المسلمین فان مات او قتل غفرت له ذنوبه کلها و اجیر من عذاب القبر و یؤمن من الفزع و یرتدج
 من نحو العین و حلت علیه حلہ الکرامه و یوضع علی راسه تاج الوقار و الخلد و الثانی خرج بنفسه و مال

حول عرشه فانا هم ملائكة من المشرق نجيب من يا قوت از منتهای الابيض رجال الذهب غشيتها السند
والاستبرق ونارها اللين من البحر خطاها البصار الرجال ليرون في الجنة على خيول يقولون عند
طول التنزي انطلقوا بنا فنظركم كيف يقضي السد من خلقه ليضحك السد اليهم واذا ضحك السد الى عبد من
مواطن فلاحساب عليه رواه ابن ابى الدنيا فيهم در حديث ست ما ترك قوم ابهام والاعظم الله
بالعذاب رواه الطبراني باسناد حسن وفيهم در حديث ست ثالثة ليضحك السد اليهم الرجل اذا قام
بالليل يصلي والقوم اذا صفوا في الصلوة والقوم اذا صفوا في قتال العدو وفيهم در حديث ست
ابهام وواجب عليكم مع كل امير باراكان او فاجرا وان هو عمل الكبار عن ابى هريرة وفيهم در حديث
ان الجنة تحت ظلال السيوف عن ابى موسى وفيهم در حديث ست من راح روضة في سبيل الله كان له
مثلا ما اصابه من العنبار مسكا يوم القيمة الضياء عن انس وفيهم در حديث ست من سل سيفه في سبيل الله
فقد بارح السدان مروية عن ابى هريرة وفيهم در حديث ست من صوم راسه في سبيل الله
فاحسب غفر له ما كان قبل ذلك من ذنب طب عن ابن عمر وفيهم در حديث ست من فدى اسير
من ايدي العدو فانا ذلك عن ابن عباس وفيهم در حديث ست ساعات في سبيل الله خير
من خمسين صتجة عن ابن عمر وفيهم در حديث ست السيوف مفاتيح الجنة ابو بكر وابن عساكر عن زيد
كفى بالسيف شاة عن سلمة بن الحقيق السيوف اودية المجاهدين وعن ابى ايوب المحاصيل في ايامها
عن زيد بن ثابت وفيهم در حديث ست الا خبركم بخير الناس منزلة رجل اخذ بعنان فرسه سبيل الله
حتى يقتل او يموت الا خبركم بالذي يليه رجل معتزل في شعب يقيم الصلوة ويؤتي الزكاة ويشهد
ان لا اله الا الله عن ابى هريرة وفيهم در حديث ست الاسلام ثالثة آيات سفلى وعليا وغرفة
فاما السفلى فالاسلام دخل فيها عامة المسلمين فلا يزال احد منهم الا قاتل انما سلم واما العليا فتفاضل
اعمالهم بعض المسلمين افضل من بعض واما الغرفة العليا فالجما في سبيل الله لا اله الا افضلهم طب
عن فضالة بن عبيد وفيهم در حديث ست من مرض يوما في سبيل الله او بعض يوم او ساة غفرت
ذنبه وكتب له من الاجر عدد عشق مائة الف رقبة قيمة كل رقبة مائة الف ابن زنجويه عن رجل من

اهل الجهاد مسلما و هم در حدیث است لم یخف فی سبیل الله لیسف فیہ لیسف و الا یطعن فیہ بریح و الا یخاف
 فیہ یسبهم افضل من عبادة سنین سنة لا یغصی الله فیها طرفة عین ابن النجار عن ابن عمر و هم
 در حدیث است لا یزال الجهاد ملوا خضرا اعطت لهما و انبتت لارض و نیشا نشون قبل
 المشرق یقولون لاجداد و لارباط اولئک هم و قد و النار بل لرباط یوم فی سبیل الله خیر من عتق الف
 رقبة و من صدقة اهل الارض جمیعاً ابن عساکر ضیف عن انس و هم در حدیث است المنفق علی کھنبل
 کبایط یه بالصدقة لا یقبضها و ابوالسواد و را ثما عند الله یوم القيمة کزکی المسک ابن سعید
 عن برید ابن عبد الله و هم در حدیث است من مرض یوما فی البحر کان افضل من عتق الف
 رقبة یخزیم و یفتق علیهم الی یوم القيمة الحدیث تل عن علی

مکتوب سی ام بیاد و افادات و دستگاه میرک شیخ
 در اسرار کریمه ما عند کم ینفد و ما عند الله باق

الله تعالی قات بابرکات را شمول الطاف خویش داشته بجزیات و واردات معنوی هر بلند
 دارد از هر چه میرد و تخم و دست خوشتر است و قال الله تعالی ما عند کم ینفد و ما عند الله باق
 این کریمه مبارکه جامع مراتب قرب است و حاصل نشئه و سلوک اهل الله عموم کلمه ماکه در آغاز
 کریمه است معنوی است بر جمیع مراتب نفی و تحقق بر موزاین کریمه نام و نشان ماسوا را بر میسر
 و بقنای اتم میرساند که رکن اعظم ولایت است و ما عند الله باق است جمع مراتب اثبات است و رمز ای
 که مترتب بر فناست در رکن دوم ولایت است دارد تفادات در مراتب باعتبار تفادات اتمام
 سالکان است در حصول این دو رکن هر چند درین دو رکن قدم را سخ داشته باشد در کمالات
 ولایت اتم بود هر کس از سالکان بقدر حوصله و استعداد در تحصیل این دو کمال دست و پا میزند
 تا کد ام صاحب دولت باشد که در سخا اسرار این کریمه خواصی نموده بهره نام از جواهر نفیسه این
 دو کمال حاصل نماید و مراتب تقنی را طی نموده از مرتبه علیا نصیبی فرا گیرد و سعادتهاست از مرتبه غیب

نمکن تاکر ازین در حیث اللہ تعالیٰ اشغال و فقر را ایمانی باین معانی داد و شرعاً ازین مشرب
عطا کنار بایست و آلہ الامجا و علیہ و علیہم الصلوٰت و التسلیمات و التیجات و البرکات

مکتوب سہمی و یکم سبکی از اہل زمانہ و رجواب کتابت او کہ تعرض بحال و رویشان نموده بود

نوشته بودند کہ ہرگز در عمر خود باین خواری زندگی نگرہ است کہ اکنون میکنند و ما
بندہ عاخر کہ بہ بندہ مثل خود تعلق نماید و التبا و التبا و لجاج پیش گیرد جای آن دارد کہ ذل و خوار
بکشد چرا بد رگاہ غنی مطلق رو دنیا رود و تضرع و التبا نکند کہ سزاوار انہی یعنی اوست و کشائش
مشکلات از دمی آید و بس و وصعت رزق و تنگی آن ہم از دست نہ غیہ بود و ان
یسک اللہ بضر فلا کاف لہ الا ہود و ان یروک بخیر فلا و لفضلہ یصیب بہ من یشاء
من عبادہ نوشته بودند کہ فقر و درویشی ہمین تنہا ذکر نیست الی آخرہ و خود و این را یکسوی میسند
کہ دعوی فقر و درویشی داشته باشند این فقیر خود را بر اہل از معنی فقر و درویشی دور میداند از ہم
گویند از ان ہم زبون ترست و ہر عیب کہ اثبات نمایند از ان ہم مہیب تر نوشته بودند کہ کفر
از مسلمانی تعطف و تطفست الی آخرہ ہر مسلمانی باندازہ طاقت خود درین امور کوشش مینماید
لیکن در انچہ مقدور انیکس نیست معذرت و این دور از کار خود را از کار مسلمانی حقیقت آن
بسی دور میداند ہرچی نویسد بر محل مست نوشته بودند صحبت با اہل اللہ و ارباب نفیس برای حصول
مطالب دنیا است یا نتیجہ آخرت است بالفعل نقد وقت ادراک فوائد دنیا است و معالہ آخرت
بدست آفریدگار است بقدر اعمال و افعال خود و اکیہ با اہل اللہ و انقض برای دنیا صحبت دور و آخرت
لموظنہ و از برکات شان محروم مطلق است و خدا ان دنیا و آخرت نصیب وقت اوست در رنگ انصت
کہ کسی دنیا را بعلل آخرت طلب نماید غائب و خامس است چنانچہ بقرا آن مجیدہ احادیث غری علی مصدر ہا
الصلوٰۃ والسلام ثابت شدہ است این سخن در رنگ آن سخن است کہ از ابو الفضل یا نفی نقل میکنند

که میگفتند که دنیا نقد است و آخرت نسیه هیچکس نقد را بنسیه نفرودخته است آری معامله آخرت
 با فریدگارست بقدر اعمال لیکن اخلاص در اعمال و حسن قبول آن از صحبت اهل الهدیست عمل
 بی اخلاص در رنگ قالب بی روح است که قابل قبول نیست صحبت اهل الهدیست که مس
 وجود را بکیمیای معرفت در خالص میسازد خلاصی از مکر شیطان و شرارت نفس اماره از
 این بزرگواران مامول است و وصول بدرجات قرب الهی جل شانّه و معرفت او که مقصود
 از آفرینش انسان است از باطن این اکابر مسئول و معامله که در رای اعمال و افعال است
 از خدمت ایشان ما خردست دنیای نجس و خنیس چه باشد که بطمع آن کسی باهل الهدی
 صحبت دارد در رنگ آنست که کسی بیادشاهی بطمع فضل او صحبت دارد اگر چنین بود پس راه
 صوفیه و طریقه ارشادشان و قطع مفاد زو بودی در طلب حق که بزرگان کرده اند همه است
 باشد هیچکس بعمل خود بی فضل بجائے نرسیده است عملیکه وجود عامل در آن میان باشد از خیر
 اعتبار ساقط اند و در وجود عامل در صحبت درویشان است آنچه نوشته اند انکار است از فوائد
 صحبت و از ارشاد باطنی صوفیه علیه بلکه انکار است از اکابر صوفیه که صاحب ارشاد بودند بر عظم
 ارادت آوردن باهل الهدی و صحبت داشتن با ایشانان محض برای دنیای دنیست و هر که از
 اکابر در خدمت پیر و مرشد خود بوده مطلع نظر او مطالب دنیاوی بوده و پس از آنکه مبلغ من العلم معامله
 آخرت با فریدگارست بقدر اعمال و افعال و صحبت اهل الهدی در رنگ صحبت اهل دنیا است بواسطه
 جلب منافع دنیا عاذا بالله سبحانه عن هذا الاعتقاد

مکتوب سی و دوم به یار محمد در آنکه در آنحضرت
 عن سلطانہ دین خالص بے شرکت مطلوب است

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى امثال ما بوالهوسانرا از گرفتاریهای لا طائل نجات بخشیده و طلب
 و محبت خود بکجبت و بگرداند و قال عز من قائل لا اله الا الله الدین الخالص در آنحضرت جل و علا

دین خالص که بی شرکت بود میخواستند و دل سالم از تعلق ماسوا میطلبند و از جوار رب بقلب سلیم
 دلی که مسکن ماسواست در بارگاه کبریا قرار و بنیواست و متی از انوار او تعالی در خانه
 و میخانه گنجند فکر تخلیه سرازیر هم تمام است که همان خانه خالی میجوید و در حوصله مایه ازین تمام
 نیست انا عند منکسر القلوب در عالم حقیقت انکسار دل سبب سلامتی اوست بر عکس عالم مجاز
 هر چند شکسته تر بود از ان یافت مرادات و از گنجایش ماسوا سالم تر بود برای ظهور انوار کبریا و تسلاطین

مکتوب سی و سوم حاجی محمد افغان در آنکه مدار کار
 بر محبت شیخ کامل و متابعت سنت سنی است

بسم الله الرحمن الرحیم کتابی که برادر اغراض میانه حاجی محمد فرستاده بودند رسیده خوشوقت است
 در یوزده توجبات در باره خود و در باره مسترشدان خود نموده بودند نگاه گاه توجه کرده می شود و بیشتر
 خواهد کرد و انشاء الله تعالی لیکن بدانند که مدار کار بر رابطه معنوی است که عبارت از محبت و اعتقاد و گردن
 تسلیم است مسترشد را نسبت به رشد خود هر چند این رابطه قوی تر بود و اخذ فیوض و برکات از باطن او
 زیاده تر کند محبت صرف و رابطه معنوی بی توجه در اخذ فیوض و برکات از باطن قطب کامل کمال کافی
 و توجه محض بی محبت و رابطه معنوی کمتر می شود تاخیر توجه با قابلیت محل در کار است آری توجه که با رابطه
 مذکور جمع شود نور علی نور بود مدار بر قوت رابطه است و اتباع سنت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله
 و سلم اگر درین دو امر رسوخ دارد غم نیست آخر او را ضلوع خواهند گذاشت و از کمالات اکابر محرم
 نخواهند ساخت و اگر در یکی ازین دو چیز خلل رفت خطر در خطر است اگر هزار ریاضت نماید و السلام

مکتوب چهارم بحافظ عبد الکریم در فرق میان حیات دنیوی و حیات اخروی

الحمد لله و سلام علی عباده الذین صیطفی حیات که بنشأ دنیوی تعلق دارد و دوی میطلبند حسن حرکت
 و حیات که بنشأ برزخ متعلق است غرض حس است بی آنکه با وی حرکتی بود حق سبحانه حکیم مطلق است

موافق هر عمل حیاتی داده است در بر رخ از حس چاره نیست تا تلم و تلمذ صورت بند و حرکت
بیج در کار نیست بخلاف نشاء دنیوی و اخروی که آنها هر دو در کار است فافهم و السلام

مکتوب سی و نهم بجامع العلوم شیخ بدرالدین سلطانپوری

در بیان آنکه در قرب ولایت فنای علم و ارادت در کار است و در قرب نبوت فنای آن
علم و ارادت این اوصاف در کار نیست و حل شبهه که برین تحقیق وارد می شود بسیار است
لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العليم الحكيم مصحح از هر چه می رود سخن دوست خوشتر است
مجد و ما در قرب ولایت کوشش تمام در زوال صفت ارادت از سالک میماند و فنای ارادت
شرط ولایت میدانند و در قرب نبوت زوال متعلق سومی این صفت مطلوب است این صفت
که فی نفسها از صفات کامله است بحال خودست و زوال آن مطلوب نیست و همچنین در قرب
ولایت زوال علم اشیا مطلوب است چه نسیان ماسوا که فناء عبارت از انست شرط
ولایت است و در قرب نبوت زوال گرفتاری باشیای مطلوب است و علم که فی نفسها صفت
کمال است زوال آن مطلوب و ناگزیر است سوال انبیا علیهم الصلوٰه و التسلیمات که بالا صلا
بقرب نبوت تحقق اند قرب ولایت ایشان را نیز همه وقت حاصل است پس باید که زوال صفت
ارادت و علم و نبوت این هر دو صفت ایشان را در یک وقت حاصل بود باعتبار حصول و تدریج
قرب و آن ممکن نه و تنافی لوازم و دلیل تنافی ملزومات است پس این هر دو قرب در یک وقت جمیع
و آن خلاف مقرر و خلاف واقع است در جواب گویم بر تقدیر تسلیم اشراط بقای صفتین در
قرب نبوت که قرب ولایت که بی قرب نبوت مشروط بفنای علم و ارادت است و چون این
قرب با قرب نبوت جمع شود شرطیت و مشروطیت ممنوع است لکما سیج تحقیقه انشاء الله تعالی
با آنکه گویم که ولایت را دو جزو است فنا و بقا و فنا زوال صفتین است و در بقا عارفت را
ارادتی از نزد خود عطا میفرمایند و صاحب ارادت میسازند و همچنین در بقا اگر علوم را از الله تعالی

گنجائش دارد پس صاحب قرب ولایت در حالت بقای تواند که بقرب نبوت متحقق شود
و جامع قرین باشد این جواب بی غرضه نیست چه این جمع و تحقق در حق کسی است که از راه قرب
ولایت بقرب نبوت عروج کند و قنا و بقای ولایت را حاصل نموده بکمالات مقام نبوت
برسد و این قسم و موصول از نوا درست اما شخصی که براه قرب نبوت واصل شده است چنانچه عا
واصلان این دولت بهین راه رسیده اند جمع این دو در قرب در حق او اشکال دارد و چه بقا
باین دو صفت مشروط بقنای اینهاست و در راه قرب نبوت قنای این صفتین ثابت نیست تحقیق
این مقام آنست که قنای صفت ارادت در قرب ولایت مقصود اولی و شرط بالاصالة نیست مقصود اصلی
رفع متعلق سوء ارادت است و چون رفع متعلق سوء ارادت در مقام ولایت بی رفع ارادت صورت
پذیر نیست لاجرم در رفع ارادت و قنای آن سعی نمایند تا رفع متعلق سوء آن شود زیرا که چون اصل
ارادت نبود متعلق آن بیک و بد صورت نداد و ثابت البکار اولانم نقش دانگه گفتم که در مقام
ولایت متعلق بسوء رفع ارادت صورت پذیر نیست برای آنست که قرب ولایت قرب ظلی است و اگر قنای
در آن موطن گرفتار نیست بطل و قرب ظل را آنقدر قوت نیست که با وجود صفت ارادت رفع متعلق سوء
آن تواند نمود لاجرم در رفع ارادت که کشش نمایند تا رفع آن بسهولت صورت بندد و در قرب
نبوت قرب اصلی است و گرفتاری است بطل و قرب اصل و گرفتاری آنرا قوتی است که با وجود صفت
ارادت رفع متعلق سوء آن تواند نمود لاجرم در رفع ارادت سعی نمی نمایند چنانچه مقصود از رفع آن
بوده بوجه احسن بوصول پیوسته است و ارادت فی نفسها صفت کامله است اگر نقص و قبح در آن راه
می یابد از راه متعلق آن می آید چون متعلق سوء آن مرتفع شد غیر حسن و کمال در آن هیچ مانع و بقای
آن مطلوب گشت همچنین در صفت علم گویم که مقصود اول در قرب ولایت از زوال علم زوال
گرفتاری است با شیاء چون زوال گرفتاری اشیا درین قرب بی زوال علم اشیا صورت نمی بندد
چه قرب ظلی و گرفتاری ظل را آن قوت نیست که با وجود علم اشیا گرفتاری اشیا را تواند زایل نمود لاجرم
در زوال علم که کشش می نمایند بنیان اشیا را می خواهند گرفتاری با آنها نماند و در قرب نبوت گرفتاری

باصطلاح است و گرفتاری اصل قوی است آنجایی تواند که محبت و گرفتاری اشتباها با وجود علم اشتبا
زائلی سازد و ناچار در زوال علم کوشش نمی نمایند که صفت کمال است بلکه بقای آن را می خواهند
و آنچه مقصود از زوال علم است درین قرب بمحصل پیوسته است و از جواب دیگر از اصل سوال
گویم که شرطیت زوال صفتین در ولایت صغری است که ولایت اولیاست و ولایت ظلی است
و ولایت انبیاء علیهم الصلوٰت و البرکات ولایت کبری است که ولایت اصلی است و شرطیت
زوال صفتین درین ولایت به ثبوت نه پیوسته است

مکتوب سی و هشتم شمس الدین خورشیدی در بیان ظاهر اثم و باطن اثم

بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک و ذر و اظاها لاثم و باطنه حق سبحانه بند بار چون نعم ظاهره
و باطنه بنواخته است چنانچه فرمود و اسبح علیکم نعمه ظاهره و باطنه لاجرم تبرک ظاهر اثم و باطن آن
تکلیف فرمود و تا کفران به نعمت بایان یکی ازین دو اثم نمایند و شکر ظاهر و باطن تبرک انجین بجا آرند
ظاهر اثم می تواند که آن باشد که علمای ظاهر آنرا بیان فرموده اند از ایتان حرام و مکروه و باطن اثم
التفات باطن بود باسواهی حق سبحانه و محبت و گرفتاری با دون الله تعالی و لیکه گرفتار غیرست از دو
چه توقع خیرست روحی که اهل باسواست در بارگاه کبریا خوار و منیب است نزد اهل الله سلامتی دل از
اهم هم است و خلاصی روح از اول مقاصد از جا و بر به قلب سلیم حصول معرفت الله و وصول
بدرجات قرب همه موقوف بر آنادی دل است از محبت و دید و دانش با سواد یکدل و محبت
جمع نشود و در خانه و در میان گنجینه بر آنجا دین خالص می بیند که شکر را بر تبارک الله تعالی و الحاصل

مکتوب سی و هشتم بعلام محمد افغان در آنکه ذکر
از مقاصد نیست و آنچه دوام ندارد و اعتبار ندارد

بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی بر جاده شریعت عز و منت مصطفی علیه و علی آله الصلوٰت

و البکرات العالی مستقیم داشته در درازج قرب ترقیات و با مکتوب مغرب رسیده مسرت گردید
نوشته بودند که این داعی را بعضی اوقات رتبه بنامی خویش دست میداد در انحال گاهی
ذکر قلبی هست و گاهی نه مخدوما ذکر مقصود اولی نیست مطلوب از ان فنانی المذکور است
و چون فنانی المذکور که از مقاصد دست حاصل شد که ذکر نباشد پس در حالت فنا و هنگام
استلک دلی شعور نیست اگر ذکر را بنیان بقصور می ندارد و دستملک اگر با وجود ذکر هم ذکر را
احساس نکند گنجایش دارد بلکه در بعضی از اقسام فنا و ال ذکر شرط و ناگزیر است مخدوما
از ذکر قلبی اگر حرکت جنبش دل خواسته آید پس دوام آن هیچ در کانه نیست در حالت فنا و در حالت
غیر فنا آنچه دوام پذیر و ناگزیر است توجه و حضور قلبی نیست حرکت باشد یا نه دیگر هیچ علامت
فنا نشود تا دانسته شود که کدام قسم فنا دست میداد فنانی جذبه با فنانی سلوک فنانی جسک
با فنانی لطائف فنانی آنست که دوام پذیر و آنچه دوام ندارد چندان معتبر نیست سو فنانی جذبه با

مکتوب سی و هشتم بر رفعت بیگ در ترغیب
برایتان امور که طالب این راه را ناگزیر است

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله والسلام علی رسول الله و خدی اعز می بر رفعت بیگ از دانات
علائق بر رفعت حقائق آید و از فضیلت صورت برست معنی گزاید عمر چند روزه را که ملک ابدی بان
دست می آید و بهیودگی صرف نماید و دوام اقبال را بجانب قدس حضرت بی چون حقیقی جلوت
عظمته از دست نبرد و دائم همه جا با همه کس در همه کار به میدار و شفقت چشم دل جانب یاز
شبهای تار را بر لطائف از کار روشن دارد گرچه و استغفار عمر را فنیعت شارخلص عمر از دست
میرود و موسوم کار با انجام می رسد بکدام عذر کار امر و نه لغو و اندازیم که هر امر و نه از فردا کی هست
فکر باصل باید کرد و از غل باصل باید رفت ففروالی الله دادیم تر از پنج مقصود نشان
و اگر مانر سیدیم تو شاید برسی و والسلام علیکم

بحسن صباحت می ماند صباحت حسن تفصیلی است که در معرض بیان آید چنانچه در عالم مجاز تعبیر از آن بر شاققت قد و صباحت خد و لطافت چشم و ابرو و امثال آن نمایند و ملاحظت جمی است معنی و آئی است ذوق که از حیطه تعبیر آن بیرون است و دورای بر شاققت و لطافت مذکور است که تعبیر از آن بآن حسن می نمایند خوش گفت سه آن دارد آن نگار که آنست هر چه هست به آنرا طلب کنید حریفان که آن کجاست به و این مرکز و محیط یک تعین است که مسمی با شرف و اسبق اجزای او است که مرکز است یعنی حب و تعین ثانی تعین وجود است چه حب است که سبب وجود و ابرو او گشته است و تعین علمی و دو تعین وجود است و حصه است از حصص آن لیکن اجماع حصص است چنانچه تحقیق آن درجا دیگر ثبت یافته است بر سر اصل سخن رویم که آن صباح افروخته که در آگینه است یوقد افروخته میشود و از دیاد نور آن نموده می آید من شجره مبارکه ز میون از درخت بابرکت بسیار نفع که درخت زمیون است که در زمین مقدس شام رسته است این شجره مبارکه که گویا کنایه از حقیقت خلعت حضرت ابراهیم است علی بنی و علیه الصلوٰۃ والسلام و چون آنحضرت شجره انبیاست و در قرآن مجید در حق او وارد گشته و بابرکتنا علیه و علی اسحاق بنا بران شجره مبارکه که از وی تعبیر بران نموده و مناسب است زمیون با آنست که منبت زمیون زمین شام است و نیز درخت مبارک است چنانچه منقول است که هفتاد و بنبر علیهم السلام بروی دعا بابرکت کرده اند که یکی از آنها حضرت خلیل است علیه السلام و نیز آورده اند که زمیون اول درختی است که بعد طوفان رسته است و آنحضرت هم اول اولی العزم است که بعد از طوفان بر منصفه ظهور آمده است و چون حقیقت خلعت بر تر از طبقات زمین و آسمان است لا شرقیه ولا غربیه آنرا فرموده یکاد زیته ایضی و لو لم تمسسه نام نزدیک است که روغن آن درخت روشنی در بنفش خود اگر نرسیده باشد بوی آتش یعنی حقیقت خلعت در درخشندگی و هدایت به مشابیه است که بی آنکه آتش محبت از وی اشتعال یابد و دشنامی بخش است و صباحت آن بجز فواید مباحث ما بر مطلق است و چون ولایت ابراهیمی با ولایت محمدی علیهما الصلوٰۃ والسلام جمع گردد و نائره محبت از خلعت افروخته شود و صباحت این ولایت با ملاحظت آن می آید و آنرا باید و کمالات محیط در مرکز روی نماید نور علی نور نور نور بر نور افرازد و نور صباحت صباحت نور

که هر که در شریعت است کارش رد و قبول خلق است و چون از اهل طریقت گشت الی آخره بر تعلقه
 این اراده در کمال سقوط است و قابل استشهاده نه چه همه کس محکوم احکام شرعی است
 و هیچ کس ازین بانه بیرون نیست تا اهل طریقت برگردد و بانیک و بد دوستی و آشتی پیدا کند
 و ترک رد و اعتراض بر خلق اختیار کند حق سبحانه آن رحمت و رافت اظهار تبری و عداوت
 بکفار نکو ساز میفرماید و مسلمانان را امر بعبادت و شدت غلظت و قتال با آنها نماید عجب سلیمانی
 بود که با انقیاس دشمنان خدا غرور جل بر خلاف فرموده او در مقام آشتی بود و دوستی نماید بخدا
 و غوی ولایت و قرب الی کند جل سلطانه و ولایت و قرب فرع اسلام است حق سبحانه میفرماید
 و من یتولکم منکم فانه منعم و نیز میفرماید و لو کانوا یومنون بالهدی و البی و ما نزل الله ما اتخذ و هم
 اولیاء باجمله اهل حال در حال خود معذور است و در عمل مقتضای آن حال ماخوذ و لیکن
 عبارت آن رساله بر شهود و حال فرود باید آورد فان کلام السکاری کجیل باید دانست
 که این حال که رافع تمیز بین القبیح و الحسن بوده در ظهور ولایت هم نقص است کمال آنست
 که از سکر بصحو آید و از جمیع بفرق بعد الجمع و اندک نفس باسلام گراید و السلام علیکم

مکتوب چهارم بر فتنه بیگ در نصیحت

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی ۵ مصلحت دیدن آنست که یاران همه کاره
 بکنارند سر طره یاری گیرند به شفقت آثارا عمر عزیز گذشته میرود و اجل شمار رسیده
 می آید نوعی نمایند که وقت عزیز در پی اصلاح باطن رود و در تعمیر دل که محل نظر مولا
 جل سلطانه مصروف گردد و در استداد گورو قیامت کوشنده شبهای تار را بوظائف
 اذکار روشن دارند و گریه و استغفار و سحر را مفتنم دارند و در شبان روزی یکد و وقت
 برای خلوت مقرر باید ساخت که هیچ کس در آن وقت مزاحم نباشد و بکلمه لا اله الا الله
 نفی مقاصد و مبادات خود گفته تا هیچ مرادی و مقصودی در سباحت سیده غیبه

از حق سبحانه نماند این کار دولت است کنون تا که ادهند و السلام اولاً و آخراً

مکتوب چهل و یکم

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب برادر گرامی مولانا محمد شریف رسیده خوشوقت ساخت الله تعالی بر جاده شریعت علیہ و سنت سفید استقامت که امت فریاد در محبت و عقیدت شیوخ که وسائل وصول مطلب اعلی اند و دام رسوخ عنایت کند نوشته بودند آنچه باعث آزار خاطر تو شده است از بنده واقع نشده است یاران کابل بجهت بعضی اغراض خبر پارسانیده که آن خاطر ساخته اند محمد و ما هیچ کس از مردم کابل چیزی که موجب آزار خاطر فقیر باشد از شما نرسانیده است و خاطر فقیر از هیچ وجه از شما آزرده نیست غیر از راه آزر دگی مولانا محمد صدیق که رفیع آن برف آزر دگی مولانا وابسته است بغیر از آن از هیچ رگبزر فقیر نسبت بشما گران خاطر نیست هر که خلاف آن بشمارسانیده است خلاف واقع است خاطر شریف ازین مخرج باشد و استرضای مولانا محمد صدیق شمارا ناگزیر است بهر کیف مشارالیه را از خود راضی سازند تا باطن همه پیران از شما راضی باشد و ابواب فیوض مفتوح بود و السلام اولاً و آخراً

مکتوب چهل و دوم

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی محمد وفا که بنی محبت و مشعل از ذوق بود رسیده خوشوقت ساخت توقع که هم برین منوال احوال را نویسان باشند که سبب توجه غائبانه است از فقر و تنگ نشوند و از شکی معیشت دربار باشند الله یسبغ الرزق لمن یشاء و یقدر طالبان حق بل و علما از فعل او بهمانه باید که شاد و خرم باشند بلکه لذت گیرند و آنچه از محبوب حقیقی می آید محبوب است ایلام باشد

یا انعام نعمت بود یا نعمت می تلخست جوهر گلعدا را آن که هر چندش خوری باشد گوارد
 بهنگام مضائق صوری باید که کشایش و فتوحات معنوی مضاعف باشد که خرابی ظاهر
 سبب طراوت باطن است موجب عذم پرداخت بخسور باطن چون باشد و احوال غریبه که
 پیش ازین رو میداد الحال چاره و ندهد چه بلا شد آشنائی با مولای حقیقی جلت عظمت مگر
 منحصر در وقت و دست و فراخی است تا زمان تنگدستی از وسعانه قطع نموده آید برخلاف گذشته
 بکلیت بجانب حق آیند جل و علا و بظاهر و باطن متوجه جناب قدس او باشد تعالی و از طلب
 سبوات هرگز نیاسایند چه قسم احوال خوب بیان می کردند افسوس که لطافت استعداد خود را
 بنجاک برابر نمایند و از جوهر نفیسه بخزف ریزه چند قناعت کنند فیا ویلتا علی من اعرض عن
 ذکر الله و یا حسرتا علی من فرط فی جنب الله قلت تمتعات دنیوی سبب سهولت حساب
 اخروی است پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم فرموده ایشان یکبره ها این آدم یکبره الموت
 و الموت خیر له من الفتنه و یکبره قلة المال و قلة المال قل للحساب تلجأ می نیادی وسیله درجات
 آخرتست و تمتعات آن موجب نقصان آن در حدیث است حلوة الدنیا مرة الاخرة و مرة الدنیا
 حلوة الاخرة و هم در حدیث است ان اطول الناس جوعا یوم القيمة اکثرهم شعبا فی الدنیا
 و هم در حدیث است ان للدنیا و ما فیها من البلیات حللا لها حساب و حرامها عذاب و نیز در حدیث
 آمده است ما من عبد یرید ان یرتفع فی الدنیا و یرتفع فی الاخرة الا وضع الله فی الاخرة درجة اکبر
 منها و اطول هم در حدیث است تبا للذهب و الفضة قبل فما ذکره قال لسانا ذاکر و قلبا شاکر و از وجه
 تمیز علی الاخرة بماند که هر که بجمع اہم متوجه کار آخرت باشد و بتامی رود بخی سبحانه آرد حق تعالی
 از کرم امور دینی و دنیاوی او کفایت فرماید رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است
 من جبل الهموم ہا و احداہم المعاد کفاه الله سائر همومه و من تشعب الهموم من احوال الدنیا
 لم یبال الله فی اسے او ویتاہلک و هم در حدیث است من اصبح و الدنیا اکبر همه فلیس من الله
 فی شئی و من لم یتق الله فلیس من الله فی شئی و من لم یتیم للمسلمین فلیس منهم طلب اذن خواندن

بعضی آیات بعد نماز بامداد بجهت رفع تنگی معاشش نموده بودند و خود ما اگر نیت صائم
درین رفع رود و حدیث مانع مستبحرانیست

مکتوب چہل و سوم بخواجه عبدالصمد کابلی در ذکر محصلات قرب الہی جل شانہ

بسم اللہ حامد اللہ العظیم و مصلیا علی رسولہ الکریم اما بعد فجازی الامور مشکوٰۃ المسؤل من اللہ
سبحانہ عافیتکم و استقامتکم علی جادة الشریعة و علیہ و سنتہ السننہ تخلیکم عن العوائق و تخلیکم بالحقائق
صحیفہ شریفہ رسیدہ خوشوقت ساخت از حرارت طلب کہ اندراج یافتہ بود بوضوح
انجام میدہ حق سبحانہ از دیادین حرارت فرماید و نائرہ آنرا در باطن مشتعل سازد تا از علالت
کوئی پاک و مصفا کند و بحقایق الہی جل و علا متحقق و تحلی گرداند و از اسباب محصلہ این دولت
و دام ذکر است و قلت اختلاط باخلاقی و قلت حرف و حکایت لایعنی فرسوخ است بر محبت شیوخ و اسلام

مکتوب چہل و چہارم بمحمد صادق در معنی ہدایت بصراط مستقیم

الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین و آلہ اجمعین ہدایت کردن
حق سبحانہ و تعالی بنده را بصراط مستقیم عبارت از آنست کہ ہر ضیق کہ در صدر دی بود و کینہ
و ہیج تنگی در سینہ وی از ہیج راہ نماند و سیر تمام در امتثال او امر و انتہای نواہی حاصل آید
و رضای وی تابع قضا و قدر حق سبحانہ تعالی بود و چنین کہ اگر عالمی برہم شود یا بمصائب صعب
و آلام سخت ادا را مبتلا سازند ہیج کہ در تہ در باطن وی ازین امور پیدا نشود و این امور را
عین صواب و انشب بلیند و بطوع و رغبت تمام ازین اشیا راضی گردد بلکہ ہر بلایی کہ مصیبتی
کہ پیش آید آنرا از نعم او سبحانہ شمرد و در شکر آن کوشد و القای و سواس خناس کہ در سینہ او
می بود و در آنجا آشیانہ داشت بر طرف شد و کلبہ او را از آنجا ویران سازد چون عارف کامل
باین کرامت علیا و سعادت غظمی مستعد گردد و متد بہدایت الہی جل شانہ گردد و صراط مستقیم

عاقبت انجام خوانند هر چند ملاقات صورتی نشود اذق نیست لیکن نسبت و انجذاب معنوی بران می آرد که دو کلمه محبت آمیز نوشته آید محمد و ما چون را بطلا خلاص با فقیر بزم رسانده اید نگاه داشتیم به پاس آن مجراعات طریقه فقرنا گزیرست اتباع شریعت علیه و منت منید از دست نباید داد و دام اقبال را بجا حضرت یحیی حقیقی بر صدف نیستی غنیمت باید شمرد این کار دولت است کنون تا گرا رسد

مکتوب چهل و هفتم بحقایق آگاه مولانا محمد حنیف در بیان تسلیک طلاب و توضیح مراتب کمال مع المعارف المتعلق بها

بسم الحمد و الصلوة و السلام التحیات بجناب اخوی اغری میرساند که محلی در بیان طریق تسلیک طلاب و اشارت بکمال الکمال با اندازه فهم قاصد در تحریری آرد استماع فرمایند لا اله الا الله کلمه توحید جدا گردانیدن لذات است از غیر قدیم لذات و آنرا درجات و مراتب است مرتبه اولی تقوه بکلمه توحید است با تصدیق قلب و این مرتبه عوام مومنین است و زهد و عباد و علما که در حد و قطع منازل سلوک نیستند و در بودی سیرالی اندر نه در آمده اند همه داخل این مرتبه اند مرتبه دوم مخصوص باهل سلوک است که متوجه مراتب و حجب اند و در سیرالی اند و در آمده با انجام آن نرسیده اند این جماعه چون یقین کرده اند که وصول بمطلوب بموجب الاله الدین الخالص بی قطع علایق و تخلص از ماعدا میسر نیست و بحکم ما جعل الله لرجل من قبلین فی جوفه دریک دل محبت حق با غیر حق جل و علا جمع نمی شود و لاجرم مجمع است در پی قطع علایق قلب اند و بر ریاضات یا بجه و جذبات آتی جل سلطانه می خواهند که تعلق علمی و حبسی آن از ماسوا گسته گردد و هم با ماعدا این کلمه طیب ساخت باطن ساعت فساحت ازین علایق پاک یسازند الی ان یبلغ الکتاب اجله

تا بجا روبرو لاند و بی راه یکی رسی در سرای الاله الله چه مرتبه سوم آنست که نفسیان ماسوانها و از تعلق علمی و حبسی ماعدا و اهره و قدیم به از حادث از روی علم و محبت جدا کنند و حضور روح الله سبحانه مملکت دل شود و نبوغی که اگر بتکلف یاد ماسوی نماید یا دشمن نیاید و اگر فرضا غیر نوع علی نبینا

و علیه الصلوٰۃ والسلام بصاحب این قلب بدهند هرگز غیر مخطوب را و نگرند این حالت معبر
 بفتنای قلب است و مربوط است بتامی سیرالیه اند و نتیجه وصول بافعال و احیی تعالی مرتبه
 چهارم نفی تنقیبات است از وجود و سایر صفات که تابع وجود اند از نفس حاضر بیانش آنست
 که وجود و کمالات تا بعد از آن مخصوص بواجب است تعالی و تقدس اگر در ممکن نمودار است
 از آنحضرت مستفاد و مستعار است و آنچه ذاتی اوست عدم است که آن بواسطه آن کمالات
 نمودی پیدا کرده و از اعدام دیگر متمیز گشته و ممکن باین نمودی بود خود را کامل و سبب تغییر است
 تصور نموده دعوی شرکت و سری پیدا کرده است و بخود اقبال و از اصل اعراض نموده است
 و چون سالک مستعد را بفضل میخواهند که بقرب خویش بنوازند این معرفت او را عطا میفرمایند
 تا اعراض از خود و اقبال باجناب مقدس پیدا می کنند و هم بنکار این کلمه مبارکه هر ساعت کمالات
 عاریتی را باصل حالت ینماید تا از شرک خفی و دعوی همسری دارد و خائن در امانت نبود و قدیم را
 از حادث بعد از آنکه شرک در کمالات خاصه او نموده بود جدا سازد و خوش گفت
 و صافی خود بر غم حاسد تلک ترویج چنین متاع کاسه تلک تو معدومی خیالی هستی از تو
 باشد فاسد خیالی فاسد تلک مرتبه خامس حقیقت افراد است و از نفی باشتقا آمدن است و از
 طریقت بحقیقت پیوستن و کمالات عاریتی را باصل محقق دیدن و خود را که مرآت این کمالات بود معدوم
 یافتن و جمادی جمیس و حرکت دیدن این کمال معبر بفتنای نفس است و نتیجه تجلی صفات مرتبه بعدا دس
 آنست که عدم را که مرآت کمالات بود بعد از محقق کمالات باصل بعد مطلق لاحق یافتن کمال زوال
 نفس حاضر و درین مرتبه صورت می بندد که نه از وجود حکم و نه از عدم اثر لا متبعی و لا تدرا این کمال هر چند
 منتهای تجلی صفات است اما حصول این بر تو تجلی ذات میسر نیست چه تمامی هر مقام بی پر تو مقام فوق
 بآن صورت ندارد و باید دانست که در فتنای نفس اقدام بس متفاوت است تا کلام صاحب دولت بود
 که بحقیقت آن برسد هر چند بسیاری تو هم و نقل انیمینی نمایند و در مراقبه گوهری از بجار آن برست از نه
 بر غلص و دواستگی قلیل را در غلبات شوق و محبت یا بطریق اندراج یا به پرتو پر کمال عمل بشود و بعد

اکسی که بکمال این تخلص متحقق گشته است علی قدر الطاقه البشریه مگر قلیلی باشند و تا بحقیقت این تخلص و فنا
 نبسدا از اثبات الوهیت حق نجات کامل نیابد و بشکر از کلام طیبه لاله الا الله اثبات الوهیت خود نماید که از
 راه اثبات صفت کمال بخود آمده بود و لواحقان او علی سبیل الذرة و بعض اللطایف و در بعض او
 نحو من الاثبات مالم یغن کلام تخلص ماسامی آرند که غرضی را در باریه عقیده سخت پیش آمد آن عزیز
 فذر کرد که اگر ازین عقیده نجات یابم هرگز حق را جل و علایا و کلمه القصه نجات یافت و بشهر درآمد و سیر نمود
 و بعد و شیخ الاسلام گوید که او در نزد خود صادق بود چه اگر می زیست یا و کردن و ناکردن هر دو مشکل بود
 و نیز شیخ الاسلام گفته که اینجا فذر کرده است هرگز او را یاد کلمه جنت ننگ یاد خود گفته زیرا که ذکر انیس
 هیچگونه لیاقت آنجناب قدس ندارد و یعود ذکره الیه حضرت شیخ محی الدین بن العربی قدس سره
 در بیان کرمیه دان من شئی الا سیح بحمد میفرماید که می تواند که ضمیر بحمده راجع بشئی بود یعنی نیست
 هیچ چیزی مگر آنکه تسبیح میکند بخود چه تسبیح او عاید دوست و دشایان مرتبه تقدس و تنزه نیست بلکه
 چون اشخاص عالم ظلال اسما و صفات اند هر اسم را خداوند جل و علا که چندین ظلال در میان است
 که نسبت باین شخص رسیده است پس در هنگام ترقی فنا و بقا بظلی از ظلال اسم که مبدعین مالک است
 خواهد بمحصل پیوست و منتسبات را باین اسم که ظلی است از ظلال حواله نموده و باوصاف آن اسم
 متحقق خواهد گردید چه هر اسم جامع اسما و صفات است بعد از تحقق بان اسم چون متوجه فوق گرد و بظلال
 فوقانی که اصل این اسم است در رنگ آن اسم متحقق خواهد گشت و این اسم تحتانی را گذاشته با اسم فوقانی
 که اصل اوست خواهد پیوست و همچنین از اصل ثانی باصل ثالث و از اصل ثالث براربع و از اصل رابع
 بخامس و از اصل خامس بسادس و سابع الی ماشاء الله سبحانه بقا خواهد یافت تا که ام صاحب دوست
 بود که اینهمه مراتب ظلال گذاشته باصل اسم واصل گردد و حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرمودند
 که هفت سال همراه مولانا عارف در تگ و پوی آن بودم که از اصل آگاهی یابیم سه بار بسفر حجاز
 رفتم اگر مثل مولانا یا شب مولانا انجامی یافتیم هرگز نبی گشتم باید دانست که وصول بظلال اسم و سیر
 در مراتب آن مبدء ولایت صغری است که ولایت اولیاست و سیر در اصول اسما و صفات منوط

ولایت کبری است که ولایت انبیاست علیهم الصلوٰت والبرکات و این هر دو ولایت با اسم الظاهر
 تعلق دارد و از گذشته این اسم الباطن است که ولایت مالا علی است و فرق در اسم الظاهر
 و اسم الباطن در مکتوبات قدسی آیات حضرت قطب المحققین حضرت ایشان ماقده سنا الله سبحان
 بسره الاقدس مسطور است با جمله اسم الظاهر اسمی است که ذات در آن اصلا ملحوظ نیست و در اسم
 الباطن ذات در برده اسم ملحوظ است فالسیر فی العلم مثلا سیر فی الاسم الظاهر و السیر فی العلم مثلا
 سیر فی الاسم الباطن و از گذشته اسم الباطن در جانب عروج کمالات نبوت در پیش است علی نقی
 مراتب الانبیاء والمرسلین علی جمیع عموم و علی خاتم خصوص الصلوة و النبیات و حصول این کمالات
 بالا صلاۃ انبیاست علیهم الصلوة و به تبعیت و وراثت هر کرا بنوا از نمدن و انچه بالا و مرتبه در فنا
 نفس گفته شده باعتبار اجمال و کلیه بود و الا فنا در هر اسمی که در مراتب ظلال و اصول مسطور
 شده است مرتبه ایست از مراتب توحید مرتبه سابع افراد است تعالی و تقدس از صفات و اما
 تعالی زیرا که محب ذات بشرکت صفات راضی نیست هر چند انفاک صفات از ذات تعالی
 مستصور نیست و ذات تعالی از صفات در هیچ وقت و حال جدا نه لیکن بمقتضای المزمع من احب
 ذات را با ذات تعالی معیتی است که از صفات آنجا هیچ ملحوظ نیست پس انفاک ذات از صفات
 در دید و محبت است که شمر محبت مذکوره است و بس نه در خارج و نفس الامر و من بعد نه مایه
 صفات و ماکتبه اخطی لدیه و اجل و تنبیه چون معامله از مراتب ظلال و اصول بالا و در واصل را
 در رنگ ظل و اگر از دوازده کمال علو و عدم تمیز بحیرت و جهل انجامد معالکله بکلمه طیبه مربوط بود و بانجام
 و تکمیل این کلمه مبارکه در آنموطن نتیجه نه بخشه ترقی در آنحضرت نماز و تلاوت قرآن مجید بود علی تفاوت لایجا
 از حضرت ایشان قدسنا الله سبحان بسره الاقدس مستمع گشته است که در غیبت اگر تکرار کلمه طیبه را بجا
 آنکه لفظ قرآنی است نموده می آید و ابتدا بتعویذ که ده میشود و نتیجه تلاوت قرآن مجید میدهد و تنفید
 فائده و لیکن در آخر المکتوب الحمد لله اولاد و آخر الصلوة والسلام علی رسول محمد و آلها و سرورا
 و علی آله الکرام و صحبه العظام و صل علی جمیع الانبیاء والمرسلین و السلام آنکه و الصالحین

مکتوب چهل و هشتم بمیر محمد خانی در ترغیب بر التزام ذکر

مخدوم محل نظر مولی جل و علا دل است دل را پاکیزه باید داشت و منظر حق را سبحانه از منظر خلق
زلبون تر نباید ساخت و در زینت کمتر نباید داشت پاکیزگی دل وابسته به ذکر است ذکر
و فکر را مداوم باشند و سبق باطن را اغریز دارند و دوام اقبال بجنباب تدیس بر صفت نیستی را
از الذل نعم شمارند و گرفتاری آن معلما بارگاه را از عزایم امور تصور نمایند در بیست
صد چه جز عشق خدای احسن است بهر شکر خوردن بود جان کندن است با سلام

مکتوب چهل و نهم بمیر محمد خانی در آنکه معالجه امراض
استیفای لذات فانیه بدو اوامر و نواهی الهی است جل شانہ

حضرت حق سبحانه و تعالی بحصول مطالب کونین سر بلند دارد و معالجه لذات و تمنیات فانیه
منوط باینان احکام شریعیه است و امتثال اوامر و نواهی البته اگر این امتثال و این انقیاد
در میان نباشد آن لذات مفسد و ناگوار است و شمر خط و عقوبات فلاح حقیقی در ترک استیفای
لذات است همما ممکن و هر که متکلب است و معالجه آن در کار دارد و نیز از مضرت آن رسته است
فویل لمن ارتکبها و افتن بجلا و تمها و لم یعالجها بمرارة الا و امر و النواهی و انهمک فی السفلیات
و لم یرفع راس الی العلی فیا حسرتا علی من فرط فی جنب الله و اتبع الهوی و آثار حیوة الدنیا
و اعرض عما هو خیر و البقی الم یعلم بان المدیری و ان العاقبة للتعوی فاذا جارت الطامة الکبری
یوم یتذکر الا انسان ماسی و یا حیزد لمن ارتقی الی ربه و لم یمیت فی الوری و لم یدعی نیه الی
زهرة الحیوة الدنیا و خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی و أمر الله بالصلاة و اصطر علیها
فطوبی له و یشری و اسلام علی من اتبع الهدی و انتم متابعتهم مصطفی علیه و علی آله الصلوة و البرکات العلی

مکتوب پنجاهم بشیخ اسد الله افغان در اجوبه اسوکه که نموده

اول آنکہ توحید و اوم پذیرد یا نہ و ووم آنکہ بعد حصول سیر انفسی بحجت سیر آفاتی
 تعب کند یا نہ سوم آنکہ خوارق افضل است یا معارف چهارم آنکہ فنا فی اللہ بے فنا
 فی الشیخ صورت بندد یا نہ پنجم آنکہ انچه مقرر طلب است کہ ہر ساعت منزل نو باید نسبت
 بحجت باطنی مست یا بطلاعات ظاہر یا در کشف یا در فنا و بقا اگر اخیر است پس ترقی فانی
 بچہ معنی است ششم آنکہ چون حالت مرید بجائی رسد کہ ہر گاہ کہ خواہند صورت مرشد
 حاضر شود ویرالانہم است کہ در حضور آید یا نہ ہفتم آنکہ چون سالک را وقت در خلوت
 و انجمن یکسان باشد خلوت نشیند یا نہ ہشتم آنکہ شود ارواح در مراقبہ بہتر است یا در معاشرت
 اشہد اللہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی کتابت برادر عزیز شیخ اسد امیر رسیدہ خوشوقت
 ساخت اسولہ چند اندراج یافتہ بود و در حل آن با نذاذہ فہم قاصر می نویسد استماع فرمایند
 پرسیدہ بودند کہ مسعود یک میفرماید رفت از مسعود یک جملہ صفات بشریہ
 او کہ همان ذات بود باز همان ذات شد ہر کہ این وقت رو میدہد ہمیشہ در ان بیناید
 یا گاہ گاہی میشود بدانند کہ بعضی طالبان را گاہ گاہ دست میدہد و بعضی را اینجالت دیکہ
 است معتبر نہ و کل اہل اللہ همان حالت است کہ دوام پذیرد اینجالت بود یا غیر اینجالت و انچه
 دائمی نیست چندان اعتبار ندارد و مگر آنکہ ترقی ازان حاصل شود و بلند تر رود باید دانست
 کہ منشای اینجالت غلبہ سکرو افراط محبت است کہ تمیز را از دیدہ بصیرت سالک برداشتمہ و مکن رہین
 واجب تعالی ساختہ انجملہ در شہود سالک است و بس قلب حقیقت محال است تواند نشوی
 ولی اگر جہد کنی بجائی برسی کہ تو توئی بر خیزد درین راہ توحید شہودی در کار است توحید و جہودی
 ہیچ در کار نیست باید کہ مشہود و معلوم و مطلوب سالک غیر از احدیت ذات تعالی ہیچ نبود و اتفاقاً
 روی نماید و بدو نہ خط اقتدار و دیگر پرسیدہ بودند کہ کسی را کہ سیر انفسی بی سیر آفاتی حاصل آید
 برای سیر آفاتی محنت کند یا نہ بدانند کہ کمال سیر انفسی را وصول بمطلوب قرار دادہ اند و سیر آفاتی را
 از مطالب نشمرده پس ہر کہ واصل مطلوب گردد در پے غیر مطلوب چرا محنت کشد و بعد از رسیدن

تنزل بهوس راه چون نماید با آنکه گویم هر که را جذبیه او بر خلق مقدم است مملوک در ضمن جذبیه صل
می شود و میر آفاقی در ضمن سیر انفسی صورت می بندد چه جذبیه عبارت از سیر انفسی است و مملوک
سیر آفاقی دیگر پرسیده بودند که خوارق افضل اند یا معارف و اگر معارف افضل بود پس همه
فاسق و فاجر معارف میگویند و بیان میکنند و خوارق ازین قسم نیست بدانند که معارف الهی تعالی
افضل از خوارق عادات کشف مفیبات از مخلوقات است زیرا که معارف کشف اسرار ذات
و صفات واجب است تعالی و تقدس و خوارق کشف احوال مخلوقات است پس چنانچه فرق در خلق
و مخلوق است فرق در معارف و خوارق باید تصور نمود که اول متعلق بخالق است تعالی و ثانی
متعلق بمخلوق و نیز معارف صحیح و داخل کمال ایمان است و سبب از یاد آن و خوارق نه انجبین بهیم
کمال انسانی بآن وابسته نیست انقدر هست که بعضی کاملان را حاصل میشود و نیز تفاضل اهل الله
بمعارف الهی است جل شانزه و کشف اسرار ذات و صفات تعالی و تقدس است نه کشف و کرامات
اگر خوارق عادات از معارف الهی افضل باشد باید که جوگیه و برابری که بر ریاضات اظهار خوارق
نمایند از کمال اهل الله که در معارف قدم راسخ دارند و باظهار خوارق الثفات ضعیف تر آیند و توجه
بکشف احوال مخلوق با وجود توجه بخالق تعالی تنزل خود می انگارند افضل باشد تعجب سوال
نمایند نمود و از خوارق عادات هیچ دلیل کمال قرب الهی نیست که اهل بطالت را نیز حاصل است
همه آنان بر جمیع و ریاضت است بقرب و معرفت کاری ندارد و طالب کشف و کرامات طالب
و گرفتار ماسواست و از قرب و معرفت بی نصیب **و** از ابلیس لعین بے سعادت **+**
شود و پیدایان خرق عادت گهی از در در آید گاه از بام گهی در دل نشیند گم در اندام
بهر حال در شیطانات خیال فرو و اسباب کرامات کرامات تواند حق پرستی است
چنانکه در ریاضت هست یعنی کمال مرتبه انسانی در فنا و نیستی است و غرض از طاعات
و عبادات و سلوک در ریاضت فی الحقیقه آنست که بر حدیث خود دانا و بینا گردد و داند که هستی
و نوال آن بالا حد فاضله مرتبه و موجب است تعالی و هر گاه که خدا بکرامت مقرر عادت

منساید و عوام را معتقد خود گردانند و خود را بدین سبب از سایر خلایق ممتاز سازد هر آینه
موجب کبر و عجب و هستی خواهد بود و از فائده عبادت و صلوات و ریاضت بی بهره و محروم باشد
و سدر راه معرفت گردد و نفوذ باشد بجهان من ذلک سلطان وقت شیخ ابوسعید ابوالخیر را گفتند
که فلان کس بر روی آب میرود گفت سهل است مرغی و صعوه نیز بر آب میرود و گفته فلان کس
در هوا میپرد و گفت ز غنی و گرسنه نیز در هوا می پرند گفتند فلان کس در یک لحظه از شهری بشهری میرود
گفت شیطان نیز در یک نفس از شرق به غرب میرود اینچنین چیزها را بس قیمت نیست مردان بوی
که در میان خلق نشینند و داد و ستد کنند و زن خواهد و با خلق در آمیزد و یک لحظه از خدای خود غافل
غافل نباشد حضرت شیخ اشیرخ در عوارف میفرماید بعد از ذکر خوارق و کرامات که مرتبه پنجمه خوارق
و کرامات فروتر است از مرتبه پنجم هر قلب بزرگ و وجود ذکر ذات شیخ الاسلام هرودی قدس سره میفرماید
که فراست اهل معرفت آنست که تمیز کنند کسانی را که صلح اند و حضرت حق را سبحانه از کسانی که مثلث
ندارند و بشناسند آن اهل استعداد را که حضرت حق سبحانه اشتغال دارند و بحضرت جمع رسیدند و در است
اهل ریاضت و جود و اهل خلوت و تصفیه باطن که بر تئیه ولایت رسیده اند کشف صورت
و خبر دادن از مغیبات کشف و اخبار اینها خاص مخلوقات است چه اینجمه از حضرت حق سبحانه
محبوب اند و اهل معرفت چونکه اشتغال شان بمعارف و احوالات الهی است جل و علا ای جسم
اخبار شان نیز از آنحضرت است و اکثر اهل علم چون از آنجناب قدس بیگانه اند و الهامی ایشان
مائل بدنیاست کشف صورت و اخبار از مغیبات نزد آنها بسی غریب است و اهل آنرا اهل اعمد میدانند
و مقربان حق جل و علا می شنوند و از کشف اهل حقیقت اعراض دارند و اینها از حق خبر میکنند باور
ندارند و میگویند اگر اینها اهل حق را باشند چه از احوال مخلوقات خبر ندهند و هرگاه بر کشف احوال
مخلوقات قادر باشند کشف اموری که بر تر از آنند چگونه قادر بودند چگونه از اهل معرفت باشند
و باین قیاس فاسد تندیب اهل اصدی نمایند نمی دانند که حق سبحانه اهتمام و غیره که در ماده اینها
دارد و نمیگزارد که اینها باحوال خلق متعرض شوند و بردارند و ماسوای او تعالی لمحوط شان بود و اگر

باحوال خلق متعرض شوند شایان آن مرتبه علینا باشد پس اهل حق شایان خلق نیستند چنانچه اهل حق
 شایان حق نیستند بجهان و اگر اهل حقیقت ادنی التفات بکشف صور نمایند از دیگران بهتر باشند
 و چون فراست اهل صفادریاضت نزد حق سبحانه قدری ندارد و لاجرم مسلمانان و یهود و نصاری
 و سایر طوائف در آن شرکت دارند و خصوصاً با اهل امد ندارند تا اینجا محصل کلام شیخ الاسلام
 آری بعضی ادلیاراجعت بعضی حکم و مصالح باظهار خوارق مامور و ماذون میکنند عجب هنر عجب
 که خوارق را با معارف چه نسبت تصور کرده اند که باین قسم سوال ساقط جرات نموده اند معارف
 الهی را که غیر اهل آن بنیان کنند هیچ نقصانی در شان معارف ندارد و حجت بر روی درست می شود
 در رنگ آن است که جوهر نفیس بدست کناس خفیس افتد هیچ نقصانی در جبریت و غناست
 آن راه نمی یابد پس مندرج شد آنچه نوشته اند که معارف را فاسق و فاسیه بیان میکنند و خوارق
 نه چنین است با آنکه گویم که این مقدمه مشترک الالتزام است در خوارق نیز محقق و مبطل شرکت دارند
 پس خوارق نه از این قسم است گفتن راست نیاید و نیز گویم که سخن در کشف معارف و اسرار
 الهی است که اهل امد بآن ممتازند اگر بطالی بتقلید بیان معارف نمایند بکشف و حال از بحث
 خارج است اگر گویند که بسیاری از بطلان دعوی کشف و حال در معارف الهی مینماید و توحید
 و احاطه و سران ذاتی بکشف بیان میکند در جواب گویم بر تقدیر تسلیم دعوی شان از کجا که این معارف
 که بطلان میگویند معارف الهی باشند و شهودشان درین توحید و سران و احاطه ذات حق
 و شیون ذاتیه او تعالی بود و تسویلات شیطانی از احاطه ما و شما بیرون است کسی چه داند که بکدام راه
 با اهل خود می آید با طیل را بعنوان حقانیه مینماید و غیر حق را حق میدانند و احاطه و سران آنرا احاطه
 و سران حق مینماید تعالی المد عن ذلک علوا کبیرا در راه غیب الغیب هر ذره از ذرات ندارد
 انا الحق میزند و هر خس خاشاک آن بعبادت خود می خواند و ای اگر رحمت و شکیری نفس نماید
 و ازین بر طمائی مملکه نه بر آرد حضرت ایشان قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس نوشته اند
 که بساست که بر سالک عالم ارجح مشکشف گردد و بلا قه لطافت و بچوئی آنرا ذات حق

و اند تعالی و احاطه و سرایان او که با جهاد است احاطه و سرایان حق مینماید و شهود آنها در مراتب
 کثرت شهود و وحدت در کثرت تصور نماید و این مغلطه عظیمه است بر سالکان این راه غریزی
 از مشایخ متقدمین فرموده است که کسی سالی روح را بخدای پرستیدم و در مکتوبات قدس
 آیات آنحضرت دیده باشند که یکی از مشایخ وقت با آنحضرت پیام فرستاد و احوال خود را بیان
 نمود که فنا و حریت عجبائی رسیده است که اگر بجانب زمین نظر میکنم زمین را نمی یابم و اگر بجانب
 آسمان نظری اندازم آنرا نیز نمی یابم و همچنین عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را نیز وجود نمی یابم
 و پیش کسی میروم آنرا نیز نمی یابم و وجود حق را تعالی پایانی نیست نهایت او را هیچکس نیامیخت
 و مشایخ نیز تا همین سخن کرده اند اگر شما هم همین معنی را نهایت میدانید بنها و اگر وای این چیزی دیگر
 نهایت میگنید پس بنده کلام کنید با طلب حق پیش شما بایم حضرت ایشان در جواب آن
 نوشته اند که صاحب اینحال ربیع قلب را طی کرده و نیز نوشته اند که این فنا و معویت او و عنص
 هو است که محیط هر ذره از ذرات است و شهود او غیر از هو امر دیگر نیست و همانرا خدای بی تنها
 داشته است تعالی احد عن ذلک بسا است که این توحید بعنوان کشف و حال ظاهر شود
 و فی الحقیقه کشف حال نبود بلکه ناشی از سلطان خیال باشد و از کثرت تعقل انمیغه در تنجیه
 نقش بسته باشد چنانچه حضرت ایشان ما قد سنا الله سبحانه و در مکتوب تحقیق توحید شهودی و وجود
 نوشته اند که متشای توحید وجودی جمعی را کثرت عمارت مراقبات و تعقل معنی کلمه طایفه لا اله الا الله
 بلا وجود الا الله ظهور این قسم توحید بعد از تحمل عمل و تحمل بواسطه استیلائی سلطان خیال است که این
 کثرت مراقبات معنی توحید انیمعرفت و تنجیه نقش بسته است و چون بجعل جاعل مجعول است هر آینه
 معلول است صاحب این توحید از ارباب احوال نیست چه ارباب احوال ارباب قلوب اند و از
 مقام قلب در نیروقت خبری نداده و علمی بیش نیست لیکن علم را در جات است بهضها فوق بعض
 الی آخره هرگاه در طبقه صوفیه که از اهل حق اند این نوع مغلطه را میداده باشند در اهل بطالت که
 دام گاه شیطان لعین اند خداوند جل شانزه که چه قسم مغلطه خواهد بود که از تلبیس ابلیس راه بر آید

بسم
الحمد

عظام

نذر نذر پرسیده بودند که فنا فی الشیخ یعنی فنا فی الشیخ میشود یا نه بدانند که شیخ واسطه فیوض است
 تا واسطه درست نشود بمطلب چگونه راه یافته شود پس بی فنا فی الشیخ مشکل است که فنا فی الشیخ
 بمحصل پیوندد و مرید را باید که ارادت خود را تابع ارادت شیخ خود کند و خود را بنام او سپارد و دوست
 او کمالیت بین یدی الغفال بود و این معنی در همه طرق در کار است علی الخصوص در طریقه که افاده
 و استفاده درین طریق عالی انکاسی است و مدار بر صحبت است پس هر چند وجوه مناسب است
 بشیخ مقتدا بیشتر داشته باشند تاثیر صحبت زیاد تر بود و راه اخذ فیوض گشاده تر باشد آری
 اگر شخصی اولی بود محتاج به پیر ظاهر نباشد و صرف عنایت تکفل حال او بود و نواز که بی فنا
 فی الشیخ فنا فی السداور حاصل شود پرسیده بودند که طالبان خدا میگویند جل و علما که در منزل
 و یکقام نباید ماند هر ساعت و هر لحظه منزل نومی باید پس این در محبت باطن است و یاد در طاعت
 ظاهر است و یاد در کشف است و یاد در فنا و بقا اگر در فنا و بقا است پس چیزی که فانی شد ترقی
 بچیزی است گوئیم که این منازل و مقامات در کمالات اسمای الهی است جل سلطان و در بقا
 بآن کمالات سالک رشید چون از کمالات که در رات بشریت تصفیه مرآت باطن نماید و تخلیک
 از ماسوی کند که حاصل فناست مستعد آن میشود که اسمای الهی در وی جلوه فرماید و بیک یک
 اسم بقا و تحقیق پیاورد پس فنا از ماسوی محد ترقی است در بقا و تحقق با سمانه منافی آن چه
 مقرر است که بقا بعد از فنا صورت می بندد گفته اند کمالات محبوب را نهایت نیست محبوب
 هر ساعت در مرآت محبت بیک کمالی جلوه گرست و همواره راه ترقی بروی مفتوح است و اگر در یک
 تجلی بند شود راه ترقی سب و در دو بهمین معنی مسعود بگفته ۵ نیز از آن گفته اند که تو در
 هر لحظه مرآت ازه خدائی در گشت ۶ و نیز باین اعتبار گفته اند منازل الوصول لا تنقطع ابداً بل
 ۷ نه حشش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان ۸ بهر درشته مستقیم و دریا همچنان باقی ۹
 و این سیر را سیر معشوق در عاشق گویند گفته اند عاشق در نیجا از سیر سیر شده است ۱۰
 آینه صورت از سفر دور است ۱۱ کان پذیرای صورت از نور است ۱۲ و این جواب

بر اطلاع قوم هست و حضرت ایشان ما را در بنام آن مفرده است که از مکاتیب و رسائل ایشان واضح و واضح است پیرسیده بود و ند که چون کسی را صورت مرشد چنان غالب آید که هرگاه توجه کند آنرا حاضر یا بد آنکس را لازم است که در خدمت حضور آید یا نه تمهید و ماصورت پیر که حاضر وقت مرید است آنرا نسبت را بطله بگویند و بزرگان ما اشارت بهین نسبت نموده اند آنجا که فرموده ماند و سائیه بهر پیوست از ذکر حق یعنی این نسبت که حفظ صورت پیر باشد نافع ترست مرید را از ذکر و غلبه و دام اتیمنی مرید را نعمت عظمی گوئیم همواره در حضور است و اخذ فیوض از پیر سهولت مینماید و نیز حصول آن خیر از مناسبت تام به پیر میسر بدین ذلک خدمت حضور پیر اثر دیگر دارد و منافع دیگری آمد مرید صاحب را بطوریکه بعد کمال نرسیده خدمت حضور پیر لازم و ناگزیر است و از صحبت چاره و گریز ندارد و بصورت و رابطات گفتاوندن او خطاست اصحاب رسول علیه و علی آله الصلوٰة والسلام بدولت صحبت و حضور اصحاب شدند و درجات علیا رسیدند او پس قرنیه هر چند از راه مناسبات معنوی اخذ فیوض از آنست و در علیه و علی آله الصلوٰة والسلام نموده لیکن چون بشرف صحبت مشرف نشد از درجه صیاب منزل ماند و در جریه که تا بسین داخل شد صورت پیر نه الحقیقه طین پیر نیست از پیر مستغنی نمیکند و در پیر چیزی است که در صورت او نیست خوش گفت که اگر معصوم صورت آن دلستان خواب کشید و حیرت دارم که نازش را چه سازد خواب کشید پیر سیده بود و ند که اگر کسی ما وقت چنان غالب آمده است که مجلس و گوشه او را یکسان شده است پس او را خلوت گزیدن و گوشه نشستن لازم هست یا نه تمهید ما برای تحصیل وقت و حال گوشه نشستن لازم نیست لیکن خلوت منافع بسیار دارد از جمیع نمودن ظاهر باطن بو طائف طامعات و از کار وقت لایعنی و امثال آن چنانچه در اختلاف خلق از راه گریز خلق بسیار است از غفلت ظاهر و ارتکاب فضول کلام و نظر با محومان و خبر آن پس نظر باین کسب منافع و دفع مضار گوشه گرفتن از خلق مستحسن و ناگزیر است اما بشرطیکه حقوق خلق ضایع نشود و ادایا به العزیه منیه الصدیقین شنیده باشند و نیز بقسمت شخصی اگر خلوت نشیند برای حصول ترقی از وقت

مرید است

حضرت

ارواح

و حال بوقت و حال دیگر بلکه ترقی از حال مجول حال گنجایش دارد که در یک حال ماندن نادر کمال است
پرسیده بودند که شهود ارواح و سوال و جواب نمودن بآنها در مراقبه بهتر است یا صریح به بیند
بهتر است مخدوم صریح دیدن بهتر است احتیاج سوال ندارد لیکن در غیر مراقبه و بی پوشیدن
چشم هم که خواهد دید غالباً پنجم سر باید دید و نه بچشم سر هر چند کمال معتد به این شهود واجب است
و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله و صحبه اجمعین و التسلیات و البرکات السعیه

مکتوب پنجاه و یکم بجهت مقیم قصوری در اعراض از فضائل صوری
و ترغیب بر تحصیل کمالات باطن مع بیان بعضی منها

بسم الله و السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله جناب اخوی فضائل مستگاهی رسید مسرور
و خوشوقت ساخت امید که همبر نمودن این دو را فتاوه رایا و آوری بنموده باشند از اشعار
عربی و فارسی خود که ارسال داشته بودید مطالعه نموده آمد نیک است و قصد هایلند کرده آید
اینکه فضیلت آن برادر گرامی معلوم دوستان نبود زیاده با و قل رب زدنی علماً لیکن شعر
عربی رعایت قواعد علوم عربیه ضروریست تا مهارت درین علم نبود بشرع عربی در آن سخن
چه ضرورت مخدوم و شعر و آنچه برین مانده هر چند بدرجه علیا برسد داخل فضائل صور نیست
که نزد اهل معنی از حیث اعتبار ساقط است مصرع قومی از وجود خویش فانی رفته به از حروف
و معانی سنی نمایند که از معنی که عبارت از سیر معشوق در عاشق است بلکه تنفاسی عاشق
با تکلیف حفظ کامل فرا گیرند بعد از حصول معنی تلبس بحروف نقصان ندارد و هر چه خوبان کنند
خوب آید لیکن پیش از تحقیق یعنی بصورت حروف در ماندن بطالت است اگر گفت و شنود
کاری نمیکشاید اقبال در مبعصفت ظل و عجز بجناب مقدس در کار است و مراقبه متواتر بیغت
نزد و فکلی نیستی که فی الحقیقه کمال بی تعینی است و بی رسمی است مطلوب است تا باشد که قطره
از جاشنی معنی در کام جان او بچکانند و او را از ان سیراب ابد سازند و این کار اوست

و سبب صرف ست انچه بظاہر باین وابسته است دوام عبودیت و تفقد دست و همواره متعطل
و بی آرام بودن و خبر از وسیع جزایا لوفت نشدن و آتش شوق او سوختن و همه وقت باین توفیق
ساختن و بدین سوگرداختن است که میگوید ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون شاہد بمعنی
و بعضی از شیفتگان بارگاہ قدس از ليعبدون ليعرفون خوانند و مال هر دو عبارت بعد از
تأمل یکبست چه بهتر من عبادات ذکر است و کمال ذکر فنا فی المذکور است که حاصل معرفت چہ معرفت
نزد اہل اللہ عبارت است از فنا فی المعروف پس عبادت چون بدرجہ کمال رسد معرفت یکی شود
با آنکہ گویم معنی ليعبدون آنست کہ مرا بخلوص پرستید کہ ہوا و نفس شیطان را دران میان مغل
نبود و آن جز فنا و معرفت صورت نہ بند و پس برین تقدیر عبادت بی معرفت متصور نبود
ہذا می برادر دوام معرفت و عبادت ہر چند بانگیس مربوط است چون نیک نگری آن نیز
بی سابقہ عنایت حصول نہ پذیرد پس در وسائل مقاصد سابقہ لطف در کار است و در بدایت
و نہایت دستگیری می باید دیگر ہیچ انقدر ہست کہ بصورت اسباب و وسائل را با نیت
و گذشتہ اند و مقاصد و نتائج را بخود گرفته و فی الحقیقت ہمہ بوی وابستہ است و خبر دیگر
در بیان حامل نیست الیہ یرجع الامر کلہ فاعبدہ و توکل علیہ

مکتوب پنجاه و دوم بجناب ارشاد پناہ میر محمد نغان قدس سرہ و تاویل کہ می

یا ایہا الذین آمنوا اتقوا اللہ حق تقاہ مع تاویل الکریمۃ الہی تلیہا این مکتوب حسب الاتفاق
باتمام رسید حقیقتہ اللہ سبحانہ و ایاکم بکمال الانقطاع و التجلی عما سواہ سبحانہ بحیث لا یبقی عنہ
فی عین الباطن عین ولا اثر یحصل التبتل التام المشار الیہ فی قولہ تعالی و یتل الیہ بتبلیای
بتبلیا کما ملا عن نفسک و عن سائر طایفک المتعلقہ بالخلق و الامر و عن الکلمات الوجودیہ
الراجعة الیہا و حقیقتہ التقوی انما ہوا ہذا التبتل و الانقطاع و کان قولہ تعالی یا ایہا الذین آمنوا
اتقوا اللہ حق تقاہ الایہاء الی ما ذکرنا ای الذین آمنوا صورۃ انقطاع عما سواہ و تخلوا الیہ سبحانہ

و تخلفوا عن المعاولق والتقييدات متوجہین الی حضرت الاطلاق حق الانقطاع والاشملاء بحیث
لا یبقی عن ذواتہم کما لا تکلم الرجعة الیکم اثر و سیری فتار کم فی لطائف الخلق والامر کلما ولا تموتن
بالموت الذی ہو قبل الموت الا انتم مسلمون ای مشرقون بالاسلام تحقیقی و ایمانی جمیع الامور
الدلالة الاسمیة علی الدوام والاستمرار فكان فی الکبریة حدث علی دوام الموت والفناء لیکون الاسلام
والبقاء المترتب علیہ و اما بخلاف صاحب التجلی البرقی فانه لم یسب موتا و انما یصیر ہذا التجلی ایضا
فی حقہ سرمد و یبغی ان یعلیم ان التجلی البرقی لیس من التجلی الا انی العرف فی شئی و انما ہو تجلی و ہو
مع ملاحظہ الشان الذی ہو سریر الاستتار والذات اذا تجلی لا استتار و اعتصموا بحبل الشجیعا
ای باحقیقۃ الجامعۃ الکلیۃ المستبصرۃ باحقیقۃ المحمدیۃ لیسیر الاعتصام ہذا بحبل ذریعۃ الی الوصول
بحضرت الاطلاق ولا تفرقوا بفرق الاسماء والاعیان الخبریۃ فان الاسماء الخبریۃ والطرق المتفرقۃ
ما لم تفتہ الی حضرت الاجمال لم تصل الی حضرت الاطلاق و اذکر و نعمۃ اللہ علیکم بعد ان جمیعکم
فی بحقیقۃ الجامعۃ اذ کنتم اعداء بفرق الاسماء انہ مقتضی بعضہا بعارض مقتضی البعض الی آخر
فالغلب بین قلوبکم بان جمیعکم فی حقیقۃ واحدۃ جامعۃ و جمیعکم علی قلب واحد قلب محمد صلی اللہ تعالی
علیہ وآلہ وسلم فاصبحتم بمنعمۃ اخوانا متولدین من حقیقۃ واحدۃ اخدین منہ الغیوض کما یأخذ الاخوان من الام

مکتوب پنجاہ و سوم بحقائق و معارف خواجہ محمد ہاشم کشمیری
در اشارت بعضہ کمالات خواجہ و ایماہ بصری از اسرار مخصوصہ

الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی سید المرسلین محمد وآلہ اجمعین اسید و اہم کہ آن
برادر گرامی از صنوف و وال فارستہ بجدول حقیقی پیوستہ باشند و از خبر فی کجلی و از انجا باو
ملحق گشتہ و از توسین باو ادنی رسیدہ و خالص را از مخلوط جدا ساختہ و از دائرہ صباحت گذشتہ
چنگلی بدایان نقطہ ملاحظہ زدہ بل بمقتضای الموضع من احب در بطون مرکز نقطہ مذکورہ نفوذ
کرده باشند و از علم بنادانی و از گفت بناموشی آمدہ و معاملہ نفی را پس پشت دادہ و کلیت

نگران اشبات گشته بل از آنجا نصیب مجبول الکلیفیه و لونی بجملة فرارفته باشد و از طلیل کجید
آورده بوند عظیم الصلوة و التسلیات و علی محییاع باکر میان کارها و شوار نیست و از غلو
فطرت و محبتها و دیوانگیهای شمداین امور قریب است بلکه توان گفت ثابت اما مثل من
نا قابل پست استعدادی را که تمام قابلیت خود را بر زلات و معاصی صرف نموده چو یار که این
مطالب را چندان توانم خطور نمود و این سخن را بر خلاف باشکست نفس عمل ننماید که بیان واضح
آری ایقدر می یابد که با وجود انیمه ناقابل و عصیان سرکش در نهاد او و ولایت نهاده
که مستودع را از حقیقت آن کماهی اطلاع نداده اند همواره و از انشا خودست و همه وقت عابد
باوی در میان دارد بلکه آن سرزند مودع آن انعام نیز محببت و السلام او لا و احسرا

مکتوب پنجاه و چهارم بجانان سکیم در حسن ایلام محبوبه اسرار عشق

بسم الله الرحمن الرحیم فعل الحکیم لا یخلو عن حکمه هر چه از جمیل مطلق میرسد گوارا و مرغوبست و
می تلخ نیست جو رکعذاران که هر چندش خوری باشد گواران و بلاتاز یا نه محبوبست که محب
از التفات با سوا محبوب باز میدارد و محبوب دلالت میفرماید بیا کند محبوبست که بهر رگ
و ریشه محب آویخته است و کشان کشان می برد و من نه با اختیار خود می روم از قفای او
آن دو کند عنبرین می بردم کشان کشان و بلاتاز است میان محب و محبوب که بحسن دلاگری
خود یکی را بدگری می پیوندد و در عالم مجاز دلاله از جانب عاشق نیست بمشوق این عجب که انجام دلاله
از جانب مشوق است بل سبقت از اصل میاید فرع هر چه دارد و از اصل دارد و فرع در امری بخود مستقل
ندارد این عشق و محبت که در ولایت نیز از انطرف است و عطیه او محبت است و ادای حق محبت عنایت
زودست و اگر نه عاشق مسکین هیچ خورسندست و ناز مشوق هر چند مقتضی استنادی بردالی است
که دلاله فرستادن را بر نمی تابد لیکن چون نیک بگری عشق از طرفین است و محبوب نیز در رنگ محبت شتاق
محبست در صدد قدسی است الاطال شوق الابرار الی نقالی وانا الیهم لا تشد شوقا خوش گفت

عاشقان هر چند مشتاق جمال دلبرند | دلبران بر عاشقان از عاشقان عاشق ترند

اما عشق معشوق نهانی و در پرده است

پری رو از برون آلوده شرم | درون از شعلهای دوستی گرم

و عشق عاشقان بی پرده است و چندین با جوش و خروش

عشق معشوقان نهانست و سیر | عشق عاشق باد و صمد طبل و نغیر

لیک عشق عاشقان تن زه کند | عشق معشوقان خوش فرزند

مکتوب پنجاه و پنجم بمولانا محمد حنیف در جواب حال یاری
که نوشته خطره از دل و دماغ او بر طرف گشته

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه اخوی اعرابی خواجه محمد حنیف

رسیده خوشوقت ساخت صبغة الله و حافظ بعافیت رسیده اند و از شاباب بار رخصی

آمده اند حق سبحانه جزای خیر داد در احوال ملا نعمان صافی نوشته بودید بعد از آن کم شدگی

و نیستی بسیار غالب شد و خطرات از قلب و دماغ بالمره بر طرف شد و کیفیات عجیب

و غریب ظاهر شدن گرفت الخ مخدوما همه احوال این یا مسلم است لیکن رفع خطره

از دماغ مطلقا محل تامل است از قلب چون خطره مرتفع شود بدماغ رود و از دماغ که محل

حواس باطنه است چون بر طرف شود کجارد و درینجا سری است که حضرت ایشان ما

قد سنا الله سبحانه بسر به آن ممتاز بودند بدگران تاج رسد اجازتی که بعضی یاران

داده اند هر چه بعد استخاره واقع شده است امید که مبارک است و سلام

مکتوب پنجاه و ششم بمولانا محمد صدیق در سر کثرت ظلم و کیفیت دغیر مر قبه

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی اعرابی مولانا محمد صدیق نوشته بودند که حالت

مراقبه و عدم آن یکسان گشته است بلکه بعضی احیاناً که مراقبه نیست کیفیت بیشتر ظهور میکند
 در او آن تقید و توجه و مراقبه کیفیت و علاوات کمتر دست میدهد و در او آن بی توجهی کیفیت اتفاق
 کیفیات خاص میشود و میگرد و نقد و ماین یافت از اصالت نسبت مشرست و از و رای اتفاق و انفس
 مخبر وضع مراقبه گویند برای نسبت انفسی است هر چند کلی نیست و گاهی خلف هم مینماید چنانچه غریزی
 بآن اشاره کرده است چون جلوه آن جمال بیرون ز تو نیست و پادشاهان و سربازان و کشان
 نهایت دانه ظل بنایت انفس است بیرون اتفاق و انفس ظل نیست شروی و نسبت اصالت
 و ایضا نسبت بزرگان ماحکم معشوق و را با دارد هر چند بآن تقید نمائی و توجه کنی و مراقب آن
 نشینی و عشو آید و خود را یکسو کشد و محبوب گردد و چون آنرا بطور او گذاردی جلوه نماید
 و بقدر ظهوری نماید و السلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب پنجاه و هفتم بمیرزا عبید الله در جواب بعضی مواجید که نوشته

الحمد لله و السلام علی عبادہ الذین صدقوا و صحیفه شریفه از برادر اعز اکرم متعاقب یکدیگر که بعد
 از دیر یاد آوری فقرای دور افتاده نموده بودند رسیده مسرت تمام بخشیدند و گفته بیهوش
 که در رباط فقرای دور افتاده باطنیه با وجود صحبت مخالفت فتوری راه نیافته است از مطابقت
 احوال سنیه که در صحیفه مندرج بود و ذوقین و ملتذ گردید و آنچه در مکتوب اخیر مندرج بود که با وجود
 معلولی از و اق باطن ظواهر همه بر طبق شریعت غراست بل آنچه در مرات شراعی مواجید
 مشهود است او فز لا حظا است آن ذوق بر ذوق افز و روحی بسماء مدارجات اخروی را مربوط
 بشریعت حقه که بر حقی قطعی ثابت شده است ساخته و قرب خود را منوطا اتباع سنت سنیه
 نموده است که بیک قول آن کتم تجویز الله الایه مشربان است و آنچه بعضی از ساکنان را و ارشاد
 راه اموری که بظاهر مخالفت طور نبوت است روی میدهد اگر از مقبولان است ظاهراً و با حکام
 شرعیه تبلی میدارند و از در طعنه الک مخالفت مینمایند و خلاف وجدان او اند و بعضی آرنند

جمعی را ازین شهومی برآورد و بحقیقت کار که اسلام حقیقی است و دران موطن مطابقت کشف است
 با علوم شرعیه متدبیسانند و جمعی دیگر را در همین شهود تا آخر سیدارند لیکن مقبولانرا کلاوت و لید
 میفرمایند الحمد لله از مطالعه مراسلات لطیفه خطی فرا گرفت از اصالت نسبت است که نوشته اند
 مما اکمل از دائره کلام بیرون رفتن نمیکند ازند و در هر حکمی ذوقی خاص لطیفه دل را حاصل است
 و موابجید همه بر طبق سنت سفیه است نوشته بودند که در ادای فرائض و جدانیت که در سنت
 همان معنی بطریق تفصیل است این وجدان مخبر کمال صاحب معنی است و چون بکمال الکمال برقی
 واقع شود و در فرائض معنی در یابد که در نوافل نشانی از ان نباشد نوشته بودند که در فرائض
 قرآن مجید تالی خود را نمیداد و در حدیث محدث است و دریافت این نیستی را هم هستی دیگر
 بل لا یحکل عطاء یا المملک الامطایاه و عما یشیر الی هذا المعنی ما قاله شیخ الشیوخ قدس سره فی العوارض
 فالصوفی للملاحه انما هو التوحید و التقی سمعه عند سماع الوعد و الوعد و قلبه بالتخلص عما
 سوی الله تعالی صار بین یدی الله سبحانه حاضر اشهد ایزی السانه و لسان غیره فی التلاوة
 کشجرة موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام حیث سمعه الله تعالی منها خطابه ایاه بانی
 انا الله فاذا کان سماعه من الله تعالی و استماعه الی الله صار سمعه بصره و بصره
 سمعه علیه عمله و عمله علیه و عاد اوله آخره و السلام علیه

مکتوب پنجاه و هشتم بمولانا الهداد در تحریفن بحافظت نسبت بطن

الحمد لله و سلام علی عبا و اله الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی اعز میبان الهداد
 رسیده خوشوقت ساخت باید که همبرین منوال احوال را نویسان باشند که سبب نسبت
 را بطه معنوی است و باعث توجه غایبانه محافظت نسبت باطن از اهم هم است
 و نگار داشت سر از التفات بهاسوی از اشرف مقاصد بعد از فراغ درسی در شباه و زی
 یک دو وقت برای خلوت مقرر باید ساخت که بی کمزاحت اغیار بوظائف اذکار و افکار

مشغول باشد و نفی وجود و تواج آن ازین نمودنی بود نمایند عزیزی گفته یک ساعت در
وجود بشریت کوشیدن به از عبادت متعبه است چندین سال اسلام علیکم و علی من لیکیم

مکتوب پنجاه و نهم بمولانا محمد صدیق شپوری در غیب بر التزام نیاز و نفی وجود

حضرت حق سبحانه و تعالی بمراتب رشد و ارشاد ترقی بخشا و از من گام و داع کتابی از شانز سیده
خاطر نگار است که بچه وضع زندگانی میانیند و بکدام مردم صحبت دارند هیچکس داخل طریق شده است
باینه اگر شده است بیک کیفیت شده مجمل معلوم است که اوقات مضبوط و ارید و استگلی خاص من زمان
شامودع است که باعث غبطه دوستان می شود و حمد و ثناء سبحانه علی ذلک امید است که
بر اوضاع نامرادی و شکستگی مستقیم باشند و از حوادث و زلازل نذب نب نشوند خوش گفت
من بعد من شکستگی و غم دوست + چون دوست دل شکسته میبارد دوست
و در تعمیر اوقات بنفی وجود و بشریت کوشند تا معامله با نیت آید و از ظن حاصل بود و از گوش
باغوش رسد غم عومل معکم ما عومل خوش گفت

چکد مشکه نرازد و تم که آن گیسو بچنگ افتد + و صبح از گریه بام که آن مه در کنار آید و سلام

مکتوب شصتم بخواجه محمد فاروق در آنکه شریعت اصل جمیع کمالات

چه کمالات نبوت و چه کمالات ولایت به الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی مصرع
اندر هر چه میرود سخن دوست خوشتر است + محمد و ما کمالات ولایت نتیجه صورت شریعت
و کمالات نبوت ثمره حقیقت شریعت پس کمالی از کمالات ولایت و نبوت نیست که بیرون
دائرة شریعت بود و استغنائی از ان داشته باشد مانند بعضی از معاملات
که و رای کمالات مسطوره است که در حصول آن اعتقاد و عمل را تاثیر نیست افاضه آن
از راه تفضل و احسان است و آن معاملات با صانع خصوصیت با بنیای هر عمل دارد

علی نبینا و علیم و علی جمیع الانبیاء الصلوات والبرکات اگر گذشت آن معاملات است که فیضان
آن از راه محبت است که فوق تفضل و احسان است که بالا صالته نصیب حبیب و کلیم است
علیم الصلوات و التحیات و معاملاتی که تعلق بجمیعت فاتییه دارد خاصه حضرت حبیب است علیه
و علی آله الصلوات و التسلیات این معاملات هر چند بیرون و اثره شریعت غراست لیکن چون
شریعت حاصل و بنیاد است هیچ گونه ازان استغنا ندارد بدانند که این معاملات مسطوره هر چند
با صالت مخصوص باین اکابر است لیکن بر دست که کمال تابعان را بطریق وراثت ازان نصیب
بود و در رنگ مطبوع بطفیل او هم آغوش دولت خاصه او باشد و در صبح از گریه بام گران
در کنار آید آنچون تابع همواره طفیلی و اولادش خورست توهم مساوات و افضلیت او نسبت
با همسران متبوع مدفوع و مرفوع است این معارف از اسرار خاصه حضرت ایشان است
و هر ازان تابع کامل است یا مثل او امثال بابو الهوسا نرا گفت و شنود این امور بیشتر حسن قبول
هم مغتنم است و ایمان آن داخل کمال است تا انما لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر

مکتوب شصت و یکم بمولانا حسن علی در آنکه از عدم علم بحال
نفی حال نباید کرد و آنکه اجازت تعلیم طریقت بر دو نوع است

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب بمولانا حسن علی حسن الله سبحانه حاله
و حصل آنکه رسید حضرت حق سبحانه بر طریق مرضیه مستقیم دارا و از مواضع حصول مطلوب
یکسو کند و نوشته بودند که نداشتغال معلوم بودی بمشام جان از جانان میرسد و نه از ذکر و شکر
چیزی بکام جان می افتد مذکور است بین ذلک فقده وقتست محمد و ما از راه عدم علم بنسبت نفی نسبت
باطن مطلقا نمی توان نمود چه بسا است که نسبتی باطن را که مناسب این نشاست حاصل بود
و ظاهرا اصلا ازان اطلاع نبود و نفی نماید و ازین رهگذر و قلق و اضطراب بود و فتنه من علم
و فتنه من جل پس امثال شما مردم را نفی علم نمودن به از نفی اصل است و ایضا این دار چون

دار عمل است و دار اجر و در پیش نیست خود را بوظائف اعمال سرگرم باید داشت ولی تذبذب
 بطریقه مأموره بسر باید برد و در وقت عمل اجر طلبیدن و آن در ماندن خود را از اجر باز داشتن
 موطن لغای حقیقی در پیش بست من کان یزجو لقاء العرفان اجل الساعات درین موطن انتظار
 مطلوب که ناشی از محبت است به از استغراق در مطلوب است چه اول عمل است و ترقی بخشش
 و ثانی اجر است که موعود بنشأ و دیگر است جهت تسلیه طلاب بنمودن از آنچه موعود است و تطلبی از
 طلال آن آرام میدهند و بعضی را این آرام بهم ندهند و در اجر موعود نقصان نکنند غریزی هست
 رسالت پناه را اصلی المد علیہ و آله و سلم بخواب دید پرسید یا رسول الله التوحید فرمود کلاما
 تجس بالک او خطر فی خیالک فامد تعالی بخلاف ذلک و شما مگر میخواهید که مطلوب را درین
 نشأ در آغوش آرید و غفرا در دام کشید شکل است عفتا شکار کس نشود دام بازین
 کاینجا همیشه باد برست است دام را به دیگر نوشته بودند که مقام شیخی و ارشاد بشرائط دارد از اطلاق
 بر قابلیت و استعدادات طلاب و حصول آثار درینها بدانند آجاست تعلیم طریقه دو نوعست یکی آنکه
 کاملی را خلافت دهد و در مقام شیخی بنشاند و آن در ما نحن فیه نیست بشرائط چه رسد دوم
 آنست که کاملی ناقصی را اجازت دهد و بعضی از منافع مجاز سترشدان او درین ضمن ملحوظ
 دارد و درین صورت هم بشرائط در کار نیست حضرت قطب المحققین حضرت ایشان مافدا الله
 سبحانہ بصره الا قدس در رساله مبدا و معاد برگاشته اند گاه باشد که کاملی ناقصی را اجازت تعلیم
 طریقه بکند و در ضمن اجتماع مریدان آن ناقص کار آن ناقص با تمام میرسد آنخ و نیز در همانجا
 نوشته اند که نقص هر چند منافی اجازت است اما کامل مکمل ناقص را نائب مناسب خود میسازد و دست
 او را دست خود میداند ضرر نقص تعدی نمینماید و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلاما و اجازت
 که بشما داده شده است ازین هر دو نوع مشتمل است که مقید باشخاص محدوده است تا در
 مراقبه تنها باشند و چندی شرک بوند که درین طریق علیه انعمی اثر عظیم دارد و از عزت مطلق
 صحبت بشرط غنای در یکدیگر میسر است که در صحبت فیوض یکدیگر بر بهر گیر فائز میشوند و این نوع

اجازت را که سفارت محض است شما شیخی و امر عظیم تصور کرده ازان گریزان اید و می نویسید که
 این چنین کسی که مرید را داد آنچه که بود و دیگرگون ننوازد ساخت هوس بخشی اگر کنند بهتر است چنانچه این
 رباعی از غزلی شهور است **ب** با هر که نشینی و نشد جمع دولت بدین رخ محمد و اما حال کسی را تلقین
 ذکر کرده اید از کجا یقین کردید که احوال او دیگرگون نخواهد شد و جمعیت دل در حق او بکسب و نخواهد
 پیوست فیه المود و قدر همه تیرگاه در اول قدم هست را از دست میدهد و آب نا دیده موزه میکشید
 معلوم است که انجام آن چه خواهد بود و چه نتیجه خواهد داد **ب** اگر گویی که بتوانم قدم و رنه که بتوانی
 و اگر گویی که نتوانم بر زمین نشین که نتوانی ترشهارا بنیاز احوال مسترشدان چه دخل و میانجی پیش
 کشید اگر بخیر بسنخ داشته باشید هرگز این نوع ننویسید بدانند که این گفت و گو نه از روی آراست که اینجا
 کما حق فاست بلکه از جهت تنبیه است بر ذوق خطا که مرشد نسبت به مرشد ناگزیر است و امام علی من اتبعه اهتد

مکتوب شخصیت و دوم بکلام محمد قلی در آنکه در مقام رضا و اعتبار است

بسم الله و السلام علی رسول الله در مقام رضا که منتهای مقامات است و اعتبار است اعتبار اول
 رضای حق سبحانه از عبد و اعتبار ثانی رضای عبد است از حق سبحانه و اعتبار ثانی فوق اعتبار اول است
 چه اول رضای حق است بعد از ان رضای عبد کما قال سبحانه رضی الله عنهم و رضوا عنه و السلام

مکتوب شخصیت و سوم بحضرت مخدوم مزاده بلبند در وجه جامع
 کمالات صوری و معنوی شیخ محمد صبیح الله سلمه ربه

در بیان نسبت حق با خلق بوجه تمثیل با ذکر بعضی معارف مناسبه آن و الله المثل الاعلی
 نسبت به سبحانه تعالی و تقدس مع العالم شبیهه بنسبه النقطة البجالة مع الدائرة الوهوتی
 نشأت من سرعة دوران تلك النقطة لکن جعل الله سبحانه العالم موجودا بوجوه و هو ظل وجود
 سبحانه خارج جلیسا بخارج هو ظل خارج سبحانه و لا نسبت له سبحانه مع العالم من الاحاطة و الله رب

المستعارین لکن بعلم الله سبحانه بحیط العالم باحاطه لایدرکها انما سنا ولا یدخل فی حیطة او امانا و اعلم ان نقطه
المذکوره لیست بدخل فی تلك الدائرة ولا خارج عنها الا اختلاف مراتب الوجود فان فی مرتبه وجود النقطه
لیس من الدائرة اثر و انما هی فی الاثر فلا یتصور نسبة الخروج والدخول ومع ذلك لیس فی تلك
الدائرة شیء سوى تلك النقطه مع انها لیست عنها فکذا لک قس علیا نحن بصد و بیان فهو سبحانه
اقرب فی الوجود والبدن من الوجودان فاسیر السلوک انما یقطع دائرة العالم علی قدر استعداداتهم
لیتوصل بها الی نقطه الواجب و اعلم ان حشر المؤمنین انما یمکن علی نقطه من دائرة العالم الی الی
قرب من نقطه الاصل بعضهما اقرب من بعض علی تفاوت درجاتهم حضرت ایشان راعی المدد تعالی
عنه میفرمودند که سیر من الآن تا نقطه رسیدہ است کہ اقرب نقطه است بنقطه اصل و فوق آن سیر
متصور نیست پس ناچار حشر نیز بر همین نقطه میسر گردد و زیرا کہ فوق آن نقطه متصور نیست پس
العباد آن فریضه انعام کہ بعد از وفات روز قیامت و در بہشت بعضی اموری کہ تتم این مقام
و باین مقام تعلق دارند فائض گردند و ایضا بعضی علوم و معارفی کہ درین دار بر منصفہ ظهور نیامده
است و شان آنها درین دار بیشتر بکرم خداوندی جل سلطانه ظهور فرماید و شکاف گردد و انقسم
حقائق و قائلی کہ در اینجا شان آنها استعارت بسیار بسیار است و اگر اندکی ازان بیان نماید بطویل انجامد و السلام

مکتوب شصت و چهارم بشاہزادہ دین پناہ سلطان محمد اورنگ زیب
سلطنت تعالی در بیان فضائل جہاد و صغیر و شرح معارف جہاد اکبر

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام علی عبادہ الذین اصطفى اما بعد ذرہ احترام عرض میفرماید
خوشا وقت و حال آنانی کہ درین امر خطیر و مهم عظیم کمر همت را در خدمت پرہیز جہت بر بستہ اند
و بنیت صالحہ این سفر صعب را کہ فی تحقیقہ شتر خیرات و برکات است و وسیلہ ترقی درجات بہشت
برگزینہ اند از رسول خدا صلی الله تعالی علیہ وسلم فرمودہ ان فی الجئۃ ما کمہ درجۃ اعلا باللہا ہر سنی
فی سبیل الله ما بین و جنتین کما بین السماء و الارض رواہ البخاری و ابوہریرہ روایت کرده

که رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده موقوف ساعتی فی سبیل الله خیر من قیام لیلته القدر
بکلمه عند الحجر الاسود رواه البیهقی وابن حبان فی صحیحہ قال العلماء فیکون موقوف ساعة فی سبیل الله
خیر من قیام مائة الف شهر لان قیام لیلته القدر بکلمه مائة الف شهر فی غیره انما یسوی فی سبیل الله
تعالی عنه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده من رابط لیلته فی سبیل الله
حارسان و راء المسلمین کان له اجر من کان یخلفه من صام و صلی رواه الطبرانی باسناد جید قال العلماء
هذا الحدیث دلیل علی ان الله تعالی یمکن للموالی مثل اعمال من عبده الله آمنانی محل ولایة بحماة له
وما یخزل هذا الفضل العظیم انفس کما ین دوراز کار ازین قسم نعمت خوشگوار بحسب ظاهر محروم است
و جهت بعضی عوائق و موانع ازین جهاد فی سبیل الله مجبور یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما لیکن
از روی باطن با خود دانند و از راه دعا و توجه که وظیفه فقر است مدد و معاون تصور فرمایند
اگر فزای اهل عزت سالهار یا ضمت کنند و از بعدیات کشند بگر و این عمل نرسند طاعات و عبادات
که در مقام بوقوع آید با ضاعف بر طاعات عزت زیاده است ذکر و تسبیح آن موطن ثواب دیگر
و از نماز انجائی ربّه علیّه و صدقات و نفقات آن محل را در جُز بزرگ و امراض آن معرکه را
نتیجه جهاد رسول خدا صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم فرموده طوبی لمن اکثر فی الجهاد فی سبیل الله
من ذکر الله فان له بكل کلمه سبعین الف حسنة کل حسنة منها عشرة اضعاف مع الذین لعن الله
من الزید رواه الطبرانی و نیز فرموده علیه الصلوة و السلام صلوة فی مسجدی تعدل بمسجراته آلاف
صلوات و صلوات فی المسجد الحرام تعدل بالف مائة صلوة و الصلوة بارض الرباط بالنفی الف صلوة
رواه ابو الشیخ و ابن حبان و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام ان صلوة رباط تعدل
خمسة مائة صلوة و نفقة الدینار و الدرهم منه فضل من سبعمائة دینار نفقة فی غیره و نیز فرموده علیه
و علی آله الصلوة و السلام من اعان مجاہدا فی سبیل الله او غازیانی عشیرته او مکاتبانی رقبته
اظله الله فی ظلّه یوم لا ظل الا ظله رواه احمد و البیهقی و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام
لموقف فی سبیل الله لا یسل فی یسیف ولا یطعن فیہ برمح ولا یرمی فیہ بسهم الفضل من جهاده شین

الا یحیی السید فیما طرفة عین رواه ابن البخاری و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوٰة و السلام من
 مرض یوما فی سبیل السرا و بعض یوم او ساعه غفرت له ذنوبه و کتب له من الاجر عدد حقیق مائة الف
 رقبته قیمته کل رقبته مائة الف رواه ابن زنجویه و شک نیست که این خدمت و مهم که بآن توجه دارند
 جهاد فی سبیل است آخری ابوذری و الذبیبی عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما مرفوعا یکون فی
 آخر الزمان قوم یسمون الرافضیة یرفضون الاسلام فاقتلوهم فانهم مشرکون و اخرج الدارقطنی
 عن علی عن النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم قال سیاتی من بعدی قوم لهم بئال لعم الرافضیة
 فان ادکرتم فاقتلهم فانهم مشرکون قال قلت یا رسول الله ما العلامة فیهم قال لفرطونک بالیسین
 و یطعنون علی سلف و آخرجه عن طریق آخر نحوه و کذاک من طریق آخر و زاد عنه یشملون عنایان
 و لیسوا کذاک و آیه ذلک انهم یسبون ابا بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما فصل بالخیجینان الجهاد الا صغر
 الی الجهاد الا کبر و حدیث قدسی آمده است عا و نفسک فانما انتصبت بمعاد الی نفس اماره انسانی
 با وجود تصدیق قلبی و اقرار لسانی بر کفر و انکار خود و مصرت با حکام سماوی نسیک و دو با و امر آتی
 جل سلطانہ انقیاد ندارد و میخواهد همه منقاد او باشند و او منقاد احدی نبود و دعوی سری و خودی
 در وی ممکن است و ندای انا ربکم از نهاد او سر نیز ندهد معادات او مرضی و مقبول آید و مخالفیت
 با وی بر وفق شریعت غر اجماد اکبر گشت جهاد با عدای آفاقی گاهی اتفاق می افتد و جهاد با دشمن
 درونی دائمی است ارحم الراحمین از کمال رافت و رحمت در حصول ایمان و نجات از عذاب مملو
 بتصدیق قلبی کفایت فرمود و با فرعان نفس تکلیف فرمود و چشم دارم که دهد شک مرا حسن
 قبول به آنکه در ساخته است قطره بارانی را داری بعضی کل افراد انسانی باشند که نفس شان از
 امارگی بر آید باطمینان پیوسته بود و منقاد احکام الهی گشته بحال مخالفت در وی مانده باشد
 و ارضی و مرضی گردیده که بیدار بایتنای النفس الطمئنة اجمعی الی ربک راضیه رضیه شان او اوست ایمان کامل و سلام
 حقیقی دین موطن صورت می بندد این ایمان از زوال محفوظ است و از خلل مصون بخلاف ایمان سابق که از خلل
 و زوال محفوظ نیست رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم همین ایمان اطلب نموده اند آنجا که برای تعلیمت فرموده اللهم

انی اساک ایانا لیس بعدہ کفر و ذکر مہ یا ایہا الذین آمنوا آمنوا بالاسد الایہ و ذکر مہ و الذین آمنوا بالاسد
اولئک ہم الصدقیون والشہداء عند ربہم گویا اشارت باین ایمان است و در حدیث نفیس این یون
احکم حتی یكون ہواہ تبعالماحبۃ بہ ہمین ایمان مراد است مطلوب اولی در طریقہ صوفیہ علیہ حصول
سلام حقیقی است کہ بہ انقیاد نفس بارہ مربوط است و اسلامی کہ پیش از اطمینان بمحض تصدیق قلبی
حاصل است آنرا اسلام مجازی میگویند و این را حقیقۃ الکماز نفی و لہ حقیقۃ تثبت و لانفی ارکان سلام
از نماز و زکوٰۃ و روزہ و حج و جہاد و سایر اعمال حسنہ کہ پیش از اطمینان نفس بوقوع آید گویا
صورت اعمال است اگر نماز پنجگانه صورت نماز است و اگر صائم است صورت صوم است و علی ہذا
القیاس سایر الاعمال چہ نفس بارہ ہنوز بر سر کشی و انکار خود است حقیقت اعمال چگونه صورت
بند و چون نفس باطمینان برسد و از سر کشی و طغیان باز آید حقیقت اعمال بجا آید حقیقت
نماز و روزہ و غیر ہما و ایا بد و باز از تفاوت این صورت و حقیقت تفاوت درجات جنان
و نعم آن و مراتب قرب و رویت اخروی باید تصور نمود کہ جنات مقربین را با جنات عوام منون
چہ نسبت قطرہ را با دریاستی است کہ ہر دو از یک جنس اند و بعضی مرکب از اجزای مائی تفاوت
بکثرت و قلت اجزا است و صورت را با حقیقت ہمچ نسبت نیست و رویت اخروی ہم ہمہ را یکسان
نیست درجات و مراتب و از باز از تفاوت درجات ہمیندگان چنانکہ امام غزالی قدس سرہ تصریح
بآن نموده است پس رویت غیر تکلیفہ ہر کدام اہل صورت و اہل حقیقت قیاس باید نمود کہ چہ نسبت خواہ
داشت **۱** بود کہ صدر نشینان بارگاہ قبول نہ کنند گوشہ چشمی باہل صف لغال بد این صورت
و حقیقت ہر دو داخل دائرہ شریعت علیہ است و ما خود از سنن صوریہ و انوار معنویہ نبویہ علی جناب
الصلوٰۃ و السلام و التحیۃ یکی صورت شریعت است و دیگری حقیقت شریعت پس معدن ہمہ کمالات
شریعت غرآء و بیچ کمالی نماز کہ درای شریعت حقہ بدان احتیاج افند معرفۃ اسد را بمعنی ادراک
بسیط کہ اہل اسد قرار دادہ اند و کمال انسانی را بآن منوط ساختہ نیز تمامی و کمال آن مربوط بطننا
و اطمینان نفس است **۲** بیچ کس را تا نگردد و اوفنا **۳** نیست رہ در بارگاہ کبریا

پس عقلای اولی الابصار را ناگزیرست که در حاصل کار و تقدیر و زکار خود تامل شانی نمایند هر
این دولت مطلوبه دارد و فطوبی الی و بشری آنچه مقصود از خلقت او بود و بجا آورد و نعمت در حق
تمام شد و الا از طلب آن فارغ نباشد و از هر جا بوی بشام او برسد از پی آن برود و
ترسم که یار با مانا آتشنا بمانده نادان قیامت این غم بمانده و السلام اولاً و آخراً

مکتوب شصت و نهم بمولانا حسن علی در ترغیب بترک تسوئف و نفی از اوت

حق تعالی سبحانه و ایاکم بحقیقه الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوٰة والسلام و التحیة و خلصنا
عما یشغلنا عن المعرفة الالہیة فجد و ما اشرف عمر که ایام جوانی است و هنگام درستی قوی و جواج
نزد شده و میرود و از دل عمر رسیده می آید آفسوس که اشرف اشیا را که معرفت الهیست باز دل عمر
که موهوم محض است حواله نموده آید و اشرف عمر در هوا و هوس که از دل اشیا است صرف یابد
هلاک المسوفین مقصود از خلقت ثقلین تحصیل این معرفت است درین نشأ فانیه و کسب ضای
مولای حقیقی است درین مهلت سیره و امثال بابوا الموصان در پی آرزوهای بهیوده تا کی ازین
دولت مطلوب محبوب باشیم و تا چند بار ضای نفس و شیطان از رضای خداوندی جل شانہ
دور و مجبور گردیم آلم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق حاجر حصین
و لمن قوی از معرفت کامروائی و هوا پرور نیست و آرزو الا طائل و اما بی بهیوده هر چه مقصود است
معبود است شنیده باشد از آیت من اتخذ الله هواء نفس قرآنست عسوه ابلیس از بلبلست
در تو یک یک آرزو ابلیس است به چون کنی یک آرزوی خود تمام به در تو صد ابلیس زاید و اسلام

مکتوب شصت و نهم بمولانا محمد صدیق شپوری در جواب لیثه و بکه مشایخ و غلبه

الحمد لله و السلام علی عباده الذین صطفی صحائف شریفه بتعاقب یکدیگر رسیده و احوال سنجیده و بوضوح
انجامیده قل رب زدنی علماً و آردی قوی که در نماز پیشین روده داده و در شما نصرت کرده و صدیق

و بیان مذهب علما در سائر کلام اتسی جل شانزه و تزیینی که درین سار که حضرت مجدد الف ثانی نموده
 مذهب علمای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی میهم و سائر کلام آنست که حضرت حق سبحان و تعالی
 از ازل تا ابد بکلام است بکلام واحد بسیط حقیقی و کثر و تفصیل با و در آن انجائی نیست میفرماید که از هر جا
 یک کلمه بسیط امر و منی ناشی گشته و جهان کلمه بسیط استقام و منی و توحی و اخبار و وحید و و عدده صمیم
 یافت و همان کلمه بسیط است که فرزنان و تورات نام یافته و زبور و انجیل تفصیل گرفته حضرت ایشان
 را رضی الله تعالی عنه درین مقام مقاله مفروده است و در تفسیر بعد تحقیق و آن آنست که در کلام
 اتسی جل شانزه با وجود اجمال و عدم تجزیه بکثرت تفصیل هم ثابت است و وسعت و تمیز هم کائن
 با وجود بساطت امر از منی ممتاز است و اخبار را از انشا جدا چنانچه در مرتبه ذات تعالی با وجود
 اجمال تفصیل و وسعت اثبات می نایم چه وسعت و تفصیل نیز از صفات کمال است قال الله تعالی
 و تقدس و الله واسع علیم باید دانست که اجمال و تفصیل که در آن مرتبه علیا اثبات می نایم نه آن
 اجمال تفصیل است که در فهم ما در آید و مدرک ما که در آن موجب تبعض و تجزیه است تعالی العین
 ذلک علو اکبر بلکه در رنگ ذات و صفات همچون و بیچگونه است معرفت ربی بجمع الاضداد
 این معرفت هر چند در ای طور عقل است اما مویک بشف صمیم و الهام صریح است و تمیز است که
 علمای کرام نفی آن نموده اند تمیزی است که از قسم چون و چند است که منافی بساطت است
 فائده چون لفظ اجمال و وحدت را در آن حضرت مناسبت زیاده است از لفظ تفصیل و کثرت
 چه لفظ تفصیل و کثرت موهم تبعض و تجزیه است بنابراین اجمال و وحدت را برای اطلاق
 بر آن حریم متعال اختیار نموده اند والا و تعالی ازین اجمال و تفصیل که مدرک ماست
 منزله و مبراست و اگر وحدت و وسعت همچون که هم هر دو ثابت است فافهم و لا تکن من القادحین

مکتوب شصت و هشتم و بیان بعضی از مراتب اصول بطریق اجمال
 بکینه خادمان محمد عبید الله غفر عنه و بعضی از مراتب و جلوه بطریق اجمال

حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بذات خود موجود است نہ بوجود و عینا کان ذلک الوجود و اونا اند
و کذا صفات سبحانہ موجودہ بذاتہ تعالیٰ لا بالوجود و زیرا کہ در این موطن قدس وجود را گنجایش
نیست و همچنین وجوب و امکان را در این مرتبہ علیہ گنجائی نہ لایمان نسبتان بین الوجود و المائتہ
فحیث لا وجود ثمة فلا وجوب و لا امکان حضرت ایشان رضی اللہ تعالیٰ عنہ میفرمودند هر چند
بتمقن نظر در دو مرتبہ میشود محسوس میگردد کہ در آخر ثبوت علیہ ذاتست مع الصفات الثانیۃ
المتیمۃ بعضہا عن بعض حقیقتہ ما و علی این امری یافته نمیشود و چه وجود و چه وجوب و فوق
این مرتبہ مرتبہ ایست کہ در اینجا این صفات اعتبارات محض اند در حضرت ذات تعالیٰ
و تقدس و زیادتی ہر ذات ندارد تعالیٰ آری اینقدر هست کہ این اعتبارات را در این مرتبہ
تمیزی با یکدیگر ثابت است و فوق این مرتبہ مرتبہ ایست کہ در اینجا آن تمیز ہم کائن نیست
و غیر از اعتبارات محضہ امری دیگر مفہوم نمیشود و فوق این مرتبہ آن مرتبہ مقدسہ است کہ در اینجا
ایجاب اعتبار ہم ملحوظ نیست و جہل و حیرت لازم آن مقام است باید دانست کہ در مراتب گاہ
اول چون ذات تعالیٰ ملحوظ با صفات است در صورت مثالی بصورت دائرہ ہویدا میگردد
و دو قوس کہ یکی عبارت از ذات باشد و یکی از صفات ظاہر میگردد و در مرتبہ اخیر و چون اعتبار
و اضافتی ملحوظ نیست لاجرم در صورت مثالی نصف دائرہ کہ کنایت از یک قوس ذات باشد
ظاہر میگردد و همان سرست کہ حضرت ایشان در مکتوب بیان طریق نوشتہ اند کہ در آخر مرتبہ
غیر از یک قوس ظاہر نشد و اینجا سرتی خواهد بود کہ بران سر اطلاع ندادند باید دانست مرتبہ
اول ازین مراتب چارگانہ کہ مرتبہ صفات است نصیب لطیفہ روح است و مرتبہ ثانی کہ
مقام شیون است نصیب لطیفہ سرست و مرتبہ ثالث کہ بہ تنزیہ و تقدیس مناسب است نصیب
لطیفہ نخی است و مرتبہ رابع نصیب نخی است و نصیب قلب از مرتبہ افعال است کہ دون
این مراتب است بعد از گذشتہ این مراتب چارگانہ عالم امر عالمہ بعالم خلق می افتد و السلام
مکتوب شصت و ششم بحقائق آگاہ خواجہ محمد صدیق کشمی خواجہ محمد صالح کولہ

و آنکه عارف هر چند کمال الکمال رسد نصیب او از بعض وجوه ذات باشد تعالی و بعضی از کمال
باشد که نصیب شان از جمیع وجوه ذات بود سبحانه الحمد بعد و سلام علی عباده الذین اصطفی
التفات ناهمای گرامی عزیز شرف ساخت از کرم او تعالی امیدوار باشند بناریکی و روشن
آب حیات است بدستماع فرمایند چون عارفه مقامات وصول را طی کرده معانیه بجای رساند
که منتهای معارج اوست در منازل قرب هر آینه نصیب او از بعض وجوه ذات خواهد بود
که اصلی است از اصول اسمی که مبدا تعین عارفست و با اندازه جامعیت اسم در آن وجه هم
جامعیت خواهد بود و هر چند اسم جمع بود وجه نیز جمع باشد لیکن نصیب از جمیع وجوه دیگرست و نصیب
از یک وجه که جامع وجوه است دیگر که لا ینفخ علی الفطن هر چند از اصول و از اصول اصول معانیه عارف
فوق رود اما با اندازه اسم خود که مزی اوست تقید را همراه خود خواهد برد و از جمیع وجوه تفصیلاً نصیب
نخواهد یافت هر چند در اول و هله وصول آن درجه را در سایر وجوه مستهلک یابد و تمیز نه بنیدامانی است
تمیز است چون در مقام استقرار نام نماید وحدت نظر داشته باشد تمیز را خواهد دریافت چون تمیز نیست
معلوم گشت معرفتی غریب تر و غامض تر بشوند بعضی کمال از آن قبیل بودند که آنها را از جمیع وجوه نصیب
بود و بیانش آنست که آن وجه را که اصل اسمی است که مبدا تعین سالک است با وجود دیگر مایه الاشتراکی
هست از راه مایه الاشتراک از جمیع وجوه حظ خواهد گرفت چه نوع را با جنس خود شاهراه است سوال
ماهیت مرکب از مایه الاشتراک و مایه الاستیاز است و هر کدام را خصوصیات علّیه است آیا ممکن است
که از مایه الاستیاز سایر وجوه هم نصیبی حاصل نماید جواب گوئیم چون مایه الاشتراک برابر مایه الاستیاز است
صدق است اگر چه عرضی است چه جنس عرض عامست مرفصول انواع خود را پس ازین راه نصیبی
تمام از مایه الاستیازات نیز حاصل خواهد نمود و از راه عرض عام با افراد خواهد رسید و از جمیع وجوه
ذات تعالی مفصلاً نصیب خواهد یافت و از همه کمالات که در نوع بشر ممکن الحصول است بطفیض
خاتم الانبیاء علیه وعلیه افضل الصلوات واکمل التحیات و التسلیمات حظ خواهد برد و این معرفت از معارف
خاصه حضرت ایشان است قدسنا الله مکانه و سره دار کمالات مخصوصه ایشان است بعد از انبیا علیهم التحیات و البرکات

مکتوب ہفتاد و یکم بلامحمد فضل الدین سرسندی در معنی حدیث اقبیر و
من ریاض الجنۃ بابیان نشانہ کہ حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ شرف گشتہ بود

بسم اللہ الرحمن الرحیم بسم اللہ العظیم و صلیا علی رسولہ الکریم و آلہ جمعین و حدیث نبوی علی مصدقہ الصلوۃ
و السلام و التحیۃ آمدہ است کہ القبر روضۃ من ریاض الجنۃ مرا و اندر روضہ بودن قبر آنست کہ حجی ہست
کہ میان بقعہ قبر و جنت بود ہست مرتفع میگردد و پیچ پروہ و مانعی در آن ہر دو مقام بنماز گویا
بقعہ قبر افنائی و بقائمی بجنّت حاصل میشود فافہم و ہنہنہی قولہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم
ما بین قبری و منبری روضۃ من ریاض الجنۃ باید دانست کہ این قسم روضہ مراخص خواص است
ہر مومن رہبر نیست غایۃ مافی الباب چون قبور مؤمنین صفائی و نورانی پیدا کنند مستعدان
حاصل میشود کہ بہ قوی از جنت بران قبور منکس گردد و حکم آئینہ تصفیہ کردہ میگردد و مخفی نہاند
کہ حضرت مجدد الف ثانی حضرت ایشان ما از غایت اتباع سرور دین و دنیا علیہ افضل الصلوٰت
و التسلیمات نیز مبشر شدہ بودند کہ روضہ تبرک کہ قبر آنحضرت در آنست و معن قدیم آن روضہ
مقدسہ روضہ ایست از ریاض جنت تمیز موفو کہ مبشر شدہ ام با آنکہ اگر یک شتی از خاک آن روضہ مبشر
و قری شخصی با نازند امید واریہای عظیمست فلکف من دفن فیہا و الحمد للہ رب العالمین و السلام علی رسولہ و آلہ

مکتوب ہفتاد و یکم بچرمومن بیگ کابل و آنکہ تعلق با سوا از اشد امراض است

سلام علیکم طبعتم ہر چیز بمشوق خدای حسن بدگر شکر خوردن بود جان کندست بدگرفتاری مادون
حق بجانہ از اشد امراض قلبیست فلکذا لہ ان از اہم ہمامست ع در خانہ اگر کسست یک حرف بہست

مکتوب ہفتاد و دوم بلامسافر در تحریر رضای الی حل شأ

بسم اللہ الرحمن الرحیم اخوی ملا مسافر بغایت باشد و یاد خداوندی جل شانہ خوشوقت بود

کتابهای شمار سیده هر پنج و اللم که میرسد چون بتقدیر و ارادت خداوندی است تعالی غیبار
رضامندی چاره و گزین نیست بر وظائف طاعات چیست باشند و بر اوجاع و امراض صبر
و شکمبائی نمایند و عافیت را از کرم او بجهانه طلب نمایند و هیچکس را از خلایق در میان نبینند
و همه را از حق سبحان تعالی دانستند و دفع آنرا هم از او بخوانند که بی تقدیر او سبحانه
کس بکس ضرر نتواند رسانید و بی اراده او هیچکس دفع ضرر نتواند کرد و راه بندگی این است

مکتوب هفتاد و سوم بمولانا حسن علی و جواب سوالی که بکاتب من ابوالعباس علی بن محمد

بسم الله حمدا و مصلیا اخوی ملا حسن علی حسن! سید سبحانه حاله و حصل آمله شبهه بر کتابت اخوی
عبید المیراگ نوشته بود و جواب آنرا طلب داشته که فرق و امتیاز میان حسن و قبح و مقام
شریعت است چنانچه در رساله دیده است که در طریقت سراسر آشتی است و با همه کس دوستی بخلاف
شریعت که در آنجا با دشمنان جنگ است و باد و ستان آشتی آن عجیب شبهه واهی است طریقت را
با شریعت چه تقابل است و کدام مساواة شریعت غرابو حی قطعی که ریب را اصلاح در آن گنجایش
نیست ثابت شده است و احکام آنرا اصلاح و تبدیل نه تا قیام قیامت این احکام با قیست
و عمل بمقتضای آن همه را از عوام و خواص لابد و ضروری طریقت هرگز احکام آنرا نمی تواند برداشت
و اهل خود را از تکالیف شرعی آزاد ساخت از عقاید قطعی اهل سنت و جماعت است که بنده هرگز
بدرجه نرسد که تکالیف شرعی از وی ساقط شود و هر که معتقد خلاف آنست از جرگه اهل اسلام بیرونست
جمعی را حق سبحانه دشمنان خود مقرر سازد و عمل بغلطت و شدت و جهاد و قتال با آنها فرمایند تا زمانی که
بآنجماعت و دوستی نمودن از قاعده اسلام خارج است و دعوی محبت خدای تعالی و رسول او
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بآن جمع نشود و آنرا برتابد که اطاعت محبوب و توبی دوستان
محبوب و تبری از دشمنان او از لوازم مقام محبت است آری بعضی ساکنان این راه اموری
که بظاهر مخالفت بکتاب و سنت دارد و بسیار وارد میشوند که آخر از آن باید گذشت درین وقت سرشته

شریعت باز دست ندم و سنت را بدندان محکم گیر و در تجلای کشف و وجدان خود بتقلید اہل سنت
و جماعت اعتقاد و عمل کن کہ حسن و خاشاک این راہ بصداۃ الی اننا لہدیری ساریہ و سالک بیارہ را
از مطلب اعلیٰ باز داشتہ بہ پیش خود دعوت می نماید سالک ستقیم درین مقام باید کہ متابعت خلیل
جوید و لا محبت الا فلین گوید و بموجب و تحب و تحبی الا یغیب الغیب پوید و متابعت حبیب اللہ
علیہ و علی الخلیل و سائر الرسل الصلوٰات و البرکات بزیغ البصر گرفتار نگردد و گاہ خود را از کسانی کہ
با جماع از وی افضل اند مساوی داند و گاہ افضل بنید مسجد و تہجان یکسان خیال نماید و اسلام
و کفر را برابر و ریاد اگر سر رشته کتاب و سنت را در اعتقاد و عمل از دست نهد
معدورست چہ در کشف و وجدان اختیار ندارد و السلام اولاً و آخراً

مکتوب ہفتاد و چہارم بحقائق آگاہ شاہ نعمت اللہ قادری

در آنکہ سبقت از اصل است و در ظل ہر چہ است استوار از اصل است و نصیب ظل از اصل
اضحیٰ لال است بسم اللہ جامد و مصلیٰ عنایت نامہ نامی و صحیفہ گرامی کہ نامزد این بیجاصل
منوہ بودند شرف ساخت امیدوارست کہ ہمیر نیموال این دور از کار آگاہ گاہ بجاشیہ ضمیر
مہر منور راہ میدادہ باشند و باذواق خاصہ می نواختہ و در و این نامہ کہ از عین کرم بود بی نشان
مرسلست نعمتی بود غیر مترقبہ امیدوار کشایشہا و ترقیہا از وصول آن گردید بی سبقت از بزرگان
میباید و کرم از کیان می شاید ع در خانہ بکدخدائی ماند ہمہ چیز از پیشگاہ چنین آمدہ است
و اشد شوق باصل منسوب گشتہ بایست از مبداست و آغا نا از اصل مجہم و مجہونہ خیر و کمال کہ ظل
ہمہ مستفاد و استوار از اصل است ظل در هیچ چیز بخود استقلال ندارد و اگر نسبت خیر و کمال بخود
نماید خائن بود و دعوی ہمیری باصل پیدا کند کمال و در حق او انتقامی کمالست و خیریت و طلب
خیریت نصیبی کہ از اصل دارد و بعد در مناسبات بآن محور تلاشیست تہرچہ ظہور اصل پیش
و تلاشی ظل پیش پیارہ کہ جز انتفا از اصل بہرہ ندارد از کمال او چہ خبر داشتہ باشد و بحال و چگونه

پی بردہ گیرم کہ نجم خاٹہ یا رخسار مد کو حوصلہ و طاقت دیدار کہ دارد و دہامید گاہا درین جزو زمان کہ بعد عہد نبوت و آوان قلب انوار سنت و تراکم ظلمات بدعت و وجود اشال ششا شاہبازان مفتنم ست اگر اشال مامحولان زاویہ خمول ہزار ریاضت در کج گم نامی بکشیم و دست و پای بنیم ہزار یک کلمہ الحق ایشان کہ در دل سلاطین اثر نماید نشود و بگردان نرسد حق سبحانہ سلاطین را در عالم ہشتایہ روح در جسد سائتہ است کہ صلاح روح صلاح جسد است و فساد روح فساد جسد است ہچنین اصلاح سلاطین اصلاح تمام عالم است کہ ام عمل است کہ بگردان میرسد بیک اصلاح آثار شیخ محمد صالح کہ در مجالس و معارک شناگوی ایشان است و ناشر و صاف جمیلہ ایشان و حدیث اخلاق و احسان بر زبان دارد چون متوجہ آن حد و بود با وجود نا قابلیہا بد و کلمہ نامربوط خوش را فریاد خاطر عطر داد و صدق اوقات شریفہ گردید ظلال افادہ و ارشاد سایہ گستر پیوستہ باد

مکتوب ہفتاد و پنجم ہر طابہر یک آنکہ ذکر مشہوبی ہم عرض ساز حتی المواجید و الاحوال

اللہ تعالی از رفیت ماسوی محرر کند و در مدارج قرب ترقیات دہا بندہ مقبول آنست کہ بدوام ذکر موصوف بود و لمحہ بغفلت و ہوای نفس نہ بردارد و ذکر مشہوب باغراض خود سازد و مخلص بود بلکہ احوال و مواجید ہم در ذکر ملحوظ و محظوظ نہ بود و مقتضای کریمہ اذکرونی اذکر کم البتہ از انظر ہم یاد خواہند کرد تا بچہ پنج یاد فرمایند و بکدام عطیہ بنوازند بلکہ در آنوقت جانب اذکر کم ہم منظور و ملحوظ نہ بود و بخلوسینہ و خلوص امنیت متوجہ و حاضر باشد بلکہ حضور بنوعی باشد کہ نفس حاضر نیز در میان نہ بود و رخت بصحرائی عدم کشد و حضور خود بخود روی نماید عین کار و دلست کنون تا کر او را والسلام علی من اتبع الہدی و الترم متابعتہ لمصطفی علیہ علی الذی صلوات افضلہا و من تسلیات اکملہا

مکتوب ہفتاد و ششم ہر از امان اللہ بر ہانپوری در تاویل سورہ اخلاص

بسم اللہ الرحمن الرحیم حمد و نصلی علی نبیہ الکریم ع از ہر چہ میرود سخن دوست خوشتر است

قال غفرن قال قل هو اللہ احد کہ ہو گو کیا اشارت بربیب ہوت و اطلاق ذات ست تعالیٰ عن شہد
والاعتبارات حتی عن قید الاطلاق و اللہ عبارت از قابلیت اولی و وحدت ذاتیہ است کہ تا
ذات تعالیٰ مراعیار تجربہ و انصاف را جمیع اوصاف کمال و احد کنایتہ از احدیت مجرہ است
کہ قید ست تجربہ از صفات و اعتبارات اللہ اللہ اشارت است بواحدیت کہ مرتبہ انصاف ست
باوصاف کمال از صفات افعال و سائر صفات ثبوتیہ و شیون و اعتبارات ذاتیہ چہ مقام صحت
را این انصاف ناگزیر است لہذا بجای ہو اللہ اللہ اللہ اللہ کہ قابلیت این انصاف را بن مرتبہ
رست و در مرتبہ کہ تعبیر از ان بہ ہو واقع است این قابلیت اصلا ملحوظ نیست بی توسط برزخیت
کبری کہ مقام لاحق ست کم یلد و لم یولد و لم یکن کہ کفو احد اشارت بصفت سلبیہ و تنزیہات
و تقدیسات ذاتیہ است مما لا یعلم تفصیلا و کذا تفصیل الشیون الثبوتیہ الا اللہ الواحد القہار پس
این سورہ علیہا وجود قصر و قلت الفاظ جامع مراتب و جوب ست و حاوی اسرار و معارف آئیم
و لفظ مبارک اللہ اللہ چنانچہ مستجمع شیون و کمالات مرتبہ و جوب ست ایمانی براتب کوئی و تعینات
امکانی نیز دارد چہ صمدیت مدعی احتیاج ست بس این سورہ مبارکہ متبرکہ بطریق اجمال جامع جمیع
مراتب و جوبی و امکانی آمد و ہیچ کمالی نماند کہ این سورہ انباء و اذان ندا و قاری آنرا باید کہ سرسبز و ان نگردد
و از معانی و اسرار آن بی خبر نہ بود و از ملاحظہ کمال صفات و مشاہدہ جمال لایزال بی بہرہ نہ رود و از
تخلق باخلاق کمال و تحقق باوصاف جمال حظ فراگیر دوہویت ذات تعالیٰ الباقی حاصل نماید
و از مرتبہ اجمال و تفصیل بقدر استعداد بہرہ مند گردد و از ملاحظہ صمدیت آنحضرت جل عظمتہ احتیاج را
و فقر جملی خود مطالعہ نماید و اوصاف خیر و کمال را تمام مشوب و مخصوص باو و از تعالیٰ مانا زانیت
امارہ بکلیت و از ہر این زمان انچہ مقصود از خلقت او بود و حصول انجام و نعمت و رحمت او تمام شود
و از صفات تنزیہیہ و تقدسیہ کہ خاتمہ سورہ بدانت بر آنکہ سالک ہر چند در سمارج عروج صعود
نماید و قرب پیدا کند و بفنا و بقا مشرف گردد ہمہ وقت دولتی و میگانی نقد وقت دارد و ہیچ گونہ
مجاست و اتحاد با آنحضرت پیدا نکند و مشارکتی در ذات و صفات او حاصل نگاید کہ بندہ ہمیشہ

بطوق بندگی مطوق است و او سبحانه همواره به تنزیه و تقدیس خویش موصوف ماللشراب و رب الارباب بعضی از وقایع و کشف باحوال از خود و از بعضی از یاران خود قلمی نموده بزرگوار صل و پسندیده است مطاع آن فرحت فراوان بخشید الله تعالی ابواب فتوح و ترقیات را همواره مفتوح و اراو بالنون اوصا

مکتوب هفتاد و هشتم به شیخ عبدالحمید برهانپوری در آنکه وصول بدرجه کمال را علامت است

بسم الله الرحمن الرحیم برادر گرامی شیخ عبدالحمید ازین دور افتاده سلام عافیت انجام خوانند مکتوب مرغوب آن برادر که نامزد این دو روز کار نموده بودند از بلده ملتان رسید مطالبه آن فرحت فراوان بخشید و از احوال سنی و مقامات علیه اندراج یافته بود چه عجب اگر حق سبحانه بنده را بعضی از افراد یا مخصوص گرداند و بمقامات علیه اکابر سرافراز گرداند آن ربی رحیم و دودو لیکن مصداق انی قسم امور اتباع سنت سنیه است و اجتناب از بدعت نامرضیه و مصداق دیگر آنست که هوای او تابع احکام شرعیه و سنن مرضیه باشند یومن احدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به فمعون حدیث حق سبحانه در مدارج قرب ترقیات و باد و برسنن نبویه علی صاحبها الصلوٰة و السلام و التحیة استقامت کرامت کنا و مامل از دوستان و عالی سلامتی خاتمه است

مکتوب هفتاد و هشتم به میر محمد ابراهیم ولد سیادت و سنگاه میر محمد نغان

در ترغیب تحصیل رابطه و فنانی الشیخ و اتباع سنت و اختیار صحبت شیخ کامل و فنانی الله مقدم اول این راه است بسم الله حامداً و مدافعاً علی رسول الله الکریم سیادت و نقابت پناه و طریقه مدار وصول بدرجه کمال مربوط بر رابطه محبت است به شیخ مقتدا طالب صادق از راه محبتی که به شیخ دارد اخذ فیوض و برکات از باطن مینماید و مناسب معنویه ساعت فصاحت بهرنگ اومی برآید گفته اند فنانی الشیخ مقدمه فنانی حقیقی است ذکر تنهایی رابطه مسطوره و بی فنانی الشیخ محصل نیست فکر هر چند از اسباب وصول است لیکن غالباً مشروط بر رابطه محبت و فنادر شیخ نیست آری این رابطه تنها

بار عایت آداب صحبت و توجہ و التفات شیخ بی الزمام طریق ذکر و وصل است خود سلوک و تسلیک
اختیاری کہ بطریق دیگر وابستہ است مدار کار بر وظائف او را و او کار است تو بنیاد معاملہ بر ریاضات
الربعیہ است و بیہرہ طریقت باین مشابہ رجوع نیست و درین طریق کہ طریق صحابہ کرام است علیہم الرضوان
افاؤد و ہفتاد و آگاہی است صحبت شیخ مقتدا بار عایت آداب کافی است و وظائف ذکر کار
و طاعات نیز از محرمات و معارفات است صحبت خیر البشر علیہ و علی آلہ الصلوٰات الزکیات
و التسلیمات و التحیات النامیات و حصول کمالات بشرط ایمان و تسلیم و انقیاد و کافی بود و اندازہ
وصول و درین طریق اقرب گشتہ است و در اخذ فیوض و برکات از شیخ کامل مکمل کہول و صحبتان
و شیوخ و احیاء و اموات برابر مذریاضت و درین طریق عالی کہ متضمن اندراج نہایت است در بدایت
اتباع سنت سننیہ است و اجتناب از بدعت نامرضیہ حضرت خواجہ احمد اقدس سرہ فرمودہ است
اگر پسند کہ معتقدہ در و نشان خانوادہ حضرات خواجگان قدس اللہ تعالی اسرار ہم چیست بگو
اعتقاد اہل سنت و جماعت و دوام عبودیت کہ بی ادای عبادت متصور نیست و آن عبارت
از دوام آگاہی است بجناب حق سبحانہ بی مزاحمت شعور بوجہ و غیر بی بلکہ ذہول از صفت آگاہی
بوجہ و حق سبحانہ دریافت این سعادت عظمی سبب تصرف جذبہ کہ عبارت از ظہور محبت ذوقیہ است
میسر نیست آہج سببی در طریق جذبہ قوی تر از صحبت کسی کہ سلوک او بطریق جذبہ واقع شدہ باشد نیست
اگر حق سبحانہ بمحض عنایت بصحبت کسی رساند کہ اثر تصرف جذبہ کہ عبارت از آگاہی است بحق سبحانہ
بسیل ذوق او دل را درین آگاہی لذتی است ظاہر شو و باید کہ سعادت خود را و تسلیم در کلی و جزئی
با و داند و تفاوت خود را در اعراض از و داند ہمیشہ اوقات خود را مصروف نگاہداشت ادب او گردانہ
از ہر چہ منکر است خویش را نگاہدار و در غیر مرضی او خویش را صرف نکند چنانچہ ہر چہ محبوب او شد
محبوب خویش گرداند و ہر چہ منکر است بالطبع آنرا کارہ باشد تا بصفی گرد و کہ بہ فرادادہ مراد و گیرش
نہا شد و ہمہ مراد ہا از ساحت سینہ اش رخت برگیر و چون حلال با نیچار رسد شاید کہ آن وصف
کہ بر دل عارض شدہ است بقایا بد تم کلامہ بزرگان این طریقہ تفسیر اند مصحح سایہ بہشت از ذکر

و سایر ریه اشارت بطریق رابط کرده اند که عبارت از حفظ صورت شیخ بطریقی که درین طریق
مجهودست یعنی طریق رابط اطالیه مبتدی را سودمندترست از ذکر هر چند ذکر فی نفسه شرافت و فضل دارد
بیانش آنست که درید بچاره چونکه گرفتار عالم سفلی است بعالم علوی مناسبت ندارد تا اخذ فیوض و برکت
از آنحضرت بی توسط نماید مستطی باید دو جهتین که از عالم علوی خطی فر گرفته بعالم سفلی برای دعوت
و ارشاد خلق رو آورده باشد و از راه مناسبت اولی از عالم غیب اخذ فیوض نموده از راه مناسبت ثانی
که بعالم سفلی دارد آن فیوض را بمستقدان آن رساند پس طالب بر ششید هر چند وجه مناسبت بشیخ
بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از باطن او زیاده تر نماید **د** ازین روی که چشم تست احوال در محبو تو
پیر تست اول و دویزهای که محصل مناسبت بر شیخ محبت اوست و خیرست و رعایت آداب اوست
ظاهر او باطنانج بی ادبی بخدا نرسیده است شنیده باشد و اتباع اوست و عبادات و عادات
و مرادات خود را تلج مرادات او ساختن و در همه امور خود را با و سپردن کالیت بین بری انفسال
و طریق رابط از اجل این امورست و اشد مناسبت بشیخ پیدا میکند و سهل امور مستطوره است که محصل
مناسبت اند و چون نسبت رابط غالب می آید خود را عین شیخ می بیند و لباس و صفت او خود را موصوف
می یابد و هر کجای نگردد صورت شیخ می بیند **د** ازین بتان همه در چشم من تومی آئی بهر که می نگرم
صورت تومی بینم و مخدوما از منشا طلب ظاهر ساخته بودند بدانند که حق بجانب میفرماید **الابش الدین**
الحی الص طالب حق را ناگزیرست که در طلب و محبت او تعالی کجیت و یکه بود که این امر خطیه شرکست را
بر نمی تابد هر قدر که کثرت او بخیرت است و جهات کثرت با خود دارد و لیه بالطلب و العلم و الحجة از رحمت
حقیقی دور و مجبورست و هر چند اسقاط کثرت نماید چنانکه وی توجه و التفات و طلب و جدا از روی
دید و دانش و حدت اقرب بود تا سالک در صد اسقاط است در مقام طریقت است و چون به مقام
از اسقاط بسقوط آید و از محبت و دید و دانش ماسوی دارد و حقیقت بر سر درین مقام دل را از التفات
انقطاع از ماسوا و نسیان آن دست میدهد که اگر سالکها تکلف یا دوا حصارا سود نماید پیش نشود و بیا و نیاید این
نخستین است از کمالات ولایت و شرطست مکرکالات دیگر را در این معلله معنیهای قلبی است معنی باید نمود تا کمال را

بدست آید بعد از آن سخن از کمالات دیگر در میان آورده شود و در خانه اگر کسی است یک حرف بس است

مکتوب هفتاد و نهم خواجه محمد حنیف در تحقیق مقام بندگی با ذکر رموز و اسرار

سوره قل اعوذ برب الناس بسم الله الرحمن الرحیم تحقیق بندگی و طاعت طاعت
وقتی ب حصول انجامد که قبل از توجیه جز بارگاه صمدیت نبود و مرجع حقیقی در همه امور غیر او سبحانه نباشد و از
تبریر هوای نفسانی گذشته تفویض امور بجناب قدس لم یزل و لا یزال نماید و پشت اعتماد را بر
فانی و بالک نه اند که نتیجه آن جز بعد و حرمان از مطلب اعلی نیست آری برادر علت رجوع در کون
با حادی و سبب اعتماد بر موجودی یا آنست که مرئی است و تربیت صورتی یا معنوی یا دوابسته است
و بکلم کریمه قل اعوذ برب الناس مرئی حقیقی جناب قدس اوست تعالی و تربیت ظاهر و باطن حقیقیه
مربوط باوست سبحانه و رجوع و تواضع بر وفق شریعت غرابه پیر و استاد و مادر و پدر و من یک زو
جذو هم که در عالم حکم الهی جل شانته مرتب اند چون با مرحق است تعالی فی الحقیقه تواضع و رجوع
با آنها باین عنوان تواضع و رجوع با اوست و یا سلطنت و بادشاهت است و سلطنت و بادشاهت
هم بموجب کریمه ملک الناس مراور است جل سلطانه و یا معبودیت و الوهیت است که بکلم عقل
و عرف رجوع در کون و اعتماد و تواضع و خضوع با آن معبود مستحسن بلکه واجب و ناگزیر است و معبود
و الوهیت است نیز بقضای کریمه آله الناس بجناب مقدس همچون حقیقی مسلم است نفس انسان
و دوسواس شیطانی که حق سبحانه امر با استعافه از شر او در کریمه من شر الوساوس النجاس الذی یوسوس
فی صدور الناس من الجنة والناس میفرماید دشمنان در کین اند میخوانند که ازین مرئی و معبود
تحقیقه و بادشاه حقیقی بنده را محبوب سازند و با سویی او گرفتار گردانند و بشکر جلی و خفی و دلالت
مینمایند از شر این قسم لعین استعاذه ناگزیر است همواره مستعین باید بود و اوصاف ثلثه را که درین مورد
مبارک که ذکر است بر وجه کمال آنحضرت ان جناب مقدس تصور باید نمود تا از شر دشمن ایمن شود و از ای
ببارگاه قدس یا بدر بن آشتان من لدنک رحمة و هیتی کف من امر نازشدا

مکتوب ہشتادم بجز محمد فاروق در تضاد بندگی بارادت و مداحی
روضہ مبارک حضرت ایشان خود و شرافت بلدہ شہرند

اللہ تعالیٰ بحصول مرادات مکرم دارد بلکه از جمیع مرادات حق کناد و بارادت خویش قیام نماید
مقام بندگی کہ نیستی و بی وجودی است و صف ارادت را بر نیاید کہ مبنی از نیستی و خودی است
و نقطہ هستی و انانیت بر سینه محب کوه قاف است و سد سکندری کہ رخ آن بی سابقہ کرم امکان
پذیر نیست مجرد اعمال صورتیہ بی جذبات قویہ معنویہ ازین گرداب نمی برآرد و تائید آتش شوق
در باطن مشتعل سازد و عشق شرکت سوزندہ نجات و تخلص ازین بارگران محال است تا سالک
در بند ارادت خود مست مرید است و چون از ارادت و مرادات وارد و بہ ارادت او تعالی قائم شود
از مقام ارادت برآید و مقام شہی را شاید درین جزو زمان انیمنی کہ کمال نخستین است از کمالات و کمالات
و همچنین سایر کمالات ولایت از مراد فاضل انوار قدوہ کبار حضرت پیر و سنگیہ قدسنا اللہ سبحانہ و تعالیٰ
مفاد و مستفاد است و مجاوران آن روضہ منورہ بلکہ طالبان اطراف و کنافہ کذا از روی صدق
می آیند و سربازان سادہ سنیہ میسایند ازین دول مستفیض و مستفید میگردد و از یک نوش بصد
جوش و خروش ترک خویش نموده بطلب پی می برند و از بقعہ سرہند از کثرت فیوض و انوار بسیار
ظہور اسرار رشک ہند و غیر ہند است آنرا از ہند ندانند کہ در یچہ ولایت است خاک ہند بآب ولایت
یکجا شدہ است و باوہ محبت با افیون جمع و طینت آن با ہم آمیختہ لاجرم از جوش سکر عین اثر از
از طلب آن برپورہ است و سر و ستار را ازرقاصان انتخاب برداشتہ خوش گفت
از ان افیون کہ ساقی در می افکند بہ حریفان را نہ سرماند نہ دستار بہت ذلک از شربت
جمع الجمع سیراب است و از شیر صحر و دعوت تروتازہ این ہمہ ہدایت دار شاد اثر آفت و این دید
و داد پر تو آن تا کجا لطافت طینت این بقعہ را بیان نماید و فیوض و اسرار وجود و آثار آنرا ظاہر
سازد کہ از طالبان ہوشمند مخفی نیست و بر مصفا صفا لکیش پوشیدہ نہ اند بجا اسرار آن گوہر

در آنکه شوق و ذوق و مشاهده و حضور و امثالها همه در توسط سنت و در آنها خوف و حزن است
و شرح کلمه که در ضمن بشارت عالی بآن ملهم شده الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی صحیفه نطقه
انجوی اغری مولانا محمد صدیق رسیده خوشوقت و لذت ساخت در آنجا مندرج بود اگر قبل ازین گریه بار شوق داشت الحال
گریه بار خوف دارد و اگر قبل ازین بوصف نیستی مراقبه داشت الحال بجز حیرت و سرگردانی چیزی ندارد و اگر
قبل ازین نسبت و حلاوت داشت الحال بی نیستی و بی حلاوتی است بهمه حال از مراقبه نسبت و اسرار
و معارف عاری و بری گشته در بادی حیرت و تیه نگارت سرد گرم است نه گریه بار فناست و نه طایب
بقاست نه جوایان حضور است و نه پویان شهود و محذوم و عاشوق و حلاوت و مراقبه و نسبت و نیستی همه
در توسط احوال است و در آخر کار خوف و حیرت و سرگردانی و بی حلاوتی و بی سببیت است چون کار اصل
الاصل افتد بلکه اصل او در رنگ ظل در راه گذارد و بی مناسبتی خود بآن ذروه علیا احساس نماید
آن شوق و حلاوت و خیال نسبت و اسرار و معارف که بآن مانع بود و در و نوال آرد و بجای آن خوف
و حیرت و بی حلاوتی و جهل و نکارت نشیند نه آن جهل و نکارت که تضییع عوام است امر نیست تا بآن
متحقق نشود و در نیا بآن جهل و نکارت است که هزاران فریت بر علم و دانش دارد و آن خوف و حیرت
که بوجوه بر شوق و حلاوت رانج است این اطلاعات از قبیل مرجع بایشب الزم است تا سیر سالک
در اصول است شوق و حلاوت و معرفت و درازمی زبان در بیان اسرار و معارف و اثبات نسبت
احاطه و سر بیان و اصالت و ظلمت و مرآتیت و امثال آن گنجایش دارد و چون معامله از اصول
بالا رود و حاصل او در رنگ ظل و گذارد و کل لسان حاصل آید نسبت مسطوره رو باشتار آرد و اما لایزال
و رب الارباب و این معرفت و حلاوت منتفی گردد و دران موطن اگر علم و التذات است از بابیت دیگر است
امر نیست که تعبیر از آن بجهل و حیرت انبساط من لم یبق لم یدر چه چیز بعضی از عبارات شامری
انیمعنی که مسطور شده نیست و فی الجمله ازین محل اباد دارد ولیکن اسیر است که از حوالی آن نغیبی داشته باشد
و بحکم المربع من احب معیتی بابل این نسبت حاصل نموده نوشته بودند که یقین مبین دریافت که گریه
از خود ایش و آینه زود آینه بدل نهفته است و در همین ضمن یک قسم حلاوت و لذتی فرود گفت که تمام

این قسم علما و فی رونداده باشند و عین الفنا و خاص الخاص بود که بگوش و پشش فرو خوانند که هند اہو
مقام تسلیم و رضا لکن بعد از ان خود را نور صرف یا نعم ولی کیف دیدم آنخ و در معنی لکن بجز کشیدہ اند
و احتما لمانوشہ اند آنچہ بخاطر معنی لکن میرسد آنست کہ لکن الوصول بالمطلوب بحقیقی دراء ہذا و آنچہ از
جلسہ سرکائنات علیہ افضل الصلوٰۃ و اکمل التحیات معنی آن استفادہ نمودہ اند کہ سچ لکن استقامت می تواند
باین معنی جمع شد یعنی لکن استقام علیہ لیس فی الی ماہو لطلب الاقصی و آنچہ گفتہ شد کہ الوصول الی المطلب
الاعلی و راہ ہذا زیرا کہ تسلیم و رضا و قنای ارادت داخل شروط و ارتفاع موانع است تفاضل اقدام کل
با مورد دیگر است این قسم امور قدر مشترک است کہ لابد است اگر گویند کہ مقرر قوم است کہ مقام رضا فوق
جمع مقامات است اول مقامات توبہ گفتہ اند و آخر آن رضا پس ارتقا از مقام رضا چگونہ متصور گردد
گوئیم کہ این منتهای مقامات سلوک است کہ حصول آن بکسب و ریاضت مربوط است نہ منتهای مقامات
عروج مطلقا و آنچہ نوشتہ اند کہ از ان زمان کہ این واقعہ منکشف گشتہ است کہ شکستہ کہ اگر استقامت
درین کسی بود و ظاہر مخاطب باین خطاب نیگشت کہ تحصیل حاصل محال است و بیچ تحصیل حاصل
نیست کہ استقامت لفظ مستقبل است باستقامت حال منافات ندارد و قال اللہ تعالی خطاب بالنبی علیہ السلام
فاستقم کما امرت اری استقامت کار مشکل است و امر بآن کرشکن قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
شیخی سورۃ ہود و آنچہ در واقعہ اعتراض فقیر مشاہدہ نمودہ و بعد از ان قیاد و تسلیم شما آن اعتراض متنبہ
بفندان شدہ گویا امتحان انقیاد و تسلیم شما بودہ است ربنا تم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير

مکتوب ہشتاد و پنجم بحضرت پیرزادہ خواجہ محمد علیہ السلام در حل شبہاتی

کہ بر کلام حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ نمودہ و تحقیق مذہب آنحضرت و تتران جو
از حضرت ذات تعالی عینا کان باورنا و تحقیق تقدم حیات بر علم و ذکر تعین و وجودی و جمعی مع
التحقیقات اللاتئکہ کل مقام بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین
اصطفی خصوصا علی سید الوری امام التقی محمد المصطفی صاحب قاب قوسین او ادنی و علی آلہ

شمس الدجى وصحبه نجوم السدى اما بعد فهذه فقرات شرحت من نسائم النزهات وروضات
تنسجت من نفحات التقديرات لوائح احديته برزت من لمعات الفتوحات وسوانح قدسيته بدت
من رشحات العطيات الهامات فيها للعقل العليل مداواة والنفحات للروح منهار روح وحيوة
كلمات وافية في حل المشكلات وهدية محقرة من اجنحة فرجات مرسولة الى المحذوم الاكرم جامع الكمالات
المتبحر في جلاباب الشوق والوجد والذات مورد البهذبات ومبسط العنايةات الغائص في لبحر حجج
المعقولات الخائض في دقايق التصوف والالتميات وانه قد كان ارسل اليه رسالة شرقية جليلة
مستعنته لمعارف عليته واسولة غريبة ولم يكن عندي ما اكا فيها بمثلها فكيف باحسن منها وقد ورد فيجملها
باحسن منها اوردة وهاو ذلك لتصور فني وقلة ادراكى خصوصا عن الاسرار الالتمية التي زلت في بولوبها
الاقدام وضلت في مباديها الالهام ولذا كنت اصرف عنان العناية من ان الكتب في مقابلة اشياء
صريحة او بالكناية حتى مضت سنة على هذا النمط ولم يظهر من اجاب قط الى ان جاءت مكاتيب مكررة من
المحذوم المكرم ان الكتب في جوابه بالعلم فاضطرت الى اخذ القلم وسمعت من انوار القدم فشرعت
بمقضى ما لا يدرك كله لا يترك كله ولله الامر جله ومنه عقده وحله فاقول لما نالمت في تلك الرسالة
وجبت بعض مسائلها متعلقة بالطبيعي وبعضها بالرياضي وبعضها بالتصوف والالتمى ورايت الاشتغال
بدقائق الطبيعى والرياضي تضييعا للوقت الاعز الاشرف وشتغالا بالالتمية في الدنيا والآخرة بل كاد
ان يورث كثرة الممارسة بهذه العلوم ومنها في العقائد الدينية قال رسول الله صلى الله تعالى عليه
آله وسلم علامة اعراضه تعالى عن العبد شغلها بالالتمية ولو كان للنفس كمال مهتد به موطأ بهذين العلمين
لما امله صاحب الشرع ولما اعرض عنه سلف بل كانوا يغربون في تحصيله ويشتون على تعليمه وليس فلس
وما يتعلق بالتصوف فمنه ما يتعلق بشرح مسألة وحدة الوجود وبيان الاتحاد الذاتى بين الخلق والحق
تعالى وتقدس وان هذه المسألة قد بينت تفصيلا في كتب الصوفية الموصدة ونحن بمبطل عنها وشتها ما يتعلق
ببعض معارف شيخنا واما منا وقبلتنا الحبيب الرحمان والمجد والالف التالى فغفر عنكم في معصيا باله الغفر
القوى ومتوكلا عليه لا اله الا الله المستغفر له ولا حول ولا قوة الا بالله قوله هل ثبت عندهم ان الوجود

والله على الواجب او عينه وعلى الاول كيف تخلص عن البراهين العقلية التي تدل على عينيته ولا يحتمل
لكثرة شهرتها الى الذكر منها وهي قطعية على ما نعلم المخالف انتهى اقول بهذا شق ثالث وهو انه سبحانه ثابت
بنفسه للاب الوجود فيكون ذاته العلي كافي في تحققة غير محتاج الى الوجود ولا يكون للوجود شمه مدخل عينا
كان او لا على ما سيجي تحقيقه ان شاء الله تعالى فلا يدور على هذا الادلة النافية لكونه سبحانه موجودا بوجوه
زائد على ما يثبت ان قيل مرجح كونه تعالى موجودا بنفسه وكون الوجود ونفس ذاته كما هو مذهب الصوفية
العلوية واحدا لان معنى كون الوجود عينه ان ما يترتب على الوجود يترتب على الذات تعالى قلنا ليس الامر
لكذلك لان معنى كونه سبحانه موجودا بنفسه ان حقيقة سبحانه في نفسه وراى الوجود كاف في ترتب آثار
الوجود عليه والوجود ومنزل عن تلك المرتبة العليا على ما سيجي تحقيقه ان شاء الله تعالى في تبيين مذهب
شيخنا واما ما رضى الله تعالى عنه ومعنى كون الوجود ونفس ذاته ان حقيقة سبحانه هو الوجود وليس على
ما يستفاد من تحقيقا تم فاطلاق الوجود على ذلك المرتبة المقدسة حقيقة عندهم ولوا يدعي عينية الوجود
ان ما يترتب على الوجود يترتب عليه لكان اطلاق الوجود عليه سبحانه بطريق المجاز وليس بشبهه في نظير المجاز
ينفي فيصح نفى الوجود عنه ويكون الذات تعالى في نفسه غير الوجود والصفوة القائلون بعينية الوجود
لا يجوزونه كما لا يخفى على المستبح في كلامهم الواقف على اطوارهم يقولون ان حقيقة الحق سبحانه وجوده وحجب
ليس الاسباب عن نفسه محال ولو لا اطلاق الوجود عليه تعالى عندهم بطريق حقيقة لما كان ذلك مستلزما
بين القائلين بعينية الوجود في كونه سبحانه وجودا مطلقا او فردا معنى محصلا وكيف يسوغ اطلاق الوجود
على تلك المرتبة العليا بطريق المجاز عندهم وبمبنى مساكنة وحدة الوجود وعلى كونه تعالى وجودا مطلقا على
ان اكثر الادلة على عينيته مدخوله غير تامه فقطعيها ممنوع وكونها قطعية على زعم المخالف لا يضرنا قوله
واليعين الوجودى الذى ذهب اليه شيخنا واما ما قبلنا قدس سره الا قدس المراد منه اما الوجود والعالم
او الوجود والخاص او مطلق الوجود قلنا المرتبة التي لسموها بعض الصوفية العلمية وجودا محتاجا ويزعمون
انها مرتبة لا تعين عندها متميزة عن مرتبة الذات العلي وتعين من تعيناته سواء سموه وجودا خاصا
او عاما او مطلقا ولا يبعد ان يقال انه وجود مطلق لكن لا مطلق عن مبدأ الاطلاق لانه متعين بمبدأ

وهذا الاطلاق من شأنه ان لا يتعين بل مطلق عن قيد القيد ومقيد بالاطلاق فهو مطلق من وجه مقيد
من وجه ولا يخبر عليه كما قالوا في مرتبة الوحدة على انا نقول ان هذا الترديد غير سديد لانه ان اردنا
بالمطلق المطلق الحقيقي فالترديد غير خاص وان اردنا به لمطلق الاضافي فمع عدم انحصار الترديد
الدليل الذي اورده على البطالة على ما سيجي غير مطابق له وان اردنا المعنى الشامل للمتعين فالدليل
عن المدعى غير تام فعلى كلا التقديرين الاخيرين لا يتم التقريب قوله وعلى الاول لا بد
من ان يكون ذلك لا بد من التحقيق للخلاف فان ابن العربي واتباعه رضى الله تعالى عنهم ايضا ذهبوا
الى ان الصادر الاول هو الوجود العام بل نسبة العموم والانساب قلنا ارتفاع الخلاف ممنوع
فانهم حكموا بعدم مغايرة الوجود العام للوجود المطلق ونحن نقول بزيادة التعيين الاول على الذات
العلی ومغايرتها بزيادة النسبة لا يرفع الخلاف اذ النسبة غير الوجود ثم لا يخفى ركاز الترتي بقوله
بل نسبة العموم والانساب قوله على الثاني والثالث لا يحصل التعيين الذي لم يكن في المرتبة السابقة
لم يزد على الذات شئ قلنا لما كان الذات العلي في نفسه غير الوجود فلا معنى لقوله لم يزد على الذات شئ قوله
اما على كون الوجود مطلق الوجود فظاهر فانه غير متعين قلنا المطلق الاضافي غير متعين في نفسه
هو الاليق لان يراو في الترديد من لفظ المطلق لكونه من محتملات الوجود لمستعين واما ارادة المطلق الحقيقي
فمناو للطبع السليم جدا اذا المتعين لا يحتمل غير المتعين اصلا فيتم تسليم كون نسبة المتعين ان الوجود مستعين
فخرج ان يسأل عن ان مراو بهذا المتعين غير المتعين او شئ آخر قوله واما على كونه وجودا خاصا فانه وجود
مع نسبة الى الذات المحض والنسبة التي لا يستلزم الغير الحقيقي او الاعتباري لا يوجب التعيين الزائد فيه
بحث اما اول فلان نسبة شئ الى نفسه لا يستلزم التغاير والوجود غير الذات المقدس فنسبته الى الذات
يحصل مستعين واما ثانيا فلان العلم عندكم عين الذات تعالى نسبة الى الذات يحصل التعيين عندكم واما ثانيا
فلان عدم استلزام نسبة الغير الاعتباري في غير منع وينبغي ان يعلم ان نسبة الوجود عندنا الى الذات
العلی نسبة الصادر الى المصدر اذ هو في نفسه غني عن الوجود ووجوده بنفسه فلا محصل في قوله فان كان
هذا التعيين الوجودي غير الزائد على الذات فيكاد ان يرتفع الخلاف من البين فمعنى كونه مستعينا بالوجود انه

من حیث وجود لکن فیہی ان کیون الوجود وجوداً محضاً فان النسبة علیہ ہولہ یہ ہولہ
 الخفوضیۃ الالان کیون المراد انہما وجوداً وادواراً موجود الوجود زائد واما فیہی انہ یوجب ان یکون
 الذات تعالیٰ من حیث ہو خیر وجود قیر وعلیہ البراہین الی تدل علی ان الواجب ہو الوجود صفاً
 او کان علما انتہی قدر غنی ان اکثر تلك الادلة مدخولة فلما ترد علینا قوله ویردان کیون ہذا التبعین
 وقد سبق ان التبعین الوجودی لا یلین ان کیون زائداً قلنا قد سبق ایضاً جوبہ عدم امکان الزیادۃ
 فلیت ذکر قولہ ثم علی تقدیر ان کیون زائداً موجود فی العلم اونی الخارج او محدوداً قلنا ہناک شق آخر
 وہو ان کیون ہذا التبعین موجوداً فی ظل الخارج ولا بد لبقیۃ من دلیل قولہ فان نفس الامر لا یخلو
 عن العلم والخارج قلنا ممنوع اذا کمل الطبعی متحقق فی نفس الامر مع تلعب نظر عن شخصاتہ الخارجیۃ
 والذاتیۃ علی انادہ البعض الدلیل الذی اور علی استناعہ مدخول فیہ والیضا ان ارید الخارج ورا
 العلم بخارجہ موجوداً فی الخارج لان الخارج مراتب بعضها فوق بعض فالذات المقدسہ فی علی
 مراتبہ والوجود فی مرتبہ ہی دون مرتبہ الذات تعالیٰ فلیسا فی مرتبہ واحدة وان ارید بہ اعلی
 مراتبہ الذی ہی مرتبہ الذات العلی فالخصر فی العلم والخارج ممنوع اننا نقول ان تحقیق ان
 الوجود والعلم فی الخارجی من اقسام مطلق الوجود والمطلق وراء الاقسام فیہی ان کیون الوجود ثابتاً
 وراء العلم والخارج و ہذا المعنی یؤید بالکشف والفراسۃ بصحیحہ قولہ وعلی الاول یزعم ان کیون صفیۃ
 فیقتضی وجوداً آخر قلنا ہذا فی غیر الوجود مسلم و فی الوجود حکم قولہ وعلی الثانی یزعم اکثر فی مرتبہ الوجود قلنا
 ممنوع الجواز ان کیون الخارج مراتب مختلفہ و کیون مرتبہ الوجود دون مرتبہ الذات تعالیٰ وقدس
 علی ہامر قولہ ویردہ البرہان القطعی لان المراد بالوجود ہوا سبداً قلنا ممنوع لان السبداً الذات تعالیٰ
 والوجود واسطۃ لا فاختہ الکمالات من الذات العلی الغنی فایقال من ان الوجود مبدأً لكل خیر وکمال
 معناه عندنا ان کل خیر وکمالی فالنفس منہ سمانہ فالوجود بوسطۃ فی وصول البقیض اذ ہو تعالیٰ بذاتہ مقدس
 بدون ملاحظۃ ہذا الوجود وغنی عن العالمین قولہ ولا بد ان کیون اول الاول سبداً والام یوسبہ شیءاً محکم
 بان الوجود زائد لیس بزمینہ لانہ علی تقدیر زیادۃ کیون لہ سبداً والا لکان واجباً بالذات وقد انوار

بالذات محال ولو كان المبدأ ذاتا تابع الوجود وكان المبدأ اثنين وكل اثنين ممكن وهذا من البراهين القطعية المشهورة التي مع عدم احتياجها الى الذكر قد جرى القلم بذكره انتهى قلنا تركب العلة القائمة وتعدو اجزاها غير مستحيل بل واقع والفاعل ذات الواجب عز وجل ليس الا والوجود واسطة وشروط فلا بأس باثنينية المبدأ وتعدوه على الاول وعلى الثاني التعدد ممنوع قوله وما يناسب به المقام ان التعين الاول عبارة عن تعيين ذاتي لا بد منه لكل الموجود في كونه موجودا فان اشئ بالمتمتعين ولم يتميز ولا اقل من العلم لم يوجد معنى اللاتعيين عدم فramerية هاتين التعينات الاخرى بل عدم انحصاره فيه وعدم اتيه قائمين الاول للحقيقة الالهيية هو حقيقة الجامعة لجميع الصفات اجمالا فاعلية كانت او انفعالية وانما قلنا اجمالا لانه عند تفصيل الصفات تحصل التعينات الغير المتناهية وانما قلنا بالتعيين لان المقيد بالصفات الفعلية وهو متميز عن العبد وبالعكس حقيقة الواجب بعد التنزل عن تعينه الاول الذاتي لتعينة البروئية فليست البروئية تعينه الاول الذاتي لا يبعد تسمية بالوجود ولكنه غير زائد كما تقرر وما وقع في بعض عباراتهم ان التعين الاول هو تعين العلمي الاجمالي لا يخالف ما ذكرنا لانه ليس المراد به ان حقيقة الواجب هي العلم فقط ثم تنزل وصار صفات اخر فانه في تلك المرتبة كما هو عين العلم كذلك هو عين القدرة والارادة وغيرهما وان في نفسه وراء حقيقة العلم ثم تنزل وصار حقيقة العلم بل انهم عبروا عن تلك بحقيقة الجامعة اجمالا لجميع الصفات بحقيقة العلم لان الصفات لما كانت لها في تلك المرتبة ثبوت وان كان اندراجيا وانما جابجا ثبوت تعدد ليس الا في العلم وايضا العلم عين العالم وعين المعلوم على وجه الاحاطة فان حقيقة العلم من حيث هي عين كل معلوم جاز للتعبير عنها بحقيقة العلم واما الصفات الاخر فان القدرة مثلا من حيث هي ليس عين الارادة مثلا ولا عين المقدور فالعلم الذي هو التعين الاول غير العلم الذي وقع التنزل به ثانيا في مرتبة التفصيل في هذه المرتبة تعينات كثيرة منها التعين العلمي من حيث انه متميز عن التعين الارادي وغيره او المقصود من هذا القول ان تمنوا على احقر المريد بالتمني على العوالم واعطاء في هذه المسائل انتهى اقول حاصل استفاد من هذا القول حصر الذات تعالى وتقدس في مراتب تعيناته ونفي ان يكون للذات العلمي مرتبة وراء تعينات بمعنى اللاتعيين في عدم انحصاره في تعين معين فالتعين الاول هو بحقيقة الجامعة للصفات اجمالا وهو يسمى بالوجود فكل ما

هذه المرتبة تعينا وجودا وتعينا علميا اما كونه وجودا فلان الوجود هو حقيقة الحق عز وجل ولم يثبت
 له امر تبة فوق هذه المرتبة واما كونه علميا فلكون العلم عين العالم وعين المعلوم على وجه الاحاطة بخلاف
 الصفات الاخرى فانها ليست بهذه المثابة فان شئ الخلاف وصار التعين الاول عند الفريقين
 شيئا واحدا سواء نسبت بالعلم او بالوجود وانت خبير بان هذا التقيح لمذهب الشيخ واتباعه رضي الله
 تعالى عنهم والا يكون صلى الا عن تراضى الناصحين وهمنا ابحاث الاول ان التعين المجلى والتفصيلي
 علميان على ما هو المقرر عندهم فعلى هذا يكون الواجب تعالى من الوجودات العلمية تعالى عن ذلك
 الثاني انه يستحيل ان يكون شئ موجودا في علم نفسه ولا يكون له وجود ورا وجوده في علمه اذ تعينا
 الخارجية متأخرة عن هذا التعين حادثا الثالث لما كان حقيقة الوجود موجودا علميا فكيف يكون
 تعيناته خارجية حيث قالوا ان سوى التعين المجلى والتفصيلي تعينات خارجية واما استفاد من عبارة
 سلمه ربه ان تسمية العلم مجرد وتعبير عنه لا انه في نفسه حقيقة العلم فنية نظر اما اول افلاذ اما ان يعتبر في هذه
 المرتبة حضور الذات تعالى لنفسه في علمه على ما هو المقرر عندهم ولا يعتبر وعلى الاول يكون اطلاق العلم
 على هذه المرتبة بطريقه حقيقة لا بمجرد التعبير وعلى الثاني لا نسلم جواز اطلاق العلم على الذات الوجود في
 الخارج مع قطع النظر عن حضوره لما لان معنى كون العلم عين العالم وعين المعلوم كونه عينا لما باعتبار
 كونها عالما ومعلوما لان تعليق الحكم بالمشق يشعر بالعلية فلا يقال لزيد الوجود في الخارج انه علم فالذا
 المعراج من النسب والاعتبارات مع قطع النظر عن حضوره لنفسه كيف يجوز التعبير عنه بالعلم مع ان
 التعبيرات ساقطة في تلك المرتبة العلمية فنظر ان اطلاق العلم على هذه المرتبة ليس مجرد وتعبير على ما يدل
 عليه صريح عبارة اتم كما لا يخفى على المتتبع فانهم يقولون لا عقل ذات بذاته ولذا يسمونه بالعقل والمفردة
 العلمية والعلم المطلق والوجود المطلق بمعنى الوجودان الغير المقيد بالتفصيل قال في نقش الفصوص
 وهذه المعرفة معرفة كلية جمليته وفي النصوص واول التعينات المتعلقة لنسبة العلمية الذاتية تهتمل
 وحدة الحق ووجوب وجوده ومبدأيته وسما من حيث ان علمه نفسه في نفسه وان علمه بنفسه سبب
 لعلمه لكل شئ وعبر عن هذا التعين في موضع آخر بالعلم الوجوداني وايضا في غيب هوية الحق اشار

الى اطلاقه باعتبار اللاتين ووضوئه بحقيقة الماهية لجميع النسب والاسماء والاضافات
والاعتبارات عبارة عن تعقل الحق نفسه وادراكه من حيث تعينه وايضا فيه وهو عبارة عن تعين
الوجود في النسبة العلمية الذاتية وايضا فيه عبارة عن صورة علمه بنفسه من حيث تعينه في تعقله
وامثال هذا في كلامهم اكثر من ان يحصى واما ثانيا فلان اطلاق العلم عليه لو كان بطريق المجاز لجاز
العلم عنه مع انه غير جائز عندهم على الاصحى واما ثالثا فلان اتحاد العلم مع العالم والمعلوم انما هو في العلم
المحضورى وكون العلم الذى يتميز به الصفات بعضها عن بعض حضوريا ثم بل هو من قبيل العلم المحصور
بحصول صور المعلومات والاعيان الثابتة به ولو سلم كونه حضوريا فاتحاده مع الذات لاحت بدون
ملاحظة اعتبار معه ثم بل التحقيق ان في العلم المحضورى ايضا الذات ملحوظة مع اعتبار من اعتباراته
لا الذات لاحت على ما فاده بعض المحققين واما رابعا فلان اتحاد الشئ مع الشئ لا يقتضى جواز اطلاق
الاسم المختص باحدهما على الآخر الا ترى ان كلاما من الضاحك والماشى مثلا متحد مع الانسان ولا يكون
اطلاقه على ماهية الانسان من حيث هى ولان المقيد والخبرى متحد مع المطلق وكل مع ان الاسماء
والاحكام المختصة باحدهما من حيث هو لا يجوز اطلاقها على الآخر من حيث هو على ما حققه الصوفية الموحدة
وغيرهم مع كحفظ مراتب كنى زنديقى واما خامسا فلان تعدد الصفات في العلم يقتضى اتحاد العلم
مع كل صفة من الصفات المندرجة والمندرجة ولا يلزم اتحادها مع الذات تعالى حتى يجوز اطلاقه عليه
لا يقال الصفة في تلك المرتبة غير متميزة من الذات تعالى فاتحادها مع احدلها اتحاد مع الاخرى لانا
نقول ارتفاع التميز مطلقا في تلك المحصورة مما يناقش فيه لجواز ان يكون تميز مجهول الكيف غير هذا
التميز العلمى ولا يعرف كيفيتها وهذا التميز العلمى اثر ذلك التميز لتعلق العلم بكل واحدة منها على حدة مما يؤيد
ذلك ولو سلم فلا نسلم ان العلم باحدهما عين العلم بالآخرى بل العلم بالذات من حيث هو غير العلم بالصفة
من حيث هى وان كانت غير متميزة عنه على الاصحى اذ باختلاف المحيثة يختلف العلم فان قيل العلم المتعارف
بالقادر مثلا علم بالذات والصفة معا لان معنى القادر ذات له القدرة فجاز ان يكون منها ايضا من هذا
التفصيل اذ الذات في هذه المرتبة ملحوظة مع الصفات ولو اجمالا غير معرفة عنها فالجواب من وجهين احدهما

انه لا يكون للذات البحت كج مرتبة اذ الم مثبت مرتبة فوق هذه المرتبة وثانها منع كون العلم المتعلق
 بالقادر علما بالذات والصفة بل بالصفة فقط الاترى ان ارباب المعقول قالوا ان في علم الله
 بالوجه علم بالوجه فقط فتحقق الجمل بالنسبة الى ذات الشيء واما سادسا فلانه على تقدير جواز الاطلاق لا باعث لم
 على تسمية الذات الموجود في الخارج علما الرابع من الابحاث انه لو انحصرت الذات في مراتب تعيينات
 ولم يكن للطلق وجود متاصل مع راء وجود تعييداته يلزم ان يكون الواجب سبحانه محتاجا في وجوده الى
 وجود الممكنات وكذا في سائر الكمالات والصفات وتقدم وجود الممكنات وصفاته على وجود الواجب
 تعالى وصفاته سبحانه وبطلانه اظهر من ان نحفي الخامس ان هذا التحقيق مخالف لما هو المقرر عند القوم
 من اثبات مرتبة الاطلاق وراء التعينات ولذا يمينون التفكير في الذات المعرف قال في نقش الفصوص
 لما كان الحق سبحانه من حيث حقيقة في حجاب غيرة لانسبة بينه وبين ما سواه كان الخوض فيه من هذا الوجه
 المنشوق الى الطلب تضيقا للوقت وطلب لما لا يمكن تحصيله ولا الظاهر في الوجود كل جملي وهو ان ما وراء
 ما تعين امر به فظهر كل متعين لذلك قال سبحانه بلسان الرحمة والارشاد ويذكركم الله نفسه والسرور
 بالعباد فيعلم ان مرتبة الذات موجودة لا يمكن التفكير فيها الا انها لتبشير محض ويقولون ان علمه سبحانه لا يتخلق
 بزمان المقدس كزوم الاحاطة والتميز والتفكير في مرتبة التعيين الاول واحاطة علمه سبحانه له غير ممنوعة وايضا
 يقولون اول ما صدر عنه تعالى التعيين الاول وسميته بالمصادر الاول وعلوم بالضرورة ان كل صفة
 مصدر موجود قال اللاهجي اراءته اتمى وقدرت نامتناهى بنفس حالي چون ايجاد تعين اول كرد وقال
 ايضا اول مرتبة قبول اين بنص نمود تعين اول ست في الحديث النبوي على مصدره الصلوة والسلام
 وتحتية اول ما خلق الله نوري وفي رواية اخرى اول ما خلق الله العقل بالجملة لا خلافا لاحد في صدق
 هذه المرتبة وما بعده من المراتب ومن المحال ان يكون المصادر والمصدر شيئا واحدا وايضا انهم يقولون
 ان التعين الاول واسطة بين الحق والخلق وبرزخ بين الوجود والامكان قال في النصوص في ذلك
 الشرط الوجودي هو العقل الاول الذي هو الواسطة بين الحق وبين ما قدر وجوده من الممكنات الى يوم القيامة
 قال اللاهجي ذات احدية چون اقتضا تعين اول كرد وبرزخ جامع ستعيان وجوب وامكان

والواسطة والبرزخات بمراتب من طرفين موجودين وبالمجمل حصر الذات تعالى في مراتب تعيناته في الحقيقة
نفى للذات العلى المقدس فان قيل قد اثبت سلمه ربه مرتبة اللاتعيين قلت جعل هذه المرتبة اعتبارا
محضاً ولم يثبت لها وجوداً مستقلاً وراة التعينات ولذا اثبت عينية الوجود في اول التعينات وثبت
مرتبة وراة الوجود وثبت ما وعليناه من ثبوت مرتبة الذات وراة الوجود وايضا لو لم يكن مرتبة الاطلاق
الذاتى موجودة عندهم وراة التعينات لما كان المناقشة في ان المطلق الذى هو لا يشترط شئ كيف يكون
موجودا مع ان المطلق لا يوجد الا في ضمن لمقيد مساغ ولما تحملوا في تعصى عنه ولما احوال بعض المحققين
على الكشف والوجدان فان قيل انهم حكموا بعدم زيادة التعيين الاول على الذات فيكون متحد مع الذات
تعالى فيكون هو الوجود فيرفع الخلاف ولذا قال في النصوص حقيقة الحق عبارة عن صورة علمه نفسه
من حيث تعينه في تعقل نفسه بان قد توجد العلم والعالم والمعلوم قلنا لا شك ان التعيين الاول اعتبارا
من اعتبارات الذات المطلق وتعيين من تعيناته مقيد بالخصوص الذاتى فلا يكون وجوبه بحدوا حكمهم
بعدم زيادة على الذات فالمراد بنفى الزيادة نفى وجوده في الخارج فالوجود في الخارج انما هو الذات
المقدس ليس الا وهذا التعيين انما هو في العلم والمعرفة لم يدخل في حيطه العلم شئ سوى الذات الصلى
من الصفات والاضافات المنتمية ولا يلزم من شئ منها الاتحاد ولكن سلم فلا يلزم من اتحاد شئ مع شئ
جواز اطلاق الاسماء والاحكام المختصة باحدهما على الآخر كما في العام والخاص والمابية والعارض على ما
واما عبارة النصوص ففى البيان حقيقة من حيث التعيين والتقية على ما يشهد عليه تلك العبارة وكلامنا
في المطلق ايضاً ولا يكون الذات من الصور العلمية المتعينة وهو باطل فالخلاف باق فان قيل قد اطلقوا
لفظ المطلق في تعين الاول ايضا فاجبه قلنا هو اطلاق هذه التقية فيكون مطلقا مقيدا واطلاق
مرتبة اللاتعيين اطلاق عن صفة الاطلاق ايضا كما انه اطلاق عن التجرد والتقيد فيكون مطلقا مطلقا
قال المحقق الدواني وجود مطلق عنى وجود من حيث هو بى شرط تجرد واطلاق وغيره ان اعارض صفا
حقيقية حتى ميدانها وانما مراتب اثباته يمكنه مرتبة اول غيبية هوية ست الحق فظن ان الموجودات
في وجوده عندهم انما هو مرتبة ليعبرون عنها بالغيب الهوتية والوجود بالبحث وهو وراة التعينات والتعيينات

اعتبارات فيه لان الوجود هو المتعين الذي تعين اعتبار محض فحاشا ان يكون لا ولا الكبر او ذلك
 هذا وتحقيق نهدينا ان طالب اليقين وصاحب الفطرة السليمة اذا رجع الى وجوه الفكر صاحب و تامل صادق
 والنصف من نفسه ادرك ان ذات الله المقدس لا ينبغي ان يحتاج في وجوده الى غيره ويكون في نفسه خاليا
 عن الوجود واحتياجه في ثبوته الى الوجود وادرك ايضا ان ماهيته وحقيقته سبحانه لا ينبغي ان يكون هو الوجود
 لان الوجود مع كونه في نفسه من المصادر والاحداث لا ضرورة لنا بالقول بكونه حقيقة لدواجب الموجود
 في الخارج بوجوه واصل وان نصلح عليه بواسطة عدم احتياجه الى الغير ومع ذلك لم يرد الشرع به ليجت
 ان له سبحانه ماهية وحقيقة وراء الوجود ثابتة بنفسها مستغنية عن عروض الوجود لهما و ما يترتب على الوجود
 يترتب على تلك الماهية بذاتها في موجود بذاتها المقدسة لا بالوجود وعينا كان او زائدا وقولنا موجود
 بنفسه مجرد تعبیر لقولنا هست لان الوجود امر زائد ثابت قائم به تعالى او عينه فلا مثل للوجود في
 تلك الحضرة العلية المعراة عن جميع النسب والاعتبارات كما لا مجال لعدم ثمة فوسبحانه لغاية نقدة
 لا يصل اليه نسبت الكونه خالقا لكلها فكلا النقيضين منتزعا عن تلك المرتبة بمقدسة غير متصورين شيء
 حتى تصور ارتفاع النقيضين فلا نقاضة لشيء بشي في مرتبة الذات المعراة عن جميع الاعتبارات حتى
 يستحيل ارتفاع النقيضين اذا لا ارتفاع والنبوت من الاعتبارات والنسب المنفية عن تلك الحضرة
 الا يرى الى ما افاده بعض المحققين من ان الجسم في مرتبة وجوده السابق على البياض لا ابيض ولا
 لا ابيض وليس ذلك ارتفاع النقيضين مستحيل لان المسخيل ارتفاعهما بحسب نفس الامر مطلقا بحسب
 مرتبة من المراتب فان الامور التي ليس بينها علاقة التقدم والتأخر والمعية ليس بعضها في مرتبة الآخر
 وجود ولا عدم انتهى فلما سأل اشكال هذه الامور في الممكنات ظنك في شان خالق الممكنات تعالى
 ولعل المثل الاعلى فعلى هذا الاختياج في نفى احتياج الذات المقدس الى الغير الى اطلاق لفظ عليه يكون
 مقبولة اللغوى من المعقولات الثابتة والمعاني القائمة بالغير ولو كان كذلك لكان صاحب الشرع
 احق بالتعبير عن امة المنزه بالوجود الاخبار كما خبر عن سائر اسماؤه وصفاته وكما لا تـ وليس قلبي فاسد
 عز وجل بذاته العلى مستغن عن عروض الوجود له فماتفرع على الوجود وماتفرع عليه سبحانه وكذا الحال

فی سائر الصفات نکلماتی فرغ علیها فذاته العلی کاف فیہ ومع ذلک لا یجوز ان صفاته ازلیه موجوده قائمه بذاته لورود الشرع بها ولما جری عاده سبحانه بان کلماته ثبت فی عالم الحقیقه ان یکمل له النموذج فی عالم المجاز لیستدل به علیہ جعل الوجود انموذجاً بوجوده بنفسه لا بالوجود فان الوجود لو وجد کان موجوداً بنفسه دون الوجود واما المجاز فقطرة الحقیقه فحق نوافی جمیع المتکلمین فی زیاده الوجود علی الذات النفی العلی وعدم کون الوجود عیناً له ولکننا لا نقول باحتیاج الذات المقدس الی الوجود واما استکماله بالنعیم مع کمال بنفسه ونزجوان یکون مراد السلف من زیاده الوجود هو هذا المعنی ان کان منہم روائی فی هذا الباب لکن الظاهر ان لیس من السلف فی هذا نقل انما هو قول المتأخرین من اصحابنا رحمهم الله سبحانه بخلاف زیاده الصفات فان المقصود من معانده کما قالنا حاصل ان الحق عز وجل موجود بذاته و صفاته بسبعة بل الثمانية موجوده بذاته الحق تعالی دون الوجود فالوجود کما هو منزل عن مرتبه الذات المقدس کما انک منزل عن صفاته الحقیقه فلما لم یتخیل فی حضرت الذات المقدس والصفات العسلیة وجود لم یتخیل وجوب ولا امکان اذا لا امکان والوجوب نسبتہ بین الماهیة والوجود فخصت لا وجود ولا وجوب ولا امکان فمن هذا التحقيق اندفع اشکال صعب یورد علی الصفات الحقیقه بانها اما ممکنة لذواتها او واجبة فعلی الا ولیزم حدوثها لان کل ممکن حادث عندهم وایضاً یلزم جواز النفاک کما عن الذات فیلزم جواز الجعل بعجز تعالی عن ذلک وعلی الثاني یلزم تعدد الواجب لذات المتانی للتوحید قال شیخنا واما ما لا امام الی ربانی والمجد والالاف الثاني فذاته تعالی و صفاته سبحانه فوق ہؤلاء الثلاثة المنحصرة غایة ما فی الباب اذ التصویر ذواتہ تعالی وتعلقت صفاته سبحانه بالوجود والاعتبارات اذ لا سبیل الی الکنه عرض لذاته سبحانه فی الوجود والتصور الی الظلی الوجوب لما هو المناسب واللائق لغناہ تعالی و عرض لصفاته سبحانه بالوجود والذہنی الامکان لما هو المناسب لاحتیاجها الی الذات فذاته تعالی و صفاته سبحانه فی حد انفسها فوق مرتبة الوجوب والامکان بل فوق مرتبة الوجود وایضاً باعتبار الوجود والتصور الی الظلی الوجوب یناسب الذات تعالی والامکان بذاته الصفات تعالت وتقدس فبالصفات تعالت من حیث الوجود والذہنی لا واجبة ولا ممکنة بل ہی فوق الوجوب والامکان باعتبار الوجود والذہنی ممکنة ولا یلزم من هذا الامکان الحدوث لما انہ لیس لذواتہ

كما للممكنات بل الوجود انها الظلية ويناسب هذه المعرفة ما قاله ارباب المعقول من ان الكلية والجزئية
 تعرضان للماهية باعتبار خصوصية الوجود الذهني فلا يوصف بهما الماهية حال الوجود الخارجي فجزئية للوجود
 في الخارج مثلا قبل التعقل ليسين مجزئتي كما انه ليس بكلي بل عرض له الجزئية بعد الوجود الذهني الظلي بل
 نقول جميع النسب والاضافات والاحكام والا اعتبارات التي تحمل عليها تعالى كالاوهية والربوبية
 والاولية والازلية غير الصفات الثمانية الموجودة انما يصدق عليها بما باعتبار التصور والتعقل
 والافالذات من حيث هو غير متصف بصفة ولا مسمى باسم ولا محكوم بحكم فصاحب الشئ تعالى انما يطلق
 على ذواته اسماء واحكاما باعتبار التناسب والنشأ به لتكون في مرتبة الى افهام المخلوقات ويكون التكلم معهم
 على قدر عقولهم كما يقال لربية الوجود في الخارج بدون ملاحظة وجوده الذهني انه جزئي على سبيل التشبيه
 والتنظير ويكون حكمهم بالجزئية انساب واشبه من حكمهم بانه كلي فذلك الحكم بالوجوب والوجود على الذات لغني
 العلي اولى والنسب من الحكم بالامكان والامتناع والافلا يصل الى جناب قدره تعالى وجوب ولا وجود
 كما لا يليق بجناب تنزهه تعالى امكان وامتناع فافهم هذه المعرفة الشريفة القدسية فانها اساس الدين
 وخلاصة علم الذات والصفات تعاليت وتقدس وما تكلم بها احد من العظماء ولا واحد من الكبراء واستأثر
 سبحانه هذا العبد بهذه المعرفة والسلام من اتبع الهدى وما افاده شئني وامامي قدسنا امر سبحانه به السأ
 ان الصفات الحقيقية موجودة في مرتبة الذات ولم يحصل من اثباتها اثنين وتنزل في تلك الحضرة العلية
 ومع كون الصفات تفصيل للكمالات المستدرجة في حضرة الذات لم يحصل منها مرتبة اخرى فكلها ممتازة
 عن احكام سائر الاجالات وتفصيلات لان مرتبة احدها ممتازة عن مرتبة الاخرى فمرتبة التفصيل
 ومرتبة الاجال وهذا المعنى مفقود في تلك الحضرة المقدسة والتفصيل ثابت في مرتبة الاجال ثم
 هذه المرتبة ورا العلم والخارج وتقسيم الوجود والذهني والخارجي انما هو في مرتبة الامكان فلا مجال في تلك
 الحضرة الخارج والاعلم لانه لما لم يكن للوجود مدخل شئ فالوجود والخارجي والعلمي فرع هذه المعرفة
 كاشفة بل جميع ما يجرى وما ذكرنا في تحقيق الوجود وغيره واثبات الصفات مع كون الذات المقدس
 كما فافيا تترتب على الصفات العلية امور زوقية كشفية وما يور في اثباتها من قبيل التنبهات البديهة

التي لا مسالخ للبحث فيها والعلم الواجب المتعلق بتلك الصفات في تلك المرتبة المقدسة شبيه بالعلم
 المحضوري كعلمه سبحانه بآلة العلي وكما لآلة المندرجة في الذات وتلك الصفات مع زيادتها كما أنها نفس
 العالم وحضورها كحضور نفس العالم فمن ههنا ذهب جم غفير من الصوفية العلمية الى عينيةها مع ذات
 الواجب تعالى ونفي غيرتها والكمال الموافق لذات علوم الانبياء على جميعهم عموما وعلى افضلهم خصوصا
 الصلوات والبركات والتحيات والمطابق لآراء اهل السنة والجماعة شكر الله تعالى سعيهم ان يسلب
 عينيةها مع القول بنفي غيرتها ويقال لاهو ولا غيره ولذا قلنا ان علمها بنبيه العلم المحضوري لعدم عينيةها
 ولما لم يتزع منه صوره وحضور انفسها كما لو كان من قبيل العلم المحضوري ولا يتوهم من هذا
 ارتفاع التقيضين لان اتحا والزمان والمكان شرط في حصول التناقض وليس في تلك الحضرة زمان
 ولا مكان فلما يتصور التناقض وما يتصرف في لفظ الغير ويرى بالغير الغير المصطلح فانظر الكشفي ينفي هذا
 التخصيص في معنى الغيرية باي معنى كان فان ارباب الكشف يجدون بالذوق والفراسة الصحيحة المتقننة
 من مشكوة النبوة ان الصفات كما انها ليست عين الذات لزيادتها ليست غير باوان كانت زائدة بينها
 نسبة الانثينية ففي تلك الحضرة انتقص قاعدة ارباب المعقول ان الاثنان متسايران اذا عرفت
 هذا فاعلم ان هذه المرتبة المقدسة التي هي مرتبة الذات مع الصفات محققة تعالت وتقدس فظهر
 في المرتبة الثانية بلا تغير وتبدل ذلك المرتبة مرتبة الوجود الذي هو خير محض وكمال صرف وليس شئ غير الوجود
 قابلية منظرية جميع الكمالات بطريق الظلية ولهذا ان تعلق علم تلك المرتبة المقدسة وانتزع كمالاتها
 اول شئ ينتزع منها حضرة الوجود والكمالات الاخر تاجته له ولهذا ذهب جماعة من الصوفية العلمية وغيرهم
 الى عينية الوجود للذات المقدسة وتصوره مع كونه تغينا باللاتعيين وثبوت هذا التعيين الوجودي
 كونه العلم والخارج لان الوجود الخارجي والعلم من اقسام المطلق الوجود ومرتبة المقسم فوق مرتبة
 الاقسام فحضرة الوجود من حيث هو سابق على كل الوجودين ولا يتصور ثمة وجود خارجي ولا ذهني على
 ما هو حضرة الوجود جامع لطريق الظلية لجميع الكمالات الذاتية والصفاتية اجمالا وتفصيلا فالجمال
 تعين اول التفصيل كانه تعين ثان ففي مرتبة اجمال الوجود ولا يتميز كمال عن كمال ولا ضعفه عن صفته

و فی مرتبہ تفصیل الوجود اما نہ الکمالات و ظہرت الصفات فأول شئی ثبت فی تفصیل الوجود الحيوة
التي هي ام جميع الصفات و هذه الصفة كما هنا ظلت بصفة الحيوة التي لها ثبوت في مرتبة حضرة الذات المنزهة
و يصدق في حقها لا هو ولا غيره و هذا الظن لما كان ثبوت في مرتبة هي دون مرتبة الذات تعالى يصدق
في حقها لا هو ولا يصدق لا غيره بل كان مغاير للذات الحق عز وجل و لذا حال سائر الصفات تعالت
و بعد صفة الحيوة ظهر صفة العلم ثم الصفات الاخرى من الارادة و القدرة و غير ما و العلم مع كونه جزء من ^{التعنين}
الوجود و هي و حصة من حصة جامع جميع الصفات و الصفات الاخرى استقل ما كان اجزاء لصفة
العلم لان هذه الصفة نوع اتحاد مع موصوفها ليس بغيرها بالاتحاد و اذا العلم قد متحد مع العالم و المعلوم
و القدرة لا تتحد مع القادر و المقدور و كذلك الارادة و السمع و غيرهما لا يتحد مع الموصوف و لصفة العلم
لجماعيتهما اجمال لا يظهر فيه الصفات متميزة و تفصيل يظهر فيه الكمالات متميزة كما للوجود و لاجماله حكم كمر
الدائرة و تفصيله حكم محيطها فمن هنا انفع ما قد يورد ان تميز الحيوة عن سائر الصفات انما هو في
تفصيل العلم الذي يسمى بالواحدية و اما في مرتبة الاجمال فلا تميز هناك لصفة من الصفة الاخرى فكيف
يحكم بتقدم الحيوة على العلم المجل على ما وقع في عبارات شيخنا و اما مناقس سره العجب من هذا المتعرج فكيف
يوزان بطلان طائفة غير مسلم عند الخصم حجة عليه و امثال هذا من عدم الاطلاع على حقيقة مذهب الخصم
و انما الملاحة فيعجز جلد اعترافا و قد عرفت ان التميز الحاصل لصفة الحيوة في تفصيل الوجود و بعد انما جاء
في حضرة اجمال سابق على العلم المجل و التفصيل في الحاصل ان هناك تفصيلا و تفصيل للكالات المندرجة
في اجمال الوجود و الحيوة هناك مقدم على العلم منوع و تفصيل في حضرة العلم ما اندرج في اجماله و الحيوة
بما هو من العلم فالعلم المحال و مسبق بالحيوة و المحيط سابق عليه و انت خبير بان صفة الحيوة المسبوبة
بالعلم ليس في الحقيقة صفة الحيوة بل صورة علمية لتلك الصفة فصفة الحيوة سابقة على العلم البتة و صفة
العلمية مسبوبة بالعلم و مع قطع النظر عن جميع ما ذكرنا فقدم شان الحيوة على شان العلم مما لا يحتاج الى
دليل و تنبيه عند ذي فطرة سليمة و القادشني و اما في قدرنا السدس جانه بسر آخر في موضع آخر ان حقيقة
العلم في الحقيقة المحمدية على منتهى الصلوة و السلام و التحية هو التعيين و الظهور المحمي و المحب مبدأ الظهور

ومنشأ خلق المخلوقات محمود وفي الحديث القدسي كنت كنزاً مخفياً فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق لاخرها
فلولا هذا الحب لما اوجد موجودا اعلمنا فنحن هنا ظلمة لولا انك لما خلقت الاضداد في رواية لما انطرت الربوبية
وهذا الحب مركز ومحيط فالمرکز حقيقة المحمد صلى الله عليه وسلم ومحيط الدائرة التي هي كالنظير لذلك المركز والخلقة
حقيقة الابرار بهم الخليل ومبدأ التعيين على بنينا وعليه الصلوة والسلام وبارز ان يكون الخلقة تعيينا ثانيا
لكن في النظر للكشف في هذا المركز والمحيط تعيين واحد والتعيين الثاني في النظر للكشف في التعيين الوجودي الذي هو
بعنوان اصله الذي هو التعيين السجى قبل ظهوره الاصل فان قيل يجب فرع الوجود اذا بحث وان الوجود
لا يتصور فكيف يكون الحب املا للوجود قلنا قد سبق ان الحق جل سلطانه موجود بنفسه وصفاته الثمانية
تعالى موجوده بذات الحق ولا دخل للوجود ولا للوجوب شبه بل الوجود والوجوب من الاعتبار
المنزلة عن تلك الحضرة فاذا اعتبرنا ظهور الوجود والعالم الحب ثم الوجود الذي هو مقدمة الوجود لان
لكل المرتبة المقدسة بدون هذين الاعتبارين غنا ذاتيا عن ايجاد العالم ان الله تعالى عن العالمين
وان شئت تفصيل الكلام في هذا المقام وتحقيق المرام على التمام وان تعرف حقيقة مقام الخلقة والحب
فكذلك الكلام الامام غوث الانام شيخنا وقبلتنا اجزاه الله سبحانه عنا خير الجزاء واعلم ان التعيين العلمى المحلى بالوجود
سابقا هو الذى سميته الشيخ واتباعه قدس اسرارهم بالوحدة والتعيين الاول والحقيقة المحمدية ويقولون
هو واسع التعينات وهو مشهود الكل هو التجلى الذاتى وله مقام التوحيد الاعلى ومبدأ وهو ممتد لا اعتبارا
ومنبع النسب والاضافات الظاهرة في الوجود والباطنة في عرصة التعقلات والاذهان والمقول فيه
انه وجود مطلق واحد واجب ويقولون اطلاق اسم الذات على الحق تعالى لا يصدق الا باعتبار هذا التعيين
ووراء مرتبة اللاتعيين والوجود المطلق فاقل ليست شرعى كيف حكموا يكون صفة من صفات تعينات الذات
المعراة عن النسب والاضافات بل لاظهار ان هذا التعيين تعيين صفة العلم وظهوره في مرتبة
الثانية والصفة في الحقيقة غير الموصوف ولا ينبغي ان يقال انه تعيين الذات بهذه الصفة لان الذات
لا يتعين بالصفة وارباب المعقول قالوا في علم الشئ بالوجود ان المعلوم هو الوجود فبالنسبة الى ذات الشئ

یتحقق الجمل وقد تحقق بالقرآن هذا التعین حصه من حصص الوجود التي تميز وتعين في تحصيل الوجود
لكنه اجمع لخصص هو مسبوق لصفة الحيوة والحيوة مسبوق بمرتب الوجود الاجمالي والتفصيلي والوجود مسبوق
بالخلق والخلق مسبوق بالحب والحب تعين اول واعتبار سبق فالتعین العلمی الجمالی منزل عن التعین الاول
بسته مراتب وعما فوقه سبع مراتب وما ينبغي ان يعلم ان ليس معنى التعین عندنا ان الحق عز وجل تنزل
فصار حيا ووجودا بل معنى التعین الصدور لانه اليق بالثبوت والانساب بلسان الانبياء
على اجمعهم عموما وعلى خاتمهم خصوصا الصلوات والتسليمات والتحيات والبركات

مکتوب هشتاد و ششم بمولانا محمد حنيف در حصول نسبت قيوميت وحصول بهره اصالت و محبوبيت ذاتي وكمال النفع

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اخوي العزيزي مولانا محمد حنيف از بن مسكين ضعيف بعين
المرطاة دعا وسلام معلوم نايد دران هنگام كه حضرت مجدد الف ثاني قدس الله تعالى عنه بشير الايام
درويشي را از مخلصان خود بخلعت قيوमित نواختند و باين امر خطير سرورارش ساختند آن درويش را
در خلوت طلب داشته فرمودند كه علاقه ارتباط من باين مجمع طهه همين معامله قيوमित بوده كه آنرا
بتوعطا نموده شد و مكونات بشوق تمام بتور و آورند الى حال سبب ماندن نمود درين جهان فاسد
نمي يابم و ادامي قرب ارتباط خويش بازين جهان پرنفش فرمودند آن درويش را بيش باوجود تمام
بهشت مسطور هلكه كباب و ديده پر آب گشته باكمال الم و اندوه در خود فرو رفته نه زبانش را
با راي گفتن مانده و نه سامعه را تاب شنفتن چون آنحضرت اين تلوين را دران مسكين بطلعه نمودند
انده رفتي نهايت كرم فرمودند غم مخور كه شنيده ام سحرانده نيمچنين جاري گشته است كه كي را بخود ميخوانند
ديگر بيا بجايش مي نشانند و از كمال نلطف عبارت آن عزيز را كه در نغمات مي آرد بر زبان مبارك
رازند كه پنجه بر اصلي اسد عليه و سلم باي در كشيدند و بگويد بجاي او نشست و بگويد باي در كشيدند
عمر بجاي او نشست و عمر را باي در كشيدند عثمان بجاي او نشست و عثمان را باي در كشيدند

علی به جای او نشسته است آن درویش چون در خود هیچ گونه قابلیت انیمعنی نیافت و نیز الم مذکور در خاطرش
 مرکوز بود به لایا نعم کتب نرا نیست کثود و اموری که انگشاف آن ضروری بود در میان نیاورد این بود
 که چون آنحضرت فرمودند که اشیا بقیومیت تو راضی تر و خوشتر اند از قیومیت من نیز لم آراستو نیست
 جرأت نمود که پرسد خوش گفت **س** و شش گذشت باز نگریدی حکایتی بر ای خانه طغراب زبان تو
 بسته بود همچون آنده آن درویش پیش از پیش دیدند فرمودند در ارتحال من گونه عملتی هست اما
 به بینم که چه علاقه در میان است متوجه گشته بعد از لمح فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو با من بود
 و قیام افراد عالم با تو این مقوله گونه تسلی ده خاطر حزین آن مسکین گردد بعد ازین ماجری بیکیست
 و سه ماه چند روز کم واقعه آنحضرت را فرمود چه این گفتگو در عشره اولی ذی الحجه سنه یک هزار و سی و دو
 بود و در ارتحال آن بادی کمال است و هشتم صفر سنه یک هزار و سی و چهار بود پیش از غیبت این خلعت
 برده یازده سال که آن درویش در آن هنگام در حوالی چهارده سالگی بود بعضی اشرف رسانیده بود
 که من از خود نور می یابم که تمام عالم از آن نور منور است و آن نور از هر ذره از ذرات عالم سارست
 چون آفتاب اگر آن نور فرورود عالم ظلمات است آن عالیحضرت ویرایش نارت داده فرمودند که تو
 قطب وقت خویش میشوی و این سخن ازین یاد دار بر سراسر اصل سخن رویم و گوئیم که قیوم درین عالم ^{خليفة}
 حق است جل و علامه نائب مناسب او اقطاب و ابدال در دایره ظلال و مندرج اند و افراد او تاد و محیط
 کمال او مندرج افراد عالم همه بوی روی دارند و قبله تو بهر جهانیان اوست و اند باند باند بلکه قیام
 عالمیان بذات اوست چه افراد عالم چونکه مظاهر اسما و صفات اند ذاتی در میان شان کائن نیست
 همگی اعراض و اوصاف اند و اعراض و اوصاف را از ذات و جوهر چاره نیست تا قیام شان بآن بود
 عاده آمد جاریست که بعد از قرون متداوله عاری فی نصیبی از ذات ارزانی داشته ویرا ذاتی عطا
 می فرماید بیکه نیابت و خلافت قیوم اشیا میگرد و اشیا بوی قائم می باشند باید دانست که حصول نسبت
 قیومیت بیکس بر آن نصیبی از اصالت نداشته باشد میسر نیست آن عالیحضرت متعالی منقبت
 درویشی را که حصول نسبت قیومیت بشارت داده بودند بنوید ثبوت نشأ اصالت ویرا نیز سر بلند

که مانند دیگران نیز فرمودند که هر قدر که نصیبی از اصاله و اری موافق آن نشأ محبوبیت در نهاد تو
موضوع است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال انفعالی در حق وی نشان داده و مآذک علی الله عز و جل

مکتوب هشتاد و نهم منصوص در بیان اموری که ابلاغ آن ضرورت

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی آیه کریمه که در باب کفای اهل کتاب که بجدید و مکر اهل اسلام را دلالت
بکفر و ارتداد می نمود بطریق تعریف یا پنجاحت فرستاده بودند و خود را بر نعم خود مسلمان و بر حق قرار داده
و طرفه ثانی را قرین بهود و ابلیس لعین در اغوا و اضلال ساخته بودند انجا می بیند حسنا الله و نعم اوله
شما مسلمان و در جرگه درویشان خود را میگیرید که شما را یا دیگر را از راه حق مانع آمده ایم ازین باب
حرفی هم در میان ما دشمنانیده است بهتان را هم حدیث و در صحبت ما متمدن و گمراه و کافر نیست و نیز بر
این اغوا و دلالت با ارتداد و غایت و از شرعیت است یا غایت دارد و طریقت که عبارت از خروج
است از اطاعت طریقت شیخ چنانکه مقرر است اول خود مراد نیست و اگر مراد دارند چه چاره است مانند
که رده طریقه باشد که نصیب وقت است معلوم شریفیست که مادران وقت درین دیار نبوده و بسیر فرقه بودیم
معلوم نیست که دلالت کننده باین ارتداد که بود گناه آن بر باستن معقول نیست دیگر ازین جانب مقدّمه
غیرت یا غیره که لازمه طریقه صوفیه علیه است بیچ در میان نیامده است و شما دوم مرتبه است که بدایت
بجنگ میکنند و ایند امیر سانیانای دل ادنی مسلمان چه نتیجه دارد فکلیف ایذا اهل حقوق از غیر خداوند
جل سلطان نموی رسید گفته خفته بیدار میکنند این قدر بدانید که مقبول یکی ببول همه و مرد و یکی مرد و همه
از یکجا قطع نموده هوس ترقی و وصول را از خاطر شریف بدر کنید هم پذیرد و است که از راه استدراج صورت
کشایش و ترقی روی نماید اما از حقیقت و معنی آن بی بهره است شیطان دشمن قومی است از مکر آن
هیچکس ایمین نیست فالحذر ثم الحذر سخن در جا سه دیگر است که کشایش و ترقی بران متعص
فالحذر ثم الحذر چون شما سلسله جنبانید این قدر گفته شد الا اموار هم دیگر در پیش است نوبت
باین قسم گفتن و نوشتن نمیرسد و نیز حقوق آشنا بنها هم مقتضی بود که یک فدا ابلاغ حقیقت کار خود آید سلام

مکتوب هشتم و نهم بمولانا محمد حنیف در بیان معارف

مقرب و تفصیل سیری که در ای آفاق ما نفس است و در قانون فنا و کشف سر غلبه معجز و حیرت و طریقت
 علمیه آنحضرت سلمه الله تعالی الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی سعادت آثار اخروی مولانا
 محمد حنیف ازین مجبور ضعیف استفساری ننموده بود و بتقریب حل آن سطر چندمی نویسد بگوشت
 هوش استماع نمایند قال عمر بن قائل و نحن اقرب الیه من جبل الوریذات حضرت واجب الوجود
 جل سلطان و همچنین کلمات ذاتیه او تعالی از بند و به بند نزدیک ترست پس سیری که باین مراتب
 متعلق شود و رای سیر آفاقی و سیر انفسی باشد و نیز در رای جذبه و سلوک بود چه سلوک سیر آفاقیست
 و جذبه سیر انفسی سیر آفاقی را بعد و رتبه فرموده اند و سیر انفسی را هر چند قرب در قرب گفته اند لیکن
 آن قرب ظلی است ازین قرب و اتحاد باید گذشت تا معامله افریت روی نماید و چنانچه زوال علم
 حصولی اشیا که عبارت از انسانی قلبی است بی تمامی سیر آفاقی ممکن نیست و بی شروع در سیر انفسی
 میسر نمیگردد چنانچه زوال علم حضوری شخص که بذات و صفات او متعلق است و فی الحقیقه فانی نفس
 بانهمای سیر انفسی و دخول در مراتب اقریب مربوط است و در سیر انفسی علم حضوری عارف برجا
 چه نفس درین موطن بعنوان حقانیت پدیدست و از فناء آن بجام ربانی بمحصول نه پیوسته
 تا وصول بمطلوب حقیقی پیدا آید چه مطلوب بموجب که میسر سابقه و رای نفس است و آنچه در انفس
 نمودارست از آیات و اله است چنانچه قرآن مجید بآن مشعرست سننیم آیات ثانی الافاق و فی
 انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و چون علم حضوری عین عالم است ناچار بزوال آن زوال نفس
 عارف خواهد شد و اثری از وی نخواهد ماند و زوال علم حضوری باین معنی است که علمی متعلق بذات
 عارف داشت از آنجا که بواجب تعالی متعلق شود و حاضر در آن موطن حق باشد سبحانه
 ذات او بیانش آنست که هر کمالی که در ممکن نمودارست همه مستفاد و مستفاد از مرتبه و جوهر است
 تعالی از وجود و حیوة و علم و قدرت و امثال آن و ممکن این کلمات را از خود فهمیده خیانت

در امانت نموده است و چون عارفی را بحض فضل و کرم باین دید عاریتی بنوازند مره ثانیه تواند بود
 که حکیم ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها امانات را در دست باهل امانات بسیار و چون علم
 حضوری او بر توفیت از حضور ذاتی مطلوب این حضور بآن حضور ذاتی ملحق خواهد شد و رنگ سائر
 کمالات که با حصول خود ملحق میگردد درین هنگام عارف خود را خالی محض خواهد یافت و بعدم صرف ملحق
 خواهد دید نه ذکر می در خود احساس نماید نه توجهی یافنی بود و نه حضوری بعد از حقوق اصل اگر یافتست
 از خود بخود نیست و اگر حضور است هم از خود بخود لان الحادث اذا قورن بالقدیم لم یبق له اثر در نیویستن
 که موطن فنای نفس است بر وجه کمال اطلاق کلام از عارف زائل میشود و عارف از خود با نیتواند تعبیر کرد
 زیرا که بعد از فنا و نفس که مورد کلامنا بود انار امور زی مانند که بران اطلاق یابد نه با نیتی که انابر حق اطلاق
 شود و خود را حق بنید که خودی در میان مانده است و انانیت برکنده و آنچه حضرت ایشان قدس الله سره
 بسره الاقدس در بعضی از مکتوبات جلد اول زوال کلامنا را از سکینه نوشته اند فرموده که در صحوا مثال این
 سخنان متصور نیست در زیر انفسی نوشته اند بلکه در فهای جزیه که سلوک نام بآن منضم نگشته است زیرا که درین
 موطن مورد کلامنا هنوز بر جا است لیکن بجهت غلبه محبت که منشأ سکرست مستغرقه است نه زائل حکم زوال
 آن نمودن محض سکرست اگر بصحو آید مورد آنرا در باید حکم زوال آن نکند که تمامی آن سوتجاری ولایت
 صغری است پس برین تقدیر و کمالات ولایت صغری که بمسیر انفسی مربوط است استرا کلامنا نیز از درجه کمال
 متنه ای بود و کمالاتی که درین مکتوب بیان آن سیر و از کمالات ولایت کبری است که بودای آفاق و انفس
 متعلق است و حقیقت فنای نفس در آنجا متحققست و در نیویستن مورد کلامنا از پنج برکنده شده است
 که عود آن صورت ندارد فنا و بقا و صحو و سکر آنرا یکسانست و الزائل لایعود و آنکه گفتیم که حقیقت فنای
 نفس در آنجا متحققست زیرا که فنای نفس نه البمله در ولایت صغری نیز بمحصل می پیوندد لیکن کمال آن
 درین موطن است چنانچه تحقیق آن در مکتوبات همدانی بتفصیل مبدینست و چون عاشق بچاره خود را سزا
 دهد و کلامنا نیابد و خودی را شرک بنید و از انانیت پاک گشته تبری گزیند تواند بود که معشوق از روی فضل
 و احسان بوجوب ال جزا و الاحسان لا اله الا احسان آن گم شده را در خلوتگاه انامی خود جاد دهد و عاشق صفت

از همه روی تافته چو در درج خاص کعبه مقصود احکام گزیننده بدان گونه که عاشق عین معشوق شود
خیال کن مبرزینا و شناس به کسی که در خدا گم شده خدایت به درین موطن از عاشق در یزد
اثری نیست معشوق است که خود بر خود جلوه گزست و عاشق را از میان برداشته سوال هرگاه علم
حضور ی عین عالم باشد و آن علم بعد از کمال باصل خود که علم حضوری واجب است محقق میگردد
و مقرر است که محقق هر کمال باصل خود کائن است نه بامری که مبائن اصل آن باشد لازم می آید که حقیقت
هر شخص مبدأ تعین و علم بود و حال آنکه صفات دیگر نیز مبادی تعینات خلأقی است چنانچه بطور حضرت
ایشان ماقدهنا السدسره الاقدس تکوین مبدأ تعین حضرت آدم است و کلام مبدأ تعین حضرت موسی
و قدرت مبدأ تعین حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام و التسلیمات و جمعی که داخل ولایات
این بزرگواران از مبادی تعینات شان جزئیات این صفات اند و جزئیات جزئیات این صفات
علی نقادات الدرجات جواب حقیقت محمدی علی صدرها الصلوة والسلام و التیمیه چنانچه مقرر این
طایفه است اجمال حضرت علم است و حقائق سایر خلأقی تفصیل این اجمال است پس نظر باین معنی تو نگفت
که حقائق جمیع خلأقی علم است چه همه خلأقی ظهور و تفصیل آن حضرت است علیه و علی آله الصلوة والسلام
غایه مافی الباب آن حقیقت جمعی را در مرتبه تفصیل حصص لا یحصی است با اندازه کمالات مفصله علم که
در حضرت اجمال اندراج و اندماج داشتند پس حقیقت هر شخصی از اشخاص سوامی آن سرور علیه و علی
آله الصلوة والسلام حصه بود از حصص علم که از خلأقی علم در مرتبه تفصیل کمالات مندرجه اجمال
حاصل گشته است مثلاً مبدأ تعین حضرت ابوالبشر علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام حصه است از علم که از خلأقی
آن بصفت تکوین که در اجمال مندرج بود و بمحصل پیوسته است و علی هذا القیاس سایر الحقائق لیکن چون
تیز بیان حصص و حقائق بآن کمالات حقیقت هر شخصی مسمی بکمالی ازان کمالات که نسبت خاص
بآن شخص دارد که سبب تمیز او شده است نموده آمد پس علم اشرف صفات شد و برکات آن شامل جمیع
موجودات آمد جواب دیگر آنکه اتحادی باشی مستلزم آن نیست که شیئی اول حقیقت شیئی ثانی باشد چنانچه
خاصه بابا بهیست نسبت اتحاد است با آنکه از عوارض است اگر گویند برین تقدیر که علم ذات و حقیقت انسان

نبود حقائق جمیع موجودات را تفصیل حقیقت محمدی گفتن چگونه راست آید چه حقیقت محمدی علم است گوئیم
 و کار نیست که اجمال ذاتی تفصیل بود چه انواع مندرجه تحت حیوان را تفصیل داشتی توان گفت هر چند ماضی
 ذاتی آن نیست و لوسلم گوئیم که حقیقت محمدی را اجمال و کل همه حقائق گفتن با اعتبار اجمال و جامعیت علم است
 در آن حقائق را با آنکه گوئیم تواند بود که حقیقت محمدی عبارت از جمیع کمالات ذاتیه بود که متعلق علم است
 علی وجه الاجمال نه نفس علم من حیث هو لیکن چون در آن مرتبه علم را از ان کمالات تمیزی نیست و غیر
 از مفهوم و انکشاف امری در آن موطن هویدا و مفهوم نه لذا آن مرتبه را وحدت گویند و قابلیت محض
 خوانند و نیز علم را با معلوم بطور بسیاری از محققان اتحاد کائن است ناچار تعبیر از آن حقیقت بعلم
 نموده اند لذا در مرتبه تفصیل همان کمالات متمیزه حقائق سایر اشخاص اند و برین نقد بر قابل اجمال
 با تفصیل بی تکلف می افتد و بغیر آن نه چنان و مؤید این توضیح است که نزد حضرت ایشان مافوقناشته
 سبحانه بسر الاقدس حقیقت محمدی اجمال لغین وجودیست یا تعین جوی که تعین علمی از آن بمراتب
 پایا نیست چنانچه تحقیق آن در جای دیگر ثبت یافته است اگر گویند که کلام بعضی اکابر ناطقست با آنکه علم
 حقیقت انسان است چنانچه مولوی قدس سره فرموده **مصرع** ای برادر تو همین اندیشه بلخ و از
 حضرت ایشان نیز بعضی اوقات مثل آن مسموع گشته گوئیم تواند بود که این اکابر بر سبیل تجوز و مبالغه فرموده
 باشند یعنی عمده در تو همین فکر و اندیشه است باینکه آن در غیر مطلوب حقیقی مصروف نبود بلکه تمام مصروف
 آنجناب قدس سره و تحقیق درین مقام آنست که حضرت ایشان مافاده نموده اند جایکه مفسر بوده اند
 ازین بیان لازم آید که در علم حضوری هم صورت معلوم با وجود حضور نفس معلوم کائن است که حاضر نفس
 معلوم فاعل نیست اعتباری در وی راه یافته است که از نفس بصورت آفریده است فهم هر کس نیست
 نزد و تا بذات بخت واصل نشود بوصول بچونی این دقیقه را در دنیا بفضل بالخیر نمی برادر حل آنچه ازین
 استفسار نموده بودی که سبب چسبیت که در طریقه حضرت ایشان قدس سره نسبت جمل و حیرت غالب است
 و اثر دارد که می آید به تحقیق سابق لایح گشت زیرا که نسبت آنحضرت و رای آفاق و انفس است و باقریت
 متعلق و بالا اندیشه است که معاطله فریبست بعلم حضوری تعلق دارد و نه بعلم حصولی و معلوم است که یافت

والتذافر علم حصولی است نه در علم حضوری به یکس شنیده که از یافت و حضور خود ملتذ باشد در علم
 حضوری اگر یافت و التذافر است نه از قبیل یافت و التذافر متعارف است یافتی است بجمول الکمیضیت
 لهذا اگر کسی خواهد که بر احوال خود اطلاع یابد و کمالات ذاتیه و صفاتیة خود را بداند محتاج بتصور ذات
 و صفات خود خواهد گردید و بی آن پی بذات و صفات خود نخواهد برد و خود را از خود فاقه خواهد دانست
 از پس که بد و بریننی عادت کرده است حضور ذاتی را علم نمی انگارد و تا مدبرک او از و مزایلت نداشته باشد
 هر چند که مزایلت در تصور بود نمی تواند دریافت اگر گویند که در معالنه اقربیت مزایلت و مبانیت کائن
 چه اقربیت اشئینیت را میخواند اتحاد است که مزایلت ندارد و از اشئینیت بر سببیت پس باید که سیر انفسی مقصور
 بعلم حضوری باشد که اتحاد در رخ دو گانگی در آن موطن صورت می بندد نه در معالنه اقربیت که در اتحاد
 و انفس است و بی مزایلت متصور نیست گوئیم چون مشهود در مرات انفس نظلی از ظلال مطلوب است و آیتی
 از آیات دالله او ناچار حضور و مشهود آن حضور و مشهود مطلوب نبود هر چند صاحب سیر انفسی آنرا غیر مطلوب
 نداند اما فی الحقیقه غیر است پس نسبت باصل مطلوب حصولی باشد چه حضور ظل حضور اصل نیست بلکه نسبت
 بآن مشهود که در مرات انفس است نیز علم حصولی کائن است چه مرات را با مشهودی که در آن ظاهر است
 نسبت حصول است نه حضور هر چند در وقت مشهود صورت ظاهر که مرات متخفی است و مشهود نه لیکون
 فی الحقیقه مرات بر حالت اصلیه خود دست زوال کن در نظر است و پس از ارتفاع آن در مشهود است فقط قلب
 حقیقت محال است و مقید مطلق گشتن محض خیال نه در معالنه اقربیت حکم مزایلت و دوری نمودن از
 احکام و هم است در رنگ مزایلت صورت منعکس در مرات با وی صورت که آن مزایلت نیز همی است
 هرگاه قرب را بادوری مضاد است بود و اتحاد که نیز از افراد قریب است مزایلت نباشد در اقربیت که نازک است
 دوری و مزایلت مفقود تر باشد هر چند اشئینیت باشد اما بعد و مزایلت نه و این معالنه برای طوری است
 محبوس عقلیه عقل مشکل است که باین سرنی بر و کشف صبح و نور فرست که متنبس از شکوه ثبوت بود باید
 تا ایامی باین معنی حاصل نماید و غرضی ازین مشرب یابد و بر تقدیر تسلیم گوئیم مزایلتی که موجب بر سر است
 همان مزایلت است که از راه بعد و دوری پیدا شده است نه مزایلتی که از راه اقربیت متوهم شود که از یافت

و درک از نسبت اتحاد هم دور تر است با آنکه گوئیم که تعلق معامله اقربیت بعلم حضوری نه بآن نیست
 که نفس عارف هنوز بر جاست و علم حضوری او بر پامع ذلک باصل مطلوب علم حضوری دارد و در چیز را
 حاضر است که این محال است یا نفس حاضر را عین مطلوب تصور نموده حضور نفس را عین حضور او دانسته
 است که این معامله مناسب میرانفسی است بلکه بآن معنی است که عارف از خود معدوم شده و از حضور
 ذاتی خود منقطع گشته حضور او که بر توییست از حضور واجب جل سلطان بحضور او تعالی للمحق گردد و بعد
 از تحقق تمام چون حضور او با وجود که از عارف و از حضور وی اثری نماند نسبت باطن از درک بعید زنی
 و بعدیم یافت از نسبت علم حضوری که بالا ذکر یافت متصف تر میگردد و از بر سر اصل سخن رویم صاحب علم
 حصولی در مراتب قطع منازل وصول و کمال شوق و ذوق است و کشف و شهود خود ملتذ و شادان
 و همواره در استغراق حضور ستملک صحبت او جذب بخش و عشق آمیز و گریه آور و وجدانگیر بود آنکه معامله
 او در آفاق و نفس است از شوق در گذشته است و از قید شهود و استغراق در شهود و ارسته معامله او
 و رای ظهور است و کارخانه او بر تر از ظلال چه ظهور بی شائبه طلب نیست و نهایت ظن نهایت نفس
 است بیرون نفس ظن نیست هر چند مراتب بعد باشد صحبت شان بعینه صحبت اسباب کرام است
 علیهم الرضوان و صحبت این بزرگواران هیچ شنیده کسی نتواند نموده باشد و نفع شوق بر کشیده
 و دم از تجلی و شهود و برآورده آرام این برگزیدگان و طاعات ذوالانعام است جل و علا و فرخندگی اینجا
 در بندگی او تعالی کار اینها دوام نیاز است و کمال لذت شان در نماز حدیث اخیری یا بلال و حدیث
 قرآنی فی الصلوة شاهد معامله شان است آنچه از باب ظلال را در آخر کار میسرست قیم اول این
 بزرگواران است وصول باصل اینها مسلم است و حقیقت وجد و یافت هم اینها مایه سلطن و جد و یافت
 از عالم دیگرست و رای وجد و یافت سابق و تراجم بالتحسینا جامه و هی مخرم و اسباب و مقام سابق
 اگر در اصل است صورت وصل است و اگر یافت هم صورت یافت چه علم حصولی بمنزله نخل علم حضور است
 تنبیه از لفظ اجل و حیرت که بالا مذکور شد گمان نکنی که اسباب این نسبت علیه علم نیست خود را دارند
 کلا حقیقت علم و یافت درین موطن ثابت است لیکن چون متبادر با مقام بلکه متحقق نزد عوام که باطل

سازمان است فرموده اند علم و یافت بحصول صورت معلوم است و پس علم حضور می نزدشان گزینا
علم نیست باینان تعبیر از آن معامله بجهل و حیرت نموده می آید و آنجی که دریافت آن نسبت کماهی بی بود
علم و کمال معرفت نیست هر چند حاصل بود و طریق دریافت آن نسبت یا بآن گونه بود که حق شناس
عاشق را حدت بصیرت بنوعی عطا فرماید که بحصول صورت معلوم تواند نمیز نمود هر چند حاصل چنین است که آن
تواند بود و لا یجمل عطایا الملك الامطایه یا بآن طریق که در صورت مثالی آن معامله بجهل الکلیف را
و انما یند یا الهام ربانی و یا باعلام را هر یای غیره معلوم کند یا یقین حصول نسبت بالذاتی که بدان محراب
برهند و درک درک نبود و رواست که بعضی را آن معامله حاصل باشد و علم بآن از جمیع راه حاصل نبود
علم تفصیل احوال و مقامات همه را نمی دهند خال خالی را عطا میفرمایند و دیگر از ازل علم او کفایت می کنند
لیکن این هر دو در نفس وصول برابرند تفاوت بعلم و عدم علم است که از قبیل فضل چیزی است و در علم
نیز مراتب مختلفه است باجملا آنچه مطلوب است حصول این نعمت عظمی است علم بآن هر قدر که بود از قبیل
محسنات زنده است در رنگ محسنات بدیعی در فن بلاغت و لیکن بنده آخر المکتوب
الحمد لله اولاً و آخراً و الصلوة والسلام علی رسولہ و آله و سرمداً و علی آلہ الکرام و صحبه العظام الی یوم القیام

مکتوب هشتم و نهم نیز بمولانا محمد حنیف در اشارت بجامعیت عارف

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بحجاب اخوی عہدی میرساند احوال فقرای اینجود دست و دست جب حیرت
المسئول من الدعایکم و استقامتکم علی جادة الشریعة المرضیة و السنة النبویة المعطوفیة علی مصدراً
الصلوة والسلام و التیمیة و ترقی در جاتکم الصوریة و المعنویة و القوز بالسعادات الاخریة و الایمة و الخلیفة
و الفناء و الانقطاع بالکلیة فاذا تخلیت و فنی حق الخلیة و الفناء و تمیت نوراً و جلالاً بجمیع فی
کل شیء جمالك و صد العالم السفلی و العلوی مرایا نزرک و بهایک و مظاہر حسنک و کمالک و کسنت
مرکز و اجمالاً للعالم ظاہر فی کل شیء خلیفة و اماما فی الخلق و تمت فی حقک النعمة فانظر الی
آثار جمیع الله کیف یحیی الارض بعد موتها و السلام

مکتوب نودم بخواجه دینار در عدمیت عارف

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی سعادت آثار میان دینار ازین
 مسکین خاکسار و دعوات مطالعه فرمایند احوال فقرای اینجند و مستوجب محبت خیریت احب و در افتاد و
 از کرم حضرت و باب جل سلطان مسائل نموده می آید با جابت قرین با و ممکن بچاره که نصیب او از مطلوب
 حقیقی جز استمالک و اضمحلال نیست و در ادراک کمال او عاجز و قاصرست و چون در بارگاه وحدت و اتحاد
 غایب از انعام و بلا شایسته نقد وقت ندارد و از دیانت حسن و جمال او متنی و حیران گیرم که بفرم خانه ما یا خواجه
 که حوصله و طاقت دیدار که دارد به او است که در خلوتگاه الکبیر از ادای کمال خود را خود شاه دست و در بزمگاه
 انت کما انیت علی نفسك جمال خود را خود ناظر فرمودی حمد ذات بیانه و اشقی علی کمال و غایت فو العارف
 و المعروف و هو الشاهد و الممشود و عاشق بیچاره درین جلوه گاه خست بصوای عدم کشیده و مستی و دلتش تو را
 را بابل آن حواله نموده به جسم جمالت شاکشت و چشمم بگریست و در عشق تو بی جسمی باید زیست و سلام

مکتوب نود و یکم بشیخ طاهر بدخشی جوینوری در اظهار محبت
حضرت پیر دستگیر خود و محبت اصحاب آنحضرت

بسم الله الرحمن الرحيم حضرت محی سبانه بر انت قرب در شاد ترقی بخشاد و خدمت معارف آگاه
 و در افتاد و گان فراموش نشد باشند چون به جوی بلور مع سراج هر اوارت با طبعی و میان ست معیت
 و منوی با غایب آن نیز ثابت است امید است که تا وی ایام غارت فتوری و نیست سابق نیاز و بلکه
 اگر از نباط جی بد که رفوی تر گردد و چنانچه متوقع از دستانت نسبت مسطور نیز زیاده تر شود و پیش از پیش
 کرد و این فقیر را بجماعت که بشرف خدمت و با بموس حضرت قطب المحققین قد و خدا طلبان حضرت
 ایشان مشرف گشتند محبت طلحه است و در نظر از عالم جدا اند کسی مناسبت ندارند چنانچه محبت ملاطی
 محبوب و نشانی از ان بل نشان دارند و بدین محبوب هنگام غیبت او خصوصاً انبایست محبوب و مرغوب اند

نزد و الهان و شیفته نگان قدر انجیعت پیش از پیش است هر چند انجیعت پیش با باشند و از لازم ارتباط مسطور و در بند
اما نزد ما مردم نهایت غریزه خدمت و محبت شان بر ما لازم به حال از دعا غافل نباشند و توجیه نمایند که فردا در
محبان خدا مان آنحضرت کجا محشور گردیم و در تداوم مبارکش جاییم ربنا تم لنا نورنا و غفر لنا انک علی کل شیء قدیر

مکتوب نو و دوم شیخ حمید احمدی در غریب تحصیل طریقه بندگی و بیان معالجه و بوالعیا

محبت آثار اخوی شیخ حمید و عا و سلام خوانند و از نوشتن احوال فارغ نباشند و در ادای طاعات و عبادت
مردانه باشند و کم محبت را در خدمت مولی جل و علا چیست بر بند نام و روزگار است روزا جبر فردا است
در وقت کار منتظر از پیش شدن فی الحقیقه خود را از اجبار باز داشتن است و در ادای خدمات مقید بلذات نباشند
اگر لذت دهند نعمت است و اگر ندهند طاعت را از دست نباید داد مقصود از بندگی محنت و مشقت است
که معادات نفس و مخالفت هواست نه عیش و راحت که متمنای هوا و نفس است آن لذت و راحت دیگر است
که از آن طرف عطا شود و نفس و هوا را اصلا در آن مدخل نبود که نفس در عین آن لذت با ناله و فغان است
لیکن آن لذت چون موهبت است طاعات را بفقد آن نمیتوان موقوف داشت و تحصیل طاعات
بجان کوشش و امید نجات از رحمت جویند و طاعات را نیز اثر رحمت او فحشد و عائد به توفیق او دارند و چون
وقت خود را اصلا در آن دخل ندهند تا از عجب بر آیند اگر احیاناً حول وقت را بخود عائد بینند
انسان نادم و مستغفر بود طاعات ناچیز نگردد و با ثمر متبدل نشود لیکن باین بهانه از اعمال طاعات
در نماز هم طاعت کنند و هم استغفار از آن طاعت نمایند و آنرا شایان جناب مقدس ندانند و مهید و
باشند که این ندامت و استغفار رفته رفته علاج آن دید حول وقت نماید و اعمال را قایل قبول سازد
چشم داریم که دوی اشک مرا حسن قبول + ای که در ساخته قطره بارانی را بزرگی گفت
اعمل استغفر طریق بندگی انیس اللهم مغفرتک اوسع من فونبی و رحمتک ارحم من حسنی من عملی
+ دادیم ثرا ز گنج مقصود نشان + گرمان رسیدیم تو باری باری + و اسیدام
مکتوب نو و دوم و سوم بختاوی گاه شیخ نور محمد تپنی در حل آنکه بر تقدیر فنا علم بقنا چگونگی

بسم الله الرحمن الرحيم و سلام علی عباده الذین اصطفی خدام معارف و متگاه ازین شکسته آواره
 دعوات مشتاقانه قبول فرماید مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است به سوال فنا نسیان
 ماسواست و زوال علوم است با سر بایس بر تقدیر حصول فنا اگر علم بقضای خود دارد فنا حاصل نیست
 و اگر علم ندارد چگونه داند و گوید که فنا حاصل است چنانچه ارباب فنا از ان خبر داده اند جواب بعضی
 حالت مذکور خواهد داشت که فنا حاصل گشته است و از ان خبر خواهد کرد و بر تقدیر دوام فنا چنانچه
 حضرت ایشان ماست قدس الله سبحانه بسره الاقدس گوئیم برین تقدیر بقا لازم فناست و عین
 فنا باقیست و در عین بقا فانیست پس درین موطن صفات و افعال عارف از خود فانی گشته
 بصفات و افعال واجب تعالی متحقق میگردد مثلاً علم ممکن از خود فنا یافته بعلم واجب تعالی
 و تقدس بقامی یا بدو علی هذا سائر الصفات پس اگر عارف فانی درین مقام بعضی اشیا را بعلم باقی درین
 منافی فنا بی علم او نبود چه علمی که فنا یافته است بآن علم اشیا را در نیافته است تا مخدول لازم آید الزل
 لا یعواین علم و بگست که اشیا را بآن درک مینماید عزیز می گوید عرف الله بالشرع و عرف الله بالاشیاء
 بنور الشیاء این معرفت اشیا منافی میان باشیان نیست یا آنکه گوئیم که درست است که فنا یک لطیفه را از
 لطائف انسانی حاصل بود و علم بآن مر لطیفه دیگر را یا گوئیم که فنا مر باطن را بود و کلاً راست و علم بقنا
 آن ظاهر را باشد چه بر تقدیر دوام فنا عارف چنانچه پیش از فنا بود و بعد از فنا نیز بر همان پنج دست زن
 و فرزند و سائر دوستان و برین سابق می شناسد اگر بعضی احوال باطن خود را نیز در یابد و بران مطلع
 گردد و محل تعجب نیست اگر گویند محل دانش قلب است و چون قلب فانی گشت باید که ظاهر نیز از دانش
 بی نصیب گردد و گوئیم اگر مراد آنست که بی دانش قلب از ظاهر دانش مطلقاً مصروف است و دانش
 مقصور بر قلب است پس ممنوع است چه باید هست می یابیم که قلب از دید و دانش ماسوی مطلقاً
 رسته است و ذلک ظاهر بر دانش خود است و اگر معنی دیگر میخواهید پس در دعای ماضی نیست
 و تحقیق آنست که بعد از تحقق فنا بی قلب دانش که بآن تعلق داشت بجای دیگر
 انتقال می نماید و محل دانش آنجا میگردد و السلام اولاً و آخراً

مکتوب نود و چهارم بحقائق و معارف آگاه شیخ عبدالحی تپنی در دفع شبهه صاحب نیست که بر مقرر قوم نموده که بر تقدیر کم شدن یافت چگونه باشد

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين وآله الطاهرين
 دعای وافی این مجبور عاصی در معرض قبول آرند احوال این فقرا مقرون بجا نیست مست حلاص
 سبحانه علی ذلک مسؤل سلامتکم و انتقامتکم محمد و ماسطری چند در حل اشکال صاحب نزت مریاب
 فنا که مرقوم نموده است بتقریبی املانموده بود الحال مضمون آنرا بطریق هدیه بآن عزیز باری خود
 ارسال کرده سوال صاحب نیست گوید که گویند عنان خود چه تابی بدگم شو که چو کم شوی بیابی بد
 این نکته نمودنا صوابم بد چون کم شوم انگلی چه پیام بد یا بنده اگر کسی بخواهد که از کم شوم پیش از پنجویست
 جواب محمل آنست که کم شدن نسبت با مساوی است و یافت نسبت بحق جل شانّه فلانما فاة مفصل
 آنست که کم شدن در مقام فنا که مقام عین الیقین است تحقق است چه درین موطن علم منافی عین
 و یافت در مقام بقا که موطن حق الیقین است صورت می بند پس کم شدن شرط یافت شد چه
 در یک وقت جمع نشوند فلا اشکال و این بر تقدیر است که از یافت ادراک مرکب خواهم و اگر ادراک
 اراده داریم پس در حین کم شدن ادراک بسیط حاصل است چنانچه مقررست عزیز می گوید
 از حضرت ذات بهره استلاک است بد استلاکی که از تصور پاک است بد آن معرشته
 نامش ادراک بسیط بد آنجا چه محل دلش و ادراک است بد و برین تقدیر نیز اشکال منفع است
 چه فنا شود نیست نه وجودی و بر تقدیر فرض فنا می وجودی جواب همانست که در شق اول مرسل شد
 چه بعد از ایجاد بوجود موهوب که مربوط بولادت ثانیه است یافت حاصل است پس حاصل آنکه
 مراد از کم شدن شود نیست یا وجودی و نیز مراد از یافت بسیط است یا مرکب بر تقدیر محمد و عزیز
 است چه اگر شودی مراد است چنانچه مقرر جمهور است از یافت بهر معنی که خواسته آمد دعا ثانیه است
 لیکن بر تقدیر اراده ادراک مرکب یافت البته متاخر است و بر تقدیر اراده بسیط است

اما در تقدم ذاتی اختلاف کرده اند بعضی گویند تانیایی نزهی و بعضی گفته اند تازیانیایی
و تحقیق آنرا از مکتوبات جلد ثانی باید طلبید اگر کم شدن وجودی مراست نیز یافت مرکب را
چنانچه متبادرست از یافت تاخرست کما پیش بر هر تقدیر درست آنچه کم شوی بیایی و سلام علیکم

مکتوب نهم و پنجم خواجه مومن جلالت در غیب تحصیل نسبت این بزرگواران

الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب اخوی گرامی میرساند احوال این فقیر من جمیع الوجوه
مستوجب حموت خیریت و جمعیت احبه مسئول و مامول کتابت های ایشان میرسد و از این نظر
در ارسال جواب تقصیر میرود معذور خواهند داشت بهر حال از دعای نظر الغیب فراموش نکنند
و کمینیات را نویسان باشند و در وظائف طاعات قدم راسخ دارند و دوام اقبال بجناب
مطلوب حقیقی ای و صدف شاهی و مشهودی که در آن موطن توجه و حضور خود بخود دست
و عارف را جز استلک و ضحلال در آن نصیبی نیست پیدا کنند بعد از آن مترصد ثمرات
که برین نسبت مترتب است باشند و دوستان را نیز در بوزة انیمه نمایند و السلام علیکم

مکتوب نود و ششم خواجه محمد کاظم در نصیحت

بر خود در سعادت آثار قرة العین خواجه محمد کاظم بعاثیت صوری و سنوی باشند احوال نقاری
ایند و مستوجب حموت المسؤول سلامتکم و انتقامتکم احوال را نویسان باشند و کوشش نمایند
که دوام اقبال و نگرانی بجناب قدس بوصف عجز و نیستی پیدا کنند و هر چه منافی این دولت
بود از آن کناره گیرند و قوت جوانی را صرف وظائف بندگی نمایند که این موسم بنایت
مغتنم است بعد از قوت این قدر آن معلوم نمی شود و حسرت بدست می ماند بالجله
این وقت را در امور لا طائل صرف کردن المی است که تدارک آن ممکن نیست و نه سلام
مکتوب نود و هفتم بارشاد پناه میر محمد نعمان در اظهار کلمه دوستانه

الحمد لله و سلام علی عبده الذین اعطی خدام سیادت و نقابت پناہ بعافیت صوری و معنوی بود
 یاد آور محبان دور افتاده باشند قلم بخود فرموده است چه نویسد کہ شایان قبول آن خلاصہ اولاد قبول
 گرد و قابل آن بود کہ اندران معدن جو و جوانی برای آن سرزند ہر چند در خان فکرت مذکور غوصی
 نمود تا گوہری بدست آید و آنرا تحفہ اہل بصیرت سازد و میسر نشد و بدست تہی از ساحل آن سہر آورد
 آخر الامر اعتراف بعجز نموده و خویش را از ان تمنی محال کشیدہ بدو کلیہ نامربوط خود را فریاد
 خاطر فیض آثار و ادع حافط و وظیفہ تو دعا گفتن بست و بس بدو اگر گاہی بدعا و توجہ ہم کنند
 بعید نبود ہر چند این تمنای سابق ہم قدمی راسخ در ستمالت دارد و مغبنا اللہ تعالی بعد از تو تمایل

مکتوب نو و دہشتم بمولانا حسن علی در بیان طریقہ مرضیہ عبودیت

بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات بسادات آثار اخوی مولانا حسن علی میرساند احوال فقری
 اینند و بجز السہ سبکمانہ مقرون بعافیت مست خیریت اجنبہ دور افتاده مامول و منول باید کہ احوال
 را نویسان باشند و اوقات را معمور دارند و در آہم امور صرف نمایند و در سر و علانیہ بخوف و تقوی
 بوند و قوت جوانی را مصروف طاعات سازند و احیای لیالی از مغفلات شمرند و شبہای تار را
 با ذکر و افکار و گریہ و زاری و تذکر ذنوب و بفکر گورد قیامت منور دارند و ہما اکن عمل سنت را
 از دست ندہند و از بدعت و مبتدع محترز باشند و سعی نمایند کہ دوام حضور مع اللہ سبحانہ ہمراہست
 اغیار حاصل کنند و بہت بران گمارند کہ نفس حاضر نیز از میان بر خیزد تا حضور او با و صورت
 بند و اوصاف و اخلاق او بجای او صاف و اخلاق این نشیند و آن نیست اما رہ روز و ال
 خوش گفت **ع** مراد گزید بجای من بینی چو جان آئی بجای من نشینی ہتوی انہر و عالم از دریم
 ترا چون یافتیم از خود چه گویم با بجلہ اگر نجات مطلوب است مرادات حق را جل و علایر مرادات خود
 باید گزید بلکہ خود را از ہمہ منتبات تہی باید دید و کرمیہ لا قوہ الا باللہ را از و باید شنید انہ حمید مجید
 طریقہ بندگی نیست انہ میسر لکل عسیر و ہو علی ما یشاء تدبر و بالاجابہ جدیر امیر کہ

این بجاصل را بدعای سلامتی خاتمه یاد میکرد و دعا می‌نمود که دعا می‌نمود که دعا می‌نمود

مکتوب نود و پنجم خواجه محمد فاروق در تخریض تحصیل معرفت و ضبط اوقات

مخدوم ما که مطلوب اصلی از ایجاد نوع نبی آدم چونکه تحصیل معرفت صانع است جل و علا و مقر است که معرفت بی فنا در معروف صورت نمی‌بندد پس امثال ما مجوران را ناگزیر است که عمر گرامی را صرف این دولت مطلوبه نمایم و درین زندگانی فانی پیش از فنا فانی گشته به بقای باقی حقیقی عزیرمانه بشتایم افسوس است که آنچه ازین کس طلب داشته اند بجا نیاورد و بامورد دیگر پرداخت و در پی تعمیر آنچه تخریب آن خواسته اند گردد و سرمایه وقت عزیز را در پی استیفای لذات فانیه مصرف سازد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرموده است ایاک و التعم فان عباده الله لیسوا بائعین کمال خجالت و انفعال است که مطلوب را درین مهلت قلیل با وجود دعوت بان در آغوش ناکشیده و اجابت نمانوده ازین دعوتگاه رخت بر بندد و بعذاب بعد و حجاب که بدتر از عذاب حجم است خود را قرار دهد و از لذت قرب و وصال فرار نماید فیا ولیتا علی من اعرض عن الله و یا حشر تا علی من فرط فی جنب الله و باره در دنیا آمدنی نیست من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی من سبیل الله ترسم که یار با ما نا آشنا بماند چندانکه امان قیامت این غم بجا ماند به بالجملة کار باید کرد و گفت و رایی نمیکشاید امید که درباره این دو راز کار از صلی ای آن دیار در یوزه توجه و دعا نمایند و اسلام

مکتوب صدم بنظر اطفال الله در بیان حاصل طریقه علییه صوفیه و ذکر بعضی نصائح

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی بورد و حقیقه گرامی مشرف گردید چنانچه که در عنفوان جوانی و تنهائی اسباب عیش و کامرانی سودای مطلوب حقیقی در سودای دل سپید آید و بهوای بهویت غیب از جبین جان هویدا باشد محبت درویشان اثر آنست و نیاز بایشان بینة فرخ بدان پیر انصار قدس سره فرماید آتی چیست اینکه دوستان خود را گردی که هر که ایشان

شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشانرا شناخت محب این طائفه باین طائفه است الموضع
 من احب شنیده باشند سعادت آثار این موسم جوانی و فراغ را مغتنم دانند و قوت آنرا صرف
 خدمات مولی علی الاطلاق نمایند هنگام کار همین موسم است در وقت پیری و کسستی قوی بر تقدیر
 حیات و فراغ معلوم است که چه از دست می آید در حدیث آمده است سبعة نیکوکاران در دنیا و آخرت
 لایزال الاظله امام عادل و شاب نشأ فی عبادة الله و رجل قلبه معلق بالمساجد و رجلان تجابیان لیس
 اجتماع علی ذلک و تفرقا علیه و رجل دعة امرأة ذات منصب و جمال فقال انی اخاف الله و رجل
 تصدق بصدقة فاخفاها حتی لا یعلم ثماله ما ینفق بمینه و رجل ذکر الله خالیاً ففاضت عیناه رواه
 البخاری و مسلم و غیرهما سعی فرمایند که پیشش عمل خیر قیام نمایند و بنیات امام عدالت مستقیم نمایند
 بدانند که حاصل طریقه بزرگان ما قدس الله روحه سبحانه با سر اهرم العلیة اتباع سنت است و اجتناب
 از بدعت و دوام توجه و تکرانی است بجناب قدس سبحانی بوصف عجز و نیستی بحدی که دل را
 انقطاع تام از ماسوای او تعالی حاصل آید و تعلق علمی و حبی او از انبیا گسسته شود و از
 رقیبت ماسوی آزاد باشد نه از شادی آن شادان و نه از غمی آن غمگین و نیز دل حضور
 و آگاهی بملکوت حقیقی نبوی پیدا شود که غیبت در قفای آن نبود و حضوری که غیبت در قفای آن
 بود و نزد این اکابر معتبر نیست تا حضور و آگاهی بلکه نشود و وصف ذاتی او نگردد چنانچه سبع صفت
 سامعه و بصیر صفت با صره این نسبت شریفه تصور نبود و نفی نمودن است نفس حاضر را تا بفضل
 او سبحانه تمام منتفی شود و حضور و شهود مطلوب خود بخود پیدا آید و درین هنگام شهود بودنی و وصفه
 شاهی و شهودی بعد از ان بمقتضای من قلنا فانادیته بوجود موهوب موجود گشتن درین هنگام
 سیر معشوق در عاشق است خوش گفت آینه صورت از سفردور است ۴ کان پذیرای
 صورت از نور است ۵ و آنچه در بالا گفتیم که حاصل طریقه بزرگان مالمخ زیرا که حقیقت این برگزیدگان
 و ایمی این گفتگو است سر است که تعبیر آن با مثال این عبارات متعذر بلکه متعسر است من لم یزق لم یز
 باید دانست که دریافت این معانی مسطوره بذوق و وجدان بی طول صحبت و صحبت اکابر

این طریق عالی و شوارست ازین عاصی مجبور که از نذر کردن امور روزان و هراسان است درینوز
 حصول این معانی نمودن در رنگ سوال است از سائل فقیر بر چند از راه محبت این طائفه علیه
 ایامی باین معانی حاصل نموده است لیکن چون در محبت ناقص است در آنچه مترتب بر محبت است
 نیز باید که ناقص باشد چه محبت را اطاعت محبوب لازم است المحب لمن هواه مطیع و چون اطوای
 این اکابر در خود کسری باید متفرع علیه آنرا چه گونه بر وجه کمال باید آری بمقتضای حدیث قدس
 اتاحذظن عهدی بی چون حسن ظنی باین فخرای دور از کار دارند بحقیق که باز از ذهن شما با شما معالیه نماید
 می تواند که در حدیث مرآت حسن قبول + آنکه در ساخته است قطره بارانی را به واسطه السلام
 علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و انتم متابعتی علی و علی آله الصلوات و البرکات العلی

مکتوب صد و یکم بسیادت پناه میر محمد نعمان در آنکه مصداق حصول نسبت صوفیه علیه تحلیت با احکام شریعت

بسم الله حامدا و مصليا علی رسول الله الکریم الله تعالی ذات بابرکات را شمول الطاف داشته
 سند آری ارشاد دارد و از هستی موهوم شمع ساخته بدوام نیستی موصوف کنا و تا هستی حقیقی
 جلوه فرماید و خود بخود حاضر باشد انیمنی ذوقی است و وجدانی بگفتن و نوشتن درست نمی آید
 و بنظر و فکر این معانی کشاید که با وجود تکالیف سماوی نابودن بچه معنی است و بودن و نابودن
 در یک وقت چگونه باشد عرفت ببنی بجمع الاضداد غریزی گفته در هر چیز رحمت است الا در عشق
 سیکشند و از کشته دیت بخواهند یعنی از گم شده احکام بندگی فرو میگذارند و مصداق این نسبت
 تحلی است با احکام شرعیه چگونه که آن یقینا و اطمینان نفس میرساند و از نفس مطمئنه خبر موافقت نه آید
 مخالفت و مداین شریعت که دعوی این نسبت نماید از مغر جز پوست حاصل ندارد و آنچه دارد
 از راه استدراج است و من یمنع غیر الاسلام وینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین هب که
 این روزگار از دعای خیر منشی سازند و در اوقات مرجه هتقات و خیر هتقات الاستقامه فوق الکرامه و السلام

مکتوب صد و دوم با حبه اکبر آباد علی الخصوص ارشاد پناه میر محمد نعمان
در تذکیر تحصیل معرفت صانع جل و عز و تجذیر از حرمان آن

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد این تذکارت ازین خسته دل افکار برای حبه
هوشیار فاعتر و ایا ولی الالبصار بدانند که مقصود از آفرینش انسان تحصیل معرفت حق نیست
جل و علا و در معرفت اقدام متفاوت است باعتبار تفاوت استعدادات بعضها فوق بعض هر کس
در معرفت مقدار عرفان خود سخن کرده است اما آنچه مجمع علیها این ملائکه علییه است و قدرشتر است
و لابد است در مدارج قرب آنست که معرفت بی فنا در معروف صورت نمی بندد و هیچکس را تا نگردد
او فنا بد نیست ره در با گاه کبر باشد از تست حجاب تو یقین است به شرط همدردان همین است
می بین و گوی می ندید نیست به می باش و می باش مشرب نیست به پیش بر یاران هوشمند ناگزیر است
که در حاصل کار و نقد روزگار خود نیک تامل فرمایند هر که معرفت مسطور حاصل است فطوبی له و شیری
باید که این حاصل را صرف امور غیر حاصل نماید و محبت بران گمارد و در اصل ملو رنگ ظل و اگر دارد
و هر که را معرفت راهی نکشود و ندرد در طلب و فقدا این دولت نیز نداند قلوبی که کل اوایل آنچه
مقصود از خلقت او بود ادا نمود و امری را که درین نشأ از وی طلب داشتند نیامورد و بامور
دیگر پرداخت و تعمیر چیزی که تحریب آن خواسته اند نمود و سر مایه عمر گرامی را در هوا و لایعنی مصروف
ساخت و زمین استعداد خود با وجود حصول اسباب محط گذاشت کمال انفعال است که مطلوب را
درین صفت قلیله با وجود دعوت بان در آغوش ناکشیده ازین دعوت گاه رخت بر بندد و فراموش
رود و حضرت صمدیش در آید و بکدام حیلت زبان عذر بختاید عذاب بعد و حرمان بدر از عذاب
بحیم است چنانچه لذت قرب و وصال زیاده از لذات جنات نیمیست فیا و یلتا علی من اعرض
عن الله و یا حسرتا علی من فرط فی جنب الله دوباره در دنیا آمدنی نیست من کان فی هذه الحیة فهو
فی الآخرة اعمی و اصل سبب آنست که یار با مانا آتش نا جاننده تا دامن قیامت این غم با مانده

می آرند که استاد ابوالقاسم قشیری رحمہ اللہ تعالیٰ بوعلی دقاق را قدس سرہ پس از وفات بخواب
دید کہ بسیار بقراری میکرد و میگفت ای استاد چه بوده است مگر باز گشتن بنیامی بایت
گفت آری ولی نه برای مصلحت دنیا و نه برای آنکه مجلس گویم بلکه از بهر آنکه میان بر بندم و عصا
بر گیرم و ہمہ روز یک یک در شوم و حلقہ و عصا بردر برنم و بگویم نکند کہ نمیدانید کہ از کہ باز میانید
صاحب خانہ را دم آوازہ کر بے بیج ماند از ہمہ باز بہ عمر بگذشت در پرتیانی ہنگر کر بے باز میسانی
پس بزمثال معجوران لازمست کہ عمر گرامی را بخوان معانی بدیہ صرف نمائیم و درین زندگانی
فانی حکمت و وصول بفقہ آن اصول خواهیم دانسیہ صالحین و لغت عارفین بیان این معانی و تفسیر
ایچندیت جوئیم و در طلب آن بجان کوشیم و از ہر جا بومی از ان بمشام جان برسد از پی آن شویم
ہر چند دست طمع از نقد این گنجینہ تہی بود باری از طلب و در نقد آن فلخ نباشیم و از جرگہ قمر دل
بیرون شویم خوش گفت **۵** بچہ مشغول کنسم دیدہ دل پاکہ دمام بہ دل ترا سطلبہ دیدہ ترا بخوابد
طالب را باید کہ در طلب خود را آرام نندہد و ہموارہ مضطرب باشد ابوبکر طستانی قدس سرہ گفته کہ
تصوف اضطرابست چون سکون آمد تصوف نماند محب را بی محبوب قرار نیست و بیچگونہ بجا سو
اوانس و الفت نیگیر و گفته اند مرید را برین صفت باید بود کہ در کلام مجید سطورست حتی اذ اضافت
علیہم الارض بما رحبت و ضاقت علیہم انفسہم و ظنوا ان لا ملجأ من اللہ الا الیہ چون طالب آوارہ بزمین
صفت شود بمجدد اقامت طالب علیہم لیتوبوا امید گشت کہ بچوختن بخوش آید و عاشق صادق را
ازین خروش برآرد و دویچہ از معرفت در باطنش بختاید نشانی از ان بی نشان پدید آرد و در جبکہ
رجال لتلیہم الایہ درآرد و بصفت لا یصیبہم ظلم ولا نصب ولا مخصہ فی سبیل اللہ الا یتصفوا
۵ پس کنم خود زیر کانی این پسست بہ بانگ دو کردم اگر مردہ کنست بہ تا مول از دستان
مقبول آنست کہ این دور افتادہ را از دعا ہی مرچہ منسی نسا زند و در یوز کہ حصول معانی مذکورہ
در بارہ او نمایندہ قریب عجیب ربنا تم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر و صلی اللہ تعالیٰ
علی سید المرسلین کما ذکرہ المذکر و ن و کما خفل عن ذکرہ النافلون و علی آلہ و صحبہ و سلم تسلیما کہ تکرار

و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی ملائکتک المقربین و علی عباد الصالحین

مکتوب صد و سوم بارتشاد پناہ میر محمد نعمان در اظہار محبت و دید قصور اعمال

الحمد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی خدام نجابت و نقابت دستگاہ این اجہد و در افتادہ را
از دعای خیر منشی نسا ز نذر رابطہ حب معنوی و شوق ملاقات صوری کہ این حقیر را بجانب شما
محتاج تحریر نیست چون دل را بدل راہی است بحقیقت جامعہ خود رجوع فرمایند المجاز قنظرۃ الحقیقۃ
اینجا سر نیست بس شکر ان اللہ خلق آدم علی صورتہ اظہار آن سرکار این دل افکار نیست از کرمیہ
ان اللہ یحول بین المرء و قلبہ اگر توانند بآن سر پہ برد شاید کہ آن کرمیہ بحر نیست بی پایان خواصی
باید کہ فراید روزگار را از انجا بدست آر دان فی ذلک لذکری لمن کان لہ قلب سبحان اللہ سخن
از حوصلہ خود بیرون رفت و بجای شد کہ از انجا خود در راہست امثال ما مردم بوالہوس را با تقسیم
سخنان چہ نسبت شخصی کہ مستغرق لحد اعصیان بود او را فکر آتام و ماتم ذنوب خود و داشتن از ہمہ
امور اہم است امروز و فردا است کہ یکایک طلبانچہ مرگ بر روی عیش خوشگوار میرسد و معاملات
گور و قیامت در پیش می آید و نامہ پر از عیوب اینکس در حضرت علام الغیوب آشکارا می شود و سوء
معاملہ او با آنحضرت ہویدا میگرد و دنیا خجلنا علی ما علمنا و یا حسرتا علی ما فرطنا ربنا لا آتواخذنا ان سنینا و خطانا

مکتوب صد و چہارم بمرتزا عبید اللہ در تحقیق فنای نفس
و دلالت بر التزام آداب شرعیہ و وراثت مطلوب جل و علا

بعد الحمد و الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات میرسانند بمطالعہ صحیفہ لطیفہ و احوال پسندیدہ آن گرامی برادر
خوشوقت و ملتذ گردید نوشتہ بودند کہ دل از کار اذکار ما مورہ آرام پذیر نیست و ہمگی افعال را
نسبت بنجود جزا ضافت بر تہمت و ہی نمایند و وجود خود را بلکہ جمیع وجودات را در تحت قہر
وجودی کہ لا و ہو در نفی و اثبات او بمرحل از پس مانگانہ منضمل می یابد و بتکلف در ادای

او امر واجتناب نواهی قهر الوقت نموده بجای آرزو و این مرتبه داین دید لطیف و صلیب
 مکمل این مراقبه آنست که این نسبت و همی اوست با افعال هم پنجه و نه بنید و این افعال او صفا
 و نیست باصل حواله نماید و خود را بعد از صرف ثقیل یا بدو لاشی محض و نیست سازج بنید
 تا از خود با نماند تعبیه نمود و علامتش آنست که در خود نه ذکر می یابد و نه توجهی نه تهی بنید و نه حرارتی
 از دل متحرک ذکر و توجه مذکور مطلقا مسبب نشود و اگر احیاناً در دل حرکتی یا توجهی و حرارتی فمید
 دلیل عدم صفائی مراقبه است و نماید دل را آرام ذکر آن هنگام بود که نفس فرک ثابت باشد ذکر و توجه از باعدت
 و کمال بهائیت مشهورست و چون این کمالات از میان برخاست نماند الا احوال القهاره بآن معنی که ممکن و اجتناب
 و باخضرت اتحاد پیدا کرد که آن غیبه واقع است بلکه بآن معنی که ممکن نماند و از خلعت موهوم و خویش تحریر و ذکر بدو
 بصرف اطلاق خود چنانچه بود هست و خواهد ماند بعد از حقوق افعال و اوصاف باصل اگر ذکر و توجه است از خود بگوید
 خوش گفت و لوجه من وجه تبارک و لعینه من عینه کحل به و آذواق دیگر که نوشته اند بهترین هم
 آنها همین مراقبه است که مذکور گشت باید که در جمیع ذرات آداب و حدود شرعیه را نیک رعایت
 نمایند و به ترک ادبی از آداب آن ساهیه نکنند و اگر خلاف مقرر علما امری ظاهر شود بدانند که آن همراه
 سکر و غلبه محبت است و حق پنجی است همانست که علمای بیان آن نموده اند مقصود از سیر و سلوک
 حصول فنا و نیستی است و زوال گرفتاری باسواهی مطلوب حقیقی چه آفاق و چه انفس تا در دیده
 بصیرت هیچ چیز منظور و مشهود نبود حتی اسما و صفات نیز در شهود و محبت شریک ذات مجرد نباشد
 گرفتار آن حضرت احدیت مجرده بشرکت امری راضی نیستند و همه مشهودات و محبت را در تحت مآذره
 نفی مینمایند خواه اسم بود خواه صفت و شمایند پسید که وجود صور خیالی را چون ظلال شیون صفات
 میداند نفی آنها باعث انخلال وقت می شمارد و یقین همین و نفی نصیب عین علمی شده و هر طلی از
 محفل مصیب در تحت فرمان قهرمان وجود اند و تلوین اینها را ملون و یکرست چند و ما هر چند به محبت
 فرمان قهرمان وجود بودند لیکن باید که متعلق طلب و محبت مرتبه باشد که هیچ نسبت و اضافت بآن
 نرسد که علیا راه نیافته باشد و در مشهودات و تخيلات بود از ظهورات و ظلال و تافیه طبع است

جز ذات ظاهری که درای این مراتبست چیز دیگر نباشد باید که همه مشهورات را در تحت لام آن مستقی
گرد و بحمد الهی همانکه استعمال این مشهورات بنظر نیست و آمده است که نوشته اند این همه کفاکشی است
التماس خلاصی از ماسوا از توجیه بندگان خداوندی دارد اللهم ارنا الحق و آنچه نوشته اند اگر ابرار یا وند
دل را تابع وقت سازد و خود را هر داری که روی نماید شکر آن بجا آرند و بعد از حصول ثمن در آن
طالب ترقی ازان باشند و دل من مزید گویان بوری آن پویان بودند و جنبش غایتی
دارد و سعیدی را سخن پایان بهمیرد و نه مستقی و دریا همچنان باقی به الی ان يبلغ الکتاب اجله

مکتوب صد و پنجم شیخ محمد صالح متناهی سری و فضیلت فقر و غیب تحصیل فنا

مکتوب مرغوب اندی اعرای شیخ محمد صالح رسید و خدایت ساخت از مضائق روزگار نوشته بودند
بر فضل و ارادت حق سبحانه راضی بالامتنه باید بود و تسبیح فقر و غنم فایده را نعمت خوشگوار دانسته اند امر است
فضل و صفت جمیل تمام الاطابق باید تعمق نمود و نشود و نشود غیب حبيب خداوندی جل سلطان که مقصود از آن
خلق است و مرکز دارد خلعت و محبت است باید دانست حدیث انشیس الفقرا الصبر جلد و اسمع هذا
یوم القیامة شنیده باشند حیات دنیاوی چند روز بیش نیست فکر گور و قیامت درین فرصت بسیار
تاگزیر نیست و علاج علت معنوی که عبارت از زینتاری است بآوردن حق سبحانه از اهم مهمانی که
گرفتار نیست از وجه توقع خیر است سلامتی قلب که شرط نخستین این راه است و قوی تحقیق شود و که
ماسوا در دلی گنجائی نبود لا حیا و لا علما یحییتمی که اگر بتکلف با دانیان نماید و باطل و اسطوره منبانی
که دل را از ماسوا حاصل شده است این زمان مورد اسرار و مہبط انوار مقدم میگردد و محل تجلیات غیر تکلیف
میشود و این کار و ولست کنون تا را در دهند و فی ذلک فلیتاضع المتعاضون والسلام

مکتوب صد و ششم خواجه محمد فاروق در آنکه محبت ذاتی جلالت یارده از جمال انوار نیست

الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید الانبیاء و آله الاصفیاء و صیبتی محمد بن ابی

بآن عزیز روزگار رسیده است باعث تالم احبّه دور افتاده گردیده انا الله وانا اليه راجعون لیکن چون فعل حق است جل و علا و دلالت خاص بفاعل خود می نماید و دلتمند از واسیل و وصول آنجا عالی است و این مراتب صوری سبب پذیرین حلا و تنای معنوی است می تلخ است جو گلغذاران که هر چندش خوری باشد گواران بهر آتش کان می فروزت بت سیم به خلیل از ابو باغ بر ایهیم که لذتی که از راه جلال و ایلام محبوب است عاشق صادق را بیش از لذت جمال و انعام اوست چه لذت اولی از شائبه خط نفس مبراست و خالص مراد محبوب است بخلاف لذت ثانیه این کمال ناشی از محبت ذاتی است بلکه در محبت ذاتیه هم خصوصیت علیّه دارد چه مقتضای مطلق محبت ذاتی استواء ایلام و انعام است و زیادتی ایلام نشاء دیگر دارد و آن دیگر آید خوش گفت که آن دارد و آن نگار که آنست هر چه هست | آنرا طلب کنید حریفان که آن کجاست

حقایف شریفه پی در پی رسیده است و در جواب تقصیر رفته معذور خواهند فرمود چون قاصدی بآن حدود معلوم نبود بنا بران ازان تقاعد نمود و السلام

مکتوب صد و هفتم بشاه فضل الله بر بانپوری در عظمت مطلوب

بسم الله الرحمن الرحیم همواره بعنایات رحمانی جل شانّه ممتاز باشند نمیدانم که با احبّه دور افتاده چه نویسد لطائف محبوب زیاده ازان است که زبان زد این هرزه گو گردد و لغائش معشوق برتر از آنست که قلم این بوالعوس خیال ترجانی آن نماید هر گاه تذکر و خطور آن دقایق هوش بر بود و خیال فکر و اندیشه از تصور آن بلغزد جای آن دارد که زبان در میدان ترجمان آن اسرار انگشتم و قلم در بودای تعبیر آن بشکافد بیچاره مشتاق را معامله بجای می رسد که تصور و خطور او را هم آنجا بازمیدهند دیگران بحقیقت آن چه پی بر ندهند و ما همه آب گشت جاننا همه خون بر تاج حبیب حقیقت از پس پرده بردن بدلی عزت معشوق باندازه احسان اوست هر چند احسان بنشین

مکتوب صد و هفتم محمد فاروق ولد خواجہ عبد الغفور سمرقندی در نصیحت

بر خوردار سعادت آثار ازین گرفتار دعا خوانند باید که در تحصیل علوم دینی کوشش بلیغ مرعی دارند و سعی نمایند که عمل بر طبق آن حاصل شود و از صحبت ناجنس و اهل تفرقه و اهل بدعت محتر بشوند و باطن را به نسبت مآخوذه منموور دارند و در دوام آن کوشند و از هر چه منافی دوام آن بود معرض بوند چه نیست است که ظاهر با حکام شرعیه تعجلی باشد و باطن بآن نسبت معموور بود و صحبت و خدمت برادر کلان خود را مفتنم شمرند و مشغولی را در مجلس او تازه دارند و بطریقه که دلالت نمایند محال کن آنرا مرعی دارند و احوال را نویسان باشند و بر محبت فقر مستقیم بوند و اسلام

ملکوت صد و نهم خواجه محمد فاروق در تفصیل حالتی که در قیامت و موت

و نوم رود و در بر نبستی که درین دار حاصل شود و در قیطر رود و در آنکه چنانچه در دنیا عالم امر اصل است و عالم خلق تابع او در آخرت معامله بر عکس است و بعضی کمال بوند که دنیای ایشان را حکم آخرت بود بسم الله الرحمن الرحیم و الصلوة و السلام علی رسولہ الکریم و علی من تبعه فی سلوک لمنهج القوم محمد و ما استلم یافته که سعی بلیغ در تعمیر اوقات دارند و محال کن بلمور لا یعنی نمی پردازند حمد الله سبحانه علی ذلک چه نعمتی است که در ایام جوانی و تهیه اسباب کامرانی تو جوی بجنباب قدس سبحانی داشته کوشش در جمعیت اوقات نموده اید شکر این نعمت عظمی را بجا آرند و دراز و یاد آن کوشند و لکن شکر تم لازم ندکم و بدانند که جمعیت صوری که بظاهر وابسته است اثر نسبت معنوی است که نصیب باطن است و لازم نیست که نسبت باطن کماهی بظاهر جلوه گر باشد چه آن نسبت بمنزله معشوق است و ظاهر بمشائیه عاشق آن و مشکل که معشوق و قید عاشق هر آید که کرشمه لازم معشوق است و حیاد امن گیر او عاشق بچاره هر قدر که شائق و وال معشوق بود همان قدر معشوق را نازا فراید و از عاشق کردن کشی نماید هر چند باطن با مراد ظاهر ترقی مینماید و بدستگیری او به راج قرب عروج میفرماید و عاشقان از نصیحت از معشوق به جز خرابی و جان گوازی نیست و عجب معامله است هر چند ظاهر در خدمات باطن کوشد و در ترقی آن سعی جمیل مرعی دارد و باطن از وی بیگانه تر گردد و از

آغوش آن دورتر رود چه طاعات و مجاہدات ظاہر سبب از دیاد حسن و طراوت باطن است
و وصف معشوقی او که ناز و استغنا از لوازم آنست بکمال میرسد از نیجاست که در انتها نسبت باطن
از درک دورتر می افتد عزیز می نماید نسبت باطن هر چند بجای است کشد زیاده بود و قال الصدیق اکبر
رضی الله عنه العجز عن درک الادراک و ادراک و این تعطش و نایافت ظاہر تا زمانی است که کارخانه
ظاہر برپاست و چون در آن خلل رود و نداء الرحیل در رسید نسبت باطن میدان خالی یافته بصد
آب و تناب بی پرده در جلوه ظهور آید و در که هم آغوش نسبت باطن شود چه حجاب و اذان نسبت
ظاہر بود که در آن حال نمود و نیز چون موت از مقدمات قیامت است مشهور آنجا اتم و اکمل است و از
ظلمه دور و باصالت نزدیک تر است و چون نوم را با موت اخوت و مناسبت است بعضی از اولیاد
در حین نوم حالتی رو می دهد که شبیه حالت موت بود و بر حالت لفظه تقنوق داشته باشد مصرع
زهی مراتب خوابی که به بیداری است تفصیل این محال را این حقیر در جای دیگر نوشته است از آنجا
باید طلبید بدانند که چون معامله بر رخ صغری با انجام رسد و بر رخ کبری رو نماید و اجزای منتشده
و عظام زیمه را جمع سازند و معامله از خلل و آید در آن وقت دولت قرب بالاصالة بدن عنصری را
باشد و بمصدق کریمه و زیدان من علی الذین استضعفوا فی الارض و بحکم ائمه و بحکم ائمه و بحکم ائمه
محزون نام او را که چندین محن و شدائد دنیاوی دیده و لکه کوبی و اذیای خلق کشیده و در ته بار او را در دهی
فرود آمده و تلخی مرگ چشیده و بجا کساری که ساخته و آتش فراق و سوزش اشتیاق سوخته اصد خوبه
و ناز در هر که خلافت بر سر سلطنت بنشانند و بکمال عز و جاه امام و پیشوای لطائف عالم امرش گردند
و بر عکس معامله دنیاوی که باطن در معاملات قرب اصل است و ظاہر تابع آن باشد بخان معنی نسبت
از باطن سلب نموده بظاہر دهند و او را تابع ظاہر گردانند بلکه بآن معنی است که باطن بر نسبت سابق
متکون بود و ظاہر را امری دهند و قری و منزلی نبخشند که باطن با وجود معامله خود مشوق و آرزو نعمت
ظاہر خواهد و نسبت خود را در جنب نسبت او محو و متلاشی بیند و اذاجا از هر اهل لطف و عین تعلیم بعضی
کمال باشند که درین نشأ آن یابند که دیگران فرود یابند و امر و مظهرشان از بر باطنشان بریت داده

آنها تبوع و این را تابع سازند و دنیای شان را حکم آخرت دهند آخرت اینها را بران قیاس باید نمود
 که چه حکم خواهد بود چنانچه حضرت ایشان را با خطاب دنیای ترا حکم آخرت داد و مشرف ساخته اند
 اگر چه این لحظه ممکن کار شب نیست به زنجت مقبلان این هم عجب نیست به باید نیست
 مرتب نبوت بعالم خلق تعلق دارد و قرب ولایت بعالم امر هر که بقرب نبوت بنوازد این کمال
 در حق او ثابت بود این کار دولت است کنون تا که او دهند به سخن بجای دیگر رفت مقصود
 آنست که جمیع صوری باشند و بمقتضای المزمع من احبب با بزرگان خود از راه محبت
 معیت پیدا کنند و احبب دور افتاد را بدعا یاد باشد و السلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب صد و دهم بفقیه حقیر محمد عبید الله عفی عنه در شرح
 رباعی عارف بلند سیر شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی رباعی زلفش کبشی شب دراز آید از و چون
 بگذاری چنگل باز آید از و گر یک گره از بچ و خمش بختانی به عالم عالم مشک طرازا آید از و
 گویند که این رباعی را حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره در سر قضا قدر گفته است بخاطر
 در حل آن چند وجه مخطور میگردد و جداول آنکه حضرت حق سبحانه بحکمت بالغه خویش قدرت کامله
 خود را در پرده حکمت مستور ساخته است و اسباب را که مقتضای حکمت است روپوش قدرت
 گردانیده و بنصوص قاطعه دعوت بر قدرت خود نمود و نیز دلالت بر ابقای سبب و حکمت نمود
 و کمال را بجمع میان سبب و مسبب نمود و بدین سبب تائید حضرت یعقوب علی بنیاد و علیه الصلو
 و السلام که جمع نمود میان هر دو در کتاب مجید خود کرد جای که گفته وانه لذو علم لما علمناه و لکن
 اکثر الناس لا یعلمون پس هر که نظار بر عالم حکمت مقصود رشد و در بند اسباب ماند و بقدرت
 مسبب حقیقی جل سلطانه پی نبرد خصال شد و عالمی را بگمراهی برد و هر که سبب را از میان مطلقا
 برداشت و از حکمت حکیم مطلق عزیرانه چشم پوشید کارخانه بزرگ خداوندی را عز و جل مطلقا

وکار را بر اہل عالم بند نمود و ہر کہ سب را در میان آورد و مؤثر حقیقی در جمیع اشیا فعل حق را جل علی
دیدیم کہ حق ہمت گشت و از ہر دو مملکہ دار سپید و عالم را بہدایت کشید زلف کہ در مجاز سائر روی
محبوبست در رباعی حضرت شیخ گوئیَا کنایت از حکمت مست کہ روپوش حکمت قدرت است اگر آنرا
بر روی قدرت بکشی و قدرت را بآن مستور سازی یا آنرا بخود کشی و بآن در آویزی و بی بقدرت
نہ بری شب دراز آید ازو یعنی تاریکی گمراہی کہ راہی بنور ہدایت ندارد و از آن پدید آید چون بگذری
یعنی اگر حکمت را از دست بدی و اسباب را مطلقاً فروگذاری جنگل باز آید ازو یعنی تنگی و انقباض
با وجود وسعت و بسط پیدا آید گر یک گرہ از چوپخش بکشائی یعنی اگر سبب را بجای داری و گرہ
بچرخم آنرا کہ عالمی بآن بندگشتہ و از چوچ آن رہائی نیافتہ و تحقیقت معاملہ نشافتہ بکشائی و از
بندش دامہی و تحقیقت بکشائی یا اسراری کہ در ایجاد اسباب مودع است گرہ را از روی آن
بکشائی و بر آن اسرار اطلاع یابی از ضیق طرفین خلاص شوی و بشاہ راہ وصول حضرت ذوالجلال
در آئی و عالمی را راہ نما گردی چنانچہ گفتہ عالم عالم از مشک طراز آید ازو یعنی زلف کہ سبب ضلالت
جمع کثیرست درین وقت وسیلہ ہدایت و رہنموی کہ مشک طراز کنایت از آنست میگردد تا در نیوقت
حاصل مر این کس را از آن زلف مشک طراز است چہ مشک طراز صیت نیوست کہ در آفاق نشاء
می یابد و عالمی بآن از ضلالت بہدایت می آید و جبہ دوم آنکہ خالق افعال بنده حق است جل سلطان
لیکن کس بنده روپوش فعل حق آمدہ است پس زلف عبارت از کس بنده است و برین تقدیر
اضافت زلف با و بنا بر آنست کہ کس بنده نیز بقدرت باہرہ او تعالی مستندست اگر آنرا بر روی
فعل یا بخود بکشی و فعل بنده را مخلوق بنده دانی چنانچہ مذہب قدریست ضلالت افزاید و گر
کس بنده را مطلقاً منظور نداری و بکبر روی و جنگل باز آئی و از طامعات و بندگی درمانی و اگر
گرہ را از روی کس بکشائی و صنع حق را در آن میان مطالعہ کنی و فعل بنده را از مجموع خلق
حق سبحانہ و کس بنده دانی و از حق متوسط بین الجبر و التقویض گزینی ممتد شوی و عالمی را بہدایت
بری و جبہ سوم آنکہ اگر کثرت را کہ روپوش وحدت حقیقی مست بر روی وحدت بکشی و بشہودت

از شهور وحدت درمانی در ظلمات کثیر و کثرت افقی و از نور وحدت مجبوس شوی و اگر کثرت را از میان برداری
و مستهلک مرتبه جمع شوی و افعال متکثره را فعل یک فاعل دانی و حرکت اختیار را عباد را در رنگ
حرکت مرتعش یابی و اسباب را در میان به بینی و بکفر حقیقه متحقق گردی و لاجرم در چنگل نزو صید
صیادانی و مقدم ارشاد را کما یشیغی نشانی و اگر کثرت را که مصنوع اوست تعالی و مرتبه است
از مراتب بجای خود داری و از بند و گرفتاری آن ربائی یابی با اسرارسی که در کثرت مودع است
گره را از روی آن بکشانی و در مرایای کثرت اسرار غیبی مطالعه نمائی چنانکه بشود دلی مانع شود
دیگری نبود و از جمع بجمع الجمع آئی و بفرق بعد الجمع گرائی و اسباب را در میان بینی و افعال عباد را
موافق قول اهل حق یابی و بر سر قضا و قدر مطلع شوی و از کفر حقیقی با سلام حقیقی مشرف گردی
و بمقام دعوت که مقام انبیاست علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات برسی که گفته اند الهیات هی المجرع
الی البدایه عالم عالم مشک طرازا آید از آن کثرت که سبب بعد و حرمان از مطلوب بود و سبب
و وصل آن گردد یا تراسبب آن مقام تکمیل و ارشاد حاصل شود و چه چهارم هر جنبه تحمل و تحلف
بر سر قضا و قدر مناسبت ندارد و آفت زلفش بکشی شب و در آید از زلف کثایت زبده تعین است
که بر روی غیب هویت ذات تعالی اعتبار کرده می آید و مرتبه لاتعین را تعین نمایانده اگر آن
پرده را از میان بکشی و برداری و بوری آن پوئی ظلمت غیب پدید آید و راه گم گردد و چه در مادر
تعین که لاتعین است سیر و سلوک و معرفت و شهود مفقود است چنانچه گفته اند حرمان از آن مرتبه
علیا نصیب نداشته چون نگذاری چنگل باز آید از و یعنی اگر پرده تعین را محاسن بگذاری و آن طلب
داری ترا صید نمایند و از مساوات بستانند اگر اهل آن باشی و چون طالب صداقت و عاقلان
مطلق و محجوبیت صرف از ذات بخت و غیب هویت فهمیده جهت تسلیه او فرمود که یک گره از پنج
و خمس بکشانی یعنی اگر حقیقت این تعین را کماهی دریایی و گره و دو بر نمائی آنرا و کنی و بدانی که این
تعین محض اعتبار است در ذات تعالی و اصلا زیادت بر تعین ندارد و نیز بدانی که این پرده سبب
انکشاف و نمایندگی پرده کیست چنانچه میفرموی جامی مستدس سره گفته

با گلرخ خویش گفتم ای غنچه دها ن	هر لحظه پوش چهره چون عشو ه دها ن
زد خنده که من بعکس خوبان جهان	در پرده عیان باشم و بی پرده نهان

عالم عالم مشک طراز آید انه و یعنی آن پرده چون از حرمان وارها نید و از بی نصیبی
 خلاصی بخشید و نشانی از ان بی نشان داد و مطلوب را مکشوف و نمایان ساخت شکر از
 از ان پدید آمد و بوی وصال بخشید و مدد هوش باده لایزال گردانید و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب صد و یازدهم بمولانا محمد صدیق پشوری در شرح احوال او

بسم الله حامداً لک و مصلیاً علی رسولک الکریم صحائف گرامی بتواقب و توانی رسید خوشوقت
 و ملتذ گردانید صد شکر که از یاد فقر افارغ نیستند و نظر همت بر یک مطلب دوخته اند بظاهر گاه
 بحیال وصال او شادان اند و زمانی بوجهم فقدا و محموم خوش گفت جانان غم خود و دانند
 بر من به من شادی خود فدای جانان کردم به از استیلا ی خوف خاتم اکثر مینو سید محمد و ما این
 غم نیست نائب گوریم اوست مسلمانی می باید که ازین غم خالی نباشد قل او کثر هر کرا شق ثانی
 عطا شود دلالت بر کمال ایمان او دارد و شکر این نعمت بجا آید لکن شکر تم لازیم نگویم نوشته بودند
 که بشارتی در باب حصول ایمان میسر نمیشود حمد الله سبحانه که بشارت سوال ایمان کامل حاصل
 نموده اید که نوشته بودید که همواره استدعا میکرد که حق سبحانه ذره ایمان نصیب انگش بکنند الی
 در بیماری که در ماه رمضان روداده بود و ملهم شد که در درگاه ما هیچ کمی نیست ایمان کامل انخواه
 آنچه و کرمی چون دلالت بر سوال امری که نزد اوست بکنند نشانی عطا است و اگر بشارت صحیح هم
 یابند چون قدایی نیست نفس لیهام باقی است و خوف دامنگیر هر چند از ابهام تا الهام فرق است
 دیگر نوشته بودید که بعضی اسرار دران بیماری حاصل شده است که آنرا کتابت بر نمیدارد و بعضی
 صدری و لا ینطق لسانی حسب حال این اسرار میگردد و هر چند نکشف نیست و انظر من شمس
 گشته است اما بتقریر و تحریک مطلقاً راست نبی آید از مطالعۀ آن بسیار ذوقین گشت اللهم زدکم

اگر اینقدر می نوشتید که آن اسرار از کدام قبیل اند و بچه چهر متعلق اند متعلق صرف وابسته اند یا از باب
تحقق گنجایش داشت از بی ادبانهایی صوفی محمد شریف مکرر نوشته اند محمد و ما و هر بی ادبی که
کرده است تنها بشما نکرده است بزرگان این سلسله کرده است چون شما که پیر و باشید از وی
آزاده باشید یا با او چه آشنائی مانده قوت انتقامیه در فقیر کمرست و و کلمه از وی غیرت با و نوشته
شده است اگر متاثر شد بهما والا او داند و کار او نوشته بود ند که بی حلاوتی از راه علوم هست
با از راه قصور استعداد محمد و ما نسبت باطن هر چند بلند تر میرود بجهالت نزدیک تر میشود و ظاهرا
بی علالت میدارد چه از باطن دور تر می افتد و بیگانه تر میگردد و عارف هر چند در معرفت پیش قدم
بود و فقد و نکارت زیاده تر حاصل نماید و هر چند نزدیک تر گردد و در تر افتد فو الواجد الفاقد و هو
القرب البعید همان قصه شاگرد رسن تابست که با استاد خود میگفت هر چند کار بیشتر میکنم از تو دور
تر می افتم نوشته بودند که معلوم میشود که رجوع خلأقی وابسته بکمال نیست بل چنین است هر گاه قبول خلق
دین بر قبول خالق تعالی نبود که بطلان از انیز قبول خلق حاصل است دلیل کمال چگونه بود و السلام علیکم

مکتوب صد و دوازدهم بشیخ محمد شریف کابلی در تنبیه بر وقوع
خطا و آنکه متر شد را استر ضاء مرشد ناگزیر است

بعد الحمد والصلوة نموده می آید در نیو لا شونده شد که مولانا محمد صدیق را که پیر شماست
رنجانیده اید و گستاخیها و بی ادبیها نموده اید و در سلوک سابق تغییر یافته و مولانا از شما بسیار
بسیار رنجیده بحدی که معامله بر تبری و سلب رخصت کشیده است از آن تو اضعیاض نیستها
و خدا طلبیها که از شما ظاهری شد این امور بسی مستبعد و خیلی محل تعجب است از هر چه قطع میکنید
بکه می پیونید مگر از خدا هم جل و علا قطع میخواهید بخاطر میدان از پیر قطع نتوان نمود و بحکم رضا
مخلوق از خالق تعالی نمیتوان برید چه بلا شده حقوق از عالم رفت از مثل شما روم که این قسم
حرکات نا ملایم پیدا شود پس اعتماد از یاد آن و اهل ارادت برخواست مگر کس که نشسته

پیدا خواهند کرد و قبولی بهم خواهند رسانید یا صفائی در وقت خواهد دید از پیر اعراض و ترک آشنائی
خواهد نمود و انانیت و انانیه را چون باید که بمشاهده این امور را رابطه محبت و رسوخ عقیده به پیر
زیاده تر شود و انکساری و خاکساری بسده او بیش از پیش نماید که این دولت پهن کرده
است و این صفات قبول از انوار و برکات او نه آنکه گردان کشی نماید و رعونت بهم رساند که مشغلت
و اطمینان صحبت دشمن درین وقت از محرمات طریق است عجب است که ایمان بسلامت مانده
بطلبه صحبت داشتن امریست علمیده در نفحات از عزیز می نقل میکند که هر که پیر ترا رنج و آرد
و تو بد و بد نباشی سگ به از تو باشد چه جای آنکه مرید خود مباشرت بخش پیر بود بد فقیده اید زود
تذاریک نمائید مولانا را از خود راضی سازید به طریق که راضی شود غیر ازین علاجی نیست اگر مولانا
راضی است مانیز راضیم والا مانیز راضی نیستیم رضای مافرع رضای مولانا است شخصی میگفت
که داده آمدن سرسند دارید آمدن سرسند از بی رضای مولانا محض عیبت است که باز به پشاور
باید رفت و راضی باید ساخت چنانچه مولانا با بنو سید که از فلانی راضی شدیم بعد ازین مانیز راضیم
خواه بیاخیزد و خواه نیاید مخد و مانچه نوشته شده است از راه دوستی و بهبودی شما نوشت نوشته شده
به نبریده من انچه شرط بلاغت است با تو میگویم بد تو خواهد از سخنم پند گیر خواه ملال بد نصیحت
بظاہر تلخ است سعادتمند کسی است که این تلخی را در رنگ شکر بخاید و از حلاوت معنوی
بهره یابد چون کتابهای متکثره از مولانا در انواع شکوه از شمار رسید بنا بران نوشته شد
ز نهاده الف ز نهاده که ازین چیزها که در میان آمده است نادم شوی و در رضای مولانا بجان شود

مکتوب صد و سیزدهم بحضرت مخدومزاده عالیقدر جامع علوم ظاهری
و باطنی خواجه محمد نقشبند سلمه ربّه در تاویل کریمه الله نور السموات والارض الایه

بسم الله الرحمن الرحیم و رد فی الحدیث اول ما خلق الله نوری اول چیزی که حق سبحانه یافرید نور
محمدی بود علی صاحبها الصلوة والسلام و التحیة و سایر مخلوقات را از علویات و سفلیات ازلان

نور پیدا آورده حق تعالی گویا خود را بآن نور می ستاید آنجا که میفرماید الله نور السموات والارض
ای ذوالنور السموات والارض حق سبحانه خداوند آن نورست که آسمان و زمین و ما فیها بآن
نور پیدا گشته است مثل نوره صفت نوری که منسوب است باو تعالی و آن نور گویا در کنایه از
تعیین اول و حقیقت محمدی است علی صاحبها الصلوة والسلام مشکوة فیها مصباح همچون
چراغی است در طاقی و دخول کاف تشبیه بر مشکوة بنا بر اشتغال مشکوة است بر مصباح و مشکوة
بدن غصری آنسرور را علیه و علی آله الصلوة والسلام باید تصور نمود و المصباح فی زجاجة آن چراغ
افروخته در قندیل است از آنگینیه و آن قندیل گویا باطن مبارک آن خلاصه موجودات است
علیه و علی آله الصلوة والسلام که آن نور از راه باطن او علیه الصلوة والسلام تعلق به بدن غصری
گرفته است و باطن یا قلب اوست علیه الصلوة والسلام با هیأه و حدانی او که از ترکیب اجزای
عشره عالم خلق و عالم امر بمحصل پیوسته است یا گوئیم زجاجة کنایت از تعین وجودیت که تعین ثانیست
چه تعین اول که تعین حسی است نسبت با محفوظست بتعین وجودی و تواند بود که زجاجة کنایت از
تعیین علمی باشد که علم را با و صلی الله تعالی علیه و آله و سلم خصوصیتی است که صفت دیگر را نیست
و محبوبیت او علیه و علی آله الصلوة والسلام این صفت را سری است که دیگری محرم آن نه لهذا
محبوب ترین صفات نزد او تعالی بطور حضرت ایشان ماقدمنا الله سبحانه بسر الاقدس این
صفت است و بحتم که زجاجة تعین وجودی بود و مشکوة تعین علمی باشد بالجمله الزجاجة آن آنگینیه
بهر معنی که باشد از کمال صفا و نضارت گاهها کوکب دُری گویا ستاره است درخشان باید دانست
که تعین اول و حقیقت محمدی نزد حضرت ایشان ماتین حسی است اول چیزی که از مرتبه اطلاق و ازج
مکنون بعرصه ظهور آمد و متعین گشت حبست که مبدأ اعتبار وجودست چنانچه حدیث قدسی گشت که از
مخفیا فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف ولالتی برآن دارد این تعین حسی که منشأی محبوبیت
فاتیه آنسرورست علیه و علی آله الصلوة والسلام مرکز دایره است و محیط آن خلقت است که حقیقت
ایمانی است علی بنبیا و علیه الصلوة والسلام حسن بر آن بحسن ملاحت مناسبت دارد و حسن

بحسن صباحت می ماند صباحت حسن تفصیلی است که در معرض بیان آید چنانچه در عالم مجاز تعبیر
از آن بر شاکست قد و صباحت خود و لطافت چشم و ابرو و امثال آن نمایند و ملاحظه می است معنی
و آنی است ذوق که از محیط تعبیر آن بیرون است و دورای رشاق و لطافت مذکور است که تعبیر از آن
بآن حسن می نمایند خوش گفت سه آن دارد آن نگار که آفت هر چه هست و آنرا طلب کنید
حریفان که آن کجاست به و این مرکز و محیط یک تعیین است که مسمی با شرف و اسبق اجزای او است
که مرکز است یعنی حب و تعیین ثانی تعیین وجود است چه حب است که سبب وجود و ایسا گذشته است و تعیین
علمی و اول تعیین وجود است و حصه است از حصص آن لیکن اجماع حصص است چنانچه تحقیق آن در جا
و گیر ثبت یافته است بر سر اصل سخن رویم که آن صاحب افزود خسته که در آنگینه است یو قد افروخته میشود
و از دیار نور آن نموده می آید من شجره مبارکه ز میوه آن درخت بابرکت بسیار نفع که درخت زمیون است
که در زمین مقدس شام رسته است این شجره مبارکه گویا کنایه از حقیقت خلت حضرت ابراهیم است علی بنی
و علیه الصلوٰة والسلام و چون آنحضرت شجره انبیاست و در قرآن مجید در حق او وارد گشته و بابرکتنا علیه
و علی سحاق بنا بر آن شجره مبارکه که از وی تعبیر می آید و مناسب است زمیون با و آنست که نسبت زمیون
زمین شام است و نیز درخت مبارک است چنانچه منقول است که هفتاد و پنج مرتبه علیه السلام بروی دعا بابرکت
کرده اند که یکی از آنها حضرت خلیل است علیه السلام و نیز آورده اند که زمیون اول درختی است که بعد طوفان
رسته است و آنحضرت هم اول اولی العرب است که بعد از طوفان بر منصفه ظهور آمده است و چون حقیقت
خلت برتر از طبقات زمین و آسمان است لا شرقیه و لا غربیه آفرموده یکا در میهایضی و لو لم تمسسه نار
نزدیک است که روغن آن درخت روشنی در پیش خود اگر نرسیده باشد بوی آتش یعنی حقیقت
خلت در رخسار و هدایت به تابه است که بی آنکه آتش محبت از وی اشتغال یابد روشنائی بخش است
و صباحت آن حمزه ملاحظه ما بر مطلق است و چون ولایت ابراهیمی با ولایت محمدی علیهما الصلوٰة
و السلام جمع گردد و ناکره محبت از خلت افروخته شود و صباحت این ولایت با ملاحظه آن است
و آنرا ان باید که آلات محیط در مرکز روی نماید نور علی نور نور بر نور افرازد و نور صباحت صبا نور

ملاحظت یکجا آید و نور الهی با نور محمدی جمع شود علیهم الصلوٰۃ والسلام و ملاحظت باصباح است
منصبی گردد و پدر نور و پسر نور نیست مشهور به از اینجا فهم کن نور را علی نور به ازین اجتماع نور
واقتران محدین بمقام محبوبیت محمدی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم بدرجه علیا رسد و معامله
از دو طوق عبودیت نیک طوق آید و مقصود از امر با تابع ملت ابراهیم علیه السلام بر وجه کمال
بنظور رسد و دعای کمال صلیت با جابت تام پیوند داین کمال در حق او علیه و علی آله الصلوٰۃ بر وجه
کمال بحصول پیوست و مدح و ستیجاست شد الحمد لله سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعماء حمد اکثر اکثر بعد
از حصول این معامله توجیهی که خود بحال این واپس مانده گان داشت کمتر گشته است و فردی را از افراد
است بحر است آنها نگاشته و خود در خلوتخانه خاص با محبوب خلوت داشته علیه و آله و اصحاب
الصلوات و التسلیمات و البرکات و التحیات و تفصیل بعضی امور که در اینجا باجمال
ذکر یافته است از مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان با طلب باید نمود و السلام

مکتوب چهاردهم بمولانا محمد صدیق پشاورمی و فضیلت علوم هست و محبت حرم

بسم الله الرحمن الرحیم صحیفه گرامی اخوی اعز می مولانا محمد صدیق بر سیده خوشوقت ساخت از خود
عنایات و برکات و بلند همتی باو قعطش و دیوانگی که اندراج نموده بودند بمطالعہ آن ملتذ گردید
قیمت جوهر آدمی بردن نیست دوست و هر چند جوهر قیمتی تر محبوب و مرغوب تر از آنست که دارد
گشته ان السدحیب معالی العزم و میغض مسافلهما علوم هست چون بانشاء حب و جنون جمع شود و یا
حزن و عشق یکجا گردد نور بر نور آید و قیمت بر قیمت افزاید و راه ترقی پیش از پیش کشاید متن
یرد الصبره خیر جعل فی قلبه ناسخ و نیز آمده ان السدحیب کل قلب حزن قال علیه و علی آله الصلوٰۃ
و السلام مولانا خرونا یکی فی امته لرحم السدحیب الامه بکائنات ای شایان آن دل که در این دل غم خور
در عشق و در دوست که آدمی را بر سار آفرینش فضل داده است و بدولت قرب و معرفت بنواخته
آدمی که از نشأ حب و جنون خالی است ملحق بمجوبات است اگر فضل قریب انبیان را عشق محبت

قرار داده آید چه بلا خوب و زیبا بود بر در بند عقل عقیل نباید بود و اندکی ازین بند را بی باطل مید
 ازین بند بجای رسیدن دشوار است **۵** دل اندر زلف یلی بند کار از عقل معیون کن چه که
 عاشق را زیان دارد مقالات خردمندی **۶** مخدوم ملا محمد شریف کابلی را میگویند که درین ایام
 خیلی باصلاح آمده است و تغیر اوضاع سابق نموده برین تقدیر گنجایش دارد که عنفوان زلات
 او نموده آید و چون صحبت رشید و مؤثر دارد او را برین امر خطیر باید آورد و تجویز تعلیم طریقت
 باید نمود و چون شما را اطوار او بیشتر از فقیر واقف خواهید بود تا مل شانی و استخاره نموده بعد از
 اقبال قلب و اسر حلقه سازند و اجازت تلقین فرمایند هر چه از اخلاص ارادت که دارد و مقتضای ظاهر دیگر
 از وی بظهور آید که به از وی بود بعد از آنکه شما تجویز نماید فقیر نیز موافق آن چیزی را بنویسد و سلام علیکم و علیکم السلام

مکتوب صد و پانزدهم بشیخ عبداللطیف شکر خانی در تنزیه محبوب حقیقی جل شانہ

الحمد لله والحمد لله علی رسول الله و غیباته این سکین و سید فرخ ابواب با حمد الله سبحانه که احوال
 فقرای این نواح بر پنج صلاح است و از پنج وجه نگرانی نیست غیر از یک نگرانی و با وجود گرفتاریهای
 صوری فی الحقیقه یک گرفتاری است هر چند از ان بی نشان پنج نشانی بدست نیست و تمامی
 کار و بار اینجائے سوز و گداز است و انگلی ماند و بود این سوز و انتظار در دست
 نهان و سوز نیست بے ناش و بے پایان **۷** که میسوزد درون چون شمع بر این نعلیسوزد

مکتوب صد و شانزدهم به مرزا عبید الله در بیان وراثت حق سبحانه و تعالی

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی برادر رشید عبدالدریگ این دوران کار را از نه و کاخ
 منی نسا زند و همواره بجزبات و عنایات در مراتب قرب ممتاز باشند و از گفت و شنودی و از علم
 بنادانی آیند بلکه و رای مراتب قرب و جذب پویند و برتر از معرفت و جبل جویند چه امری که در پی
 آیم و رای جذب و سلوک است و بیرون از آفاق و انفس و رای بغنا و بغاست و و رای تجلیات

و نظرات و دورای دخول و خروج و دورای قرب و بعد و دورای توحید و اتحاد است و دورای خشنود
و مشاهدات و دورای لفظ و معنی است و دورای علم و جهل و دورای کثرت و وحدت است و دورای اسم
و صفت و دورای قید و اطلاق است و دورای شیون و اعتبارات و دورای موهومات و تخيلات
و مکاشفات است و دورای تجلی افعال و صفات و ذات تعالی و تقدس اصل در رنگ ظل ازین
دولتسرادر راه است فموجبانه و راء الوراثم و راء الورا این و راءیت در جانب قربت نزدیکی
بعد از هر چه تصور کرده شود نزدیک تر است بلکه از ذات اینکس باین کس نزدیک تر است و راءیت
جانب بعد جولا نگاه و هم است و این و راءیت از دیده عقل و ادراک و هم و خیال بر دست چه فهم
و هم از خود نزدیکتری را متوان تصور نمود فموتعالی اقرب فی الوجود و البعد من الوجودان این کمالات
از کمالات و ولایت انبیاست علیهم الصلوات و البرکات چه کمالات و ولایت اولیا منحصر در مراتب
قربت است که غایت قرب اتحاد و رفیع آئینیت است که نهایت این ولایت است و معامله اقربیت از
اتحاد هم نازکتر است از اتحاد باید گذشت تا معامله اقربیت روی نماید ع لذت این می نشناسی بخدا ناچستی

مکتوب صد و هفتم بملاشهداد در ترغیب بر تحصیل فنا قلب نفس

بعد از رفع دعوات باخوی ملاشهداد میرساند که احوال این فقر مستوجب حمد است خیریت همه
مسئول و مامول است باید که در اتباع سنت کوشند و در تعمیر اوقات بوظائف طاعات جید تمام نمایند
و بر ذکر و توجه قلبی بجمع همه ملایم باشند بحدی که ماسوای مذکور از ساحت سینه ریخت بر بندد
و تعلق علمی و جوی آن از غیر او تعالی منقطع شود که اگر تکلف یا دماسوی نمایند بیاد نیاید و حضور
مع السرحانه ملکه دل شود چنانچه سمع و بصیرت سامعه و باصه این زمان فنای قلبی حاصل آید
بعد از آن اگر بمحض فضل نفس حاضر نیز و بزوال آرد و بنجام منتفی شود و نسبت حضور و توجه
از این طرف گسسته بآن پیوندد و در حضور او باور روی نماید بفنای نفس مشرف گردد
مصمم این کار دولت است کنون تا که رسیدن السلام

مکتوب صد و نهم بمولانا محمد صدیق پشاورى در رعایت مقام شیخت و ذکر بعضی از لوازم آن

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب مرغوب که درینو لا ارسال داشته بودید رسید
خوشوقت ساخت حضرت حق سبحانه بطریق مرضیه استقامت کرامت فرماید و از موانع وصول
مطلب ارجمند کیسوار و نوسشته بود و بحسب الحکم هنگامه طلب را یک قسمی سرگرم میداشت و بیع احد
بی تاثیر نیماز حتی که اکثرشان در اول توجه متاثر میشدند حمد الله سبحانه علی ذلک شکر این نعمت عظمی
سجا آزند و از عجب و پندار ترسان باشند و این امر را که مقام دست خطیر و بزرگ دانند و از ادای
حق آن معترف بقصور بودند و از توجهات بطلب و تفقد احوال آنها بتساهل نگذرانند که از اعظم
عبادات است بعد از فراغ ازین امر و ادای حق آن بقدر طاقت بطاعات دیگر مثل درس و اذکار و زواید
ان احب عباد الله الی الله من حب الله الی عبادہ شنیده باشند شکایتی از ابوالموسی و عدم استقامت
طالبان نموده بودند و اظهار ضررگی از ملقین آنها کرده محمد و اکثر طالبان این زمان همین
حال دارند طالب صادق کم است لیکن بعد از استخاره خود و استخاره او و بعد از حصول التفریح
طریقه را باید گفت بعد از آن اگر بی استقامتی و برگشت در کس ظاهر گردد و گوشه باشد ضرر او
قل نه سیلی ادعوی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین

مکتوب صد و نهم بمولانا محمد امین در جواب کتابت او که متضمن ابواب پنج و دو وجه توفیق

نکر بنیه قل کل من عند الله و کرمیه ما اصابکم من حسنة الا تیه و بیان حضور نقشبندیه و جواب اسوله و دیگر
الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی اعزى مولانا محمد امین وصول یافته
باعث فرحت و مسرت گردید و از کم الله سبحانه شوقا و ذوقا و توفیقا اظهار الامام هاجرت نموده بودند و بنوعی
دنیا دار الفراق است دعا کنید که در دار السلام جمع گردیم نوشته بودند که درین ایام دینیستی و تقیه عالمیان

دوستان آن از سرتازگی گرفته محمد و ما دیدنیستی مبعی بعدم است که مقدمه فناست و تغییر
 عالمیان در هر آن تعلق بشود و سالک دارد چنانچه تفصیل آن به شافیه مذکور شده است
 و نیز نوشته بودند که جهانیان را همه ظهورات حق جل و علایم یابد و در مرتبه مظاهر غلطان
 جز ذات واحد شود و نمیکرد محمد و ما این دید و این شهود را مشایخ دیگر کمال میدادند و فتح الباب
 میفرمایند نیک و مبارک است لیکن در غلبه این حال آداب شرعی را محافظت تام باید نمود
 و حقوق بندگی را نیک بجای باید آورد و باید تعیین کرد که این شعبه بر نقدیر صحت از راه است
 محبت محبوب است که محب هر چه بیند و داند غیر محبوب نه بیند و نداند و از هر کجا لذت فراگیرد و نسبت
 محبوب نماید و عدم تمیز میان عابد و معبود که نوشته اند ناشی از مقام جمع است که آنرا کفر حقیقی
 نیز گویند چون بمقام فرق بعد الجمع رسد و از کفر با سلام حقیقی آید عابد را از معبود متمیز باید و خلق را
 از خالق تعالی جدا بیند و آنچه در بالا مذکور شد که این شعبه بر نقدیر صحت زیرا که مشهود و درماری
 کثرت نه ذات واحد است تعالی **ع** خلق را وجهی نماید او به در کرام آینه و آید او به نوشته
 بود و ندید جان الله قائل انا الحق و سبحانی را از باب ظهور نشین مینماید مگر نمیدانند که از نسبت
 غیریت چه کشاید و اهل این در طرأچه حاصل آید آنچنانکه حقائق ممکنات اعدام است که بسط
 انعکاس کمالات امتیاز یافته است پس کمالات و ممکنات استعاره و مستفاد از مرتبه و وجوب بود
 و ذوات آن غیر از اعدام چیزی دیگر نباشد و چون این دید عاریت بر عارف غالب می آید
 کمالات منعکسه را درست باصل میسازد و خود را عدم صرف می بیند و بولی از هستی و توانج آن
 در خود نمی یابد این زمان بقنای حقیقی مشرف می شود نه آنکه خود را عین حق تعالی یابد که خود را
 از وی زائل گشتن چنانانیت برگزیده به انا الحق و اشتغال آن تکلم نمی نماید معدوم را با موجود حقیقی
 چه اتحاد و کدام اشتراک مقصود از نفی غیریت استفاء شرکت ممکن است با واجب تعالی در خیر
 و کمال و این استقنای شرکت درین صورت بر وجه اتم حاصل است از برای نفی این اشتراک
 چه و کار که بعینیت قائل شویم و در محذورات افیتیم و به توفیق میان این دو کریمه که کریمه

قل کل من عند اللہ وکرمیکر ما احابک من حسنة من اللہ و ما احابک من سئیة من نفسک بشا
رسیدہ ہووند برانند کہ خلق سیئات کہ در دنیا حبارت از بلیات است از حق است سبحانہ لیکن جزا
اعمال سو رہندہ است و بشامت عمل خود مورد بلا و مصیبت میگردد و چنانچہ از عایشہ صدیقہ
رضی اللہ تعالیٰ عنہا منقول است کہ فرمودہ ما من مسلم یصیبہ و صب و الانصب حتی الشوکت
یشاکما و حتی النقط ل شعث لعلہ لا یذنب و ما یعفو اللہ اکثر پس باندازہ خلق بلا و ایصال آن
فرمود قل کل من عند اللہ و باعتبار استجاب آن بکسب ذنوب فرمود من نفسک فلا تفرح
بکلاف حسنة کہ بفضل محض است ہما اعمال خیر بندہ مکافات نعمت وجود ہم نمیکند بنعم دیگرچہ ہر
رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ لا یدخل بکنہ احد الا برحمۃ اللہ فیل و لا انت قال علیہ
وآلہ الصلوٰۃ و السلام و ما نا و انچہ بعضی از نعم عاجلہ و آجلہ جزای عمل بندہ در قرآن و احادیث
آمده است آن نیز از راہ فضل است کہ بفضل صرف عمل بندہ را باین درجہ رسانیدہ **و**
چشم دارم کہ دہا شک مرا من قبول ہا آنکہ در ساختہ است قطرہ بارانی را چہ و ایضا وجود کہ با صفا
خاصہ حضرت معبود است تعالیٰ مبداء ہر غیر و کمال است پس مبداء نعمات او بود تعالیٰ و عدم کہ ذات
ممکن است منشأ ہر شے و نقص است پس منشأ سیئات نفس ممکن باشد و کرمیکر قل کل من عند اللہ
باعتبار خلق است منشأ دیگر است و خلق دیگر چنانچہ گویند منشأ نباتات ارض است و منشأ مردار
آب با وجود آنکہ خلق از دست تعالیٰ از نسبت نقشبندیہ و حضور خاص این اکابر استفسار فرمود
بر اند کہ نسبت نقشبندیہ و حضور ایشان شہود نیست مبرا از وصف شاہد ہی و شہودی و حضور
برتر از نسبت حاضر و حاضر تہ کہ کجہرت تعلق دارد و دران موطن شہود حق سبحانہ خود بخود دست
و این حضور را حضور بی غیبت نیز گویند حضرت قدوۃ المحققین حضرت ایشان مانوشتہ اند
کہ اندراج النہایت فی البدایہ درین موطن صورت می بندد و حصول این نسبت مطالبہ را درین
طریق فہمک اخذ کردن طالب است در سلاسل دیگر اذ کار و او را و از انجیر تا بران عمل نماید
و بی مقصود برود ع قیاس کن ز گلستان من بہار مراد و نیز نوشتہ ہووند و در باب

مشایخ نقشبندیه که میفرمایند که با فضلیا نیکم که نهایت دیگران در بدایت مانند ریح است پس
 نهایت ایشان علیم الرضوان عبارت از چه باشد مخدوم ما بیان انیمینی در کتب این اکابر هیچ جا
 بنظر درآمده است معلوم نیست که کس شرح این معانوده باشد غیر از حضرت ایشان با قدر ساد
 سبحانه بسر که جواب این سوال را بتفصیل در مکتوب دویست و بیست و یکم از مکتوبات جلد اول
 نوشته اگر شوق انیمینی دامن گیر شود آنجا مطالعه نمایند و واقعه که دیده اند که میگویند که قدوة
 المحققین حضرت ایشان مانده اولیا افضل اند حتی از فلان عزیز و اضطرابی ازین واقعه ظاهر
 ساخته اند مخدوم ما جای اضطراب نیست که افضل در نیامی تواند که بمعنی النفع باشد و همین معنی
 حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند سایه رهبر به است از ذکر حق یعنی حفظ صورت پیر که
 آنرا رابط گویند سودمند ترست مرید را از ذکر گفتن و واقعه که در باب انگشتی بواسطه دیده اند
 نوشته بودند الحق که فقیر نیز آن انگشتی را خوش نمیکند مضمون حدیث من خلق شیا و کل الیه
 شئینه باشند نوشته بودند که بی انصافان به تهمت متهم میکنند نه همچنین است مخدوم ما اگر دشما
 نیست کفارت شما می شود بخاطر هیچ نیارند لغو ذبا بعد من الحور بعد الکمر
 از حق سبحانه استقامت مسألت نمایند و این دو را افتاده را از دماغ فراموش نکنند

مکتوب صد و بیستم بمولانا محمد ضیف در جواب
 عرضیه وی که مشتمل بر حالت عالی و واقعه روشن بود

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه را خوی اعز می مولانا محمد ضیف رسید
 باعث بهجت و مسرت فراوان گردید حضرت حق سبحانه در مدارج قرب ترقیات بی اندازه
 کرامت فرماید نوشته بودند که بعد از رسیدن اینجا کیفیتی ظاهر میشود و در تمام بدن سراسر
 میکند آنرا فتنه نوشته بودند که مفهوم میشود که تلاوت قرآن در حصول آن نسبت مؤخر
 تمام است هر چند تلاوت میکند آن نسبت قوه میگیرد و اگر در تلاوت فتوری افتد در آن نسبت

نیز فتور راه می یابد محمد و ما میتوانیم که منشأ این کیفیت حقیقت قرآنی بود و چون رابط محبت
 باهل این نسبت درست دارند و جمعیت استعداد نیز در اند حصول انیمنی و امثال آن از شما
 قریبست با جمله کیفیت مسطور از نسبت های ظلال فوق است و باصل الاصل متشبت می نماید
 شوق کمالات مخصوصه و نسبت ضمنی نموده بود و ندیکمل که نصیب از آن بحصول پیوسته باشد
 و این کیفیت که نوشته اند اثر آن بود فقیر درین باب تامل نکرده است امیدوار باشند
 از آن طرف نه پذیر و کمال و نقصان و درین طرف شرف و روزگار باشد به طلب
 مسودات جدید نموده بودند اگر توفیق یافت بیاری میگویم که اگر چیزی از آن قابل نقل باشد
 نقل گرفته بفرستد و واقعه که دیده بودند گویا که شخصی آب دهان خود را در دهان من می اندازد
 و میگوید که امانت آن سر درست صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که برای تو داده بودند رساندم
 بنایت اسیر و امید بخش است گواهی آن فی الحال ظاهر نشود و آنچه از احوال یا در آن خود نوشته
 بودند خیمه محفوظ ساخت همه احوال سنجیده و مقبول است و باید گیر دست و گیر بیان الله تعالی
 ترقیات ارزانی داشته بمطلب حقیقی رسانا چون ایام اعتکاف بود و امور ضروری در پیش
 بزود اند نتوانست پرداخت و بر اجوبه لابد اقتصار نمود و بنا اتم لنا نورنا و غفر لنا انک علی کل شی

قدیر بعد از نوشتن کتابت در حصول نسبت ضمنیه پاره تامل نموده شد هیچ واضح نشد
 اگر مقدر است باز تامل و توجه بلیغ درین باب خواهد نمود اندک لکل غیر المیسر

مکتوب صد و بیست و یکم بحضرت پیرزاده خواجه عبید الله
 در آنکه سبقت از اصل است و ظل هیچ چیز مستقل نیست

حضرت حق سبحانه ذات بابرکات حضرت مخدومی و مخدوم زادگی را در گاه بر مفارق
 عجمان و هواخواهان باقی و پاینده دارد بالنبی و آل الامجاد علیه السلام الصلوات و البرکات
 الی یوم النشور و دعائیت نامه گرامی مشرف گردید امید که این مجبور در از کار را

کجا که گاه بگوشت خاطر عاظم آورده بلا لطافت و عنایات می نواخته باشند آتی معاطه بقا با برقصیر است
 عفو فرمایند بی کرم از گریبان می آید **ع** در خانه بکده خدای مانده همه چیز به بدایت از مبدای باید و سبقت
 از اصل که از پیشگاه چنین آمده است و باشد شوق با آنحضرت منسوب گشته خیر و کمال که ظل دارد همه
 مستفاد و مستعار از اصل است ظل در هیچ چیز نمود استقلال ندارد اگر نسبت خیر و کمال بخود نماید
 خائن بود و دعوی همسری باصل پیدا کند کمال در حق او از انقباض کمال است از وی و خیریت
 در سلب خیریت و نصیبی که از اصل دارد بعد در منتسبات بآن محمود تلاشی است هر چند ظاهر و محض
 محمود تلاشی ظل بیش خوش گفت **ب** معشوق اگر چه گشت همچنانده اما دوری آن ترزا اول است و یازده
 به ظل بیچاره که جز استفا از اصل بهره ندارد از کمال و جمال او چه خبر داشته باشد الا ان یوجده بعد العدم
 و یولد بالولادة الثانية فیمضی لا یکل عطا یا الملک الامطایاه و من بعد هذا مایذی صفاته و ما کتمه خلی
 لدیه و اجل سخن بجای دیگر رفت مقصود آنست که نظر بر تقصیرات این طرف نمانده از توجه فائزانه
 منتهی سازند و این عاصی را بدعای خیر سلطنتی خاتمه یاد آرند و السلام اولاً و آخره

مکتوب صد و بیست و دوم بمولانا محمد صدیق پشوری در شرح
 احوال وی و جواب استفسارهای که نموده و تحسین احوال یاران او

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب مرعوب رسید چون مشعر از استقامت او ضامن
 و نجیدگی احوال بود مطالعة آن فرحت بخشید شکر خدا جل و علا بجا آرند و طالب زیادات باشند
 لکن شکر تم لازید کلم نوشته بودند خود را در عالم دیگر میدانند و باین عالم سیاسی ندارد و منشأ آن
 انقطاع باطن است از عالم سفلی و اتصال او بعالم علوی لیکن این دید در وقت عروج است
 و هنگام نزول که بظاهر و باطن متوجه خلق است این دید مفقود است و آنکه جبهه خود را مثل جبار
 بی حس و حرکت می یابند و اثری از هستی در خود نمی بینند از فناست و آنکه محاط انوار خود را
 نمی بینند و چه یارهای نوزد رami یابید که در شما حلول میکند و هر جزوی از اجزای نور اجزای خود

میدانید که می یابد و می بیند که معتبر فانی نفس آنست که سالک بدوق وجود و توابع
و بعد از صدست کمال ظلال کمالات و اجبی یا بدو این و دیگر چنان غالب آید که این کمالات
درست باصل سپارد و خود را جاد میت بیند و با نانوایه تعبیر نمودن ذکر و یاد و نه تو
بعد از حقوق توجوا و باوست و بقامر بوط بولاده ثانیه است من قلمته فانا دیت درین وقت عارف را
از نزد خود اوصاف و اخلاق عطای فرما یند و عارف باوصاف معروف خود راجی و عالم شنوا
و بنا و تکلم می یابد باید دانست که فنا و بقا فی الحقیقه باسمی است که مبدأ تعین سالک است نه بدست
افدس تعالی اگر فنا و استهلاک است در اسم است و اگر تحقق او بقا است هم باوصاف آن اسم
چه هر اسم جامع اسما و صفات است و آنکه سالک خود را نیابد و معدوم بیند بی آنکه منتسابات را
از اصل داند و باصل سپارد و معبر بعدم است که فانی جذب است که عود از ان ممکن است بخلاف
فانی حقیقی که از عود ابدی است نوشته بودند که در نماز تصور میکنند که راکع و ساجد دیگر است بعد
از نماز کیفیت خاص رو می دهد بر بنجی که باطن سر اسر در حلاوت و التذاذ و در میر و داین حالت
همی صیل است و حالت صلاویه را بر غیر آن بسے تفوق است التذاذی که در ادای نماز رو می دهد
نماز نهایت کار است علی الخصوص نماز فرض پرسیده بودند که ر و در اوقات و بشارات عالی
اشارات و ظهور معارف و اسرار شرط کمال است یا نه شرط بودن مفقود است هر چند ترتیب این
اسور به کمال است و نیز پرسیده بودند علما می که تعلق بعال متوسط و مفتی دارد که ادم است و شتی
از متوسط چه چیز را تمیز میشود بداند که توسط و انتها را مراتب بسیار است در ولایت چندین
مراتب است بعضها فوق بعض که نهایت مرتبه تحتانی بدایت مرتبه فوقانی است و از گذشت
مراتب ولایت کمالات مرتبه نبوت است که نهایت آن بدایت این است لیکن کمال اول و نهایت
نخستین فناست که عبارت از میان ماسوی است و زوال علوم ماعدا اگر زوال علم حصول
اشیا است فانی قلب است و زوال علم حضوری فانی نفس این نشان فی نفسه هم کمال است
در قرب ولایت و هم شرط کمالات دیگر که فوق است و نیز التذاذ و حلاوت از خصائص

انتہاست که امر نوشته بودند که نہایت سیر تا بقا با سرت و یا بعد از گذشتن معامله بقا با سرت نہایت
 بخیر و بیکر تعلق دارد و آن چیست بدانند کہ بعد از گذشتن معاملات فنا و بقا کہ باصول و اصول
 اصول تعلق دارد و کار بجمل و حیرت می افتد نہ جبل و حیرت متعارف کہ نقص است این آن جبل
 و حیرت است کہ ہزاران ہزیت بر علم و معرفت دارد من لم یذوق لم یدر و نیز از گذشت آن معاملہ نسبت
 بمجمول الکلیفیت رو میدہد کہ از گذشتہم کہ از گذشتہ اخیر از اشارات از ان معاملات چہ گفت آید و خصوص ہر چند
 میخواستیم کہ امثال این سخنان بشما در میان آرم لیکن چون عنان شوق شمار از ان مصروف
 میدیدیم عنان سخن را نیز مصروف میداشتیم الحال چون معاملہ بر سر آمدہ است رگ اشتیاق جنبید
 سطر ی چند و بیکر موافق مرام شہامی نویسد استماع نمایند معاملہ فنا می نفس کہ در بالا ذکر یافت نتیجہ
 تجلی صفاست و از گذشت آن کار و بار با تجلی ذاتست و معاملہ این تجلی از گفت بیرون است
 ذاتی است و جدانی نہ بیانی و ترجمانی انقدر ہست کہ این تجلی ذاتی و الہی است لان الذات
 اذا تجلی لا استتار لہ ازینجا معلوم شد کہ تجلی برقی کہ گفتہ اند نہ تجلی ذاتست تعالی تجلی شانی است
 از شیون ذات تعالی و حضرت شیخ ابن عربی تعبیر از تجلی ذات باین عبارت نمودہ است
 التجلی من الذات لا یكون الا بصورت التجلی لہ فالتجلی لہ ما رامی سوی صورتہ فی مرآة الحق و ما
 لای الحق ولا یکن ان یراہ و شیخ قدس سرہ این تجلی را منہمای تجلیات گفتہ و فرمودہ فلا تلصق
 ولا تعقب فی ان ترقی من ہذا الدرج من التجلی الذاتی و حضرت ایشان ما قد سنا اللہ سبحانہ بسرہ
 الا قدس این تجلی را تجلی شانی از شیون ذات تعالی مقرر نمودہ اند کہ آن شان اصلی است از اصول
 اسمی کہ مبدا تعین سالک است و باین علاقہ آیینہ داری صورت عارف نمودہ است و ہر نگ آن
 برآمدہ نہ تجلی ذات تعالی بلکہ تجلی شان ہم برنط تنزیہی نیست مقید بمراتبہ صورت و اندک حکم نیست
 توجہ غائبانہ را نوشتہ بودند کہ بچہ طریق است حضور و غیب در توجہ کیسان است عمہ در معالہ
 و جدانی شدن و جمع نمودن است خود را از توجہات شتی و نیز نوشتہ بودند کہ عدم علم باحوال
 مستر شدان موجب منقصت ہست یا نہ بدانند کہ در سلوک و تسلیک اختیاری پیر از علم باحوال

و همچنین مرید را علم باحوال خود ناگزیر است و در طریقه ماکه طریقه اصحاب کرام است علیم الزم و این
 بیج در کار نیست نه در جانب پیرو نه در جانب مرید چه افاده و استفاده درین طریق انکاسی
 و انصباعی است مرید در صحبت شیخ کامل با اندازه محبت و فانی اشخ هر ساعت برنگ او می
 در نیصورت علم چه در کار هم در افاده و هم در استفاده خربوزه که تابش خورشید بخت میشود
 که خورشید با خربزه را علم به بختن و بخت شدن باشد درین طریق هر چند وجود مناسب بشیخ
 زیاده ترسد انکاسی باغ بیشتر در حق او پیدا آید و تحصیل و جوه مناسب با تابع شیخ است
 ظاهر او باطن که سر مو جمال مخالفت و اعتراض در خود نیابد که سبب سدره و خسران است
 و نیز خدمت و رعایت آداب اوست چنانچه بزرگان فرموده اند و رسوخ محبت و عقدا دست
 با پیر زان روی که چشم توست احوال به معبود تو پیر توست اول به نوشته بودند
 باستر شدن تا حصول فانی قلبی در ایشان بشوق محبت داشته میشود بعد از آن اگر کمتر
 مغفوم میشود و چندانی در درک نمی آید و مانند و مانند بزرگان ما بجهت کمال علو بجهالت و حیرت
 اقرب است نسبت هر چند از قید ظلال و ابر و باصالت آید از مظان علم و معرفت دور تر افتد
 قدوة المحققین حضرت ایشان ما قدسنا الله سره الا قدس نوشته اند نسبت باطن هر چند بجهالت
 کشد زیاده تر بود مستر شدن را بوظائف اذکار و طاعات سرگرم دارند و بایان خدمات و ترعا
 آداب ترغیب کنند و معطل نگذارند امید که از نسبت خاص بزرگان بهره یابند مقصود حصول نسبت
 است علم بآن امر دیگر است اگر بدهند و نعم و الا غم نیست نسبت چون بتانی و تعب حاصل شود
 قدر و عزت دارد و آنچه بسهولت و زود دی بدست آید چندانی قدر و عزت ندارد و اگر کسی
 استعجال نماید بوالهوس است طالب نیست و قابل صحبت نه مردم در طلب دنیای دنیه چه رنجها
 که نمیکند طلب حق جل و علا حق بآمنت بزرگان و درین طلب ریاضتها کشیده اند و عمر بگذرانند
 و او مدتی شصت سال سخت دید و تابشی روی نیکبختی دید و بر سر پای جلد زشته ایم فانی
 قلبی که در طریقه بعضی از طلاب را بسهولت دست میدهند و در رنگ است که کسی را چشم بر بند

و یکایک بمنزل رسانند و راہ چندین سالہ بطرفہ العین قطع نمایند ہزاران احوال و مواجیب
و تلویحات و مشاہدات الوان و الوار متلونہ و غیر متلونہ و کشف و وارادات کہ بمطلب حقیقی
چندانی کار ندارد بگردان بسیار نرسد حصول انیمانی در حق طالبان امر سهل ندانند و قطع
نامی دائرہ سیرانی بعد از آنکہ پنجہ ہزار سالہ راہ بتقدیر آن نمودہ اند آسان ندانند و تمام از تلویحات
بر آمدن و تمکین پیوستن را امر محقر خیال نکنند آری این معاملہ نسبت بکالات دیگر کہ فوق است
حکم قطره دارد نسبت بدریہ محیط آسمان نسبت بعرض آمدن و در زمین عالیست
پیش خاک تو و حضرت شیخ الشیوخ قدس سرہ و کتاب عوارف بعد از ذکر خوارق
و کرامات مینویسد کہ اینہا ہمہ مواہب الہی است جل شانہ جمعی را بآن مشرف میسازند
و گاہ بود کہ برتر ازینہا جمعی باشند کہ آنہا را بیچ ازین خوارق و کرامات نبود بعد از آن
مینویسد کہ اینہم خوارق و کرامات دون ذکر ذاتست تعالی و دون تجوہ مشر
قلبست بذکر نوشتہ بودند ملا عبد السم نام باری در یکہفتہ بغنای قلبی رسید
و بعد از یکماہ از ابتدای زمان کراحوال خود را کہ وانمود ہمگی بغنای نفس میاند و علامات این فنا
ظاہر میگشت مخدوم این انجملہ نوادر و غرائب است خال خالی را گر باین زدوی این ہر دو دولت
میسر شدہ باشد نوشتہ بودند ملا دریس احوال بسیار عالی دارد و صحبت او موثرست بعد از
استعارہ رخصت اشخاص محدودہ باودادہ شدہ است مخدوم این عدد را شمار الیہ با تمام رساند
عدد مضاعف از عدد اول یا زیادہ از آن تجویز کنند و بکذا و ہر گاہ استقامت بر اوضاع شرعیہ
و اطوار صوفیہ در وی فہند و معاملہ فنا و تمکین مشاہدہ نمایند اگر صلاح دانند بعد استخارہا
رخصت مطلقہ بطریق سفارت بدہند بشرط استقامت بر سنت سنہ علی مصدر با الصلوات
و التسلیمات و غیر نوشتہ بودند کہ صوفی محمد شریف کہ از شتر شداست از کابل آمدہ است نسبت
و حال او را از نسبت و حال خود فائق دریافت مخدوم و فقیہ ہم باین عزیز در یک مجلس صحبت
داشتہ بود و خیلی ملاحظہ داشتہ لیکن بغیر عمل توقیف است زادنہ اند سبحانہ و ایاکم و سائر

مکتوب خواجہ محمد سعید
بہ صاحب
مکتوب خواجہ محمد سعید
بہ صاحب
مکتوب خواجہ محمد سعید
بہ صاحب

اخوانم که احد و ترقیا و توفیق را بنا اتممتان و نانا و غفر لنا انک علی کل شیء قدیر

مکتوب صد و بیست و سوم بمیرزا عبیدالله در ترغیب بر اعلای همت
و تفصیل شهودی که در احکام شرعیه روی نماید بر مشاهدات دیگر

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب برادر عزیز شد از جنود امیر دوست محمد
رسانیده خوشوقت ساخت الله تعالی بعافیت و ترقیات دارا و نوشته بودند که با وجود
انقضای شهود و غیر و غیرت بکمال بجدی که منافرات ظلمت و اعتباری هم رضائید هر بلکه
تفرد نظری آید که وجود دیگری اثبات نموده آید رعایت عبودیت و عبادت بر جاست
و دقیقه از اطوار ظواهر شرع بقدر امکان فوت نمیشد از تشکر خداوندی جل سلطان بجا آرند
که باطن اینهمه مغلوب انقیصم حال باشد و ظاهر بر آداب شرعیه مستقیم بود حق سبحانه روز بروز
استقامت را افزون کند که نجات متیقن در است و در ما و او آن خطرست همت را بلند
دارند و این احوال را سعادت و وصول دانند و زینهار صعود تصور نمایند و مطلوب را و را
الوارا و طلبند و بیرون از شهود و مشاهد جویند عزیز می بفرماید خدا را اصلی الله عایه و آله و سلم
بجواب دید گفت یا رسول الله ما التوحید فرمود عایه و علی آله الصلوات و التسلیات کلها بحسن
ببالک او خطری خیالک فالله سبحانه بخلاف ذلک نوشته بودند که محبت با حقیقت حضرت حق
علیه من الصلوات او و هما و من التسلیات اتمها بکمال ترین مقامیست و خواص احکام
شرعیه در صور خاصه بی کیفیت متجلی میشود و از محالی دیگر صاف تر چهره مقصود را انکشاف
می بخشد و ما این خهود را که در محالی احکام شرعیه روی نماید باشد و ات که در مریای این
نشان فانیه ظاهر گردد و چه نسبت چه احکام شرعیه را شباهت بموجودات نشان آخر ویه است
که در ان نشان جانب وجود ممکن را ترجیح داده مظهر حسن و جمال صفات که در وجود ایشان
ثابت است خواهند ساخت بخلاف موجودات این نشان فانیه که جانب عدم ممکن را ترجیح

درت خراب

درت خراب

مظهر حسن و جمال که در جانب احتمال عدم صفات نمودار شده بود ساخته اند چه صفات واجبی را که
 موجودات نشأتین مظاهر آنست چنانچه در جانب وجودشان حسن و جمال کائن است در جانب
 احتمال عدمشان نیز حسن و جمال ثابت لیکن حسنی که در عدم نمودار گردد و در رنگ آنست که خنظل را
 بشکر غلاف نمایند و شیرین دانند لهذا لذذات و نعمات اخروی همه مرضی و مقبول تر می بخش آمد
 و آخرت دار رضا گشت و دنیا دار غضب آمد و آنها که در نعمات فانیه آن غیر مرضی که حسن و جمال
 انیموطن مخلوط بظهور اب عدم است تحقیق این معامله در مکتوب صد از مکتوبات جلد ثالث حضرت
 ایشان ما قدس سره بتفصیل کائن است از اینجا طلب نمایند بلکه گوئیم که احکام شرعی که اوامر و نواهی
 الهی است خطاب ازلی است که بصفت کلام تعلق دارد پس اینجا بطور نفیس اسم بودی مرآت عدم
 و سایر ظورات را که وابسته بظلال اسم است در مرآت عدم بان ظهور چه مساوات و کواکب نیست
 نوشته بودند که درین و لام دوم بسیار تکلیف طریقه میکنند آنچه خود ما هر جا که طلب صادق بینند و احتمال
 راه دهد و اقبال قلب بی تکلف باشد طریقه بگویند و الا تکلیف نیست لیکن اگر بعضی و سا و سوس
 هو اجس درین کار روی دهد استغفار از ان در کار است بعضی از کمالات ولایت کبری و خصوص
 نبوت و خواص ولایت قدوة المحققین حضرت ایشان ما قدس سره بجا نه بسره الا قدس استفسار
 نموده بودند و ما اکثر این امور در مکاتیب آنحضرت همین و مشروح است مطالعه فرمایند اگر
 در جای خفای از استفسار نمایند تفصیل ولایات سه گانه که ولایت صفری و ولایت کبری
 و ولایت علیا باشد در مکتوب دویست و شصت و شصتم از مکتوبات جلد اول است و بیان ولایت حضرت
 ایشان و خصوصیات آن در مکتوب عدد چهارم و مکتوب صد و پنجم از مکتوبات جلد ثالث مذکور
 میشوند و اینک تامل نمایند که هر مکتوب بحر است عمان در اسرار بی پایان غواصی باید تا درهای یگانه را
 از مکاتیب چهار گانه برآورد و از جانز و دود و گاه شکر بجا آرد آری بسیاری از اسرارند که عقیدت کنند
 نیامده اند لیکن بدین شوق دست نیایند بر قوف بر صحبت ست آسوده شبی باید خوش مهتابی
 تا با تو حکایت کنم از هر بابی بد و اسلام اولاد آخر انسه زندان و متعلقان بحبیبیت باشند

صه هارز

صه اول

مکتوب صد و بست و چهارم بمولانا محمد صدیق در فرق میان ایمان عوام و خواص و اخص الخواص

السر تعالی از مراتب شهود که وابسته بظلال است گذرانده ایمانی بغیب الغیب که تعلق باصل دارد و از زانی کناد و ازین وصل که در رنگ سراب آب ناست ربانی دادۀ محقیقه کار رسانا و ایمان بغیب یا نصیب عوام است یا نصیب اخص خواص که بهره از کمالات نبوت یافته اند و از نهایت نهایت بقدر استعداد آگاه خواص و متوسطان بلذت شهود خورشند و بخمال وصال آرمیده خوش گفت بوقت صبح شود بمجور و زمعلومت که با که باخته عشق در شب و مجور بکلام بحسب بالک او خطر فی خیالک فاسد سحانه بخلاف ذلک ایمان غیب عوام از پس پردای ظلمانی و نورانی است و خواص هر چند از حجب ظلمانی تمامی و ارسته اند لیکن از حجب نورانی بالکل زبر آمده بآن گرفتار مانده اند و شهود آرزاشو مطلوب تصور کرده و عاشقانه که بنفس مطلوب توان کرد بآن در میان آورده و ایمان غیب اخص خواص از گنجهت حجب نورانی و ظلمانی است این بزرگواران مشهود طائفۀ ثانیه را پس پشت داد گرفتار و راهوار اند و یقین کرده اند که درین نشأ ازان بر تبه مقدسه غیر از ایقان نصیب نیست که رویه نشأ اخروی میوه دوست هر چند بیع قسم از حجاب حائل ندارند لیکن ضعف بصیرت مانع درک شهود است نشان ما بین الایمانین و بغیبین ربنا اتم لنا نورا و غفر لنا انک علی کل شیء قدير

مکتوب صد و بست و پنجم بمولانا حسن علی فی التذکیر و نصیحت

استجیبوا لکم من قبل ان یاتی یوم لا مرد له من الله ما لکم من ملجأ یومئذ و ما لکم من کفر فشان الصوفی المسارعة الی الاستجابة شوقا الی رب الارباب و طلبا لدره الی الخیرات الطاعات ظلمایا المرضیات و الدرجات سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنبه عرضها السموات فو لحت

قلوب العارفين في بيدا عظمته وكبريائه واحترقت الكباد المحبين في شوق لقاءه فوالا سفا على
من اعرض عن الله وباحسرتا على فرط في جنب الله لا تشغل تعمير امرت بتجزير و اجتهد في
تعمير سرک و تنزيه و لا تنظر الى شئ الا و رايت سبجانه قبله و بعده و لا تصعب مع احد الا
و البصره تعالى معه و اعلم انه عز شانه مع قلب منكسر حزين اوداه محترق بنار المحبت خال عن
بفكر لا و محتاج عن دار الغرور و التاهب لدار القرار الا لا تركنوا الى زخارف الاعن يا
و الظالمين الا انهم في مرتبة من نظار بحسب الا انه بكل شئ محب و سلام

مکتوبہ بہت شرم شاہ خواجہ ترمذی فی بیان الاستجابۃ المذكورۃ فی الآیۃ
الکریمۃ استجیبوا للکلمۃ و بیان ان جمیع الکلمات مندرجہ فی الشریعۃ لغراء

استجیبوا للکلم من قبل ان یاتی یوم لا مرد له من الدنیا کم من طی یوسد و اکلم من کثیر الاستجابۃ بصوت
التحلی بالاحکام الشرعیۃ و التزین بالسنن المصطفویۃ علی صاحبها الصلوۃ و السلام و التحیۃ
ما يتعلق بالظاہر و الاستجابۃ المعنویۃ الانقطاع و التحلی عما سوا الحق تعالی و تقدس و التحلی بالاسرار
و المعارف الالہیۃ ماله تعلق بالباطن الاول صورۃ البشریۃ و الثاني حقیقۃ بشریۃ فاکلمات
الظاہرۃ و الباطنۃ داخلۃ فی دائرۃ الشرعیۃ الحقۃ فصورۃ الشرعیۃ اصل و حقیقتها ثمرۃ متفرعۃ
علیہا فی شجرۃ طیبۃ صلیها ثابت و فرعها فی اسما و بقدر قوۃ الاصل یکون الثمرۃ و الفرع
اکثر و اقل فعلامۃ کمال الوصول کمال التقوی و کمال اتباع الشرعیۃ الغراء و التجانی
عن دار الغرور و التاہب لدار القرار و الصلوۃ و السلام علی نبی المختار و آلہ الابرار کما
ظلم و لیل و شروق النہار و علی سائر النیین و الملائکۃ و سائر الصالحین آمین

مکتوبہ بہت شرم باقوت و کما ھیکل شیعہ بیان حقیقت ممکن بیان فنا فی حق

حضرت حق سبحانہ و تعالی ذات باریکات را در جوارج قرب بجزایات و عنایات ترقیات دہاد

بالبنی و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوٰات و البرکات الی یوم التنا و نمیدانم بہ کجای علی چه نویسد
 ممکن بیچارہ کہ نصیب او از مطلوب حقیقی جز استہلاک و ضحاک نیست و از کمال او چه دریا بر
 و بحسن و جمال او چگونه پی برد چه ذات او عدم است کہ بواسطہ انعکاس کمالات وجودی نمود
 بی بود پیدا کردہ است و باین نمود خود را کامل و خیر خیال نمودہ بنیاد را ازین نمود بی بنیاد
 نہادہ و چون بسابقہ عنایت در رسد و کمال اصلی پر تواند از حقیقت معاملہ و اشو کمالات
 انعکاسی باصل عالم گردد و امانت باہل امانت شود عارف و بصیر ای عدم آرد و از ہستے
 خود منقطع گردد این زمان بفنای حقیقی مشرف شود ممکن نامراد اگر بخود نسبت خیر و کمال نماید
 خائن بود و دعوائی ہمسری بہل پیدا کند کمال در حق او انتہای کمال است از وی و خیریت
 در سلب خیریت این دیدہ این انقطاع اثر افراط محبت است کہ بہل پیدا کردہ است چه مقتضای

کمال محبت فنا می محبت است بقای محبوب	عشق آن شعلہ است کہ چون بر فروخت
ہر چه جز معشوق باقی جسد سوخت	و ہر چند ظہو اصل پیش استیلای این محبت شکرست

سوی پیش و محو و تماشای میش

 این عشق بلای خانہ خیز است

حضرت حق سبحانہ امثال ما مجبوران را ایمانے باین معانی دہاد و شربے ازین شرب
 درونے کناد بالبنی الامی الذی مازغ البصر و ماطقہ علیہ و علیہ آلہ الصلوٰات و البرکات علیہ

مکتوب صد و بیست و نهم بجا فطاع الغفور در انکہ طالب العاجی طالب ماسواست

مخدوم چون با فقرای شکستہ برای خدای و جل محبت از اندامید است کہ نتیجہ بخش باشد و کثایش
 کار پیدا کند کمونیات احوال بعضی طالبان اکہ و تماشای راہ دست میدہند پیش از وصول
 بہ رجحان و بقا از مطلب نیست و غیر حق است تعالی طالب حق را جل و علا اعراض از اسوا
 او سبحانہ ناگزیر است تا قبلہ توجہ بر کند نشو پس طالب احوال و مواجید گرفتار ماسوی است اگر
 فنا و بقا از مطالب است سعی در تحصیل آن و بچنین دیورہ آن از لہم مہام است کہ ولایت بآن

مربوط است و معرفت حق سبحانه که مقصود از ایجاد انسانست بآن منوط دیگران قسم و لوله شوق و نایره عشق که در مجاز روی میدهد حقیقت در کائنات که آن عشق و محبت چون متعلق آن بی کیفیت و چون است نصیب از بی چونی دارد و لهذا آنرا بعضی تعبیر باراد و طاعت نموده اند گاه باشد که آن محبت بکسوف چون پدید آمد و غره و زاری پیدا رود و گاه بود که باین منظر طوطو نکند و حقیقت بی کیفی خود باشد بلکه رواست که در بعضی اوقات نفسی این محبت نماید و فی الحقیقه محبت بر کمال بودنی بینی که در عالم مجاز هیچکس را هیچ چیز از نفس خود محبوب تر نیست زیرا که هر چیز را که دوست میدارد و از مال زن و فرزند برای خود دوست میدارد و در محبت خود هیچ لغوه و شوق در میان نیست و آنچه گفتیم در عالم مجاز زیرا که در عالم حقیقت محبوب حقیقه از نفس خود محبوب تر است لهذا افتا اثر این محبت است اگر این سودا بجان دیوچ بودی و محبت رسول خدای تعالی صلی الله علیه و آله و سلم نیز ازین قبیل است چنانچه در حدیث آمده لن یؤمن احدکم حتی الکن احب الیه من نفسه و اله و الناس جمیعاً و شیخ طریقت چون نائب مناب رسول است صلی الله تعالی علیه و سلم و واسطه وصول فیوض الهی محبت وی نیز باید که بر همین منوط بود و اسلام

مکتوب صد و نهم بمولانا محمد صدیق در تعبیر واقعۀ عالی که نوشته

احمد شاه و سلام علی باد و الذین صطفی مدیت که ازان برادر دینی کتابتی ز سیده خاطر نگار است بهر حال کج معیت باشند و بکمال انسانی بر بند و اجای و در افتاده را از دعای سلامتی خاتمه فراموش نکند پیش ازین بدتی نوشته بودند که در خواب می بیند که بر بالاس دیوار کج که در نهایت رفعت بارگی است برآمده است و ترسان و لرزان بهیبت تمام بر بالای آن دیوار عبور کرده است و یک گریه و ازین دیوار مانده بود که از پشت دیوار افتاد و باز مستحکم شده و مگر چیت بر لبه بصد محنت خود را بر سر دیوار کرد چون بر پشت دیوار نگاه کرد دید که چند سطر بنظم علی بر بالای آن دیوار نوشته اند به دراجدار عشق و سیف الحجة بهجودی که این کلمات دید لغوه از نهاد فقیر برآمد و خود را بر معنی یافت

در همین اثنا افاق دست داد و اخ مخدوما میتواند که این دیوار مثل عین ثابته شما باشد که اصل ولایت مربوط بوصول آنت و وصول آن موجب فانی سالک است از تعین مکانی و بقای او بوجود موهوب حقایق ناچار سیف محبت بود و چون این تعین عین ثابته پرده است بر روی اطلاق پس جدار عشق بود و پرده معشوق باشد چه عشق بمعنی معشوق است و رواست که عشق بمعنی عاشق باشد و اضافت جدار بسوی عشق بیانیه بود و اطلاق عاشق برین مرتبه محبت تحقق و بقای عاشق است بآن مرتبه و این تعین هر چند بوجود موهوب حاصل گشته است ولیکن از تنگنای جزئیت نه برآمده است و از اطلاق مستتر است و عاشق در هر مرتبه که باشد حجاب معشوق است لغامته علی مسک قاعرف حقیقتک و برآمدن بر بالای آن کنایت از رفع حجاب این تعین و شهود مرتبه اطلاق است و در هو شدن یا کنایت از گذشتن است ازین تعین بالکل و در فوق آن خرامید نیست یا عبارت از نزول است که معبر بسیر عن الله باشد که بعد از سیر فی الله بوصول می پیوندد و این تعبیر نسبت از آنکه این دیوار را به تعین مکانی تعبیر نموده آید و این واقع را تعبیر نیست دیگر پس عالی که از جمله اسرار قدوة المحققین حضرت ایشان است قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس آن معنی بالفعل فرار خود حوصله شما نمی نماید الا ان بشاء ربی شیئا وسیع ربی کل شیء علما چون نسبت شما باین نسبت گفته است امیدوار باشند فان المربع من احب محبت اجمالی ارید و شوق تفصیل ندارید آنرا هم نیاید و ارید و غنیمت پذیرد و طالبی یادی باشد و قل رب زدنی علما فریاد حقایق این همه آخر بهره نیست و هم قصه غریب و حدیث عجیب است و السلام علیکم و علی من لدنکم

مکتوبه صدوی آنجوه محکم و لدنای سلم در آنکه جمیع کمالات در متابعت سرور کائنات علیه السلام است و بیان آنکه استفاضه از باطن شد با اندازه محبت مرید است

بعد الحمد و صلوة و تبلیغ الدعوات بجناب شفقت نگار میرساند احوال و اوضاع فخرای اینخود و مستوجب حمد است السؤل من الله سبحانه سلامکم و تقاضای حکم علی جادة الشریعة المرضیة و الله اعلم

المصطفوی علی مصدرہا الصلوٰۃ والسلام دلالتیہ فان الکلمات الصوریۃ والمعنویۃ مندرجہ فی دائرۃ اشاعت
البیضاء ومنحصرة فی اتباع خاتم الانبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام لکلماتہا لجزبہ والسلوک مرجوان من
آثارہ وانفسا والبقاء موجودان فی اطوارہ والولایات الثلث من لصغری والكبری والعلیاء
قطرات من بحارہ والنبوة والرسالة ماخوذان من انوارہ ولقطعات القرآنیۃ رموز من اسرارہ علی الشہ
علیہ وآلہ ونصارہ تحقیقہ شریفہ کہ نامزدین و راقداہ دور از کار فرمودہ بودید رسیدہ خوش وقت
ساخت امید کہ این طریقہ را مرعی دارند و تحریک سلسلہ ارتباط معنوی مینمودہ باشند کہ سبب عا و توجہ
غائبانہ است و بہت بران نگارند کہ این سلسلہ قوی تر گردد و بکمال مسدود مقررست کہ افاضہ بركات از باطن
مفیض باذنہ این ارتباط است ہر چند باطن طالب انوار این بطور روشن تر بطور صورت فیضیہ باطن مفیض
تمام ترست خوش گفت مصرع | بقدر آینه حسن قومی نماید روی | مآول انوستان علی امتی تمام السلام

مکتوبہ صبیحہ و یکم بحافظ محمد شریف در نصیحت و تمغین قلب فی قلب و نفس

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین صطفی خدام حافظ الکلام المجید اذین و راقداہ دعوات خوانند
و از دعای خیر منی سازند و در تعمیر اوقات کوشند و در سر و علانیہ بوسع و تقوی باشند و گور و قیامت را
نصب عین سازند و بر ذکر و حضور مراقبہ چندان مداومت نمایند کہ این معنی حضور صفت رہنمادول
شود و از تکلف یاد کرد و از ہر چنانچہ سمع صفت سامعہ و بصیر صفت باصرو چون آنحضرت عزائمہ دین
خالص میخواہد و بشرکت رضی نیست سعی نمایند کہ ماسوامی مذکور از مساحت قلب رخت بر بندد
و تعلق علمی و حبی او از ماسوامی بر خیزد و بدی کہ اگر تکلف یاد ماسوامی نماید میر نشود بواسطہ انسانی
کہ دل را از ماسوامی حاصل گشتہ است این زمان سالک بغنای قلبی برسد بعد از ان اگر
بعض فضل نفس حاضر نیز از میان رخت بر بندد و کوس رحلت زند و ذکر و توجہ و حضور
از خود بخود بود بغنای نفس مشرف گردد و قابلیت قرب و معرفت پیدا کند
و او یکم تر از گنج مقصود نشان | اگر از رسیدیم تو نشاید برسی | و السلام اولاً و آخراً

مکتوب صدوسی و دوم نیز بحافظ محمد شریف و نصیحت

جناب اخوی حافظ محمد شریف بشرف حفظ اوقات و نسبت باطن مشرف بوده ساعی از دیاد
کیفیت آن باشند از دوم ذکر قلبی نوشته بودند مبارکست کوشش نمایند که از ذکر بجز کرور و
وازوال بدلول آیند و از صورت بحقیقت شوند و از لفظ بمعنی گرایند خوش گفت
قومی که وجود خویش فانی رفته زخرف و معانی زیاد و برین گنجایش وقت نیست
آسوده بینی پید و خوش متالی تابا تو حکایت کنم از هر بابی و اسلام و الا کرام

مکتوب صدوسی و سوم بولانا محمد صدیق در جواب کتابت فی که متضمن جلال استفسار ما بود

بعد الحمد و الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب مرغوب رسید نوشته بودند که در اول حال
خود و ادغلبات محبت از جماعت که اهل شغل بودند نمازی یافت الخ احوال خود را بنوعی خالی و دو
از کار خیال میکند که از جمیع مخلوقات می شمارد هیچ وجه در خود را نمی قبولیت نمی فهمد و شغل و اذکار
و مراقبہ خود را لاشی می فهمد آید که ازین هم خراب تر و خالی تر گردند و بعد صرف طعن گردند
و همه وقت فقر ذاتی منظور بود و امانت بابل امانت شود و عدم بعدم دیگر تعمیر اوقات و وظائف
طاغات و بیاضات هر چه از دست آید مغتنم و محمود است و ترقی بخش و منور باطن است گواثر
آن بظاهر کمتر مفهوم شود و شوق و لذت آن بفعل بدرک نگیرد استفسار از فرق میان الهام
و خطرات امور حسنه نموده بودند بداند که الهام نیز از جمله خطرات است لیکن مایه الاستیاضه حصول
یقین با غلبه ظن است بله و التشریح باطن است باین و نیز صاحب الهام می فهمد که از جای
القاست و منشا خطر نفس این کس است و پس از علامات فانی روحی و سری و خفی و مضمی
مایه الاستیاضه هر که ام پرسیده بودند مخدوم بالفعل وقت مساعدت این تفصیل نمی نماید که وسعت
تعارف و قاصد بر سر راه اگر ثانی احوال چیزی معلوم گردد و توفیق یافت مینویسد انشاء الله تعالی

این قدر هست کہ فحاشی نفس از کمال متضمن فحاشی این لطافت است کہ رئیس لطافت عشرہ اوست ہم پیش از فنا و ہم بعد از فنا خیار کم فی الجاہلیۃ خیار کم فی الاسلام اذ انفقوا اگر در مکتوب بیان طریق تامل تا پندختل کہ فنا سے ہر کدام ازین لطافت جدا جدا فہمند و جدا جدا اجتناب از امور محدثہ در دین و در طریق ناگزیر است احداثی کہ در طریقہ کنند کہ در بزرگان نبود مثل بدعتی است کہ در دین کمال احداث شود برکات طریق تا زمانے فالض است کہ امور محدثہ آن طریق را موقوف ساختہ اند ان اللہ لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسہم خبر شریط است

مکتوب صدوسی چہارم بمولانا حسن علی و دراجی بزرگان این طریق عالی باشارہ تفحص سرا عالیہ ایشان

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی حضرت حق سبحانہ بر جادہ شریعت غرا و سنت مصطفی علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیمات مستقیم و مستقیم داراد و تقد و ما بزرگان باعلیٰ سبت اختیار کردہ و از بدعت اجتناب فرمودہ اموری کہ در دین محدث گشتہ است ہر چند بطاہر در باطن نافع نماید بران عمل نمی نمایند و اتباع سنت را اگرچہ بصورت و حقیقت بود مند نہ نماید از دست نہیند لهذا کار خاتم ایشان بلند آمد و پیش طاق حصول شان مرتفع گردید و بدایت اینہا نہایت آسینہ گشت و از حقیقت کار آگاہی یافتند و از ظلال گذشتہ باطل پیوستند و از کمالات مخصوصہ انبیا علیہم السلام و التسلیمات بہرہ کامل گرفتند و حکم نمودند کہ نبوت افضل از ولایت است اگرچہ ولایت از نبی بود و حکمی کہ برخلاف آن بودہ بر سکوت محمول داشتہ اند اگر شمع از حقیقت معاملہ این اکابر در میان آمد نزد یکست کہ نزدیکان دوری جویند و واصلان را ہجرت پویند متبع از ہوش رو و متکلم را تاب نہانند و زیادہ حاطق اینہا آخر ہر زہ نیست بہ ہم قصہ غریب و حدیث عجیب ہست بہ متشابہات قرآنی رمزیت انان و مقطعات فرقانی ایمانے است بان آپن دولت باصالت نصیب انبیا سے کرام است علیم صلوات و التسلیمات و کل ورثہ را از اتباع این بزرگواران نیز نصیب ہست بوارثت و لو علی سبیل القلۃ و الذرۃ فلیک باتباع خاتم الرسل علیہم السلام و صلوات و التسلیمات

لشال من برکاتکم و تذوق من لذو قهم و تجوس تماکک الطامة الکبریٰ بشفا عتتم و اسلام علیکم و علی من لکم

مکتوب سی و پنجم نیز بمولانا حسن علی و انکه از عهده منصب برآمدن بسی مشکل است

بعد از محمد و صلوة و تبلیغ الدعوات باخوی اعزنی مولانا حسن علی حسن الله سبحانه حاله و حصل الیه سیر ساند
احوال فخرای السجد و مستوجب حمد است کتابت آن برادر رسید الله تعالی بحیث ظاهر و باطن دارا و دواز
دید و دانش ماسوا در بهانی و دوا و از آفاق و نفس ترقی بخشا و آنچه در باب قاضی محمد رفیع نوشته بودند
مخدوما این معامله هر چند تعلق بصحبت دارو لیکن شوق مشار الیه ملاحظه نموده و طریق را می نویسد
حق سبحانه نافع گرداند از عهده منصب قضای برآمدن بسی مشکل است قاضی متشعب باید که از عهده این
خدمت برآید امام الوضیفة بآن علم و تقوی قبول این منصب نمود ترسان لرزان باید بود و بهلوره خلاصی ازین
منصب برآری مسائل باید نمود احتیاط و رقت شمر طایین است بحسن و ابشار الیه یعنی در بیان این اسلام علیکم

مکتوب صد و سی و ششم بملا نعمت الله در نصیحت

اخوی اعزنی مولانا نعمت الله بالعماک خداوندی جل شانه ممتاز باشند کتابت شمار سید و تمبر
اوقات جدید بلین مرعی دارند و اختلاط با خلایق بقدر ضرورت نمایند و احیای یابی را تمام دانند
و بر گردار خود گریه و زاری دارند و این دور افتاده را بدعا یاد کنند و اسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب سی و هفتم بمیرزا عبید الله در ذکر اسرار غامضه بطریق جمال

بعد از محمد و صلوة و تبلیغ الدعوات میرزا محمد مجاری امور مشکور است السکلی منه سبحانه عافیکم و تقاسم
و ترقی در جاتکم فی مارج القرب و وصولکم الی مراتب اللالیات اثلث ثم منها الی علوم الوریة و النصیب
من کمالات مرتبة النبوة ثم منها الاطلاع الی مقام خاتم الانبیاء علیه و علیهم و علی آل کل الصلوات
و البرکات بطین النفس کمال الاطمینان و تشریح اصدر حق الاشرار و بحیثی العناصر مختلفه

مجرى الاعتدال فإحداثيها من المحبة الذاتية وحظا من الأسرار الخفية التي هي سر الاله لسان
الصحابي لو تنقذ فيكم لقطع هذا المعلوم ينبغي ان يعلم ان اعمدة في حصول كمالات الولاية الصغرى المراقبة
والاذكار القلبية من ذكر اسم الذات والنفى والاثبات وفي حصول الولايتين الاخيرتين الذكر اللسانى
بالنفى والاثبات ومما في حصول الكمالات المربوطة بمرتبة النبوة تلاوت القرآن والصلوة خصوصا
الصلوة المفروضة ثم يتبع بعد ذلك مقام ليس للعل في نتيجة ولا الاعتقاد اثر الترتي هناك مربوط
بجهد وتفصيل الاحسان وهذا المقام بالاصالة مخصوص بالانبياء المرسلين عليهم السلام والبركة وتبيينهم
غيرهم ايضا نصيب من هذا المقام ثم ياتي كمال فو قد يرتقى فيه من تفضل الى المحبة فالترقى في حصول هذا
الكمال منوط بالمحبة لصرفه في المحبة ايضا كمالان لمحبة والمحبة يتفهم كمالات لمحبة
الذاتية بالاصالة مخصوص بكليم عليه السلام وكمالات لمحبة الذاتية او لا مخصوص بالحب عليه وعلى آله
فضل صلوات واكل التحيات وطلبها ثانيا لغيرها رجا من هذين الكمالين والسلام

مکتوب صدوسی ششم بمولانا محمد صدیق در ترغیب بر اعلای
همت و در کشف سر آنکه در غیر توجه نسبت متزاید گردد بخلات توجه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى صحيفة شريفة رسيدة خوشوقت ساخت
از دید قصور و بلند همتی و عدم اکتفا بامور حاصله نوشته بودند نیک و مبارکست ممکن بچاره که فی
نفسه از خیر و کمال تنیست کمال در حق او دید قصور و سلب کمال است و خیریت در نفی خیریت
و شهود نقص و شریعت بعد از آنکه خود را از کمال موهوم تنی ساخت و کمال است نمودن ثانیان آن
شد که از غنی مطلق گدائی نماید و در زواری کند و چون عطا یا و کمالات او را با بانی تحت و تفتش
و اخلاص این نیز بحد کمال هر چند بلند همتی کند و به بل من مزه سرایدی سرود نوشته بودند هرگاه
قصد استوجه و مراقب میشود نسبتی که خاطر خواهد ست محسوس نیگردد و چون خود را از توجه و میگرد
بنحواست مبدء قصد نسبت مخصوص محسوس میگردد و لهذا بر اقبه کسری بهواز و محمد و نسبت

باطن هر چند با صالت و دود از قید ظلمت و ابر از درک ظاهر دور تر افتد و در حیطه امر اقبیه خود را در مرتبه
یکمالات غلیظ دست و گریبانست و از کمالات اصلی قلیل انصباب می شود و مشاهد بمراتبه ملتذذند و آنکه
از شهوات گذشته است بر اقبیه کمتر پردازد و باید دانست که آنچه مذکور شد معامله اهل انتها و انحصار است
و سرانگیزی نسبت بخواص متوسطان آنست که چون ظاهر سالک یا طریقی در توجه ندارد باطن در معامله خود
سرگرم است و بی مروت احدی بطلب آویخته است چون ظاهر روی باطن آید باطن این را توهمی بظاهر پیدا
شود و در آن سرگرمی که بمعامله خود داشت فتوری آید یا بدو آن حضور آرام خصل پذیرد و اندر سحانه الملم للصلوب

مکتوب دسی نهم با خواجه محمد صدیق پشاور در بیان حقیقت عارف کامل

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات الی الاخوان الکرام خواجه محمد صدیق و مولانا حسن علی و ملا نعمت الله
افنا هم الله سبحانه عن الالهوار و الارادات و الباعا هم بالمرضیات و سائر کمالات و زینتم بلیاس التقوی
و جلالتهم تجلیات التجلیات و اعجم عن تقاصیل الشیون علی اجمال الذات فالعارف الکامل المشرق
بالبهار الذاتی یشاهد جمالی مرایا لحوالم و یری نفسه کلا و اجالا و العالم مظاهره و تفضیله و یعاین ذاته
سایرانی افراد العالم محیطا به اکل لاجز نه بل بعض من احاطة الذات لصفاته فله الذات و
اسواه مظاهر الصفات و هذا النوع الاخیر مخصوص بافراد من الکمل له حکم العقائد فی الغزاة لو وجد

واحد بعد لون من الشیون عظیم **اگر بادشهر بر در پیر زن** **بیاید تو ای خواجه سبت کن**

مکتوب صد و چهل و پنجم شیخ عظیم جلال آبادی در آنکه درجات متابعت رسول علیه السلام
بعضی کسی است و بعضی موهبی و عقاد و عمل او بعضی خلست و در بعضی نه

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند احوال و اوضاع فقرهای بخند و مستوجب حمد است ایضا
دور افتاد و نیز پنج صلاح باشند و بر متابعت سید کائنات مفر موجودات علیه فضل الصلوات و اکل التبیات
ظاهر او باطنا مستقیم و بند و این متابعت را درجات و مراتب است حضرت قبله الواصلین اسوة المحققین خلیفه الله

فی العالمین حضرت ایشان ما قد ساءلنا الله سبحانه و تعالی لا یسره الا قدس و مکتوب پنجاه چهارم از مکتوبات جلد ثانی
هفت درجه متابعت قرار داده اند آن مکتوب اگر خوانند مطالعه کنند و در جنتین از آن کسی است که اعمال ظاهر
و باطنه تعلق دارد و درجه سوم من چه کسی و من چه موهبی است چه مبادی و مقدمات آن کسی است و نفس آن موهبی
است و درجه چهارم موهبی است لیکن اعتقاد و عمل او حصول آن غلطی است و درجه پنجم و ششم ازین هم برتر است
و از هفتم چه نویسد مقصود از مطالعه تقسیم اذواق خاص اهل ابد و چیز است اطلاع عجز و قصود دوم ایان کمال این
اکابر که شمر برکات است و حصول از یاد محبت است بایشان داخل بشارت المراسع من احب گردد و اسلام و الاکرام

مکتوب جیل و کم بمیرزا عبیدالدین گداز که موجود حقیقی را با موهوم هیچ نسبت

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بنجاب انومی عبیدالدین میرزا صدیق لطیفه که متضمن احوال شریفه
بود رسیده خوشوقت ساخت آنچه اندراج یافته بود که توحید جز تبدیل علم نیست اطلاق قنایان مستبعد
است و نیز مندرج بود که تنزیه را بر تبه نیند که صلابه تشبیه روی ندارد و تشبیه را بکمالی جلوه میدهند
که صلابه تنزیه نزعی ندارد همه درست و سنجید است موجود حقیقی را با موهوم چه نزاع و کدام تدافع موجود
در مرتبه کائنات که از موهوم در آنجا نامی و نشان نیست آئینه را با صورت منعکس در آن هیچ نسبت نیست
نمیوان گفت که صورت داخل آئینه است یا خارج از آن متصل آن یا منفصل از آن این نسبت موهوم را با
موجود است که هر دو یک مرتبه اند آئینه و خارج است و صورت مختص و هم توحید درین مرتبه هر چه است
تبدیل علم است لیکن عبارت معروف را که فکاهی هست موهوم بقای هستی حقیقه باشد میتوان
باین معنی صرف کرد و آنچه نوشته اند که الآن فکر بهر چه منتهی بود دیگر اعمال مشروع همان شهود می نمشد
اصیل است الله تعالی این دید را بکمال رساند و هر کس از احکام شرعی را بی بطلوب کشاید و اسلام

مکتوب جیل و کم بمحمد کاشف جواب الی کم نموده که در کمالی نفی اثبات کلام
محمد رسول الله را با کلام لا اله الا الله چند بار هم کند در جواب الی می از سجده بعد و تر

بعد الحمد و صلوة و تبلیغ الدعوات برادر رشید خواجه محمد کاشف میرساند کتابتی که درینو لا بدست حال
با عصا با فرستاده بودند رسید و رسانید تقبل المد سبحانه هفتسار ننوده بودید که در وقت تکرار کلمه طمیس نفی و
اثبات کلمه مبارکه محمد رسول الله را هم بآن ضم کنیانه و اگر بکند بعد از چندین مرتبه ضم بکند مرتبه را تعیینی
نیست بعد هر دو یا هر بیت یا هر پنج یا صد ضم کند و تکرار این کلمه نفی مقاصد و مرادات خود نماید تا تمام
از مرادات خود برآیند و جزو احد حقیقی و مطلب حقیقی هیچ مقصود نداشته باشند مراد خود جستن را اتفاق بندگی
بر تائید مشایخ فرموده اند هر چه مقصود است معبود نیست در حدیث آمده است من جعل همسه بها و احدا
کفاه الله همسه الدنيا والآخرة و در روایتی بها و احدا هم المعاد یا هم الآخرة آمده است مراد از ما یا آخرت
و از اخلود است که دار الفناست و میتواند که مراد از ان بازگشت به ان شد چنانچه مولوی علیه الرحمه درین
بیت اشاره نموده است **بهر کسی که دور از اهل خویش | باز جوید روزگار وصل خویش**

استفسار و گیر از سجده بعد و تر ننوده بودند فقیر جواب آنرا بار وایت پیش ازین فرستاده است عجب است
که نرسیده به جمله عمل باو عمل حضرت ایشان مانیت و علما از آن منع کرده اند نباید کردنی سنن المدی
السجدة بعد اای صلوة اللهم فی الفصولین بینهما بجلوس و قراة آیه الکرسی فی المعولین علیهما فی
بلاد الهند لاصل لها من الاخبار و الآثار و لا روایه لها ایضاً فی لغة المختار و لا عمل علیها فی اهل العرب بل الشافعی
یقولون بحر مستها و اکثر عینة لا یعرفها اصلاً و را سوا سالت فقها المدینه عنهما فقلوا الکراهیه فیها

**مکتوب صد و چهل و سوم بشیخ محسن کشمیری در بیان آنکه طالب علم
اعلی دار و وصول وی بخد مت کامل موهبت صرف است**

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت حق سبحانه و تعالی از رفیت ما سوا مقرر ساخته تمام گرفتار جناب
قدس خویش گرداناد و بحقیقت احسان که نشان آن ان تعبد الله کاک تراست رساناد و تمام
معیت او تعالی که با عباد محسنین است که از کلام مجید مفهوم است جلوه فرماید و از آنهمه دلالت
نماید و بشیخ صدر که وابسته به اطمینان نفس و در آملن نود نیست در سینه که علامت آن بگانی اداوار

غرور و آماگی دار قرار است کما در متحقق سازد بکرمه من از ان بصرو ما طغی علیه و علی آله الصلوات
 والبرکات والتسلیمات العلی صحیفہ بشریفہ کہ منبہ از در طلب و شوق مطلوب بی ہتا بود مشرف
 ساخت چہ نعمتی ست کہ با وجود تعلقات شتی و صحبت اہل دنیا سودای مطلوب حقیقی در سودای دل پیدا
 آید و ہوای ہویت غیب از جبین جان ہوید باشد محبت درویشان اثر آنست و نیاز با ایشان بنہ
 بران محب این طائفہ باین طائفہ است و جلس ایشان با ایشان المرامع من احب حدیث نبویست
 علیہ و علی آله الصلوٰۃ والسلام از حق سبحانہ از یاد این داعیہ را داعی باشند موت این خواہش شوق
 خواہند تا درین طلب یکرویک جہت باشند و این جوہر نفیس را بعبار امانی قانیہ بی نور و بی رونق نسا
 و بزاری از کرم اود تعالی مسألت نمایند کہ بصحبت کامل رساند تا جوہر مستعد و متجلی شود و کمال انسانی
 و صحبت او ظهور نماید و بصحبت ناقص گرفتار نسا زد کہ از ناقص کامل نیاید مستعد و سالک ضائع شود
 از کوفہ ہمان برین مساو کہ درست و طالب بیچارہ حکم عی دارد و شکل ست کہ تیز میان کامل و ناقص
 کہ سابقہ فضل ایجاد کارست و دستگیری رحمت می باید پس در یوزہ حصول کمال ازین عاجز بے
 پروبال در رنگ سوال ست از سائل بی نوال ہر چند از راہ محبت این طائفہ علیہ ایانی کمال این
 اکابر حاصل نموده است لہذا بعضی از طالبان کہ با وی نشست و خاست بیند از راہ حسن ظن بکہ بعض
 فضل و مہبت شربی ازین مشرب حاصل نموده است می نمایند و وہطہ رشد و ہدایت جمعی میکردند لیکن چون
 این دور از کار درین محبت ناقص ست در متفرع علیہ آن نیز باید کہ ناقص ہستداری بمقتضای
 حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی چون حسن ظنی باین فقراے بی سر و برگ پیدا کردہ اید بچمل
 کہ بفضل باندازہ آن از ان طرف نیز معاملت فرمایند

می تواند کہ دہانک ما حسن ظن

آنکہ در ساخته است قطرہ بارانی را

اسلام علیکم و علی سائر من اتبع الہدے و التزم
 متابعتہ المصطفیٰ علیہ و علی آله الصلوات والتسلیمات والتجات والبرکات العلی

مکتوب صد و چهل و چہم بمولانا محمد صدیق و آنکہ عاملہ اصل و الاوار است بجلال است

بسم الله الرحمن الرحيم جناب اخوی توفیق اناری مولانا محمد صدیق ازین دو راقاده دعا و سلام
عایت انجام خوانند و بر وظائف طاعات و اذکار سرگرم بودند و نماز شب و گریه و سحر و منتهی ششم
و خوابان معامله باشند که از حوصله و ک بیرون بود و معبر بعبادت و مشار باشارت کردند و در لنگاه
و هم نباشد معامله که سهل و ابسته است چنین است و آنچه در چنین است بظلال و اوصاف تعلق دار
مانا که سید الطائفة قدس سره بعد از موت و منام که از حال خود خبر داده است اشارت بهین معامله
نموده آنجا که فرموده طاحت العبارات فنیت الاشارات و انفتاح الارکیعة رکعنا بانی جوت اللیل چه عبات
و اشارات که بظلال و صفات وابسته است بعد از ظهور اصل هباً منشور گشت و فانی و ناچیز شد
و اثری از آن نماند چون بآن فروه علیا ملایمت ندارد غیر از ادای وظائف بندگی از بند
علی الخصوص ادای نماز که معراج مومن است و جامع عبادات است مخصوص که در جوف شب
واقع شود که آن وقت اشرف ساعات زمانست و هنگام نزول باین آسمان لاجرم فرمود و
انفتاح الارکیعات رکعنا بالبح حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند هفت سال همراه
مولانا عارف دتگ و پیوسته آن بودم که از اصل آگاهی یابم بسیار سفر جاز رفتم اگر مثل مولانا
یا شبیه مولانا آنجا می یافتم هرگز از آنجا بر نیگشتم پس بر امثال ما مجوران ناگزیر است که بجان
و دل درین طلب بکوشیم و از هر جا بوی ازین دولت بشام باطن برسد ازین آن برویم و بسلا اولاد

مکتوب چهل و پنجم بمحمد عاشور بخاری آنکه کلمه طیبیه حی متضمن خلاصه تمام سلوک است در فیه

الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین صلی علیهم و سلم و شریفه شریفه شوق ساخت حضرت حق جل و علا از گرفتاری
ماسوی بکلی نجات داد و در مدارج قرب ترقیات روزی کناد و از بركات کلمه طیبیه سیراب گرداناد و مقرر
ایل الله است که در تنویر باطن نافع تری ازین کلمه مبارکه نیست بجز اول این کلمه سالک مستعد
نفی ماسوای مطلوب حقیقی می نماید و بجز دوم آن اثبات معبود بحق میفرماید که خلاصه تمام سلوک است
تا بخاروب لازم و بی راه از می در سرا لا اله الا الله طلب نصلح که مشتمل بر تمهید

اخلاق باشد ننوده بودند و مکتب شرعیہ و احادیث نبویہ علی مصدر ہا الصلوۃ و التحبۃ بروجہ کمال
شکفل این امرست بقضای شریعت غرا عمل نمایند و سنن مصطفیٰ را علیہ الصلوۃ والسلام در ہر ملامت
پیشوا سازند کہ نجات اخروی و وصول بدرجات قرب الہی جل شانہ مربوط بآنست و در تعمیر اوقات
جدیلغ مرعی باید داشت کہ وقت بنایت عزیزست در لایعنے صرف نشود و اختلاط بخلق بعد ضرورت
باید نمود زیادہ بر قدر حاجت بامردم صحبت و دشن درین اہم زندہ ہلکست و احیای لیالی و گریہ
سحری را غنیمت باید شمرد و از انہماک و لذات فانیه محترز باید بود کہ باطن را کدروی رونی می سادد
و باہمہ کس خندان و کشادہ ابرو پیش باید آمد و از امر معرون و ننی منکر بروجہ احسن خود را دریغ نباید

داشت و در طعام و منام و کلام رعایت حد و سبط باید کرد **س** پنچندان بخور کرد ہانت بر آید

نچندانکہ از ضعف جانست بر آید **و** در طلب حق جل و علا مضطرب ولی آرام باید بود و ابو بکر مستانے

گفتہ است کہ تصوف شہطابست چون سکون آید تصوف نماز محب رابی محبوب قرار نیست و بیچگونہ
باسوا انس و الفت نیگیر و گفتہ اند میرزا بدین صفت باید بود کہ در کلام مجید مسطورست حتی اذ انما

علیم الارض بما رحبت و ضاقت علیہم انفسہم و آیام جوانی را منتہم دانند و وقت ترا صرف خدمات مولانا
در وقت پیری بر تقدیر حیات و فراغ معلومست کہ چہ از دست می آید حدیث شاپ ثنائے

عبادۃ اللہ گوش نوشدہ باشد و از صحبت متبع دور باید بود و از امور بہیدہ کیسہ باید شد کہ نجات
درستست و از حق سبحانہ ہموارہ مسالت باید نمود کہ بصحبت کامل رساند تا جوہر استعداد متجلی شود

و کمال انسانی ظہور نماید و بصحبت ناقص گزشتار سازد کہ از ناقص کامل نیاید و استعداد سالک ضائع
شود نوشتہ بودند کہ عقیدہ وحدت چنان راسخ شدہ است کہ ساعت و ساعت از ملاحظہ سراین فیض

حقیقے متاثر میشود و توالی کلی در امور بچند ادارہ و مگر در بعضی امور اخ نفعت بزرگست شکر خداوندے
جل سلطانہ بجا آرند و از دیادین دیدہ خواهند تا ہمہ جا جمال و مطالعہ نمایند و ہمہ را مایہ کمال و

نمند و از حل و قوۃ خود بتامم بآیند و ہمہ امور غرض با و دانند و از خود معدوم و با و موجود باشند
و ذات او را و او را تصور نمایند واقعہ کہ دیدہ و نوشتہ بودند بنایت پسندیدہ و روشنست

وازمنا سبت تمامہ خبر سیدہ حق سبحانہ امور مبطنہ را از قوت فضل آردانہ قریب موجب
بس کتم خود زیر کا ز این بست | ابانک و کرم اگر دہ کنست | و سلام علیکم

مکتوب صد و چہل و ششم بمولانا محمد صدیق در انکاء طوبی جلال الہی را
جل شانہ در رنگ جمال و انعام او سبحانہ موجب ترقی ولذت باید فہمید

انکاء لدنی السرا و اضرا از ہر چہ از محبوب حقیقی جل سلطانہ آید در نظر محب بکہ در نفس امر عتا
وزیاست محب از ایلام اولذت میگیرد چنانکہ از انعام او کی را ظهور جمال او مید و دیگری را
منظر جلال او ہر دو را صفت کمال می فہم و صفت رازینہ بموصوف می نماید و از صفت بموصوف
می گراید و از ارحال فرزند جگر گوشہ برضای و شکیبائی پیش آید بکہ چون فعل محبوب حقیقی است
از ان لذت گیرند و فعل رازینہ بموصول فاعل سازند چہین ابروی و بصیری چہ گنجایش دارد از
وجود فرزند چنانچہ متمتع بودند و ظهور نعمت حق جل و علا از تصور می نمودند از فقدان نیز باید کہ خوشوقت
باشند و ترتیب جلالی در حق خود دانند و سعادت خود درین درد و االم کہ در یکہ رضامندی صاحب حقیقی
است جل سلطانہ فہم مصیبتہای این جہان ہر چند بظاہر خراشندہ و جرات ست ما نظر باطن ہم

و راحت ست و سبب قرب و ترقیات ست خوش گفت | باد و باز چون دوائی تو نم
و کس منکر چو آشنائی تو نم | اگر بر کوی عشق ماکشہ شوی | شکرانہ بدہ کہ خون بہائی تو نم

مکتوب صد و چہل و ہفتم بمیر محمد خانی در ترغیب بر تعمیر اوقات و ذکر
احادیث فضائل قضای حاج مسلمانان و فضائل حسن خلق

بشأنہ سبحانہ و ایام علی متابعت سید المرسلین حبیب رب العالمین علیہ و علی آلہ من الصلوات
افضلہا و من التسلیات اکملہا شفقت آثار اہیات دنیوی بغایت قلیل ست و معاملات ابدی و
سپردی بان مربوط سعادت مند کسی ست کہ این فرصت بسیر و غنیمت دانستہ ساختگی کار آخرت و ان کار

و نوشته سفر و در امیاساز و چون شمار حق تعالی مرجع مهمات جمعی از خلایق ساخته است
 شکر خداوندی جل سلطان بهجا آورده که بهمت زادر و الوالی مهمات خلق الله چیست بر بند و خود متکار
 عبید و آثار صاحب خود را وسیله نیل درجات نبوی و اخروی تصور فرمایند و نیک سلوکی و احسان
 با خلایق و طاعت جبر و حسن خلق با اینها و رفق و سهولت در معاملات اینان را در بعد رضا مندی
 مولای حقیقی جل سلطان و اندر و سبب نجات و واسطه ترقی درجات فحمد و در حدیث آمده است الخلق
 عیال الله فاحب الخلق الی الله من احسن الی عیال له احادیث چند در فضیلت قصاص ایچ مسلمانان
 و ادخال سرور بر ایشان و فضیلت حسن خلق و رفق و تأتی و بردباری می آرد نیک تامل نمایند
 و اگر در حسی خافیه باشد از طالب علم متدین حل آن خواهند تغییر خدا صلی الله علیه و سلم
 فرموده است ^{و لا یسلم الا علی و لا یسلم الا بسلام} و لا یسلم الا بسلام و من کان فی حاجه اخیه کان الله فی حاجه و من فرج
 عن مسلم کفر فرج الله عنه کریمین کرب یوم القیامه و من ستر مسلما سره الله تعالی یوم القیامه رواه
 البخاری و مسلم و در روایت مسلم است و الله تعالی فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه بهم در
 حدیث است ان الله یخلق خلقه کما یحیی الناس یفزع الناس الیه هم فی حوائجهم اولک الامنیون
 من عذاب الله رواه الطبرانی و هم در حدیث آمده است ان الله تعالی اقواما یختصم بانهم یمنع
 العباد و یقرهم فیها ما یزولوا فاذا منعوا بازمعما سنهم فحولها الی غیرهم رواد ابن ابی الدنیا و الطبرانی
 و هم در حدیث است من مشی فی حاجه اخیه کان خیر له من اعطاک عشرة سنین و من اعتکف یوما
 ابتغاء وجه الله تعالی جعل الله بینه و بین الناس ثلاث خنادق کل خندق العبد ما من الخافضین
 رواه الطبرانی و الحاکم و قال صحیح الاسناد و هم در حدیث است من مشی فی حاجه اخیه حسی فی قیامه
 اظله الله عز وجل بمجمعه و سبعین الف ملک یصلون علیه و یدعون له ان کان صبا ما حسی
 و ان کان مسائلا یصبح ولا یرفع قدما الا احط الله عنه بها خطیئته و یرفع بها و رجه رواه ابن حبان
 و غیره و هم در حدیث است من مشی فی حاجه اخیه المسلم کتب الله تعالی له کل خطوه سبعین حسنه و محی
 عنه سبعین سیئه الی ان یرجع من حیث فارقه فان قضیت حاجه علی یوم خرج من ذنوبه کیوم

ولدتہ امہ وان ہکک فیما بین ذلک و قل الجنة بغير حساب رواہ ابن ابی الدنیا و ہم در حدیث ست
 من کان وصلة لانیہ المسلم الی ذی سلطان فی مبلغ بر و تیسیر عسر عانة اللہ تعالیٰ علی اجازۃ الصراط
 یوم القیمۃ عند حضرت ^{بقرنی} الاقدام رواہ الطبرانی و ہم در حدیث ست فضل الاعمال و خال السرور علی المؤمن
 کسوت عورتہ او شہدت جوعتہ او قضیت لہ حاجتہ رواہ الطبرانی و ابو الشیخ و ہم در حدیث ست احب الاعمال
 الی اللہ تعالیٰ بعد الفرائض و خال السرور علی السرور علی المسلم رواہ الطبرانی و ہم در حدیث ست ما دخل
 رجل علی من سرور الاخلق اللہ تعالیٰ عز وجل من ذلک السرور ملکاً یعبداً عز وجل و یوحده
 فاذا صار العبد فی قبرہ اما ذلک السرور فیقول اما تعرفنی فیقول لہ من انت فیقول انا السرور الذی
 او خلقتنی علی فلان اما الیوم انس و جنک و القییک جنتک و انبتک بالقول الثابت و اشدک
 مشاہد یوم القیمۃ و شفیع کک الی ربک اریک منزلك من الجنة رواہ ابن ابی الدنیا و ابو الشیخ و ہم در حدیث
 ست سئل رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم عن اکثر ما یدخل الناس الجنة فقال تقوی الشہو
 حسن الخلق و سئل عن اکثر ما یدخل الناس النار فقال لغم و الفجح رواہ الترمذی و ابن جبان
 و البیهقی و ہم در حدیث ست ان من اكمل المؤمنین ايماناً جنتهم خلقاً و الطفعم بالیہ رواہ الترمذی
 و ہم در حدیث ست ان العبد لیسبلغ بحسن خلقه عظیم درجات الآخرة و شرف المنازل و انہ لیسکون للعبادة
 و انہ لیسبلغ بسوء خلقه اسفل درجۃ فی جہنم رواہ الطبرانی و ہم در حدیث ست الا انجبرکم بالیسر لعبادة
 و اہمونا علی البدن لصحت و حسن الخلق رواہ ابن ابی الدنیا و ہم در حدیث ست ان رجلاً اتی
 النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم من قبل و جہہ فقال یا رسول اللہ ای عمل افضل قال حسن الخلق
 ثم اما عن یمنہ فقال ای عمل افضل قال حسن الخلق ثم اما عن شمالہ فقال یا رسول اللہ ای عمل
 افضل قال حسن الخلق ثم اما عن بعدہ یعنی من خلفہ فقال یا رسول اللہ ای عمل افضل قال تقیت
 الیہ رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم فقال لک لائقہ حسن الخلق ہوان لا تعضبان استطعت
 رواہ محمد بن نصر المروزی و ہم در حدیث ست انا نعیم بیت فی بعض الجنة لمن ترک المراء و ان
 کان محقا و بیت فی وسط الجنة لمن ترک الکذب و ان کان ^{لی قنصا} ^{لی قنصا} ^{لی قنصا} بیت فی اعلی الجنة لمن

حسن خلقه رواه ابوداود و ابن ماجه و الترمذی و هم در حدیث قدسی آمده ان هذا دين الله و انفسه و لن يصلح له الا السخا و حسن الخلق فاكرمونه بهما ما مجموعه رواه الطبرانی و البزار و هم در حدیث است
 الخلق الحسن يذيب الخطايا كما يذيب الماء الجليد و الخلق السوء يفسد العمل كما يفسد الخل العسل و رواه الطبرانی
 و هم در حدیث است ان الله رفق يحب الرفق في الامر كله رواه البخاری و مسلم و هم در حدیث است ان الله
 عز وجل يحب الرفق و يرضاه و يعين عليه الایمن علی العفو رواه الطبرانی و هم در حدیث است لا انجم
 لمن يحرم علی النار و لمن يحرم علیه النار يحرم علی كل بين بينهما سهل و رواه الترمذی و هم در حدیث است
 الثاني من الله تعالى و اعلم من الشيطان و ما احكم اكثر لتعاذير من الله تعالى و ما من شيء احب الي الله
 تعالى من المحم و رواه ابو يعلى و هم در حدیث است ان العبد ليرك باكم درجة الصائم القائم رواه ابن حبان
 و هم در حدیث است و حبت محبة الله علی من غضب فحكم رواه الاصبهانی و هم در حدیث است الا باكم
 ما يشرف الله به النيان و يرفع به الدرجات قالوا نعم يا رسول الله قال تحكم علی من جعل علیك و تقفوا
 عن ظلمك و تقطع من حرك و فصل من قطعك رواه الطبرانی و البزار و هم در حدیث است ليس الشديد
 بالصرعة انما الشديد الذي يملك نفسه عند الغضب و رواه البخاری و مسلم و هم در حدیث است ان من لم يصبر
 ان تسلم علی الناس و انت تطيق الوجع رواه ابن ابی الدنيا و هم در حدیث است تبسك في وجه اخيك لك
 صدقة و امرك بالمعروف و نهيك عن المنكر صدقة و ارشادك للرجل في ارض اضلال لك صدقة
 و اما عليك الجمل و الشوك العظيم عن الطريق لك صدقة و افرانك من دلوک في دلو اخيك لك صدقة
 رواه الترمذی و هم در حدیث است ان في الجنة غفرة يری ظاهرا من باطنها و باطنا من ظاهرها
 فقال ابو مالك الاشعري لمن هي يا رسول الله قال لمن اطاب الكلام و طعم الطعام و بات قانئا و انك
 ينام رواه الطبرانی و احكام آیت احادیث از کتاب ترغیب و ترهیب که از کتب معتبره علم حدیث است
 ایراد نموده شده است الله تعالى عمل مقتضای آن کرامت فرماید صفو حال خود را بمضمون این حدیث مواز
 نمایند آنچه موافق حال آید شکر خداوندی جل سلطان بران بجا باید آورد و آنچه نه چنین باشد بجز در آن
 توافق حلی خود بآن اوصی سبحانه مسألت باید نمود و اگر بفضل توفیق عمل آن کسی نیاید بهر حال اعتراض بتقصیر

خود نقد او خواهد بود و انکم نعمت است العیاذ باللہ بجانہ کہ توفیق علی بنیاد خود را مقصر ہم نداند کہ از سلام قلیل انصیب است ۵ ہر کس یافت دولتی یافت عظیم ۶ و انکس نیافت روزیافت عظیم است

مکتوب چهل و هشتم بجناب شاہ پناہ میر محمد نعمان در آنکج و شہر مکتب جہالت

اللہ تعالیٰ ذات بابرکات را شمول الطاف داشته مسند آرای ارشاد دارد اظہر الفساد فی البر و البحر
 باکسبت ایدی الناس بئسات اعمال ما دوم سال است کہ خلق بیلہ قحط گرفتار اند مردم بجهت
 استغفار آمدہ بودند و این دور از کار نیز در میان ایشان بود با این ہمہ بارگناہ یقین تصور میکرد
 کہ و این بلا انتاج اعمال سودا و ست مردم از وجود او برکت می جستند و او را در یوزہ دفع بایستند
 و از حقیقت حال واقف نبود و از ظلم حکام می نالیدند و او چون این ظلم را با اعمال خود نسبت میداد
 در جنب این آنرا ہباء منثور خیال میکرد و ما با این ہمہ تقصیرات از امثال اعزہ احبا امید دارد
 کہ رحمی بحال او نمایند و غفوزلات او خواهند و بسبب کثرت معاصی او را مجور نکنند ہر چند عاصی است
 اما امیدوار رحمت است ارحم الراحمین ہم نظر رحمت بحال عاصیان را بجای دارد و در فراغت نیز
 نصیب عاصیان باشد کما ورد می آرد کہ روز قیامت یحیی بن زکریا را علی نبینا و علیہما الصلوات
 و التسلیمات بیازند و هیچ معصیت در دیوان او نہاورد و دیوان عاصیان بداند تا حساب از ایشان
 گرفته شود و صفت غفران برای اہل عصیان ست و ستاری ذنوب و عیوب را خواہان و عفو
 تقصیرات را جو یا نت ظہور خیریت اشرفیت می باید خداوندی ایندگی ۵ منم کا ستاد را استاد
 کردم + غلام خواجہ را آزاد کردم + پس ہر چند وجہ قبیح و نقص و شر بیشتر نمایندگی و آینہ داری
 حسن و کمال و خیر زیادہ تر سبحان اللہ قبیح و نقص در اینجا منہ حسن و کمال پیدا کرد اعدام مقید
 با وجود شرارت چون وجہ خیریت عارضی دارند آئینہ مسا و صفات نمودند عدم مطلق کہ وجہی از خیریت
 ندارد و شمرخص است تعالیٰ بوجود بخت دارد و تعالیٰ و بر آئینہ داری آن مرتبہ مقدمہ بر پاست ۵
 غلام خوشنم خواند لالہ رخساری

سیاہ رویی ماکر دماقت کاری

از بہراران یکی از حرافہ و قون

مکتوب صد و پنجاهم بشیخ محمد شریف کابلی در آنکه فنادم اول است درین راه

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی اخوی گرامی مولانا محمد شریف این دور از کار را از دمای حیر
منی نوازند و بر سنت نبوی علی صاحبهما الصلوٰۃ و السلام مستقیم باشند و از تهست موهوم به تمام
منخلع گردیده بوجود موهوب متحقق بوند و بدام نیستی صید هستی نمایند و ظهور هستی و توابع آن بی
کمال نیستی میسر نیست و خلق با خلق محبوب بی فنا از منتسابات ممکن نه کمالات دیگر فوق آن بسیار اند
لیکن همه مشروط باین فنادم

بچکس راتا ند گرد و او فنا	نیست ره در بارگاه کسیر
---------------------------	------------------------

پس فنادم اول است در راه قدم و من بعد از امداد صفا و ثواب کتمه الحظ لیدی و اجمل

مکتوب صد و پنجاهم یکم بکمال نعمت الله در آنکه هر چند نسبت باطل قوی نیست در تجلی احکام شرعی بیشتر گردد

کتابت های اخوی مولانا نعمت الله رسیده خوشوقت ساخت کجیعت و هتقامت باشند فان الاستقامه
فوق الکرامه و از هستی موهوم برآمده بدوام نیستی موصوف باشند تا هستی متحقق جلوه فرماید و سالک
را از وی ربوده خود بخود حاضر باشد این معنی ذوقی است و وجدانی بگفتن و نوشتن است نمی آید
و بنظر و فکر این معنای کنایه که با وجود بقای تکالیف شرعی نابودن بچه معنی است و بودن نابودن
در یک وقت چگونه باشد عرف ربی بهمع الاضداد عزیز می گفته در هر چیز رحمت است الا در عشق
رحمت نیست میکشد و از کشته دیت می خواهند یعنی از کم شده احکام بندگی فرو نمی گذارد و عجب
معامله است هر چند این نسبت بر عارف غالب می آید سبب از یاد تجلی او با احکام شرعی میگردد
چه نفس اماره که بالذات آنی احکام شرعی است و با فساد می آرد و کمال تجلی کمال اطمینان است
و ماهن شریعت که دعوی این نسبت می نماید از حقیقت نسبت بی بهره است از مغزیه پوست
در آنده چه کمال این نسبت باطمینان میکشد و علامت اطمینان کمال اتباع احکام منزله است و طبع
نفیس شهنشاه سبانه و ایام علی کمال متابعه صاحب الشریعه علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیات و التمجیلات

مکتوب پنجاه و دوم بفتح خان شریزوری حل شبهه که بکلام حضرت بزرگ قدس سره نموده

بسم الله الرحمن الرحیم پرسیده بودید که حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره فرموده اند که روزه مانفی
 ماسواست پس معلوم میشود که ماسوا هست چیست بحقیقت وجود دارد یا نه اگر حقیقت وجود دارد نفی ناشی
 نمیشود و اگر بحقیقت وجود ندارد چه حاجت بنفی جواب مراد حضرت خواجه قدس سره سبحانه بسره و الله
 اعلم بالصواب از نفی ماسوا نفی تعلق نفی مقصودیت ماسواست بلکه نفی شهود و شعور ماسوا که حاصل قنا
 و توحید شهودی است که شرط این راه است ماسوا بحقیقت موجود باشد یا نباشد توحید وجودی
 بیخ و کار نیست تا نفی وجود ماسوا کرده آید آنچه لابد است و وصول بمنازل قرب بران موقوف توحید
 شهود است باید که در دیده بصیرت سالک نامی و نشانی از ماسوا نماند و تعلق علمی و حسی از ماسوا گسسته
 شود تا قابلیت ظهور انوار قدیم پیدا کند و راهی بیارگاه قدس یابد و بهر خط افتاد مقرر است تا زهی
 نیایی ما بر نفی وجود اشیا چندان کاری نیست علاج مرض باطنی که مانع وصول است نزد ما از انهم
 مهام است و آن تعلق و گرفتاری است با اشیا و شهود و شعور است یا ماسوا چه بطور ولایت علوم کونی
 با معرفت الهی جل سلطان جمیع نآید و شهود کثرت باشد و وحدت یکا نشود سالک را ناگزیر است که

بر نفی این امور غایتا نسیان ماسوی شود و فناء پیدا آید **اما** بجاروب لا نروب سب راه

نرسی در سر **الا الله** نوشته بودید که اگر گفته شود بحقیقت وجود ندارد مگر وجود مجازی جواب

همین وجود مجازی در مرتبه خودش هست یا نیست اگر هست چه فائده نفی ما و اگر نیست نیست فائده
 در نفی آن گوئیم وجود مجازی چونکه در افهام بعنوان وجود حقیقی مرکب زنده است سالک نفی عنوان
 حقیقت آنرا می نماید اما مجاز بعنوان حقیقت ظاهر نشود و وجود حقیقی حق جل و علا مشارکت پیدا نباید
 و سدر راه سالک نشود اما جز یقینی شنیده باشند نوشته بودید اگر گفته شود صلا نیست مگر وجود موهوم

جواب چون اصلا نباشد و هم موهوم از کجا گوئیم مرتبه و هم که عبارت از نمودنی بود است در علم الله
 کائن و ثابت است رواست که حق سبحانه عالم را درین مرتبه که در علم او تعالی بود خلق فرماید و در

خارج صلا بنو تحقیق این معنی در کتب این اکابر مذکور است نوشته بودند اگر گفته شود وجود غلی جواب پس من وجه باشد و من وجه نباشد و این نفی در وجهی است که نیست هست مالا جرم نفی نفی بی فائده بود گوئیم که نیست هست نما را سالک چون بعنوان هست حقیقه تصور کرده و بنیاد دراز دین بی بنیاد نهاده است نفی عنوان هست حقیقه او می نماید تا از روی ذوق و حال هستی ذاتی او هوید گردد و زیر به صعود هست حقیقه گردد و از غل به اصل شاه را به کشاید

مکتوب پنجاه و سوم بجای حسین در آنکه مقصود از فنا و بقا زوال گرفتاری است یعنی نیست امر دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم بخدست حاجی الحرمین الشریفین ازین محب دور افتاده سلام عافیت انجام نهند صحیفه شریفه رسیده سبب مسرت گردید مطالعه احوال پسندیده و اذواق و مواجید سنجیده مسرت بر مسرت بخشید الله تعالی ترقیات بی اندازه دها و علوم و اذواق ناز و نجات و محبت و با چون این دار و اعلی است و محل کشت و کار در افزونی عمل سعی بلوغ یابد نمود و در اذواق و کمیت و کیفیت آن باید کشید مقصود از فنا و بقا زوال گرفتاری مادون حق است تعالی که مانع دوام اقبال است بجناب قدس معبود حقیقه و حصول یسر است در اعمال و طاعات و تنقیه عبادت است از دقائق شرک خفی از حصول فنا و دید عدیت بنده بجائی نرود و معدوم مطلق نشود و سر از رفته بندگی نکشد و در جانب بقا هم با حق جل و علا نفس الامری نگردد و مستحق نشود مقصود صفای عبودیت است و نیک بودنت در عالمت با و بجا نماند یعنی در فنا ظاهر است در بقا نیز چون دید اتحاد است پس مقتضای انا عند ظن عبدی بی گویا حضرت معبود تعالی باین کسوت متلبس گشته بعبادت آمده است و مقرر است که هر چه باجناب قدس منسوب است اتم و اکمل است آنحضرتی شانه یک است که انبیکت علی نفسک پس عبادتی که هنگام بقا بودیم و اکمل باشد

مکتوب پنجاه و چهارم بمیرزا عبید الله در شرح احوال می که در عریضه و می شرح بود

الحمد لله و سلام علی عباد و الدین صطفی صحیفه شریفه که بصحب شیخ نور الدین درویش ارسال داشته بود

رسیدار مطالعه آن ذو قیافت نوشته بودند که درین ایام در ادای نماز حاسه رو میبرد که قبل
ازین نبود چنان ظاهر میشود که جسم در حرکت تابع جسم دیگر است چنانچه جامه تابع بدن است و هملا
این حال از نظر همیشه و نیشود و در قلیل اوقات در خارج نماز در حرکت و سکون بهمین حال است و خدا
درین حالت بغایت اهل است نماز را چنانچه بر غیر نماز تفوق است حالت صلاویه را بر غیر حالت صلاویه
نیز تفوق است و این جسم و غیر متبوع که نوشته اند اما که صورت مثالیه وجود موهوب است که بواسطه
ثانیه مربوط است که بعد از تحقق قنایا باسی که مبدأ یقین است آن وجود حاصل گشته و باطن عارف
گردد و لطائف عشره عالم خلق و امر و نسبت بآن ظاهر آمده این ظاهر و باطن و رای آن ظاهر
و باطن است که متعارف قوم است که عالم خلق را ظاهر گویند و عالم امر را باطن نامند و آنکه گویند که عارف
ظاهر با خلق است و باطن با حق جل و علا است از بردن در میان باز ارمیده و درون خلوصت با ایام
مرآه ازان ظاهر و باطن متعارف است و تصفیه باطن بهمین معنی گویند چه تصفیه باطن یعنی اول معنی
نماز و ذکرانی و توجه او بملکوت صورت پذیرد چه توجه و ذکرانی مشعر باینست مباحثت و این باطن که
حکم قوم ظاهر دارد و هر چند از عالم اجسام نیست لیکن امور معنویه درین راه بسیار است که در صورت
مثالی بعنوان اجسام ظاهر میشوند و آنچه نوشته با آنکه عرض نموده که نسبت و همیه بخود حالت اهل است
و این حال معروض متضاد با اوست خدا و امیان این هر دو حالت هیچ تضاد نیست حالت صلاویه
مستور میتواند که مشرب بر بقا باشد حالت نسبت و همیه فناست و فنا را با بقا هیچ تداخل نیست فنا و بقا
نزداده ای است در معین فنا باقیست در معین بقا مانعی چه فنا از مساوی مطلوب است و بقا با مطلوب
این فیهما شمشیه شبهه صاحب زهد است که بر مقرر قوم تخطئه و اعتراض نموده است و گفته است

گویند عنان خود چه تا بے	آلم شو که چو کم شوی بیابے	این نکته نمودنا صوابم
چون کم شوم انگه چه با بم	ایبند اگر کسی در خواست	از کم شد نم پس او چه میخواست

این اعتراض نیز مدفوع است چه کم شدن که فناست نسبت با مساویست و یافت که از بقا است
نسبت بحق تعالی است و در میان این و آن تداخل نیست این فقیر این مطلب را در کاغذی تفصیل

نوشته است اگر خدائی نماند انجاء جمیع نمایندگان و مانجه از امور غیبیه بگویند و احوال بوی که ظاهر شود
 در کار نیست که آنرا تفصیل نویسد اجمال هم کافی است که بطلب اصلی چندانی کار ندارد و مگر چیزی که
 غایت داشته باشد بطلب اصلی تعلق دارد تفصیل آن اگر چه در حد متحسن است و در هر که تقابل باین بجز امتحان
 طریق و طریقه را با گویند و اگر او جهل و غش نماید در حجت کم گسی را نگارند و طریقه شراحوال محسوس محتاج استفسار نیست
 عزیز از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در خواب پرسید یا رسول الله ما التصوف گفت التصوف ترک الدعا و
 و کتمان المعانی و حصول بشارت مقام فرود است که نوشته بودند مبارک است لیکن نه نوشته بودند که آثار این
 در خود هیچ یافته شد یا ناری این قدر نوشته اند که در مقام ارشاد فرود مقام فرود تصور نمود فقیر نیز
 درین باب توجه خواهند نمود اقتضای الله تعالی آری در مراتب عروج مقام فرودیت بر مقام ارشاد تفوق دارد
 ارشاد چونکه متضمن عروج متضمن نزول است و فرودیت فرودیت دارد چه در فرودیت همین عروج و در بقی است
 تعالی نزول و در بقی که مقام تکمیل و دعوت است ندارد و لکن وجه آری کسی که جامع کمالات فرودیت
 و قطبیت بود و کبریت احمر است چنانچه حضرت ایشان مادر اول جامع این هر دو نسبت بوده اند بعد
 از ان کمال و راست پیوستند و سید الطائفة قدس سره نیز جامع بود نسبت فرودیت و ارشاد شیخ محمد قصاب
 حاصل گشته بود نسبت قطبیت را از شیخ سری تهمینی نسبت قطبیت را در جنب نسبت فرودیت فراوانش
 نمود است آنجا که فرموده که مردم میدانند که من مرید سری ام من مرید محمد قصاب ام و ظهور را الوان
 و اضواء و انوار چندانی منافات به نسبت فنا و بقی ندارد و هر یک نام ظهور آن خود را با آن سر نیاید و هر چند
 لذت بخش بود متوجه نسبت خود باید بود نوشته بودند که صحبت در وقایع با سلاسل دیگر بسیار واقع است
 اتفاقا بسیار مفهوم میشود بلکه در حینی از احیان آنقدر اکنشان جلی است که نمودار و لوح را البصر با بصیرت
 شریک است و کلیف طریقهای خود میکنند ازین وهم بسیار دارد که او که احمد و ماشاءد کار خود سرگرم
 باشد و حرمت شباخ را نگاه دارد و لیکن قبله توجه را بر اگان میکنند و توجه بیک جانب مقصود دارند بزرگان
 بر تقدیر وقوع شفقت میکنند هر که بجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا نباید دانست که اگر چه طالب این راه
 که اروت نشینی آورده است ظاهر شود که نسبت به یا نوری بوی از عزیز دیگر رسیده است باید که آن نسبت

از پیر خود دانند که بصورت آن عزیز ظاهر گشته افاده نموده است و اعتقاد کند که پیر اوجامع ست لطیفه
از لطائف او که مناسبت بآن عزیز دارد بصورت آن عزیز خود را نموده است این از جمله اغلاط اطلاق
است شما خود محفوظ آید آیا یاران را ازین دقیقه آگاه سازند شیطان دشمن قومست مباد ازین راه قبله
توجه را بر طلب منتشر سازد و از وصول بمطلوب باز دارد بلکه از راه ببرد مخد و مایک کتابتی از تلمیذش ازین
بهدتی رسیده بود پیش از ترک آنرا نوشته بودید بعد از آن از شما کتابتی نرسیده غیر از همین کتابت که حجاب
آن نوشته شد و در آن کتابت شوق ترک و تنگنا و دلی رغبتی تمام از منعی که داشتید پیش از پیش بود
و پاره بسط مقدمات درین باب نموده بودید و نیز در آن کتابت مندرج بود که درین ایام بکاو حیرت و عجز
و افتقار بسیار است و ارادت و غنا و طاقت و پردلی که در اول مفهوم می شد کمتر است مسبب بی توسط
اسباب در نظر علمی بود آحمال که در قباب اسباب است اول صنع مدلول صانع بود آحمال قضیه بر عکس
است از روی شعوری بود آحمال زوال شعور از روست قنار بر بقا میگزید الاکان بقا را صطفا می کنند
صفار عین ذات میدانست از روی تحقیق بی کم و کاست آحمال وجود در دنیا بتابین مفهوم میشود
اعتبار امیت صحر بود اکنون دل کبر و سکرست جلوت و محافل و سیر و سفر خوش می آمد درین زمان
ز وایا و اقامت و تقاعد معقول همت شده مخد و ما معامله هر چند از ابتدا و در ترمی افتد امور مستور و در
می نماید نهایت هی الرجوع الی البدایه مندرج بود که در هر سه سلوک قدی و رتبه سلوک نظری بن ظاهری تفاوت
بیک معنی باشد یا نه یک معنی نیست چنانچه حضرت ایشان در مکتوبات اربعه فی التفصیل نوشته اند
از اینجا ملاحظه نمایند و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی الهی و
والبرکات اعلی و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی الملائکة المقربین و سائر الصالحین آمین

مکتوب صد و پنجاه و نهم شیخ عربی آنکه تعمیر ظاهر برب تخریب باطن است

بسم الله الرحمن الرحیم حامدا و صلحا اخوی اعمی شیخ عرب ازین درویش دل پریش سلام عافیت بجام
خواند میخیزم سلام خوشوقت ساخت محمد الله سبحانه که بعافیت و بطراوت و جمعیت معنوی

مقترن اندامند تقاسم زینات دها و عزیز بر عزیز عطا کاند من استوی یوماه فو معجون خلاصه اوقات
 را بوظایف طاعات مصروف دارند درین فرصت سیر به تعمیر باطن و تنویر آن پردازند و مهمات بهمان
 تعمیر ظاهر سبب تخریب باطن است و بالعکس و باو الهوسان در پی تعمیر ظاهر می آید پس از باطن چه خبر داشته
 باشیم در حدیث آمده است فانی نیست لخراب الدنیا و لم یبش لعمارتها نوشته بودند در انشای صلوات غمسه
 کیفیت نادر و رویداد و دیدنیست بطریق دوام است علی الخصوص در حین ذکر و مراقبه نه از وجود
 اثری در نظری آید و نه از عدم اراده هیچ امر و دل نمی آید محمد و احوال بنحید و پسندیده از خصوص
 حالتی که در حین ادای نماز رود و در بسی اصیل است و لذات آن شنبه از انشاء و السلام اولاد و آخر

مکتوبه و پنجاه و ششم بحیناب پیرزاده خواجه محمد عبید الله در آنکه در ای قنار
 و ای فو حید و تجلی ذات معاطات دیگر بسیار است و بیان بعضی کمالات صلوات و
 شرح کلام حضرت خواجه بزرگ قدس که فرموده اند ظهور و اجس و مساوین بعد از فنا مضربیت

بسم الله و السلام علی رسول الله عرض دعا و نیاز از کترین و اعیان با اخلاص خدام
 خدایم که زاده بر جا و قبول فرایند عنایت نامه گرامی مشرف ساخته امید که بهرین منوال جای مهر
 افتاده را به لطافت و معارف تازه می نواخته باشند این حاصی تبار کار از روی کمال شرمندگی و نجات
 که از جناب مقدس باری تعالی دارد و خود را شایان آن نمیداند که بتحقق یا تعلیل سخن از حوالی حرم اقدس
 او بر زبان یا قلم آورد و از همین جهت در بعضی اوقات در ارسال جواب عنایت نامه ها تقصیر میسرده و
 لیکن اجمال بحسب امر خیرین جرأت می نماید و آنچه بفرموده تاهصر این احترام داده می نویسد و توضیحات
 مایه عنود دارد و گریه فایر و وجه کمال بی تجلی ذات میسر نیست لیکن توانم بود که در ای تجلی ذات معاطات
 دیگر بسیار باشد که حصول سعادت غلظت آن مربوط بود و با القاضی بین الانبیاء علیهم الصلوات و البرکات
 نیز همان معاطات باشد آری طریقه انبیاء نیستی و گذشتهگی و آزادی است اما حقیقت انبیاء ظاهر آرد که
 آن با فقه عظیم التیات و المستلیمات از طریقت تا حقیقت فرق بسیار است فانی نفسه از مطالب معصود

نیست مقصود اصلی امور دیگر است که فاش شرط آنست و فی ذلک فلیتأمل نفس المتنافسون هر چند صاحب
 نفی که مبتتای نقطه نفی رسیده است مجازا از اثبات ولو فی الجملة نصیب و ارد اما از نصیب تا نصیب
 فرق بسیار است جمعی که فطرت اصلی شان از مقام نفی است هر چند از مقام اثبات بقدر نصیبی دارند
 اما آن نصیب طفیلی است ذاتی نیست آنچه ذاتی ایشان است نفی و انتفاءست و جمعی بحسب استعداد
 طبیعی از مقام اثبات نصیب دارند نفی طفیلی اینهاست و ضمن اثبات که ذاتی این جماعت است نفی نیز
 بحصول می پیوندد نشان مابین تنصیبین که او که اگر شئ از ان معاملات که بمقام اثبات تعلق دارد
 و بدانش این سبب حاصل پاره از ان از راه تقلید پاره از راه تحقیق درآمده در میان آرد و نزدیک است که نزدیکان
 دوری چونند می رسد قطع بلعوم و حق و صادق کید است سراپا آتشی امشب قبح گو دیگری بر کن بکند خواهد
 سوخت محال است تا وقتی در جام خوابی کرده درین مقام بزعم این قاصر از توحید ذاتی و شهود وحدت در
 کثرت نامی و نشانی پیدا نیست و همچنین بعد از نزول تام ازین مقام بهر ارشاد انام شهود وحدت در
 کثرت نمی فهمد و در کار نمیداند و مبتدی و متوسط غیر مرجع و مرجع درین معرفت باید که فرقی نداشته باشند
 چه اگر مشهود در ایامی کثرت مطلوب حقیقی است و ثابان نفی نیست پس چرا مبتدی و متوسط را این
 معرفت ضرر داشته باشد و بنی آن سعی نموده آید و اگر مطلوب حقیقی نیست قابل نفی است چنانچه حضرت
 خواجه بزرگ خوابه نقشبند فرموده اند که هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت
 کلمه لانی آن باید نمود پس منتهی مرجع را چون از ان چاره نبود و بکدام جریمه او را بنشاید غیر مطلوب
 آرام میدهند و این معرفت غیر واقع را بروی ظاهر میارزند و بعد تخلص او بفضای اطلاق چسرا
 محبوس زندان کوچکش میدارند چنانچه حضرت خواجه ماموید الدین الرضی قدس سره فرموده اند که توبه
 کوچک تنگست شاه راه دیگر است ازین عبارت شریفه و چیز مستفاد است یکی آنکه توحید از مطالب
 نیست راه مطلوب است چه مطلوب و رای کوچک و شاه راه است دوم آنکه با هیئت تنگ است که
 از مطلوب باز دارد و این عبارت دلالت بر آن ندارد که بعد از قنای اکمل و نزول اتم البته باید که
 این معرفت رونمایه اگر گویند در محالی کثرت مشهود هر چند مطلوب بروجه کلیه نیست لیکن ظهور است

اوست که بعنوان جزئیت مشهور گشته است پس مبتدی و متوسط چونکه مطلوب نرسید و اندر وقت
ظهور این معرفت شایسته و جزئی از نشود کلی باز مانند منتهی چونکه مطلوب رسیده است بعد از رجوع
او از زمان اتمام مدت دعوت اگر او را این مشاهدات جزئیه مانوس دارند گنجایش دارد و غیر مطلوب
را مطلوب نخواهد دانست و آن آرام بر وجه کمال نخواهد گرفت و مجوس کوچه تنگ نخواهد گردید چه او بعضا
اطلاق متخلص گشته است و مطلوب را کما بود یافته و میداند که این شود بهر تسلیه او تا اجل مسی عطا کرده
اند گوئیم منتهی که کمال مرتبه انتهایی رسیده است شاید که بعد از رجوع این مشاهدات جزئیه خرسند شوند لیکن
عارفی که کمال انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و اکابر اولیا علیهم الرضوان رسیده است و شربی از اصل
یافته اگر بعالم نزول فرماید امثال این مشاهدات چرا مفتون خواهد گردید و باین شود مانوس مالون کی
خواهد شد و نیز منتهی که کمال کمال رسیده است یقین یقین دانسته است که هر چه در مجالی اکوان
ظاهر میشود از قبیل سراب بقیعه بحسب الظهآن ما راست و غیر مطلوب است مطلوب برای و رای آنست پس
بغیر مطلوب چگونه الفت خواهد گرفت و این معرفت برای چه بروی ظهور خواهد نمود خوش گفت
تو در عالم نمی گنجی بخوبی مرا هرگز کجا گنجی در آغوش درویشی در وقتی از اوقات از
موجودات عالم امکان مثل زمین و سحاب آسمان و شمس و نبات و حیوان استفسار نمود که آنچه از ارباب
وحدت وجود در مریای شما شهود و مشاهد مطلوب اثبات می نمایند راست است و مطلوب دشمنان جلوه گریست
همه جدا جدا تقدیس و تنزیه او تعالی کردند و دانودند که بر این تمت منبیه ما را چه یار که دعوی مطهرت
و مرتبت او نمائیم و او سبحانه آن علو شان و تنزیه چگونه در مظهر فرموده باشد تمت سایه بر آفتاب
خود را خالی محض و ساج صرف و انودند حقیقت آسمان پیش از حقائق دیگران ازین دعوی تبری
نمود و کمال اظهار عجز و زاری و ذل پیش آمد و چون جماعه بان سیاره سرگردان امور غیر واقع منتجب
میدارند و ارجاع حوادث کونی و انشال آن باومی نمایند ازین جهت آنقدر راستی را سبیل هدایت خداوند
جل سلطان و یار فر گرفته بود که بیان آن نمی توان نمود از ترس و خجالت که اخته آب شده میرفت
درین اثنا آفتاب از عابدان خود نیز تیری کرد و نمود که این جماعت را طر منده و رسوا ساخته اند من باین

نامرادی و سرگردانی و اینها درین مقام لرزان و تالان بود بر سر اصل سخن رویم انس کل مرجوعین
در طاعات و عبادات مجبوسیت و در ادای حقوق مخلوقات او علی الخصوص در نماز که معراج مومن است
انس خاص از بندجبری که بیرون آن گویا محفل بیکار اند حدیث ارحمٰنی یا بلال و حدیث قره عینی فی
الصلوة رمز است از ان خصوصاً جامع که بمجبوسیت اتیه مشرفند و بولایت خاصه محمدیه پیوسته علی صاحبها
الصلوة والسلام و التحیة انس شان و طاعتت و بهمت شان مصروف تکمیل نماز از علو بهمت بشهود
و مشاهده سرفرونی آرزو چه بقیقین دانسته اند که مکشوفات و مشهودات این نشان ظلال مطلوب است
نه عین مطلوب و مطلوب مطلق ازین مقیدات و مشاهدات سبک است لہذا ہزاران شہود و مشاہدہ را
تجرئیہ اولی کہ بالام یا بند برابر بنید اند و طمانینت خشوع نماز را بہ از تجلیات تصویری نمایند آری محب
چونکہ ہموارہ شہود محبوب را خواہان است و ہمہ وقت وصل و اتصال اورا آرزو مند جائز است کہ اگر کمال
شوق بظلال محبوب نیز بنیاساید و نظہورات و تہقیقات نماید غیری گفتہ بہوی قوا از جہم مست و بنخود
زہر سوکہ آواز پائے بر آید محبوب نشانی از صل دارد و گرفتار ذات من حیث ہو و از غلبہ
این گرفتاری بامور دیگر ملتفت نیست معاملہ کہ او دارد در انجام شہود و تجلی بردن عارست پس محمدی
الشرب کہ اقرب بمجبوسیت است باید کہ ازین مشاہدات بعد بود و از ہمہ شہودات خواہ شہود در مایا بود و خواہ
بیرون مایا یکسو باشد و عبارتی کہ از حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ تعالی عنہ منقولست کہ ظہو ہو جس
و وساوس بعد از فاضل نیست محال دیگر دارد کہ بغایت عالیست چہ در کار کہ بر محلی فرد آرد کہ مخالف
مشرّب آنحضرت بود و موانع عبارت ایشان کہ سابقا سطور شدہ داشتہ باشد زیرا کہ میتوان کہ این عبادت
باین معنی باشد کہ مقصود از فنا زوال گرفتاری است از مادون او تعالی و چون بقنا و اطمینان نفس این
معنی بحصول پیوست بعد از ان اگر علم مشیاعود نماید و وساوس پیدا آید از مضرت در ہنر کہ علم شیا
کہ فی نفسہ صفت کمالست بجهت گرفتاری باشیام نوم بود و چون بقنا از ان گرفتاری نجات شد علم شیا
از صفت نم برآمد و نیز میتوان کہ باین معنی باشد کہ عارف کامل بعد از تمامی کار چون بمقام عبدیت رسید
ہر فردی از افراد عالم شاہراہی می شود بجناب اقدس او تعالی پس درین وقت خطرات کہ سابقا موجب

انعم فیما صنع الله سبحانه بهر چه استند غم از عیاد کار بانی که بوی او داری به حالت این سخن میزدی
 و دلشده مشتاق آنست که کسی که پروانه دار گوشت و جود آنحضرت گشته و نشان او را بدین تیر توجیه بکشد او
 نشده و شکار رفتار او اهای محبوبانه او گردیده و بسبب فقر آنکس که در غمهای او گشته و گشته چنان میگردد
 معشوقانه او نیست و غایت بزم و ابرار او در چنین بازین خود را بر آستانه علمای و کمال شوق و آرزو نماید
 و خاکهای سگان درگاه او را توتیای چشمان خود ساخته و نشان خط بندگی او بر چپک او پیدا نمود و سلسله غلای
 آن بارگاه و گردن جان و تن او هویدا نماید و وی نشیند و آشنائی نگردد سخن گوید چنانچه مرا چنین آفریده اند در
 اختیار خود نیستیم و یاران محبت هر چه بوی محبوب یابند جان فدا نمایند و هر چه از محبوب نشانی نبینند بصد
 فرسنگ از آنجا بگریزند هر که باین آواره میل نشست و خواست دارد باید که چنین بود و الا باوارگان چنانچه
 و کدم نشست و خواست بارها بنظر میرسد که کبی اختیار نماید و مغالکی در زمین گزیند تا جماعه را که بلو صان
 مذکور اند نبیند و سخن آنها نشنود و این وقت را تاب برداشتن این نسبت شریفه نیست و بواسطه قرب
 قیامت و تراکم ظلمات روز بروز این نسبت علیه در استتار است و انوار آن در اخفا و حلا آن در کس و
 غیر از آنکه اینکس در زاویه تهمید نشیند علاجی ندارد لیکن این نیز خود اختیار اینکس نیست خداوند از میان ایشان
 گردان و از نظار گیان بمان ایشان گردان که طاق نظاره قوم دیگر ندارم و سلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب صد و پنجاه و هشتم مولانا محمد حنیف در اظهار درد و سوز

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی سعادت آثار اخوی مولانا محمد حنیف ازین گرفتار
 آثار دعوات مشتاقانه قبول فرمایند مکتوب مرغوب شمار او را بنوعی از راه فرستاده بطالع آن جماعت
 گردید از غمهای کتابت چنانچه شوق پیدا بود و حرارت طلب بود اما الحمد لله سبحانه علی ذلک هر قدر که از جذب
 حرارت دست و دهنمت است کمال آنست که بحد جنون رسانند و از اسوا بکلیه بر باندن یومین احد کم حتی
 یقال انه جنون این جنون تضییع دوستان با و و طفیل ایشان جرعه اذان در کام و درویشان با و اظهار
 اشتیاق این دیار نموده اند و انتظار طلب این آورده اند و تقد و مایل این و یا چونکه در سر خیال یار دیگر اند

و از دوری آن همواره بنفیس سوگوار ندوستان نیز دلالت آن دیاری نایند هر چند هیچ نشانی از آن
 دیار بد نیست و اثری از دیاران همیده اند جز از هجران و دوری نصیب از آن نیست و غیر از سوز و گداز حاصلی
 از و نشهر فتنه لغز و الدما کینت و آن هم بد شبنو و بین جوانی و خلوعی بد آری اگر عمو را بنویسند تا در
 شریک نامزدگان هجران گردید و جرحه کش تیغ نشان بر زم حریف نقدان شود چه نافع نیست لیکن باین همه
 درد و دوری و سوز هجران غایات بیش از پیش است و الطاف افزون از پیش است که باین در مانوس

میدارد و باین سوز ساز داده **درین دیار بآن ندو هم که گاهی** **نیم غلظت زان دیار سے آید**

اطلاق دیار در جای که از دار و دیاری پاک و میراست بطریق صنعت مشاکلاست و کائنات است چنانچه در کلام

مشایخ کرام مثل آن می آید **لا و ہوزان سر سے روز بھی** **باز گشتند جب کیسے تھے**

مکتوب و بجاہ و نم بشیخ حسن و دلالت شکر نعمت و تذکر از مکر الہی جل جلالہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین صطفی انہی اعز شیخ حسن بن اللہ سبحانہ حالہ
 و حصل آملہ ازین درویش دلش سلام عافیت انجام خوانند استماع انبار توفیق شما و گرمی ہنگامہ
 طالبان و ہتقات اوضاع و اتمار حلقہ ذکر و فکر سبب مسرت و دستان میگردد و باعث فریدہ و شکر
 شان میشود و درین جز و زمان کہ ہنگام قرب قیامت است این قسم اجتماع موم خدائی و صحبت مدد فی
 از نعم جلیلہ است **آسمان سجدہ کند بہ زمین کہ درویش یکا و کس یکا و نفس بہر خدا بنشینند** **و**
و کار خود سرگرم باشند و شکر خداوند جل شانہ بجا آرند لکن شکر تم لازیم و تذکر الہی تنال رسان و
رزان باشند و از کید شیطانی امین بنو ندو از ہوا و ہوا جس نفسانی و دقایق شرک خفی پر حذر بود
ہر گاہ مقتدایان او ما بری نفس میفرمایند و ای بر ما بجلہ محبت و رابطہ معنوی را بہ بزرگان خود محکم
دارند و عودہ و فتنہ سنن نبویہ را علی مصدرہا الصلوٰۃ و السلام و التبیۃ از دوست ندہند و دوام اتجاہ تہمال
و تضرع و زاری را بجنباب قدس حضرت لم یزلی لازم گیرند تا امید نجات صورت بند و توقع از دوستان
آنست کہ این دور از کار را بہدای خیر یا آرزو کنند کہ بتی کہ فرستادہ بودید رسید اللہ تعالیٰ معینکم و ہمہ کم

کتوب شصتم شیخ عبداللطیف لشکر خانی در آنکہ باینکے ظاہر زکات باطن و احوال و صفات

حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بکمالات صوری و معنوی مہملی داشته گرفتار مطلبی دارد کہ ہر چہ مادون دست در جنبہ او محو و مٹا ہوا ہو و اما محب و مبتغی المرام من احب افاق و النفس را وداع نموده بخود آغا جولان نماید ہستی و طلب و عطا فرماید کہ از تجلیات و ظہورات و چشم فرو بستہ ذات ظاہر و تجلی را خواہان جوہان باشد بحرست من مازع بصیرہ و ماطفی علیہ علی آلہ الصلوٰات و السلیمات و البرکات اتہی اوضاع و احوال فقرای اینچہ دوست و مستوجب حمدست اللہ تعالیٰ الحمد و المنہ علی ذلک السؤل من اللہ سبحانہ سلا حکم و عافیتکم تمنای این مسکین در آوہ خود و سائر دوستان آنست کہ بہت خود را کلیا مصروف جناب قدس مطلق حقیقہ گماشتہ شود ہر چہ منافی این دولت عظمی بود بسر اسرازان اعراض نمود آید نشود کہ برہموری باطن اکتفا نمودہ ظاہر را بغفلت سر دہند کہ این نیز از دائرہ شکر خفی بیرون نیست عزیز می فرماید الباقی مقبل علی اللہ مدۃ عمرہ ثم اعرض عنہ نقطہ کان مافاتہ اکثر مالمالہ اما چہ توان کرد جمیع آرزو ہا سیر نیست از مقتضیات برنی و احتکاط خلق چارہ نہ آری اینقدر معلوم میگردد کہ ہمین غفلت ظاہر را کہ لاجرم ست اگر مقرون بہ نیت صالحہ نمودہ آید از غفلت می بر آید و ثقی بذکر میگردد و مثلاً نوم کہ سر اسر غفلتست اگر مقرون بہ نیت دفع کسل و طاعت گردد ذکر میگردد و نوم اعلیٰ عبادۃ شنیع باشد و احتکاط بمردم بہ نیت ادای حقوق آہنانیز ذکرست کہ ادای واجب و مستحبست علی ہذا القیاس نہ کہ منحصر و ذکرسانی نیست در ہر عمل کہ ملحوظ رضای مولی بود جل و علا داخل ذکرست ان ہذہ تذکرۃ فمن شاء اتخذ الی ربہ سبیلاً ازین بیان لایح گشت کہ دوام حضور کہ عبارت از طرہ غفلتست علی سبیل الاستمرار چنانچہ نسبت باطن گفتہ اند و ظاہر نیز ثابت لیکن دوام حضور ظاہر را کہ عبارتست از مقرون گردانیدن جمیع اعمال و افعال بہ نیت صالحہ و در جمیع امور ملحوظ رضای مولی ساختنست حتی در امور کہ بظاہر غفلت می نماید دوام حضور باطن لازمست لا محالہ این کمال مخصوص بخلصانست کہ از تصنیع صحیح نیت در ہر عمل آمد اند و نیت ایشان بقا و بقای اکل تصحیح یافتہ است مخلصان کمسور اللام ازین کمال قلیل النصیب باندہ مخلصون علی خطر عظیم این بزرگواران کہ حقیقت

خلاص سید دانند و ارضیع و مکان که لازمه طریقت است قمر است هر چه میکند از برای خدا میکند تعالی و هر چه
ازین با ظهوری آید قدر است سبحان خواهد نیت کند یا نیت در محفل است در متعین احتیاج تصحیح نیست چه نفس
ایشان ندای مولای خود گشته است و اطلاق کلمه لا ابرار خود شرک میدانند پس هر چه کنند عالم با او باشد تعالی چنانچه
اول هر چه میکردند برای نفس خود میکردند و محتاج به نیت نبودند باید دانست که سودا و ب و ایزدای این جسم عارف
منهجر و ایزدای سودا و ب و سبحان باشد زیرا که درین صورت منتساب آن تکلیف بجانب او تعالی نسبت میکرد و هر گاه
اسمال آن عارف با احتیاج نیت مرور باشد تعالی اعمال دیگران که نسبت با او بوقوع آید بطریق اولی با جناب عالم بود
و چنین قیاس تعلیم و طاعتی تعلیم طاعت مولای او بود جل علیه یمن اعتبار کلام مجید را گشته: **ثمین طبع الرسول قد طاع الله**
هـ پس انتم خود دیگران را این بس است: یا بلک و و کردم اگر درده کس است: و اسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و شصت و یکم بحقایق گاه خواجه محمد بن محمد بن علی عظیمی مطرب و مولای اعلی

الحمد لله و سلام علی عباد الذین ظنی التفات نامه گرامی که درین دلا ارسال داشته بودید بمطالعه آن مستیج و مسرور
گردید سلامت باشد و فرج مبارک باد یقین است که در دعا های مرحوم این فقره ارضی ناسخه باشد و ما بهت علما
را بران گمارند که از مطلوب حقیقی بیج بهت نیارند و آرزوی وصل اتصال را بان راه نهند چه یقین یقین
معلوم گشته است که هر چه از او بهت آید فراخ و روصله و اصل است و مقید با استعداد یافت او و مطلوب این
تقیدات منزله و سیر است و ازین قبیل مطلق و معرایی باید که طرح بهت مقصور بر مرتبه بود که از قیود ادراک و
تقیدات استعداد برتر باشد **هـ** اگر ندیده بگفت و امان یارم اگر قنارے کسے دیگر ندارم

چه ممکن با بقید امکان مقید است از مطلق حقیقی چگونگی فزائید و انخلع نام از بشریت و امکان مقصوره
شیخ عطارے فرمایند **هـ** نی بینی که شاهی چون پیر

ایان پشاد ربی شیا و ربی کل شیء تعجب معطاست درین مقام نه بجز مطلوب را میخواهد و نه وصل
او را مع ذلک یاس هم ندارد و کمال کمال فوق معطر یاس است معرفت ربی جمیع الامتداد و فی نقائص
این کمال وابسته به نشأ محبوبیت است زیرا که محب که همواره شهود محبوب را میخواهد و هر وقت وصل و اتصال

او را آرزو مند گنجایاری آن درو که بر تنوی از محبوب بروی ظاهر شود و خود را تواند گنج داشت عزیز می گوید
 به یونی تو از جاجم مست و بخود [زهر سو که آواز پائے بر آید] محب به آثار و افعال و صفات
 جمال و جلال و کجین خود و حال محبوب شایسته است محبوب است که نشانی از اصل دارد و گرفتار داشت من حیث هو و
 از غلبه این گرفتاری با مودت مکره ملتفت نمیشود و قبله توجه را بر اگنده نمیکند قل هذی سبیلی اذ عوالی الله علی
 بصیرة و انما من اتبعته و سبحان الله و اما انما من المشرکین این قسم بلند است را حکم من تو اضع الله فیه
 در نشاء اخروی امید واریهاست که دیگران را نیست ان هذی تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا

مکتوب شصت و دوم سجناب شاه میر محمد نعمان در انکه نصیب ملک از مطلوب حقیقی جزو تهملات نیست

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین صطفی و عاونیا زاین عاصی جمهور محمدی نوری در غم و غم
 قبولی و مینداند که چه نویسد لطافت محبوب عالی تر از آنست که زبان بر دین هرزه گوی کرد و فائز معشوق
 بر تر از آنست که قلم این بود اوس خیال ترجائی آن نماید لا یحیل عطایا الملک لا مطایاه انچه نصیب این
 بیچاره است استهلاک و ضحلال است اگر خود خیری و کمالی نسبت نماید مشرک طریقت بود و خائن در امانت
 و قد منالی ما علما من عل فجلناه هبنا منثور این آواره فی نفسه از جمیع منتهیات تنی است عدی است وجودنا
 و تجسم ایقاظ و هم رتود فقر و ذاتی است و فاقه اوس رمی امانات همواره از ابل امانات است بیچاره که کمال او
 عدم بود و حال او نیستی از هستی مولای خود چه خبر داشته باشد و از کمال و جمال و چگونه اطلاع یابد سر و بیان
 و اعر و اینها بود است حضرت جمیل علی الاطلاق انشال و در از کار از لایمانی باین معنی و داد و شری ازین مشرب نشاء

مکتوب شصت و سوم نیز سجناب شاه میر محمد نعمان در انکه بعضی اسرار غامضه و اوراق خاصه خود

خدا م سیادت و نقابت دستگاه همواره یاد آور بجان می بوده بهای ظریف معاون باشد احوال فقرای اینده و
 مستوجب حمد است المول من الله سبحانه و سلامکم و استقامتکم علی جاده شیعو حکم فائز ملایک لا مود و تناظر خط اقدس
 از مشمول غلیات که در باره این عاصی واقع است چه نویسد ع داد و اورا قابلیت شرط نیست

قبل من قبل بلا طبعه اگر تفصیل آن پردازد و محمل که قلم طاقت آن نیابد و دو کاغذ میسوزد و تکلم و شمع از هوش	
بر آتش آتش مشب قبح گوید و کبر سب پر کن	رود بعد از آن که گوید و که شود خوش گفت
و ایضا لطافت و علو آن زبان را می گوید و بقیض	که خواهد سوخت ساعت را تو می در جام خواهی کرد
الصد و الاطلاق انسان	سخن از لب التفتم بلم سخن گرو شد پس باید که مستمعان تکلم را معذور
<p>دارد و از راه جنیت بذات او راه جویند تا از ذات بیچون حقیقت خطایند هر چند ذات متکلم را با ذات مستمعین هیچ شبیهی در میان نه چذات و الضعیفه از بیچونی یافته و با ذات بیچون حقیقه القاضی و نسبتی خاص پیدا کرده بلکه دیگر از اصل ذات نیست بذات عارف چگونه بی برنذات خالق عارف خود و رای اوست بهر حال دست و پای باید زد و همواره باین ترانه باید مترنم بود</p> <p>مفلانیم آمده در کویت و پیشی مد از جمال و متوجه</p> <p>الهم اجل جبک احب الاشياء الی واجبل خشیتک اخون الاشياء عندی واقطع عنی حاجات الدنیا</p> <p>بالشوق الی لقاءک و اذا قرئت عین اهل الدنیا بدینا هم فاقترع عینی بعبادتک والسلام اولاً و آخراً</p>	
مکتوب صد و شصت و چهارم به تربیت خان در انکه طالب حق	
جل و علایقین دار همواره یاد و گدازست و در مذمت دنیا	
<p>صحیفه انکرمست که نبی از الم فرقت بوده مشرف ساخت چه توان کرد دنیا سراسر محل فراق و اندوه است</p> <p>موطن لغای آخرت حق سبحانه جمال آن سرگرم دارد القای آنجای صورت بند و هرگاه لغای مطلوب حقیقه موعود با نجات لغای دیگران فرح لغای اوست سبحانه زیرا که نشاء دنیویه تاب برداشت لغای او تعالی بر وجه کمال ندارد و لهذا طالبان او درین نشاء همواره جگر کباب و دیده پر آب اند</p> <p>و همه وقت سوگواری در سوز و گداز بقرار اند شبانه و انتظار طلوع آفتاب احدیت بیدار اند و روزانه و در سوگواری</p>	
ماهیست بهیوت محطش و بقراسه	استماعی که زمین ره که نرمی برند لب خشک و فخر کان ترمی برند
بی او امان اندازند و با سوسنی الفت نیگیرند و باین ترانه	بچه مشغول کنم دیده دول که مدام
دل ترا می طلبیده ترا می خوا	شورید گانند و آشفته حال در جهان بجهان اند و در عالم بی عالم

مع ذلک فی الحقیقتہ و عالم اینہا اندوسا رافراد عالم یاسہا برپا و متہندان این باعث اندو آردان ہم این		
کہ نہ با هیچکس پیوند از دوزخش	علامہ زکریا مست تو ماجدارانند	خراب بادہ العلی تو ہوشیارانند
اگر سرمایہ دجال دارند و ارا دارند و اگر حکم و خطاب دارند ہم باے دارند ہر چہ بند بندہ بر ما و شما		
متکلم و مخاطبیم لیکن فی الحقیقتہ حدیث در دو شکوہ اندوہ با و سیت و درین حدیث نیز اینہا ترجمان		
بیش نمیدانما اشکوبشی و جزئی الی اللہ و اعلم من اللہ لا تعلمون خوش گفت خداوند امرا ازین قوم گردان		
یا از نظار گیان این قوم گردان کہ قوم دیگر طاقت ندانم مانکہ چاشنی از شربت در دستان نصیب باطن شما		
گشتہ است کہ آرزوے فقر و تجرید ننوہاید بے بعیت		
باز جوید روزگار و صل خویش	از جوانان مستعد افسوس می آید کہ فطرتہای عالی خود را مصروف این	
دنیہ کردہ اند و بظاہر مشغولین قہجہ خدا رکشتہ و از جواہر نفیسہ مخزن ریزہ چند فرماندہ از جمال مطلق تابان مسترا		
آمد و رفت کشادہ پایست فطرتان از ان جمال محبوب و مجوریم	در جان شاہدی و ما فارغ	
ورق جرعہ و ما ہوشیار	آمد سحر آن لبر خونین جگران	گفتار تو بر خاطر من بار گران
شرمت باد کہ من بسویت بگران	باشم تو نمی چشم بروی دگران	و اسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوبہ نصرت و پنجم بشیخ الیاس در شرح بعضی کلمات حکیمین طریقہ علیہ

الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین محمد و آلہ جمیعین اما بعد چون صلاح آثار شیخ الیاس
 ازین فقیر درخواست کہ بعضی از کلمات کہ درین طریقہ علیہ زبان زد و اتراند شرح آن بنویس اجابہ لاسل
 بانرا ذہنم ماصر خود نوشتہ آمد و اللہ سبحانہ العلیہم للصلوٰۃ و السلام و در وطن عبارت از سیر الفیض است کہ آنرا جذبہ
 نیز گویند ابتدای معاملہ این بزرگواران ازین سیرت و سیر آفاقی کہ سلوک عبارت از ان است در ضمن
 این سیر قطع می یابد و در سلاسل دیگر شروع کار از سیر آفاقی میکنند و انتہا بہر نفسہ مشہود و شروع کار از سیر
 انفسہ خاصہ این طریق است و اندراج نہایت در بدایت ہمین معنی است کہ سیر انفسہ کی نہایت دیگر است
 بدایت این اکابر است سیر آفاقی مطلوب ما بیرون از خود جستن است و سیر انفسہ در خود آمدن و گرد دل خود

گر دین در معنی گفته اند **۱** | همچو ناپیا سبر ہر سوی دست | با تو در زیر یکم ست ہر چہ ہست

قلوت و رنجمن معنی در رنجمن کہ محل تفرقہ است از راہ باطن با مطلوب خلوت داشتہ باشد و تفرقہ گیرونی
تجربہ درونی راہ نیابد **۲** | از برون در میان بازارم | و از برون خلوتیست بایارم

درابتدایین معنی تکلف است و در انتہائی تکلف درین طریقہ یعنی چون درابتدای دست میدہد و راہی
برای حصول آن وضع کردہ اند از خصائص این طریقہ آمدہ است ہر چند منتہیان طرق دیگر این دست
میدہد و اندرین معنی گفته اند **۳** | از برون شو آشنا | و ز برون بیکانہ نشین | تا اینچنین زیبا صفت کم می بود
اندر جہان بد نظر بر قدم عبارت از آن است کہ در راہ رفتن نظر بر قدم دوختہ شود و محسوسات تملک نہ پراگندہ
نکند تا جمیع اقرب باشد چہ درابتدای تالیع نظر است و پیریشانی نظار دل تاثیر می کند خوش گفت **۴**
بچہ شغل کنم دید و دل اکہ مدام **۵** | دل ترا میطلب دیدہ ترا میجوید | ہوش در دم عبارت از آنست
کہ واقف نفس خود باشد تا بغفلت نہ بر آید کلمہ سوم برای رفع تفرقہ است کہ از اتفاق میخیزد و کلمہ چہارم دفع
تفرقہ نفس است یا ذکر و یادداشت سالک تا زمانی کہ در طریقت تصنع است و بحقیقت و ملک حضور زیستہ
است در مقام یاد کردہ است **۶** | دارم ہمہ جا با ہمہ کس در ہمہ کار | میدارن نفسہ چشم دل جانب یار
و چون حضور دوام پذیرد و از تکلف یاد کردہ و امیرہ ملکہ گردد کہ بنفہ مستفی نشود یادداشت بود **۷**
دارم ہمہ جا با ہمہ کس در ہمہ حال **۸** | در دل تو آرزو و در دیدہ خیال | و یادداشت است و گویا ہمہ ہست
بنامت عالی و آن معنی در خواہن مکتوب نیست و قون قلبی آنست کہ گمان و واقف دل بود و توجہی و نظری
آن داشتہ باشد قطع نظر از ذکر تفرقہ بآن راہ نیابد و بہ نقوش ماسوی نقش نگردہ گفتہ اند دل بیکار نیست
یا ماسوی آیینستہ است یا با مطلوب و آویختہ آدمی تا بیدارست حواس ظاہرہ کہ جوایس اند اجبار عالم
دل میرسانند و در تفرقہ میدارند و چون خواب میشود حواس باطن این کار میکنند و دل را پریشان میدارند
و چون صاحب دل متوجہ بل خود دیگر دو گویا حسنتہ گرد دل ازین توجہ پیدا میشود و میگردد کہ اجبار عالم
بل برسد درین ہنگام دل بمقصد قصی در آویزد چہ یکاری در حق او مفقودست چون ازین طرف ممنوع
گشت چارہ باز و غیر از توجہ بآن طرف احتیاج بذکر و توجہ مذکور ندارد دل از دشمن باز دارد و دست را

طلبیدن حاجت نیست رنگ از آئینه بزوای غیر از ظهور نور هیچ نیست از حضرت ایشان شنیده ام
 اگر کسی را ذکر قلبی مانگیرد و متاثر نشود و پیر از ذکر باز داشته بجز دو وقت قلبی امر باید کرد و توجہات باید نمود تا ذکر
 و کسب و وقوف عددی عبارت از آنست که بر عدد ذکر نفسی و اثبات برنجی که درین طریق معهودست واقف
 باشد تا در هر نفس طاق گوید نه جفت مراقبہ مشتق از ترقب است ترقب انتظار را گویند پس مراقبہ جمع

نمودن حواس ظاہرہ و باطنہ است در انتظار مطلوب ۵ ہنہ چشم تا برون آئی

ہنہ گوشیم تا چہ فرمائی عزیز می گوید مراقبہ را از گریہ آموختہ ام و مراقبہ را منہ دیکر ہم هست

و آن آگاہی و علم بندہ است بدوام اطلاع حق سبحانہ برو و حضور او تعالی مراد را خواجہ بزرگ قدس سرہ
 میفرمودند کہ طریق مراقبہ از طریق نفی و اثبات اعلی است و اقربست بجزبہ از طریق مراقبہ لمربہ وزارت
 و تصرف در ملک و ملکوت میتوان رسید و اشرف بر خواطر و بنظر موبست نظر کردن و باطن را منور گردانیدن
 از دوام مراقبہ است از ملکہ مراقبہ دوام جمعیت خواطر و دوام قبول لما حاصل است این معنی را جمع و قبول
 می نامند سلطان ذکر آنست کہ ذکر تا نام بدن را فرو گیرد و ہر عضو در رنگ ل ذاکر متوجہ مطلوب گردد ۵

ہر دم بہوای تست دمساز ۵ ہر موسی ز کیسوم بہ پرواز ۵ رابطہ حفظ صورت پیرست در دل

حضرت خواجہ احرار قدس سرہ اشارت بر رابطہ نموده اند جایگزین فرمودہ ۵ سایہ گر بہرہ است از ذکر حق

یعنی این طریق از ذکر نافع ترست بیانش آنست کہ مرید بچارہ چونکہ گرفتار عالم سفلیست بعالم علوی
 مناسبت ندارد تا اخذ فیوض و برکات از آنحضرت بی توسط نماید توسط باید خداوند بہر وجہت کہ از عالم علوی
 حظ فرا گرفته بعالم سفلی جنت دعوت و ارشاد رو آورده باشد و از راہ مناسبت اولی از عالم غیبی اخذ فیوض
 نمودہ از راہ مناسبت ثانیہ کہ بعالم سفلی دارد آن فیوض را بمستعدان رساند و آن واسطہ در حق مرید پیرست
 کہ اتصال بچوئی بغیب انقبی نمودہ بعالم شہادت رجوع فرمودہ است پس مرید ہر چند وجہ مناسبت بہ پیر

بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از باطن او زیاد تر نماید ۵ ازان روی کہ چشم تست احوال

معبود تو پیر تست اول ۵ و چیز ہای کہ مناسبت بہ پیر آن حاصل شود محبتست بہ پیر و خدمت

و رعایت آوایا دست ظاہر و باطن و اتبع اوست در عادات و عبادات و تہجدات خود را تابع مرادات او خشن

و خود را در حضور او کالیست بینیدی الفصال دیدن و در سپرفانی گشتن اندا گفته اند که فانی الشیخ مقدس
 فانی اسد است و طریق را بطه از اجل این امور است و باشد مناسبت به پیر پیدایمکن و سهل امور مستور است
 که حاصل مناسبت اند و چون نسبت را بطه غالب می آید خود را عین پیری یابد و بیاس و صفت او خود را موصوف
 می یابد و هر گاهی که در صورت پیری بنیده و در دیوار چو آینه شد از اکثر شوق هر گاهی گرم زدست ترمای بنیم
 توحید یگانگه گردانیدن است از اتفاقات با سواد از نشو و نشور ماعد است

توحید بعزت صوفی صاحب سیر

تخلیص ال از توجها و است بغیر **عدم فقا**ست در جبهه جذب و آن عبارت است از عدم شعور بخود و باوصاف
 خود و وجود عدم بقای است که برین قمار تب شود این فقا و بقا چون در جبهه جذب است که سلوک بآن ختم گشته است
 از خود و وجود بشریت این نیست پس ولایت بآن به حصول نه پیوندد و فقا و بقا حقیقت است که ولایت بآن مربوط
 است و از خود مذکور این است و دوام آنرا لازم قنای حقیقه نیسان ماسوای اوست تعالی و ذوال علم ماعد
 حضرت ایشان ماقدم سرور موده اند اگر ذوال علم حصولی انشیاست قنای قلبی است و اگر ذوال علم حضور است
 که عبارت از نفس حاضر است قنای نفس است بقا و قنای بقا است که برین قمار تب شود و وجود و موهوب ولایت ثانی
 موجود گردد حضرت خواج نقشبند قدس سره همین معنی فرموده اند که وجود عدم وجود بشریت می کند اما وجود فقا وجود بشریت نمی کند

مکتوب شصت و ششم بجا فطع عبدالکریم در شرح احوال

الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی مکتوب مرغوب باخوی اعز می مولانا عبد الکریم رسیده و جب مسرت
 گردید حمد الله سبحانه که از جمیع والدین و از معنوی خالی نیستند و از یاد فقر افراغ نشاید که هم برین متوال
 احوال انویسان باشند و اوقات را به وظائف طاعات و مراقبات معمور دارند و از ذوال غلال حاصل و
 ملول حقیقه روازند و از علم بحیرت و از گفت و بخت نمی آید و از دوست مغرور از غفلت معنی گرات خوش گفت

قومی ز وجود خویش فاسد **رفته و حروف در معانی** هر چند مطلوب حقیق چنانچه درای

لفظ است بیرون معنی سه نیز بر تر از دوست و مغرور است **لا و هو از ان سرا سر و ذبی**

باز گشت تنجیب و کیسه تنی **اصل از ان دولت سر از رنگ ظل در راه است چون باطل این**

نسبت علیہ فی الجمله محبت و ارادت درست کرده اند امید است که باندازه آن نقاب از جمال این معنی بکشاید
و شربی ازین شرب عطا فرماید و آنچه نوشته بودند که در وقت ذکر نفی و اثبات گاه خود را لاشتی محض می یابد
لا شتی محض یافتن را دو مقام است یکی آنکه نسبت را از وجود و توابع آن بطل حواله نماید و خود را بعد صحت
طبیق بیند و با تغییر نزد نمود این حالت بغایت اصل است و معبر بقضای نفس است و بشیر و مولی که به مقصود
دوم آنکه بی این احوال دید مستور تحقیق بود این نیز نیک است که از مقدمات حالت اولی است هر چند از مقدمات
تام مقدمات فرق بسیار است نوشته بودند که نه شعور بخود مانند شعور بعد شعور خود این حالت در قضای قلب
که بشانفہ مذکور شد حاصل است چه در هنگام نسیان دلی قلب نه شعور یا سواد او در و نه شعور بعد شعور
و در ظاهر دوام این حالت متعسر است و هر چه دوام ندارد از حیز اعتبار ساقط است و السلام اولاً و آخراً

کتوب شصت و هشت و نیم نیز جافظ عبد الکریم و ترمیزه مطلوب و دلالت اعلائی همت

حضرت حق سبحانه و تعالی که قمار مطلبی گرداناد که دامن عظمت و کبریا کی او بلوث تنما و آرزو بلوث نشو و بمقی
و طلب او عطا فرماید که هر چه از وی ظاهر شود ظاهر او باطن ازان چشم پوشیده التفات بآن نه نماید بلکه بسوزد و
بگذارد و هیچ چیز نخواهد و بامری ملتفت نگردد این زبان نه هجر او را خواهد و وصل اهرج محبوب چگونه خواهد
و وصل او را برای آن نخواهد که یقین یقین دانسته است که وصل و اتصال بآن فراخ و حوصله راوست و مفید
باستعد او یافت او و امری که او گرفتار آنست ازین تقیدات منزله و مبرا است و ازین قیود معرایی ازین
بلند ممتی بآن وصل التفات نمی نماید و هر چه ازان ظهور نماید از همه روانتر مطلع بمشیتش جز مطلوب حقیقی که در امری
در امری ظهورات است و در امری آرزو و است چیز دیگر نیست ع

آن تقیه که در دامن نمائند طلبی
مع ذلک از مطلوب باوس هم نیست که این معامله فوق معامله باوس است عجب معامله است نه هجر مطلوب را
میخواهد و وصل او را باوس هم ندارد و در اینجا جمیع اضداد و هم رفع نقائص از استحاله برآمده است و عرف
ربی جمیع الاضداد این کمال ابسته بمقام محبوبیت است زیرا که حب که همواره نشود و محبوب را می خواهد
و دوایا وصل و اتصال او را آرزو مند گویا سلسله آن دارد که بر تومی از محبوب ظاهر شود و خود را تواند گشاید

و خود را در حضور او کایست بین پدی الغسال دیدن و در پیر فانی گشتن امدا گفته اند که فانی الشیخ مقدس
فانی اسداست و طریقه رابطہ از اجل این امورست و اشند مناسبت به پیر پیدا میکند و سهل امور مستور است
که محصل مناسبت اند و چون نسبت رابطہ غالب می آید خود را عین پیری یا بدو بیاس و صفت او خود را موصوف
می یابد و هر گاهی نگردد صورت پیری بنیسه در و دیوار چو آینه شد از کثرت شوق هر گاهی نگرم روست ترمی نیم
توحید یگانہ گردانیدن است از التفات با مساوا و از شوق و شعور ماعداست

توسید بعزت صوفی صاحب سیر

تخلیص ال از توجه اوست بغیر عدم فناست در جتہ جذبہ و آن عبارتست از عدم شعور بخود و باوصات
خود و جود عدم بقای است که برین مقام تب شود این فنا و بقا چون در جتہ جذبہ است که سلوک بآن ختم گشته است
از خود بوجود بشریت امین نیست پس ولایت بآن به حصول نیچونند و فنا و بقا و تفتیقه است که ولایت بآن مربوط
است و از خود مذکور امین است و دوام آنرا لازم فمای حقیقه نیان ماسوای اوست تعالی و ذوال علم ماعدا
حضرت ایشان با قدس سرور فرموده اند اگر ذوال علم حصولی اشیاست فمای قلبی است و اگر ذوال علم حضور است
که عبارت از نفس حاضرست فمای نفس است جود فمای بقای است که برین مقام تب شود و بوجود و بیولایت ثانی
موجود گرد حضرت خواجه نقشبند قدس سرور عین معنی فرموده اند که جود عدم بوجود بشری می کند ما جود و فنا بوجود بشری نمی کند

مکتوب شصت و هشتم بجا فطع عبدالکریم در شرح احوال

الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی مکتوب مرغوب انوی اعز می مولانا عبد الکرم رسید و جب سرت
گردید حمد الله سبحانه که از جمیع والذین معنوی خالی نیستند و از یاد فقر افراغ نشاید که هم برین متوال
احوال انویسان باشند و اوقات رابطہ طاعات و مراقبات معمور دارند و ذوال ظلال جمل و
مدلول حقیقه رو آزند و از علم بحیرت و از گفتن غیر شمی آید و از پوست بغیر و از لفظ بمعنی گرا بت خوش گفتن

قومی ز وجود خویش فاسد رفته و حروف در معانی هر چند مطلوب حقیق چنانچه درای

لفظ است بیرون بنفست بنز و بر تر از پوست و مغز است لا و هو از ان سرا سر و زبانی

باز گشتند حیب و کیسه تنی اصل از ان دولت سر از رنگ غل در راه است چون باطل این

نسبت علیہ فی الجملہ محبت و ارادت درست کرده اند امید است کہ با ندازہ آن نقاب از جمال این معنی بکشاید
و شربی ازین مشرب عطا فرماید و آنچه نوشته بودند کہ در وقت ذکر نفسی و اثبات گاہ گاہ خود را لاشتی محض می یابد
لاشتی محض یافتن را دو مقام است یکی آنکہ نسبتات را از وجود و توابع آن بصل حوالہ نماید و خود را بعد م صرف
طریق میند و بر آن تغییر ننهد و این حالت بغایت اصیل است و معبر بقضای نفس است و بشروع و بول کہ یہ مقصود
دوم آنکہ بی این احوال دیدہ دستور تحقق بود این نیز نیک است کہ از مقدمات حالت اولی است ہر چند از مقدمات
تا مقدمات فرق بسیار است نوشتہ بودند کہ نہ شعور بخود ماند و نہ شعور بعدم شعور خود این حالت در قضای قلب
کہ مبتنائہ مذکور سے شد حاصل است چہ در نگاہ نمایان الہی قلب نہ شعور با سواد آورد و نہ شعور بعدم شعور
و در ظاہر دوام این حالت شعورست و ہر چہ دوام ندارد و از حیز اعتبار ساقط است و السلام اولاً و آخراً

مکتوب شصت و ہفتم نیز بجا فطی عبدالکریم و ترمیم مطلوب و لالت اعلائی ہمت

حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ گرفتار مطلبی گرداناد کہ دامن عظمت و کبریا کی او بلوث متنا و آرزو بلوث نشود و ہمتی
و طلب او عطا فرماید کہ ہر چہ از وی ظاہر شود ظاہر او باطن ازان چشم پوشیدہ التفات بآن نہ نماید لیکہ بسوزد و
بگدازد و بیچ چیز نخواہد و بامری ملتفت نگردد این زمان نہ ہجر او را نخواہد و نہ وصل ابھر محبوب چگونہ می خواہد
وصل او را برای آن نخواہد کہ یقین یقین دانستہ است کہ وصل و اتصال بآن فراخ و وصلہ اوست و مفید
باستعداد و یافت او و امری کہ او گرفتار آنست ازین تعقیدات منزہ و مبرا است و ازین قیود و معر ا پس ازین
بلند ہمتی بآن وصل التفات نمی نماید و ہر چہ ازان ظہور نماید از ہمت روانہ مطمح تہمتش ہنر مطلوب حقیقی کہ و رای
و رای ظہورات است و رای و رای آرزو ہاست چیز دیگر نیست **ح** آن لقمہ کہ در دہان بگنجی طلبی

مع ذلک از مطلوب یوس ہم نیست کہ این معاملہ فوق معاملہ یاس است عجب معاملہ است نہ ہجر مطلوب را
میخواہد نہ وصل او را یاس ہم ندارد و در نیجا جمع اضداد و ہم رفع نقائص ازانست کہ برآمدہ است عرفت
ربی جمع الاضداد این کمال البستہ بمقام محبوبیت است زیرا کہ محب کہ ہموارہ نشود محبوب را سے خواہد
و دایا وصل و اتصال او را آرزو مند کیا یاسے آن دارد کہ پرتوی از محبوب ظاہر شود و خود را توان نگاہ داشت

عزیزه گوید طبیعت بیونی تو از جاب هم مست و دیخود زهر سو که آواز پاسه کنی بر آید

تعب آثار و احوال و صفات جمال و جلال و کمین خد و خال محبوبه است محبوبت که نشانی از وصل دارد و گرفتار داشت من چیست ای و از غلبه این گرفتاری باین امور ملققت نمیشود و قبله تو نیز را پر از گنده نمی کند و اسلام

مکتوب شصت و نهم تم با غارشید در آنکه شرط نخستین این راه فناست

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى ابواب فیوض و ترقیات را همواره مفتوح و اراد آدمی ما دام که در بند علم و دانش است از معرفت بسیط که نزد اهل الله معتبر است بی بهره است نسیان ما سوا و زوال علم الله شرط نخستین این راه است علم حصولی اشیا باشد یا علم حضوری که عبارت از نفس حاضر است اما ساحت باطن از نقوش علمیه اشیا پاک و مصفا نشود ظهور انوار قدم صورت نر بند و تالفش حاضر بر پاست راهی بآن حرم ندرود هچکس را تا نگردد او فنا نست ره در بارگاه کبیرا

مکتوب شصت و نهم میرضیاء الدین انکه یاس عمل مستلزم اعتماد بر کرم است

الحمد لله و سلام علی عباد الدین مصطفی صلی الله علیه و آله که بصحوب قاصد طامع محمد زاهد رساله داشته بودید رسیده مسرت بخش گردد مصرعه ای وقت تو خوش که وقت اخوش کن مقدمات مبسوط که مبنی از یاس نام از عمل این کس باشد و اعتماد کلی بر کرم و فضل لم یزلی بود اندراج نموده بودند بوضوح پیوست بی هر چند یاس از عمل بیش اعتماد بر فضل پیش از رابعه بصره رسیدند که این همه امید که داری از چه دسه داره فرو رویای من اجل علی یعنی این همه امید واری بسبب یاس نیست از همه علل خوش و آنچه از تذکره و قیامت و غالب آمدن شوق دار الله بحیث غلبه رجاء حسن ظن با و تعالی مندرج بود نیکو مبارکست حدیث نفیس احسن ظنک بر یک و حدیث قدسی انما عند ظن عبدی بی مؤید این معنی است مقدمات شوق آمیز و سوز انگیز که نوشته بودند و نیز نوشته بودند آئی چون آشنائی تو با خلق بیگانه است سر آشنائی کس ندارم الخ امید و ارساخت حق سبحانه بحقیقت این آشنائی رساند و بهائی تمام از خود

وار خلق نصیب وقت گردانند | ای منی آنکہ از خود خلق ندرست | و کمال ازین نقطہ و ذباب عین
 و اثر از سالک ازین دے یافت و شہود بے تجلیات صفاتیہ بلکہ بی بجلی ذات حقایی سیر نسبت و ذباب
 آثار ظلمات عدم کہ شب و بجز بعد و در سیت بے طلوع آفتاب احدیت از انقی غیب الغیب بر
 خیزد بے سالک کہ سبب آن بدولت قرب وصال تواند رسید ممکن نہ و اسلام اولاد و آخر

مکتوب ہفتاد و بیست و یک آنکہ یاد کردیم غرض مشو نباشد حتی الاحوال و المواجهہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین صدق مصراع | از ہر چہ میر و دشمن دوست خوشترست
 محمد و ما طالب احدیت ذات را باید کہ ذکر و فکر را بخلوص امنیت کند و مشوب با غراض و امالی خود نسازد
 بلکہ احوال و سواجید ہم دران طوط و منظور نہ و مقتضای میعاد ذکر و بی اذکر کم از ان طرف نیز یاد خواہند کرد
 بر بنینہ کہ بہ پنج یاد فرمایند و بکلام عطیہ بخوانند بلکہ در ذکر باید کہ جانب اذکر کم ہم طوط نباشد و بخلوسینہ یاد کند اگر گویند
 کہ از کریمہ یدعون ربکم خوف و طمعاً خلعت ان مفهوم میشود و آنکہ گفتہ اند کہ میتوان کہ مراد خوفاً عن الانقطاع و طمعاً
 فی الوصال باشد شفقہ ازین شبہہ نمی نماید چہ بساست کہ منظور در ذکر و عبادت این خوف و این طمع ہم نبود
 و وصل و فراق منظور نباشد گوئیم کہ تشنگ نیست کہ او سبحانہ بذات اقدس خویش نیز مستحق ذکر و عبادت است
 قطع نظر از ثواب و عقاب و قرب و درجات و این کریمہ منافی این معنی نیست غایۃ الامر و است کہ این کریمہ
 ناظر بہ تحقق صفاتی باشد و بہ تحقق ذاتی و رای آن بود و از نصوص دیگر کہ تسبیح و ذکر دران مقید
 بہ خوف ورجانست استفادہ کرد و مثل الایتناء و جہ ربہ الاعلی و کریمہ متفقون الایتناء و جہ اللہ و متقون
 کہ دعا در کریمہ یدعون ربکم الایہ بہ معنی سوال بود کہ مقابل ذکر است چنانچہ در حدیث قدسی آمدہ است من
 شغلہ ذکر عن مسائل علی عظیمۃ فضل الاعلی السائلین سوال من حیث انہ سوال البتہ خوف و طمع دران طوط

مکتوب صد و ہفتاد و یکم حاجی محمد افغان در نصیحت

محمد و ما و مات را مسموم دارند و خلوت و تنہائی بیشتر راغب بخند و اختلاط با مردم خصوصاً مردم بیگانہ

که داخل طریق نیستند کمتر باشد و بقدر ضرورت آنها نیست و خاست کنند لیکن احوال طالبان
 نیک پروا داند و تفقد و احوال پرسی آنها چنانچه باید که از حق شرعی اهل خانه را بجا آرند و اختلاط کثیر آنها
 ننمایند که مصاحبت سبیل بحکام دنیاوی می آرد و از حق سبحانه خالی می سازد و دوری اندازد

مکتوب صد و هفتاد و دوم بحمد کاشف در آنکه در حق کمال ظاهر رنگ باطن دوم حضور محبوب است

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى از رقیب ما سوا محرر کناد با لنون والصادان نقد و انعمه الله لا تحصى
 از جانب حق سبحانه فیض و انعام دالمی است بر بنده فیض صوری و معنوی ظاهری و باطنی که اگر کس است
 و یک لحظه فیض منقطع شود اثری از بنده نماند چه وجود چه کمالات تابعه وجود پس بر بنده ناگزیر است که
 یک لحظه و یک چشم زدن از آنحضرت غافل نباشد و دوام حضور موصوف بود عجب خسران و خجالت است
 که منم حقیقه در صد و نهم بود و نعم علیه تعالی با و داشته باشد و عرض بود است کسی که غافل از حق بگزین است

و ما ندیم کافرست ما آنها نیست

شک نیست که دوام حضور نسبت به باطن ممکن بلکه واقع است
 علی الخصوص در طریقه کاکبرم الله سبحانه این دوام بسیار حصول است و در ابتداست میدید لیکن این
 دوام بظاهر متعسر است چه ظاهر که کثرت آویخته است از غفلت چاره نیست و از خواب اختلاط با مردم
 گذر نه آری اگر این غفلت ظاهر را مقرون بنیت صالحه گرداند غفلت عین حضور گردد و نوم به نیت
 دفع کسل و طاعت و داخل طاعت نوم اعمال عبادت بشنود باشند و اختلاط با خلق بنیت ادای
 حقوق شان از امور شرعی است و کل مطیع الله تعالی فی امر و اگر که پس دوام حضور نسبت بظاهر
 نیز متحقق باشد و ظاهر و باطن برین تقدیر بدوام آگاهی موصوف بود چه باطن تمام بی شرکت در حق است
 جل و علا و ظاهر که گاهی حاضر و گاهی غایب است نصف آن نیز مراد است تعالی و نصف دیگر از ظاهر
 که بصورت و غفلت و غیب است چون در طاعت مولا است سبحانه نیز عاید آنجناب قدس است الله
 بهرجع الامر که فاعبده و توکل علیه باید دانست که این دوام که نسبت بظاهر و باطن بود نصیب کمال است
 از افراد انسانی که از طاعت نفس اماره برآمده اند بلکه باطمینان نفس مشرف گشته اند و بفنای اتم و بقا

اکمل پیوسته و ادکلفت تصحیح نیت و اخلاص در عمل و ارسته اند هر که در تکلف تصحیح نیت و اخلاص است نخلص است بکسر لام و آنکه از تکلف گذشته است و بحقیقت پیوسته نخلص است بفتح لام که در کریمه من عبادنا المخلصین وارد است و المخلصین علی خطر عظیم و اسلام

مکتوب صد و هفتاد و سوم بنحواجه ابراهیم در جواب سوال و از معنی عبارت عزیزی که گفته علم حق را تعالی در علم خود گم می یابم

بعد الحمد و الصلوة تبلیغ الدعوات میرساند مجاری امور شکورست امر جو مننه سبحانه استقامت علی جادة الکبر از فائنا لما کلام و بدو و نمانا خط القناد نوشته بودند که عزیزی گفته است که علم حق را تعالی در علم خود محوی یابم ازین سخن اظهار استبعاد نموده بودند و نوشته بودند که عکس این باید گفت که علم خود را در علم واجب محوی یابم محمد و ما برید اعتراض را گنجایش نیست لیکن منشای این دید را باید جست بدانند که منشای این دید آنست که علم خود را مرآت علم واجب جل سلطان یافته و مرآت جمع از ما فی المرآت خیال نموده در رنگ آنکه صورت آفتاب یا آسمان در آئینه ظاهر شود و ساده لوحی آفتاب را یا آسمان را جز آئینه تصور نماید این را از قبیل اشتباه انموج شیء است بشیء چه ظاهر در مرآت انموج آفتاب است بنفس آفتاب ازین بیان حل شد معنی آن بیت مولوی معنوی قدس سره که فرمود

علم حق در علم صوفی گم شود | این سخن کے باور مردم شود | و نزدیک بآنست آنچه از شیخ

محمی الدین العربی قدس سره نقل میکنند که گفته است که جمع محمدی جمع از جمع الہی است چه جمیع محمدی جامع مراتب و وجوب و امکان است بخلاف جمع الہی این نیز از قبیل اشتباه انموج است باصل چه ظاهر در مرآت محمدی صورت مرتبه وجوب است نه عین آن مرتبه خوش گفت سه

توان خوبی نمی گنجی بعالم | مرا هرگز بگنجی در آغوش | این درویش نیز ازین دیدگاه گاه

درآمد خود ب حصول می پیوندد لیکن چون منشای آن کبرم الله سبحانه معلوم است از ذل و خطا محفوظ است بالشراب و رب الارباب این قسم چیز را درین راه بسیار رو میبندد از همه باید گذشت و معجزه دانی باید آید

و بنده باید غم و خیال خوابگی از سر باید بر آورد و بکمال خاکساری لوازم بندگی بجا باید آورد و اگر بندگان
قبول فرمایند زهی عز و شرف و الا خسارت نقد و وقت است کمال ممکن در بندگی است خداوندی
با و تعالی سلم است **ع** اگر معشوق خیالی در سر است **ا** نیست معشوق آن خیالی دیگر است
و الحمد لله اولاً و آخراً و الصلوة والسلام علی رسولہ و آله و سرمد علی آلہ الکریم و صعبہ اعظام الی یوم القیام

مکتوب صبی هفتاد و چهارم بخواجه گدا در بیان خلاصه سلوک بطریق اجمال

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی گرامی اخوی خواجه گدا محمد ازین دور افتاده دعای فراوان خوانند
و اوقات را بذكر و مراقبه بسوزنند بجدی که دل را انقطاع تام از ماسوی مذکور حاصل آید و تعلق جوی و ملی
او از آشیا زایل گردد و حضور مع الله سبحانه و صف ذاتی دل شود و باز تفتیح و تکلف یا کرد و در هر چنانچه سمع
صفت سامعه و بصیر صفت باصره و بعد از آن سعی کند که این وصف حضور با تنجیب اقدس رجوع کند و نفس حاضر
از میان برخیزد و حضور او خود بخود بجزاحت اغیار صورت بندد و اینست نسخه حال و خلاصه تحقیق اهل کمال السلام

مکتوب صبی هفتاد و پنجم بجاجی حسین در آنکه مشاهدات و متخیلات نفسی باید نمود

جناب مشیخت آف شیخ حسین محب دور افتاده را فراموش نگنند و گاهی بدعا یادآوری نمایند و از اعلام
احوال خود و تقدیر احوال دوستان غافل نباشند و بعد از آن را سبب بعد قلوب ناسازند و ابواب فیوض
را که از راه قلوب است همواره مفتوح دارند و جمیع مشهودات و متخیلات خود را که بعنوان حقانیت
ظاهر شود نفی نمایند و در آرای معلومات و مشهودات پویند و خواهان نسبت مجهول الکیفیه باشند
آری مشهوری که مثال نسبت مذکوره بود و تذکار آن معامله نماید نفس آن کار نبود و بر وظائف
طاعات و عبادات مستقیم باشند و همه اوقات را در آن مستغرق دارند و السلام اولاً و آخراً

مکتوب صبی هفتاد و ششم بنیر الطیف ابن سعید خان در آنکه فائز طریقه حضرت غوث محسین علیہ

حضرت حق سبحانہ ظاہر و باطن را از نعمات و برکات اکن شاداب و سیراب دارا بالنبی و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوٰات و البرکات الی یوم التناوخت و ما چونکہ مطلوب از ایجاد نبی آدم تحصیل معرفت حق است جل و علا و معرفت بطور این طائفہ علیہ فی فناء معروف

صورت نے بندہ **سچ کس را تا نگردد و فنا** نیست رہ در بار گاہ کسریا

پس بر امثال ما مجوران ناگزیر ست کہ عمر گرامی را بخوین دولت مطلوبہ صرف نایم و پیش از قنای صوری بقنای حقیقہ بشناسیم و سرمایہ وقت را در پی استیفای لذات فانیہ نگماریم و تعمیر چیزی کہ تخریب آن خواستہ اند نہ نایم عذاب بعد و حرمان بدتر از عذاب مجسم ست چنانچہ لذت قرب و وصال زیادہ از لذات جنات النعیم قیامتا علی من اعرض عن اللہ و با حشر تا علی من فرط فی جنب اللہ و بارہ در دنیا آمدنی نیست من کان فی ہذہ العی فی الآخرۃ العی و اضل سبیل

ترسم کہ یارب ما نا آشنا بماند **انا و امن قیامت این غم بایماند** از جو انان مستعد افسوس می آید کہ فطرت ہای عالیہ خود را مصروفتین دنیہ گردانیدہ اند و بظاہر مشغولتین قبحہ غذا رگشتہ و از جو اہر نفسیہ بخفت ریزہای چند فروماند و جمال مطلق تابست را آمد و رفت آن کشادہ و امثال اہل بیت خطمان از ان جمال

مجموعہ و از ان جہیم متعال مجور **در جهان شاہدی و ما فارغ** در قبح جرعد و ما ہشیار

کمال خجالت انفعالست کہ حضرت کریم دونو ان کن عو و جلال نظری باین کہ مثال داشتہ ہند و از سر و علانیہ او آگاہ بودا و از نہایت جہالت تہجہ قلب دیگران کہ دو سر نیانہ بغیار او دارد **آمد سحر آن دلبر خونین جگر آن**

کفتار تو بر خاطر من بار گران **شرمت بادا کہ من بسویت نگران** باشم تو نمی چشم بروی دیگران

باید گناہنگام ملاقات صوری طریقہ تقاضت را جاری دازند تا راہ افاضات معنوی مفتوح تر باشد

مکتوب و ہفتاد و ہفتم بلا جمال الدین در آنکہ برکشوف و قلع عثماد

نباید نہاد کمال معرفت معرفت صلح است جل و علا و در تحقیق فنا

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین صطفی صحائف شریفہ بتعاقب یکدیگر رسیدہ خوشوقت متوج گردانید

حضرت حق سبحانہ ہوا رہا ذوق و شوق دارا و عز و جرات و ترقیات و ہوا متحدہ و باہون تفرقہ و کثرت
و مناسبات و بشارات صحیحہ سادہ و غلات آن تعمیرست اعتماد بران نہ باید نہاد و اعتبار آن چندان
نباید نمود کہ کمال معتد بہ آن مربوط نیست انچه نمایان اعتماد است و فسک منجی است کتاب سنت است
باید کہ ہمت بران گمارند کہ علم مقتضای کتاب و سنت میسر آید و ذکر نیز از امورات شرعیہ است دوام
آنرا از دست نہ ہند و اوقات را بآن مستغرق دارند و کمال کہ اہل اللہ مقرر نموده اند معرفت صانع

است جل و علا و معرفت عبارت از غناست و معروف است **ا** تو باش اصل کمال نیست و بس

روز و روم شگہال نیست و بس **ا** و فنا بطور ماد و گوشت است فنا فی قلب نشیان اوست ماسوائی مذکور
را بجدی کہ اگر تکلف یا د ماسوا نماید یا دش نیاید بکلمہ تعلق حبی و علی او از ماسوا منقطع گردد و فنا فی نفس
عبارت از اتقائے نفس حاضرست بہ تمام و ملحق است بعدم صرف بختیستی کہ تعبیر از خود بہ انا نتواند کرد
درین موطن عارف را نہ زکری بود و نہ توحی چہ از غارت اثری نماند است ذکر و توجہ کہ او بعد از ان
اگر توجہ و ذکر و حضورست از خود بخودست مقصود ازین فنا ذوال گرفتاری مادی حق سبحانہ است چہ
آفاق و چہ انفس کہ ہم قائل و مرض ہمگست و انجلای ایمانست و انقیاد احکام شرعیہ بر وجہ کمال حصول
یسرست و راستال و امواد و انتہا از ذواہی و دفع عجب دریاست و طاعات تا اخلاص پیدا آید و اطمینان
نفس امارہ است کہ بالذات معادی احکام الہی است جل و علا و مسلمان گشتنست باسلام حقیقہ
بجل آنکہ مقصود از سیر و سلوک و فنا و بقا تحصیل بندگی نیستیست تا احکام و لوازم بندگی کما ہے
بقدر الامکان بجا آرد و سرکشی کہ از راہ نفس و ہوا پیدا است رو بہ زوال آرد نہ آنکہ بندہ سر از رقبہ
بندگی بکشد و دعوائی خواجگی نماید و تماشای صور و انوار غیبی کند صور و انوار حسہ چہ کمی دارد کہ کسی آنرا
گذاشتہ ہوس صور و انوار غیبی نماید ہر دو مخلوقند و بلاغ حدوث مشتمل بریت و مشاہدہ حق جل سلطانہ
باخرت تعلق دارد در دنیا نیست چنانچہ اجماع علمای کرام و صوفیہ اعظام بران واقعست و انچہ
برزش انبوی تعلق دارد حصول ایقانست پس نتیجہ طریقہ صوفیہ علیہ درش انبوی کمال احکام
شرعیہ است و وصل مشاہدہ و قرب نتیجہ ایست کہ باخرت تعلق دارد باید کہ کمر ہمت را در ایقان احکام

شرعیه چیست بر بندند و امر معروف و نهی منکر را شیوه خود سازند و احیای سنن متروکه را از اقامت
امور و دانش و هر وار دے که رزد و در ستر آن کوشند و برو قائل و مناسبات اعتماد دهند اگر کسی
در خواب بادشاه یا قطب وقت گشت چه میشود بادشاه و قطب آنست که در خارج این دو منصب برسد
و اگر در خارج هم کسی بادشاه شد یا کمونات مسخوی گشتند کدام بزرگی حاصل کرد و کدام عذاب گور
و قیامت ازلان رفع شد **هـ** اگر دیو سخنر تو گردد **و** ازین هر دو چه حاصل تو گردد

بند همتان باین قسم امور التفات نمی نمایند و در مرضی مولی جل سلطانہ میگویند و در فنا و نیستی
و سترو اردات سعی می نمایند حمد الله سبحانه که در محبت و اعتقاد بزرگان رسوخ تمام دارند
و اوضاع شمایندیده مستمع میشود و از امثال شهاد و ستان امید داریم این عاصی را از دوعا
فراموش نسازند و رحمت و مغفرت و رضای خداوندی را در حق این فقیر دریوزه نمایند و السلام

مکتوب صد و هفتاد و هشتم بمولانا حسن علی در ترغیب بر کسب علوم شرعیه
و احیای سنن مصطفویه علی مصدرها الصلوة و التحیة با ذکر نضاح دیگر

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بسعادت آثار اخوی اعز می مولانا حسن علی حسن الله تعالی
حاله و حاصل آله میرساند احوال مستوجب حمدت الله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک السؤل من الله
تعالی ثباتکم و استقامتکم علی طریقه الکبریا فانما ملاک الامر و دار النجاة و بدو نه خط القتا و ای برادر
چون آوان آخر الزمانست و دین سستی پیدا کرده است و سنت متروک گشته و بدعت شایع شده
تحصیل علوم و نشر آن درین طور وقت ظلمانی از اہم مہام است و احیای سنت محمدی علی
صاحبها الصلوة و السلام و التحیة از اعظم مقاصد کرمہ است در کسب علوم شرعی و نشر آن احیای
سنت مصطفوی چیست بر بندند و زکایه نامرادی و دودم نگرانی را بجانب قدس ایزدی عزیز بانه
پو صفت عجز و نیستی از دست ندهند و بگرہیچ فکر احوال و مواجید نکنند کہ کمال آن مربوط با آخرت
و اموری کہ صوفیہ وقت بآن خرسند اند یا از قبیل سراب بقیعہ بحسبها الظان ما بہست یا بہر تائبان

از هزاران کی را خوانده اند خوش گفت آنکه گفت ملک خیالات تربی بها اطفال الطریقه این دار
و اعل است در ادای طاعات مردانه باشند و از داو گوشه را مفتهم و اند و امور معاش صوری را
بحضرت رزاق ذوالقوة المتین سپارند و جمعیت را در ترک تدبیر آن دانند که معامله تدبیر و
جمع اسباب بدور و تسلسل می کشد و حصول جمعیت تام ازان محال عادی است دیگر
فاتحه پدر عزیز شما خوانده شد و ان شاء الله راجون حق سبحانه مشمول رحمت خویش گنا و شما
و ا پس ماندگان را رضا بقضای خود داد و با فاتحه و صدقه و استغفار همواره یاد می نمود و باشند

مکتوب هفتاد و نهم خواجه محمد صدیق در دلالت طلب استقامت بر شریعت و محبت
مرشد آنکه حصول نسبت دیگر است و علم آن دیگر کشف آنکه حال باشد علم آن باشد

بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب مرغوب مع جزوی نیاز مرقه بعد آخری رسید و مقدما
دور و رازان واضح گردید و ما از این جانب کمال صفات غباری بخاطر ارا نهند افسردگی نصیب
اعدا باد و کار خود سرگرم بودند و در هر وضع که باشند دوم اقبال را بوصف نیستی اندوختند و از
حضرت حق سبحانه استقامت طلبند الاستقامه فوق الکرامه شنیده باشند فقیر نیز استقامت شمارا
در یوزه کردم امید که آثار آن بطور آید اگر از احوال و مواجید بیخ ظاهر نشود و استقامت بر شریعت
و محبت حضرت ایشان و فقرای ایشان باشد باکی ندارد و از حقیقت بی نصیب نیست و اگر معامله
بر عکس است جز استعجال نباید دانست این سر رشته را حکم باید داشت نسبت بزرگان ما پس
عالیست و از حیله دانش بیرون مشکل که دست ادراک یکایک بدان آن رسد هر چند حاصل
بود چه حصول امر دیگر است و علم آن دیگر یعنی علم علم حصول نسبت باطن راست که علم و التذاذ
نصیب است اگر با ظاهر مختلط است چنانچه در ابتدای علم و التذاذ باطن و ظاهر نیز یکجمله جوار سیرایت
سکند و ظاهر نیز واجد و ملتزم میگردد و چون کار بانها آید باطن از ظاهر مفارقت گزیند و حق جوار
مرتفع شود ظاهر بیچاره از دولت باطن بهر دست گیرد و خود را خالی و بی نسبت یابد بلکه گاه بود که از کمال

بی مناسبتی به باطن مبتدی رشید را که چاشنی از انتهای کمال اندراج یافته است و از قلب که مقام
جذبیه است نه برآمده و بقلب آن نیز پیوسته و بظاهر بزوج و وجد موصوفست از خود کمال افزا داد
خود نفی نسبت نبوده و را صاحب نسبت داندا از اینجا است که طالب در صحبت این قسم مبتدی
و متوسط بظاهر رشد بیشتری نمود و وجد و التذاده زیاد ترمی بیند چون مرشد او بشوق و وجد مست
در سترش نیز این کیفیت پر تومی انگلند شیخ الاسلام گفته اگر خرقانی و محمد قصاب بجائی بودند می من شما
را بوی فرستادی نه بخرقانی که وی شمار اسودمند تر بودی از خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود و مرید او
کم بهره یافتی را قم گوید یعنی بهره که بوجد و دانش تعلق دارد نه مطلقا چه بهره کمال آنست که در صحبت منتهی
جمله است بهره اولی را این بهره چه نسبت آن صورت بهره است و این حقیقت بهره لیکن این کمال
علو چون نسبت او از او را که متعارف بیرون است در طالب نیز باین کیفیت ظهور می نماید
نسبت اصحاب کرام علیهم الرضوان همین بوده است فلا تمکن من الممتزین و اسلام

مکتوب صد و هشتادم بحضرت حقائق و معارف آگاه جامع علوم ظاهری
و باطنی شیخ محمد یحیی دامت برکاته در ذکر خصائص حضرت مجدد الف ثانی
رضی الله تعالی عنه بطریق اجمال و تعرض بجمال درویش

الحمد و سلام علی عبادہ الذین صطفی محمد و ما در کتابت اخیر مندرج بود که در مشافهه هم ذکر بعضی
معارف خاصه آنحضرت نموده میشود و مثل گذشتن از معارف توحیدی و بالا رفتن از مقام
جذبیه و سلوک فی تکلیف تسلیم و تصدیق مینماید ای عزیز فریاد و مایه التفاضل آنحضرت که فقیر نوشته
بود امور دیگر است که دیده عقل و وهم در ادراک آن خیره و زبان خیال در بیان آن لال است
و این کمال که شما در معرض بیان آورده آید رتبه ایست پائین ازین با صعود آن کمالات و مزیایا
بلکه این کمال را که از کمالات ولایت است نسبت بآن امور که متفجع بر کمالات نبوت است هیچ اعتبار
و اعتدای نیست کاش حکم قطره داشته باشد نسبت بدریای محیط این کمال از قبیل علوم

لائق الاظهار است و آن امر را از اسرار لازم الاستثمار معلوم است که علوم را با اسرار چه نسبت است
و معامله که با خلقت آنحضرت قدس سره وابسته است جداست و اسرار و دقائق و نازکیها که در ذات
وصفات نوشته اند و تحقیقات و مقالات مفرد که بیان فرموده اند علیحدّه و معاملات اصالت و تخمیر
طبیعت از جهت قلّه شایسته خاتم الرسل علیه و علیهم و علی اهل الصلوات و التسلیات را خود چه بیان نماید
و از ولایت آنحضرت که ناشی از مقام محبت و محبوبیت ذاتیست چه نشان دهد و از حقیقت های
مہویت که خصوصیت ایشان دارد و آن حقیقت مخزن رحمتهای نامتناهی است که یک چشمه آن
درین نشأین گشته و چشمه دیگر بنیاد دیگر و خیر و شده و صفت رحمن و ارحم الراحمین هم از آن حقیقت
اتباع یافته است و ایضاً ترقی از تعین اول اثبات نموده اند و گیران را از ان منع نموده و منتها می
سیر و سلوک را تا آنجا گفته و فوق آن مرتباً طلاق و لاتعین و ذات بحت تصور نموده که سیر و سلوک
و علم و معرفت را در آنحضرت منتجع دانسته و حضرت ایشان چندین مراتب و تعینات از گذشت آن
اثبات فرموده اند و تعین اول را بر احوال ازان بالا برده و با تعین خود چه رسد و دقائق حقیقت محمدی
و حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربانی و حقیقت صلوة حقیقی که فوق این حقائق است که آنحضرت
بر بیان آن متناظر اند و مکتوبات مسطور است و کمالات حقیقت ولایت محمدی و ولایت ابراهیمی و
ولایت موسوی و ولایت احمدی و کمالات انبیاء و خصوصیات رسل و مرزایمی اَلو العزم و مبادی تعینات
بر کلام اربعین بزرگواران و خصوصیت حضرت روح الامد و حضرت مهدی موعود و مبادی تعینات
ملا اعلی و ولایت حضرت سدید و مبدأ تعین ارضی المد تعالی عنه که بیان فرموده اند تا کجا
نویسد علی تعینات و علی سالکین انبیاء و الملائکة الصلوات و التسلیات و علی اتباعهم و همچنین تفاوت اقدام
و اصناف حقیقت صلوة و منزله انبیاء ربنا و صفات اربعین بزرگواران علیهم التحیات و خصوصیات
انبیاء که اسامی شریفه که تمام قرآن مجید مسطور است علیهم الصلوات و آنکه مقام آنسرو را علیه السلام
در همه این مقالات سروری است و ضمیمی که آن حضرت را ازین مقام ثابت است و نصیب حضرت
مهدی موعود و ازین و انتهای اصالت ولایت خود و اصالت حضرت مهدی علیه الصلوات و التسلیات تا کجا شرح دهد

و در مرض موت اسرار و دقائق که بیان فرموده اند و کمالات اهل بیت آنسرور علیهم السلام و بعضی از خدمات شائسته خود نسبت باینها بجه طریق معقول سازد و دقائق قیومیت و دقائق مقام غلت و مزایای محبت و اسرار صباحت و ملاحات و استخراج این دو حسن مطالعه نموده باشند و اسرار مقطعات که در بالا فرمودی از آن گذشته دریائی ست بی پایان که در گفت و شنود نیامد و در سربسته رفته اند و آنچه نوشته اند که مشغولات خود را برابر معارف آنحضرت میدانند سخن در فهم معارف آنحضرت است بلکه در فهم اصطلاح شیخ ابن العربی میسرود که بر اصل از آن و درست برابری بآن جستن خیال محض است که ناشی از نادانی و خام خیالی است بسا نادان که از روی جهل مرکب اعتماد بعضی دقائق خود را نموده و قیومات فاسد و افتاده و مردم را از راه بردن ضلوه افاضلوا اصاعوا فاضاعوا برابری جستن فرع ادراک بکفر فرع تصور است که بوقوع نیامد و برابری بجا و مساوات کوع | بنوب اندر مکر روشنی شتر شد

کتوب هشتم و کتب بولاج مال الدین بیان مقام جمع و ترغیب و تحبیل فرق بعد جمع

احمد مدد و سلام علی عباده الذین اطفی صلیقه الطیفه مشرف ساخت از مطالعه افواق و مواجید و اشواق و کمونیات که در ضمن اشعار زنگین عبارات دلکش بود و نظر نمودند | ای وقت تو خوش گم وقت تو خوش گم دی

نخند و امثال این و لولایه شوق و دیوانگی های عشق که سالکان را دست میدهند بگویند آنجنم جمعیت که هنگام استوای شمس حقیقه از غنچه سودای قلبی سری بر آرد و نماز را در پرتو وقت استوای مرفوع میداند و کالیف شرعی را از بنجر دست و پای مجنون می دابد و خیال سقوط کالیف می نماید ذکر را بقیقه و ذنب می فهمد و میگویی توبه العوام من الذنوب و توبتی من قول لا اله الا الله و نیز میگویی ذکر الله نیود القلب ویزداد المعاصی و الذنوب و از تعیین مذنب و ملت یکسو است و بترانه انا علی مذنب ربی مترنم و نیاز رسمی گسری آید و بقیام و قعود آن نیگوید و می پذیرد الاصلوه للمومن لانی قلبه میخواند

بکفر و باسلام کیسان نگر | که هر یک زیوان او دفتر است | هر چند بظاهر از حد و شرعی تجاوز نمی نماید و بنا بر احکام مقید است و اگر این را هم نداشته باشد ملحد و مردود است کلامیست

جامع است فارق عدل میان محق و مظل ایان احکام شرعی است و التزام ملت مصطفویه علی صدر
 الصلوة والسلام و التعمید و این پنج این فقیر بآن ترغیب نموده است از تعمیر اوقات و اتیان اعمال
 صاحب بشوق و رغبت مناسب مقام جمع اجمع و فرق بعد اجمع است که مقام صحوست درین وقت آرام
 و زندگی است و التذود و طاعات ارحمی یا بلال رفزیت ازین معا و قرة عینی فی الصلوة اشارت است
 باین تمنا این کمال ناشی از مقام نبوت و اینچون بالا گذشت ناشی از سطح ولایت این اسلام حقیقی است
 و آن کفر حقیقی نسبت آن باین نسبت قطره است بدریای محیط بلکه نسبت قشراست باب بلکه نسبت
 موهوم است با موجد حقیقت معالده اینچون هویدا است اینچون پیش از شیخ و نمونه نیست و از شیخ حقیقی
 جز تمثال از ان حاصل ندارد خوش گفت **ع** [تو از خوبی نمانی بجای بعالم

مرا هرگز کجا بجای در آغوش] چون این کمال پر تواند از کمال سابق رو با ستار آرد و نشانی
 از ان نماز بلکه از ان نام و مستغفر بود نماز مقصور برین صورت نیست در عالم غیب الغیب حقیقت
 دارد که فوق حقیقتهاست تا بآن حقیقت زسد از کمال آن چه در یابد و آن حقیقت باین صورت
 بر پاست نماز معشوقی است و دلیر گویند صورت زیبایی او را در عالم مجاز باین ارکان مخصوصه
 و انموده مواد الهی و عانی او را باین قیام و قعود و آداب و خشوع ظاهر ساخته هر که و الا آن صورت
 نگرد و حقیقت این ارکان را چه در یابد و کسی که فریفته آن ادا باشد حقیقت این قیام و قعود را چه فهمد
ع چکد شک از دستم جو آن گیسو بچنگ افتد و هیچ از گریه بازم گر آن بهر دکنار آید و اسلام علیه

مکتوب صد و هشتاد و دوم بمیرزا عبید الله در شرح احوال جواب
 استفسار با و تحقیق حیوة و موت حضرت خضر علیه السلام

الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی بطالعه صحیفه شریفه گرامی مسرور خوش وقت گردید نوشته بودند
 که از ان مقام استخلاص یافته نسبت و همیه مضانه بخود را حواله باصل است شیمی پیش و نظری افتد
 در اکثر اوقات اما در اقل قلیل اوقات علم بشیخ هم نمی ماند بل علم بعدم و حمد آمد سبحانه که از کوچه تنگ

بشا پیرا در آمده اید و از ظل جہل شناسانہ این کمال کہ وابستہ بانعم سالک است بعد از حقوق منشا
 جہل بطور حضرت ایشان مافد سنا اند سبھا نہ بر والا قدس معبرہ تجلی صفات است و کمال این تجلی وابستہ
 بہ تجلی ذات است چہ تمامی ہر مقام مربوط بگذشتن است از ان مقام از آثار تجلی ذات است کہ شیخ و حاد کہ
 در نظر عارف بعد از حقوق منتسابات جہل مینمایند زائل گردد و عارف محوصرت و متلاشی محض گردد
 و آن شیخ و حاد عدم بوده است کہ بواسطہ انکسار کمالات از سایر اعدام تمیز گشتہ بود و چون کمالات
 انانی باہل امانات ملحق شد ماہ الامتیا از این عدم از ان اعدام نماید پس ناچار آن عدم کہ مرآت کمالات
 وجودی بودہ و این مجموع ذات ممکن گشتہ بعد مطلق شود و این زمان از عارف نہ عین ماند و اثر
 لایستی و التذکر و آنچه نوشتہ اند کہ در اقل قلیل اوقات علم بشیخ نمی ماند ما کہ مقدمہ این کمال بود آنچه گفتیم
 کہ مقدمہ این کمال بود چہ ذات چون تجلی شود و مراد را استعار نیست و نیز از علامت این مقام انتہای
 ذکر و حضور و توجہ است از عارف اصلا و زوال مورد کلمات است رأسا بعد از حقوق کمالات جہل حضور
 نمود خود است و نصیب عارف از این مقام جز استہلاک و استخلاص از قیود و ہمیر و خروج از جہل مرکب
 کہ شرک خفی و مرض معنوی بودہ نیست و آنچه نوشتہ اند کہ وجود قبل ازین بر ذاللقہ چاشنی وحدت میداد
 و عین او تعالی می دانست امروز از تعینات چون او صاف در نظر است بنایت عالی است مطابق
 قول علمای اہل حق شکر اللہ علیہم و موافق مذاق حضرت ایشان است و این تعین وجودی بطور انفس
 فوق تعین علمی جمعی است کہ اسبق تعینات است بطور دیگران و از حیرت و عدم دریافت و رای علامت
 وجود اطہار نمودہ اند بل غیر از جہل و حیرت از آنحضرت جلت عظمہ چہ نصیب باشد ہر چند درک بود
 اما درک درک نبود لہذا عن درک الادراک ادراک نشان حالی آن مقام است این جہل و حیرت کہ
 ہزاران مزیت بر شود و معرفت دارد از اعلی مقامات است ز ہزار میل بہیستی نہ نمایند و از انجہ
 مگر ایند و از آب بسر آب نہ فریند خوش گفت بلیت اگر نہی کیفیت و امان یارم
 کہ فاری کسے دیگر ندارم آری از محقق گذشتن بقبل راست نیاید و بطا ہر نیستی کو نیست
 لیکن چہ توان کرد و عرف ربی بکج الامداد ہستی نیستی ہر دو چون از اعتبار است پس از آنحضرت منہا شد

لا وهو زان سرے روزی **از گشتند چوب کبیه تنی** **تعجب و تحیر شمار محل است هرگاه**
 فوق تعین علمی بجای سیر و سلوک و علم معرفت تجویز نمایند که بطور اینها نیز این تعین مسبوق بحضرت
 وجود است فوق حضرت وجود چگونه نسبت علم اثبات نموده اید هر چند بطور ایشان این حضرت وجود
 مرتبه ذات بحت است و بطور ما تعینی است از تعینات او قال الشیخ محی الدین الغری قدس سره
 فی الفصوص ما حاصله ان التجلی من الذات لا یکون الا بصوره التجلی له فالتجلی له ما رای سوی صورته
 فی مرات الحق و ما رای الحق و لا یکون ان یراه بعد از ان فرموده که این تجلی منتهای تجلیات است
 و غایه مشاهدات فلا قطع و لا تعجب فی ان ترقی من هذا الدرجه من التجلی الذاتی ثم قال و ما وراءه
 الا العدم المحض چه عالم ظهور اسما و صفات است از اسما و صفات بالا گزشتن در عدم خود کوشید نیست
 لیکن باید دانست که موجب المراع من احب محبوب چه نکه و رای آفاق و انفس است و وراے
 نسبت و اعتبارات چه نسبت علم و چه نسبت وجود و ناچار محب را بکلم این معیت بیرون آفاق و انفس
 و وراے نسبت علم و هستی گذرگاه بود و وراے غل و اصل نظرگاه باشد بافتاد و بقای هر مرتبه بر رفتن فوق
 آن ادا و می نماید و لیر می سازد و اصل را در رنگ ظل در راه میگذارد و تقاعد از ان چه صورت دارد
 و گرفتار آن ذات بحت را بپادون آن تسلیم چگونه متصور بود چاشنی ظلال و اعتبارات بر ذائقه طالب
 ذات تعالی لذت نمیدهد و در رنگ طفلان باین شیخی اضافی و حسن عارضی فریفته نمیکرد و لب
 تشنه شراب تسنیم بموج سراب سیراب نمیشود و مزاج من تسنیم عبدا یشریب بها المقربون ما به التفاضل میان
 اخص خاص از انجاست و تفاوت انظار کل کل در ان مرتبه پیدا است طمع و تحمل تعجب طلب هم
 در ان حضرت زیبا و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون متحد و ما با شرفت اسباب منافی توکل نیست
 تاثیر از حق سبحانه داند و نفع با و نماید و سبب متیقن از میان آوردن توکل باشد آری از تکاب اسباب
 بیهوده را اگر دور از توکل گویند گنجایش دارد اما از اسباب متیقنه چاره نیست انکس بسوزد و تاثیر
 اسراق از حق داند تعالی و طعام بخورد و سیری از زمین سبحانه اگر در وقت حاجت ازین قسم اسباب
 تقاعد نماید و ازین رهگذر مضرت رسد عاصی شود و اسباب سه گونه است اسباب موهوم و لازم التوکل اند

وآسباب مقصود واجب الاتیان و آسباب مشکوکہ مظنونہ و جائزہ لظرفین اند حق سبحانہ امر بشورت فرمود
 کہ از آسباب ست بعد از ان امر توکل نمود قال اللہ تعالی و شاو رہم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی اللہ
 ان اللہ یحب المتوکلین در اعمال اخروی توکل معنی ندارد کہ آنجا معمور بہجد و کوششیم خون و خشیت و
 رجای آن موطن محبوب و مرضی ست یہ عون رہم خوف و طعمہ دین معنی تمام ترست اعتماد بر فضل و کرم
 داشتہ باشد و اعمال ظاہرہ از دست نہد از امتثال او امر و انتہا از نواہی طریقہ بندگی و حقیقت توکل
 نیست و راہ منحصر دین پر سیدہ بودند کہ بندہ را مقامی دست دہد کہ از خود بدوام اوقات چنان فارغ شود
 کہ مزاحمت اصلاً ناہیانہ متحد و امین معنی مودای فناست کہ در انجا از خود بلکہ از جمیع ماسوا بدوام فراغ
 حاصل ست لیکن فنا و بقا از احوال باطن ست ظاہر تا این نشأ بر پاست بضرب ریات بشری محتاج
 است فراغ ازان ندارد ایضا پر سیدہ بودند کہ کشف خواطر و علم بر مغیبات و استجابت دعوات از علامات
 قبول این راہ ست متحد و اما امور سطورہ و امثال این کہ از خوارق عادت است دلائل قبول نیست کہ
 اہل استدراج نیز در ان شرکت دارند و مشروط بر ریاضت ہستند کہ بی ریاضت ہرگز حاصل نشوند چہ
 بعضی را بی ریاضت نیز دست میدہند ہر چند قلیل بودند و خوارق نیز قلیل باشند چہ کثرت ظہور آن
 توان گفت کہ مشروط بر ریاضت ست چنانچہ ولایت نیز مشروط بر ریاضات و کرامات نیست قال شیخ الشیخ
 قدس سرہ فی العوارق بعد ذکر الخوارق و الکرامات و قد یکون فوق ہولاء من لایکون بہشی من ہولاء
 الی آخر ما قال و اکثر خواص اولیاء از عجب محفوظ اند چہ فنای اتم بنیاد عجیب و بیخ ریا از بن ہا برداشتہ است
 و نیز جائز ست کہ از مقبولان بعضی از زلات حکم بشریت صادر شود چہ اولیاء از زلات محفوظ نیستند لیکن نزد
 متنبہ شوند و تدارک آن بحسنات نمایند و بعضی قدر تھا کہ در نوم یادر واقعہ دست دہد اگر آن در عالم قیظہ پدید آید
 از خوارق ست والا لا وہم و خیال اگر اعجب بہت نکرت دہد اگر اذعان و ایقان قلب ساعد آن باشد
 اعتماد را شاید والا لا وہم و توجہ و گماشتن خاطر بدگیری جمع بہت ست بجانب او و قلت طعام و منام
 از مرغوبات ست احتیاج استفسار ندارد لیکن نہ بجدی کہ از طاعات باز دارد و خشکی و مانع و خیالات
 فاسدہ آورد و از ریاضات و صعوبات دیگر ہرچہ موافق سنت باشد مبارکست از قسم رہبانیت نباشد

لاریبانیة فی الاسلام کشف صحیح از احکام خیالیه است بلکه از احکام الهامیه است که مورد آن قلب است
 آری بعضی از کثوت باشد که متای آن خیال بود آن کشف ثانیان اعتماد نبود تا تصدیق قلب آن منضم
 نشود چنانچه گذشت این قدر هست که وهم و خیال را در ادراک امور غیبیه دخل تمام است که بعد از آن زود
 سیده اند دریافت و هم است که پنجاه هزار ساله راه را که بیان رب تعالی و مربوط ثابته است بطرقة العین
 قطع می نماید و حیا است که احوال باطنه و امور غیبیه و علوم لدنیه را بتصور و تمثیل نکوی فمانده و ارباب
 جل ارباب علم می سازد و هر چند از خود استقلال ندارند و بر احکام آنها که استقلال بود اعتماد نیست لیکن
 خدمات شائسته درین راه ازینها بوقوع می آید طی ارض را که جمعی مربوط به بعضی ادعیه سیدانند چه عجب
 اسمای الهی را زیاد ازین تاثیرست لیکن رواست که بعضی را بی توسط ادعیه میسر شود در نماز اعضای
 جسمی که خرد و حقیر نماید و گاهی هیچ ازان نماند بسیار نیک است عالتی که در نماز رود و حاصل است و بر غیر
 حالت صلواتیه مزیت دارد سعی نمایند که التذاه و جمیع در نماز پیدا شود که التذاه و صلوات علی الخصوص
 صلوات مغر و ضده از علامات انتهاست نماز را اعظم دانند در اوقات مستحب باجماعت و سایر شرائط
 و مستحبات و تعدیل ارکان بسکون و وقار ادا نمایند مضمون حدیث را شنیده باشند که در نماز حجاب را
 که میان او و پروردگار است برمی دارند و نیز الساجد بسجده علی قدیمی المدفیسال و لیرغب از کشف
 صور مثالیه گوناگون و صحبت داشتن با آنها که نوشته بودند نیک است که بشیر علم است اما بطلب حقیقی کاری
 ندارد و چون نخل نسبت باطنی نیست چه باک کیفیتی که در لیده کابل روداده نوشته بودند محفوظ ساخت
 زانکه اندر سجده و قنوت و استغفار از حضرت خضر رفته بود علی بنیدنا و علیه الصلوة والسلام نوشته
 بودند که در کتب کلامیه حیات ایشان را از معتقدات شمرده اند متحد و اعلی را درین سئواله قبل قال است
 تا و کدام کتاب از معتقدات گفته باشد نقل می شود درین باب بسیار است که همه قابل اعتماد نیست
 و آنچه از بعضی منابع گرام از ملاقات آنحضرت و صحبت داشتن و حکایت نمودن منقول است
 به تقدیر صحت مثبت حیات نیست چه هرگاه روح ایشان را قدرت کارهای اجسام داده باشند و امور
 که از اجسام بوقوع آید روح ایشان تجسم گشته بوقوع آید امور منطوره مسبقه نبوده و اگر گفته که صریحا

حضر خضر علیه السلام

دالات بر حیات ایشان داشته و اگر گذشته باشد یا سلم داریم که نقلهای سابق ثبت حیات ست نیز منافات
 ندارد چه میتوانکه در آن وقت و رقید حیات بوده باشند و احوال و گذشته و ماضی عن علی بن ابی طالب
 رضی الله تعالی عنه انه قال لما توفي النبي صلى الله تعالى عليه وآله وصحبه وسلم وجاءت التعزية فجاءهم آت يسعون
 حسه ولا يرون شخصه فقال السلام عليكم اهل البيت ورحمة الله وبركاته كل نفس في القبر الموت واما توفون في يوم
 يوم القيمة ان في الصدغ ائمن كل مصيبة وخلفا من كل هالك ودرکاسن کل مافات فبانه فقوا وایاه خارجا
 فان المصاب من حرم الثواب قال علی تدرون من هذا انخضر مؤید لما قلنا لان سماع الحسن وعلم روية
 الشخص يدل انه علیه السلام فی عالم الارواح واما جانی بعض الروایات فدخل علیهم رجل طویل واسع
 المنکبین فی ازار وروا یتحلی صحاب ل الله صلى الله تعالى علیه وآله وسلم حتی اخذ بعضا و دنی باب البیت فبکی
 ثم اقبل علی اصحابه فقال ان همدغ ائمن کل مصیبة الخ فقال ابو بکر رضی الله تعالی عنه لعل هذا انخضر
 جابر یعزینا علیه صلی الله علیه وآله وسلم فما ضعف البخاری والعقیل فی الاصابه فی معرفه اصحابه نقل ابو بکر نقاش
 فی تفسیر عن علی بن موسی الرضا وعن محمد بن اسمعیل البخاری ان انخضرات وان البخاری سئل عن
 حیوة انخضر فانکر ذلك واستدل بالحديث ان علی راس مائة سنة لا یبقی علی وجه الارض ممن هو علیها احد
 وهذا الحديث اخرجه یونی الصحیح عن ابن عمر وهو عمدة من تشک بان مات وانکر ان یكون باقیا ونقل ابو الحسن
 ابن المنادی فی کتابه الذی جمعه فی ترجمه انخضر عن ابراهیم الحری ان انخضرات و بذلك جزم ابن المنادی
 المذكور و ذکر ابن الجوزی فی جزء الذی جمعه فی ذلك عن ابی العلی ابن الفراء ان یحیی قال سئل عن اصحابنا
 عن انخضر بل مات فقال نعم قال و یفنی مثل هذا عن ابی طاهر العیاری و کان یحیی بانه لو کان حیا جاء
 الی البنی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم واستدل ابن الجوزی بانه لو کان حیام مع انکان فی ضمن
 موسی علیه السلام و قبل ذلك کان قبر جده و مناسبا لاجسادهم مقدار اجسادنا و الذین یدعون
 روية انخضر فی سائر اخبارهم ما يدل علی ان جده نظیر اجسادهم ثم استدل باخرجه احمد من طریق
 المجاهد عن الشعبي عن جابر ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم قال و الذی نفسی بیده لو ان
 کان حیما و معه الا ان یتبعنی قال فاذا کان هذانی حق موسی علیه السلام فکیف لم یتبعه انخضر ان لو کان

۳۰

عبر

عبر

عبر

حیا فی سبلی مع الجمعه و الجماعة و بما یجرت رایته کما ثبت ان عیسی علیه السلام یصلی خلف امام ذره الاله و سلم
 ابو الحسن بن المناوی عن تعمیر الخضر و هل هو باقی ام لا قال اکثر المقلین معتز فون با ن باقی من اجل ما روی
 فی ذلک قال والا حادیث المرفوعة فی ذلک و اهیته و السند الی اهل الکتاب سا ق ط قال و ما عدا ذلک کلمه من
 الاخبار فکلما و اهیته الصد و الایجاز لا یخلو حالما عن احد الامرین اما ان یمکن او خلعت علی الثقات استغفالا
 او یمکن بعضهم قه و قال قال الصد تعالی و ما جعلنا لبشر من قبلك الخلد قال و لو کان الخضر حیالما و الله تعالی
 عن رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و الهجرة الیه قال و قد اخبرنی بعض اصحابنا ان ابراہیم الخربزلی
 سئل عن تعمیر الخضر فاکثر ذلک و قال هو متقادیم الموت تم کلام الاصابه و آنچه نوشته اند که عزیزی خضر را از جمله
 اسامی مقامات سلوک تعدا و نموده که هر که از سالکان بدان مقام برسد بهم خضر موسوم میشود و آن خضر که
 رفیق سکندر بود در همان وقت در گذشته و نوشته بودند که این تحقیق مطابق تحقیق حضرت ایشانست و طبق
 اقوال سلف را تمییز خضر با هم آن مقامست محل خدشته است چه اختلاف و خضر معینست و مشتبان
 حیات او علیه السلام اوله که بر مطلب خود آورده اند و احادیثی که نقل کرده اند و نوشیدن و آب حیات
 را و الاله شخص خضر و اردنه نوع خضر که یکی است و آنچه بعد از ملاقات بحضرت ایشان هر دو عزیز فرموده
 که ما از عالم ارواحیم و کارهای اجساد از ارواح ما با قدر خداوندی بل سلطان می آید و مهات قطب
 مدار با جوج و اردستغنیست ازین تطبیق چه هر گاه در مهات و ذرات ایشان مستقل باشند و روح شان
 حکم جسم گرفته برای چه خضر با می دیگر را اثبات نمایند علی ما لا یخفی فی ذلک لاعن تراضی خصمین دیگر استسار
 از مشابهت ارواح نموده بودند که بی صورتست یا بصورتی که باشد که مشابهت ارواح گاه در کسوت صور مشابه
 بود چه هر چه در عالم مثال صورت کاینست حتی که معانی را نیز در آنجا صورتست که بآن منکشف میشود و این
 مدار و هم در خیال بر و نیست چه عالم نعل در رنگ عالم شهادت از موجوداتست یا ارواح متجسد با اجساد
 گشته یا گشته ظاهر شوند و هیچ محذور نبود و گاه مشابهت آن بی تو را صورت بود و از قبیل ملقی روحانی باشد
 چنانچه خود نوشته اند و این معانی و معانی سابقه نیز در طائفه انفر اکثر الوقعست و نطق و رویت مسامع
 اصوات چنانچه از اخبار مرسوم میشود ثابتست و از قبیل ملقی روحانیست یا از قبیل و طریق سابقه

و بر تقدیر رنج احتیاج آفات در وقوع توسط صور بعضی را برای نفیسم و انعام بود چه معانی و احوال باطنی نیز
 بصورت مثالیه ظاهر میشوند تا قریب با دراک به متخذ و اساطیر روح و برزخ صغری پس نازک است درین باب
 جرأت بطن و تخمین نمیتوان کرد آنچه بخصوص ثابت گفته بملا بیان ایمان باید آورد و تفصیل آن را بعلم الله تعالی
 حواله باید کرد که ما و یتیم من علم الا قلیلا مضی قاطع است بتعظیم و تعذیب فیما بیان آریم و بتفصیل آن نیز داریم
 که ما موربان هستیم و همچنین حکم اموات میان خود با آمده است و لغو و صیحه معذبان قبر و در گذشته که سمع
 ما بین انما نقین غیر نقیلین قبول باید کرد روح مجرد صیحه میکند که غیر نقیلین میشوند یا بتوسط اکت جسدی که
 گونه حیاست یافته است و آنچه نوشته اند اگر محتاج بآلت باشند عالم حدوث را هنوز با خود داشته باشند بخود ما
 داغ حدوث از ممکن چه در حیات چه بعد موت هرگز زایل شدنی نیست سیر روی از ممکن درد و عالم
 جدا بر گز نشد و الله اعلم ممکن هر چند قرب الهی جل سلطان پیدا کند عو جات کمال حاصل نماید
 بر و جانیت و جسمانیت خود در هر نش که بود ممکن است و حادث جز اجماع لتین بر حدوث جمیع ماسوس
 الله تعالی منعقد گشته است و مگر آنرا تکفیر کرده اند زنا خیال قدم غیر حق را جل و علا هر چند ارواح کل
 بود کنند و در بنیاد خل نیند از مذبحات اخروی بفتوای علما وابسته است کشفی که بر خلافت مقرر علما بود از
 اعتبار ساقط است مقصود از سیر و سلوک اطلعی بر عیوب مکنونه نفس است و حصول یسر است در ایمان
 احکام شرعی و زوال و قائل شرک خفی است که باطنیان نفس وابسته است امور دیگر از محضات است که
 از بسجث خارج است آنفسا از تفرقه میان عدم و فنا نموده بودند و ما این از مزال اقدام سالک نیست
 طالب بیچاره بپااست که بود عدم خود را فانی حقیقه انکار و کامل و اند مشکل است که باین فرق هسته
 گرد و درین وقت پیر کامل کامل باید که بهر دو طریق جذب و سلوک پرورش یافته باشد تا آن بیچاره را
 ازین ورطه بر آرد و دلالت بنقصان او نماید و بنمای حقیقه رهنمونی فرماید این فقیر این تفرقه را
 به تفصیل در کتوبی نوشته است و محتمل که اخوی مولانا محمد صدیق که در سر کار شاهزاده شامه متعلق است
 داشته باشد اگر سیر شود مطالعه خواهند نمود عدم فانی است که در جهت جذب که سلوک بان ضم نگشته
 است پیدا میشود و انوقت خود را اوصاف خود را نمی یابد و کم میکند وجود عدم عبارت از بقااست که

همه

لغات ارواح

برین فنا و عدم درجه مذکور مرتب شود و آثار از استیلا ی هستی مطلوب است بر عارف که عارف
 اوصاف و اخلاق خود را بر تو اوصاف و اخلاق مطلوب یابد بحدی که همه را درست حواله بانجناب قدس
 نماید و خود را از همه تهی یابد پس در اول استنار اوصاف است که منفی نیست و در ثانی از آن که آن منفی
 است بی عملیات ازلی و شوار است که سالک باین فرق است که در دو استنار را از آن جدا نماید و آنچه
 نوشته اند فرقی که در اینها توان نمود بعد از افاقت است که عدم بوجود بشریت عالم است و فنا و عدم
 غیبت از حس در کار نیست تا بعد از افاقت بوجود بشری باز آید مردم سنین در عدم و وجود عدم میکنند
 و باین فنا و بقا بر سر نشی می باشند و آنچه گفته اند که وجود عدم بوجود بشریت عود میکند بآن معنی است
 که صاحب وجود عدم این ازین عود نیست بخلاف صاحب وجود فنا و نیز صاحب عدم را تفرقه
 در وجود بشریت و وجود موهوب متعسر است و وجود بشریت را با است که وجود حق پیدا اند و اوصاف
 خود را اوصاف آدمی انگار و این معنی بی سابقه فحای حقیقه از مرتبه کمال در راه است از احوال
 مستغرقان نوشته بودند شکر خداوندی جل شانه بران نمایند ستر شدن مرایای شما از معانی شماس که در آنها
 هویدا است نیک بآنها پروازند و توجهات گمارند و تزییات شازادریوزده گر باشند و آداب شرعی و آداب
 سلطنت و اطوار بزرگان خود هر چه مناسب دانند بآنها در میان آرند و طریقه و عطف و نصیحت را با بندگان
 و تعلیم آداب نمایند که گفتارش بآن منوط است بیج بی ادبی بخدا نرسیده است و تغییر و قیام و تنگنا
 حال و اعطای نسبت چون نیک متوجه می شوید بیکم که بدرج این امور حاصل شود

تو کار گفت کار دان کن	خود کار گوید که آن کن	نوشته بودند که تلاوت قرآن مجید
-----------------------	-----------------------	--------------------------------

درین ایام خوش می آید و ما این معنی و حالت صلاتیه بمغیران انجام کار اند فل رب زدنی علما باید
 که اوقات باین سه چیز معمور دارند تلاوت قرآن مجید و نماز با طول قنوت با خضوع و خشوع و تکرار کلمه طهر
 لا اله الا الله اگر در زمین برای این کلمه تعیین نمایند خوب است که در شب و روز بآن عود و ساسته آورد و در وقت
 طلب نموده اند و غیر از کتب معتبره احادیث تنبیع بلوغ نموده و اورد و وظائف پیغمبر را صلی الله تعالی علیه
 و آله و سلم جمع نموده است لیکن هنوز مسودات به ریاض نرسیده است سالهاست که مسودات تمامه است

توفیق بر بیاض آن نمی یابد اگر میرشد پاره ازان نوشته می فرستد انشاء اللہ تعالی اگر از کتب احادیث مثل مشکوٰۃ و حسن حصین پاره از وظائف انتخاب نموده بمیل آرند مستحسن است فقیر درین ایام بطلبنا و احوال آنها مطلعانی توانم برداخت تا حکمت درین چه باشد آرزو بران مصروف است که در گوشه خزیده

شود و بی ضرورت شرعی هیچکس راه ملاقات نباشد ربا آستان لدیک رحمت و یربی لئامن امرار شدا از دوستان دعای سلامتی خاتمہ مامولست و سلام علیکم و علی سائر من اتبع الہدی و التزم متابعتہ مصطفیٰ علیہ و علی آکہ و اخوانہ من الانبیاء و الملائکۃ و الصالحین الصلوٰات و التسلیمات و البرکات العلی

مکتوب ہشتاد و سوم بمیدہ خاکنشینان این مقدس حقیر محمد عبید اللہ عنی اللہ تعالی عنہ
عن اللہ ذکر بعضی اسرار غامضہ و حل شہاتی کہ بعضی تحقیقات حجت الیقینانی وار میشود

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین صطفی بعضہ اسرار علیہ و تحقیقات جلیہ و تحریری آرد نیک استماع نمایند آخرین چیزی کہ حضرت ایشان ماقدا سنا اللہ سبحانہ بسرہ الاقدس نوشته اند مکتوب است کہ قبل آخرین مکتوبات جلد ثالث متصل آن بنام مولانا حسن دہلوی و در آن مکتوب فوق یقین و جودی یقین حجت اثبات نموده اند و ترقی ازان منع فرموده اند و زائد در تحریر این معارف علیہ بوده اند بشانہ آنحضرت را تپ گرفت کہ رو شب ششم ازان تپا رتخال نمود و بعد از ازالہ رتخال آنحضرت آن نوشته در معرض ظهور آمد و مخلصان بشرف مطالعہ آن مشرف گشتند و نقل ازان برداشتند بعد از تحریر این معارف سیدہ در شہداء مرض موت نیز معارف و اسرار کثیرہ بیان نمودند و وصایا فرمودند از جمله آن اسرار آن بود کہ شبہ کہ صبح آن رحلت خواهند فرمود یا شب پیش آن حضرت مخدومی میا بنجو سلمہ ربہ نیز در آن وقت حاضر بودند و مرض در غلبہ و ضعف بر کمال بود فرمودند مرا بنشانید بندہ در کنار خودیش آن قدم و کبار را بنشانید چنانچہ بار مبارک آن حضرت برین ذرہ بمقدار بود ازان بار امید دارم کہ چه قسم بار خوشگوار بروزگارین خاکسار آورد و چه نوع عالی اسرار و استنار برین دل نگار بیارد القصہ آن عالی حضرت فرمودند کہ داعی وصال لایزال در سر من نداده و کہ سلطانت می طلبد مرغ ہمت بلند پرواز من رو بنشان

نماند از رسید جائی که رسید از آن بارگاه عالی جاوه داشتند که سلطان در خانه نیست بعد از آن معلوم
 شد که این مقام حقیقت کعبه ربانی است باورای آن بشناختم و عروج نمودم تا بمقام صفات حقیقت که
 موجودند و چون رسیدم این مقام صفات درای صور علیک صفات است که در مرتبه تعیین علمی کائنات
 و درای صور صفات است که در مرتبه تعیین وجودی و تعیین حسی است تعالی ازین مقام نیز متوجه فوق
 گشتم تا باصول این صفات که شیون ذاتیه اند و مجرد اعتبار اند و ذات عزانه و دل شدم و شاهر دو
 برادر در هر مقام با من همراه آید از آنجا بفرق بردند و بذات بخت که مجرد است از نسب و اعتبارات رسانیدند
 و حضرت مخدومی را فرمودند که تو ببلایه است من و پنجابا من همراهی چه درایم این مرض اما است
 آنحضرت ایشان سیکردند فقیر را فرموده بودند که در مسجد همراه یاران نماز بخواند و اما است کنایه بی
 وبال جهت امتثال باجماعت یاران در مسجد نماز خواند باقی اوقات در خدمت حاضری گشتم و در زمانه
 و شبانه در همان خانه که محل لقای جانانه بود و در خدمت میگذازدم با بکمال این حقیر از راه دیگر بوصول
 این درجه قصوی اشارت نمودند و در همان مجلس با مجلس دیگر در همین مرض موت فرمودند که حصول
 این درجه کمال و وصول باین رتبه متعال منوط به تلبیس بکلام مجید سبحانی است بطریق متوسط قرآن
 باین منزلت ممتاز گشته ام هر حرفی را از حروف قرآنی دریایی می یابم که متصل کعبه مقصودست درین اثنا
 آن هیأت را که حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره بحدوشنیدن آن از راه دور بربوبیت قائل آن
 رفته بودند که انیست **از غزل خویش نمانج هم گشتن** تا بر لب آب و بوسه زخم چو نش بخوانی
 بزبان شریف آوردند و قمانه نمودند بعد از آن فرمودند که مناسب سخن فیه چنین باید گفت **از غزل خویش نمانج هم گشتن** تا بر لب آب و بوسه زخم چو نش بخوانی
 چنانچه سخن او را با وقرب و منزلت است از سخن او با و توان سیدنا سخن خود که سختش کوتاه دور راه
 است این حقیر گوید من عزن امکن سانه آنرا گواه است **مصحح** بس سخن کوتاه باید و اسلام
 فصل باخیر درین مقام و مسائل اردت سوال اول آنکه آن عالیحضرت در مکتوبی که اخیرا نوشته
 مستعمل باین مرض چنانچه بالا گذشت برنگاشته اند که ترقی از تعیین اول که تعیین سبج است

واقع نیست کہ فوق آن لا تعین است در انجا قدم نهادن از امکان برآمد نیست و بوجوب تحقق گشتن
 که محال است و این عروجانی کہ واقع شدہ ہمہ فوق تعین جمعی است و ہر آن چہ باشد جواب میدہد اند
 کہ ممنوع وصول قدمی باشد و انچہ مسطور شد وصول نظری بود و چہ فلا منافاۃ مانا کہ انمعنی را از آنحضرت
 در بیان مجلس استفادہ نمودہ است سوال دوم آنکہ از بعضی عبارات آنحضرت مستفاد میشود کہ حقیقت
 کعبہ فوق اعتبار شیون صفات است از اسبق خلاف آن مفہوم گشت جواب مراد از صفات و شیون
 کہ حقیقت کعبہ را ازان تفوق است صور علیہ صفات است کہ در مرتبہ تعین علمی نبوت دارند چہ در اصطلاح
 قوم مقام صفات و شیون عبارت از ہمین صور علیہ تفصیلیہ است چنانچہ اجمال این مرتبہ را مرتبہ ذات
 میگویند و تجلی آنرا تجلی ذات میدانند و نیز مراد ازان صفات جنسی تفصیل مرتبہ تعین وجودی است
 کہ حضرت ایشان باثبات این تعین ممتازند و نزد حضرت شیخ محی الدین عربی و اباعان و قدس سرہم
 این مرتبہ مرتبہ لا تعین و مرتبہ باطلاق ذات است تعالی چہ فوق تعین علمی جمعی کہ تعین اولست نزد ایشان
 مرتبہ لا تعین است و وجود بحت و نزد ما این مرتبہ کہ مرتبہ وجود بحت است بتعین موصوف است و تعینات
 صفات نیز درین مرتبہ ثابت است کہ از حیلہ آن تعینات تعین علمی است لیکن چون علم جمع صفات
 در انجا نیز در رنگ وجود صفات و شیونات ذاتیہ کائن است و آنرا نیز در رنگ وجود و مرتبہ است مرتبہ
 اجمال کہ آنرا دیگران تعین اول و حقیقت محمدی میدانند و مرتبہ تفصیل انہیں تحقیق اللہ گشت کہ تعین
 علمی جمعی تعین اول صفت علم است کہ از صفات حقیقت نامدہ است نہ تعین اول حضرت ذات تعالی
 بلکہ در تعین اول بودن آن مرصفت علم را نیز سخن است چہ فوق تعین وجودی و لکن مکتوب اخیر
 تعین جمعی اثبات کردہ اند کہ در انجا نیز اجمال و تفصیل است بر سہل سخن و روم حقیقت کعبہ بانی
 چنانچہ فوق صور علیہ احدیت است کہ نزد قوم مقام شیون و صفات است و فوق اجمال علم کہ
 نزد شان مقام وحدت و تجلی ذات است همچنین فوق تفصیل کمالات مرتبہ حضرت وجود است کہ
 نزد حضرت ایشان ماہر حصہ ازان کمالیست از کمالات حضرت ذات وصفی است از صفات
 او تعالی و نیز فوق اجمال حضرت وجود است کہ تعین اول و حقیقت محمدی است بقول قدیم آنحضرت

و در قول اخیر آنحضرت تعین اول و حقیقت محمدی تعین حسی است که فوق تعین وجودیست چه نسبت
 که سلسله وجود و ایجاد را جنبانیده است چنانچه فاجبیت ان اشرف رزمیست از ان اگر گویند کعبه هر چند
 بیت ابدال است اما لقب یومین حکم یسین الحادیث نیز حکم آن دارد پس تفوق آن برین انکدام را بود و گوئیم
 و الله اشل الاعلی در عالم مجاز سلاطین را هر چند اکمله نشینند گاه بسیار است لیکن خانه خانه است که از
 مزاحمت اغیار یگانه است و آراگاه جانانه است نشست گاه دیگر را با خانه چه نسبت و کدام مساوات
 بهمانند صفات حقیقت زائده که اصلا فکاک شان از ذات تعالی جائز نیست اگر از بیت الله فوق بودند
 گنجایش دارد و العلم عن الله سبحانه فانه نفع المنافع و زال الاشتباه بتبسیه از بیان سابق لایح گشت
 که حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت محمدی است چه حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام و اتمیه ناشی
 از مراتب تعینات است و حقیقت کعبه فوق مراتب تعینات است مانند حقیقت قرآن معید سبحانی که بحقیقت
 کعبه ربانی چه نسبت دارد در رساله بعد امداد که از مصنفات حضرت ایشان است که حقیقت
 ذاتی و حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت محمدی است و حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت قرآنی و در مکتوبی از
 مکتوبات جلده ثالث بزرگاشته اند که حقیقت قرآنی فوق حقیقت کعبه است و آنچه در مابقی از آنحضرت
 منقول شد نیز مشعر به همین معنی است بطریق بیان این دو تحقیق آنچه بخاطر فائده را امید داشتی است از تحقیق
 سابق که در شیون و صفات واجبیه تعالی مشروح ساخته چه قرآن مجید ناشی از صفت ایشان است
 سبحانه و در شیون و صفات دو اعتبار مبین گشت اعتبار تعین و اعتبار اطلاق و لاتین پس نظر
 باین دو اعتبار حکم به سبقت هر کدام از حقیقتین بردگیری میتواند که بود و باشد یک حکم بیک اعتبار بود و حکم
 دیگر اندازد اعتبار دیگر را مخالف فی الحقیقه و آنچه در مکتوب صدم از جلده ثالث اندراج یافته است که
 معالیه کعبه ربانی ازین دو ظهور است یعنی ظهور قرآنی و ظهور محمدی هم عجیب تر است که آنجا ظهور معنی تنویدی
 است کی گشت صورت و اشکال چه کعبه که سجود الیه خلایق است عبارت از سنگ و کلوخی نیست همچنین در ان
 وصف نیست چه اگر اینها نباشد کعبه کعبه است و سجود الیه است پس آنجا ظهور هست اما هیچ صورت نیست
 و این از عجیب عجایب است انتهی دلالت بر تفوق این حقیقت بر حقیقت قرآنی ندارد چه معنی تر است

حقیقت

یا هر چه در آنحضرت جل سلطانہ اعتبار نمود آید از الہیت و ربوبیت و وجوب وجود و غیر از صفات
 حقیقت که بشرافت وجود خارجی پیوسته اند متشرل است چنانچه در مکتوب ثالث از جلد ثانی این معنی
 بسین و مشروح است آری ظهور این حقیقت بی کسوت صورت است بجلالت ظهور کلام مجید و ظهور محمدی
 که بکسوت حرف و صوت و صورت انسانی است و این از غرائب است و حقیقت محمدی چون از اسمای اضافہ
 است ناچار ازین ہر دو حقیقت متشرل بود سوال ازین بیان لازم آمد کہ کعبہ حسای از حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ
 تعالی علیہ وسلم افضل باشد جواب گوئیم ممنوعست زیرا کہ تفوق یک حقیقت بر حقیقت دیگر موجب انضلیت
 صاحب حقیقت اولی بر صاحب حقیقت ثانیہ نیست چه میتواند کہ صاحب حقیقت تحتانی را عروج از حقیقت
 فوقانی شود و مراتب قرب رود و صاحب حقیقت فوقانی محسوس حقیقت خویش بود و عروج از حقیقت خود
 نناید و کثرت مراتب قرب کہ مدار فضل بر آنست حاصل نگذنی بینی کہ ولایت ما اعلی فوق ولایت خواص
 بشرست و فضل من خواص بشر است باعتبار عروج از حقائق ملک و ملک را عروج از حقائق خود ہا نیست
 و اما الہ مقام معلوم و در انحن فید نیز یعنی ظاہرست و نیز عالم افرق عالم خلق است و فضل در عالم
 خلق رانست چہ قرب عالم خلق اعلی است و قرب عالم اظلی عنصر خاک پائین تر لطائف عالم خلق و عالم
 امرست و یعنی او سبب رفت او گشتہ و قربی کہ خاکیان راست قدسیان را نہ ہمیت

زمین زاده بر آسمان ناخست	ازین و زمان را پس انداختہ	فانہم ولا یکن من القاصرین
--------------------------	---------------------------	---------------------------

اگر گویند کہ آنحضرت قدس اللہ تعالی بسرہ الاقدس در مکتوبی کہ شیخ طاہر جوہوری نوشته اند و آن
 مکتوب داخل جلد ہای مکتوبات قدسی آیات شدہ بر نگاشتنہ اند کہ حقیقت کعبہ عبارت از ذات بیچون
 واجب الوجود است جل سلطانہ کہ گردی از ظلیت و ظهور بوی راہ نیافہ است و مثالیان مسجودیت و
 مسجودیت است ازین عبارت تفوق این حقیقت از صفات حقیقیہ و حقیقت قرآنی مطلقا لازم می آید
 کہ خلاف تحقیق سابق است گوئیم کہ اولاً چون مقرر قوم است کہ فوق مراتب تعینات کہ مراتب ظلال و
 ظهور است مرتبہ طلاق ذاتت تعالی بنا بران آنحضرت نیز ازین مرتبہ تعبیر ذات بیچون نمودہ
 باشند و این تحقیق تحصیل را کہ فوق تعین علمی و وجودی و حسی است بعد از ان افادہ فرمودہ و ثانیاً اگر

می تواند که آن حقیقت را ذات بی چون مجازا اعتبار را بستی که صاحب بیت را بایت است فرموده باشند
 چنانچه حقیقت سجود ذات بی چون است تعالی و بیت واسطه است و این حقیقت که درین جاست از آن
 سیر و معنی بیت است در آن ملحوظ است و ثانی آنکه تواند بود که مراد از ذات بی چون ذات مقید باعتبار معبود است
 و سجود بیت و مانند آن بودن ذات مطلق معرا از نسب و اعتبارات چنانچه لفظ سلطان در خانه نیست که در
 اول کتاب مسطور شد شعر بنام معنی است یعنی سلطان قطع نظر از آنکه نسبت بخانه دارد و باید جست و
 بیرون ازین اعتبارات باید طلبید و صفات حقیقه را و همچنین شیوات را که کلا اصولند مرین صفات
 را از سایر اعتبارات ذات تعالی تفوق است چه ذات مقید باعتبار ملحوظ را اینجا همان اعتبار است
 نه ذات چنانچه ارباب معقول در علم شیئی بوجه گفته اند که معلوم همان وجه است نه شیئی و حقیقت قرآنی جامع
 جمیع کمالات ذاتیه است که اولاد در مرتبه صفت ملک شان کلام فاض می شوند ثانی از اینجا با علم افاده
 می آیند و آن حقیقت بتوسط این شان صورت لفظی گرفته جلوه گرفته است چنانچه حضرت ایشان نوشته اند
 که در مرتبه شیوات که زائد بر ذات نیستند الا بالا اعتبار شان کلام بنامی مخصوص گشت و هر چه از کمالات
 بود مرتبه ذات و شیوات تحقق بود تمام در شان کلام فاض گشت و حاصل تمام حقیقت آن شان همین
 قرآن است و این همین عبارت عربی و ترتیب معمود مکتوب در مصاحف و هر کتابی که بهر نبی منزل شده
 است جز ویست از اجزای این قرآن که از بعض عبارات او بعض وجوه مستفاد است و تخلیق جمیع
 کمالات من الاول الی الآخر هم مستفاد از انما قولنا شیئی اذ او را داده ان نقول له کن فیکون بصدق
 این قولست و هو سبحانه علم سالما بود که این خدشه در خاطر ممکن بود و بخان می نمود و کل آن کما نبغی منت نمیشد
 الحمد للذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جات رسل ربنا باحق صلوات الله تعالی و
 تسلیاته سبحانه و برکاته و ربنا علیه بنیاد علی جمیع الانبیاء والمرسلین و الملائکة المقربین سائر الصالحین اجمعین

مکتوب هشتم چهارم پادشاه میر محمد نعمان در قصه اعمال اخ و افکاش سبب قدس

بعده الحمد والصلوة و ارسال التحیات بخدام نقابت و نجابت و نگاه میر ساد صبیحه شریفه درینو لا شرف

ساخت از روی کسوف چنان نوشته بودند و در یونان ازین فقرات یاد کرده اند و این مجوز قابل هیچ چیز نیست
 و خود را هیچ گونه نسبت به بزرگان نمی توانم داد و بیست **من هیچم و کم از هیچ هم بسیاری**
 و از هیچ و کم از هیچ نیاید کاری **نوشته بودند که در میان فاضل الانوار توجه نمایند که بطلبه شغل گفتن**
 و طایفه شستن مرضی است یا غیر مرضی اگر مرضی نباشد ترک این امر نمایم بفرموده شما در روضه
 منوره رفته التماس مذکور از جناب ایشان نموده مرضی آن حضرت هیچ گونه در ترک این
 امر خطیر ظاهر نشد و مبالغه تمام در اشتغال باین مرام مفهوم گردید و این آشنا علونیت شما
 و تلامذم اسواج آن بنظر در آمد و عیسی علیه السلام سبحانه و سلام علیکم و علی من لدکم

مکتوب صد و هشتاد و پنجم بمسکین عطاء الله در عدیت سالک و ماهیت ممکن

حضرت حق سبحانه و تعالی حصول مطالب کونین سر بلند دارد و محقق و ما لطایف مطلوب برتر از تقریر است
 و نقائص محبوب بیرون از تحریر تا او پیدا نیست طالب او پیدا است و در طلب او بقرار چنان و پدید
 آید عاشق بیچاره رخت هستی از میان برکشد چه ذات ممکن عدم است که بواسطه انعکاس کمالات
 وجودی نمودنی بود پیدا کرده است و باین نمودنخیلی خود را کامل و خیر خیال نموده و بنیاد را برین
 بی بنیاد نهاده و چون بسا بقدر کمالات اصل پر تواند زد و حقیقت معامه و اشود کمالات انعکاسی
 چهل عاید گردد و امانت باطل امانات شود و عارف رو بصحرا می عدم آرد و از هستی موهوم منقطع گردد
 این زمان بقفای حقیقه مشرف شود بیچاره که نصیب او از مطلوب جز استمالک و تنم محال
 نیست از کمال او چه در یابد و بحسن و جمال او چگونه برسد **گیرم که نعم خانه ایما را حشر و مد**

کو حمله و طاقت دیدار که دارد **حق سبحانه و تعالی با مجوران را ایمانی باین معانی دهاد و شربی**
 ازین مشرب روزی کند و بالنسبه و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و البرکات لایوم التناو

مکتوب صد و هشتاد و ششم بمسکین عطاء الله در عدیت سالک و ماهیت ممکن

بسم اللہ الرحمن الرحیم حامد اللہ سبحانہ و صلی علی رسولہ الکریم حضرت حق سبحانہ باعلی مرتبہ کمال اکمال رساندہ ماوراء الزمان پیش از احوال نان نفس بصورت شریعت مثلثیں ست اگر نازی کند صورت نماز ست و اگر روزہ میدارد صورت روزہ است مثلاً و بعد اطمینان بحقیقت شریعت مسموہ بنماید و بحقیقت امکان نماز و روزہ و حج و زکوٰۃ و غیرہ امتحان حق است اطمینان نفس بروجہ کمال منوط بقرب نبوت است و قرب ولایت ہم ہر چند نحوئی از اطمینان ثابہ است اما کمال آن از کمالات نبوت است اہل ولایت باندا زہ قرب ولایت بیفرمایند **ہر چیز کہ ممکنہ گردد** ہرگز صفات خود نگردد

بعد از حصول قرب نبوت اصالت او در اشت توحید اسم و رسم از صفات سیہ و دہ بنی ماند و مخالفت کلا و اساساً و بر بنحیرہ و در رنگ لطایف عالم امر مستلک و مستغرق مطلق میگردد از مستلک مخالفت نہ آید و از فانی خلافت نیز آید پس در قرب ولایت باندا زہ اطمینان از حقیقت شریعت نصیب ہست و تحقق بحقیقت شریعت بروجہ کمال از کمالات نبوت است این کمال است کہ ہر انبیاء علیہم الصلوٰات و البرکات در ان شرکت دارند خصوصیت کہ انبیاء مرسل و اولو العزم و خاتم الرسل را علیہم التحیات و الصلوٰات و التسلیات در ان بہان ثابت است علی تفاوت الدرجات جد است و از صورت و حقیقت شریعت و راست ہر چیز شریعت اصل و بنیاد است

مکتوب ہشتاد و نهم باغائزید کہ مقصود از خلقت انسان تحصیل معرفت حقست جلشانہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہ تعالیٰ البواب فیوض را ہموارہ مفتوح دارا و تا والانش الایعبد و حق سبحانہ آدمی را بہر عبادت و بندگی خویش اور وجود عابد در میان ست نزد اہل الصدراۃ حیز اعتبار ساقط است عبادتی کہ است آن ست کہ عبادت کنندہ در ان میان نبود و انہی مودای معرفت ست کہ او را کہ بیست پس معرفت شرط عبادت آمد و عبادت بی معرفت صوری بی آن نام نشود ان چیز نیز واجب مطلق است پس معرفت صد نیز مطلق است از

اللہ تعالیٰ ما خلقت الجن و النہر و عبادی کہ در ان میان قبول حضرت نبی بنیانہ چہ معرفت فانی ہر وقت ستانہ بند و چہ جزئی کہ مخلوق خلقت انسانی آمد و عبادت

که پیش از حصول معرفت است از وسایل معرفت مطلوب است پس آن عبادت نیز مطلوب بود لیکن این عبادت سالک است و آن عبادت عارف نشان اینها را بنا آدم تا نوزاد و غفران انگ سطر کل شیئی قدیر

مکتوب هشتاد و نهم خواجه عبد الصمد کابل که دیده مرآت اچ سرست ذکر نصایح

صیقل پذیر رسید از سرگرمی یاران طریق نوشته بودند و نیز نوشته بودند که بعضی بجزور آمد و از نفی خطرات خبر میدهند حمد الله سبحانه علی ذلک حمد اکثر یاران شمار لای شانه احوال ثنات که در مرآت آنها انعکس میشود در کار خود سرگرم باشند هم باحوال یاران پردازند و هم باحوال خود یک دو وقت از برای خلوت همین سازند و بکار کلمه نفی و اثبات بیشتر راغب بودند و بلا نفی مرادات و مقاصد نمایند و سلب موهو و توابع آن از خود جویند تا تمام منتفی گردند و حدیث ذاتی و فقر جلی روی نماید و حقیقت بندگی و کمال خداوندی جل شانزه جلوه فرماید

مکتوب هشتاد و نهم بجزیر منعم و مزارده عالیقدر شیخ محمد صبیح بنده سلمه در شرح کلمه طلیعه که حضرت بیچ الف ثانی امام ربانی را بان ملهم ساخته اند که دنیای ترا آخرت گردانیدم

احمد صمد رب العالمین الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله و صحبه اجمعین حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی حضرت ایشان ما را رضی الله تعالی عنه بمشراخته بودند با آنکه دنیای ترا آخرت گردانیدم سطر بی چند در شرح این عبارت علیه و حل این مکاشفه غیبیه مرقوم میگردد و بگوشت و دل و شل و تل و نمایند بنده که هر چه در دنیا مشهود گردد بی شائبه ظلمت نیست که دنیا تاب ظهور اصل بی شائبه ظلمت ندارد و موهو و موهو اصل آخرت است و چون دنیای ایشان حکم آخرت گرفت لاچار موهو و اخروی درین نشاء جلو و گرفت و نصیب از اصل بی شائبه ظلمت بجهول پیوست و نیز میتوان که بعضی اتمات این نشاء که موجب تنقیص درجات اخروی است در حق ایشان نه اینچنین باشد بلکه باعث ترقی درجات بود چنانچه نفیم آخرت که تمتع بان موجب ترقی است بیا نشاء آنست که اشجار و انهار بهشت و همچنین حور و غلمان آن مقام مظاهر معانی تنزهی و تمجیدی اوست سبحانه که درین دار جهان معانی کسوت حروف و صورت

کلمات پیدا شده است که سبحان الله والحمد لله مثلاً وچنانچه مباشرت این کلمات درین دنیایا موجب ترقی است همچنین تمتع ازان فواید در سبب و مباشرت بکن لذلک نعم موجب رفیع درجات و ترقی مقامات است و چون بکرم الهی عم احسان و نیای شان آخرت گشت لاجرم تمتع نعیم ایجابی در رنگ مباشرت لذلک اتجالی گشت و تیز میتوان که سالک این راه هر چند قطع منازل وصول نماید و باصول اصول سید و جلیات شمس مشرف شود و مشاهدات تکلیف و غیر تکلیف و سائر لوازم ولایت را حاصل نماید اما در قید رنگانی این جهانت و رنگنای جسد محبوس است مقید جبل الخیال است و خلاصی بالکل از قید خیال هرگز اری نیست چنانکه مولانای روم قدس سره فریب احتضار فرموده **من شوم عربان نرقن و از خیال**

تاخر هم در بنایات الوصال **یعنی شخص از قید خیال بی خلاصی از رنگنای جسد ممکن نیست و**

چون دنیای ایشان حکم آخرت گرفت لاجرم مطلوب درین نشأ سزیه از تحت خیال مبرا از اختراع و هم جلوه گر گردد و نیز میتوان که رویت موعود اخرویت و نصیب ازان در دنیا هیچ کس نیست مگر سرور دین و دنیا را صلی الله تعالی علیه وسلم و حضرت ایشان تحقیق نموده اند که هر کمالی که نبی یا بواوکل ایمان آورد این مرتبه تبیت و طفیل ثابت است پس اگر از الوش خوان این نعمت هبیه نیز نصیب ارزانی داشته باشند می شاید هر چند رویت نباشد که آن باجماع است غیر واقع است چه حصول اصل شئ دیگرست و نصیب ازان یافتن دیگر چنانچه آنحضرت نوشته اند که هر چند رویت نیست اما کار ویه است فافهم و میتوان که محل آن عبارت شریفه این باشد که دنیا و اعل و کسب است و آخرت و اجزایا جبرست پس نفع دین و اراعمال است که مقربات اند و ترقی بخش و اگر از ثمرات مکاسب که جزای عمل است چیز دین و رعایت فرمایند هر آئینه موجب تقیص درجات اخروی باشد و لعل اتری بعضی من اعطی الثمرات فی هذه الدار یمتی عند الموت ان لا یکون له من هذه الامور شیء و کان هذا هو السرفی عدم ظهور ثمرات الاحوال من لصحابة رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مع انهم فی الدرجة العالیة من الولاية و الاکن لما جعل الله تعالی دنیا هم آخره فلا یکون حصول الثمرات لهم فی هذه النشأة منقصة لدرجات آخرتهم کما قال تعالی فی حق خلیله علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام واتیناه اجره فی الدنیا و اثنی الاخرة لمن الصالحین

و لعل وجه این هه زمان لقریه و دونه من الاخرة طعن بتلك الدوافع فيه ما يخص بالآخرة لكن هذا الحكم مخصوص بمن شرف بهذه العادة الخطي والدولة القصوى لا يجوز لاحد ان يقبس عليه نفسه الا من ادخل في هذا الحكم كبره سبانه چنانچه حضرت ايشان در ماده مخدومى كمرشى شيخ محمد سعيد و اين فقير فرمودند كه شما هر دو را داخل اين حكم ساختند الحمد لله رب العالمين على ذلك وعلى جميع نعماء احمد اكثير اطلبوا باركاه

مکتوب دوم بخدم زاده گرامى محمد سيف الدين در ذكر معرفت سموه حضرت پير تنگه

احمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى حضرت ايشان مارضى الله تعالى عنه مي فرمودند كه در نماز چاشت بودم و ديدم كه بلاى عظيم از سينه من برآمد و آشيانه او را نيز از انجا بدر كردند و ظلمات كه در نواح آن بودند دور شدند و سينه را انشراح عجب داد و بعد از ان معلوم شد كه اين دسواس خناس بود كه در قرآن مجيد از شر آن پستما زده امر فرموده خطرات و وساوس كه در اصول دين پيدا ميشود منشأى آن هيمن خناس است كه در سينه آشيانه دارد و هر وقت نيش ميزند و كمالي شرح صدر بى رفع آن ممكن نيست بعد از اين ماجرا بدينى فرمودند كه در حلقه استماع قرآن مجيد مي نمودم و ديدم كه در انشأى استماع بعض وساوس نامناسب در خود يافتيم مستغفر شدم و تمجيد گشتم كه خناس زائل گر باز عود كرد و ديدم كه سينه بر همان صرافت و لطافت است بعد از ان ظاهر شد كه اين خناس در اى خناس سينه است و آشيانه او در قلب است در رفع آن متوجه شدم و ديدم كه اين خناس هم بشر اشرار از قلب بدر شد و السلام عليكم وعلى من يكلم

مکتوب صد و نود و يكم بفقير حقير محمد عبد الله عفى عنه در كمال انشأى مع هو باسن تام المعرفة

احمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى سري غريب و رمزي دقيق از كمن بطون بنصه ظهور ميرسد و چكي گوش باش و بشنود چون عالم را كه اعراض مجتمعه است و ذاتى و جوهرى در وى كائين نيست كه بان قيام اعراض گردد و قيامى بذات موهوب عارف تام المعرفة دهند و از ان مقام اينان سازند ان ذات موهوب را نصيب از سچونى خواهد بود چنانچه تحقيق اين بحث در مكاتيب ديگر نموده آمده است

و چون نصیب از یحیی پیدا کرد از دید و دانش بیرون رفت و از فهم و فهم خارج گشت عقل سلیم هر چند حجت و جوی آن نماید هیچ حاصل از وی بدست نیار و دو و ہم با وجود سرعت سیر چنداں نگردد و در نور و درو
 هیچ پے بے نبرد و او را از الودے باید با وجود جوهریت و امکان حکم بجز هریت و امکان
 در وی نمیتوان کرد و جز حکم بهستی حکم دیگر قبول نمی نماید و اسلام علی سن اتبع الهدی
 و التزم متابعة المصطفی علیه علی آله و صحبه اعلی الصلوات و التسلیات و التحیات و البرکات اعلی

مکتوب صد و دوم نیز فقیر حقیر محمد عبید اللہ در ذکر بشارت اصالت مادہ
 حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ و حضرت ایشان سلمہ اللہ تعالی

بسم الله و الصلوة و السلام علی رسول الله حضرت ایشان را رضی اللہ تعالی عنہ میفرمودند کہ بقیہ
 کہ از خلقت سرور دین و دنیا علیہ و علی آله الصلوات و البرکات اعلی مانده بود و آنرا اوش گویان
 بیک فردی از اولمندان است او عطا فرموده اند و تخمیر طینت او ازان نموده و ازین راه آن فرد
 را از اصالت بهره و ساخته اند ازان بقیہ بعد تخمیر طینت آن فرد نیز بقیہ قلیلی مانده بود آن
 بقیہ نصیب پسندی از مستبان آن فرد آمده است و تخمیر طینت ایشان ازان فرموده اند باندازه
 آن حظی از اصالت نیز یافته ان ربک واسع المغفرة ما که نصیب که حضرت مهدی موعود را علیہ
 الرضوان از اصالت است از راه حضرت عیسی ست علی نبیا و علیہ الصلوة و السلام و نیز آن
 عالی حضرت متعالی منقبت می فرمودند کہ چون مجلس یعنی محفل انبیای کرام علیہم السلام رسیده شد
 از از دحام اهل مجلس در اینجا گنجایش نشستن دیگری نبود حضرت خلیل علی نبیا و علیہ الصلوة و السلام
 که شان خاص در اینجا داشتند با اهل آن مجلس خطاب کرده فرمودند یا ایها الذین امنوا اتقوا فی المجلس
 اهل مجلس چنانچه جای وسیع برای نشستن بهم رسید در اینجا نشستن متنبیه از حصول
 کمالات نبوت مرخصه افراد است را بطریق تبعیت و وراثت لازم نمی آید کہ آن بعض نبی باشد
 یا سادات بانہی پیدا کند چه حصول کمالات نبوت دیگر است و حصول منصب نبوت دیگر چنانچه تحقیق نمیشود

تفصیل در مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان سطور است و اسلام علی من اتبع الهدی
مکتوب صد و نود و سوم بمولانا محمد افضل در ذکر کمالات و کمالات
حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بطریق اجمال

الحمد لله وسلام علی عبادہ الذین اصطفی حضرت ایشان ما را قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس پیش
از مرض موت پتی و سرفه عارض شده بود روزی چند از ان مرض صحت رو داد چنانچه بحالت
اصلی آمدند و بی تکلف بمسجد حاضر میشدند بعد از یک ماه کم و بیش پتی عارض شد که روز ششم
از ان بد را السرور رحلت گزیدند و ایام نقاحت مرض پیشین میفرمودند که من مستغرق کمالات
اہل بیت رسول صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم و در ان ضعفها با کمال استبصار بیان می نمودند
کہ مراد بایض اہل بیت سر داده اند و عجائب و غرائب آن موطن مشرف میباشد و شطری از ان
در معرض اظهار نیز آورده اند و بعضی از خصائص و کمالات حضرت امیر اکرم اللہ تعالیٰ وجہہ کبریہ
تکرو و ہم اندیشہ از ان خیر و در راہ است مشروح ساختند و همچنین کمالات حضرت فاطمہ زہرا
و حضرت حسنین را رضی اللہ تعالیٰ عنہم بیان نمودند و علی ہذا القیاس کمالات سائر دوازده الیمہ را
فرمودند و بدین تقریب کمالات و خصائص حضرت شیخین و حضرت ذی النورین را بیان نمودند
و نسبت و منزلت ہر کدام ازین خلقای اربعہ و اہل بیت را با کنسور علیہ و علی آلہ و صحبہ الصلوٰۃ
و السلام مشروح ساختند و بعضی از خدمات شایستہ خود را کہ بوقوع آمدہ نیز در میان آورده اند و قدر
از کمالات حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی را ہم بیان کردند چنانچہ در مرض اخیر این ذرہ حقیر را
وصیت بنوشتن بعضی ازین اسرار کہ قابل اظهار بود نمودند چنانچہ این فقیر بقضای وصیت در ایام
عزای آن حضرت بحسب فہم ماصر خویش بن چشم گریان و دل ربش موجد روضہ منورہ
نشستہ آن ذرہ ای ناسفہ را در سلک نظم کشید و داخل مکتوبات قدسی آیات آن حضرت
گردانید چنانچہ ہم مکتوبات جلد ثالث بہان مرقومات مقرر گشت و اسلام علیکم و علی من لکم

مکتوب صد و چهارم بحضرت مخدوم زاده بکند درجه خواجه محمد نقشبند سلمه رب در
ذکر بعضی از مقامات عالی حضرت ایشان سلمه الله تعالی باشا رفته بآنکه
در حصول آن مقام عالی که مربوط باصالت و محبوبیت ذاتی است

بسم الله الرحمن الرحیم و اما بنمونه ربک فحدث بتایخ سوم ماه شعبان روز سه شنبه شنبه^{۱۳۳۱} احدی و اربعین
بعداللات و نماز عصر بسط عظیم عظیم روداد و منزلت عالی و کیفیت بس شکر آن که هرگز مثل آن و نداده
بلکه منظور و تصور هم گذشته شرف و رو یافت و اموری در میان آمد که صدق لایعین رات و لا
اذن سمعت و لا خطر علی قلب احد بود زبان را یارای گفتن آن نه قلم را تاب نوشتن آن نه

فریاد و احاطه این همه خبر نیست | | هم قصه غریب و عجیب هست | | الحاکم که حصول آن وابسته
بنشأ اصالت و محبوبیت است که مانا آن مقام را خصوصیتی بکتاب بود که در آن بارگاه ملاحظه و را
متفرد و ین شایع کلمه طیبیه و سایر الفاظ ذکر مثل تسبیح و تحمید و تکبیر را در آن حریم قدس گنجایش نیافت
اگر گنجایش هست قرآن راست و نماز را هم بعلاقه قرآن سوای تلاوت قرآن مجید و ادای نماز
نسبت بآن مقام تعطیل و بیکاری می یابد و می فهمد که هیچ کسب و عمل را در حصول این نسبت علیه
داخل نیست موهبت صرفت سابقه عنایت می باید دیگر هیچ مانا که ریاضات و مجاهدات در بساوی
قرب ولایت دخل دارد از زمانی که سیر در اصول و حصول اصول است اعمال صامحه سودمند
و نتایج بخشش است که بوسیله آن سالک مستعد ترقیات میفرماید و تکرار کلمه طیبیه نفی و اثبات از نظر
اصل آن راه می کشاید و از اصول باصول اصول عروج بینماید و آنچه مذکور شد بقرب نبوت
تعلق دارد که انجاء اصل را در رنگ ظلال در راه باید گذاشت ریاضات شاقه بمحالی آن بارگاه
مصلی را نمی کشاید و حصول بآن مقام بموهبت محض است یا بجهت صرف خصوصیت و عدم شرکت
احدی که در بالاند کورش چون نیک تامل نموده و ید که از ان رگدز است که هر کسی که باین منزلت
رسیده است مقامی از خود دارد که دیگر را با اصالت و در آن شرکت نیست هر چند و صلا آن مقام

اقل قلیل اندازا بجله حضرت ایشان را که در آنجا ملاحظہ نمودم بقایات عظمت و نہایت اہمیت و نظر آنکہ نہ باید دانست کہ عالم را ظل حضرت حق سبحانہ و العالیین یا مرآت او تعالی تصور نمودن و مہیوم دیدن و کمالات عکسہ ظل را باصل سپردن و ظل را خالی بکہ بعد فهمیدن بعد از ان آنرا کمالات اصل متحقق یافتن ہمہ در قرب ولایات کہ از ظل باصل پیوستن ست می فهمد بعد از ان کہ اصل را در رنگ ظل در راہ گذارد و بحوالی آن حریم قدس برسد ازین امور ہیچ در کار بکہ تصور نبود آنجا ظل نسبتی نیست و اوصاف را باصل دادہ و خود را فانی و مستہلک دیدنی نہ بقا و تحقیق باصل پیدا کردن مشہود نمی گردد و وصول آن موطن را راہ جداست

مکتوب صد و نود و پنجم نیز بحضرت مخدوم زادہ خواجہ محمد نقشبند در کشف سرائع حضرت خیر البرق علیہ السلام و تہتیت ملت حضرت ابراہیم را علیہ السلام با ذکر بعضی از اسرار خفای این معرفت از ملفوظات حضرت محمد الف ثانی است

بسم اللہ الرحمن الرحیم و السلام علی رسولہ الکریم مقصود از امر باتباع حضرت پیغمبر علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیمات ملت حضرت ابراہیم را علیہ السلام و طلب کردن آنسر در علیہ الصلوٰات و برکات مانکہ الصلوٰات و برکات آنحضرت را حصول مقامی ست آنسر در را کہ وصول بآن مقام میسر نیست گی گذشت از مقام حضرت ابراہیم و وصول بمقام حضرت ابراہیم مربوط بتابع ملت وی علیہ السلام چہ بتابعیت آن ملت بآن مقام را نیست و نسبت یکی از ان دو مقام بدیگری چون نسبت محراب ست بسجد و یقین ست کہ رسیدن بحراب کہ مقام امام ست بی قطع مسافت بقعہ مسجد متصور نیست چہ مقام اول مرکز ست و مقام ثانی محیط آن مرکز و در نظر کشف تفوق مرکز بر محیط اہم قسم می داید و وصول بمرکز بی قطع مسافت محیط میسر نیست و چون وقت استجابت ایمن دعوت رسید حضرت سید اولین و آخرین علیہ فضل الصلوٰات و التسلیمات از مقام کہ در ان درین زمانی داشتند عروج فرمودند و بشوق تمام در مقام حضرت ابراہیم علیہ الصلوٰات و السلام رسیدند

و در آن مقام عزیز توقف در زید و امور و در میان آمد که از جمله اسرار لازم الاستیانت است بعد از آن
آنحضرت در آن مقام کمر بود بتابعیت ملت حضرت ابراهیم علی نبیاء و علیہ الصلوٰۃ بود داخل شدند
آن مقام شگرت پس عجیب مقامی است که هیچ مقامی از هیچ رسولی مثل آن مقام نیست چون در آن
مقام مستقر شدند نظری که بحال واپس ماندگان داشتند کتر گشت و بکلیه متوجه جناب قدس گشتند
و در خلوت خانه خاص با محبوب خلوت داشتند و نیز محسوس گشت که چون آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ
علیہ وسلم و رسد و عروج بودند بعضی از صحاب کرام علیہم الرضوان نیز تبعیت ایشان درین عروج شریک
بودند و چون آنحضرت داخل مقام خاصه گشتند صحاب کرام در مقام حضرت ابراهیم علیہ السلام زیر قدم
مبارک ایشان مانند در مقام خاصه گنجایش نیافتند بعد از آن معنی گشت که آنحضرت علیہ السلام متوجه گشتند
حضرت ابوبکر صدیق را کشیده در مقام خاصه داخل ساختند رضی اللہ تعالیٰ عنہ و در آدھ حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ
آرد و است آباد داخل ساختند بانه الما ظن غالب آنست که ایشان را نیز در مقام خاصه گنجائی شد و اسلام

مکتوب ششم و شصتم بحضرت محمد زاده شیخ محمد صبیحہ اللہ در بیان مقامی فوق مقام رضا

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی حضرت ایشان در مکتوبات جلد ثانی نوشته اند که فوق
مقام رضامندی نیست مگر خاتم الرسل را علیہ و علی آکہ الصلوٰۃ و السلام این معرفت از معارف سابقه
آنحضرت است بعد از آن میفرمودند که من وقتی بر انبیا علیہم الصلوٰۃ و درود میفرستادم و میگویم که انبیا علیہم السلام
یا جمعہم از مقامات خوش عروج فرمودند و هر یکی ازین بزرگان بمقامی که فوق مقام رجب بود
بوساطت چندی ملحق گشتند و سرور دین و دنیا علیہ و علی آکہ الصلوٰۃ و السلام بمقامیکه مربوط بتابعیت ملت حضرت
ابراہیم علیہ السلام بود عروج فرمودند و بآن مقام عزیز ملحق گشتند الحمد للہ رب العالمین و السلام

مکتوب شصت و نهم بملا سجاوہ جواب فیضی که شتاب از ادب و جواب بعضی سؤالات رسید بود

بسم اللہ الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب مرغوب اخوی اعززی رسید

خوشوقت ساخت حمد الله سبحانه که بجا نیت اند و نسبت باطنی و رابطہ معنوی فتوری زلفه است بلکه امید است که روز بروز قوی تر گردد از قوت رابطہ است که تفاوت واردات در حضور و غیبت نمی فهمند و یکسان تصور مینمایند تفاوت و حضور و غیبت غالباً ثابت است لیکن در قوت نسبت قلت تفاوت است و هر چند قوت بیشتر قلت زیادہ تر اگر تقسیم قلیل بعنوان معدوم ظاهر شود و حضور و غیبت یکسان نماید مستبعد نبود اگر گویند گاہ باشد که طالب رشید و غیبت ترقیات مینماید و از حالت حضور بلند تر میرود پس واردات غیبت در حق او افزون و زیادہ از واردات حضور شد گوئیم کہ اگر در حضور می بود می تواند کہ زیادہ تر از آن ترقی مینمود نوشته بودند کہ پیش ازین حضور حق جل و علا در بیرون خود می یافتیم اکنون در درون خود می یابیم الخ بلی معتبر نزد این طائفہ علیہ شہود نفسی است مشہود می کہ بیرون از خود بود چندان اعتبار ندارد گفته اند

بچو ماینیا سیر ہر سوی دست

باتو در زیر کلیم ست ہر چہ هست

لیکن گرفتار این مشہود نباید بود و از اظہار مطلب باید تصور نمود حضرت حق سبحانه چنانچہ در آفاق است و رای نفس است نیز پس او را غمزدہ و رای درون و بیرون باید جست و بیرون آفاق و نفس باید طلبید این معالہ عقل عقل معقول نشود و کشف ارباب ولایت ظلمے مکشوف و مدرک نبود نور فراست کہ منقبس از مشکوۃ نبوت است درک این معنی مینماید و کریم سخن اقربالہ من جبل الوریہ کشف سر این معامی فرماید و حالتی کہ حین ادای نماز فرض رو میزد ہر عالی و اخیل است از مطالعہ آن ذوقین گردید نوشته بودند کہ مردم این بار بعد از ہر پنج نماز دست برداشته فاتحہ مینخوانند و این عمل را بر خود لازم گرفته اند و تا کہ آنرا با اعتراض پیش می آیند مخدوم این نوع فاتحہ خواندن عمل بزرگان مایست و در اعمال پیغمبر خدای صلی اللہ علیہ وسلم هیچ بنظر نہ درآمد است فی خزائن الروایات من الاخلاصۃ قرآنہ الفاتحہ لاجل المهمات بعد الفرائض بعد از مضافہ بعد نماز جمعہ کہ در اینجا متعارفست تفسیر نموده بودند مخدوم مضافہ فی نفسہا مسنون و عمل بزرگست و تعیین این وقت بدعت پس این عمل ہم وجه حسن دارد و ہم وجہ قبح نہایت کار آن اگر با بابت بکشد چنانچہ بعضی گفته اند مفتنم ست فی غرۃ الروایات قال الشیخ محی الدین النووی فی الاذکار انہا فہمہ مستحبہ عند کل لقاء و الامام اعطاء

اناس بعد صلوٰۃ الصبح و العصر فلاصل و لکن لابس بفتان اصل المصافیہ نہ و کونہم حافظین علیہما فی بعض الاحوال و فظطین فی بعض فیہا لا یخرج ذلک البعض عن کونہ من المصافیۃ الحق و ربہا شیخ

مکتوب و شود و تم با غارشید و انکہ درین طریقہ علیہ خذ فیوض بہ البطلہ محبت شیخ
است و تحریرین بر رعایت آداب شیخ و دوام ذکر و بیان فنا قلب و نفس

بسم اللہ الرحمن الرحیم حامد اللہ و مصلیا علی سول اللہ تعالی از رفیت اسوامی محرر ساختہ در مابج قرب
ترقیات دہا و صحیفہ گرامی مشرف ساخت حمد اللہ سبحانہ کہ فقرای دور افتادہ از یاد و زنتہ اند و نسبت جی
و ارتباط معنوی بحال خود ست محب این طائفہ باین طایفہ است المرامع من احب و طریقہ مادر و مول
بد رجہ کمال مربوط بر البطلہ محبت ست شیخ مقتدا طالب صادق از راہ محبتی کہ شیخ دارد و خذ فیوض و برکات
از باطن او بیناید و ساعت بساعت بزرگ اومی بر آید مقررست کہ فغانی شیخ مقتدا فغانی اللہ است
ذکر ہم ہر چند از اسباب وصول ست لیکن غالباً شروط بر البطلہ محبت و فنا در شیخ ست سالک این ادراہ چہ
ناگزیر ست محبت شیخ مقتدا بر رعایت آداب محبت و دوام ذکر چندان بذکر قلبی مداومت نماید کہ دوام پذیرد
و غفلت و تقای آن نباشد و از تکلف یاد کرد و وارہ و حضور ملک دل شود و صفت او گرد و چنانچہ بمع صفت
سامع و بصیر صفت باصرہ در نیوقت غفلت ظاہر و حضور باطن سرایت نکند و نوم صوری باتوجہ معنی حج
گرد و چون این کیفیت حضور غالب آید و قوت پذیرد نفس حاضر از زبان خیزد و زخمت بصحرا می عدم کشد این
زمان حضور خود بخود روی نماید و لا بد کہ اللہ اللہ جلوہ فراید مصرع **این کار دولت کمنون کارا ہند**
مخد و مادر باب دفع شر اعدا و حسا و عا و توجہ کرد و میشود امید کہ مخدول گردند و سلام اول و آخر

مکتوب و نود و نہم بحاجی حسین و شرح اذواق و مواجید او کہ نوشتہ بود

بسم اللہ الرحمن الرحیم صحیفہ گرامی اخوی حاجی محمد حسین رسید و خوش وقت و مسرور گردانید از فنا و

عدیت خود نوشتہ بودند **بلی ہر جا شود ہر آشکارا** **سہارا جز نہان بودن چہ بار**

هنگام طلوع انوار احدیت غیب در ضحی‌اللال و استهلاک اطوار کثرت موهوم چه ریب است لیکن درین صیقل
 به ضحی‌اللال تفاوت اقدم سالکان بسیارست از انجمله محمدی المشرب را این فنا و استهلاک بذهاب عین و اثر
 میرساند که او که از تیز نوشتن برود شخص شده است که این همسوار دات و حرکات و سکنت بر عدم است که
 او بجان و تعالی بقدرت کامل خود ظاهر ساخته کار خود بخودست و چیزهای غریب و عجیب برین معدوم دارد
 فرموده که در تحریرنی آید آری بعد استقاظ اضافات و در منتهیات باطل آن معامله از خود بخودست اگر حضور
 است حضور خود بخودست و اگر توجه است هم از خود بخود عارف را غیر از استهلاک و ضحی‌اللال و انعدام
 ازین مقام نصیب نیست نوشته بودند درین روزها تجدد اشغال ظاهر شده است که در هر آن تمام عالم در عدم میرود و مثل
 آن بوجود می آید درین حیرت افزوده است محمد و احضرت ایشان باقی سنا و سبحانه بسره لاقدر حل این معامله در
 کتب و بیات نموده اند اگر حل آن خواهند آنجا مطالعه نمایند و مقامات بعضی بزرگان بعضی نگاشتند که ظاهر شده نوشته بودند بوضوح
 انجاسید بچشمه احوال مواجید درست و بلندست حق سبحانه و تعالی نصیب وقت کنان از دوستان در یوزده است

کتاب دوم بصوفی نو بیک تحریر بر دوم ذکر و اختیار عزالت و سر تجویز
 تعلیم طریقه ناقص او آن که آنچه در و قلم رو و هر چهاران اعتبار ندارد

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و صلام علی عباد الله الذین اطفی الله تعالی ابواب فتوح را همواره و مفتوح
 دارد و کتب مرغوب معارف برادر گرامی مولانای نور محمد رسیده خوشوقت ساخت باید که بهرین بنحو
 از احوال ظاهری و باطنی خود احوال و در افتاد و را اطلع نموده باشند نوشته بودند و تکرار سابق باطنی
 بجدست و نفی و اثبات نیز تکرار دارد و نیک و مبارکست نوعی بنگار ذکر مقید باشند که ماسوای مذکور
 از بساحت سینه رخت بر بند و اسم و رسم ماسوا از آئینه دل خود متلاشی شود اکثر اوقات در زانو و پای
 بعزالت باشند و با خلق کمتر خلط نمایند و ذکر قلبی و لسانی مشتعل باشند و در ذکر گفتن هیچ غرضی ملحوظ
 نبود از قبول خلق و حصول احوال و مواجید بی غرضانه ذکر گویند و در وقت نشاط بچندی گفته شده است
 تلقین ذکر کنند بطریق سفارت به بطریق اصالت و خلافت و شراطی که نوشته بودند بر تقدیر است که

بسر خود تلقین کنند اگر بسفارت چندی را ذکر گویند این شرکاء در کار نیست که شما مترجم پیش نیستند و این ذکر گفتن هم جبر نیست بر اختیار شماست و اگر بی محکمت آقبال و انشراح صدر باشد بگویند والا هیچ در کار نیست آنچه لابد است دوم ذکر و مراقبه است تکمیل دیگری فرع کمال خود است و این اجازت شخص معهوده بواسطه آنست که چندی جمع شده که مشغولی کنند بهتر است که فیض یکدیگر برهم دیگر منکسر میشود نوشته بودند که اگر در واقعہ بساکی پیر تلقین خصصت تلقین بدهد و از ارواح بزرگان گذشته نیز ظاهر شود آن سالک را تجویز تلقین هست باین مذهب و ما اجازت تعلیم طریقت امر بزرگی است بخواب و واقعہ صورت نمی بندد ماد بیداری آن اجازت نکند اجازت صورت پذیر نیست و همچنین احوال و مواجید و قطبیت و فردیت و غوثیت و امثال آن که در منامات و وقائع ظاهر شود نزد این اکابر معتبر نیست آنچه در بیداری از احوال و مواجید رود و بدانان این کس است قطب و غوث کسی است که در خارج و نقطه باین نحو منصب سرفراز است اگر کسی خود را در خواب بادشاه دید یا بشاه نیشود تا در خارج بادشاه نباشد

چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم | نه ششم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

این قدر هست که وقایع و منامات صامحه مبشرات اند و خبر از استعداد او لیاست که آن معنی استعدادی بظهور آید و بیاست که در معرض ظهور نیاید جانی باید کند که معاطله از قوه بفعل آید و از گوشش آغوش رسد عزیزی که صحبت او میگذرانید خوبیهایی او را نوشته بودند که درین وقت بسیار غنیمتست و در یوز که توجه فاعله در باره او طلب داشته توجهی درباره آن عزیز نمود آمد و فاعله از دیار توفیق او خوانده شد با جابت قرین باد

مکتوب دویست یکم بولانا محمد حنیف در بیان نسبت وی و ذکر نصائح

احمد بنده و سلام علی عبادہ الدین صطفی صحیفه شریفه اخوی اعززی مولانا محمد حنیف رسیده خوشوقت ساخت حماده سبانه که بعافیت اند و از یاد دور افتادگان فارغ نیستند و از هووس طلب خالی نه خاطر بجانب شما نگران می باشند نیدانم چه روش زندگانی بینمایید چه اظهار پیش آید و خواهم بشد از دیده درین فکر بگریزم و بکاغوش کشد منزل و آسایش خوابت و درین نزدیکی کتابتی از ان صوبان دوستی رسیده

که کلمه کلام از اطا اشرافا هر چندان شمانوشته است لیکن غالباً تعرض بشانوده و کلمه هم محل و تعرض بخود
از خواندن آن خاطر بسی متالم گردید که از شما چه دیده باشد که نوشته است هر چند ظاهر بنیان از ارباب
باطن چه خبر داشته باشند لیکن چون بشما طبیعت راجعت و میلانی است و خاطر خوانان کمال شناسست از
انک چیز از جامیر خود تلقین پیدای آید در انشای نوشتن کتابت توحیدی باطن شمانوده شد به نسبت با خود
معمور یافت و زیاد از متمتع مفهوم شد هیچ غباری بخاطر نماند محمد مد سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعماء
ز نهار در رضای اہل حقوق نوعی نمایند کہ منجر بعد رضای صاحب حقیقہ گردد حق اللہ سبحانہ بر
جمیع حقوق غالب است حق اورا یکمال رعایت نموده بہ حقوق دیگران باید پرداخت اوقات خود را
مضطرب دارند و باہل غفلت و اہل دنیا ہما ممکن پیش نیایند و باحوال طلبہ نیک پردازند و عمدہ
در ضمن گرفتن کسی را و برداشتن مرض دیگری و جز آن جمع ہست و وحدانی التوجہ شدن و
اگر تقسیم امور در میان نبود هیچ نقص ندارد و ولایت آن منوط از محسنات زائدہ است و اسلام

مکتوب دویست و دوم بحافظ محمد شریف در فصل

خدام حافظ جیوا زین و در افتادہ سلام عافیت انجام خوانند و از دعای خیر منسی نسا زد و این عمر چند
روزہ را در اہم امور صرف نمایند و احیای لیالی و گریہ سحری را از محنتات شمرند و شبہای تار با نوا
و ادکار روشن دارند و در تجارتات صدق و امانت را امری سازند حدیث ان اللہ یحب المتطہر
شنیدہ باشند و از عقود فاسدہ و ربوہ محترز بوند و درین باب تاکید تمام نمایند کہ محل لغزش علماست
چہ جای غیر علما کہ ام عالم خواہد بود درین میان کہ ازین عقود خالی باشد الا من عصی اللہ سبحانہ از علمای متدین
ہموارہ خمس این حقو باشند تحقیق این بحث جویند و از حق سبحانہ باری بجان ازین طہر پاک خواهند اسلام علی من تبع بہد

مکتوب دویست و سوم بہ ارشاد پناہ میر محمد نعمان اسرار غامضہ و بقا و تاقیق و جامعیت انسان کامل

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین مطہی قلوبہم و سنگا ہستہ از جامعیت انسان کامل در تحریکی آید استماع

فرایند عارفی بعد فنای اتم که مربوط است بذباب حقیقت عدمیه که مورد اناوست چون بقای اتم الی جل
سلطان پیدا کند حقیقت ثبوتیه بجای حقیقت عدمیه نشیند و بر مقتضای دروی همان اتم خواهد بود
و باوصات آن اتم متصف و متجلی خواهد گشت بحیات و علم و سمع و بصر و کلام و ارادت و قدرت آن اتم
حس و عالم و قادر و سمیع و بصیر و متکلم خواهد شد چه هر اتم الی جل سلطانه متضمن اسما و صفات است
و چون آن اتم ظل اتم دیگر است و جزئی است از جزئیات آن اتم عارف از راه ظل صیل خواهد پیوست
و در رنگ اتم سابق باوصات اتم لاحق متصف خواهد گردید باز از ان صیل اتم آن خواهد ملحق گشت
و از صیل ثانی صیل ثالث و از ثالث برابع و خامس الی ما شاء الله تعالی متحقق خواهد شد و چون هر اتم
را با اسمای دیگر مشارکتی هست از راه ماباه الاشتراک با اسمای دیگر که مباین اصول دین اند نیز بقا خواهد یافت
و این هر اسمای لایعده و لایحی در رنگ اجزای عارف خواهد شد الی ان منتهی الی حضرة الذات تعالی تقدس
و عادت الله جاوید است که بعد قرون از هزاران یکی را بقای ذات مشرف بسازند و ذاتی که نصیب از
بچونی داشته باشد از ان مرتبه مقدسه آن عارف را عطا میفرماید که کنه عارف بود و این همه اوصاف
آن ذات قائم باشد بلکه افراد عالم نیز بآن ذات قائم بودند چه افراد عالم چه که مظاهرا و صفات اند ذاتی
در آنها کائن نیست پس آن عارف بحکم خلافت قیوم عالم میگردد و حکم وزیر بهم میرساند فاعلم ان آثار
رحمة الله کیفند یحیی الارض بعد موتها این زمان آن ذات بجای حقیقت ثبوتیه میگردد و بر مقتضای
یشود و از این جامعیت این عارف را باید فهمید که ساز افراد عالم در جنب او حکم جزو محقرند از مد قطره را
بادریا نسبتی هست و اینها را با وسع آن هم نه چه اوصاف را با ذات نسبت تلاشی و استملاک است
در وقت ذکر گفتن گوینا با چندین هزار زبان ذکر میگوید هر اسمی بزبان خود ذکر است و عارف بمنزله
کل آنهاست و در وقت تحریر بسنن گوینا چندین هزار شخص تحریر می پند و بعد از ان این همه
اشخاص قرائت میکنند و بر کوع و سجود میروند و اکثری از حقایق این عالم امکان نیز با عارف مذکور
درین امور شریک میگردد و گیران بیک زبان ذکر اند و انهم چه نگه از انانیت اماره پاک نیست آن ذکر
بهمه ناماء است و شباهان جناب قدسند و این عارف چونکه از انانیت رسته است بهر زبان ذکر است

در بیان عوام ظاهر بین هر دو را فکر و عابد میدانند و از حقیقت فرق آگاهند بلکه عارف
 بنام خود گشته است و غفلت هم حاضرست چه در علم حضوری غفلت در همه وقت مفقودست و
 غافلان از آن غافل پس عارف مکرر در غفلت هم با حضورست و دیگران در عین حضور هم غافل و
 در نفور یا مکرر و ایضا غایت حضورشان در حصول عین غفلت و عوام اینان را حاضر و ناظر
 میدانند و او را غافل بدانند **پاره پنجم** **س** پری نفیست رخ و دیو در گشته و ناز

بسوزن قتل سیرت کزین چه بوی خوشی **د** حقیقت است گوش شوق بشنوند که چون عارف خود را از اطلاق کلمه
 انما پاک و مبرا سازد و از انانیت اماره بنام دارد بمقتضای بل جزا الا احسان الا احسان احسان معشوقی
 در رسد و آن کم شده را در انامی خود جاوده و آن عاشق صادق از کنش غیبت و ارسته در خلوتخانه
 انامی معشوقی آرام باید جماعت ازین طائفه هستند که میخواهند معشوق را در انامی خود بگنجانند و در خواب
 آباد و ویرانه انامی خود مطلوب را فرود آرند و بآن خورست گشتند و دانستند که بظلی از ظلال مطلوب آرام
 گرفته اند و جز آن خورج از ان بی پایان حاصل نمانده **س** تو از خوابی نه می گنجی به عالم

مرا هرگز گنجی در آغوش **پ** بر سر اصل سخن رویم ذاتی که بعارف موهوب گشته است چه که نصیب
 از چوئی دارد جامعیت آن در بادی نظر بدرک چون نبی آید اما فی الحقیقه از همه اسما و صفات که در رنگ
 اجزای عارف گشته اند جامع ترست بلکه این جامعیت را نسبت بآن جامعیت قدری نیست و در
 جنب او حکم متلاشی دارد و سبحان الله بجهه این قسم ملک و سیع را بصورت شخص محفود و نمودار و این همه
 خزائن ملک و ملکوت او درین طور خراب و بقدر و قیمت ابداع فرموده و این همه حسن و جمال بزرگ انوار و اسرار بلی
 کیفیت را درین پیکر ظلمانی که از او همین بهم رسیده تعبیه کرده اند و ما ذلک علی الله بجز زین و حکمت درین ستر
 ابتلای و اختیاراتست لیسیر انجیث من الطیب هر که نظر او بباطن و حقیقت عارف نفوذ کرد از برکات
 وی مملو و سیراب گشت و هر که بر صورتش نظر او مقصود گشت و در رنگ صورت بی حقیقت خویش تصور
 نموده از برکات او محروم ماند و بنسب آن ابدی منقسم گشت و دانست که این عارف تمام لب است که قشری
 در میان حائل نیست و قشر پنش تمام منقلب لب گشته است و دیگران همه قشر اند بی لب لیکن آن قشر

منتقلب را چونکه بر کالبد قشرتش باقی گذاشته اند قشر بی لب همه وقت مشارکت صوری دارد
و این مشارکت صوری که مقید کالبد وابسته است که بعد از شکستن کالبد باقی ست خاک در شتم
مجرمان انگند و دوستان خود را بی خود بخود می دارد و لیائی تحت قبائی لایعرف هم غیره
قل هذ سبیل ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من استغنی و سبحان الله و ما ان من الشکرین

مکتوب بیست و چهارم پادشاه بیک فقر مکن و غنای واجب عز و جل

بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی حسن و جمال نیستی و بندگی را بر آئینه باطن جلوه گر کند و از دعوی
همسری و خدا دندی نجات و ربائی و پاکیزه من تحقیق کمال العبودیه و اظهار اسرار ربوبیه علیه علی آله
و اتباع الصلوات و البرکات و التعمیات بنده هر چند در احکام بندگی ثابت تر بود و دینیستی ذاتی و فقر
جلی بر وی غالب تر ظهور هستی و کمالات و خوبی در حق وی زیاده ترا بصد امتحین الاشیاء حسن
و جمال و غنی و سایر کمالات بر وجه کمال لم یزل و لایزال است عجز و نیستی و ذل و فقر و نقص در می یابد تا
ظهور آن باین شوق خلق را بصفت ذل و نیستی و احتیاج بیافریده و پر تومی از کمالات و جودی خود نیز
در وی تعبیه فرمود هر که خود را باین کمال عاریتی و نمود بی بود کامل و خیر خیال کرد و در بند نفس اماره
ماند از سعادت قرب محروم شد و بدین بعد و حرمان گرفتار گردید تا لویل لکل الویل هر که کمالات عایقی او
بایل آن سپرد و بدین فقر و نیستی ذاتی خود تحقیق گردید بدولت قرب و وصال مهند شده و بام
نیستی صبر مستقیم نمود و از راه ذل بهر رسید قطوبی له و بشری آنچه مقصود از خلقت او بود
بجا آورد و نعمت در حق تمام شد که باین کان میتا فاجینا و جعلنا له نوراً منشی بر فی الناس
بیان حال اوست و حدیث من قلنا فانا دینه شان و این کمال مربوط کمال اتباع سید کونین است
علیه علی آله الصلوة و السلام اللهم ارزقنا کمال متابعه و الثبات علی محبته و یرحم الله عبد اکمال آمینا

مکتوب بیست و پنجم پیر امان پادشاه بر پانوی می وراثت حق سبحانه و ذکر بعضی کمالات

ثُمَّ صَغُرَى كِبَرِيٍّ عَلَيْهِمَا كَمَالَانِ ثُمَّ كَيْسَالِيٍّ كَمَا نَفَسَتْ لَطِيفُ اجْمَالِ وَاجْتِصَارِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خَاتَمُ اللَّهِ وَلَا وَآخِرُهُ صَلَوَاتُ عَلَيَّ رَسُولِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَتَا بَعْدَ صُحُفِهِ شَرِيفَةٍ مُشْرِفَةٍ كَرَامَتِ
 انْجِيزِ اَزْوَاجِ السِّنِينَ وَوَاقِعَاتٍ عَلَيْهِ كَمَا نُوشَتُ بُوْدُنْدَ وَوَاقِعِ مَعْنَوِيَّةٍ وَلِذَاتِ عَقْلِيَّةٍ نَجْشِيدِ اللَّهِ تَعَالَى مَزِيدِ مَزِيدِهَا
 وَنُورِ عَلِيٍّ نُوْرُكَرَامَتِ كِنَاوِ حَالَاتِ وَوَاقِعَاتِ يَارَانِ رَاكَمَا نُوشَتُ بُوْدُنْدَ اَزْوَاقِ اَنْ نِيَزْ حَظَّهَا نُوْدُ اللّٰهُمَّ اَكْثَرُ
 اَخَوَانِي الدِّينِ وَثَبَاتًا وَاِيَاهُمْ عَلَيَّ مُتَابِعَةِ سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ عَلَيْهِ عِلْمُ الصَّلَوَاتِ وَالْبَرَكَاتِ اَلِي يَوْمِ الدِّينِ اَمِيْدُ
 كَمَا هَمَّ بِرِيْنِ مَنَوَالِ اَجْبَدُ وَوَرَقَادُهُ رِيَاذُورِيٍّ مِي نُودُهُ بَاشَنْدُ وَبَارِسَالِ اَوْوَاقِ وَوَارِدَاتِ نَاَزْخِ شَرِيفَتِ
 بِسَانَتِهِ بَاشَنْدُ هَمَّتْ رَا بَلَنْدُ دَارَنْدُ وَوَقْلُ رَا بِشَرَاتِ دَانْدُ هَرْجِ دَرْبِيْدَارِيٍّ دَسْتِ اَهْلَانِ اَلْجَنَّةِ سَبْعَ

از هر چه میرود سخن دوست خوش ترست [] محمد و ما انچه از ما و شما درین نشأ قانیة طلب داشتند
 معرفت حق است جل و علا و چون مطلوب حقیقه درای آفاق و انفس است طالب او را از آفاق و انفس
 نگذر در راهی بمعرفت نیاید و گذشتن از آفاق و انفس امر صیبت و جدائی تا کس از ان نگذرد و معنی آنرا
 کما هو فقه من لم یذق لم یدر این نسبت علیه درای نسبت جذبه و سلوک و درای ساطعه و دخل و خروج و در
 اتصال و انفصال است و درای قرب بعد و درای غیبت و حضور است و درای توحید و اتحاد و درای
 لفظ و معنی است و درای وهم و خیال فهو سبحانه و را الورد اذ ثم و را الورد این و را ایست و را جانب
 قرب است نه در جانب بعد از هر چه تصور کرد و شود حتی که از ذات العکس نزدیک ترست مثل مثل
 مشکل که بی آن بر دو هم و خیال آنرا محال میدانند و از خود نزدیک ترست نمی تواند تصور نمود
 و را ایست جانب بعد و لا نگاه و بهم است فالحق تعالی اقرب فی الوجود و البعد من الوجود ان این
 کمال از کمالات ولایت کبری است که ولایت انبیاست عظیم الصلوات و البرکات کمالات ولایت
 صغری که ولایت اولیاست منحصر در مراتب قرب است که غایت قرب اتحاد و رفع اشتیاق است
 و ساطعه اقربیت ازین هم نازکترست و اتحاد باید گذشت و تقویت وی نایب [] لذت می نشناسی بخدا آگاه شستی
 کمالات عالم امر اینجا انقطاع می پذیرد و حقیقت اطمینان نفس درین موطن بجمول می پیوندد

بعد از گذشت ولایت کبری ولایت علیاست که ولایت ملا اعلی است علی بنیاد علیم صلوات والبرکات
 ونصیب تمام کمالات این ولایت عناصر شریفه راست و راستی عنصر خاک که نصیب این عنصر پاک از
 کمالات مرتبه پنجم است بعد از گذشت این ولایت سه گانه شرعی در کمالات نبوت انبیا علیهم البرکات
 والصلوات واقع میشود که بالاصالة نصیب انبیاست علیهم الصلوات و تبعیت و ارثان ایشان را از انان
 نصیب است درین موطن عارف از صورت شریعت بحقیقت شریعت ارتقا میفرماید و از صورت
 اعمال بحقیقت اعمال میرسد ترقیات بیش مربوط بصورت اعمال بود و نتیجتاً آن درینجا عروج منو بحقیقت
 اعمال است و غمرات و نتائج حقیقت بدست می آید و درینجا تفاوت میان کمالات ولایت هر چند ولایت
 انبیا و علیهم الصلوات و میان کمالات نبوت در باب که صورت را در جنب حقیقت چه قدر واقع اعتبار است
 پس نتایج هر کدام نیز برین منوال بود و از گذشت این ماجرا معامله بیش می آید که اعمال حجاج و طلب
 در اینجا اثر ندارد و صورت و حقیقت در راه می ماند ترقی و افاضه کمالات دران موطن و بعضی بعضی فصل
 با احسان است گفته نشود که هتئانی عارف در وقت از شریعت لازم می آید و هیچ کس در هیچ وقت
 از شریعت مستغنی نیست زیرا که گوئیم آنچه ممنوعست سقوط طحا لایف شرعی است و آن غیر واقع است چه
 کل عرفان در یک علوم همواره محکوم حکم الهی اند و از اتیان او امر و انتهای از منهای چاره ندارد با آنکه
 گوئیم که شریعت اصل و بنیاد معامله است و اصل و بنیاد همه وقت محتاج الیه است درخت هر چند بلند شود
 و سمارت بالار و از بنج و بنیاد چاره ندارد این معامله بالاصالة مخصوص بانبیای اولو العزم است علیهم الصلوات
 و التسلیات و بطریق تبعیت ایشان این بزرگواران را تا اگر باین دولت بنوازند و چون معامله از تفصل
 بالار و افاضه کمالات و از موطن از راه محبت ذاتیه بود و در محبت و کمالست محبت ذاتیه که بالاصالة نصیب حضرت
 علیم القدست علیه الصلوة و السلام و محبوبیت ذاتیه که بالاصالة نصیب حضرت خاتم الرسل و شفیع الامم است
 علیه و علی جمیع الانبیاء و اتباعهم صلوات التسلیات والبرکات تا کدام صاحب دل بود که بظیف ایشان ازین کمالات بهره
 یابد از این طایفه شایسته در کند

و تا فائد که دوست و انهم زسم

الین بس که رسد و در بانگ جهم

با تامل این همه درجات قرب و معرفت انوار هر چه که نصیب از ذاتی دارند نیست است عظمت و همواره

اشک یزان چشم بر خوان گریایید و دخت و ازاولش صاحبان همیشه امیدوار باید بود **مصدق**
 بایران کار باد شود نیست **ه** چشم دادم که در اشک احسن قبول **ا** آنکه در ساخته است قطره بارانی را
 و سلام علیکم و علی سائرین تبع الهدی و التزم متابعتی علی علیه و آله الصلوات و التسلیمات و البرکات اعلی

مکتوب بیست و نهم بحقائق آگاه خواجه محمد ششم ششمی اشاره بعضی کمالات قدس سره

بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات بخدا ام حقائق دستگاه و معارف آگاه میرساند احوال فقرای این
 حدود مستوجب حمد است **المسؤل من الله سبحانه سلا متکم و استقامتکم علی جاده شیخ علم ظاهر او باطن فانه**
ملاک الامر و مدار الفیوض و بدو و خروا القوا و امر و زار باب بسیار را چشم انتظار در راه است که از سرار ارباب یمن آگاه
 یابند و از ان گنجینه ها گوهری بدست آرند امید که از روی کرم آزاد بیغ ندازند و بر فردا نگذارند و تلخ کامان را از قند

خوان گریا در خوشین خوانند **ه** در سرم سودای شیرین دلبرست **ا** تلخ کامان را بشیرینی سرسیت
 بختل که چون نوبت باطل بسیار رسد و معاملتان سروش بر منصفه ظهور آید همه تنهای آن نمایند که گدراه
 نشان را کل بصیرت خورش سازند و ذره نمک خوان حسن ایشان را در یوزه نمایند **بیت**

آن اردان نگار که آنست هر چه هست **ا** آنرا طلب کنید حرفان کر آن کجاست **ب** بکلمه بحسنه انما لعل لبسبعا

قضیه مقرر است بمقتضای آن آنچه توانید ایشان را نمائید و شیخ تناسید و یو ثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة
 و الا حبسی الله گویان و از نفیسم صباحت و سر چشمه اخلت بکشمین ملاحظت و جبره محبت اکتفا نمایند شعر
 هینیا لا رباب النعیم نعیم **ا** و العاشق المسکین ما یجزع **ا** و السلام اولاً و آخره

مکتوب بیست و نهم بشیخ عبد اللطیف شکر خانی فی الوعظ و التذکیر و النصیحه

بعد الحمد و الصلوة لیتدعی هذا المحب لنفسه و لسائر الاجته النجاه عن الآفات و التعلیه عن التعلقات
 و لا یفطلع عن المقیدات و یتخلص عن السفلیات الی العلویات و علو الدرجات الی حضرة الصفات
 و منها الی ذروة الذات بافتقار آثار اکل المکنونات علیه افضل الصلوات و اشل التحیات و التسلیمات

وتم المبرکات المرحوم من الاخوان ان لا ينسوا القادر الرحمن باتباع الهوى والشيطان وان يعينوا اوان يصعته
والامان بكثرة ذكر الله الثمان ومعينوا برأس الزمان لتلاوة القرآن وليعلموا ان النفس لامة والديا سحارة
محبوبة ولذا اتاهم غوطة والآخرة منسية وفيها محجوبة والشيطان يروج النقد وبعد الفقداء والفقداء لا يعلم عاقل
ان الدنيا عاجلة ومتاعها فان لا يعود وتمتع الآخرة باقى لا يفوت كل امرئ يومئذ بما كسب بهن ومع زوج
قرين اما الشيطان فلعين واما حوزعين الغياث على ما علمت ثم الغياث على ما اخترت اخترت الثلاث
على الثلاث اخترت تعب النفس وشغل القلب وتقل الحساب على راحة النفس وفرغ القلب ونفخة الحساب
اشتغلت بعارة البدن الفانى وشبعت النفس الجانية ونسيت التوجها الروحية الى انجاب السجاني
ومأت طلبك بالاذكار والذات الفانية واحصلت بعد لك الامانية لعجب من العاقل كيف يتم في امور العاجلة
بالتدبير والنفوس امور الآخرة الى التقدير والايستيقن ان تدبير امور الدنيا في سقاط التدبير وفي امور الآخرة يجد ترك
التدبير فلم يسمع شئ كل جاعة من الدنيا تركها لويل لمن طعن بدار الغرور وغتر فيها بالسرور ونسى وحشة القبور
وشدة يوم النشور وخاض في الباطل اعرض عن الكتاب المسطور في الرق المنشور وعسى في الملاهي ولم
يسع الى البيت المعمور انما يعلم اذا بعثت في القبور وحصل في الصمد ولان نعم نعم يومئذ نجبر والسلام على من اتبع الهدى

مکتوب فی شست ویم بحمد یوسف خادم در مکاشفه حضرت مجدد الف ثانی

بسم الله حامدا ومصليا حضرت ايشان ارضى الله تعالى عنه چون از بعضی تفرقهای ظاهری که از لازم
عشرت احتلاط اندنگ آمدند قصد عزالت طرز و انوایندوی فرمودند که از برای تصحیح نیت و تعیین موضع بجانب
اوسمانه بطبی و متضرع بودم درین اثنا چنان ظاهرا غفلت که طریق محبوب و مرضی و انساب و البیق
همان طریق است که تو بران هستی نه طریق انودا و عزالت درین اثنا نظر بر سرهند افتادیدم که گویا
این مقام چاهبست عین که ازین چاه بهیج حیرت زده نگید فافهم والسلام علی سید الانام واکه و محب لغلام

مکتوب یستم برز اسماعیل یک در نصیحت و ماحی طریق علیه نقشبندیه قدس اسرار علیها

مخدوم و مایه دار عمل است و موضع کشت و کار عیش و فراغت و آخرت معدست بند و مقبول آنست که این چیات چند روزه را بوظائف طاعات معمور دارد و بفضیلت نگذارد و بعیش تنعم نپزد و از که نتیجه آن در آخرت جز حسرت و ندامت نبی سود نخواهد بود بزرگ قلبی چندان مداومت باید نمود که دوم پذیرد و صفت لازم دل شود چنانچه بمعصیت ساسعه و بصیر صفت با صبره و این معنی در طریق تعلیم نقشبندی به سهولت عمل میسرست چاین بزرگواران ابتدای سیر از عالم امر نموده اند و نهایت را در بدایت درج فرموده پس طالب صادق را اختیار این طریق عالی اولی و انسب باشد و ایضا اکابر این طریق اتباع سنت و اجتناب از بدعت اختیار نموده اند که مژم بر کات است و منتج محبت ذاتیه که فزوه علیای اهل سلوک است که بیه قتل انگنتم تجنون السد فاجعونی بحکم الله شاه این معنی است و اسلام او گاو آخر

کتاب دویست و یکم بیک عبد الله ولد قاضی محمد زاهد کابلی منقسم علم بدو قسم

احمد الله رب العالمین و السلام علی سید المرسلین و آله جمیعین علم که عبارت از انگشتان است و دو قسم است قسمی است که با انگشتان احاطه بود و قسم دیگر آنکه محض انگشتان بود و احاطه نباشد علمی که ممکن تعلق گیرد داخل قسم اول است و علمی که بواجب تعلق شود از قسم ثانی است و این علم را ادماک بسطه گویند و نشان عدم احاطه آنست که کیفیت در درک نیاید و رویه اخروی ماثل قسم ثانی از علم است که آنجا محض انگشتان است بی آنکه کیفیت معلوم شود و چگونه معلوم شود که دامن حضرت کیفیت نیست تعالی شان و عزیر پادشاه و السلام

کتاب دویست و یازدهم بیک محمد خانی در نصیحت

بسم الله حمداً و صلواتاً بر او عزیز و وقت بسی عزیز است باید که در امر و اشتغال مشغول گردید و آن خدمت مولای حق است جل شان و کسب فضیلت و سعادته و اجتناب از محرمات و محرمات شرعی لذت اطاعت و فرمان برداری صاحب حقیقی را از لوده از لذت محرمات باید دانست که آن نعمت عظمی را بر بردار است که مایه حل و علاج از آن یکس از اگر دارا دراضی باشد و که امالم زیاد و انداختن روی دوست تعالی لذت و حال نماید از لذت

جنت نعيم است و الم فراق بزرگ از عذاب حليم فطوبى للمؤمنين وويل للمؤفنين و السلام اولاً و احسناً

مکتوب دويست و نهم بلامحمد گل مفتی پشاورى در ولایت بزرگام امور

مخدوم! امر خطير در پيش کرده آيد و خدمت بزرگ اختيار نموده از عهده آن بيرون آمدن خصوصاً درين جزيره
بشکل است کمال علم و فقاہت و دوز تقوى و تدبير و موافقت حکام و اہل دخل و درين امر بزرگ در کار
است آنقدر راجحت در دل اہل زمانہ متکلم گشته است کہ امر و نهي را پيش بردن بسيار دشوار است ترسان
و لرزان بايد و ظہر المني جسر جنم شنيد و باشند و حديث اجر اکرم علی الفتوى اجر اکرم علی الناس گوش ديد و باشند از
عقل اعجاب است کہ درين قسم امر بزرگ و آيند ظاہر اہميت صالحه داشته باشند ہر چند مانند انيم بواسطه قوت
عيال خود و بيچ عاقلی تجويز نکنند کہ درين طور مملکت عظيم خود را اندازد و امر ديگر خدا پرورد الله تعالى استقامت
کراست فرمايد ربنا لا ترغ قلبنا بعد از بدتينا و ہب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوهاب

مکتوب دويست و نهم بجای محمد رفيع بن لوطي عالم و مناسبت لطف عالم

الحمد لله و السلام علی عبادہ الذین اصطفى مکتوب مرغوب برادر گرامی حاجی عارف سید و خوشوقت ملت دست
حق سبحانہ عموار و درہای ترقیات را مفتوح دارا و بکسب مرضی خویش سر بلند گرداناد از حصول فقای
لطف نوشتہ بودند حمد الله سبحانہ علی ذلک بر آنند کہ ولایت رانج درجہ است کہ مربوط بقطع لطائف
پنجگاہ عالم امر است و وصول کمالات مناسبہ ہر کدام و حصول فنا و بقای ہر یک از ان لطائف ہر چند
نفس ولایت وابستہ بقفای بعض آن لطائف است لیکن کمال آن منوط بقفای لطائف آخر است
نیز تواند بود کہ فقای لطیفہ قلب و روح بحصول انجامد و ولایت حاصل شود و لطیفہ سر از دولت فقای بہرہ
بود و فقای سر دست و ہر فقای خفی و خفی شود چون فراق حائق اشتیاق مہر کنند آن لطیفہ کہ درین نشأ
بقا و بقا رسیده است از تنجیل و ثمرات کہ بر فنا و بقا مترتب است بی بہرہ باشد و در رنگ دایہ خام کہ در
ایک پنختہ می ماند با من کاشنہ ہوا اعی فہو فی الآخرۃ اعی و اعل سہلا نوشتہ بودند کہ سیر رب لطیفہ نیز بوضوح

پیوست از طلب کہ رب او کمون است قطع دائرہ ظلال تکمون نمود و واقف ذات گردانید نہ بہین قسم
و قدرت و ارادت الی الذات البحت و چون سیر در علم واقع شد عجائب دائرہ علم را یافتیم کہ جمیع اشیا احاطہ
کرده است الخ مخدوم و از اصول لطائف خمسہ سیر و اصل قلب و روح کہ افعال و صفات زائدہ است
نوشته اید و اصل لطیفہ سرکشیدن ذاتیہ است نیز محفل عبارت است لیکن از سیر در اصول لطیفہ پنج و خفایا
کہ خفی و خفی باشد هیچ نہ نوشته آید ولایت عیسوی بخفی تعلق دارد و ولایت محمدی و علی صاحبہما و سالارین
الصلوات و التسلیمات بہ خفی متعلق است بدانند کہ ہر کدام از لطائف خمسہ را کہ در عالم امر است باہر کدام
از لطائف خمسہ عالم خلق مناسبت است لطیفہ خفی را بطیفہ خاک مناسبت است و خفی را بنار و سراسر
بیاد و روح را باب و قلب را بنفس چون معاملہ کہ بطائف امر وابستہ است بانجام رسد و سیر در اصول
و اصول اصول آہنا سنتی شود و کمالات عالم خلق در پیش است و سیر در اصول آہنا لطائف عالم امر را
بیشتر کمالات و ولایت مناسبت است و لطائف عالم خلق را کمالات ثبوت بیشتر ملائمت نوشته بودند کہ تحقیق
انچہ در کشف این فقیر آمد کہ سبب افسیہ علم است خود را از علم یافتیم و ہم علم را بر سر خود نوشتہ دیدم مخدوم فقیر نیز یکباری بہین
قسم یافتہ بودم و نوشتہ دیدہ اللہ تعالیٰ از برکات این شان عظیم الشان ہر ہم غایت فرمایند انچہ در باب
فقیر زادہ بشارت یافتہ و نوشتہ اند واضح گردید از کرم او سبحانہ بعد نیست از قریب محیب

مکتوب بیست و چہارم پانزدہم مولانا محمد صدیق و مولانا حسن علی در تذکیر

بسم اللہ الرحمن الرحیم خوان کرام مولانا محمد صدیق و مولانا حسن علی بر معارج کمال و اکمال ارتقی باشند
و کمال نیستی موصون بوند و در اعمال آخرت بجان کوشند اذکر اللہ جات الراجفۃ بتبعہا الراءفۃ جاز
الموت بخدا فیروزہ ہما اکن از خلق یکسو باشند و کبج نامرادی را از معتقات شمرند اہل تصحب لاشرار و لا قطع
عن اللہ سبحانہ بصحبہ الاخیار و کبج خلوت غاری گزینم از ہم خلق بہ کد آن لطیف جہان را غار باشند و اسلام اولو آخر

مکتوب بیست و پانزدہم بصاحب کمالات صومی و معنوی مخدوم زادگی

شیخ محمد مصطفیٰ علیه السلام به در ترجیح نسبت موت و نوم بر حیات و یقظه

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین صطفی الموت جسر وصل الجیب الی الجیب دنیا و اعلیٰ است ارتقای
 آخرت است و شروع معاملہ آخرت از موت است من مات فقد مات قیامتہ پس قرب و حالت
 کہ هنگام موت و بعد آن روی و در از حالت دنیاوی بمراتب تقویٰ دارد بعضی از کمال باشند کہ ایشان را
 بمصداق النوم الخ الموت در وقت خواب حالتی روی دہد کہ بہ از حالت بیداری بود اگر گویند خواب
 سر غفلت است و حین آن قرب و حالت روی دادن بچہ معنی است و تقویٰ آن بر بیداری کہ هنگام
 عبادت است چگونہ راست آید گوئیم خواب خواص مطلقا غفلت بودن و از عبادت خالی بودن ممنوع است
 نوم اہل عبادت شنیدہ باشند من لم یزق لم یربکہ نسبت باطن ہر چند در وک ظاہر نیاید و از آغوش
 آن دور تر بود بجملی تر گردد باطن از ظاہر محبوب است و از اطلع آن محبتی ہر چند امدادات ازین بآن میرسد
 لیکن حیوان از دوستی مستغلام معشوق است و نسبت باطن با ظاہر نسبت معشوق است با عاشق
 خوش گفت بیت

نہ تنہا فتم زیبا بی دوست

بلائی من ذبا پروائی دوست

ظاہر مہوارہ از باطن نالان و گریان است و از ناز و ستغای آن بکبر کباب مدیدہ بر آب مع ذلک خد حکما
 اوجان سپاری دارد و هنگام غایب ظاہر را گوشت غفلت روی میدہد نسبت باطن میدان غالی یافتہ
 بخوبی از ہر چہ نامشرب حجاب برضہ ظهوری آید و بعد آب تاب پروا ناز از روی در کشیدہ و صحن
 گلوار برود و زود خواستش می فرماید اگر گویند لازم می آید تقویٰ حالت نوم بر حالت ناز و حال آنکہ ناز
 معراج مومن است کہ در حین ادای آن از دنیا آخرت می برآید گوئیم لازم ممنوع است چہ تقویٰ حالت
 نوم بر حالت یقظہ فقط ثابت شد نہ بر صلوٰۃ یا مثل آن ہر چند با یقظہ جمع شود و سلام علیکم

مکتوب بیست و شانزہم بمرکز خان در ترغیب بر تحصیل فنا

سلامت و تندرستی بمرکز خان این در افتادگان ما بر نمی فراموش کردہ اند کہ گاہی بسلائی نپایا بادا و اگر

نی نمایند بهر حال با خدا باشد جل شانہ و از اسوای او معرض و سعی نمایند کہ دوام حضور و انگاہی مع اہل
سجائہ پیدا شود بجدی کہ اسوای او ہرگز مخطور نہ بود بنوعی کہ اگر تکلف خواهند کہ یا واسوای نمایند بسیار
نیاید بعد از ان این وصف حضور را نیز از خود نفی نمایند تا حضور مطلوب خود بخود میسر آید و نفس

عارف در میان نماز این ست خلاصہ سیر و سلوک مصرع
این کار دولتت کنون تا اگر اہند

مکتوب دوست و ہفتہ ہم بارشاد پناہ میر محمد نعمان بیان علیہ
صوفیہ و عینیت و زیادتی وجود و بیان مختار خود درین مسئلہ شریفہ

ع از ہر چہ میر و سخن دوست خوشترست بذمہ و ما حضرت وجود و کمالات تابع آن خاصہ رہبہودت
جل سبحانہ و در ممکن مستعار و استفادہ از ان مرتبہ تعلیاست جمعی چون این کمالات را در ممکن معائنہ می نمایند
و علاقہ اصالت و طلبت بر اینہا پردہ کشودہ کمالات ستورہ را در وی بطریق اصالت میدانند و وجود را
مشترک معنوی و بعضی مشترک نقلی میگویند ہر چند آن راستند بصلح قادر قدیم می فہمند و طائفہ دیگر کہ
اہل سلوک فریاضت اند و بصفای باطن بلکہ بخصیصہ مہبت خصوصیت وجود و سایر کمالات را بحضرت
واجب الوجود تعالی فہمیدہ اند بلکہ ہر کمال را عین او دانستہ و او را سبحانہ وجود مطلق تعین نمودہ اند و
صفو کائنات ظہورات و تقیدات آن را مطلق تصور فرمودہ و چون مقید عین مطلق ست بجزوہ وجود
و اتحاد ذاتی قائل گشتہ اند و صفات و ذوات ممکنات را با صفات و ذوات واجب تعالی متحد میدانند و فرق

باطلاق و تقید می نمایند
الکل بان زن عشاق حق ست
لا بلکہ عیان در ہمہ آفاق حق ست

چیزی کہ بود ز روی تقید جهان
و اسد کہ بان مجہ اطلاق حق ست
می فرمایند کہ مطلق بہر اتہا مقیدات

عین مقیدات ست و مقیدات ہر تہ بہر مطلق عین مطلق
ہستی کہ ظہوری کہ در ہمہ شی

خواہی کہ بری بسوی او با ہمہ بی
رو بر سری حجاب امین کہ چہ سلان
می وی بودہ و و نمی بود اندر چہ

و فرقہ دیگر بابقہ عنایت و محض فضل و اختصاص وجود و سایر کمالات با طائفہ ثانیہ شرکت ہر نہد لیکن
آرا عین ذات نمیگویند و ذوات را تعالی و رای آن اثبات مینمایند و محتاج این وجود نمیدانند چنانچہ

تحقیق آن به تفصیل نموده اند و وجود و صفات ممکن را اطلاق آن وجود و آن کمالات میفرمایند که در مراتب
عدم که بمنزله ذات ممکن است منعکس گشته ننویسند اگر چه است پس برین تقدیر ذات ممکن عدم آمد که
بواسطه انعکاس کمالات از سایر اعدام امتیاز یافته است بلکه در علم واجب جل شانزه پیش از انعکاس نیز
ممتاز بوده است و صفات کمال در وی عاریتی پیش نیست چون بعداً اخیر و کمال موجود است و بعداً شروع
فساد عدم پس چون بعداً اخیر کمال همه عائد باو باشد عیسمان و جل سلطان و شر و نقص تمام را بهیچ ممکن
که مقتضای ذات اوست که بیهوده اما صاحبک من حسته فمن الله و اما صاحبک من سیه فمن نفسك مصداق
آنست و نزد طائفتی نیه شرارت ذاتی در هیچ چیز کائن نیست اگر هست نسبی و اعتباری است و تحقیق آنکه
عدم لاشی محض است مراتب بودن آن کمالات را بچه معنی است در کتب و کلامی که بمقدم و ادای خواجه محمد عید الله
این احقر نوشته اند راج یافته اگر شبهه بماند آنجا رجوع نمایند پس بطور این بزرگواران ذات ممکن با ذات
واجب تعالی متحد گشت چه فتای اتحاد وجود مطلق گفتن است ذات واجب را تعالی و وجودات مقیده
ذوات ممکنات را و بطور ایشان بهیچ کدام ازین دو امر به ثبوت نه پیوسته است هر چند وجود گیرد و بیان
نیامده است یک وجود است که بطریق غلیظ چندین جا ظهور فرموده است پس فرق ثالث با طائفه نمایند در
قول بوحده وجود شرکت دارند لیکن آنها با اتحاد رفته اند و اینها به وحدت وجود بطور ایشان باین معنی
است که وجود خاصه حضرت معبود است ممکن فی نفسه از وجودی است عدمی است که بسبب انعکاس
کمالات نمودی پیدا کرده است لیکن چون بطنع خداوندی است جل سلطان از خلل محفوظ است معاطله با
آن مربوط پس وحدت وجود باشد و بهیچ کدام با یک دیگر از ممکن بواجب تعالی متحد نگردد
خوش گفت بیت

نه آن این گردد و نه این شود آن همه اشکال گردد و بر تو آسان

و ازین عدم اتحاد و تفادیر که مستلزم همسر و موجب شرکت و مساوات باشد لازم نیاید
چه نسبت را با ما بهیچ کدام همسر است و شر و نقص را با اخیر و کمال چه شرکت و مساوات
است بعداً و جز در نمود نیست ازین بود چه آب و ازین نمود چه کاشاید اگر اخیر و کمال در وی
نمودار است همه مستفاد و مستعار از حضرت ذوالجلال است و السلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب دویست و نهم بهشت خان در انکشاف اجمیع امور ترقی میگرد و تاویل و تفسیر کتب الهیه

الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی مقصود از طاعات و عبادات و مطلوب از سلوک و ریاضات فی الحقیقه آنست که سالک بر عنایت ذاتی خود عالم و دنیا گردد و بوجدان خاص دریا بد که هستی و کمالات تابعه آن غیر حق را نیست جل سلطان و هر چه استقامت است اثر و منفعت آنست پس حدید البصری هر چه است بیند و بستی اولی بر دو هر چه حسن و کمال دریا بد آن را زیند حسن و کمال لایزال گردد بلکه ضرورت و فائض را نیز بعلاقه آنکه اثر قدرت با هر که دوست زیند موثر آن سازد درین صورت سالک را هیچ چیز مانع و حاجب مطلوب حقیقی نیست و خطرات که موجب تفرقه است بعلاقه اثر و موثر را همی است بقصد وسیله

ایست برای جمعیت **دول را غم و نیا غم معشوق شود** | **باده گر خام بود بخت کند شیشه را**

مانا که در کیه و اذکر ربک اذ انسیت ایامی است باین مراقبه یعنی چیزی که موجب نشان غفلت است آن را بعنوان جمایمت تصور سینائی تا از انسیان و محجوبان گردی بلکه آنرا بعلاقه مذکور زیند معصوم و مطلوب گردان پس برین تقدیر اذ انسیت یعنی اذ باشرت اسباب النسیان باشد و نیز نزد علماء عبادت بهمین معنی تواند بود که آنچه دیگران را سدره است اینها را مادی و شاه راه است و هیچ چیز از وی درنی مانند و هر چیز را زیند وصول می سازند رجال لا یتمیم تجارت و لا بیع عن ذکر الله بیان حال شان است و لا یصمیم ظاهر و لا نصب و لا تمصی فی سبیل الله الا ان نشان شان دنیای شان حکم آخرت گرفته است اذ آخرت نشان چه و انما یتوانوا ینداین دولت عظمی را از دست ندهید هر چه بایستی ازین مویست برسد از پی لکن بروید امروز همه چیز بستی آید و بر طالب بقیار راه آمد و رفت میکند شاید فردا که ابواب سد و بر معطل فطرت مسدود گردد و جز نداشت بی سود خواهد فرو و الله یکتیحت و هو میدی السبیل خوش گفت **در جهان شاهی و ما فارغ بود** قبح جرعه و ما هوشیار بعد ازین است و الله یکتیحت بعد ازین گوش و حلقه یار و السلام علیکم و علی من لدکم

مکتوب دویست و نوزدهم بکترین درویشان محمد عبید الله در معارفی

که به نزول متعلق است و تفصیل شهود بشر بر شهود ملک

عارفی که قطع منازل وصول نمود با وصول خود رسیده است چون خواهند که وی را با عالم باز گردانند نزول بکسایت هدایت و ارشاد مشرف سازند و نوری از اشعاعات انوار مقدم در قلب وی که در پیر غیب محبت است می بینند و بقایان نور که متغیر از مرتبه و جوب است می بینند تا آنکه این عارف تمام خود با آن نور متلون میشود و بصیغ الکی جل جلاله منصیغ میگردد و طالبان رانیز بهلن رنگ می برارند تا بانی که این عارف بقید حیات این جهانی مقید است و به تعلقات دنی متعلق بآن شعله موع نور رسد است بکلی قانع و حکم المجاز نظر از محققه در مجاز نیز چون عشق بکمال الکمال رسد و عاشق در غوغا نشانی از معشوق یابد و آثار معشوق در خرابه عاشق ظاهر آید می تواند که بهمان نشان خورشید شود و از معشوق اعراض نماید چنانچه از مجنون عامری آرنده که وقتی اهل نزدیک

دی شد گفت الیک عنی فان حبک شغلنی عنک اشیات	گفت رور که آن چنانم من
که بجز عشق تو ندانم من	عشق تو ای نگار فرزانه
که ترا هم نمائند گنج بائی	بعد زین چه شرم به تنهائی

از عارف مرجع درین نزول مقصود بود چون بانجام رساند و وقت وصال وی در رسد و زناقت بدین که مدتی بآن الفت گرفته بود اعراض نماید و ندای اللهم الرفیق الاعلی بر آرد این زمان بر وفق الموت جبریل یوصل حبیب الی الحبیب بکلیت خود متوجه جناب قدس غلظت جلالت گردد و از تنگنای شهود جزئی و ارسته بعرصه شهود کلی بخت نماید باید دانست که ملائکه کرام علی نبینا و علیهم السلام هر چند مشاهد اصل اند و همیشه شهود کلی دارند اما شهودی که انسان را درین مرتبه میسر گشته است فوق شهود ملک است بلکه شهودی که عارف را در دنیا است هر چند جزئی است اما خصوصیتی دارد که ملک را نیست و آن آنست که مشهود جزئی انسان را کما بجز و دی ساخته اند و انسان را از انقضای گذرانده بآن جزئی بقا بخشیده اند و متناهی ملک را چنین نیست که وی از بیرون نظار می نماید و از مشهود خود چیزی بیست نمی آرد و نشان باین الشاهدین بگشودن بشنود آنچه بالا مذکور شد که مشهود انسان جزئی است و مرتبه اول است از مراتب نزول اگر شمرده از خصائص

مراتب نزول که بشر آن ممتاز است در معرض بیان آرد و کمالات مخفیة و اسرار مخفیة انسان را که
فصل خلایق است جلوه گر سازد و نزدیک است که نزد یگان دوری جویند و واصلمان راه مجرب بند
و من بعد هذا ما یدق صفاته | و اما نکته اخطایه و اجل | و اسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب و کیست تمیم بن ابی حمزه یقین که کفار ادر و زخ جزای و فاق و فیک بشارت

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى بدرجات کمال و اکمال رساند و مکتوب مرغوب مندرج بود که استیلائی شهو
فضل و احسان او حل و کرد باعث استعجاب تعذیب کفار میگردد و از برای رفع استعجاب با تقدیر بخاطر میرسد
که درین تعذیب نیز رحمت است که با فوق این تعذیبات معذب نخواهند شد چنانچه عزیزی میفرماید

روم به و زخ و شکر بهشت باید گفت | که این به نزد مکافات من بهشت من است

محمد و احق سبحانه در قرآن مجید عقوبات کفار را جزای و فاق فرموده است پس هیچ درجه تعذیب و عقوبت
که این بدکیشان سختی آنند از آنها فرو گذاشت نخواهد شد و موافق عمل بسزا خواهند رسید هرگاه حق سبحانه
جمع درجات تعذیب قادر بود و اینها سختی بودند از رحمت یابوس پس وصول رحمت و فرو گذاشت
درجات درجات تعذیب از کدام رگزد باشد آری در احوال توحید که بد و زخ روند این مقول ظاهر
کنجانش داشته باشد که از رحمت یابوس نیند و امید دارند و عزیزی که قائل بیت مذکور است چون از اهل توحید
است امیدوار رحمت است اگر چنین گوید مستبعد بود حمد الله سبحانه که در آخر کتاب متنبه شده و نوشته اید
که چون در مطلق شرع این اطلاق مجوز نیست ازین توجیه و ازین استعجاب مستقر می باشد و واقعه که
رسالت پناه را صلی الله تعالی علیه و سلم در آن دیده اید خلعت بشما داده اند و شما کالبرق الخاطف از
صراط گذشته اید و ما دون بامر خلایق از صراط گذشته اید بسیار عالی و روشن است و بهرست حق سبحانه
از قوت فضل آرد و در قریب محیب در وقت دشمن کتابت متوهم شد که خلعتی ازینجانب بشمار سیده مال
شانی واقع نشد که این خلعت از چه باب است ظاهراً است که خلعت ماریت و ارشاد است
لیکن ماریت و ارشاد جزئی و مقید به بقعه دون بقعه خواهد بود و نه ماریت مطلقه و اسلام علیکم

مکتوب و است و است و یکم بار شاد پناه میر محمد نعمان در بیان علو
همت عارفی که از محبوبیت بهره ورست باز که معارف مناسبه آن

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد والصلوة وتبلغ الدعوات بخدست سیادت و ثنات و نگاه مخدومی
ملاذی میرساند احوال فقرا می ایستد و مستوجب حمد است المسؤل من الله سبحانه و عافیتکم
و استقامتکم از معاملاتی که درین نشأ فانیه بآن تسلی میدهند و خورسند میدارند چه در معرض بیان آرد
که شجعی بیش نیست و زیاده از متوکل فی نصیبی ندارد و قدم از دائر استراعات بر نیارده عالی همتی با مثال
آن خفیفه و مفتون نگردد و بل من مزید گویان به منتزع منه پویان است هر چند این نیز تعبیر است و هو
سبحانه و را التبعیرات اما چه توان کرد که میدان عبارت تنگ است و الله واسع عظیم و چون احاطه
منتزع منه از طوق بشر خارج است و لایحیطون به علما پس ناچار هر چه از ان مرتبه حاصل خواهد نمود
البته مقید با استعداد و یافت و خواهد بود مطلق ازین قیود و معارست و ازین تقیدات مبرا پس مستحق
علوم است عدم تنافی حصول و حصول است چه حصول نیز مانند حصول و اصل است ع آن لقمه که
در دهان نگنجد طلبیده و ظاهر است که هر چه قید به استعداد و یافت ممکن است مطلق صرف نیست هر چند
ممکن از خود ورسته و باصل خود پیوسته باشد و نه با و بقا متحقق گشته چه اصل او نیز بی قید نیست و کذا
حال اصل الاصل الی ما شاء الله تعالی و اگر از هزاران بعد از قرون حقیقت یکی را با حقیقت آن سرور
علیه و علی آله الصلوة والسلام انطباقی و اتحادی حاصل گردد و بقای بعد از فنا اکل بآن مرتبه علیا
پیدا کند چون آن حقیقت نیز از اطلاق صرف منزل است از اطلاق صرف نیز بهره کمتر خواهد یافت
چه آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام با آن بزرگی از امکان ذاتی زمره است و بوجوب متحقق گشته
پس ناچار حقیقت او از حقیقت واجب لذاته منزل باشد و هر قدر از امکان که در ممکن باقی است
همان قدر از اطلاق صرف عدم حصول کائن اما که چون آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام در علو
است فرد کامل بود و با این کمالات و بزرگیها کما و را حاصل بود و خورسند و سرور نبود و ناچار از حال او

چنان خبر دادند که رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و بارک و اتم الحزن متواصل الفکر چه مقتضای کمال محبت و شفقت است در میان محب و محبوب و آن محال است و مستلزم تقب حقائق پس حزن دائمی و امن گیر آید شیخ عطاری فرماید قدس سره **ملیت** نمی بینی که شاهی چون پیر

نیافت او فخر کل تو سرخ کلم بر **مرا** از فخر کل انخلع تمام از بشریت و امکان است سوال در معالما و ادنی عدم بعین و اثر از ممکن زایل میگردد و جز وجود صرف در وی هیچ نمی ماند پس باید که بوجد متحقق گردد چه امکان مربوط بشوب عدم است گوئیم که مقدمه اخیر ممنوعست زیرا که صفات واجبیه جل سلطان از شوب عدم سبب انزعاف ذلک چون احتیاجی بذات واجبیه تعالی دارند از امکان ذاتی سبب انزعاف وجود این عارف در مرتبه صفات اضافیه کائن است هر چند وجود او از سایر افراد ممکنات جداست و غیر از مشارکت صوری در میان شان ثابت نیست تحقیق این مقام آنست که زوال عدم و حصول موجب در حق این عارف چون کسب است که بسبب و سبب و فنا و بقا حاصل گشته و موجب لذت نیست تا انقلاب حقیقت لازم آید و موجب بالغیر داخل در امکان است و مستحاله ندارد این کمال و این علوهست که بالانکه کور شد مربوط بشا محبوبی است زیرا که محب که همواره شهود محبوب را خواهان است و حصول اتصال او را همه وقت جویان کجا یا راسی کن دارد که بر قوی از محبوب بروی ظاهر گردد و وجود را تواند نگذاشت

عزیز گوید **ملیت** **بپوی تو از خاجم است و بخود** از هر سو که آواز پائے بر آید

محب با تمار و افعال و صفات جلال و جمال محبوب شایسته است که نشانی از اصل دارد و ازین گرفتاری یا مورد گیر ملتقت نیست این قسم عزیز را در نشا اخروی امیدوار یماست که دیگر از اینست بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که آن سرور دین و دنیا علیه و علی را که الصلوة والسلام بر چند درین نشا و اتم الحزن متواصل الفکر بوده آما امید داریم که در نشا اخروی با وی معاملاتی در میان آید که این حزن و فکر را بر باید چنان موطن حزن و اندوه نیست موطن حزن و اندوه این نشا فانی است هر قسم حزن و اندوه که باشد حزن و اندوه این موطن و سبب است از برای فرج و سرور در آن موطن و لغبار است که دو حزن در وی جمع نشود یعنی حزن در دنیا و حزن در عقبی هر چند رفع انشیت محال است

اما امری عطا فرماید که موجب تسلی و رضای او علیه علی آله الصلوٰۃ والسلام بآن علوهت و فطرت گردد
 اگر چه ما ندانیم که آن امر چه بود کریمیه و الاخره خیر لک من الاولی و لسون یعطیک ربک فقرضی شاه
 این معنی است و رضای آن موطن که موعود کریم و بشیر است منافی حزن و اندوه است هر چند مطلق رضا
 بآن منافات ندارد و مقرر است که هر کمال که مرئی را علیه السلام حاصل شود کمال تابعان و اوزان کمال
 بطریق و رافت نصیب است کمال این نشأ باشد با کمال آن نشأ و مقدمه شروع این معامله انکار کم کار
 موت باشد الموت جسر وصل بحیب الی بحیب و پرتوی و انودجی ازان معامله اگر نماز که معراج
 است و از دست یستن و به آخرت پیوستن است نیز محقق گردد گنجایش دارد و حدیث آمده است که در وقت
 اطمینان و حاجاتی که در میان بنده و خداست جل و علا رفع کرده میشود و بیرون نماز گو یا بیکار مطلق است مگر آنکه
 به توی از حالت صلاتیه در بیرون نماز نیز بماند بکمال وصل و شادی آخرت است و محل در دو فقدان نیازترین
 است یعنی موطن در دو دانه دست آرام ایجاد بی آرامی است آرام و وصل اینجا طلبیدن بآن خورسند بودن
 از بی حاصلی است محل لقا آخرت است من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لات این نشأیش از فرموده
 نیست مرآن نشأ را هر قدر افزونی که در زراعت درین موطن نموده آید توقع ثمرات بی اندازه است این دار
 و اصل است دار جزا در پیش است در وقت عمل جزا طلبیدن بی ماحصل است و اسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب بیست و بیست و دوم نیز بارشاد پناه میر محمد نعمان در اوایل کمیه قدسنا الایه

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین صطفی المرجو من الکریم القهار ان یجعل الاخلاق المنسوبه الی هذا المیکل
 الاسکانی بطریق احدیه جلالة بهار منشور و بقدم تجلیات الرحمن و وارات المنان هذه الخاتمة مسکوناً مع
 قد و قد منالی ما علم من عمل فبعلمنا بهار منشور انا و انخلص و تحلی عن المنشیات استقر علی منصفه عینه
 و قال فارغنا عن الاعیان فی جملة سوریه صحاب الجنة انما جین عن اوطان قیودهم قاصدین جنه
 الوصال و الاطلاق من یوم انخلص و الانقطاع خیر مستقر اذا استقر علی سراجین فی مراتب استعداده
 کمال احسن مقیلاً خالی من حبیب المتعال نور و تحسبهم القاطن و هم رقد و تقبلهم ذات الیمین و ذات الشمال

فہو المقلب والمتصرف فی الاحوال والافعال فیہ یسمع ویبصر علی لسانہ یتکلم اذا قال یوم تشق السمار سمار
الطبلع والحوائق انعام بود و سر ذات اعز و کبریا و نزل الملائکۃ الماروات الالہیۃ والامانات المعینیۃ منزلاً و اہباً للحمود
والاخلاق من عنده بعدد الامانات الی الہمائی الحدیث القدسی من قلۃ فانادیۃ فحینئذ لا تصرف لاحد
فی مملکۃ الطبلع المتخلعۃ الا کہ فوالفاعل لا فاعل سواہ ولا آکہ لیفعلہ عدادہ الملک یومئذ یوم دتہ المقتول
یا حتی علی خلاف ما کان قوادتہ لفعول ہواہ للرحمن فالتجلی السابق المنشأ جلالی کما ورد ان الملوک
اذا دخلوا قریۃ افسدوا وجعلوا العزۃ الہما ذلۃ و هذا تجر رحمانی و اہب للمح والبقار فی فی الاول
کل من اعلم والعین حجاب لا آخرو فی الآخر ارفع الحجاب وتحقق لبث الالباب و سلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعتہ المصطفی علیہ و علی آکہ الصلوات والبرکات العلی

مکتوب لیست بسم شہ شہ فیض اللہ نگاری در حل شہائی کہ بر کلام حضرت
امام ربانی مجد الفانی نمودہ بود و در کیفیت انکشاف معاملات بیچونی

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین جہطی پر سیدہ بود و نہ کہ انچہ بعضی عبارات حضرت مجدد الفانی رضی اللہ
عنه در بیان مرتبہ اصل لفظ مرکز و محیط و امثال آن واقع می شود بکدام معنی و همچنین در عبارت شریفہ آنحضرت
واقع است کہ مقامات سبعہ انبیای کرم علیہم السلام در مرتبہ اصل آن دو مقام ہر کی از دیگری متمیز است این عبارت
نیز موہم تجزی است تعالی اللہ عن ذلک بدانند کہ در مرتبہ اصل چنانچہ اجمال و بساطت است تفصیل
و سعت نیز ثابت است اما آن اجمال و تفصیل کہ در فہم گنجد و نہ آن وسعت و بساطت کہ فراخ و صمد با گردد
کہ موجب تجزئی و تمذید است بکمال اجمال آن مقام و همچنین تفصیل آن مرتبہ در رنگ ذات اقدس بیچون
ہیچگونہ است این معاملہ و را بطور نظر عقل است چہ در حوصلہ چن گنجد چن خواہد بود کہ چون را بیچون
را ندست فاندفع السوال الثانی و اما الجواب عن الاول پس بدانند کہ ہر غمخیز را با پیر و در کار خویش معاملہ
علحدہ است و سری جدا کہ تیج احدی را در ان معاملہ بالا صلاۃ شرکت نیست مثلاً نسبتہ و قری کہ سید
اولین و آخرین را صلی اللہ علیہ وسلم ہست غیر او را میسر نیست و همچنین قری کہ مخصوص حضرت باہم است

دیگری را نه و علی هذا القیاس اما آن نسبت و قرب بمحمل الکفیه است چون عارفی را خواهد که بپیم آن
نسبت و قرب که هر یکی را ازین اکابر ثابت است سراسر از سازند آن قرب نسبت را در صورتی مثال باشد
که مناسب آن قرب و مشابه آن نسبت است ظاهری سازند چنانکه لایع بر حقائق آن نسبت بی صورتی
متعصبت پس نهایت قرب اتصال البصورت مرکزی نمایند و قرب دیگر را بصورت محیط و علی هذا القیاس اما باید
دانست که آن مشهود قلیل نفی نیست چه آن عارف درین وقت میداند که آنچه بر من ظاهر ساخته صورت
مثالی آن معاملت است و حقیقت آن معاملت آنچه درین صورت ظاهر است مطابق نفس امر است پس نفی نتوان کرد چنانکه
شخصه که صورت را عین حقیقت خیال کند و شیخ را عین فی شیخ داند که مشهود او قابل نفی است و الا کلام

مکتوب بیست و چهارم بمیرزا عبید اللہ بیگ در شرح بعضی معانی و حل استفسارها

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين آله وصحبه اجمعين
شریفه را ملا غازی رسانید از مطالعه احوال و مواجید تازه لذات معنویه فرا گرفت حمد الله سبحانه که عود و نفع
شریعت نرا از دست نهد و بر اعمال و عقائد که از ان مأخوذ است استقامت دارند و واردات را
بمیزان شریعی بنهند و منایرت کمتر واقع است نوشته بودند که با وجود حصول پیش و احادیث بلکه استلزام
در کجای احادیث روی دل از طلب مافوق بر نیگردد و نیز نوشته اند که در ان حال امتیاز و قوت حواله و استلزام
و اسقاط و شعوبه نخل اصل نه نموده و مالک تادمانی که سیر در اسما و صفات و مبادی تعینات خود دارد و میر
در اصول و اصول اصول دارد و چون معامله ازین بالا رود و اصول را در رنگ ظلال در راه و اگر دارد
میتواند که عدم شعوبه نخل اصل ازین بگذرد و استلزام اصالت و غلبت در میان نیست اصل ازین دولت سرا
در رنگ نخل در راه مانده است و چگونه این حالت سببی سببی گردد که همه اسما و اعتبارات از انجا ساقط
گشته و چون کلام نمیدارد ان بارگاه مخلصیت تمام است ناچار باید که تلاوت این حالت قوت گیر نوشته بودند
که حقیقت روح و نفس از باب مراتب واضح میشود و الانی الحقیقه وجود نیست اگر مصدر زشت موسم
بنفس و اگر خیر سببی بر روح علی هذا القیاس سر و غمی بی بعضی اکابر برین رفته اند لیکن مختار حضرت ایشان

قد سنا احد سبحانه بسره الاقدس آنست که این لطافت سه در رنگ عناصر را بر هر کدام حقیقت جدا دارند
و با یکدیگر تغایر حقیقه دارند با هر یکی معامله ملحقه و مربوط است و هر کدام جواهر خسته عالم امر را ولایت جداست
و بسره سلوک و فنا و بقا هر کدام ملحقه و بهر یکی را از آنها با هر یکی از انبیای متبوعین علیهم الصلوات و البرکات
خصوصیتی است خاص بعد از طی ولایات پنجگانه معامله با طمینان نفس می افتد که او که از چنانچه تفصیل آن
از کتب بیان طریق جدید واضح است نوشته بودند که این نسبت اسقاط اضافات چنانچه در بیداری است
در خواب البته لازم است که چنان باشد یا تلخ و یا شیرین و اما اگر اسقاط اضافات در اضافات کسب و فعل است
که سعی بطریقه است پس خواب و بیداری یکسان نیست و اگر بی فعل و تکلف است که مقام حقیقت است
پس یکسان است که فنا و بقا نیز مادی است و نیز نوشته بودند فرقی چیست در ولایت اولیای محمدیه
و در طریقه ولایت انبیای سابق علی جمیع عموما و علی افضلهم و خاتمهم خصوصا الصلوات و التسلیمات و البرکات
الحمد و ما جواب این استفسار از کتب کتب قدسی آیات حضرت پیر و شکیه طلب نمایند که تفصیل مکرر است نوشته بودند
که بعضی مردم سه طریقه دیگر ای طریقه نقشبندی می نمایند و اما اگر طالبی است عاصی طریقه ندارد
تأیید بروح حضرت شیخ عبدالقادر قدس سر و متوجه گشته خرقه باده بند و شجره نیز به بند و السلام

مکتوب دبیرستان پنجم بحاجی محمد عارف و تفصیل بعضی حالات و مقامات

بسم الله حامدا له و صلیا علی رسولہ الکریم مکتوب مرغوب اخوی اعزای زائر الحرمین الشریفین حاجی عارف
خوشوقت ساخت ویدن سرور کائنات علیه و علی آله افضل الصلوات و اکمل التیمات و بشارت یافتن
از ایشان بوضوح پیوست حمد الله سبحانه علی ذلک حمد اکثری را آنچه نوشته اند که مکرر مکرر الهام شد که هر که
نجات خود در قیامت بخواد دست خود بدامن نام حضرت ایشان ما گرفتند قد سنا احد سبحانه بسره و هرگز
موافق الهام آنحضرت است که ملهم شده اند غفرت لک و لمن تو سل یک الی بوسطا و بغیر و سطا الی یوم
القیامه و نوشته بودند که حقیقت نماز را چه التماس نماید که در ای آن لذتی حاصل میشود که شرح آنرا نمی توان داد و اگر
در مقام کبیره اولی محبت روی میدهند و شور هم نمی مانند جز مشاهد حق جل و علا و بعضی اوقات نور

از قلب ظاهر میشود که گویا تمام عالم را منور گردانید و محمد و آل الله از نور ناز از نعم جلیل است حضرت ایشان را
قدس الله سره الا قدس در مکتوبات قدسی آیات خود نوشته اند که التذاد در نماز غیر منتهی را میسر نیست علی الخصوص
و در انقض صلوٰات زیرا که در ابتدا نهایت باو ای صلوٰات نافذ نمیشد و در نهایت انقض این نسبت بقرائن
منوط می گردد و بس **مصرع** این کار دو قسمت کنون ناگرا دارند و نیز آنحضرت نوشته اند التذادی
که در حین او ای صلوٰة دست میدهد نفس را در آن اصلا حلقی نیست در عین این التذاد و در ناله و فغان است
سیمان الله چه رجا است **ع** هینا لا رب ابعیم نعیمها و نیز نوشته اند که رتبه نماز در دنیا و دیگر
رتبه پرویت است در آخرت و نیز نوشته که سائر عبادات و سائل اند از برای نماز و نماز از مقاصد است نوشته بودند
که اکثر شایخ طریق دیگر نوازش میفرمایند فقیر همه را از اینجا میبازند و از هر جا فیض میرسد باین طریقی منسوب میسازند
بلی چنین باید تا قبل از توجیه برگردد و هر که بجا همه جانشین باشند مامل از دوستان و دعای سلامتی بر خاندان است
والسلام علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و التزم متابعتی علی علی آله و صحبه و صلوٰات و تسلیات البرکات اعلی

مکتوب بیست و هشتم بمولانا محمد صدیق در ذکر بعضی لوازم مشیخت

بسم الله حامدا و صلیا علی رسولہ الکریم اما بعد فان جاری الامور مشکوره و المسؤل من الله سبحانه عافیکم
و استقامتکم علی جادة السنه المصطفویة علی مصدرها الصلوٰة و السلام و التجهیه و خد و امیان حمید از دوستان است
طریقه و ادب اوای معنی خواهند داشت نوشته بودند که صوفی نعم شریف آمده است از فقیر در باره او آنحضرت
حق سبحانه استدعای من معنی یتیم و که ظهور فرمود حمد الله سبحانه علی ذلک پیر این بزرگای طلب نموده بودند
و وقت فرستادن استخاره نمود و بادی نظر چندین اقبال قلب باین امر ظاهر نشد و متع هم معلوم گردید بر حال
پیر این بشما فرستاده است چون آن بار باز بصحبت شما رسید و چند گاه بگذرانند و استقامت در اوضاع او
مفهوم شود و برودت از دنیا و استقامت او آخرت از اطوار اولی الخ بود و نفی بطلب در صحبت او رسید بعد از
استخاره او اقبال قلب پیر این بوی بدهند و در اجازت تعلیم طریقت هر چند ثلثه واقع شود و انب بود
بسیار است که در ابتدا احوال انتها بطریق اندراج رسیده نماید اما آن احوال از زوال مامون نبود

و بسات که شمر استقامت بر اوضاع شریعت و طریقت بنا نمود و توانی امتحان عدم زوال است
و استقامت و عدم استقامت معلوم میشود از شیخ فی قوسه کالبنی فی امته شنوده باشند و السلام

مکتوب بیست و نهم به مکتوب بیست و نهم از امان الله در فضیلت درد و محبت
و آنکه هر که تعمیر آخرت مشغول است باین درد و محبت موصوف است

بسم الله حامد الله العظیم و صلیا علی رسول اکرم نعمت خوشگوار درین نشانیها انتظار و قطعش و بی آرمی است
از شوق احدیت درد و حزن و اضطراب است در هوای هویت بزرگی گفته است که تصوف اضطراب است
چون سکون آمد تصوف نماند این شوق و اندوه سرایه سعادت است و این اضطراب و التهاب سرچشمه یافتن

باور باز چون دواست تو نمزم آفتاب و فریتی که بی آرم از راه عشق و در دست

در دراز جز آدمی و خور نیست و انسان هر چند مورد درد و محبت بیشتر باشد در معیت و قرب کامل تر بود

المرتع من احب معیت هیچ دقیقه را فرو نینگذارد که نصیب محب صادق نباشد سرور کائنات منور موجودات علیه
و علی آله الصلوات و البرکات با وجود محبوبیت ذاتیه بدوام حزن و تواصل فکر موصوف بود و آنکه ازین
درد بی نصیب است در حکم انعام است بلکه از انعام هم ساقط تر و گمراه تر چه با وجود قابلیت زمین استعدا را
معطل و بیکار داشت و تعمیر چیز می که تخریب آن مأمور است پرداخت و آنچه درین نشانیها از وی طلب
داشتند نیار و در فردا بگذرد و در حضرت صدیقش خواهد آمد و بکدام حیلست از عهده جواب خواهد برآمد و میماند

علی من لعن عن الله و احسرتا علی من فرط فی جنب الله و باره در دنیا آمدنی نیست من کان فی هذه
أعی فمونی الآخرة اعمی و ضل سبیل او درد و محبت منحصر در آنچه متعارف است نیست هر که تعمیر آخرت
شغال دارد و باین درد و محبت موصوف است چه استیلائی محبت است بر باطن او که بر ترک مالوف
آورده است و برخلاف نفس تخریب او و لیس ساخته هر چند نداند که چه داند بغیر خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
در بیان کردیم او من کان میتافا حیینه و جعلناه نور المیشی بی فی الناس فرمود و النور اذا دخل الصدر انفتح
فقیل بل لذلک علم یارسول الله فقال علیه و علی آله الصلوة و السلام التجانی عن دارهم و روالنا ب لعلهم قرار

پس آنسر و علیه السلام استعداد آخرت و اعراض از دنیا را علامت نور و حیات که مرتب است
بر موت که پیش از موت است که آنرا معرفت گویند چه معرفت نزدشان عبارت است از فنا
فی المعروف ساختن و این موت و معرفت نتیجه دارد و محبت است از فنا کنند سبحانه و ایام کم
قطره من هذه الحبة و جرعة من هذه الحزن و تجافا عن دار العسر و رزقا بباله از القدر آمین

مکتوب بیست و نهم بمولانا محمد صدیق در تخریض بر احیای
سنت و امامت بدعت و آنکه الهام ظنی است و طریقه مرضیه عبودیت

بسم الله الرحمن الرحيم خدام الله العظيم و مصليا على رسول الله الكريم درین وقت بخت بعد عید نبوت و قرب قیامت
بدعت شایع گشته است و ظلمات آن عالم را فرو گرفته و سنت غریب شده است و انوار آن مستور
گردیده که محبت و ادرا حیا می سنن مشر و که و نشر علوم شرعیه چیست بر بندند و آنرا وسیله کمال بر خاندانی
حضرت خداوندی جل سلطان سازند و قرب بارگاه محمدی را ازین علل جویند مضمون حدیث است کسی که
احیا کند سنت مرا که مشر و که عمل گشته است مرا و انوار صد شهید است اول مرتبه احیا ایتان آنست
و عمل بآن و کمال احیا نشر آنست و سعی نمودنت در عمل دیگران بران در و و حزن الهام خاسته که
همواره اظهار مینماید بر جاست این الهام که شکن است که است که ازین در و خالی است قل او کثر نوشته
بودند که اثری از قبولیت بالیقین و انجزم در حق خود مشاهده نمی نماید آنچه و اجازم و یقین درین قسم امور
در زمان نزول وحی بوده است و در غیر آن زمان علامات و آثار و بشارات که سبب طاعت قلب بود
کائن است و چون و بهم الهام در میان است در و اضطراب دامن گیر است نوشته بودند که عبادات و طاعات
خود را شائسته قبول نمیدانند بآنان در بعضی اوقات از ایتان آن محال می بود و خود و مادرین نشان عمل
مطلوب است و ناگزیر قابل قبول دانند بآنان باید کرد و انان استغفار باید نمود و بر ذاری قبول آن
باید خواست تا شائسته قبول گردد و نورانیت پیدا کند عمل و متعطر طریقه ای که نیست و جز ازین تسوئل
لعین دیگر محبت آنچه طریقه فقیر را نسبت بشماست چه اظهار آن نمایم بجهت که شمار است بآنان آنست و در هر چه

از مهل آمده است از بزرگان چنین است در کتب مجید و کربیه رضی الله عنهم و رضوانه محبت و رضای خود را بر محبت و رضای اینها سبقت داد و در حدیث قدسی و انا الیهم لاشد شوقا اشد شوق خود را ثابت کرد

مکتوب بیست و نهم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد اشرف
و ذکر بعضی ملهات حضرت پیر و تکیه خود رضی الله تعالی عنه

قال الله تعالی هذا کتابنا بنطق علیکم با حق انا انما نستنسخ ما کنتم تعملون علای کرام ازین استنساخ استنساخ ملک مراد میدارند و استاد را مجازی میگویند حضرت ایشان مایه فرمودند که من وقتی این آیه تکرار میکردم در خاطر ریخت که حضرت حق سبحانه و تعالی که استنساخ را بجناب قدس خویش نسبت میفرماید آنرا حقیقتی خواهد بود یا نه مشهود گشت که در آن مرتبه مقدسه نیز استنساخی برای استنساخ ملک ثابت است این فقیر معروض داشت که آیا استنساخ آن مرتبه معلای مخصوص است بجناب اشخاص یا عام است فرمودند که مخصوص بجناب خاصان است در بیان ایشان و حضرت حق سبحانه اموری میگذرد که او سبحانه نخواهد که ماکس را تمام بران الطالع دهد و ملک فعل الله یوتیه

من یشاء الله و الفضل العظیم و کذا قال الله تعالی الله یوتی الافرادی حین و ما نسب سبحانه التوفی الی نفسه مع ان التوفی فی ملکوت کما یدل علیه الآیه الاخری و التوفی فی ملکوت بعض الملک لاجل فی بعض الانجبار فی سطر الملک لکن بعض الملک فی بعض الملک علی هذا المعنی بانی تاویل و هو ان کل علی حضور ملک حتی و ذل بعض الملک علی باشرع التوفی فی ملک

مکتوب بیست و نهم بحضرت زاده خواجه محمد عبید الله در جواب مکتوب جناب و دفع قول حکما که
موجود معدوم نشود و معدوم موجود گردد و تحقیق آنکه موجود زائد است یا عین و ذکر کمالات نماز

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی رسول الله و آله اجمعین عنایت نامه سامی حضرت مخدوم زاده گرامی سلمه به این عاصی را مشرف و ممتاز گردانید شفاق چنانچه با مسئله وحدت وجود مسئله مورو شده است که ابا عن جد این مسئله مزبور بار سیدم است بکرا بر این بیجا صلوات الهامی آن نمودن تحصیل حاصل و نیده بکرمان فرستادن است مقصود از تصدیق سابق آن بود

که معلوم شود که و رای این معرفت معامله دیگر هم هست که نسبت میان این و آن نسبت قشر و لب است
معقول آن نسبت مشتق نشد و آنرا محال و جزاوت تصور فرمودند حسبنا الله و نعم الوکیل می نویسند که بعد از
تجلی ذات کار و بار هم با تجلیات صفاتی است آنها را نهایت نیست بعد از تجلی ذات عالی هست را باید که خواهان
ذات تجلی بود و گرفتار معامله باشد که و رای تجلیات است تجلیات صفات جزا و آید و جزاوت نمودن با آنکه بعد
از نزول نام مطلق حقیقه با کمال اطلاق و تنزه از هر ذره از ذات وجود الی است بسیار گران است از جا یقین
کرده اند که آن مشهود مطلق حقیقه است و ذات حق جل و علا همان معامله است

بخواب اندر گروشی شتر نشد

از شراب کوثر جز سراب حاصل ندارند و نیز تنزه نمودن مطلق حقیقه را از غیر و غیریت را مختصر در تعینات
نمودن مانا که این هر دو مقدمه مبنی بر آن باشد که مطلق حقیقه را جز در ضمن مقیدات و تعینات وجود حاصل نیست
و این معنی مستلزم نفی ذات است تعالی عن ذلک چه اگر وجود حاصل بود نسبت اثبوت ثابت باشد و الا نشأ
متعالی بر آن قضیه مقرر است بر تقدیر قضیه اطلاق و تعین حکم آن از سایر اطلاق و تعین جداست چه مطلق را
جز در ضمن مقیدات وجود نیست و اینجا چندین است که مطلق وجود متاصل دارد تفصیل آن در جواب مکتب آن
مخدوم که متضمن مسائل مکلفه است ثبت یافته است و بر تقدیر تنزل شخصی که گرفتار مطلق من حیث هو
مطلق است هرگز بقییدات هر چند عین باشد خورسند نخواهد بود مقیدات هر چند عین مطلق باشد لیکن هر کدام
را احکام علیحدہ است و معاملات جدایی را بدگیری غلط نمودن و گرفتاری یکی را عین گرفتاری دیگری
و استنق از حدت نظر بعید است تیسر هر چند در آن مرتبه مفقود بود اما ازین گرفتاری تا آن گرفتاری بسیار
فرق است طالب حیوان من حیث هو هرگز با انسانی و فرس خورسند نشود هر چند در میان اینها نسبت
اتحاد کائن است و در مرتبه حیوان تیسر مفقود باشد و آنچه در توجیه کلام حضرت خواجہ بزرگ قدس سره
فرموده اند که مراد از غیر غیر مطلوب است نه غیر حق عزیر با نه منافی ماسبق است چه هرگاه مشهود و ذرات وجود
مطلق حقیقه با کمال اطلاق و تنزه باشد غیر مطلوب چگونه بود و قابل نفی بکدام وجه باشد و از غیر غیر اعتبار
خاصتن خلاف قباد است آری اگر شریک حضرت با مجرم وحدت وجود بود از کتاب این قسم تمحلات را
گنجائش هست و الا لا با آنکه گویم که مراد از مطلق که در عبارات شریفه واقع است اگر مرتبه لاتعین و غیب

هویت است چنانچه متباد از عبارت است چه مطلق حقیقه با کمال اطلاق و منزله مناسب همان مرتبه است پس
 آن مرتبه بطور این طالع علیه برتر از آنست که متعلق علم و معرفت و شهود گردد و لهذا از طلب عشق آن مرتبه
 منزله منع میکنند و طلب آنرا تضییع وقت می شمرند پس قول بشا به آن در هر ذره از ذرات معنی ندارد هرگاه
 او از غیرت منزله بود و جمیع شهادت شاهده او باشد پس منع شوق و طلب با و صورت نپذیرد و اگر مراد مرتبه
 وحدت است چنانچه کلام قوم بآن مشعرست حیث قائلوا و هو مشهود اکمل و هو التجلی الذاتي و له مقام التوحید الاعلی
 هر چند مطلق حقیقه آن را گفتن چندان مناسبت ندارد که این مرتبه مطلق من وجه است کمال اطلاق مرتبه
 فوق راست پس گوئیم که مطلوب هنوز برای آنست و سالک در راه است از طلب در راه بند شدن
 به مقتضای طلب کامل است هر چند این تعین را از ائمه بر متعین ندانند اما تعین تعین است عالی است بآن
 فریفته نشود و مجردی الشرب که اقرب بجمیع است بآن در مانند بهیئت این تعین مرجع اشیاء و منزله او
 از غیرت از طلب لا تعین فرزند میشوند **مصحح** | فراق دو است اگر اندک است اندک نیست
 اگر گویند که این تعین غیر متعین است پس یافت و شهود یکی عین یافت و شهود دیگری باشد گوئیم پس چرا
 انما فوق آن میرساند و منع طلب او میکنند که یافت او در ضمن یافت این تعین حاصل گشت پس معلوم شد
 که یافت آن مرتبه از یافت این مرتبه جداست لهذا آن ممنوع شد و این ممنوع نشد اگر گویند هرگاه وصول
 و یافت آن مرتبه محال باشد پس چرا گرفتار آن بود و در طلب تضییع وقت نماید گوئیم به تقدیر تسلیم عشق و
 گرفتاری امر اختیاری نیست بمبهمات عقلیه منع اذن نموده آید و عاشق صادق را از طلب محبوب
 محال الوصول باز داشته شود **د** | بسزای تو ما را سرودائی هست | وصل هر چند محالست تنهایی هست
 تنهایی عاشق بیچاره آنست که خود را در طلب معشوق بسوزد و بر باد دهد بلکه از خود نامی و تنهایی نگذارد و بغیر
 او در نماند گوشت معشوق چیزی بدتش نماند و گوشت عتاب نکنند و گور نکنند که آن نه در دست بلکه نازت خوش گفت
 اگر ندی بکف دامن یارم | اگر قرارے کسے دیگر ندارم | عاشق در دمند باین هم کمال خود مند
 است که بدانند که معشوق از طلب این آواره آگاه است و از دوفراق این بیچاره با ابتداء فان لم تکن توافقه
 بیاک بساست که مطلوب از معشوق مجرور و غم بود وصل هرگز منظور نباشد این در طلب تضییع وقت چگون

گفته شود که سرایه عمران محزون مبتلا بهین درد و اندوه است **س** بنیم دور تو صد جیف ز عمری که گزشت

پیش ازین گشت گرفتار غمت می بودم **و** آنچه فرموده اند که این معرفت را خواص و علامات است چون توحید

و نفس الامر شهود است نه وجودی پس تحقیق باین علامات در کار نبوده این همه کار خانه در شمع و سالک است

فی الحقیقت صفات او در همان صرافت تقید اند صفات واجب تعالی نشده اند قلب حقیقت محال است

و اگر بی تفاوت صفات مکن عین صفات واجب شوند باید که در هدایت محمدی صلی الله تعالی علیه وسلم

و هدایت خداوندی جل شانته تفاوت نبود پس کریمه ای که لا اله الا الله من اجبت و لکن الله بیدی من یشاء

بچه معنی باشد و نیز حدیث انتم اعلم بامور دنیا کم راجه وجه بود زیرا که در علم خداوندی غزیرانه انچه چنین نتوان گفت

و کریمه ولو کنتم اعلم الغیب و کریمه لا ادری ما فی فعل بی و لا یکم بکدام اعتبار باشد و درین شهود سالک مستعد

را منافع بسیار است چه مقصود از سیر و سلوک و ریاضات و مجاهدات زوال گرفتاریست از نادون او تعالی

که باین شهود بوصول می پیوندد و مطلوب ازین تک و دو حصول بندگیست و مشاهد عجز و فقر و گمنامی

خودست نه آنکه بنده باز بر بقعه بندگی بکشد و خدا شود و کمالات ذاتیه و متحقق گردد که ثنائی این امور از کمال خودی

و انانیت مشغول حضرت خواجه بزرگ فرموده اند بندگی با خواجگی راست نیاید و آنچه نوشته اند که فتنای

حقیقه در مرتبه وحدت نهایت این طریق است ارباب وحدت وجود چونکه همواره گرفتار نفس اند فتنای هر وجه

کمال این طائفه را چگونه گفته آید چه فتنای زوال گرفتاریست از نادون او تعالی و این جماعت همه وقت

گرفتار هر ذره از ذرات اند هر چند بعنوان غیرت ندانند از انی حقیقت غیرت کمال تجربه نیستی و سقته

صورت بند که ازین گرواب بایند و پو برای آفاق و انفس بپایند با آنکه گوئیم که تحقیق بخواص و علامات

مذکور در همین این فتنای ثابت نیست کما آن تحقیق در مقام بقاست چه در هنگام فنا و استهلاک میوای ممکنات

گشتن نیست و مثل بصیرت هر چه و عرضیه شدنی نه پس برین تقدیر رواست که بنهایت مرتبه توحید برسد که

فنا حقیقه بود و ازین علامات هیچ در وی نبود و اگر تحقیق باین علامات نهایت و کمال باشد پس فنا را نهایت

گفتن چگونه راست آید بر سر اصل سخن گوئیم فنا و بقای وجودی بر تقدیری بود که ممکنات را وجودی باشد بود و جز در

شهود نیست امانات همواره از اهل امانات است اینجا جز تبدل علم نیست لیکن بقضای انا عند ظن عبیدی

باندازه این کمال با وی معامله میفرایند و آثار و علامات مسطور در وی پیدای آرند و بر تقدیر تسلیم نمی این معاملات
از دیگران چگونه معلوم شود و از کجا دانسته شود که دیگران هنوز در راه توحید اند با وجود خوش در خالق آن
و غوص در وفات آن بجای که با علایم تحقیق و درجه قصوای تدقیق این مسله رسیده باشند و باز با مداد
خداوندی عمل شانه ازان گذشته و بعنوم و راشت پیوسته باشند شفق از معارف توحید وجود هر چه دانند نویسند
که حال شریف است که از آنجا سخن است که اکابر اهل السد بان کلم کرده اند هر چند از راه سکر و غلبه محبت
گفته باشند حضرت جدی قدس سر و درین مقام قدم راسخ دارند و قضایات عالیّه تألیف نموده اند
لیکن آداب شریعت را از دست نداده اند چنانچه طور محققانست اما نفی دیگران نمودن و حق را محصو علم
خود و آشتن دورای آنرا محال دانستن از امثال ایشان خیالی محبت همچنین حضرت شیخ ابن عربی
را خاتم ولایت محمدی تعیین کردن از تمام پیران نقشبندیّه خود سلب آن ولایت نمودن است جرأت
باین قسم امور نمودن از بلند فطرتان در کمال سبعا دست و عجب تر آنکه این سید را بحجت تام یاد کرده اند
با آنکه عقائد فاسده او مخالف عقائد اهل حق است و موجب تکفیر و تضلیل او قال الامام الغزالی بعد بیان
عقائد اهل حکماء و فوج تکفیر هم و کفیر شیعتهم که لغارابی و ابن سینا و آن سر و علیه و علی آله الصلوات و تسلیات
در واقعه بعزیزی و حق او فرموده اند رحل اضله السد علی علمه و نیز بعزیز دیگر مثل این در واقعه دیگر فرموده اند
از بیگانگان اگر این طور امور مطالعه نموده آید چندان جای گمان نیست اما از امثال ایشان اگر شمه از تقسیم
امور گوش زد مخلصان و مجبان شود جای آن دارد که گلهاموده آید بنا بران این همه جرأتها میکنند امید
عفو است محمد و حضرت قطب عرفا مولود الدین الرضی خواجه ماهر گاه در آخر کار فرموده باشند که یقین
یقین معلوم شد که توحید که چه گیتنگ است شاه راه دیگر است باز آن مخدوم می نویسند که آنحضرت در شهود
احد در کثرت بوده اند همانکه آن ملاذ بر قصه صد و این عبارت شریفه از آنحضرت مطلع نشده اند
که بتاویل آن مسامت نمایند نه آنست که مجبور این عبارت از ایشان سر زده باشد تا آنرا تاویل کنند
و از ظاهر صریح نمایند هر چند قابل تاویل نبود و صد و این عبارت عالیّه نبوی از معاملات است
و مستثنی بر مرقه ماست

و مستثنی بر مرقه ماست | آسوده نبی باید و خوش متابی | تا ما تو حکایت کنم از هر بابی

برگاه آنحضرت چنین فرمایند و درین مقام باشند آنکرا ذاتی بتابعیت ایشانند هر چند مغلوب حال باشند
تقلید پیران دست ندهند و آنچه فرموده اند که این معرفت با دلائل نقلیه و عقلیه مساعدست و دلائل نقلیه که
درین باب می آید اکثر نشان از قبیل بتکالیفاتست که البته از ظاهر مصروفست موقوفست و اوله
عقلیه غیر از اتفاقیات که سخن را در اینجا جا نگذاشته است چه چیز خواهد بود و محقق دوانی رحمه الله تعالی می نویسد
که این سلسله درای طور عقلست و مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره میفرماید که درای طور عقل طوریست
که دران طور بطریق مکاشفه و مشاهد چیز چند شکست میگرد که عقل اندرک آن عاجزست همچنانچه در
از ادراک معقولات که مدرک عقلست عاجزاند و دران طور محقق شده است که حقیقت موجود که عین واجب الوجود
ست نه کلیست و نه جزئی الخ و آنچه حکما گفته اند که معدوم موجود نشود و موجود معدوم نگردد و درین دو مقدمه
ادعای بابت میکنند ممنوعست و دعوائی براهت غیر مسبیح که حکم دهمست بلکه فی الحقیقت الحاکم است
از قدرت باهره کاو تعالی اگر معدوم را موجود کند و عالم را من غیر شیئی خلق فرماید و یا همه را معدوم و یا چیز گرداند
از قدرت او محل تعجب نیست این مقدمه منجز بقدم عالمست که قول بآن کفرست چه اجماع اهل ملست
که عالم هیچ جزئیة محدثست و نیز مخالفست مرآة که بر او لایزال گفته اند انسان انا خلقنا من قبل لم یکن
شیء قال القاضی البیضاوی فی تفسیرہ بل کان حد اصر فادنی من مستلزم تعطیل صانع مختارست تعالی شانہ
چنین است او سبحانه بطور اینها ایجاد معدوم نمکند و ایجاد موجود نیز و محال تحصیل حاصلست و مقتضای مقدمه
ثانیة موجودات نمکند باید که در بقایا هم محتاج صانع نبود بلکه او تعالی قادر بر انشای اشیا نبود و نیز در اعراض غیر
قادر که هم حدوث آن مشاهدست هم فنای آن مشاهدست چه خواهند گفت قول بآن فی الحقیقت نفی
صانع مختارست تعالی عن ذلک علوا کبیرا و عدم زیادتی صفات نیز ممنوعست که خلاف مقرر اهل سنت
ست صاحب تعریف لجمال صوفیه را در باب صفات که لاهو و لا غیره است می آرد و بر تقدیر تسلیم نمیشود
برای تأیید اعدا مقابل آنما کافیست و سخن در باب زیادتی وجود در جواب کتب آنکرا که متضمن مسائل مشکوفا
است تفصیلست لیکن چون در اینجا نیز تقریب شده مجملی نوشته می آید مگر با چون طالب یقین که صاحب
فطرت سلیمهست بوجدان صحیح خود رجوع نماید و بفهم صائب مایل صادق نماید در باب که الله تعالی یقینا

کہ در موجودیت خود محتاج بغیر ذات مقدس خود باشد و فی نفسه از ہستی خالی بود و احتیاج بوجود داشتہ باشد
 و نیز زیرا کہ حقیقت و ماہیت او تعالیٰ عین وجود و ہستی نبود چہ ہستی کہ فی نفسه از مصادر و حوادث است
 آنرا بواسطہ عدم احتیاج بغیر حقیقت باری تعالیٰ دانستن و بران اصطلاح بسبب معنی ندارد و ذاتی کہ در خارج
 موجود است بوجود اصل چہ در کار کہ بر لفظی اطلاق کنیم کہ مفهوم لغوی آن معنی باشد قائم بغیر و از عوارض بود
 و از مقولات ثانیہ باشد و مع ذلک شرع باطلاق آن وارد نشدہ باشد صوفیہ علیہ ہر گاہ جمیع نسب اعتبارات
 را از ان حضرت سلب مینمایند چہ جمعی از ایشان وجود را ہم سلب نکنند و از سلب موجود ثبوت عدم لازم
 نہ آید کہ آن نیز نسبتہ است و ہو تعالیٰ و را النسب و الاعتبار و مراد این بزرگواران از عینیت موجود نفی
 وجود است یعنی آنکہ او تعالیٰ خود بخود موجود است و وجود قبیری بیش نیست زیرا کہ این اکابر حقیقت حق را
 سبحانہ وجود مطلق میدانند نفی وجود از وی چہ صورت دارد چہ نفی شیئی از نفس خود محال است پس حق
 آنست کہ او را حقیقتہ است و ذاتی است و رای وجود و آن بنفسہ در موجودیت خود از عوارض بود مستغنی است
 بلکہ اویشانی است کہ این عوارض آنجا نمیرسد خود بخود موجود است از برای نفی احتیاج بغیر چہ در کار کہ او را
 عین وجود گوئیم چہ ابرتر از وجود گوئیم و اطلاق وجود را در ان حریم اقدس باز نہ بیم و عادت اللہ تعالیٰ بہجت
 کہ ہر چہ در عالم حقیقت است نمونہ و مثال آن در عالم مجاہر ملاحظہ سازد کہ از آنجا بحقیقت پی ہر دو چون ذات
 آنحضرت را خاصیتہ است کہ بخود موجود است نہ بوجود و نہ آنکہ آن ساخت کہ اگر موجود شود بخود موجود شود
 نہ بوجود و لہذا نقطہ الحقیقہ و آنچه میگوئیم کہ ذات مقدس بخود موجود است مجرد قبیر است نہ آنکہ آنجا وجود است
 قائم با و آنچه شیخ امان گفتہ کہ حقیقت حق تعالیٰ وجود است و غیر اونیست الا عدم عدم مبداء اشیا
 نتواند بود و اصل آن کہ موجب قلب حقیقت است ناکام وجود بود و آن متجسسی نیست لاجرم تشکیکی بہ بحث فیہ
 است از وجہ اول آنکہ وجود را حقیقت حق سبحانہ گفتن خلافت عقیدہ اہل سنت و جماعت است
 شکر اللہ تعالیٰ سیم دوم آنکہ صفات واجبہ جل سلطانہ بطور اہل سنت را مبرزاتند تعالیٰ پسینہ بطور
 قول با آنکہ غیر اونیست الا عدم درست نماید چہ تواند کہ صفات برین تقدیر مبداء بود سوم آنکہ قلب حقیقت حق
 بود کہ عدم وجود شود و اما اگر موجود شود چہ استحال دارد علما گفتہ اند کہ وجود معدوم است و ہر چہ قلب حقیقت نیست

چنانکه طلب حقیقت آن زمان شود که عدم موجود شود اما اگر عدم موجود نشود قلب حقیقت نبودن چنانکه مودای
لفظ سید اگر درین عبارت واقع است ماده و هیولی است لهذا آنرا محصور در تجزیه و تشریح ساخت و حق را حلال علا
ماده و هیولای ممکنات گفتن در کمال شناخت است و مبدأ یعنی موجودات حق است سبحانه و در اینجا تجزیه
و تشریح در کار نیست اما قولنا نشی اذا از دانه ان نقول که کن فیکون ششم آنکه ذات حق را عدم مقابل گفتن معنی
ندارد و آن وجود دیگر است که عدم در مقابل آنست که یعنی کون و حصول است هفتم آنکه وجود فیض عدم نیست
تا از انشای عدم وجود لازم آید قال بعض العرفاء فوق عالم الوجود عالم الملك الودود و آنچه گفته که اعدام
اضافیه که در عدم حصول دارند نیز نتوانند حصول اشیا شده چه با قطع نظر از آنکه چون علم حضوری بود حصول
اعدام نخواهد بود تا اصول گردان این اعدام در علم ازجا آمد چه معلوم جز ثابت من و چه نبود در کمال سقوط است
اولا آنکه علم واجب را حضوری گیرند یا غیر آن نفی علم او تعالی نمودن از اعدام اضافیه اثبات جمل است
مرا در تعالی عن ذلک علوا کبیرا نیا آنکه لاسلم که معلوم جز ثابت من و چه نبود چه با شکی اعدام متمایز را
می دانیم گوشت نداشته باشد ثالثا آنکه عدم ثبوت اعدام متمایز من کل الوجود ممنوع و محل نظر است خدمت
شیخ صدرالدین قونوی قدس سره گفته است که شئیت بر دو جهت شئیت ثبوتی و وجودی شئیت وجودی
ظهور شئی است هر چه را در مرتبه از مراتب عالمی از عالم شئیت ثبوتی ثبوت شئی است در علم خارج و این شئیت مجمل محمل
جاعل نیست پس معدوم مطلق شئی نیست مطلقا نه باعتبار ثبوت نه باعتبار وجود و اما معدوم ممکن شئیت ثبوتی هست پیش
از وجود یعنی این شئیت مخاطب میشود با هر کس قبول از میکند و وجود خارجی می آید و در جای دیگر خدمت شیخ فرموده که گفتن
علم واجب بعدوات ممکنه قبل از وجود خارجی فی حقیقت نعلق بعد و نیست زیرا که جمیع ممکنات انتهای در امکان
ست و علم اعلی که روح قدسی و عقل کل است محمل بعض آنست و لوح محو و اثبات که نقش کل است مفصل
آن محمل است محقق و دانی گوید رحمه الله تعالی عدم نیز از مظاهر وجود حقیقی است چنانچه امام حجة الاسلام
در بعض رسائل میفرماید که اصل همه کائنات فناست پس بر خاتم رحمت گردانید بجا چه فنا در اصل موجود بود
اول در چه بود فنا احوال فناست زیرا که فانی کائنات قدیم نیست فنا در اصل خود فانی بود چنانکه او را
سود کرد و تمام فانی و شئی نیست اگر فانی کائنات را قدیم و انیم با قدم باری سبحانه و تعالی شریک کرد و با شیم

پس درست آمد که فنا قدیم نیست بلکه فنا محدث است پس فنا که اصل کائنات است در فانی خود محدث است
 و خاک که اصل جادیت در جمادی و مواد خود محدث است نه قدیم اینست معنی قول اهل سنت که اجدوم
 یعنی منشی تا اینجا سخن امام است را بآنگاه بظاهر این کلام متناقض است چه اولاً حصول اعدام را در علم مسلم است
 جایگاه گفت اعدام اضافیه که در علم حصول دارند نیز متوانند اصول اشیا شده و ثانیاً نفی آن نمود اولاً باینست
 علم حضوری و ثانیاً بآنکه معلوم جز ثابت من وجه بود و خامساً آنکه صوفیه علیه اعیان ثابته را اعدام اضافیه میگویند
 و حقائق کمالات تصور مینمایند و آنچه بعد ازین مسطور است که معلومات را اصل پیداشد که علم بلکه عالم است
 اما اعدام را کدام اصل است گوئیم که اصل منطقی اعدام کمالات الهی اند که با اتفاق در علم تیسر و دارند و در اینجا
 که اخلاف است هذا و آنچه نوشته اند که حقیقت بندگی گرفتاری با و گدازشگی از غیر اوست هر چه بود چه دنیا
 و چه عقیقی بی چنین است اما محقق و مطلق ادعای این معنی شرکیانند فارق عدل میان فریقین تجلی است
 با احکام شرعیه و تمیزین است بسنن مرضیه علی مصدرها الصلوات و التسلیات و التعمیات علامت کمال
 گرفتاری با و گدازشگی از غیر او کمال اتباع سنت و اجتناب از بدعت است هر چند آن بیش این بیش الا
 آن گرفتاری را ندانند پسند و آن گدازشگی را عین گرفتاری شمرند مگر ایمادانی که بر توحیات کلام حضرت
 خواجه بزرگ نموده اند هر چند همه آن ایرادات کلام است بر سنداخص که مدقوعست مع ذلک بطریق تنزل
 گوئیم که چون عود هوا جس و وسادوس بی خود عظم صورت ندارد چه در هنگام نیسان هوا جس و وسادوس نیست
 بنابراین بنای سخن بر علم اشیا و نیسان اشیا نموده آمد که در میان این هر دو تلامزم است از مخلوق کمالی
 تعالی بعلاقه آنکه وجود سایر صفات وی اثر قدرت با هر او است سبحانه راهی است کشاوه که بعد از حصول
 بموثر حقیقه بر اولی بصائر قویه آن راه مبطن و آن علاقه معنوی محسوس و هوید است در رهنمونی اتحاد چه
 و کار است و خان را بآتش کدام اتحاد است جماعه که نسبت درست کرده اند و محبت را بکمال رسانیده اند
 با دمای علاقه محبوب منجذب میشوند و هیچ چیز از وی درنی مانند و همه اشیا را بعلاقه مذکور ملاحظه میفرمایند
 درین صورت هیچ چیز عارف را بخود نمیخواند بلکه با و رای خود دلالت مینماید و نظر بصیرت عارف را بر این
 از خودی انما زد و بخلاف در صورت اتحاد که سالک بیچاره را هر شیء بخود میخواند و گرفتاری خود دلالت میکند

و خود را بعنوان محبوبیت و استیلا بر هر زشت و دیو بکمر شمشیر معشوقی پیش می آید و سد سکندری میگردد
 پس این گفته رخ دیو در کمرشده باز | بسوخت عقل حیرت که اینچو بوجهی ست | و نیز اگر وجود و سائر کمالات در ممکن
 ظلال آن مرتبه مقدمه باشد پس از ظل باصل شاه راه است و عینیت ظل حاصل را ممنوع است و این فقیر
 هرگز علم عارف را که باشیای تعلق کند بعد از کمال کمال حضوری ننوشته است از نفی علم حصولی علم حضوری
 لازم نمی آید زیرا که علم حق سبحانه که پیشیا تعلق میکند و رای حضوری و حصولی است و مجرد افکاشانی است که سبب
 تیز می معلوم است بی حصول صورت و موجودات علمی بآن معنی است که علم باعث تیز آنگشته است اشیا
 هرچا هستند بر و سبحانہ منکشف اند علم واجب را باشیای علم حضوری یا حصولی گفتن مگر بطور ارباب توحید
 وجودی راست آید و علم عارف بعد از کمال بهمین منوال میگردد و اشیا هرچا باشند بر عارف منکشف میگردد
 بی حصول صور آنها و نفس عارف و بی تاثیر این علم و رای حصولی و حضوری است هر چند محبوبان عقلیه
 عقل آزا باور ندارند و نیز پذیرند که خارج از بحث اند این قسم امور ذوقی است و وجدانی الزامی نیست عزابت
 این معرفت از بهمین برگذرست که علم حضوری نبود و از حصول صورت و ابره من لم یذوق لم یرحمت و اما از
 بیان تجلیات و مشاهدات گفتن باعتبار آنست که یقین یقین معلوم گشته است که مطلوب در او و این تجلیات
 و مشاهدات است گرفتاری بآن گرفتار نیست بظلال بلکه شبیه و مثال که فی الحقیقت غیر مطلوب است و حکم
 بعینیت جمیع اشیا را مطلوب را از سکرست نمازست که خبر از مطلوب میدهد و نشانی از ان بی نشان دارد
 قربی که در حین ادای آنست بیرون آن نیست در حدیث نبوی علی مصدرها الصلوة و السلام و احتیاج آمده است
 که در نماز سجای را که در میان بنده و خداست برداشته میشود لکن آنرا معراج فرموده پس هر چند سعی در تکمیل
 آن نموده آید سعی در تکمیل آن نسبت است که این مشاهدات و تجلیات گردد آن نرسد و لکن فضل السید و تیرین بشار
 و اسد ذوالعظیم کمال این معامله نماز و بسته بقرب نبوت است که دست اکثر ارباب ولایت از ان شجره
 بلند بالا کوتاه است تمام ورق باید گردانید تا معامله ازین بآن کشد قرب آن جداست و علوم و اسرار آن صلوحه
 راه وصول آن باین راه مناسبت ندارد شاه راهی است که انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و البرکات
 و صاحب ایشان و خال خالی از افراد این امت نیز از ان راه مطلوب رسیده اند و انچه بود که حضرت قطب العرفا

خواجه بابین راه اشعار نموده اند آنچه که فرموده شاه راه دیگرست هر چند دست بکمره واقعست که از راه ولایت
کسی بآن ذروه علیا برسد

بوسلشن ترسم صدارا باطل کنم شوقم | که نوپر وازم و شاخی بلند آشیان ارم
نماز مقصود برین صورت نباید دانست در عالم غیب الغیب حقیقتی دارد که فوق همه حقیقتهاست تا بآن حقیقت
نرسد و بابل آن آتشناگردد و از کمال نماز چه دریابد همانا که در حدیث قدسی قف یا محمد فان السد یصلی اشارت
بآن حقیقت باشد نماز معشوقیست در لبا گو یا صورت زیبای او در عالم مجاز باین ارکان مخصوصه و نمودارند
و اداهای نغای او را باین خشوع و آداب ظاهر ساخته هر که بآن صورت گرفتار و فریفته نگردد حقیقت این ارکان را
چه دریابد کسی که والد و شیفته آن ادا باشد و قدر این خشوع و طاینت را چه درک نماید با جمله لطافت آن
عالی تر از آنست که زبان زد این هرزه گوی گردد و نفاس آن بر تر از آنست که قلم این بوالعوس خیال ترجمان
آن نماید لیکن از نفاس نفیسه ارباب این دولت عظمی امید با دلم و از زمین محبت و خدمت شان نوید با

چکد شک از دستم که آن کیسوی چنگ افتد | و صبح از گریه ام گر آن سر در کنار آید | سبحان کباب العزیز عما یصفون
و سلام علی المرسلین محمد بن عبد الله رب العالمین میداد از شفاق عیم آن کریم آنست که من بعد و گفت گوار برین همجو رسانی
بر بندند و بگذرانند که در کنج نامرادی تمام گناهان و سوز و هجران خود میداشته باشد و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب بیست و سی و یکم بحقائق و معارف آگاه مخدوم زاده گرامی
شیخ محمد صبغة الله سلمه الله تعالی در کاشفه حضرت مجدد الف ثانی رضی

الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی علی حضرت متعالی منقبت ایشان با رضی الله عنه
میفرمودند که روزی در حلقه فخر نشسته بودم یک گونه فنای مخصوص روداد تعیینی که دیشتم روز بطل آمد و
و این نظرات را کشید تا آنکه بعد نماز عصر همان روز نشسته بودم دیدم که امام بهام حضرت ابو حنیفه رضی الله
تعالی عنه با جمیع تلامذه خویش بلکه با جمیع مسلمانان که در مذہب ایشان گرد من جمیع اندوه و احوال
نموده اند و بعضی از اساتید حضرت امام نیز در آن وقت در نظری در آیند چون ابراهیم خضری و شیعہ ایشان
می بینم که گویا انوار همه ایشان در من درآمد و من بآن انوار تعیین و بقایا فتم و تمام متجسس با انوار این کابر ششم

در آینه از دوسه روز تا نین ماجرا چنان فرمودند که چنانچه تعیین و بقالی که بعلمای حنفیه شده بود همان قسم
تعیین و بقا بعلمای شافعیه تحقیق گشت چنانکه دیدم که حضرت امام شافعی با جمیع علما و مجتهدان مذہب خویش گمرون
جمعه محسوس گشت که علمای حنفیه از من بیرون آمدند این زمان بانوار علمای شافعیه تحقیق گشتم چنانچه سابقا بانوار
علمای حنفیه تحقیق شده بودم بعد از آن مشهود گشت که آنچه از من رفته بود باز من عود نمود یعنی انوار حنفیه بحال
بانوار هر واحدی ازین هر دو فریق تحقیق شدم ازین جهت اگر آن حضرت را حنفی الشافعی گویند گنجایش
دارد میفرمودند که در آن وقت چنان معلوم گشت که حق ازین هر دو امام بیرون نیست اگر از حنفی چنانی حق
مانده است شافعی گرفته است و از شافعی تجاوز نکرده است این معنی را بیا لفظ تمام میفرمودند و میفرمودند
که دو حصه از حق یا سه حصه با امام عظم مسلم است و ثلث یا ربع بشافعی است و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب بیست و نهم بمشیر الدین علی خلخالی در تحقیق کلمات فمائی نفس

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت حق سبحانه و تعالی ما آواره شدگان را بحقیقت اتباع مصطفوی علیه و علی
آله الصلوٰه و السلام تسخلی داشته این خلعت موهوم را که التفات و توجه بآن نزد خواص بندگان او
شرکت و آن کنایه از انفس ماست که حجاب و پرده مطلوب گشته است بلکه خود را بطلوبیت و الوهیت
خوانند و کمایل انت اغنامه علی نمک ناعرف حقیقت کجکیت ادا بر باز نماند باشد که مطلوب حقیقی را بی مزاجمت
اغیار بطلوبی وابسته و پرستیده شود و این ابرپاره را که بر روی آفتاب خود پرده خود گشته است از میان
بردارد و در جنب شعشان ظهور آفتاب آترامحو و متلاشی سازد که جوینده از آن نامی و نشانی نیابد و هرگز
کلمه انما موردی نماند بآن معنی که درین وقت خود را عین مولا تصور نماید بلکه خود را از میان بکشد و نیابد
مولا مولا است اغیار را از حجب عروسی برآرد عروس سست نه آنکه اغیار را عین عروس تصور نماید
و از مشاهد جمال عروس بمشاهد اغیار درمانی و چون خداوند تعالی بنده را باین قسم فنا که قدم اول است
درین راه مشرف سازد و بنده بکلم ان العید یا مکرّم ان توّه و الا امانات الی الی امانات را باین امانات سپرد
یعنی کمالات عاریتی را بصاحب کمالات دهد و عدم مقید را که مرآت آنها بود و بعد مطلق سپارد و هر چند این بی

توهم است و عاریت هم باعتبار توهم است نقطه چینی الحقیقت هیچ کمال از آنحضرت متفک نگشته است و عدم از عدم مطلق در نفس الامر جدا نشده اینجا تبدیل علم است پس نیز که باین انعکاس توهمی که خود را کامل و خیر دانسته بود چون نظر و بر اصل خود افتاد و نیک ملاحظه نمود دید که جمیع کمالات اینجا ثابت است اینجا پیش از اراده و همی متقاضی قدرت هیچ نبود چنانچه مضموری که در آئینه منعکس است چون نظر باصل خود اندازد و اندک صورت بیرون آئینه است و در آئینه هیچ صورتی ثابت نیست این زمان هیچ نامی و نشانی از وی ندارد چه حقیقت ممکن نیز جهان علم بوده است که فی الحقیقت جل مرکب است مصرع ای برادر تو همین اندیشه پس درین وقت حکم کریمه الذین جاهلوا فینا لنندبهم سبلنا شایان آن میگردد که او را بجانب اقدس راهی بدهند و به بقا بالله و تجلی ذات که قدم ثانی است مشرف سازد و ادا م که بلوث عدم بلوث است لیاقت قرب آنحضرت ندارد بلکه تاراج از عدم بحقیقت او آینه است ازین دولت قلیل الضیاب است و سلام علی من اتبع الهدی

مکتوب دلیلی است بر عدم شیخ عبدالمولی یونی در ضیاع دست ایشان و محبت ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات ببلانان اشفاق بنایم سیر سازد احوال فقرای اینخود و مستوجب است اسؤل من الله جانه سلامتکم و استقامتکم بدست که از احوال خیر مال اطلاعاتی نه بخشیده اند موانع آن بخیر ما و چه نعمتی است که حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را در کبر سن و آوان ضعف با ثمار قبولیت و تسامح و محلی و مزمین گرداند و نور جبین او را شاهد عدل سازد و تقوی است که فاسق را بعد از موت شخصه و خواب بدواز احوال پرسید گفت مرا بخشیدند سائل از وی تعجب پرسید که کدام عمل گفت روزی بایزید بسطامی بعد از نماز عصر دست بدعا برداشته بود من نیز در آن دعا شریک بودم و دست برداشته آمین میگفتم بطلیف آن دعا مرا بخشیدند پس غبطه بر امتثال شما عزیزان باید نمود که موسی سیاه را در خدمت دوستی از دوستان او تعالی سفید کرده اید و خود را در دل ایشان جا داده این امر عظیم القدر را اندک خیال نکنید و هیچ عمل را مساوی این عمل جزیل الاجر تصور ننمایید که جزای این عمل حق است سبحانه جزای اعمال دیگر گردان نرسد حاصل الاعمال دیگری آگاه از حقیقت این عمل از صورت و قشر تجاوز نمی نماید حقیقت این عمل است که با تحقق ساخته

لب لبالب سیرت و از انجا بفرق و لالت می نماید و حقیقت این امرست که نفس لمار را از طغیان و سرکشی
بافتد و او را طمیان و بقنا و بقا مشرف می سازد و حقیقت این عملست که اعمال دیگر را از صورت اعمال بحقیقت آن
می برد و مثلاً نماز و روزه و زکوة و حج و غیر آن از اعمال ظاهره در ابتدا هر چه از آن بوقوع می آید صورت اعمالست
و بعد از وصول بحقیقت کار حقیقت اعمال بجای می آرد مثلاً حقیقت نماز را دائمی نماید و حقیقت روزه عسله بذا
القیاس پس در ادای فکر این قسم نعمت عظمی بعد بلیغ مرعی باید داشت مع ذلک خود را قاصر در ادای حق
آن باید انگاشت و زمانی تقصیر می که در ادای حق صحت و خدمت این بزرگواران بوقوع آمده است از کرم
او تعالی بتضرع و زاری تام مسألت باید نمود تا اثر اجابت معلوم گردد در بنا هم لانا نورنا و اغفر لنا انک عسى کل
شیء بقدر و سلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله و صحبه و اخوانه من
الانبياء و المرسلین و الملائكة المقربين و سائر الصالحین الصلوات و التسلیات و البرکات العلی

مکتوبات بیست و نهمی خواجه محمد ظلم عزیزی الد و خواجه شمس الد و تحصیل کمالات و کرامات

بسم الله الرحمن الرحیم قره العینین و سرور الاذنین خواجه محمد کاظم مع الاخوان و الاخوات از آفات
آخر الزمان و از شر شیطان و حرزد و امان حضرت حفیظ منان بوده در مقام صبر و رضا و تسلیم باشند نمیدانند که در عوالم
اخوی مرحومی کمالات و دستگاهی واقف اسرار الهی جل شانحه چه نویسد و غم و درد فراق و نایافت صوری آن
کا شفت معاملات معنوی راجه سان و انامید دل حردین این مسکین را بآن خواجه سیر السیر بلند پروا و محبت
طبیعی و تعلق عزیزی بوده و هست و همچنین بالعکس چنانچه پیش ازین در حالت حیات خواجه از مفارقت یسیر و
خواجه دل در مضطرب می بود و الحال که این قسم فرقت در میان آید خیال باید نمود که چه نوع الم و حرقت بمول در و شو
سیان ماکه سپهرین بودی بار

و دو عالم در میان شد چون شود کار

 ماتم دوستان حق را جل شانحه در رنگ
ماتم سائر الناس نباید دانست ماتم دیگران در رنگ جزو زمین است و ماتم اینها در تمام زمین و آسمان ماتم
دیگران و بعضی از جسمانیان است و ماتم اینان شامل جسمانیان و روحانیان ماتم دیگران مقصور بر نظام
و صورت است و وجود این بزرگان چونکه واسطه فیوض معنوی و افادات باطنی است ماتم شان بر ظاهر و باطن

استیلا دارد و لیکن باینجه چون تقسیم فعل جمیل مطلق است جمیل است **مصراع** هر چه خوابان کنند خواب آید
 و در نظر مجاز و مشابهت فعل او باید که همه وقت زیبا و تحسن نماید کسی را که این دید و اندوهرهای فیض اربابان
 و دستان خود بروی بکشد و از قید صورتش ربائی دادند چه معنی را بمعنی راهی است و باطن را باطن نگاهی
 سدی که بود گرفتاری او بصورت و ظاهر بود چون فعل نمکونین حق جل علاه جلوه گرفت دل که محل گرفتاری
 از گرفتاری رست چه فحاشی قلب که بر نرغ و حقیقت جامع است منوط بمثل فعل است که فعل بر نرغ جامع است
 قلب را بآن مناسبت نامه است و باین تمثیل فعل آنکس به یقین دانست که افاضه فیوض و برکات فعل
 دوست وجود و ساطع در میان بهانه پیش نیست موت و حیات متوسط یکسان است این ثمان از اموات
 در رنگ احیا بهره ور شود **مصراع** اگر دری بسته شد ای دل گری بکشایند **فنی** الحقیقه مفیض دیگری است
 توسط احیا گشت و توسط اموات بود و چون این تمثیل کمال رسد وجود واسطه مطلقا از نظر بر خیزد و در خلوت خانه
 محبوب بی مزاحمت شهود اغیار نشیند **مصراع** بعد ازین خوشترم به تنهایی به سخن بجای دیگر رفت مطلب آنکه
 بفعل و تعالی رضی و شادان باشند و جاده شریعت را محکم گیرند و عمل بسنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 گزینند و اوضاع سنجید و والد خود را از دست نهند و بیخ نماز و راول وقت حاضر شوند و در رضا جوئی والد و سایر
 اهل حقوقی گوشند و موسوم جوانی را مقتدر و مجتهد و در تحصیل ماضی حق جل و علامتی دارند قوت با س
 جوانی را صورت خدمات صاحب خود نمایند و ایام ضعف و پیری چه کار از دست خواهد آمد این ایام
 را بسا باید گذرانند و در امور و لعب صرف نکنند و در عیش افتند که بهنگام عیش در پیش است اللهم ان العیش
 عیش الاخرة این وقت کار است که رحمت را چست در کسب خیرات بر بندند و جز مولاد و رخصت
 او مطلب نداشته باشند فقر و سکن را بجان دوست دارند و با نامرادان و درویشان صحبت دارند و صلی
 و درویشان را از دل و جان عزیز دارند و محال است ایشان گزینند و اصبر نفسک مع الذین یدعون الهم
 بالعداة و الخسیر یرون وجهه و لا تعد عینک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا و البلی دنیا و مخرجات آن
 بگوشه چشم نگاه نکنند و آنرا محقر و ناچیز دانند و هم قائل تصور کنند و خدمات طلبه حتی راحتی الا مکان خود گیرند
 و بر دیگران تاسف و ربا شنیدند از مرد و اگر سیر سر بند نیست خدمت مرقد مطهر نورنا سدره سحانه بانوار الساطعه بکنند

مبارک دانند و ناله خود تصور نمایند و باره وقتی در مجاورت وضه منوره صرف کنند و کسب بعضی کمالات نمایند و
 بابل غفلت و غفلت طریق صحبت ندارند و باعیال و فرزندان سلوک نیک و معروف نمایند اما مواظبت تمام
 بآنها پیدا نکنند تا موجب اعراض از انجذاب مقدس نشود و مورد وعید آن کان فی الہ سرور آن بود با کلمہ سرچ
 منافی دوام اقبال جناب قدس خداوندی جل سلطانہ بود شوم و نامبارک است و آنچه چنین نبود محمود و مبارک
 است کلیہ ہمین است دیگر احوال ظاہر و باطن خود را و جماعت را نویسان باشند و السلام علیکم و علیٰ عیالکم

مکتوب ویست و سی و پنجم بخندوم زاده محمد سیف الدین
 در تحذیر به نعمت حق سبحانہ تعالی و در دید قصود اعمال

باسمہ سبحانہ بکم خداوندی جل سلطانہ و بظیفیل رسول اصلی اللہ تعالی علیہ آله و سلم و بمن توجہ پیر و شکر قدسنا و
 بسر والا قدس معاملہ تسلیم و تکمیل بغایت سهولت پذیرفته و راه وصول اقرب گشته و کار دہور بایام و شہو
 مقرر شدہ ہر چند بحسب کیت مسترشدان این معاملہ قلت دارد چہ این وقت کثرت آزار بزند لیکن از روی
 کیفیت افزون و بیش از بیش است یکی از مسترشدان بواسطہ در ہفت روز از اجہادی تعلیم طریقہ از فہای
 قلبی در خود نشان میداد و چیز را بیان می نمود کہ گویا بجوالی فہای نفس رسیدہ و ما ذلک علی اللہ بعزیز و اکثر
 مجازان فقیر کہ از احوال مسترشدان خود بیان میکنند و قصص سرعت وصول شان کہ مشروح می سازند عقل
 عقیل در تحیر می ماند بہیت اگر باوشہ بر دہیر زن بیاید تو ای خواجہ سبقت مزین

باید دانست کہ مرئی حقیقہ است سبحانہ ع از ما و شما بہانہ بر ساخته اند و پلیسہ با وجود این ہمہ فاضلہ انوار و افادہ
 اسرار کار این ل افکار و وزر و زدر خرابی است و حاصل و زکار او بعد چہ رانست و غفلت و کسب معاصی در
 تزیادہ و بچہرت فرورفتہ است از کہ خداوندی جل شانہ ترسان و لرزان است نمی داند کہ خدا با وی چہ معاملہ کنند
 و در کدام جرگہ داخل سازند ربنا غفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین

مکتوب ویست ششم و پنجم حقیر محمد علی مدنی عشرہ روزی با سر حقیقت صلیو بطریق جمال

سبحانک لا علم الا ما علمتنا و رد فی الحدیث گفت یا محمد فان الله یصلی علی حضرت متعالی منقبت حضرت ایشان ماضی الله تعالی عنه پیش از مرض اخیر و همچنین در مرض موت از حقائق و اسرار صلوٰه و حقیقت صلوٰه و بیان صلوٰه انبیاء و کمل اولیاء و خصوصیتی که انبیا است علیهم الصلوات بر کمل دیگر و صفوات اربعه انبیاء و ملائکه کرام علی علیهم الصلوات و البرکات که اقتدا نموده اند و کیفیت صفت بستن این بزرگواران و تفاوت درجات ایشانان در میان خود با از روی قرب و منزلت و آنکه در صف اول ازین برگزیده ها کیست و انبیاء علی کسای شان در کلام مجید سبحانی مذکور است در آن مجمع چه خصوصیت دارند و مقام خاص هر دین و دنیا که بر مقامات دیگران سروری و بزرگی دارد و در بیان وسعت آن مقام و از سابقان این است کیست که بوصول آن مقام بطفیل و تبعیت مشرف و مستعد است و تعیین مقام خود و بیان خصوصیت آن و آنچه در باب مخدومی استنادی در حصول نصیبی ازین دولت فرمودند و نیز آنچه درباره این عاصی آوازه بشارت دادند و آنچه در حصول این دولت بطریق اصالت و بطریق تخمینت فرق نمودند و ماینا سب ذلک چیز باد معرض بیان آورده اند که فکر و عقل و وهم و خیال از ادراک آن مقام حیران و سرسیمه بود چون تفصیل اکثر امور مستطوره از جمله اسرار لازم الاستتار است بنابراین باجمال در ذکر این مقام اختصار افتاد و السلام اولاً و آخراً

مکتوب دویست و هفتم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد نقشبند

سلمه ربّه و اشارت ببعض مقامات حضرت ایشان سلمه الله تعالی

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین صطفی حضرت پیر و شکیبای رضی الله تعالی عنه روزی فرمودند که در زمره سابقین که حضرت حق سبحانه در شان شان غلّه من الاولین و قلیل من الآخرین فرموده است نظر میکردم خود را داخل آن جرگه دیدم و یکی را از منتسبان خود نیز در اینجا خود یافتیم و مثل آن در اسرار تشابهات نیز نوشته اند که تشابهات کنایت از معاملات است و است که شخصی را معامله حاصل بود و علم آن معامله نباشد یعنی او را یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده است دیگران ناچار مدخوش گفتند

سادات هاست اندر پرده غیب

آنکه کن تا کار یزدند در حجب

الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور و السلام

مکتوب دویست و ششمی حضرت مخدوم ادهاجه محمد شریف حصول العیشی ارادت باره حضرت ایشان

بسم الله حامداً و صلياً روزی حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه پیش از آنکه بسفر اجمیر روانه گردیدند بهر اهل طایفه عصر و صبح به پنجاب بالای آب چناب در ایام تشریق موسم اعتدال خریفی بودند قائلین اسرار فناء و بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود بیان می فرمودند و سخن از وصول کعبه مقصود و نشان آن بر زبان مبارک داشتند و زیاده از یک ماه شده که همین قسم معارت در میان بودند و در روز غائب قائلین آن میگشتند و این مجبور بتوجه شریف آنحضرت غواصی آن در می نمود و حضرت ایشان همواره در تقیّتش و تبیین وصال این بی پروبال می بودند و ترقب ترقی او داشتند و توجه بر آن می گماشتند تا آنکه در آن وقت که بیان قائلین مسطوره می نمودند و غیر این فقیر دیگری در خدمت شریف نبوده بعد از استفسار حاصل روزگار این دور از کار نواز شهدا و رقی وی نمودند و بشارت حصول معاملات مذبوره فرمودند و این

بیت را در شان او بزبان الهمام ترجمان خویش آوردم و میبست

دست در پای کجوتر زده ناگاه رسید

مکتوب دویست و سی و نهم لمیرک عباد الله ولد قاضی محمد زاهد کابلی

در شرح معرفت مسموعه از حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه

احمد مد رب العالمین و السلام علی سید المرسلین محمد و آله اجمعین و اخبار نبوی علی مصدب الصلوة و السلام و التیمه آمده است عالمی که مقتضای علم خود عمل بکند آن علم بر وی حجت میشود و مناسب نیست آنچه علمای کرام گفته اند که عالم تارک عمل را نازل منزله جاهل میکنند حضرت ایشان مادر غنی متفکری بودند آخر کار بفضل پروردگار بر آنحضرت چنان منکشف ساختند که این حکم مخصوص بعالمی است که علم وی منقلب بحال نشده باشد اما اگر علم عالم بفضل ایزدی علم احسان منقلب بحال شود آن علم بر وی حجت نمیشود اگر چه آن علم عمل نکند انتی محمول بمعنی منزه رضی الله تعالی عنه این فقیر گوید اما که علم حجت علم آن معنی است

که بر عالم تارک عمل و مواخذه ترک عمل و مواخذه علم یعنی با وجود علم ترک عمل کرد و بعد انقلاب علم بحال مواخذه علمی مرفوع است و مواخذه ترک عمل بر شیت است انشاء عفی و انشاء خدا تفصیل این مقام آنست که ذنوب که از عارف قبل ولایت صادر شده است بعد حصول معرفت امید است که آن ذنوب محو شود و اگر چه آن ذنوب از قبیل مظالم و حقوق عباد باشد لان مطلق الاسلام بحیب ما کان قیام حقیقه الاسلام بهو لم یعرفه الله سبحانه و مطلق الاسلام امکان لایحیب المظالم و حقوق العباد و لکن بحقیقه الهی و کماله مزیه لیس مطلقه و اگر از عارف بعد معرفت صحیفه صادر شود چه اولیا از کبار محفوظانند امید آنست که او را بآن مواخذه نکنند نه بآن معنی که مصر بر گناه باشد و مواخذه نشود که آن مذہب ملاحد و زنادقه است خدا هم الله سبحانه و تعالی بل بآن معنی که عارف راز و متنبه سازند تا تارک آن بتوبه و استغفار نماید و انکه گفته ایم که سلام حقیقی مظالم و حقوق را نیز محومی نماید زیرا که حق سبحانه مالک علی الاطلاق است و قلوب العباد بین صبیحه من اصابعه تعالی بقلبها کیست یشاء پس امید آنست که آن عباد و انعم البذل داده از ان عارف راضی سازد و از ان حقوق در گذراند تا غامده مانا که معنی انقلاب علم بحال آنست که چنانچه قبل معرفت اخذ علوم اوله شد عیبه و بطریق استدلال بود بعد حصول معرفت آن علوم بطریق کشف قطعی من الله سبحانه باشد و سلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوات و البرکات اعلی

مجلسی از ذکر صاحب این مکتوبات فیض آیات

حضرت عابد الهی خواجه محمد الدین محمد مصوم خلف الصدق و خلیفه عظم حضرت قیوم ربانی محبوب صمدانی شیخ احمد فاروقی سهرندی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنهما ولادت آنجناب در سنه هزار و نه واقع شده و وفات در سنه یک هزار و هفتاد و نه و در نیم ربیع الاول است جامعیت علوم عقلی و نقلی و کمالات صوری و ذنوی داشتند و بشارت مقام قطبیت و منصب قیومیت از پدر بزرگوار یافتند نسبت طایفه احمد به بتوجہات ایشان در اطراف عالم شائع گردیده و عالمی بواسطه آنجناب باحوال بلند و مقامات ارجمند رسیده کشف مقامات انبیا آنجنابان بود که از ولایات بعیده منتہیان خود را اعلام میفرمودند که فلانی بولایت موسوسه

<p>جهانی رو بدگاه است بجان دل هو خواست حرم کعبه کوی تو دار مشرب دیگر ما بعد الفنا با کعبه آمد مسجد اورا بدات اقدس او جوی نوت هر چه انگاری</p>	<p>بصورت قبله عالم یعنی جان جهانی کسی آرنده اینجا نفس سرکش ایتروانی کمی جوشد ز دیوار و درش انوار پرتوانی خدا فرموده تو هیچ کمال نوع انسانی</p>
<p>آحق که خمیر این اکابر سرشته انوار نبوت است و نسبت پال ایشان اصالت در اصالت محمد شاکه که امتو سلا ایشان را ایمانی باین معانی حاصل است و سرمای مادر بقدر ارادت و عقیدت ایشان داخل حکم المرو مع من احب جاذبه محبت ایشان بشارت رسان پاپس مانگان است و معیت ایشان وسطه عروج ما دور افتادگان محمد صلی الله علیه و آله و سلم که لولان هانا الله و اسلام علی من اتبع الهدی</p>	
<p>قطعه تاریخ طبع انطباع عاجز و کلیل الخاطر محمد عبد الرحمن شاکر</p>	
<p>شکر صد شکر که این منزه عرفان سلوک از صفایش بود انوار سعادت روشن کرد تصنیف چه خوش خواجه محمد مصوم شاکر از باقی غیبی بی سالتن چرخ است</p>	<p>طبع گردید بعد خوشخط و حسن صفا وز جلاش بود انوار خدا جلوه نما ترنهای شده از خانه کشفش پیدا هست مجموعه در چوب تصوف گفتا</p>
<p>ایضا انطباع سدید عدیم اندید حافظ محمد ابو سعید خالص صاحب سعید</p>	
<p>و ده چه زیبا طبع گشت این نو کتاب و ده چه ساشش بے با آمد سعید</p>	<p>هر که دید از حال قیل و قال شد طبع مکتوبات و جد و حال شد</p>
<p>ایضا انطباع گرامی جمال نامی مولوی محمد عبد العلی صاحب اسی مستخلص باسی صحیح مطبع نظامی</p>	
<p>هزاران شکر حق کز پرده غیب بهر لفظ او تبشیر و انذار بمانی با معانی دست بادت ساگک را سوا لک کرده روشن</p>	<p>برآمد شا هر زیبا مکتوب بهر مکتوب او ترغیب و ترهیب نصاحت با بلاغت یافت تقریب نعارف را عارف و اده ترکیب</p>

همانا از پله هر نفس سرکش
محمد عبد الرحمن خان شاگرد
بطبع مطبعه نایه نظایه
چه ترتیبی که از باغ و بهار سر
چه ترتیبی که از جانها مطیبت
رقم زد مصرع تا خورش آسم

بود هر صوت لفظش سوطا در آید
که مشکور آمده سیمش بتدقیق
چه خوش آراستش با حسن افکاره ایران
و باغ ز بهر خشک آمد بتدقیق
بطیب قلمه و فم فم که طیب
فرخ افزا چه شد طبع این مکاتیب

ایضاً و له

چه خوش طبع شد نسخه معرفت
با کینه دل صفای رسید
نهی رفعت و قدر درویشیست
سطورش پله سالکان سلوک
کسانیش زین تصوف بود
چو مرآت صورت نمادینش
اثبات حق الیقین اندران
مؤلف بتالیف این فیضها
همانا ز بنیاد کاخ سلوک
عموماً بود خواجسته خا جگان
چه خوش مصرع سالک می نداشت

کز و علم عرفان فتر آمده
بجسم غنا جان فتر آمده
غنی رتبه و شان فتر آمده
ره دین و ایمان فتر آمده
معانی شایان فتر آمده
بیدار انسان فتر آمده
برایم ایتان فتر آمده
مگر بحر فیضان فتر آمده
بله صدر ایوان فتر آمده
خصوصاً از خاصان فتر آمده
مکاتیب عرفان فتر آمده

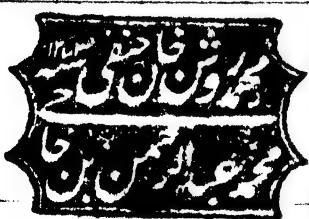
ایضاً و له

اشتهار

چون که این کتاب که تو باغ اجد محمد معصوم قدس سره بموجب قانون ستم ۱۸۴۴م داخل رجسٹر گزینت گردیده است اندک کسی و ان اجماعت تم تصدیق کنند

وجه مهر و دستخط بر خاتمه

برای سند نهی که کتاب مذکور مطبع نظامی است
نهر و دستخط هفتم مطبع در آخر کتاب ثبت گردید



مکتب

از تاریخ مرآة العالم بخت و خان از ملازمان عالمگیر بادشاه

تاریخ وفات حضرت خواجہ محمد مصطفیٰ رحمہ اللہ

رضیہ زحیان امام مضمون

۱۰۶۹

تاریخ وفات حضرت شیخ عبدالحق
این حضرت محمد سعید غازی از

قیل او خلوها بسلا

امین

این حضرت محمد سعید غازی از

ان
اعلام

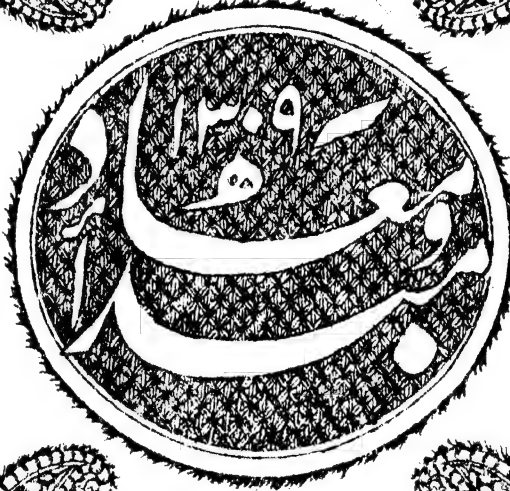
چون کہ این نسخہ تبرکات
مکتوباتِ خواجہ محمد الدین محمد مصوم
خلف الصمدی امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی
رحمہ اللہ درین مطبع بصرت زرکشیر نقش اول گرفته و حسن تازہ انطباع
پذیرفته لهذا بلا اجازت راقم کسے قصد مطبع
آن نمکند کہ حسب قانون بستم ۱۳۰۴ شمسی
داخل جہت گزشتہ گشتہ
شد

یہ کتاب بھیجی ہوئی ۷ مارچ ۱۳۰۴ شمسی کی ہے۔

الرازمی حاجہ محمد عبدالرحمن خان
مہتمم مطبع نظامی
کراچی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَمَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ



وَمَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ

مَطْبَعُ نَظَائِفِ الْفَرَاسِغِ وَتَحْقِيقِ الْكَلَامِ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله في المبدأ والمعاد وحمل على جميعه محمد وآله الامجاد والاعمال فلهذه رسالة شريفة مختصرة
 لاشارات لطيفة رائقة واسرار دقيقة فائقة للامام العام حجة الله على الانام قدوة الاقطاب
 والاولاد وقبلة الابدال والافراد كما كشف اسرار السبع المثاني المجيد ولالفت الثاني تاليسى
 الرحمانى العارف الربانى شيخ الاسلام والمسلمين شيخنا وادامنا الشيخ محمد الفاروقى نسباً
 وانحفاً نذيراً والنقشبندى مشرباً لالزال شمس هداية على افق العس ساطعة والناس فى
 رياض افاضته رائقة والله المستعان وعليه التكلان منها درويشى راهبوس اين راه پيشد
 عنایت خداوندى بل سلطانہ اور ابيكى از خلفا خانوادہ حضرت خواجہ قدس اللہ تعالی
 اسرار ہم رسانید وازان جا طریقی این بزرگواران را اخذ کرده ملازم صحبت آن عزیزیت
 بمرکت توجه آن بزرگ جذبہ خواجہ کہ از صحبت استہلاک در صفت قبولیت میخیزد اور احاصل گشت
 واز طریق اندراج النہایت فی البدایہ نیز شری میسر شد بعد از تحقق این جذبہ کار بسلوک
 قرار یافت واین راہ را تبریت روحانیہ اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالی و تقدس وجہہ
 المقدس تابنہایت رسانید یعنی باسمی کہ رب دوست وازان اسم بقابلیت اولی کہ بحقیقت
 محمدیہ است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والیتجہ بہ دور و حانیت حضرت خواجہ نقشبند

قدس الله تعالی سره عروج نمود و از ان جا بدستگیری روحانیت حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه فوق آن قابلیت استعلام میسر شد و از اینجا مقامی که فوق آن قابلیت است آن قابلیت التفصیل است مرآن مقام را و آن مقام اجمال دوست و آن مقام مقام اقطاب محمدیه است تبرکت روحانیت حضرت رساله خاتمیه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التحیة ترقی واقع شد و در وقت وصول باین مقام نخوی امداد از روحانیت حضرت خواجه علاء الدین عطار که خلیفه حضرت خواجه نقشبند است قدس الله تعالی اسرارهما و قطب ارشاد بوده بآن درویش رسید نهایت عروج اقطاب تا این مقام است و دایره ظلمت تا همین مقام منتهی میشود بعد از ان یا اصل خالص است یا متمرج بظلم طائفه افراد بوصول این دولت ممتازند بعضی از اقطاب بواسطه مصاحبت افراد تا مقام متمرج عروجی واقع می شود ناظر اصل متمرج بظلم میگردند اما وصول باصل خالص یا نظر اصل بآن علی تقادوت درجا تمام خاصه افراد است لکن فضل الله یؤتیه من یشاء و العبد الذل و الفضل العظیم و آن درویش اخلعت قطبیت ارشاد بعد از وصول بآن مقام که مقام اقطاب است از ان سرور دین و دنیا علیه الصلوٰۃ والسلام المبارکات و التحیات النامیات عنایت شد و باین منصب سرافراز ساختند بعد از ان باز عنایت خداوندی حبیل شان و نعم احسانه شامل حال او گشت و از ان جا متوجه فوق ساخت یک دفعه تا باصل متمرج بر دوش ادرانجا میسر شد چنانکه در مقامات سابقه و از اینجا بمقامات اصل ترقی ارزانی فرموده باصل الاصل رسانید و درین عروج خسیس که عروج در مقامات اصل است مدد از روحانیت حضرت غوث اعظم محی الدین شیخ عبد القادر بود قدس الله تعالی سره الاقدس و بقوت تصرف از ان مقامات گذرانید باصل الاصل و اصل گردانیدند و از اینجا بعالم باز گردانیدند چنانکه از هر مقامی باز می گردانیدند و آن درویش را مایه نسبت فردیه که عروج اخیر مخصوص بآوست از پدر بزرگوار خود حال شده بود و پدر بزرگوار او را از عزیزی که جذبه قوی داشتند و بخوار می نمودند و بدست

آمده لیکن آن درویش بواسطه ضعف بصیرت خویش و قلت ظهور آن نسبت را پیش از قطع مثال
سلوک در خود نمی یافت و اصلاً آن را معلوم خود ندانست و نیز آن درویش را توفیق عبادت
نافله خصوصاً ادای صلوة نافله مدوی از پدر وی است و پدر بزرگوار او را این سعادت
از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند حاصل شده بود و ایضا آن درویش را معلوم
لذنی از روحانیت حضرت خضر بود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و التمجیه لیکن تا زمانی که
از مقام اقطاب نگذشته بود اما بعد از عبور از آن مقام و حصول ترقیات در مقامات
عالیه اخذ علوم از حقیقت خود دست و در خود بخود از خود می باید غیری را مجال نموده است
تا در میان درآید و ایضا آن درویش را در وقت نزول که عبارت از سیر عن الله باشد است
بمقامات مشایخ سلاسل دیگر هم عبوری واقع شد و از هر مقام نصیبی فراگرفت و مشایخ
آن مقام مدد و معاون کار او شدند و از خلاصه های نسبت های خوشی نصیبی از زانی داشتند
اول بمقام اکابر چشتیه قدس الله تعالی اسرار هم عبوری واقع شد و از آن مقام حظ
وافر نصیب و گشت و از آن مشایخ عظام روحانیت حضرت خواجہ قطب الدین پیش از
دیگران امداد فرمود و بحق ایشان در آن مقام شان عظیم دارند و رئیس آن مقام اند
بعد از آن بمقام اکابر کبرویه قدس الله تعالی اسرار هم گزری واقع شد این هم در مقام
باعتبار عروج برابر اند لیکن این مقام در وقت نزول از فوق در جانب یمن آن شاهراه
است و مقام اول بجانب یسار آن صراط مستقیم و این شاهراهی است که بعضی از
اکابر اقطاب ارشاد از آن راه بمقام فردیت میروند و بنهایت النهایه میرسند افراد
تنهارا راه دیگر است بی قطبیت از آن راه نمی توان گذشت این مقام در میان مقام صفات
و این شاهراه واقع شده است کانه بر زخست میان این دو مقام از هر دو جهت بهر دو
و مقام اول در جانب دیگر از آن شاهراه واقع شده است که بصفت مناسب کم دارد
بعد از آن بمقام اکابر سرورویه که از شیخ شهاب الدین این طرف اند قدس الله تعالی

اسرار هم عبور واقع شد آن مقام تجلی نور اتباع سنت است علی مصدرها الصلوة والسلام
 التیحه و متزین است نورانیت مشاهده فوق الفوق و توسیع عبادات رفیق آن مقام
 بعضی از سالکان نارسیده که عبادات نافله مشغول نم و بان آرام دارند نصیبی از آن مقام
 بواسطه مناسبت بآن مقام یافته اند بالاصالة عبادات نافله مناسبت بآن مقام است
 دیگران را از مبتدیان و مثمیان بواسطه مناسبت بآن مقام است و آن مقام بسبب کثرت
 آن نورانیت که درین مقام مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطه
 کمال اتباع عظیم الشان و رفیع القدر اند در انبانی حبس خود اتمیاز تمام دارند آنچه ایشانرا
 درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگر چه باعتبار عروج فوق اند میسر نیست بعد از آن
 بمقام جذب فرو آورند و این مقام جامع مقامات جذبات بی اندازه است از آن جائیز
 فرو آورند نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت جامع است و ارشاد
 و تحمیل بغیر و آوردن باین مقام تعلق دارد درین مقام فرو آورند پیش از آن که درین مقام
 تکمیلی پیدا شود باز عروجی واقع شد این زمان اصل را نیز در رنگ ظل و انداخت
 ازین عروج که در مقامات قلب واقع شد تکمیل پیوست و السلام منها قطب ارشاد
 که جامع کمالات فردیت نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار و امینه
 بشمار این قسم گوهری بظهور می آید و عالم ظلمانی از نور ظهور او نورانی میگردد و نور
 ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز فرش هر کسی را که رشید
 و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه اومی آید و از استفاده میگردی توسط
 او یکچکس باین دولت نمی رسد مثلاً نور هدایت او در رنگ دریای محیط تمام عالم
 فرو گرفته است و آن دریا گو یا منجمد است که اصلاح حرکت ندارد شخصی که متوجه آن بزرگست با
 اخلاص دارد یا آنکه آن بزرگ متوجه حال طالبی شده در وقت توجه گو یا روزنی در دل طالب
 کشاده میشود و از آن راه بقدر توجه و اخلاص از آن دریا سیراب می گردد و همچنین شخصی که متوجه

ذکر الهی است جل شانہ و آن عزیز اصلاً متوجع نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد زمین
قسم افادۀ آن جا هم حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از صورت ثانیہ است شخصی
که منکر آن بزرگست یا آن بزرگ از دور بارست هر چند بزرگتر الهی تعالی و تقدس مشغول
انما از حقیقت رشد و هدایت محرومست همان انکار او سبب راه فیض اومی گردیدی آن که
آن عزیز متوجه عدم افادۀ او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت هدایت از وی مفقودست صورت
رشدست صورت بمعنی سبیل النفعست و جماعه که اخلاص و محبت بان عزیز دارند هر چند
از توجه مذکور و ذکر الهی شائۀ خالی باشند نیز ایشان را بواسطه محرومیت نور رشد و
هدایت میرسد و السلام علی من اتبع الهدی منہم ادرمی که اول باین درویش کشادند و ذوق
یافت بودند یافت و ثانیاً یافت میسر شد و ذوق یافت مفقود گشت و ثالثاً یافت نیز در بزرگ
ذوق یافت مفقود شد و فالحالہ الثانیۃ حالہ الکمال والوصول الی درجۃ الولاۃ یا خاصۃ لمقام
الثالث مقام تکمیل و الرجوع الی الخلق للعدوۃ و حالہ السابقتہ کمال فی جہۃ التجذیب فقط فاذا یضلم الہیاء
السلوک و تم حصلت الحالۃ الثانیۃ ثم الثالثۃ و لیس للتجذوب بالمجرد عن السلوک من الحالۃ الثانیۃ
و الثالثۃ نصیب فاکمل للتجذوب لسلاک ثم السالک المجذوب و ما سواہا فلیس بکامل
ولا مکمل اصلاً فلا تکل من القاصرین و الصلوة و السلام علی خیر المرسلین سیدنا محمد و آلہ الاطہر
منہم این درویش در او اخر ماه ربیع الآخر بخدمت عزیزی که از خلفای این خانوادہ
بزرگ بودند مشرف گشت و طریقہ این بزرگواران را اخذ نموده در نصف شهر رجب
ہمان سال بحضورت شبنم کہ در آن موطن اندراج نہایت در بدایت است تسعد گشت
و آن عزیز فرمود کہ نسبت نقشبندیہ عبارت ازین حضورست و بعد از ده سال کامل و چندہ
در نصف اول ماه ذی القعدہ نہایتی کہ در بدایت از پس چہندین پردہای بدایات و
اوساط جلوه گر شدہ بود خرق رو پوش نموده بجلی گشت و یقین پیوست کہ در بدایت حضور
بود ازین اسم و مخنی بود ازین پیکر و اسمی بود ازین سہمی شتان ما بینما حقیقت کار اینجا

شکست شد و سر معامله اینجا آشکارا گشت من لم یزق لم یدر و الصلوة والسلام علی سید الانام
وآله الکرام و صحابه النظام **منها** و اما نعمت ربک فحدث این درویش روزی در خدمت
یاران خود نشسته بود و نظر بر خرابیهای خود داشت و این نظر غالباً برده بود و بحدیکه خود را
بی مناسبت تام باین وضع می یافت درین اثنا حکم من تواضع لله دفعه الله این دو را فتاده را
از خاک مذلت برداشتند و این نداد سر او در دادند که غفرت لک و لمن توکل بک
بسطه او بغیر و اسطه الی یوم العیلة و بتکرار باین معنی خواستند سجده گنجایش رب نامند
و الحمد لله سبحانه علی ذلک حمد اکثر اطیبا مبارکافیه مبارک علیه و کمایجب ربنا و یرضی و الصلوة
و السلام علی رسول سیدنا محمد و آله کما تحری بعد از ان با نشانی این واقعه مامور هستند
۵ اگر پادشاه بر در پیرزن بیاید تو ای خواجه سبقت کن با ان یک و اسع المغفرة
منها سیر الی الله عبارت از سیر تا اسمی است از اسمهای الهی حبل شان که مبدأ تعین است
و سیر فی الله عبارت از سیر در ان اسم است الی ان منتهی الی حضرة الذات الاحدیة المحجدة
عن علمت بار الاسماء و الصفات و الشیون و الاعتبار و این تفسیر بر تقدیری است
که مراد از اسم مبارک الله مرتبه و جوب داشته شود که مستجمع سما و صفاست اما اگر مراد
از این اسم مبارک ذات بحت بوده باشد پس سیر فی الله بمعنی مذکور و اصل سیر الی الله
باشد و سیر فی الله اصلاً برین تقدیر متحقق نشود چه سیر در نقطه نهایت النهایة متصور نیست و
بعد از رسیدن بآن نقطه بی توقف رجوع بعالم است که معبر بسیر عن الله باشد
این معرفتی است که مخصوص بواصلان نهایت النهایة است غیر این درویش از اولیای الله
هیچکس باین معرفت تکلم نکرده است البتة یحبی الیه من یشاء و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و
السلام علی سید المرسلین محمد و آله جمیع **منها** در کمالات و لایات اقام تفاوت اند جمعی باشند
که استعداد حصول یک درجه از درجات ولایت دارند و بعضی دیگر استعداد دو درجه دارند
و طایفه را استعداد سه درجه است و گروهی را قابلیت چهار درجه و آحادی باشند که مستعد

پنج درجه باشند و هم الاقلون حصول درجه اولی ازین درجات پنجگانه وابسته بتجلی افعال
 است و درجه ثانی متوسط تجلی صفات و ثلثه اخیر و بطریق تجلیات ذاتیه علی تفاوت درجات است
 اکثری از یاران این درویش مناسبت بدرجه ثلثه دارند از درجات مذکوره و میلان
 مناسبت بدرجه رابعه و اقلان مناسبت بدرجه خامسه که نهایت درجات ولایت است
 و کمالی که نزدین درویش معتبرست مادی این درجات است بعد از زمان صحاب
 کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین این کمال ظهور نیافته است فوق کمال جذبه و سلوک
 است فردا انشاء الله تعالی این کمال در حضرت مهدی ظهور خواهد یافت و الصلوة والسلام
 تیر الهیة مشهور اسلام بنایة النهایة را در وقت رجوع فتمیزی نزول کمال غایات است
 و صدق و صدق بنایة النهایة همین نزول غایة النهایة است و چون نزول باین خصوصیت
 واقع میشود صاحب رجوع بکلیت خود متوجه عالم اسباب میگردد و آنکه بعضی متوجه جناب
 حقست سبحانه و بعضی دیگر متوجه خلق که این علامت عدم وصول است بنایة النهایة عدم
 نزول است بنایة النهایة غایة مافی الباب در وقت ادای نماز که مسراج مومن است لطائف
 صاحب رجوع را توجه خاص بجناب اقدس جل سلطانه می افتد و تا ادای نماز می آید
 بعد از فراغ نماز باز بکلیت متوجه خلق میگردد و لیکن در وقت ادای فرائض و سنن لطائف
 سینه متوجه جناب قدس می گردد و در وقت ادای فرائض الطیف این لطائف متوجه
 فقط حدیثی مع الله و وقت تواند بود که اشارت باین وقت خاص باشد که مخصوص بنماز است
 و قرینه بر تعیین این اشارت حدیث قره عینی فی الصلوة تواند بود و علاوه این قرینه کشف صحیح
 است و الهام صریح این معسرفت از معارف مخصوصه این درویش است مشایخ این
 کمال را در جمیع بین التوحیدین و انبیا و اولی الامر الی الله سبحانه و السلام علی من تبع الهدی و
 التزم شریعه المصطفی علیه و علی آله الصلوة و التسلیات انما و الکلماتها مشایخ فرموده اند
 که مشایخ اهل الله بعد از وصول بمرتبیه ولایت و انفس است مشایخ آفاقی که در سیر الی الله

در انشای راه میسر شده بود معتبر نیست و آنچه برین درویش منکشف گردانیده اند آن است
 که مشاهده در نفس نیز در رنگ مشاهده در آفاق معتبر نیست آن مشاهده مشاهده حقیقت من
 است سبحانه او تعالی بچون و بیچگونه است در آئینه چون گنجایش ندارد چه آئینه آفاق چه
 آئینه نفس او سبحانه چنانکه در عالم است نه خارج به متصل است بعالم و متصل از عالم شهود و روت
 او تعالی نیز نه در عالم است و نه در خارج عالم نه اتصال بعالم دارد و نه انفصال از عالم لهذا
 روتیه اخروی را با کیف گفته اند از حیطه عقل و دهم خارج است در دنیا این سر را بر جاذبه خاص
 منکشف گردانیده اند هر چند روتیه نیست کار ویت است این دولت عظمی است که بعد
 از زمان اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کم کسی باین دولت مستعد گشته است
 هر چند این سخن امروز مستبعد نماید و مقبول اکثری نمی گردد اما اظهار نعمت عظمی می نماید که
 اندیشان قبول کنند یانه و این نسبت باین خصوصیت فردا در حضرت مهدی ظهور خواهد یافت
 انشاء الله تعالی والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی صلوات الله تعالی و تسلیاته علیه علی
 اله و صحابه جمیعین منهم ما چون طالبی مشیخی بیاید باید که او را اول استخاره فرماید از سه استخاره تا بهفت استخاره
 تکرار نماید بعد از استخاره اگر تریبی ظاهر بشود در کار او نماید اول او را طریق توبه تعلیم دهد و در توبه
 نماز توبه گزارد و فرماید که بحصول توبه درین راه قدم ندون سودمند نیست اما باید که در حصول
 توبه بقدر اجمال اکتفا نماید و فیصل آن را بعد و رایام حواله کند که هم درین اوان بسیار قاصر اند
 اگر اول تکلیف تحصیل تفصیل توبه کرده شود ناچار حصول آن مدتی طلبد و شاید درین مدت فوری
 و مطلب آورد و از مطلب بازماند بلکه توبه را هم سرانجام ندهد بعد از آن طریقی که مناسب
 استعدا و طالب است تعلیم نماید و ذکر می که ملایم قابلیت اوست تلقین فرماید و توجیه بکار
 او در کار و در دو التفاتی بحال او معرفی نماید و آداب و شرائط راه را با و بیان سازد
 و در متابعت کتاب و سنت و آثار سلف صالحین ترغیب فرماید وصول مطلوبی باین
 متابعت محال داند و اعلام نماید که کثوف و قانع که سر موی مخالفت بکتاب و سنت

داشته باشد اعتبار کند بلکه مستغفر باشد و بصحیح عقائد مقتضای آرای فرقه جمیع
 اهل سنت و جماعه نصیحت نماید و تعلیم احکام فقهیه ضروریه و عمل بموجب آن علم تاکید نماید
 که طیاران درین راه بی این دو صلاح اعتقادی و عملی میسر نیست و تاکید نماید در لغت محرم و
 مشتبه است و اطرا نیک مرعی دارد و هر چه باید بخورد و از هر جا که باید تناول نماید بافتوی
 شریعت غبار درین باب درست نکند باجمله و در جمیع امور که برید تا تکمیل الرسول غنوده و مملوک
 حسنه فائزوار انصب عین خود سازد حال طالبان از دو امر خالی نیست یا از اهل کشف
 و معرفت اند یا از ارباب جهل و حیرت اما بعد از طی منازل و رفع حجب هر دو طائفه
 و اهل اندر نفس وصول فریبی نیست یکی را بر دیگری چنانکه دو شخص بعد از طی منازل
 بعبیده کعبه میرسند یکی منازل راه را تماشا کرده رفت و تفصیل هر کدام از منازل را بقدر
 استعداد خود دانسته رسید و دیگری از منازل راه چشم دوخته رفت و تفصیل اطلاع نیافته
 کعبه رسیده هر دو شخص در وصول کعبه مساوی اند و هیچکدام را زیادت نیست درین
 وصول بر دیگری اگر چه در معرفت منازل راه متفاوت افتاده اند و بعد از رسیدن
 بنظر بابر و در ارجح لازم است لان المعرفه فی ذات الله تعالی جهل و عجز عن المعرفه
 آید دانست که قطع منازل سلوک عبارت از طی مقامات عشره است و طی مقامات عشره
 منوط باین تجلیات ثلثه تجلی افعال و تجلی صفات و تجلی ذات و ازین مقامات غیر از مقام
 رضا همه وابسته به تجلی افعال و تجلی صفات اند و مقام رضا منوط به تجلی ذات است تعالی
 و نفس و محبت ذاتیه که مستلزم مساوات ایلام محبوب است با تمام او نسبت به محبت پس
 لاجرم رضا متحقق شود که البته بر خیزد و همچنین لم یغ این جمیع مقامات کمال و وقت حصول تجلی
 و تحسین است که فنای اتم و وابسته با نسبت اما حصول نفس مقامات تسعه در تجلی افعال
 و تجلی صفات است مثلاً هرگاه قدره کامله او را سبحانه بخورد بر جمیع اشیاء مشاهده نماید
 بی خست و سب و تعب و اناست رجوع کند و خائف و ترسان باشد و در عین شهود خود سازد

و بر تقدیرات او صبر پیش گیر و در بطاعتی بگذارد و چون مولای نظم او را دانند عطا و منع
از او نشناسد سجانه ناچار در مقام ستمگر آید و در توکل قدم راسخ نهد چون عطا و منفعت و
مهرانی تجلی شود در مقام رجا آید چون عظمت و کبریا بی او مشاهده نماید دنیای دنی
در نظر او خوار و بی اهمیت شود در آخر ناچار بر غایتی در دنیا پیدا شود و فقر خست سوار کند و
زهد دیدن خود گیرد اما باید دانست که حصول این مقامات بتفصیل و ترتیب مخصوص است
مجدد است و مجذوب سالک را طی این مقامات کمال و احوال است چه او را عنایت
الهی گرفتار محبتی ساخته است که بتفصیل آشنایی تواند برداشت در ضمن آن محبت
زبدۀ این مقامات و خواص این منازل بر وجه اتم او را حاصل است که صاحب تفصیل را
میسر شده است و السلام علی من اتبع الهدی مهمل طالب را باید که اهتمام در نفی الهی بطلد
آفتابی و نفسی نماید و در جانب اثبات وجود حق هر چه در حوصله فهم و فهم او در آید از انبساط
نفی و اصل سازد و اکتفا به وجودیت آن نماید اگر چه وجود را هم در آن موطن نیجاش نیست
ماورای وجود باید طلبید علما علی این حدیث زیاده گفته اند که وجود واجب تعالی زائد است
بر ذات او سبحانه وجود را عین ذات گفتند و ذری وجود را دیگر اثبات ناکرون از تصور
نظر است قال الشیخ علاء الدین و له تفوق عالم الوجود عالم الملک الودود و این درویش را
چون از عالم وجود بالا گذرانیدند تا چندگاه که مغلوب حال بود خود را از روی علم
تفلسفی از اصل اسلام می شناسد و با جمله هر چه در حوصله ممکن در آید بطریق اولی ممکن
تا به تسبیحان من لم یجعل الخلق الیه سبیلا الا بالعجز عن معرفته گمان کند که از این مستانی
الله بقا باشد ممکن واجب گردد چه آن محال است و مستلزم قلب حقائق پس چون
ممکن واجب نگردد غیر از عجز از ادراک واجب تعالی تضییع ممکن نباشد و اعتقادش
سرسن شود دام باز چمن بکایجا همیشه باد بدست است دام را ببلند می بیند چمن طور طلب
میخواهد که هیچ از بدست نیاید هیچ نام و نشان از او پیدا نشود و چمنی هستند که مطلبه

میخواهند که آن را عین خود یابند و قرب و معیت باو پیدا سازند آن ایشانند حسن پسینم
 یارب والسلام منها حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الا قدس فرموده اند که آئینه
 هر یک از مشایخ را دو جهت است و آئینه کمرشش جهت مانا که این کلمه قدسیه را تا این
 هیچ یکی از خلفای این خانواده بزرگ بیان نکرده است بلکه با اشاره و رمز هم در آن با سخن
 نرزانده این حقیر قلیل البصاعته را چه رسد که در شرح آن اقدام نماید و در کشف آن زبان
 کشاید آما چون حضرت حق سبحانه و تعالی محض فضل خویش سر این معمار برین حقیر کلمه حقیقت
 آن گما نیغی و انمود بخاطر ریخت که این در مکنون را بنیان بیان در سبک تحریر نکشد و بزبان
 ترجمان و حیرت قریر آرد بعد از ادای استخاره شروعی در آن باب نموده آمد و المسؤل
 من الله سبحانه بعصمه و التوفیق باید دانست که مراد از آئینه قلب عارفست که بر زخمت
 بین الروح و النفس و از دو جهت حتم روح و جهة نفس مراد داشته اند پس مشایخ را در
 وقت وصول بمقام قلب هر دو جهت آن منکشف میگردد و علوم و معارف آن هر دو مقام
 که مناسب قلب است فاضل میشود بخلاف طریقی که حضرت خواجه آن ممتازند و نهایت
 در آن موطن در بدایه مندرج است آئینه قلب را در آن طریق شش جهت پیدای شود
 بیانش آنست که بر اکا بر این طریق علیه منکشف گردانیده اند که هر چه در کلیه افراد انسانی
 ثابت است از لطائف سه قلب تنها تحقیق است از نفس و قلب و روح و سر
 خفی و خفی که از شش جهت این شش لطیفه مراد داشته اند پس سیر سایر مشایخ بر
 ظاهر قلب است و سیر این بزرگواران در باطن قلب و باین سیر باطن بطون آن سیر
 و علوم و معارف این هر شش لطیفه در مقام قلب منکشف میگردد اما علومی که مناسب
 مقام قلب اند این است بیان کلمه قدسیه حضرت خواجه قدس الله تعالی سره این حقیر
 درین مقام برکت این بزرگواران مزید بر مزید است و تدقیق بعد تحقیق و حکم کرمیه
 و امانعت ربک فحدث رمزی ازان مزید و اشارتی ازان تدقین مینماید و منه سبحان

العصمة والموثق برأيه قلب قلب يشتمل على الكف است برؤيا من قلب ليكن در
 قلب قلب بواسطة نكي دائرة يا سر و كبر و لطيفة از لطائف ستة مذكوره بطريق جزئية
 تمشيذ لطيفة نفس و لطيفة خفي وكذا الحال في القلب الذي في المرتبة الثالثة الا انه لا يظهر فيه
 الخفي ايضاً وكذا الحال في القلب الذي في المرتبة الرابع الا انه لا يظهر فيه السر ايضاً مع ظهور القلب
 والروح فيه وفي المرتبة الخامس لا يظهر الروح فيه ايضاً فاما في القلب محض وبسيط صفة في المرتبة
 في شئ اسلاً وما ينبغي ان يعلم هنا من بعض المعارف العالية لكي يوصل به الى ما هو نهاية النهاية
 وغاية الغاية فاقول بتوفيق الله سبحانه عن جميع ما ظهر في العالم الكبير فيصلاً فهو ظاهر في العالم
 الصغير اجمالاً ونعني بالعالم الصغير الانسان فاذا صقل العالم الصغير وتظهر فيه بطريق المرتبة
 جميع ما في العالم الكبير فيصلاً لانه بالصقالة والتنوير تسع دعاؤه فزال حكم صفوه وكذا الحال في القلب
 الذي نسبتة مع العالم الصغير كنسبة العالم الصغير مع العالم الكبير من الاجمال لتفصيل فاذا صقل
 العالم الاصغر الذي هو عالم القلب ودست الظلمة الطارئة عليه ظهر فيه بطريق المرتبة ايضاً ما
 العالم الصغير تفصيلاً وكذا الحال في قلب القلب بالنسبة الى القلب من الاجمال وتفصيل وظهر
 تفصيل فيه بعد ان كان مجمل بسبب التصفية والنورانية وعلى هذا القياس القلب الذي في
 المرتبة الثالث والقلب الذي في المرتبة الرابع في الاجمال لتفصيل وظهر تفصيل الذي في
 المراتب السابقة فيما سبب الصقالة والنورانية وكذا القلب الذي في المرتبة الخامس
 مع بساطته وعدم اعتبار شئ فيه يظهر فيه بعد التصفية الكاملة ما ظهر في جميع العوالم من العالم الكبير
 والاصغر وما بعدهما من العوالم كما مر فهو الضيق الاوسع والبسيط والابسط والاشد والاكثروما خلق
 شئ من الاشياء بهذه الصفة وما وجد احد اشدها نسبة لصفاته تعالى وتقدس من هذه
 اللطيفة البديعة فلا جرم يظهر فيه من عجائب آيات صفاته سبحانه لا يظهر في احد من خلقه ولذلك
 قال تعالى في الحديث لا يسعني ارضي ولا سماي ولكن يسعني عبدي المؤمن والعالم الكبير
 وان كان اوسع المراد بالظهور الا انه لكثرة تفصيله لا مناسبة له مع من لا كثرة فيه اصلاً ولا في

فيه راسا و آخرى للنسبة هو الضيق الاوسع والبسيط والابسط والاقل الاكثر كما لا يخفى فاذا بلغ
 العارف الاثم معرفة والاكمل مشهودا بهذا المقام العزيز وجوده الشريف رتبة يصير ذلك
 انعارف قلبا لتعوالم كلها والظهورات جميعها وهو المتحقق بالولاية المحمدية والمشرق بالبدعات
 المصطفوية على صاحبها الصلوة والسلام والنتيجة فالاقطاب والادوات والابدال واخلون
 تحت دائرة دلالة والافراد والآحاد وسائر فرق الاولياء مندرجون تحت انوار هدايته لما
 هو النائب مناب رسول الله والمهدي بهدي حبسب الله وهذه النسبة الشرفية العزيزة
 مخصوصة باحد المرادين ليس للمريد من هذا الكمال نصيب هذا هو النهاية العظمى والغاية المقصود
 ليس فوقه كمال ولا اكرم منه نوال لو وجد بعد الف سنة مثل هذا العارف لا غنم ويسرى بركته
 الى مدة مديدة وآجال متباعدة وهو الذي كلامه دوائر نظرة شفاء وحضرت المهدي سبيح وجهه على
 هذه النسبة الشرفية من هذه الامة الخيرة ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم
 وحصول هذه الدولة المقصود منوط باتمام طريقي السلوك وبجذبة تفصيل مرتبة بعد مرتبة
 واكمال مقام الفناء الاثم والبقاء الاكمل درجة بعد درجة وهذا التيسير الاجمال مستاتعة
 سيد المرسلين وحبيب رب العالمين عليه وعلى آله من الصلوات افضلها ومن التسليمات
 اكملها الحمد الذي جعلنا من متابعية والمسئول من الله سبحانه كمال متابعية والنيات
 عليه والاستقامة على شريعته ويرحم الله عبدا قال آمين هذه المعارف من الاسرار الدقيقة
 والرموز الحقيقية ما تكلم بها احد من اكابر الاولياء وما اشار اليها واحد من اعظم الاصفاء
 ابتداء الله سبحانه هذا العبد بهذه الاسرار وانشاها بصدقة حميمة عليه وعلى آله الصلوات والتسليمات
 ونعم ما قال في شعر الفارسي **اگر پاوشه بر در سیر زن** بايد تو اخی اجبهلت مکن
 ايس قبوله تعالى معللا بشئ ولا مسببا بسبب لفعل الله ايشاء ويحكم ما يريد والله يختص بمرحمته
 من يشاء والله ذو الفضل العظيم وصلى الله تعالى على سيدنا و آله وسلم وبارك وعلى جميع الانبياء
 والمرسلين وعلى الملائكة المقربين وعلى عباده الصالحين والسلام على من اتبع الهدى في التزم

متابعة المصطفی علیه الصلوة والسلام مهتدا روح از عالم بچونی است پس لامکانیه از حقیقت
 باشد هر چند بچونی از نسبت بمرتبه و جوب تعالی و تقدست عین چون است
 و لامکانیه از نظر لامکانی حقیقتی جل سلطان عین مکانیه گویا عالم ارواح برزخ است
 در میان عالم و مرتبه بچونی پس هر دو رنگ را دارد ناچار عالم چون ادراچون میدانند
 و نظر بمرتبه بچونی عین چون است و این نسبت برزخیت او را باعتبار نظرت اصلی اوست
 اما بعد از تعلق باین بدن عنصری و گرفتاری باین کل ظلمانی او از برزخیت برآمده است
 و تمام عالم چون فرو آمده و رنگ بچونی از وی متواری گشته مثل او مثل باروت و باروت
 که بواسطه بعضی حکم و مصالح ارواح ملائکه بعضی شریه فرو آمده اند چنانچه گفته اند پس اگر
 غایت خدایوندی حل نشانه دستگیری نماید تا ازین سفر رجوعی واقع شود و ازین منزل
 مستخرج نماید نفس ظلمانی و بدن عنصری نیز متابعت او عروجی خواهند نمود طی منازل
 خواهند فرمود درین ضمن آنچه مقصود از تعلق روح و تنزل اوست بطور خواهد آمد اما
 باطمینان خواهد پیوست و ظلمانی نورانی مبدل خواهد گشت و چون روح این سفر را تمام
 کند و آنچه مقصود از نزول بود بانجام رساند به برزخیت اصلی خواهد رسید و نهایت
 او در جمیع به بدایت خواهد یافت و چون قلب از عالم ارواح است نیز در برزخیت توطن
 خواهد نمود و نفس مطمئنه که رنگ از عالم ارواح دارد چه او برزخ است میان قلب و بدن
 نیز همانجا اقامت خواهد نمود و بدن عنصری که مرکب از عناصر اربعه است با عالم کون و
 مکان استقرار خواهد یافت و بطاعت و عبادت خواهد پرداخت بدین اگر سرکش
 و مخالفت واقع شود فی الجمله منسوب بطباع عنصر خواهد بود مثلا جزوناری که بالذات
 سرکش و مخالفت طلب است در رنگ البیس تعیین نماید تا ناخیر منه خواهد بر آورد و سرکش
 مطمئنه از سرکشی باز مانده است چه او از حق حبس سلطان راضی گشته و حق سبحانه از او
 راضی و مرضی و سرکشی از راضی و مرضی منصوص نیست اگر سرکشی از قالب است مانا که

سید البشر علیه و غلی آله الصلوة و التسلیات ابتداء کلما بقیمه بجاد اکبر ازین سرکشی بپس
 فرموده باشند که منشأ آن جزو قالی است و آنکه فرموده اند اسلام شیطانی مراد ازان
 یا شیطان آفاقیست که قرین اوست علیه الصلوة و السلام و مراد ازین شیطان نفسیست
 هر چند صولت این شیطان نیز شکسته است و از تعدد باز مانده اما بالذات لا ینفک
 عن الذات سیاهی از جنبی کی رود که خود رگست و یا مراد ازان شیطان نفسیست
 و اسلام آن مستلزم انتفای سرکشی بالکلیه نیست با وجود اسلام اگر ترک عزیمت خواهد
 و مرتکب رخصت گردد جائز است و اگر صغیره بوجود آید که در آن حسنه نباشد هم گنجایش
 دارد بلکه حسنه ابرار که نزد مقربان سینه است نیز ازین بیل است اینهمه اتسام سرکشیست
 و این بقای سرکشی از وی از برای اصلاح و ترفی اوست چه بعد از حصول این امور که
 نهایت نقص در آن حصول ترک اولی است آن قدر ندامت و پشیمانی و توبه و استغفار
 دست میدهد که موجب ترقیات بی نهایت میگردد و چون بدن غصصی در مقعد است قرار
 یافت بعد از مفارقت لطائف سته و عروج آنها در عالم امر هر آینه خلیفه آنها درین عالم
 همین بدن خواهد ماند و کار همه آنها خواهد کرد بعد ازین اگر الهام است بر همین مضغه است
 که خلیفه حقیقت جامعه قلبیه است و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوة و السلام آمده است
 من خلص الله اربعین صبا باظهرت بنا مع حکمة من قلبه علی لسانه مراد ازین قلب و الله
 سبحانه علم همین مضغه است و در احادیث دیگر این مراد متعین است کما قال علیه الصلوة
 و السلام انه لیغان علی قلبی عروض غین بر مضغه است نه بر حقیقت جامعه که او بکلیه ازین
 برآمده است و در احادیث دیگر آمده از قلب قلب کما قال علیه الصلوة و السلام قلب
 المؤمن بین اصبع الرحمن الخ و قال صلی الله تعالی علیه و آله و سلم قلبی من
 کریشته فی ارض فلاة الخ و قال علیه الصلوة و السلام اللهم ثبت قلبی علی طاعتک و التقلب
 عدم الثبات نایب لئله المضغه لان الحقیقة الجامعة لا القلب لها اصلا بل هی مطمئة راسخه علی

الاطمینان وخیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام اینما طلب اطمینان القلب اراد به
 المصنعة لا غیر لان قلبه حقیقی قد کان مطمئناً بلا ریب بل نفسه ایضاً كانت مطمئنة بسیاسة
 قلبه حقیقی قال صاحب العوارق قدس سره ان الالهام صفة لنفس المطمئنة التي
 خرجت فی مقام القلب وان التلویات والتقلبات ح تكون صفات لنفس المطمئنة
 وهو كما ترى مخالفاً للحادیث المذكورة ولو میسر العروج من هذا المقام الذي احسب
 الشیخ عنه تعلم الامر كما هو علیه ولا ح صدق ما اخبرت به وطابق لكشف والاسام
 بالاخبارات النبویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحفة ولقد تعلم ان ما اخبرت به من
 خلافة المصنعة وورود الالهام علیها وصیور رتبا صاحب احوال وتلویات مما کبر علی
 المتعصبین السجائیلین القاصرین عن حقیقة الامر وتقل علیهم فماذا یقولون فی الاخبار النبویة
 علیه وعلی آله الصلوة والسلام حیث قال ان فی جسد بنی آدم لمصنعة اذ صلیحت صلح الجسد
 كله واذا فسدت فسدت الجسد كله الا وهی القلب جعل صلی الله تعالی علیه وآله وسلم المصنعة
 هی القلب علی سبیل المبالغة وناط صلاح الجسد وفساده بصلاحه وفساده بما یجوز لهذه
 المصنعة ما یجوز للقلب حقیقی وان کان علی سبیل النیابة والخلافة واعلم ان الروح لما فارق
 الجسد بالموت الذي هو قبل الموت وجد العارن الواصل روحه غیر ذیل فی الجسد ولا
 خارج عنه ولا متصل معه ولا منفصل عنه ووجدان للروح تعلقا مع الجسد لصلح الجسد بل لغرض عروج
 الی الروح كما له ایضاً وذلك لتعلق هو منشأ لصلاحه وبخیر فی الجسد ولولا ذلك لتعلق
 لصلح الجسد بخلافه شرراً ونقصاً وکذا الحال للواجب تعالی مع الروح وغیره فانه
 تعالی غیر ذیل فی العالم ولا خارج عنه ولا متصل معه ولا منفصل عنه ولا سبباً له لتعلق
 مع العالم خلقاً وبقاؤه فاضة للکمالات للنعم والخیرات فان قلت ان علماء اهل الحق
 ما تکلموا فی الروح مثل هذا الكلام بل کادوا لم یجوزوه وانت تلزم وفاهم فی القلیل والكثیر
 فاجبه قلت العالم بحقیقة الروح قلیل منهم فهم مع قلة انما یتکلموا بکشف الکمالات الروحية

و اکثر ابا الاجمال اجتناباً عن سوء فهم العوام و وقوعهم في الضلال فان الكلمات الحرة
شبيهة بصورة الكلمات الوجودية والفرق بين لا يطلع عليه الا الراخون من العلماء و افراد
المصلحة في الاجمال بل في الانكار عن بينة و كشف عن حقيقة فلا ينكرون كمالاته التي بين
ذكرها و العبد الضعيف انما بينه و كشف عن بعض خواصه اعتماداً على علمه الصحيح و كشفه الصحيح
بعون الله سبحانه و توفيقه و صدقة حميدة عليه الصلوة والسلام و آله الكرام مع ازالة كسبه و نفعه
عن البيان فافهم و تأمل ان يعلم ان الجسد كما استفاد من الروح كمالات لا تخص الروح ايضا
الكتب من الجسد و انما عظمى حيث صار سمياً بصيراً متكبلاً بجسد كسباً مباشراً لا فعال
ما سبب بعالم الاجساد و چون نفس مطمئنة بر روحانان ملحق شد چنانكه بالا گذشت
عقل بجای او در عالم اجساد بخلافت او نشست و عقل معاد نام یافت ابن زمان فکرو
اندریشه او همه برای آخرت مقصود گشت و از اندیشه عیشت فارغ آمد و شایان فرست
شد بواسطه نوریکه او را عطا فرموده اند این مرتبه نهایت مراتب کمالات عقل است تا
اینجا اعتراض نکند که نهایت مراتب کمالات عقل بنیاید که در نسیان معاش و
معاد متحقق شود که در مبدأ اندیشه او غیر حق سبحانه و تعالی مایسج نباشد چه دنیا و چه
آخرت گوئیم که این نسیان در انشای راه او حاصل شده بود در مرتبه فنا فی الله و این
کمال بر محل ازان متجاوزست اینجا رجوع علمست بعد از حصول جهل و عود و فرست
بعد از تحقیق جمع و حصول اسلام حقیقی است بعد از کفر طریقت که در مرتبه جمع است و
فلسفه کثیر السفه که در عقل مراتب اربع ثابت کرده اند و کمالات عقل را در آن منقسمند
اندا که کمال نادانست حقیقت عقل را با کمالات تابعه و بعقل و فهم نمی توان دانست
کشف صحیح و الهام صریح در کارست که مقتبس از مشکوة انوار نبوتست صلوات الله
تعالی و تسلیما نه علی جمیع الانبیاء و المرسلین عموماً و افضلهم حبیب الله خصوصاً اگر پرسند
که در عبارات مشائخ واقع شده است که عقل نرجان روحست معنی آن چه باشد

گوئیم که علوم و معارف که تعلقی روحانی از مبدأ فیاض قائلش میشود قلب که از عالم
 ارواحست اخذ می کند تر جان آن عقل است که آن را محرر و ملخص ساخته شایان
 فهم گرفتار آن عالم خلق می سازد که اگر او تر جانی نکند فهمیدن آن متعسر است بلکه متعذر
 و چون مضغه قلبیه خلیفه حقیقت جامعه قلبیه است حکم اصل پیدا کرده است و تعلقی او نیز
 تعلقی روحانی گشته و تحملج تر جان آمده است باید دانست که زمانی بر عقل معادنی آید
 که باعث شوق مجاورت نفس مطمئنه میگردد و بجدی که او را بمقام آن میرساند قالب
 تنهی و خالی میگذارد و این زمان تعقل و تذکر نیز بمضغه قلبیه قرار میابد آن فی ذلک
 تذکری لمن کان له قلب و روح همان قلب خود تر جان خود گردد درین وقت عارف
 معامله با قالب افتد جز و ناری آنکه ندای انا خیر منه از نهاد آن ظاهر میشود و بانقیاد
 می آرد و بتدریج بشرف اسلام حقیقی مشرف میگردد پس خلعت بلبسی را از وی اهل
 گردانیده و بمقام اصلی نفس مطمئنه میرسانند فنانب مناب آن میسازند پس در قالب
 خلیفه قلب حقیقی مضغه آمد و ناسب مناب نفس مطمئنه جز و ناری گشت **ف** زبش
 مس وجود من از کیمیای عشق و جز و هوایی مناسبت بروح دارد و لهذا در وقت حصول
 سالک و خروج آن بمقام هوگاه باشد که همین هو را بعنوان حقانیت بدانند و گرفتار
 آن بماند چنانچه در مقام روح همین شهود دست میدهد و گرفتار میماند بعضی از مشلخ گفته اند
 که سی سال روح را بجندای پرستیدم و چون از ان مقام گذرانید ند حق از طبل
 جدا شد و این جز و هوایی بواسطه مناسبت بمقام روحی درین قالب قائم مقام روح میگردد
 و در بعض امور حکم روح پیدا میکند و جز و آبی مناسبت بحقیقت جامعه قلبیه دارد و لهذا
 فیض او بجمع اشیا میرسد و من الما کل شیء حی بازگشت او بمضغه قلبیه است و جز و
 ارضی که جز و عظم آن قابلیت بعد از تطهیر از تلویث و ناهت و خست که از صفات ذاتیه
 اویند حاکم و غالب درین قالب او میگردد و هر چه هست در قالب حکم او پیدا میکنند

وزنگ آن می گیرد و این بواسطه جامعیت تامه اوست جمیع اجزای قالب حقیقت را
 او بیند و لهذا کره ارضی مرکز عناصر و افلاک آدم مرکز اود مرکز عالم درین وقت معامله قایل
 نیز بانجام رسید و نهایت عروج و نزول متحقق گشت و کمال تکمیل نقد وقت آمد و نسبت
 نهایی که رجوع به بدایت دارد بدانکه روح بامراتب و توابع خود هر چند بطریق عروج
 بمقر خود رسیده بود اما چون هنوز تربیت قالب در پیش داشت توجهی باین عالم و کمال
 بود و چون معامله قالب بانجام رسید روح با سرخشی و خفی و با قلب و نفس و عقل متوجه
 جناب اقدس خداوندی جل سلطانه گشت و بکلیه ازین قالب اعراض نمود و قالب
 نیز بکلیت خود متوجه مقام عبودیت آمد پس روح بامراتب خود در مقام شهود حضور
 شگن است و از دید و دانش ماسوی بکلیت معرض و قالب تمام بمقام طاعت
 بندگی راسخ است اینست مقام فرق بعد الجمع و الله سبحانه الموفق لکمالات و این درویش
 درین مقام قدم خالص و آن رجوع روح است بامراتب خود بجام خلق تا بحین جل و علا
 ایشان را دعوت نماید و روح درین وقت حکم قالب پیدا میکند و توابع او میگرد و دو کار
 تا بجائی میرسد که اگر قالب حاضر است روح نیز حاضر است و اگر قالب غافل است
 روح نیز غافل مگر در وقت ادای نماز که روح بامراتب خود متوجه جناب اقدس است
 جل شاناه قالب اگر چه غافل باشد زیرا که نماز معراج مومن است بآید و آنست که
 این رجوع و اصل که بکلیت واقع شود از اتمل مقامات دعوت است این غفلت سبب
 حضور جمیع کثیر است غافلان ازین غفلت میمانند و حاضران ازین رجعت جا بجا
 مقام اسبیل روح بایشبه الذم است فهم هر کوه اندیش اینجا رسد اگر کمالات این غفلت
 بیان کنم هرگز کسی آرزوی حضور نکند این آن غفلت است که خواص بشر را بر خواص ملک
 فضیلت بخشید این آن غفلت است که محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم را حجت
 عالمیان گردانید این آن غفلت است که از ولایت به نبوت میرساند این آن غفلت است

که از نبوت بر سالت میرساند این آن غفلت است که اولیای عشرت را برابر اولیای
عزالت فرست می بخشد این آن غفلت است که محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
بر صدیق اکبر سبقت میدهد بعد ما کان کاذبی فرس این آن غفلت است که صحو را بر
شکر ترجیح می نماید این آن غفلت است که نبوت را بر ولایت فضل میگردد اند علی زعم
القاصرین این آن غفلت است که بسبب آن قطب ارشاد از قطب بدال فضیلت
سدا میکنند این آن غفلت است که صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه از روی آن می نماید
آنجا که میفرماید ایستنی صحو محمد این آن غفلت است که حضور مکینه خادم اوست این آن
غفلت است که وصول مقدمه حصول اوست این آن غفلت است که بصورت تنزل
است و بحقیقت ترفع این آن غفلت است که خواص را بعوام مشتبه میسازد و قباب
کلمات ایشان میگردد و عگر گویم شرح این سجد شود و ثقیل یل علی الکثیر و لقطرة
نبی عن البحر الغدير و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی اله
من الصلوات و التسلیات المتها و المکلهما **صنهما** حضرت رسالت خاتمیت صلی الله
علیه وآله وسلم در میان سائر انبیا علیه و علیهم الصلوات و التسلیات تجلی ذاتی ممتاز
است و باین دولت که فوق جمیع کمالات است مخصوص و کل تابعان او را ازین مقام
خاص نصیب است گفته نشود که برین تقدیر لازم می آید که کمال این مقام فضل شهنشاه
از سائر انبیا و این خلاف مقتدا اهل سنت و جماعت است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
و این فضل نه جز نیست تا بآن رفیع شبهه کرده شود بلکه کلی است زیرا که تفضل رجال
بقرب الهی است جل سلطان همتی که هست دون آن فضیلت است در جواب
گویم که لازم نمی آید ازین که کمال این امت را از ان مقام نصیب است وصول اینها بآن
مقام و فضیلت مربوط بوصول است نهایت عروج کمال این امت را که خیر الامم است
تا تحت اقام انبیا است علیهم الصلوات و التسلیات صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه

که افضل جمیع بشر است بعد انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و التَّحیات نهایت عروج
او تا تحت قدم نبی است که دون جمیع انبیاست غایت مافی الباب کمل تابعان این است
در مقام تحت از کمالات مقام فوق الفوق که مخصوص پیغمبر ایشانست علیهم الصلوة
و السلام نصیب تمام است خادم هر جا باشد اویش مخدوم باو خواهد رسید خادم و
بطفیل مخدوم آن یابد که نزدیکان را بنی دولت خدمت میسر کند و در چنانست
که اوست دایم نرسد به این پس که رسد ز دور بانگ جرسم باید دانست که مریدان را
گاه هست که این توهم پیران در حق خود پیدا شود و حصول مقامات پیران ایشان
را در تخیل مساوات اندازد حقیقت معامله این است که مذکور شد حصول مساوات
بر تقدیر وصول بآن مقامات است نه بر تقدیر حصول آن مقامات که حصول طفیلی
است از اینجا کسی گمان نکند که مرید مساوی پیر خود نباشد نه چنین است بلکه مساوی
مجزو است بلکه واقع لیکن فرق در میان حصول آن مقام و وصول بآن مقام بسیار
دقیق است هر مریدی باین دولت همت نیست کشف صحیح و الهام صریح درین فرق درگاه
است و الله سبحانه اللهم بالصواب و السلام علی من اتبع الهدی **منها** در دینی پرسید
که سبب چیست که روزی این راه را حاکمی رو میبرد و زمانی نمی ایستد و بعد از آن متواری
میکرد و پس از مدتی باز همان حالت آشکارا میشود و بعد از زمان باز متواری میگردد
و کذا الی ما شاء الله تعالی جوابش آنست که آدمی را هفت لطیفه است و مدت دولت
و سلطان هر لطیفه جداست پس اگر داری بر الطیف اینها درود نمود و حالتی قوی
نزدول فرمود کلیت سالک بزرگ آن لطیفه منضبط می گردد و آن حال در جمیع لطائف
سرایه میکند و تا زمانی که دولت آن لطیفه ثابت است آن حال بر پاست و چون دولت
آن لطیفه منقضی گشت آن حال زایل است و بعد از مدتی اگر آن حال رجوع نماید از دور
حال خالی نیست یا بر همان لطیفه اولی رجوع نماید درین وقت راه ترقی بران سالک

مسدود است و اگر بر لطیفه دیگر وارد شدند راه ترقی مفتوح گشت و در آن لطیفه دیگر نیز
معامله لطیفه اولی است چه بعد از زائل شدن آن حال اگر همان حال رجوع نماید از دو
حال سابق خالی نیست و لهذا حال جمیع اللطائف پس اگر آن وارد در جمیع لطائف
بطریق اصالة سر بیان نمود از حال بمقام انتقال فرمود و از زوال محفوظ گشت الله
سبحانه علم بحقیقه الحال و الصلوة والسلام علی سید البشر و آله الاطهر **مهمها** قال الله
تعالی یا ایها الذین آمنوا کلو امن طیبات ما رزقناکم و اشکروا الله ان کنتم اياه تعبدون تحمل
ان یکون الشرطیة قید الامر بالاکل ای کلو امن مستلذات ما رزقناکم ان صح منکم ان تحصوه
بالعبادة و لو لم یصح منکم ذلک بل کنتم عابدين لمهایات انفسکم فلا تأکلو امن مستلذات لکنکم مضی
بالمرض الباطنی و المستلذات من المرزوقات سم قائل لکم و اذا زال المرض الباطنی منکم
صح لکم تناول المستلذات فتر صاحب الکشف الطیبات ههنا بالمستلذات نظرا
الی طلب الشکر **مهمها** قال بعض المشائخ قدس الله تعالی اسرهم من عرف الله لا
یضره ذنب ای الذنب الذی کسب قبل المعرفة لان الاسلام یحب ما کان قبله و حقیقه
الاسلام هو معرفة الله سبحانه علی طریقه الصوفیه بعد الفناء و البقاء فیجب حصول هذه المعرفة
الذنوب النبی كانت حاصلة قبلها و یکن ان یراد بالذنب الذنب الذی یحصل بعده
المعرفة فیراد بالذنب الذنب لصغیر لا الکبیر لان اولیاء الله محفوظون عنه و عدم ضرره بعدم
الاصرار و التدارک بلا فصل بالتوبة و الاستغفار و یجوز ان یکون معناه لا یصدر عنه ذنب
لان عدم صدور الذنب ملزوم بعدم ضرره فکذا لازم و اراد المذموم و ماتوهم الملاحظة من
هذه العبارة من ان سبغ للعارف ارتکاب الذنوب بعدم ضرر با فیا ظل قطعاً و زندقه صریحاً
اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم انما سرور ربنا لا ترغ قلوبنا بعد
از هدیتنا و هب لنا من لذنک رحمة انک انت الوهاب و صلی الله تعالی علی سیدنا
محمد و آله و سلم و بارک و ارجو من الله الکرم الواسع مغفرة ان لا یضر الذنب للمکسب

قبل المعرفة للعارف لمحقق بحقیقة الاسلام وان كان ذلك الذنب من قبل المظالم و
 حقوق العباد ولما هو سبحانه المالك على الاطلاق وقلوب العباد بین اصبعیه من اصابعه
 یقلبها کیف یشاء و مطلق الاسلام یجب من الذنوب ما سوی المظالم و حقوق العباد كما لا یخفى
 فان بحقیقة الشئ و كما له مرتبة لیس مطلقه منهنها حق سبحانه و تعالی بذات خود موجود است نه
 بوجود بخلاف سایر موجودات که بوجود موجودند پس احتیاج او تعالی در موجودیت
 بوجود لازم نیاید تا گویند که وجود او تعالی عین ذات است نه زائد تا احتیاج بغیر لازم نیاید
 و در اثبات عینیت وجود در ذات را جل سلطانه محتاج باده متطاو له گردیم و مخالفت
 کرده باشیم مرمهور اهل سنت و جماعت را چه این بزرگواران بعینیت وجود قائل
 نیستند وجود را زائد میدانند و پوشیده نیست که حکم بزیادتی وجود مستلزم احتیاج
 واجب است تعالی و تقدس بغیر اگر بوجود زائد واجب را تعالی و تقدس موجود گوئیم
 و اگر بذات خود موجود گوئیم و این وجود را عرض عام بگیریم هم سخن جمهور متکلمین اهل حق
 درست میگردد و هم اعتراض احتیاج که مخالفان دارند بالتکلیف دفع میشود و فرق واضح
 است در میان آنکه واجب را تعالی بذات خود موجود گفتن و اصلا وجود را داخل نداشتن
 و در میان آنکه موجود بوجود گفتن و آن وجود را عین ذات اثبات کردن هذه المعرفة ما
 خصنی الله سبحانه بها الحمد لله سبحانه علی ذلك والصلوة والسلام علی رسوله منهنها از
 خصائص حضرت واجب الوجود است تعالی و تقدس که بذات خود موجود بود و اصلا
 در موجودیت بوجود محتاج نشود برابر است که وجود را عین ذات بگیریم یا زائد بر ذات
 هر دو تقدیر عینیت و زیادتی محذور لازم است و چون حضرت حق سبحانه و تعالی را
 شئت بران جاری شده است که هر چه در مرتبه واجب است نمونه آن در هر مرتبه
 امکان ظاهر سازد و علمه احد اولم العلیه آن النموذج خاصه در عالم امکان وجود را ساخته
 است که وجود هر چند موجود نیست و از معقولات ثانیه است اما اگر منسوخ کنیم

وجود او را پس او موجود بذات خود خواهد بود نه بوجود دیگر برخلاف موجودات دیگر که موجوده
 آنها بوجود محتاج است و ذات اینها کافی نیست وجود که او را در موجودیت اشیا دخل داده اند اگر
 موجود شود بذات خود موجود خواهد بود و محتاج بوجود دیگر نخواهد بود خالق موجود تعالی و تقدس
 بالاستقلال اگر بذات خود موجود شود و صلا بوجود محتاج نگردد چه عجب است و متبعاً و بعد از آن
 از محبت خارج است و الله سبحانه و تعالی للمصلوب اگر کسی گوید که مراد حکما و شریک بعضی متصفین
 که بعینیت وجود ذات را تعالی و تقدس بذات قائل گشته اند همانست که تو آنرا گفته در معرفت
 سابق که واجب وجود موجود دست تعالی و تقدس بذات خود نه بوجود دین تنبیهی این کلام که موجود
 است بوجودی که عین ذات است آنست که موجود دست بذات خود نه بوجود در جواب گوئیم که
 برین تقدیر خلاف اهل سنت با ایشان درین مسئله در برابری افتد پس تنبیهی اهل حق برین تقدیر
 در تقابل ایشان می گفتند که او تعالی بوجود موجود دست نه بذات اثبات زیادتیی وجود برین تقدیر
 مستدرک است پس اثبات زیادتیی وجود را دلالت بر آن شد که خلاف فریقین و نفس وجود
 نیست بلکه در وصف او است که بعینیت و زیادتیی باشد یعنی هر دو فریق قائلند بآنکه او تعالی
 بوجود موجود دست خلاف ندارند مگر در عینیت و زیاتی آن اگر گویند که چون واجب بوجود تعالی
 و تقدس بذات خود موجود باشد پس واجب را تعالی موجود گفتن بکدام معنی باشد چه معنی وجود
 ما قام به الوجود دست و لا وجود ههنا صلا جواب گوئیم که آری وجود یک ذات واجب تعالی و
 تقدس آن موجود شود در واجب تعالی مفقود است اما وجود یک بطریق عرض عام بر ذات او
 تعالی مقول شود و بطریق شتقاق محمول گردد اگر باعتبار قیام آن وجود واجب تعالی موجود
 گویند گنجایش دارد هیچ محذور لازم نیاید و السلام منها هرگز نه پرستیم خدائی را که در حیطه شهود
 آید و مرئی گردد و معلوم شود و دروهم و خیال گنجد چه مشهود و مرئی و معلوم و موهوم و متخیل و مرئی

شاهد و رانی و عالم و دواهم و مختل مصنوع و محدث است ع آن تلمه که در دایان نگنجد ظلم
 مقصود از سیر و سلوک خرق حجب است حجب و جوبی باشد یا مکانی تا وصل عریانی
 سیر آید نه آنکه مطلوب را در قید آرند و صید نمایند **ع** عنقا تشکار کس نشود و دام باز چین
 کاینجا همیشه باد بست است دام را بدی ان الرویة فی الآخرة حق نومن به و لا نشتغل بکیفیتة
 لقصور ففهم العوام عن در که لا عدم ادراک الخواص فان لهم نصیباً من ذلک المقام فی الدنیا
 و ان لم یسم رویة و السلام علی من اتبع الهدی **منها** هر چه در دید و دانش می آید مقید است
 و از صرافت اطلاق تنزل و مطلوب آنست که از جمیع قیود منزه و مبری باشد پس ماورای
 دید و دانش او را باید جست این معامله و رای طور نظر عقل است چه عقل ماورای دید و
 دانش را جستن محال میدانند **د** را ز درون پرده ز رندان مست پرس بد کین حال
 نیست صوفی عالم مقام را **منها** مطلق بر صرافت اطلاق خود است هیچ قیدی با و راه
 نیافته است اما چون در مراتب مقید ظهور فرماید عکس او با حکام آن مراتب منصف گشته مقید
 و محدود نماید لاجرم در دید و دانش آید پس اکتفا بر دید و دانش اکتفا بر عکس است از عکس
 آن مطلوب بلند همتان بجز و مویز سیر نشوند ان الله سبحانه یحب معالی اہم جعلنا الله
 من معالی اہم بحرمة سید البشر علیہ و علی آلہ الصلوٰت و التسلیات **منها** در او اعلیٰ حال
 می بینیم که در مکانی طواف میکنم و جمعی دیگر نیز با من در آن طواف شریک اند اما بطوی سیر
 آنجا عه سجد است که تا سن یک دور طواف را با انجام میرسانم آنجا عه دوسه قدم مسافت را
 قطع می نمایند در آن اثنا معلوم میگردد که این مکان فوق العرش است جماعه طواف کنندگان
 ملائک کرام اند علی بنیا و علیہم الصلوٰت و التسلیات و الله یختص برحمۃ من یشاء و الله ذو الفضل
 العظیم **منها** قباب اولیا الله صفات بشریت ایشانست بهر چه سایر مردم محتاج اذاین

بزرگواران نیز محتاج اند ولایت ایشان را از احتیاج نمی بر آرد و غضب ایشان نیز در
 رنگ غضب سائر مردست هرگاه سید الانبیا علیه و آله و سلم و تسلیات فرماید غضب کما
 یغضب البشر با و لیا چه رسد و همچنین این بزرگواران در اکل و شرب و معاشرت با این عیال
 و مواسفت با ایشان با سائر ناس شریک اند تعلقات شتی که از لوازم بشریت است از جهل
 عدم زایل نمی گردد حق سبحانه و تعالی در شان انبیا علیهم الصلوات و التسلیات میفرماید و با
 جملنا هم جسد الا یاکلون الطعام و کفار ظاهر بنی می گفتند ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یشرب
 الا سواک پس هر که نظر او بر ظاهر اهل الله افتاد محروم گشت و خسران دنیا و آخرت نقد رفت
 او آند همین ظاهر بنی ابو جهل و ابولهب را از دولت اسلام محروم ساخت و در خسران ابدی
 انداخت سعادت مند آنست که نظر او از ظاهر بنی اهل الله کوتاه گشت وحدت نظر او بصفات
 باطنه این بزرگواران نفوذ کرد و در باطن مقصور گشت فهم نیل مصر بلا المحبوبین و ما را محبوبین عجب
 کار است صفات بشریه آنقدر که در اهل الله ظاهر میگردد و در سائر مردم ظاهر نیست و چشم نیست
 که ظلمت و کدورت در محل هموار و مصفا اگر چه اندک باشد بیشتر هوید میگردد و از آنچه در محصل
 از هموار و غیر مصفا اگر چه بیشتر باشد لیکن ظلمت صفات بشریت در عوام در کلیت سرایت میکند
 و در قالب و قلب و روح میدود و در خواص این ظلمت مقصور بر قالب و نفس است و در خواص
 خواص نفس نیز از این ظلمت مبرا است مقصور بر قالب است و پس و ایضا این ظلمت در عوام
 موجب نقصان و خسارت است و در خواص موجب کمال و نصارت همین ظلمت خواص است
 ظلمتهای عوام را زایل میگرداند قلبهای ایشان را تصفیه می بخشد و نفسها را تزکیه میدهد اگر
 این ظلمت نمی بود خواص را بعوام هیچ مناسبت نمی کشود و راه افاده و استفاده مسدود مینمود
 و این ظلمت در خواص آنقدر نمی ایستد که مکرر سازد بلکه ندامت و استغفار که در قفای او دست

میدو چندین ظلمت و کدورت دیگر را هم می زداید و ترقیات مسفر مایه بین ظلمت است که در
 ظلمت مفقود است و بسبب آن راه ترقی مسدود و در آن ظلمت بروی ابرسبیل مرج بائشبه الذم
 عوام کالانعام صفات بشریت اهل الشدرادرزنگ صفات بشریت خود میدانند و
 محروم و مخدول می مانند قیاس غائب برشاهد فاسد است هر مقام را خصوصیات علمیه
 است و هر محل را لوازم جدا و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه
 علی آله الصلوات و التسلیات منها آدمی تا زمانی که گرفتار علم و دانش است و بنقوش
 ماسوی منقش خوار و بی اعتبار است نسیان ماسوی شرط راه است و فحای ماعداد قدم
 پیشگاه تا آئینه باطنی از رنگارامکان زرد و نکر و ظهور حضرت و جوب محال است چه جمع
 علوم امکانی با معارف و جوبی ابرسبیل جمع اضداد است اینجا سوالی است قوی و آن آنست
 که چون عارف را به بقا مشرف می سازند و برای تکمیل ناقصان بازش میگردانند علمی که
 زائل شده بود و عود مینماید برین تقدیر علوم امکانی با معارف و جوبی جمع میگردد و تو آنرا جمع
 ضدین گفته خواهی آنست که عارف باقی باشد درین وقت حکم برزخیت پیدا کرده است
 گویا برزخیت بین الوجوب و الامکان و منصفی برنگ هر دو مقام و درین صورت اگر علوم و
 معارف هر دو مقام جمع شوند چه شکل زیر که محل اجتماع ضدین واحد مانند بلکه گویا متعده
 گشته است فلذا جمع منها علوم اشیا که در مرتبه قازائل شده بودند بعد از بقا اگر رجوع نمایند
 نقضی در کمال عارف لازم نیاید بلکه کمال اوست درین رجوع بلکه تکمیل او مربوط به بین رجوع
 چه عارف بعد از بقا متخلن باخلق الله است علم اشیا در واجب تعالی عین کمال است
 و ضد آن موجب نقصان فلذا حال العارف المتخلن و السرفیه ان العلم فی امکان بحصول محصل
 صورة المعلوم فی فلا جرم تا اثر العالم محصول صورة المعلوم فی و کما کان العلم ازیدکان التا

فی العالم اکثر فیکون التفرع و التلون فیہ اوسع و البسط فیکون نقصا فلا بد للطالب من نفی هذه العلوم
 کلها و نسیان الاشیاء جلها و العلم فی الواجب تعالیٰ لیس کذلک اذ هو سبحانه منزله
 من ان یحل فیہ صور الاشیاء المعلومه بل ینکشف الاشیاء علیه تعالیٰ بحج و تعلق العلم به انسیجان
 من لا یتغیر بذاته و لا بصفاته و لا فی افعاله بحدوث الاکوان و العارف المخلق یصیر علمه بهذه
 الصفة فلا یحل فیہ صور معلومات الاشیاء فلا تاثر فی حقه فلا تغیر و لا تلون فلا یكون نقضاً بل کما
 هذا السر من خواص الاسرار الالهیه خص الله سبحانه و تعالیٰ من یشاء من عبادہ ببرکة حبیبیه علیه
 و علی آله الصلوات و التسلیمات انتہا و المکملها منہما این درویش را در دوازدهم سال زانبد
 زمان انابت بمقام رضا مشرف ساختند اول نفس را باطمینان رسانیدند بعد از آن
 بتدریج بحض فضل باین سعادت مستعد ساختند و باین دولت مشرف نشد تا زمانی
 که بر توی از رضای آن حضرت جل سلطان بر تافت فرضیت لنفس المظننه عن مولای او رضی
 مولایا عنہما الحمد لله سبحانه علی ذلک حمد اکثر اطیبا مبارکافیه مبارک علیه و کمایحب ربنا و یرضی
 و الصلوة و السلام علی رسولہ محمد و آله کمایحری اگر گویند که چون نفس راضی شد از مولای خود
 پس معنی دعا و طلب دفع بلا چه باشد گوئیم که رضا از فعل مولای تعالیٰ مستلزم رضا از مخلوق
 او نیست بلکه بسا است که رضا از مخلوق مستقیج باشد در زنگ کفر و معاصی پس رضا از خلق قبیح
 لازم باشد و کراهت از نفس قبیح واجب هرگاه مولای از نفس قبیح راضی نباشد بنده چگونه
 شود بلکه بنده درین صورت مامور بشدت و غلظت است پس کراهت از مخلوق منافی رضا
 خلق آن نباشد پس طلب دفع بلا را معنی تحسن باشد و جمعی که فرق نکرده اند در میان رضا
 فعل و کراهت از مفعول در وجود کراهت بعد از حصول رضا در شکل مانده اند و در دفع آن
 تکلفات نموده اند و گفته اند که وجود کراهت منافی حال رضا است نه مقام رضا و بحق حقیقه

بالهام الله سبحانه والسلام علی من اتبع الهدی منها مدتی آرزوی آن داشت که وجبی پیدا
 شود و جمیع در مذہب حنفی ما در خلف امام قرائت فائحه نموده آید تہرگاہ قرائت در نماز فرض باشد
 از قرائت حقیقی عدول نموده بقرائت حکمی قرار دادن معقول نمی‌شند با آنکہ در حدیث نبوی آمده
 علیہ الصلوٰۃ والسلام لا صلوة الا بقراءة الکتاب اما بواسطہ رعایت مذہب بی اختیار ترک قرائت
 میگرد و این ترک را از قبیل ریاضت و مجاہدہ می‌شمر و آخر الامر حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ ببرکت
 رعایت مذہب کہ نقل از مذہب الحادست حقیقت مذہب حنفی در ترک قرائت ماموم ظاهر است
 و قرائت حکمی از قرائت حقیقی در نظر بصیرت زیبا تر نمود کہ امام و ماموم ہمہ باتفاق در مقام مناجات
 می ایستند ان اصلی نیازجی رہب و امام را درین امر پیشوای سازند پس امام ہر چه میخواند گویند در
 زبان قوم میخواند در رنگ آنکہ جامعہ پیش پادشاہ عظیم الشان بجاحتی بروند و یکی را پیشوا سازند
 تا از زبان ہمہ اینہا عرض حاجت نماید برین تقدیر اگر دیگران نیز با وجود تکلم پیشوا در تکلم است
 دخل سورا دست و موجب عدم رضای پادشاہ پس تکلم حقیقی این جامعہ کہ بزبان پیشوا ادا می‌نمایند
 بہتر است از تکلم حقیقی اینہا بچنین است حال قرائت قوم با وجود قرائت امام کہ دخل شغب است
 و از ادب مستبعد و موجب تفرق کہ منافی اجتماع است و اکثر مسائل خلائی میان شافعی ازین
 قبیل است کہ ظاہر و صورت مرجح بجانب شافعی است و باطن و حقیقت موید مذہب حنفی و بدین
 فقیر ظاہر ساختہ اند کہ در خلائیات کلام حق بجانب حنفی است تگمین را از صفات حقیقیہ میداند
 ہر چند بطاہر جمیع بقدرت و ارادت مینماید لیکن بدقت نظر و نور فرست معلوم میگردد و
 کہ صفت علاحدہ است علی ہذا القیاس و در خلائیات فقہی در اکثر مسائل حق بجانب حنفی
 است و در اقل متردد و این فقیر را در توسط احوال حضرت پیغمبر علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ
 و التسلیمات در واقعہ فرمودہ بودند کہ تواز مجتہدان علم کلامی از ان وقت در ہر سئلہ از

مسائل کلامیه این فقیر را رای خاص است و علم مخصوص در اکثر مسائل خلافیه که ما تردیدیه
و اشاعره در اینجا متنازع اند در ابتدای ظهور آن مسئله حقیقت بجانب اشاعره مفهوم میگردد
و چون بنور فراست حدت نظر نموده می آید واضح میگردد که حق بجانب ما تردیدیه است
در جمیع مسائل خلافیه کلامیه رای این فقیر موافق آرای علمای ما تردیدیه است و الحق که این
بزرگواران را بواسطه متابعت سنت سینه علی صاحبها الصلوٰه والسلام و نتیجه شان عظیم
است که مخالفان ایشان را بواسطه خلط فلسفیات آن شان میسر نیست اگر چه هر دو فرقی
از اهل حق اند از علو شان بزرگترین این بزرگواران امام اجل پیشوای کمال ابو حنیفه
رضی الله تعالی عنه چه نویسد که علم و ادب و اتقای مجتهدین است چه شافعی و مالک و چه
احمد بن حنبل امام شافعی میفرماید لفظها کلام عیال ابی حنیفه منقولست که امام شافعی چون بزرگوار
قبر امام عظیم میرفت ترک اجتهاد خود میکرد و برای خود عمل نمی نمود و می گفت که شرم می آید که در
حضور ایشان عمل برای خود کنیم که مخالف رای ایشان باشد ترک قرأت فاتحه خلف
الامام مینمود و منوت در فجر نمی خواند آری بزرگی شان ابی حنیفه رشافعی داند فردا که حضرت
عیسیٰ علی نبینا وعلیه الصلوٰه والسلام نزول فرماید بذهب ابی حنیفه عمل خواهد کرد چنانکه خواجه
محمد پار ساقس سره در فصول سته میفرماید و همین بزرگی ایشان را کافیست که پیغمبر
اولی العزم بذهب او عمل نماید صد بزرگی دیگر را این بزرگی عدیل نمی توان یافت
حضرت خواجه ما میفرمودند قدس سره که چندگاه من هم خلف امام قرأت فاتحه مینمودم آخر
الامر شبی امام عظم را در خواب دیدم که قصیده غرادر میخواند این مضمون مستفاد
میگردد که چندین اولیا در مذہب من بوده اند از ان وقت ترک قرأت فاتحه خلف
امام نمودم منتها گاه باشد که کاملی قبضی را اجازت تعلیم طریقت می کند و در ضمن

اجتماع مریدان ناقص کاران ناقص با تمام میرسد حضرت خواجہ نقشبند رضی مولانا یعقوب
چرخ علیہ الرحمۃ را پیش از وصول بدرجہ کمال اجازت تعلیم طریقت فرموده بودند و گفته بود
که ای یعقوب آنچه از من بتو رسیده است بمردم برسان و کار مولانا بعد از ان در خدمت
خواجہ علاء الدین عطار قدس سره سرانجام یافت لهذا خدمت مولانا عبد الرحمن جامی در
نفحات مولانا را اول مریدان خواجہ علاء الدین عطار می شمرد و ثانیاً خواجہ نقشبند رضی نسبت
میکند و ازین قبل است کاملی مرید را که استعداد یک درجه از درجات ولایت دارد و بعد از
حصول آن درجه آن مرید را اجازت تعلیم طریقت میکنند و آن مرید من و چه کامل است و
من و چه ناقص و همچنین است حال مریدیکه استعداد دو درجه یا سه درجه از درجات ولایت
دارد من و چه کامل است و من و چه ناقص چه پیش از رسیدن بنهایت النہایت همه درجات
از یک وجه کمال دارد و از یک وجه دیگر نقص مع ذلک شیخ کامل او را بعد از حصول مرتبہ
استعدادی و اجازت تعلیم طریقت می کنند پس اجازت موقوف بر کمال مطلق نشد باید دانست
که نقص هر چند منافی اجازت است اما چون کامل محکم ناقص را نائب خود میسازد و دست
او را دست خود میداند ضرر نقص تعدی نمی نماید و الله سبحانه علم بحقائق الامور کلها منها
یادداشت عبارت از دوام حضور حضرت ذات ست تعالی و تقدس و این معنی گاه است که
مرار باب قلوب را نیز تمخیل شود بواسطه جامعیت قلب زیر که هر چه در کلیت انسان است
در قلب تنها نیز ثابت است هر چند فرق اجمال و تفصیل است پس در مرتبہ قلب نیز حضور ذات
تعالی و تقدس بسبب دوام میسر شود اما این معنی صورت یادداشت است نه حقیقت یادداشت
و اندراج نہایت در بدایت تواند بود باین صورت که یادداشت است اشارت فرموده
باشند و حصول حقیقت یادداشت بعد از تزکیہ نفس و تصفیہ قلب است لیکن اگر مراد از

حضرت ذات مرتبه و جوب داشته شود که ذات دران مرتبه جامع صفات و جوبیه است پس حصول یادداشت بجز در سیدن بشهود این مرتبه بعد از طی جمیع مراتب امکانی صورت می بندد و در تجلیات صفاتی نیز ازین معنی تحقق میشود که ملاحظه صفات درین تقدیر منافی حضور حضرت ذات تعالی نیست و اگر مراد از حضرت ذات تعالی مرتبه احدیت مجرد داشته شود که معرفت از اسما و صفات و نسب و اعتبارات پیش حصول یادداشت بعد از طی جمیع مراتب سمائی و صفاتی نسبی و اعتباری متصور شود و در این فقیر هر جا بیان کرده است یادداشت را بمعنی آخر فرد آورده هر چند اطلاق حضور دران مرتبه ملائم نیست کما لا یخفی علی ارباب چه او از حضور و غیبت بلند است اطلاق حضور را ملاحظه صفتی از صفات در کارست آنچه مناسب لفظ حضورست تفسیر یادداشت بمعنی ثانی و برین تقدیر یادداشت را نهایت گفتن عتباتا شود و حضورست که فوق این مرتبه بشهود حضور را گنجایش نیست یا حیرت است یا اهل یا معرفت نه آن معرفت که توان را معرفت دانی که آن معرفت تو معرفت افعالیست و صفاتی و این مقام فوق معرفت اسما و صفاتست بچندین مراحل و الصلوٰه و السلام علی سید البشر و علی آله الاطهر منهنها تمامی این طریق وصول بنهایت النهایه مربوط بطبی مقامات عشره مشهوره است که اولش توبه است و آخرش رضایم هیچ مقامی در مراتب کمال فوق مقام رضا متصور نیست حتی که رویت اخروی نیز و حقیقت مقام رضا کما یسبغی در آخرت ظهور خواهد یافت و حصول مقامات دیگر در آخرت مقصور نیست توبه آنجا معنی ندارد و زهد گنجایش ندارد و توکل صورت نه بندد و صبر احتمال ندارد آری شکر هر چند دران جا متحققست اما آن شکر از شعب رضاست نه امر مابین از رضا اگر پرسند که در کمال کمال کاه هست که غلبه در دنیا مفهوم میگردد و منافی توکل چیز مایده میشود و بیطاعتی

که منافی صبرست مشهود میگردد و گمراه است که ضد رضا است یافته میشود و چون چه باشد
در جواب گویم که حصول این مقامات مخصوص بقلب و روحست و نسبت باخص صبر
این مقامات در نفس مطمئنه نیز حصول می یابد اما قالب ازین معنی خالی و بی نصیبست
هر چند از سورت و شدت یمان شخصی از شبلیه پرسید که تو دعوی محبت میکنی و این
فرجهی تو منافی محبتست شبلیه در جواب او این شعر خواند **حب قلبی مادی بنی**
و لودری ما اقام فی السمن پس منافی آن مقامات اگر در قالب کاملی ظهور کند ضرر ندارد و در
حصول آن مقامات نسبت باطن آن بزرگ و در غیر کامل نقائص آن مقامات در کلیه
ظهور میکنند باطن و ظاهر را غلب دنیا میگردد و منافی توکل صورت و حقیقت او را نشان
میشود بقلب و قالب بطاقتی و اضطراب ظهوری نماید و روح و بدن گمراهست ظاهر میگردد
همین چیزهاست که حضرت حق سبحانه و تعالی قباب اولیای خود ساخته است و اکثر
مردم را از کمالات این بزرگواران محروم داشته اند و در بقای آن چیزها در اولیا حکمت
است غامض و آن عدم امتیاز حقست از باطل که از لوازم این دارست که محصل
ابتلاست و حکمت دیگر در بقای این اشیا در اولیا اگر چه بحسب صورت باشد ترن
ایشانست اگر این اشیا از اولیا باطل مرفوع شود راه ترفی مسدود میگردد و درنگ

ملک مجبوس میمانند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
الصلوات و التسلیات اتمها و اکملها همها الاهی چیست اینکه اولیای خود را کردی که باطن
ایشان زلال خضرست هر که قطره از ان چشید حیات ابدی یافت و ظاهر ایشان ستم
قاتل هر که بآن نگرست بموت ابدی گرفتار آمد ایشانند که باطن ایشان رحمتست
و ظاهرشان رحمت باطن من ایشان از ایشانست و ظاهر من ایشان از بدکیشان

بصورت جو ناماند و بحقیقت گندم بخش بظا هر از عوام بشر اند و باطن از خواص ملک بصورت
 بر زمین اند و بمعنی بر فلک حلیم ایشان از شقاوت رسته است و نفس ایشان بسعادت
 پیوسته اولمک حزب الله الان حزب الله هم المفلحون و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد
 آله و سلم منها حضرت حق سبحانه و تعالی اولیاء الله را برنجی مستور ساخته است که ظا هر
 ایشان از کمالات باطن ایشان خبر ندارد و کفایت ماعدای ایشان باطن ایشان را نسبتی که
 بر تبه بیچونی و بیچکونی حاصل گشته است نیز بیچون است و باطن ایشان چون عالم امر است
 نیز نصیبی از بیچونی دارد و ظا هر که سر اسر چون است حقیقت آنرا چه در یابد بلکه نزدیک است
 از نفس حصول آن نسبت انکار نماید بغایت تجمل و عدم المناسبت و تواند بود که نفس حصول
 نسبت را داند اما نداند که متعلق آن کیست بلکه بسا است که نفی متعلق حقیقی او نماید و کل ذلک
 لعلو ملک النسبة و دونو بظا هر و باطن خود مغلوب آن نسبت است و از دید و دانش رفته است
 چه داند که چه دارد و بکه دارد پس ناچار غیر از عجز از معرفت بمعرفت راه نباشد لهذا صدیقه
 اکبر رضی الله تعالی عنه فرمود العجز عن درک الادراک ادراک نفس ادراک عبارت از نسبت
 خاصه است که عجز از ادراک آن لازم است لان صاحب الادراک مغلوب لا یعلم ادراکه و
 غیره لا یعلم حاله کما مر منها شخصی بود در لباس صوفیان که بدعت اعتقاد می مبتلا بود این
 فقیر در حق او تردد داشت اتفاقاً منی منیم که انبیا صلوات الله تعالی و تسلیما علیهم جمع اند
 و همه بزبان واحد میفرمایند در حق آن شخص که لیس منادیرین اثنا بخاطر رسید که از شخص دیگر
 که فقیر در حق او تردد بود استفسار نماید در ماده او فرمودند کان مناعوذ بالله سبحانه من سوء
 الاعتقاد و من طعن انبیاء الامجاد منها برین فقیر ظا هر ساختند که لفظ قرب و معیت احاطه
 حق سبحانه که در قرآن مجید واقع شده است از جمله متشابهاست قرآنی است در رنگ مذوج

و همچنین است لفظ اول و آخر و ظاهر و باطن و امثال آن پس حق سبحانه و تعالی را قریب گوئیم
اما معنی قریب بدانیم که چیست و همچنین اول گوئیم اما بدانیم که مراد از اول چه باشد و معنی قریب
و اولیت که در حیطه علم و فهم ما در آید حق سبحانه و تعالی از آن منزله و برتر است و آنچه در کشف و
شهود ما گنجد و تعالی از آن متعالی و پاک است و قریب و معیت او تعالی که بعضی از متصوفه
بطریق کشف دریافته اند و آن معنی کشفی حق را سبحانه قریب و مع میداند مستحسن نیست قدمی در
مذهب نجسیده دارد و آنچه بعضی از علما در تائیل آن گفته اند و از قریب قریب علمی مراد داشته اند
در رنگ تائیل بدست بقدرت و دوج است بذات و مجوز است نزدیک مجوزان تائیل و ما
تجربیز تائیل نمی گوئیم و تائیل آنرا بعلم حق سبحانه حواله می نمایم اعلم عند الله سبحانه و السلام علی
من اتبع الهدی منها این فقیر نماز و تراگاہی در اول شب ادا می کرد و گاہی با آخر شب
می گذاشت در شبی از شبها نموند که در صورت تاخیر ادا می نماز و تراچون مصلی بخواب رود
و نیت دارد که در آخر شب و ترا ادا خواهد نمود کتب اعمال حسنا و تمام شب حسنا را بنام او
می نویسد تا زمانی که و ترا ادا نماید پس هر چند و ترا تاخیر ترا دانا بد بهتر باشد مع ذلک
این فقیر را تعجیل و تاخیر و ترا غیر از متابعت سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیات هیچ چیز
مفطر نیست و هیچ فضیلت را متابعت عدیل نمی اندازد و حضرت رسالت و ترا گاہی
اول شب ادا فرموده اند و گاہی آخر شب سعادت خود را در آن میداند کلامی از امور تشبیه
آن سرور نماید علیه و علی آله الصلوة و السلام اگر چه آن تشبیه بحسب صورت باشد مردوم و بعضی
سنن و نیت احبابی میل و مثل آن را داخل میدهند عجب نمی آید از کوتاهی اندیشی ایشان
هزار احبابی لبالی را بنیم متابعت خنجریم عشره آخره ماه رمضان را اعتکاف شستیم باین
را جمع کرده گفتیم که غیر از متابعت نیت دیگر نکنید که قتل و انقطاع ما چه خواهد بود و حد

اگر تباری را بحصول یک متابعت قبول داریم اما هزار مثل و انقطاع را بی توسل
 متابعت قبول نداریم ۵ آنرا که در سرای نگار نیست فارغست به از بلوغ و بوستان
 و تماشای لاله زار به زرقا الله سبحانه کمال متابعت علیه و علی آله الصلوات و التسلیات
 آنها و اکلها منتهای وقتی از اوقات جمعی از درویشان شسته بودند این فقیر از محبت
 خود که نسبت بغلامان آن سرور داشته علیه و علی آله الصلوات و التسلیات چنین گفت که
 محبت آن سرور بر نهجی مستولی شده است که حق سبحانه و تعالی را بواسطه آن دوست
 میدارم که رب محمد است حاضران ازین سخن در تحیر مانده اما مجال مخالفت نداشتند
 این سخن نقیض سخن رابعه است که گفته آن سرور را در خواب گفتم که محبت حق سبحانه و تعالی
 بر نهجی استیلا یافته است که محبت شما را جا نموده است این هر دو سخن هر چند از سکر خمر
 میدهد اما سخن من اصالت دارد و در عین سکر گفته و من در ابتدای صحیح و سخن در مرتبه
 صفات و سخن من بعد از رجوع از مرتبه ذات زیر که در مرتبه ذات تعالی این قسم محبت را گنجایش نیست
 جمیع نسب را از ان مرتبه کونی است آنجا همه حیرت است یا جهل بلکه بدوق نفی محبت در ان
 مرتبه میکنند هیچ وجهی خود را شایان محبت او نمی دانند محبت او معرفت در صفات
 و پس محبت ذاتی که گفته اند مراد از ان ذات احدیت نیست بلکه ذات بعضی اعتبارات
 ذات است پس محبت رابعه در مرتبه صفات است و الله سبحانه ملهم بالصواب و الصلوٰه و السلام
 علی سید البشر و آله الاطهر منهنها شرافت علم با ندازه شرف و مرتبه معلوم است معلوم هر چند
 شرف غیر علم آن عالی تر پس علم باطن که صوفیه بآن ممتازند اشرف باشد از علم ظاهر که
 نصیب علمای ظواهر است بر تریاس شرافت علم ظاهر بر علم حجامت و حیانت پس عا
 آداب پیر که علم باطن را از او اخذ کنند با ضافت زیاده باشد اند عایت آداب استاد که

علم ظاهر از دستفاده نمایند و همچنین رعایت آداب استاد علم ظاهر باضعاف زیاده است
 از رعایت آداب استاد حجام و حالک و همین تفاوت در اصناف علوم ظاهری جاریست
 استاد علم کلام و فقه اولی و اقدم است از استاد علم نحو و صرف و استاد نحو و صرف اولی است
 از استاد علوم فلسفه با آنکه علوم فلسفه داخل علوم معتبره نیست اکثر آن مسائل لا طائل است
 و بی حاصل و اقل مسائل آنکه از کتب اسلامی اخذ نموده اند و تصرفات در آن کرده از جهل
 مرکب خالی نیستند که عقل را در آن موطن مجال نیست طور نبوت و راه طور عقل نظر نیست
 باید دانست که حقوق پیر فوق حقوق سایر ارباب حقوق است بلکه نسبت ندارد و حقوق پیر
 بحقوق دیگران بعد از انعامات حضرت حق سبحانه و احسانات رسول او علیه و علی آله الصلوٰه
 و التسلیمات بلکه پیر حقیقی همه رسول الله است صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و ولادت صوری هر چند
 از والدین است اما ولادت معنوی مخصوص به پیر است و ولادت صوری را حیات چند روزه
 است و ولادت معنوی را حیات ابدی است نجاسات معنوی مرید را پیر است که بقلب روح
 نمودن کثاسی یتیماید و ظمیرش کنبه او میفرماید در توجهات که نسبت ببعضی مستر شدن واقع شود
 محسوس میگردد که در ظمیر نجاسات باطنه ایشان تلوثی به صاحب توجه نیز میسرید و دوازده
 مکرر میگردید پیر است که بتوسل او بخدا میرسد عزوجل که فوق جمیع سعادات و نیواید و اخرویه
 است پیر است که بوسیله او نفس اماره که بالذات خبیث است مزکی و مطهر میگردد و از آزار
 باطنیان میرسد و از کفر جملی باسلام حقیقی می آید ع که گویم شرح این بید شود و پیر
 سعادت خود را در قبول پیر باید دانست و شفاوت خود را در او و او نفوذ باشد سبحانه من ملک
 رضای حق سبحانه را در پس پرده رضای پیر مانده اند تا مرید و مرضی پیر خود را گم سازد و خیر
 حق سبحانه نزد آفت مرید در آزار پیر است هر ذلتی که بعد آن باشد تدارک آن ممکن است

اما آزار پیر را هیچ چیز تذکر نمی توان نمود آزار پیر پنج شقاوت است مرید را عیاذا بالله پنج
 سن ذلک ظلمی و معتقدات اسلامی و فتوری در اتیان احکام شرعی از نتایج و ثمرات آنست
 از احوال و مواجید که بباطن تعلق دارد و چگونه و اثری از احوال اگر با وجود آزار پیر باقی نماند
 از استدرج باید شمرد که آخر بخوابی خواهد کشید و غیر از ضرر نتیجه نخواهد داد و السلام علی
 من اتبع الهدی **مهم** قلب از عالم امر است و در عالم خلق تعلق و تعلق داده به عالم خلق
 فرد آورده اند و بعضی که در جانب چپ است تعلق خاص بخشیده اند در رنگ آنکه پادشاه را
 بکناس تعلق پیدا شود و بسبب آن در منزل کناس نزول نماید و روح که الطف از قلب است
 از اصحاب یمن است و لطائف ثلثه که فوق لطیفه روح اند بشرف خیر الامور و اوسطها مشرف
 اند هر چند لطیف تر بوسط مناسب تر الا ان السر و الخفی علی طریقی الا خفی احدی علی البین الا آخر
 علی الشمال و نفس مجاور حواس است تعلق بدماغ دارد و ترقی قلب منوط است بوصول او
 در مقام روح و بمقام مافوق روح و همچنین ترقی روح و مافوق او مربوط است بوصول آنها
 بمقامات فوقانی لیکن این اصول در ابتدا بطریق احوال است و در انتها بطریق مقام و
 ترقی نفس بر رسیدن اوست و در مقام قلب بطریق احوال در ابتدا و بطریق مقام و در انتها
 و در آخر کار این لطائف سه بمقام اخفی میرسند و همه باتفاق قصد طیران عالم قدس
 مینمایند و لطیفه قالب را خالی و تهی می گذارند اما این طیران نیز در ابتدا بطریق احوال است
 و در انتها بطریق مقام و در حقیقت انقضاء و موتی که پیش از موت گفته اند عبارت از این جد
 لطائف سه است از لطیفه قالب و سر بقای حس و حرکت در قالب بعد از مفارقت اینها
 در جای دیگر بیان کرده شده است از اینجا باید طلبید این ورق گنجایش تفصیل ندارد
 باشاره و در موزن سخن میرود لازم نیست که جمیع لطائف در مقامی جمع شوند و از اینجا طیران مینمایند

گاه باشد که قلب و روح هر دو با اتفاق این کار کنند گاهی هر سه دگای هر چهار و پنج اول نگردد
 شد اتم و اکمل است و مخصوص است بولایت محمدی علیه و علی آله الصلوات و تسلیات و ما
 عدای او قسمی از اقسام ولایت است و چون آن لطائف سسته بعد از مفارقت از قالب و
 وصول بمقام قدس و ملون بصیغ آن اگر قالب باز رجوع نمایند تعلق پیدا کنند سوای
 جی و حکم قالب گیرند و بعد از امتزاج باریک قسم فنای پیدا کنند و حکم میت بگیرند و در وقت
 تجلی خاص متجلی گردند و از سر حیات پیدا کنند و بمقام بعثت باله تحقیق شوند و تجلی باخلاق
 اند گردند درین وقت اگر آن خلعت را بخشیده بعالم باز گردانند معامله از نو بتدلی خواهند نمود
 و مقدمه تکمیل پیدا خواهد شد و اگر بعالم باز گردانند تدلی بعد و نوحاصل نشود و از اول یکا عرولت
 خواهد بود و تربیت طالبان تکمیل ناقصان از دست او نخواهد آمد این است حدیث بدیه است
 و نهایت بطریق رمز و اشاره اما فهمیدن آن بغیر قطع این منازل محال است والسلام علی
 من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والسلام منها حضرت حق سبحانه
 و تعالی از ازل تا ابد بیک کلام متکلم است آن کلام متجسس و متجزی نیست چه سکوت و خرس در
 حق او تعالی محال است چه عجب هرگاه از ازل تا ابد در آن جا آن واحد باشد از لایحه جری علیه
 سبحانه زمان در آن واحد غیر از کلام واحد بسیط چه بوقوع آید و آن کلام واحد منشای چندین شام
 کلام گشته است باعتبار تعدد تعلقات مثلا اگر بامور تعلق گرفته امر ناشی شده و اگر بمنهی
 نمی تمام یافته و اگر باخبار خبر پیدا گشته غایب مانی الباب اخبار از ماضی و استقبال جمعی را در
 اشکال می اندازد و از تقدم و تاخر دال بتقدم و تاخر مدلول می برد و لا اشکال زیرا که ماضی
 و استقبال از صفات مخصوصه و درستی که باعتبار انبساط آن پیدا شده است و در
 مرتبه مدلول چون آن بحال خود است و هیچ انبساطی پیدا نکرده است ماضی و استقبال را

گنجایش نیست از باب معقول گفته اند که ماهیت واحد را باعتبار وجود خارجی لوازم علیحده است و باعتبار وجود ذهنی صفات جدا هرگاه در شی واحد تباین صفات و لوازم باعتبار تفاوته وجود و هویت جایز باشد در دال و مدلول که فی الحقیقت از یکدیگر جدا اند بطریق اولی مجوز باشد و آنکه گفته شد که از ازل تا ابد آن واحد است از تنگی عبارت است و الا آن نیز آنجا گنجایش ندارد آن هم در رنگ زمان اینجا ثقیل است باید دانست ممکن که در مقامات قرب الهی حل سلطانۀ پا از دائرۀ امکان بیرون می نهند ازل و ابد را متحد می یابند حضرت رسالت خاتمت علیه و علی آله الصلوات و السلام و التحیة در شب معراج در مقامات عروج یونس را در بطن ماهی یافت و طوفان حضرت نوح موجود بود و علیم الصلوة و السلام و اهل بهشت را در بهشت دید و دوزخیان را در دوزخ و بعد از پانصد سال که نصف یوم است از زمان دخول بهشت عبد الرحمن بن عوف که اغنیای صحابه است علیم الرضوان در بهشت درآمد و حضرت یغیر از دیر آمدن او پرسیدند او از عقبات خود خبر داد و این همه در رنگ آن مشهود گشت ماضی و استقبال را گنجایش نبود و این حقیر را نیز در بعضی از اوقات بعد از حبیب الله علیه الصلوة و السلام این حالت پیدا شده بود ملائک را در عین سجود یافت که بحضرت آدم میگردند و هنوز سر از سجده نه برداشته بودند ملائک علیم را ازین ساجدان جدا دید که بسجده مانوس شده اند و مشهود خود مستهلک و مستغرق اند و احوالی که در آخرت موعود اند در همان آن مشهود گشتند و چون مدتی برین واقعه گذشته بود تفصیل احوال آخرت نکرد که بر حافظه خود اعتماد داشت لیکن باین فمید که این حالت مرصع پیغمبر و روح ایشان را شده بود و مشهود و بصیر و بصیرت و دیگران را که طفیلی اند اگر این حالت بطریق تبعیت دست و پیغمبر بر روح است و مخصوص بصیرت در قافله که او است دانم ترسم به این بسکه رسد ز دور باگ جسم

علیه و علی آله الصلوات و التسلیات اللهم و اکملها مستها تکوین یکی از صفات حقیقیه واجب الوجود
 است تعالی و تقدس اشاعره تکوین را از صفات اضافیه میدانند و قدرت و اراده را در
 ایجاد عالم کافی می انگارند ما حق آنست که تکوین صفت حقیقیه علیحدّه است مادرای قدرت
 و ارادت بپایش آنکه قدرت بمعنی صحیح فعل و ترک است و ارادت تخصیص یکی ازین دو طرف
 قدرت است که فعل و ترک باشد پس رتبه قدرت مقدم شد بر رتبه ارادت و تکوینی که ما
 او را از صفات حقیقیه میدانیم رتبه او بعد از رتبه قدرت و ارادت است کار آن صفت
 ایجاد آن طرف منحصر است پس قدرت مصحح فعل است و ارادت منحصر آن و تکوین موجد
 آن پس از تکوین چاره نبود مثل آن مثل استطاعت مع الفعل است که علمای اهل سنت آنرا
 در عباد و اثبات کرده اند و شک نیست که این استطاعت بعد از ثبوت قدرت است بلکه بعد
 از تعلق ارادت و تحقق ایجاد مربوط باین استطاعت است بلکه آن استطاعت موجب
 فعل است و طرف ترک آنجا مقصود است و حال صفت تکوین همین است که ایجاد با او بطریق
 ایجاد است اما این ایجاد در واجب تعالی ضرر نمی کند که ثبوت آن بعد از تحقق قدرت
 است که بمعنی صحیح فعل و ترک است و بعد از تخصیص ارادت بخلاف آنچه حکمای فلسفه
 گفته اند و شرطیه اولی را واجب الصدق گمان کرده اند و شرطیه ثانیه را امتنع الصدق و نفی
 ارادت نموده اند صریح در این ایجاد است تعالی الله سبحانه عن ذلک علوا کبیرا و ایجاد بی که
 بعد از تعلق ارادت و تخصیص احد المقدورین پیدا شود مستلزم اختیار است و موکل آن
 نه نافی اختیار و کشف صاحب فتوحات نیز موافق رای حکما واقع شده است در قدرت
 شرطیه اولی را واجب الصدق میدانند و ثانی را امتنع الصدق و این قول باینجا بست
 ارادت بیکار می افتد که تخصیص احد المتساویین اینجا مفتی است و اگر در تکوین این معنی را

اثبات کنند گنجایش دارد که از شائبه ایجاب مبراست این فرق تمیزی است که بیان آن کم
 کسی سبقت کرده است علمای تردیدیه هر چند این صفت را اثبات کرده اند اما باین حدت نظر
 پهنه نبرده اند اتباع سنت سنیة مصطفوی علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التحیة در میان سایر
 متکلمین ایشان را باین معرفت ممتاز ساخته است و این حقیر از خوشه چینیان این اکابر است
 شبنم الله سبحانه علی معتقداتهم الحق بجمرة سید المرسلین علیه و علی آل الصلوٰۃ و التسلیات است
 و اکملها صفتها رویت خدای عزوجل در آخرت مومنان را حق است این مسئله است
 که غیر از اهل سنت و جماعت هیچکس از فرق اسلامیین و حکمای فلاسفه بجز آن قائل نیست
 باعث انکار ایشان قیاس غائب است بر شاهد آن فاسدست مرئی هرگاه بچون بچون
 باشد رویتی که یاد تعلق گیرد نیز بچون خواهد بود ایمان با و باید آورد و اشتغال کمفیت او نباید
 کرد این سر را امروز بر خواص اولیا ظاهر ساخته اند هر چند رویت نیست ابالی رویت
 نیست کلام تراوه فردا همه مومنان حق سبحانه و تعالی را خواهند دید بخیم سر آماج در که
 نخواهند کرد و لا تدرك الا بصارة و چیز خواهند دریافت علم یقینی بآنکه می بینند و التذاکیر مرتب
 بر رویت است غیر این دو چیز از لوازم رویت همه مفقودست این مسئله از غلط مسائل
 کلام است طور عقل در اثبات و تصویر آن عاجزست متابعان انبیاء علیهم السلام و صوفیاء آنرا بنده
 فراست که مقتبس از انوار نبوت است دریافته اند و همچنین مسائل دیگر از علم کلام که عقل
 اثبات آنها عاجز و متعجزست علمای اهل سنت را نور فراست فقط و صوفیاء هم نور فراست و
 کشف و شهود و فرق در میان کشف و فراست بچون فرق سیات و حسنات است فراست
 نظریات را حد سیات می سازد و کشف حسنات و مسائل که اهل سنت بآن قائل اند و مخالفان
 ایشان که التزام طور عقل ننوده اند از آنها منکرانده همه از آن بسیل اند که بنور فراست معلوم

گشته اند و کشف صحیح مشهود شده اگر در بیان آن مسائل ایضاً محی نموده آید مقصود از آن
تصویر و تنبیه است نه اثبات آنها بنظر دلیل چه نظر عقل در اثبات و تصویر آنها که رست عجب
از علمائیکه درین مسائل خود را در مقام استدلال نمی آرند و می خواهند که بدلائل اثبات کنند و بر
مخالقان حجت تمام کنند این میسر نمی شود و با تمام نیز نمی رسد مخالفان خیال می کنند
که مسائل ایشان نیز در رنگ استدلالات ایشان عزیز و نام تمام اند مثلاً علمای اهل سنت
استطاعت مع الفعل اثبات کرده اند این مسئله از مسائل حقه است که بنور فراست کشف
صحیح معلوم گشته است اما دلائلی که بر اثبات آنها آورده اند مزین و نام تمام است اقوی اول
ایشان بر اثبات آن مسئله عدم بقای اعراض است در دو زمان چه اگر عرض فانی است
لازم آید قیام عرض بعرض و آن محال است و چون این دلیل را مخالفان مزین و نام تمام
دانسته اند یقین کرده اند که آن مسئله نیز نام تمام است نه آنسته اند که مقتضای ایشان درین مسئله
در امثال این مسئله نور فراست است که مقتبس از انوار نبوت است اما این تفصیر است
که حدیسی و بدیهی را در نظر مخالفان نظری میسازیم و تکلفات در اثبات آن میگوئیم غایت
ما فی الباب حدیسی و بدیهی ما بر مخالفان حجت نیست گو نباشد غیر از اعلام و تبلیغ بر ما لازم نیست
اندر هر که حسن نشانه مسلمانی دارد بی اختیار قبول خواهد کرد و هر که بی نصیب است غیر از انکار
خواهد افزود و در میان علمای اهل سنت طریق صحاب شیخ الاسلام شیخ ابو منصور مازیدی چه زیبا
است که تقصار بر مقاصد فرموده اند و اعراض از تدقیقات فلسفیه نموده طرق نظر استدلال
بطریق فلسفه در میان علمای اهل سنت و جماعت از شیخ ابو الحسن اشعری ناشی شده است
و خواسته که مقدمات اهل سنت را با استدلال فلسفه تمام سازد و این دشوار است
و دلیر ساختن است مریخالفان بر طعن اکابر دین و گذشتن است طریق سلف را ثبتنا الله

سبحانه علی متابعت آراء اهل الحق مقتبسته من انوار النبیة علی صاحبها الصلوة و التسلیات الهما
 و الکلهما منها بحکم کریمه و اما نعمت ربک فحدث اطهار این نعمت عظمی می نماید که این فقیر را
 یقینی نسبت بمقتضیات کلامیه که بردفق آرای اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت واقع شده
 اند بر بنحی حصول پیوسته است که در جنب آن یقین یقینی که نسبت باجلای بدیهیات حاصل
 است حکم ظنیات بلکه و همیات دارد مثلاً چون موازنه می کنیم یقین را که نسبت به هر یکی ابرسائل
 کلام حاصل است با یقینی که نسبت بوجود آفتاب دارم حرف می آید که یقین ثانی را نسبت یقین
 اول اطلاق یقین نموده آید از باب عقول این معنی را قبول کنند یا نه بلکه البته قبول نکنند که
 این محبت و رای طوری نظر عقل است عقل ظاهر بن راجح انکار ازین مقام نصیبی نیست حقیقت
 این معامله آنست که یقین کا قلب است یقینی که قلب را مثلاً بوجود آفتاب حاصل میگرد
 بتوسط حواس است که کم چو آیسس و از نزد یقینی که بیک از مسائل کلامیه قلب حاصل
 شده است بی توسط احدی است که بطریق الهام از حضرت و باب جل و علا بیواسطه تلقی نموده است
 و اخذ فرموده پس یقین اول بمنّا بعلم الیقین آمد و یقین ثانی بمنّا بعین الیقین شتان ما بینما
 ع شنیده که بود مانند دیده چون طالب را بحض فضل خداوندی جسل سلطان حیات
 سینه او از جمیع مرادات خالی شود و خواستی غیر از حق سبحانه او را نماند درین وقت آنچه مقصود
 از آفرینش اوست میرشده باشد و حقیقت بندگی بجا آورده بعد ازین اگر خواهند
 که او را برای تربیت انقصان باز گردانند از نزد خود ارا دست او را خواهند عطا فرمود و چنانکه
 خواهند داد که در تصرفات قوای و فعله مختار و مجاز باشد در رنگ عبد ماذون درین مقام
 که مقام تخلن باخلاق الله است صاحب اراده هر چه خواهد برای دیگران خواهد ساخت و
 مصالح دیگران منظور خواهد داشت نه مصالح نفس خود کما هو حال ارادة الواجب تعالی

بل الله مثل الاعلی و لازم نیست بلکه جائز نیست که این صاحب اراده هر چه خواهد بود توقع آید
 که مشرک است و بندگی آنرا بر نتابد حضرت حق سبحانه و تعالی حبیب خود را علیه و علی آله الصلوٰه
 و السلام میفرماید انک لا تهدی من احببت هرگاه ارادت سید البشر در توقف افتد و دیگر آنرا
 چه مجال و ایضا لازم نیست که جمیع مرادات این صاحب ارادت مرضی حق باشند تعالی
 و تقدس و الا بر بعضی افعال و اقوال آن سرور علیه و علی آله الصلوٰه و التسلیمات اعتراض از
 حق سبحانه نازل نمی شد کما قال سبحانه ما کان لنبی الخ و عفو از ان گنجایش نداشت کما قال
 تعالی عفا الله عنک چه عفو در تقصیرات متصور است با آنکه جمیع مرادات حق جل و علا مضیات
 حق سبحانه نیستند کما لکفر و المعاصی منها امام من درین کار کلام الله است و پیر من درین
 قرآن مجید اگر هدایت قرآن نمی بود راهی بجانب عبادت معبود بحق نمی کشود درین هر لطیف و
 الطف ندای انا الله میزند و رنده راه را گرفتار پرستش خود میسازد اگر چنانست خود را بصورت
 بیچونی دانی نماید اگر تشبیه است خود را به نسبت تنزیه جلوه گر میگرداند در اینجا امکان بود متخرج
 است و حدوث بقدم فخطا اگر باطل است بصورت حق هویدا است و اگر ضلالت است بشکل
 هدایت پیدا بچاره سالک حکم مسافر اعمی دارد که بهرنیکی هذاربی گویان رومی آر حضرت حق
 سبحانه و تعالی خود را بخالق السموات و الارض می ستاید و دب المشرق و المغرب میفرماید و در
 وقت عروج چون این صفات را بر آئینه متخیله عرض نموده شد بنی اختیار را با نمودند و در
 نزد وال آورند لاجرم لاحب الاقلین گویان روز همه تافت و قبله توجه جز ذات واجب بود
 شناخت الحمد لله الذی هدانا لهذا ما کنا لنهتدی لو لان هدانا الله لقد جاء ست رسل ربنا بآیات
 منها ما یحارکس بودیم در ملازمت خواجہ خود که پیش مردم در میان سائر یاران استیلا
 استیم هر کدام ما را نسبت بحضرت خواجہ اعتقاد علاحدہ بود و معامله جد این فقیر یقین

می دانست که مثل این صحبت و اجتماع و مانند این تربیت و ارشاد بعد از زمان آن سرور
علیه و علی آله الصلوات و تسلیمات هرگز بوجو دنیا مه است و شکر این نعمت بجای آورد که اگر چه
بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة و السلام مشرف نشد باری از سعادت این صحبت
محروم نماند و حضرت خواجۀ ماز احوال آن سه دیگر چنین میفرمودند که فلانی مرا صاحب تکمیل
میداند اما صاحب ارشاد نمی پندارد و نزد او مرتبۀ ارشاد زیاده از تکمیل بوده و فلانی
با کاری ندارد و آن دیگر را میفرمودند که نسبت با انکار دارد و هر کدام ما را با اندازه اعتقاد
به ره رسید باید دانست که اعتقاد مرید با فضیلت پیر و ملکیت او از ثمرات محبت است در
از نتایج مناسب که سبب افاده و استفاده است اما باید که پیر را بر جماعۀ که فضل آنها در
شرع مقرر است فضل ندهد که موجب افراط است در محبت و آن مذموم است شومعه را خرابی
از افراط محبت اهل بیت آمده و نصاری از افراط محبت حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة
و السلام ابن الله خوانده اند و در خسارت ابدی مانده لیکن اگر بر ما سوای اینها فضل بدید
مجزو است بلکه در طریقت واجب و این فضل دادن نه باختیار مرید است بلکه اگر مرید
مستعد است بی اختیار در روی این اعتقاد پیدا میگرد و بواسیل آن کمالات پیر را
اکتساب می فرماید اگر این فضل دادن باختیار مرید باشد و تکلف پیدا کند مجوز نباشد
و نتیجۀ بخشش منها در رجۀ علیا در نفی اثبات بکلمۀ طیبۀ لا اله الا الله است که هر چه در دیده کشف
و شود در آید هر چند تنزیه صرف و ملکیت مختص نماید این همه در تحت لادخل شود و در نجاب
اثبات غیر از کلمۀ بکلمۀ مستثنی که بمواطات قلب صادر گردد نصیبی نباشد **ع** عقا شکار
کس نشود و ام باز چنین بکاینجا همیشه باو بدست است و ام راید و السلام علی من اتبع الهدی
و التزم متابۀ المصطفی علیه و علی آله الصلوات و تسلیمات منها حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه

ربانی فوق حقیقت محمدی است علی منظر با الصلوة و التجهة لهذا حقیقت قرآنی امام حقیقت محمدی
 آمد حقیقت کعبه ربانی مسجود حقیقت محمدی گشت جمع ذلک حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت
 قرآنی است آنجا همه بصیفتی دینی رنگی است و شیون و اعتبارات را در این موطن گنجایش نیست
 تنزیه و تقدیس را در آن حضرت مجال نیست آنجا همه آنست که برتر زبان است به این
 معرفتی است که هیچ کی از اهل الله آن لب نگشاده است و بهر دو اشارت هم از آن
 مقوله سخن نراند این درویش را این معرفت عظمی مشرف ساخته و در میان ابا جعفر و امیر
 گردانیده کل ذلک بصیفة حبیب الله و برکت رسول الله علیه و آله من الصلوات انفسها
 و من التسلیات الکلمات باید دانست که صورت کعبه آنجا که مسجود صورتش است حقیقت کعبه نیز
 مسجود حقایق آن اشیا است و اقوال و الاعمال سیمعه احد او اما خبره مخبر با اعلام الله سبحانه
 و الهامه تعالی ایامی بفضل و کرمه آنکه بعد از هزار و چند سال از زمان رحلت آن سرور
 علیه و آله الصلوات و التحیات زمانی می آید که حقیقت محمدی از مقام خود عروج فرماید
 و بمقام حقیقت کعبه متحد گردد این زمان حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد و منظر ذات احد
 جل سلطانه گردد و هر دو اسم مبارک مسمی متحقق شود و مقام سابق از حقیقت محمدی خالی ماند
 تا زمانی که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام نزول فرماید و کل بشریت محمدی نماید
 علیها الصلوات و التحیات در آن وقت حقیقت عیسوی از مقام خود عروج فرموده بمقام
 حقیقت محمدی که خالی مانده بود استقرار کند منها اگر کلمه طیبه لا اله الا الله می بود راه
 بجناب قدس خداوندی جل سلطانه که نممود و نقاب از چهره توحید که می کشود و شرح
 ابواب جنات که می فرمود کوه کوه صفات بشریه به تمام کلذبین لاکنده میشود و عالم
 عالم تعلقات ببرکت تکرار این نفی منقح می گردد و نفی آن آنکه باطله را منقح می سازد و اثبات

آن معبود حق را حبل شانه مثبت سالک مدارج امکانی را بحد و اقطع مینماید و عارف به حاج
و جویی برکت او ارتقا میفرماید و دوست که از تجلیات افعال تجلیات صفات می برد و از
تجلیات صفات تجلیات ذات میرساند تا به جواروب لائز و بی راه و نرسی در سر

والله و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفى علیه و علی آله الصلوات و التسلیات
اُمّهات و اکملها منہما خدمت شیخ شرف الدین منیری در مکتوبات خود نوشته اند که معوذتین را
در نماز فرض نباید خواند که ابن مسعود رضی الله تعالی عنه در قرات ابن و دوسوره مخالف جمهور
است پس در فرض قطعی قرات آن و دوسوره محسوب نباید کرد و این فقیر هم نمی خواند تا آنکه
روزی برین فقیر ظاهر ساختند که گویا معوذتین حاضر اند و از مخدوم در باب منع
قرات آنها در فرض شکایت دارند که ما را از قرآن اخراج مینماید از ان زمان از ان منع
متنوع ششم و شروع در قرات آنها در فرض نمودم هر مرتبه که آن و دوسوره کریمه را در فرض
میخوانم احوال عجیبه مشاهده مینمایم و الحق که چون بعلم شریعت رجوع نموده آید منع قرات
آن و دوسوره را در فرض و جمعی پیدا نمی شود بلکه شبهه انداختن است در قطعیت این حکم مجمع علیه که
نا بین المفتین قرآن با آنکه ضم سوره از واجبات است که ظنی است پس منع قرات و دوسوره را
اگر چه ظنی باشد و لعلی فرض المحال هیچ وجه نباشد که قرات آنها بظن ضم با فائحه است

فالعجب من الشیخ المقتدی مثل هذا الکلام کل العجب و الصلوة و السلام علی سید البشر و آله الاطهر
صها خط و افراز طریق صوفیه بلکه از ملت اسلام کسی راست که فطرت تقلید و جبلت
متابعیت در وی بیشتر است مدار کار اینجا بر تقلید است و مناظ امر درین موطن بر متابعت
تقلید انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات بدرجات علیا میرساند و متابعت اصفا بمعارج عظمی سبزه
ابو بکر و چون این فطرت را بیشتر داشت بی توقف بسعادت تصدیق نبوت مسارعه فرمود

در رئیس صدیقان آمد و ابوجبل لعین چون استعداد تقلید و تبعیت کمتر داشت آن سعادت
 مستبعد نگشت و پیشوای معونان شد مرید هر کمال را که میابد از تقلید پیرو میابد خطای
 پیر بهتر از صواب مرید است از اینجا است که ابوبکر طلب سهو پیغمبر علیه الصلوة والسلام میباید که پیغمبر
 سهو محمد حضرت پیغمبر در شان بلال فرموده اند که سین بلال عند الله شین که بلال عجبی بود در اذان
 اسهد میگفت بسین همله و نزد خدای عز و جل و علا اسهد و اسهد است پس خطای بلال بهتر از
 صواب دیگران باشد **ع** بر اسهد تو خنده ز ند اسهد بلال از عزیزی شنیده ام که می گفت
 بعضی از ادعیه که از مشایخ منقول است و اتفاق آن مشایخ در بعضی آن ادعیه خطا کرده اند و
 محرف خوانده اگر متابعان ایشان آن ادعیه را همان صرافت که مشایخ خوانده اند بخوانند
 تاثیر می بخشد و اگر درست کرده بخوانند از تاثیر خالی میانند ثبوتنا الله سبحانه علی تقلید انبیاء و
 متابعه اولیاء بحرمة جمیبه علیه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی متابعم الصلوات و التسلیمات
 منها محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم سید المرسلین است علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
 تکلیف سائر بشر و حضرت عیسی و موسی را علیهما الصلوات و التسلیمات و التحیات اگر چه از مقام تجلی ذات
 نصیب علی قدر المرتبه و الاستعداد و قال الله سبحانه و تعالی خطا بالموسی و طغفک النفس ای لذت
 و حضرت عیسی علیه السلام روح الله است و کلمه او است سبحانه و کثیر المناسبت است بآن سرور
 علیه الصلوة والسلام اما حضرت ابراهیم را علی نسبنا و علیه الصلوة والسلام با وجود آن که در
 مقام تجلی صفات است اما حدید البصر است شان خاصی که پیغمبر را در مقام تجلی ذات میسر شده
 است حضرت ابراهیم را در مقام تحبب صفات حاصل گشته مع التفات و الاستعدادی بینما
 پس این اعتبار را و از حضرت عیسی و موسی افضل باشد و حضرت عیسی از حضرت موسی افضل
 است و رتبه او فوق حضرت موسی است و حدید البصر است و ناقد النظر بعد از ایشان حضرت نوح

است علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام و مقام حضرت نوح در مقام صفات هر چند بالاتر از
مقام حضرت ابراهیم است اما حضرت ابراهیم را در ان مقام شان خاص است
و حدت بصیرت که دیگر بران نیست لیکن اولاد کرام ایشان را از ان مقام نیز نصیب است
به تبعیت و فرعیت و حضرت آدم بعد از حضرت نوح است علی نبینا و علی جمیع الصلوات تسلیما
هذا ما علمنی ربی و الهمنی بفضله و کرمه و اعلم عند الله سبحانه و منهها سالكه که سیر او در فیصل اسماء
و صفات اقتاد راه وصول او ب حضرت ذات حبل سلطانه مسدود گشت چه اسماء و صفات را
نهایت نیست تا بعد از قطع آنها بمقصد قصی تواند رسید مشایخ ازین مقام خبر داده اند
که مراتب وصول را نهایت نیست زیرا که کمالات محبوب نهایت ندارد و مراد از وصول اینجا
وصل اسمائی و صفاتی است استعداد مند کسی است که سیر او در اسماء و صفات بطریق اجمال وایح
شده و بسرعت و اصل حضرت ذات تعالی و تقدس گشته و اصلا ان ذات را بعد از وصول بنهایت
ال نهایت رجوع بدعوت لازم است و عدم رجوع آن موطن متصور نه بخلاف متوسطان که بعد
از وصول شان بنهایت استعداد خود رجوع لازم نیست تواند بود که رجوع نمایند و تواند بود که
اقامت در رتبه پس مراتب وصول منتہیان را بتمام متصور است بلکه لازم و مراتب وصول متوسطان
که تفصیل اسمائی و صفاتی رفته اند نهایت نه آیین علم از جمله علوم مخصوصه این فقیت است و اعلم
عند الله سبحانه و منهها مقام رضا فوق جمیع مقامات و ولایت است و حصول این مقام عالی
بعد از تمامی سلوک و جذبه است اگر پرسند که رضا از ذات حق سبحانه و از صفات و کمالات
و از افعال او سبحانه واجب است و در نفس ایمان ما خود پس عامه مومنان را از ان چاره نبود
پس حصول آنرا بعد از تمامی سلوک و جذبه معنی چه باشد در جواب گوئیم که رضا در صورت نیست
و حقیقه در رنگ سائر ارکان ایمان در ادو اکل تحقق صورت است و در نهایت تحقق حقیقت چون

سنائی رضا ظاهر نشود ظاهر شریعت حکم بمحصل رضا میفرماید و در رنگ تصدیق قلبی که چون
سنائی تصدیق یافته نشود حکم بمحصل تصدیق می کنند و ما نحن بصدد حصول حقیقه الرضالا
صورت و الله سبحانه اعلم عنهما سعی باید کرد که عمل پرست میسر شود و اجتناب از بدعت علی
الخصوص بدعتی که رافع سنت باشد قال علیه الصلوة والسلام من احدث فی دیننا هذا فمورد
عجب آید از حال جماعه که در دین با وجود اکمال و اتمام آن چیزها احداث میکنند و آن محدثات
تکمیل دین میجویند و پاک ندارند از آنکه مبادا ازین مخترع رفع سنت شود مثلاً ارسال فشن میز
الکتفین سنت است جمعی ارسال فشن را در جانب یسار خست یا رک کرده اند و این عمل تشبه
بموتی منظور داشته و خلق کثیر با ایشان درین فعل اقتدا نموده اند نه آنکه این عمل رفع سنت
مینماید و از سنت به بدعت می برد و بمرت میرساند تشبه بمحمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بهترست یا تشبه بمولای اوست صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که مشرف شده بموتی که پیش از موت
است اگر تشبه بمیت جویند هم با و سزاوارست عجب کار است که در کفن میت عامه هم
بدعت است چه جای فشن او و بعضی از متاخران که عامه در کفن میت که از علما باشد مستحسن
داشته اند نزد فقیر زیادتی کردن نسخ سنت و نسخ عین رفع ثبوت الله سبحانه علی متابعه السنه
المصطفویه علی مصدرها الصلوة و السلام و یرحم الله عبد اقال آمینا عنهما روزی احوال جنایان را
برین درویش منکشف ساختند دید که جنیان در کوچه در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن نشسته
است موکل و آن جن از ترس موکل خود سر نمی تواند برداشت و همین و یسار خود نظری تواند
انداخت و در رنگ مقیدان و محبوبان می گشتند و صلا مجال مخالفت میشتند الا ان یشاء الله
شیاء و در آن وقت چنان معلوم میشد که گویا بر دست موکل گریزی است آهنگی که از جن اندک
مخالفت احساس نماید بیک ضرب کار او را کفایت کند خداست که بالا و پست شتر

و قسم ثالث اعلای قسامت منته است و جامع ترین جمیع اقسام و از اہمات صفات صفت علم با وجود حیات
 تابع صفت حیات است و دائرہ صفات و شیونات بحیات منتهی می گردد و در دایرہ وصول
 بمطلوب ہمہ اوست و چون صفت حیات فوق صفت علم است لا حبرم وصول بآن
 موطن بعد از طی مراتب علم خواهد بود علم ظاہر بشد یا باطن علم شریعت باشد یا طریقت
 و کسی کہ داخل آن در دایرہ شدہ است اقل قلیل است از پس کو چنانظر با
 بدون انداختہ اند و آن جامع ہم اقلان اند اگر رمز از اسرار این مقام گویم
 قطع البعوض ^و من بعد ہذا مایق صفاتہ و ما کنت خطی لدیہ و اہل و السلام علی من
 اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام ^ص حضرت حق
 سبحانہ و تعالیٰ از مثل منزہ است لیس کثرت شئی اما مثال جائز دشتہ اند و
 مثل تجویز نہ نمودہ و نہ مثل ^{لا} غلے از باب سلوک و اصحاب کشوف راست
 مثال می دهند و آرام بخمال می بخشند بیچون را بمثال چون داسے نمایند
 و خوب را بصورت امکان جلوه گر می سازند بیچارہ سالک مثال را عین فی مثال
 می انگارند و صورت را عین فوی صورت آفرین جاست کہ صورت احاطہ حق سبحانہ
 و تعالیٰ را در اشیا می بیند و مثال آن احاطہ را در عالم شاہدہ می نماید
 خیال می کند کہ مشہود حقیقت احاطہ حق است سبحانہ نہ چنین است بلکہ احاطہ
 او تعالیٰ بیچون و بچگون است و منزہ است از آن کہ در شہود در آید و مکشوف
 ہدی گردد و ایمان آریم کہ او سبحانہ محیط است بشیء اما احاطہ او را ندانیم
 کہ چیست و انچه دانیم شبہ و مثال آن احاطہ است و ہم برین قیاس است قرب
 او تعالیٰ و معیت او سبحانہ کہ مشہود و مکشوف از انہا شبہ و مثال است

حقیقت بلکہ حقیقت آنها مجهول کیفیت است ایمان آریم کہ او تعالیٰ قریب است و
 باماست اما ندانیم کہ حقیقت قرب و معیت او تعالیٰ چیست و تو انذ بود کہ
 آنچه در حدیث نبوی آمدہ علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیما تبحر رہا ضاحکا
 بعزت بار صورت مثال باشد چہ حصول کمال رضا در مثال بصورت
 ضحک نمودہ باشند و اطلاق ید و وجہ و قدم و اصبع نیز تو انذ بود کہ بعزت بار
 صورت مثال باشد ہذا علمنی ربی واللہ تخیض بر حمتہ من یشاء واللہ ذو الفضل
 العظیم و صلی اللہ تعالیٰ علی سیدنا محمد و آلہ وسلم و بارک و منہ اگر
 در عبارات آن عالی حضرت کہ در بیان احوال و مواجید و علوم و معارف است
 تناقضی و تدافع مفہوم گرد و حمل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع! ید نمود چہ
 در ہر دستہ احوال و مواجید علیحدہ است و در ہر وضع علوم و معارف
 جداست پس فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل ابن مثل احکام
 شرعیہ است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام تناقضی نمی نمایند و چون اختلاف
 اوقات و اوضاع را ملاحظہ نمودہ آید آن تناقض و تدافع مرتفع می گردد و اللہ سبحانہ
 حکم و مصالح حق نے ذلک فلا تکن من الممتزین و صلی اللہ تعالیٰ علی سیدنا محمد و آلہ
 وسلم و بارک قال العبد الضعیف الجاهل لہذا النکات البدیۃ الرائعۃ محمد بن الصدیق الخبثی
 الکشمی الملقب بالہدایہ قد وقع الفراغ عن شویہ ہذہ المعارف العالیۃ الشریفۃ المسی
 بالمبدأ و المعاد فی آداب شہر رمضان المبارک جہا لا اعتکاف سنۃ الف و تسعۃ عشر

این نسخہ کہ مبدأ و معاد است بنام	ز انقاس نفیس حضرت غفر کرام
چون کرد ہدایت اقتباس از سرحدن	در سال ہزار و نوزدہ گشت تمام

صدیق هدایت که شدش چرخ بکام	مانا که ز صدق شد هدایت فرجام
زین خود چه عجب و لیک تحقیق نیست	کز جویش شراب احمدی ازین جام

قطعات پنج طبع تبارخ طبع صد الوان سخن شناسی مولوی محمد علی صاحب متخلص آسی

این نسخه چو طبع گشت حق ظاهر شد	وز صفو طبع حرف باطل شد حک
بالا عین هدهد علیک الله الاله	من عینک قدرایت فیها حق
این معنی احق حق ستای حق بین	حقا که حق از صاحب عن لایفک
آیخ جمیلش آسی از روی جمل	مبدأ و معاد طبع گشته بشک

ایضا منہ

لوحش الله بنظای مطیع	و ده چه خوش طبع شد این حسب مراد
ز به اصحاب صفار ایضه	خنی ار باب ہدی را ارشاد
اینمہ فیض ز نور بحسب	کز وی آمد پی طبعش امداد
کرم احمد فضل رحمن	سای گستر بسر جانش باد
صدر آرای مکان عرفان	گام منہ ساری رہد رشد و سداد
اندین نسخه چو آئینہ نمود	روے راز ظاہر کون فساد
سال طبع از دیش آمد آسی	دلنشین سخن مبداء و معاد

وجه مہر و دستخط

برای سند این معنی کہ کتاب ہذا در طبع نظامی
مطبوع گردید مہر و دستخط مہتمم ثبت شد



محمد رشید خان حنفی
نور اللہ علیہ السلام

۹
نسخہ
عبد
بنہ
راحت
و در جان
الکافی
نسخ

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

بفضل خداوند مجید در بیان آیه و تفسیر آن و بیان فضیلت شیخ الحدیث

جناب میرزا جان طالبان منظره شریف قدس الله سره
لطائف حمیدیه

مقام مطهر

از تصانیف
حضرت غوث الاسلام و المسلمین الهادی فی الله
غلام علی بن شهاب لولهد الخدی طریقه العادیه

مکتب افغانی در مشهد
والله اعلم

مطبع و در مطبعه
مطبعه مجتبه و در مطبعه

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد رب العالمین و ثنائی رحمتہ للعالمین احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ و آلہ وسلم میگوید بندہ
عاجز محمد بیگ ابن مرزا رحیم بیگ نقشبندی مجددی غفر اللہ ذنوبها و ستر عیوبها که از دین
خاطر می جست که کتاب مستطاب فیض انتاب در بیان حالات و مقامات و مکتوبات و ملفوظات حضرت
شمس الدین حبیب الدجانب میرزا جان جانان شهید قدس اللہ سرہ که بمقامات مظهری موسوم
و ارتضایف حضرت غوث الاسلام و المسلمین الہادی الی اللہ شاہ غلام علی الملقب
بشاہ عبد اللہ المجددی ست بدست آید و از لمعات انوار جمالش چشم و دل منور سازد و الحمد للہ
علیہ ذلک کہ پس از مدت مدیدی تنائی دلی حاصل گردید و کام و جان را غدو بستہ بخشید و خواستم
کہ دیگر برادران خصوصاً آنانکہ ازین سلسلہ عالمیہ تعلق دارند ہم ازین استفادہ بردارند بنا بر این
عزم الظباع نموده برای استفاضت ایشان سموات عالمیہ کہ بمحولات مظهری حضرت شاہ
نیرم اللہ صاحب پیر کجی رحمتہ اللہ علیہ کہ از اعظم خلفای حضرت ایشان ست درج فرمودہ اند نقل برداشته
در اواخرین کتاب اضافہ کردہ بطائف خمسۃ المعروف بمقامات مظهری موسوم نمودم و نیز ہر سالہ
کہ در حالات حضرت شاہ غلام علی شاہ رحمۃ اللہ مولانا شاہ عبد الغنی صاحب محدث دہلوی رح
بعد از استخارہ سنون نوشتہ بشوہ ضمیمہ الحاق کردہ آمدہ از انسجا کہ گوشہ چشم التفات مخدوم
و مکرم عالی ہم صاحب الجود و الکرم جناب مولو حافظ محمد عبد الاحد صاحب سلمہ لصد مالک مطہر
مجتبائی دہلی باین احقر ست بتوجہات ایشان حسب مراد باصحت و خوبی بقالب طبع درآمد امید
از ناظرین آنکہ این عاجز و مولانا ممدوح الصدر را بدعائی خیر یار آورند و از فاسخ و اخلاص

این از امام غلام مقرر شد غلام علی مست ۱۲

در نسخہ فرمایند

والله الموفق والمعین

حضرت ایشان فصل هفتم در ذکر بعضی از مکاتیب شریعت حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه

فصل اول در ذکر طریقه نقشبندیه مجددیه

پوشیده نیست که طریقه علیّه نقشبندیه عبارتست از دوام توجّه بقلب مبدأ فیاض و اعتدال در افعال عبادات و توسل در
 اوقات تعمیر اوقات با واداد و اذکار که بحیث صحیح ثابت شده اند و در طریقه مقامات سلوک از توجّه به مقام رضا با جمال است
 و حاصل آن در احوال خود ذات الهی و مجذّب جی روحی و ذوق و شوق جمعیت قلبی است و متغریق در شهود خود موافق
 حدیث شریف (الحسن ان تعبد ربك كالک تراه) صوفی عال را به این طریق است بعضی مغلوب سکر مستی غلبات جذبات
 قلبی میشوند و بعضی را اسرار توحید نکشف میگردد و تصرفات غیر از این را القاء ذکر و سکینه در قلوب از حالی بحالی رسانند
 و عمل شکلات بصرف همت فرمودن شهرت تمام دارد الله تعالی حضرت مجدد را رضی الله تعالی عنه بعنایت خود در طریقه مقامات
 و مراجع دیگر عطا فرموده و از مقامی تا مقامی دیگر حالات و علوم جدید اگرست نمود مستوسلان طریقه ایشان آن حالات و کیفیات
 استیاز دارند مگر همه کس بجمع مقامات این طریقه علیّه نرسیده اند هر کس ببقای که رسیده بوارادات و حالات آنجا وقت خود خوش
 دارد و بذاشته تا شایع و حال ملایم بنماید آن تفاوت است اما بر همان اذکار و اشغال قدما می نقشبندیه مظهرت دارند در مقام
 قلب مستغرق و پیروی و سکر جذبات سرشار محبت الهیه اند و در مقاماتیکه که حضرت مجدد تعمیر از آن بولایت فرموده اند کیفیات
 گوناگون باطن را مظهرت میدارند و از مقاماتیکه کمالات و حقائق تفسیر نموده اند دست ادرک از لطافت و نیرنگی حالات آنجا گوناگون است
 مگر متغریق که عبارت از پیچیدگی و توجّه تام بلکه مشغوری از توجّه بمقصود است بی کیفیات سکر حاصل اوقات و حاصل آن مقامات
 و صفات طمینان لازم باطن از هر کس که علم و کشف عطا میشود و سیر خود در تجلیات الهیه در هر مقام عیان می بیند و اسرار توحید
 که در طریقه کمتر ظهور دارد و چشم نیست که بحضرت خواجه احرار قدس الله سره العزیز و نسبت رسیده بود یکی از ابای کرام
 خود مقتضای آن ظهور اسرار توحید است و دوم از فاندان نقشبندیه که بنور شرع و کمال تقوی متوسل است و حضرت
 باقی باشد حتمه الله علیه مجمع البحرین آن دو نسبت بودند حضرت مجدد در حد تحصیل آن دو نسبت از جناب ایشان سلوک
 نسبت نقشبندیه اختیار فرمودند که در آن نسبت عزیز منزلت اقدام پیش می آید اما کسی که در مقام قلب ممکن و نبات پیدا کرده
 از آنجا برتر نرفته است البته از علوم توحید و غلبات سکر بهره دارد و تا تاثیرات توجّهات او گرم و شوق افزاست و توحید
 که معنی تخلیص دل از توجّه بغير گفته اند اسباب نسبت آنچاندان حاصل دارند ظهور و خوارق عادات لازم مبادات شدیده

طریقه اول در حالات
 احسان
 که نیست
 بی
 قدر
 سکر
 منجی
 روح

و انچه ریاضات شاقه تصرفات در کمونات از نواد است اما هیچ گزشتی بدوام ذکر قلبی و جلی الله و تهذیب خلق و اتباع
 سنن مصطفی نیر صلوات الله علیه سلم محمد که ستوسلان این طریقه را این سعادت حاصلست پنجه درین اوراق مذکور شود و خلاصه
 بولایات با مقامات عالییه با اتمهای سلوک رسیده مراد است که کیفیات و حالات و واردات مقامات مشرف شده علم باشد
 بر دوام دارد متبع سنن خیر انوری است صلی الله علیه سلم می است سعدی که راه صفایه توان فت جز در پی مصطفی
 حضرت ایشان با کمال تکمیل از خاندان نقشبندی نمود و برادر کار همان طریقه اشغال داشتند و طایبان ابراد انبیت
 علیکن اکابر تربیت می نمودند از خاندان قادری و چشتی و سهودی اجازت دارند فوضی نیز یافته اند بعضی مردم را در
 خاندان قادری و چشتی دست محبت گرفته شجره آن اکابر رسیده اند معلوم نیست که در این طریقه سهو و رویه بیعت گرفته باشد
 که درین یا طالب این طریقه کم یافته میشود و فقیر اسرار بزرگان اینجا ندان تلشه مینویسد

فصل دوم در بیان سلسله نقشبندی

حضرت ایشان با طریقه نقشبندی از حضرت سید نور محمد بدوئی رحمة الله علیه گرفته اند و ایشان از حضرت شیخ سیف الدین
 و نیز از حضرت حافظ محمد محسن استفاده نموده و ایشان از عروة الوثقی حضرت ایشان محمد معصوم و ایشان از امام طریقه
 مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سهرندی و ایشان از حضرت خواجه محمد باقی بالله و ایشان از حضرت مولانا خواجه علی المکنکی و ایشان
 از حضرت مولانا درویش محمد و ایشان از حضرت مولانا محمد زاهد و ایشان از حضرت خواجه حمید و ایشان از حضرت مولانا یعقوب
 برخئی و ایشان از خواجه خوجگان خواجه بهاء الدین نقشبند و ایشان از حضرت سید میر کلان ایشان از حضرت خواجه محمد بابا ساسا
 و ایشان از خواجه علی عزیزی امینی و ایشان از حضرت خواجه محمود بنجیه فغنونی و ایشان از حضرت مولانا محمد عارف ربوگری
 و ایشان از خواجه جهان حضرت عبدالخالق غجدوانی و ایشان از خواجه یوسف بهدانی و ایشان از خواجه ابو علی فارسی
 و ایشان از خواجه ابو الحسن خراسانی و ایشان از خواجه بایزید بسطامی و ایشان از امام همام حضرت امام جعفر صادق رضی الله
 تعالی عنه و ایشان از امام قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنهم و ایشان از صاحب سول الله سلمان
 فارسی رضی الله تعالی عنه و ایشان با صوف شرف صحبت سوختند از حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه
 و ایشان از رحمة للعالمین شفیع المذنبین محمد رسول الله علیه سلم

نسبت دیگر حضرت امام جعفر صادق بحضرت امام محمد باقر رضی الله عنه میرسد و ایشان را بحضرت امام

۹۱
 باری
 سید
 چشتی
 خاندان
 نقشبندی
 در کتب
 از خاندان
 ۱۲

زین العابدین و ایشان را بحضرت امام همام سید الشهدا امام حسین و ایشان را بحضرت امام مجتبی و ایشان را بحضرت
 امیرالمومنین علی مرتضی کرم الله وجهه و ایشان را بحضرت سالت بنه صلی الله علیه و سلم و این نسبت از حضرت ائمه
 اطهار است در این طریق سلسله ائمه است مشهور است دفتر تسلیب خواجه ابو علی فارسی نیز خواجه ابو القاسم گورگانی است
 و ایشان را خواجه ابو عثمان مغربی و ایشان را سید الطائفه خواجه جنید بغدادی و ایشان را خواجه سری سقطی و ایشان را
 خواجه معروف کرخی و ایشان را بحضرت امام علی رضی الله تعالی عنه و ایشان را به امام جعفر صادق علیهما السلام و ایشان را
 رضی الله تعالی عنه و خواجه معروف کرخی نیز سلفاده از خواجه داود طائی دارند و ایشان از خواجه حبیب عجمی ایشان
 از خواجه حسن بصری و ایشان را امیرالمومنین علی مرتضی و ایشان را حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 و کسر سلسله قاوریه حضرت ایشان را اجازت طریقه قادریه حضرت شیخ محمد عابد رحمه الله علیه دارند و ایشان را شیخ
 عبدلحد و ایشان را حضرت فاذن الرحمة محمد سعید و ایشان را امام طریقه مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سهرندی و
 ایشان را زوالد ماجد خود شیخ عبدلحد و ایشان را از شاه کمال که تپلی و ایشان را از شاه فضل رحمة الله و ایشان را حضرت
 سید گدای حرمشانی و ایشان را از سید شمس الدین عارف و ایشان را از سید گدای حرمشانی و ایشان را از سید شمس الدین
 حکمرانی و ایشان را از سید عقیل و ایشان را از سید عبد الوهاب و ایشان را از سید شرف الدین و ایشان را از سید السادات
 سید عبد الرزاق و ایشان را حضرت غوث ثقلین محبوب سبحانی سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه و ایشان را
 از خواجه ابو سعید محمدری و ایشان را از خواجه ابو الحسن قرشی و ایشان را از خواجه ابو الفرح طرطوسی و ایشان را از خواجه
 حمید الواحد تمیمی و ایشان را از خواجه ابو بکر شبلی و ایشان را از سید الطائفه جنید بغدادی و ایشان را از خواجه سری سقطی
 و ایشان را از خواجه معروف کرخی رحمه الله علیه و ایشان را حضرت امام علی رضا رضی الله تعالی عنه و ایشان را از
 حضرت امام موسی کاظم رضی الله تعالی عنه و ایشان را حضرت امام جعفر صادق و ایشان را حضرت امام محمد باقر
 و ایشان را حضرت امام زین العابدین رضی الله تعالی عنه و ایشان را حضرت سید الشهدا امام حسین و ایشان را حضرت امام
 همام حسن مجتبی و ایشان را امیرالمومنین حضرت علی مرتضی رضی الله تعالی عنه و ایشان را حضرت پنا محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 سلسله ابائی حضرت غوث ثقلین سید عبد القادر رضی الله تعالی عنه عن ابیه سید ابی صالح رحمه الله علیه عن سید
 سید موسی جبلی دوست رحمه الله علیه عن ابیه سید عبد الله رحمه الله علیه عن ابیه سید یحیی زاهد عن ابیه سید موسی
 مورث عن ابیه سید داود مورث عن ابیه سید موسی الجون عن ابیه سید عبد الله محض عن ابیه سید طحطا

رضی اللہ تعالیٰ عنہ عن ابیہ سید السادات امیر المؤمنین امام حسن مجتبیٰ عن ابیہ امیر المؤمنین علی مرتضیٰ رضی اللہ
تعالیٰ عنہ عن شفیع الذہنین رحمۃ اللعالمین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

و ذکر سلسلہ چشتیہ حضرت ایشان با اجازت طریقہ چشتیہ از شیخ ابی یوسف محمد عابد رحمۃ اللہ علیہ گرفتہ اند ایشان
از حضرت شیخ عبد الاحد ایشان از خازن الرحمتہ شیخ محمد سعید و ایشان از مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد فاروق
و ایشان از والد ماجد خود شیخ عبد الاحد و ایشان از شیخ رکن الدین و ایشان از شیخ عبد القدوس رحمۃ اللہ
علیہ ایشان از شیخ محمد عارف و ایشان از شیخ عبدالحق و ایشان از حضرت شیخ جلال الدین پانی پتی و ایشان
از حضرت شمس الدین ک و ایشان از حضرت شیخ علاء الدین مخدوم علی صابر و ایشان از شیخ الاسلام شیخ
فرید شکر گنج و ایشان از حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی رحمۃ اللہ علیہ ایشان از امام طریقہ خواجہ معین الدین
نخجری و ایشان از خواجہ عثمان بن رونی رحمۃ اللہ علیہ ایشان از حاجی شریف زندی و ایشان از خواجہ بود و
چشتی و ایشان از خواجہ یوسف چشتی و ایشان از خواجہ ابو احمد چشتی و ایشان از خواجہ ابو محمد چشتی و ایشان از خواجہ
ابو اسحاق شامی و ایشان از خواجہ مشاد علودینیوری و ایشان از خواجہ سیرہ بصری و ایشان از خواجہ خدیفہ
مرعشی و ایشان از سلطان ابراہیم ادم و ایشان از خواجہ فیصل عباسی و ایشان از خواجہ عبد الواحد و ایشان
از خواجہ حسن بصری و ایشان از امیر المؤمنین علی مرتضیٰ رضی اللہ عنہ و ایشان از جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

نعم ن کے حوالہ مشائخ اہل بیت ایشان کہ نقشبند مجتبیٰ و ذر رحمۃ اللہ علیہ

سید السادات حضرت سید نور محمد باونی رحمۃ اللہ علیہ عالم بودند علوم ظاہر و باطن فقیہ کامل عارف مکمل کسب
مقامات سلوک طریقہ محمدیہ از شیخ سیف الدین فرخ زید و خلیفہ عروۃ الوثقی حضرت ایشان محمد معصوم فرزند سجاد
حضرت مجدد نمودہ اند و بخدمت حضرت حافظ محمد محسن کہ از اولاد شیخ عبدالحق محدث و خلفا حضرت ایشان
محمد معصوم اند رحمۃ اللہ علیہ رسیدہ ساہا بتحقیل فیوض صحبت کردہ بحالات بلند و مقامات ارجمند شرف
شدہ اند متغراق قوی داشتند تا پانزدہ سال ایشان از ایچ افاقہ نمودہ گرد و وقت دائمی نماز و انحال بحقیقتی
راہ می یافتند باز مغلوب احوال میشدند در آخر حال ایشان از افاقہ پیدا آمد بکمال دسر و تقوی و اتباع سنت
استیاز داشتند و در متابعت ادب عادات مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم بغایت اہتمام میفرمودند کتاب سیر

واخلاق بنوی همواره پیش خود داشته موافق آن عمل نمی آوردند یکبار خلاف سنت پایی دست در بیت اخلا
 رها نداشتند و از احوال باطن قبضی روی نمود باز بتضرع بسیار به بسط مبدل گشت و لقمه احتیاط یک می نمود
 بدست مبارک خود وقت چند روزه بچخته وقت شدت گرسنگی پاره ازان خورده بمراقبه می پرداختند از
 کثرت مراقبه پشت ایشان خم شده بود میفرمودند سی سال است که تعلق طبیعت با کیفیت غذا نمانده در
 وقت حاجت آنچه میسر میشود بنخوریم ایشان اجتماع دو ناخوش بدعت دانسته از کمال تقوی یکی از فرزندان خود
 روغن و یکی شکر عظامی نمودند طعام اغیاء هرگز نینجور دند که اکثر آن از ظلمت شبه خالی نیست یکبار طعامی از
 خانه دنیا داری بنجد دست ایشان آمده بود فرمودند درین ظلمت معلوم میشود و از روی نوازش حضرت ایشان را
 فرمودند شما نیز درین طعام غور نمایند حضرت متوجه شده عرض کردند که طعام از وجه حلاست مگر بسبب نیت یا
 عفو متی در آن راه یافته اگر کتابی از خانه اهل دنیا بعایت می طلبیدند تا سه روز مطالعه آن نمی نمودند میفرمودند
 ظلمت صحبت آنها خلاف دار بر آن پیچیده است بعد از زوال ظلمت که از برکت صحبت مبارک زایل میشود
 مطالعه آن میفرمودند حضرت ایشان ما را بنجد دست ایشان محبت قوی بود و بجز در کربانام ایشان چشم پر آب میشدند
 میفرمودند افسوس که عزیزان یارت حضرت سید نکردند اگر ایشان امید میداد بقدرت کامله الهی ایمان تازه
 می نمودند که بر خلق اینچنین ارباب کمال قادر است رضی الله تعالی عنه میفرمودند که مکشوفات ایشان بسیار صحیح
 و مطابق واقع بود بلکه توان گفت که ما مردم را بیده سراسر بچنان محسوس نمی شود که ایشان آنچه در دل محاسن گشت
 و تصرفات قوی داشتند و برای برآمد حاجات مخلصان بهت میگماشتند کم بودی که مراد از طبق توجه شریف تخلف
 نمودی یکبار بنی بنجد دست ایشان عرض نمود که دختر مرا جنیان برداشته بردند چند آنکه اعمال معزایم خوانده شد
 هیچ فایده نکرد درین باب توجه باید فرمود ایشان تا دوبری مراقبه نمودند فرمودند که فلان وقت دختر تو خواهد آمد توجهات
 ایشان بچنان واقع شد از آن دختر بایر پرسیدند گفت در صحرایی بودم بزرگی دست مرا گرفته اینجا آورد کسی وجه
 سکوت و مراقبه از ایشان پرسید که چه فرمودی گفت فرمودی که دختر تو خواهد آمد فرمودند التجا بنجاب الهی نمودم که اگر دعا و توجه
 مرا اثری باشد در احصای آن دختر بهت نموده آید هرگاه باها هم الهی معلوم شد که بهت فقیر درین امر اثر دارد گفته
 که دختر خواهد آمد هر عمل ایشان موافق رضا خدا بود بجان یکبار دوزن رضی بنجد دست ایشان اظهار طلب طریقه نمود
 ایشان بنو فرست دریافت فرمودند اول تو بیا بر حقیده سود نمایند باز طریقه گیریدی کمال ایشان اقرار نموده و توبه

و در طریقه گرفت و دیگری تو قوت یافت و یکی را از مخلصان ایشان هوای نفسانی خردست که بصیرت خرد و قوت را در ایشان
 مثالی ایشان بجهت او رسیده در میان حاضر شد و زن از دهشت فریادی برآورده بگوشه بگریخت و آن شخص را بگریزید
 نامی از دهشت بجهت تو نیست رسید که با رنگ فروشی دوکان قریب مکان آقامت ایشان برآورد و فرمودند ظلمت
 بنگ نسبت باطن را که رساخته مخلصان فته دوکانش با بطن سازند فرمودند که احوال باطن نیاید تر مگر
 شد که بومطمان احتساب خلاف شروع واقع شد اول او از این عمل توبه برفق بالستی داد اگر تاب نیشد باز نشد
 و درشتی منع می نمودند تا بوی تقصیر بسیار حاضر آوردند پس استغفارت عزیزان نموده بلطف تمام فرمودند که پیشه
 خلاف شروع خوب نیست پیشه مباح اختیار باید نمود و زری با و عنایت نموده عذر خواستند وی تاب گردیده یکی از
 مخلصان شد ایشان میفرمودند روزی بنیارت مزار پدر خود حضرت حافظ محمد حسن رفتم مراقبه نمودیم در غیبت
 بنیجودی مشاهده کردیم که بدن شریف و کفن در ست مگر در پوست کف پا و کفن آنجا خاک اثر کرده بود و جوان
 از ایشان با استفسار آمد فرمودند شما را معلوم خواهد بود که رنگ بیگانه بی اذن او در جای وضو نهاده بودیم که هرگاه
 مالک خواهد آمد حواله او خواهیم نمود یکبار قدم بران گذاشته بودیم از شوی این عمل خاک اثر کرده است ای حق هرگز
 در تقوی قدم نیست است قرب و ولایت او بیشتر وفات ایشان بایزدهم دقیقه سندهزار و صد و سی و پنج هجریست
حاجی محمد افضل رحمه الله علیه ایشان از علماء بصره و فضلا و دانشوران از اسرار معارف علوم
 باطن حنطی و افراده از طریقه از حجة الله نقشبند فرزند و خلیفه حضرت ایشان محمد معصوم رحمه الله علیه گرفته تاهل
 استفاده فیوض باطن نمودند و تا دوازده سال از حضرت شیخ عبدالاحد فرزند و خلیفه خازن الرحمة شیخ محمد سعید
 فرزند شیخان نشین حضرت مجدد رحمه الله علیه مشرف گردید بمقامات عالییه سیده اند و تحصیل علوم معقول و منقول
 و اسناد علم حدیث از ایشان نموده از شیخ سالم بصری ثم المکی علم حدیث نیز سندهزار حضرت حجة الله نقشبند حضرت
 شیخ عبدالاحد در حق ایشان فرمودند آنچه در سینه ما پیران کبار رسیده بود تمام و کمال در باطن شما اتفاقا کردیم ایشان را
 استعراق قوی داشتند و قناعتی بر ایشان ستوی بود و گویا هرگز خود را از باب طریقه نمیدانستند حضرت ایشان را
 بار میفرمودند که شمار نظر کشی تحقیق مقامات الهیه کرمست کرده اند بحال نظری فرمایید که از خرابی اعمال در خود
 هیچ نمی یابم را فهم گویند نعم الله عندهام طریقه حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمایند چنانکه احوال باطن نکات
 و جهالت کشید علامت ظهور تجلی ذمیت و آیه شریفه لا تدركه الأبصار و لا يحيط بها الخواص است درین باب ایشان بشرف

و اینها از آنجا است

زیارت حرم شیرعلین ادبها الله شرفا رسیده اند و مورد الطاف الهی و غایات حضرت رسالت بنامی صلی الله علیه
 و سلم شده بهر آن فتوحات مرجعت نموده هیچ طلب حق گردیدند و خلق را طاهر و باطنا فیضها رسانیدند حضرت شای
 مولی الله محدث رحمه الله علیه علم حدیث از ایشان سند دارند ایشان آنچه از نفوذ هدایا میرسد کتب هر فن خرید و قف
 میکردند کبار پانزده هزار روپیه هدیه بود همه اکتب علوم نافع خرید کرده وقف نمودند چندین هزار کتب در راه
 خدا وقف کرده شاعت علوم فرمودند جزاه الله خیر الخیرا ایشان میفرمودند عجب است از مخلصان که در عمر خود کبار
 هم زیارت فرارقدس مصطفی صلی الله علیه و سلم شرف اندوز نمی شوند و حال آنکه حصول مقاصد داری بوج واسطه آنحضرت
 سید اند و عجب است که حروف کلام الله موافق تجویض وری که در چند روز میشود درست نمی نمایند و صحت نماز موقوف
 بر صحت قرائت و عجب است که ذکر لطائف از توجیهی از بزرگان نقشبندی حاصل نمیکند و در طریق این اکابرین دولت
 که تخم محبت الهی و موجب بقا ایمان است بی محنت و اندک دست سید محمد عظیم عظم خلفا ایشان کشفی صحیح و
 نسبتی قوی داشتند و بسیاری از طالبان در صحبت ایشان بحالات و واردات طریقه شریف رسیده اند رحمه الله علیها
 حافظ سعد الله رحمه الله علیه ایشان از کمل خلفا حضرت محمد صدیق فرزند و خلیفه حضرت ایشان
 محمد معصوم اند رحمه الله علیها تاسی سال التزام محبت ایشان نموده بمقامات علیه غایات طریقه احمدیه رسیده اند
 لقب ایشان در فقر اخا نقاه آنحضرت سید الصوفیه بود از روی مباحث میفرمودند که سی سال آب خانقاه پیروز
 بر سر کشیده ام موی سر من از خیمت سوده شد بلکه در راه مولی گوهر نور دیده من شاگرد ایشان در موسم
 شدت گرما مرا به احمد بافرستاند از بس حرارت آفتاب میهن بپارشد اما از برکت خدمت خانقاه معلی چند غلغلان
 برد من گرداند که نوبت خدمت بهر یکی نمیرسد و دیده دل من بنور معرفت بینا گشت و چشم من از التفات
 ماسوی غمی گردید و مرقبه علی الدوام حاصل است و نقوش غیر را که از راه نظیر بل میرسد در آئینه باطن من کفایت
 خانجده الله علی نواله و الصلوة والسلام علی رسولہ و آلہ ایشان در اول رادات طریقه شریفه دیده اند که شهرت
 عظیم از برکات و انوار ولایت معمور در هر محله اش گردی از اولیا اقامت دارند یکبار در آن شهر شهرت یافت
 که خیم غفیری از مقربان باگاه می آیند ساکنان شهر باستقبال و نظاره شوکت و عظمت آن عزیزان برآمده در
 اوزار آنها استغراقی یافتند ایشان پرسیدند پنهان کنند کسی گفت الله تعالی درینوقت اخبار کمالات جدید فرموده
 این کابر را به اجتهاد از راه و اصلمان حضرت ذات نموده است و سر حلقه اینها شیخ احمد سهرندی بلقب محمد

الف ثانی است بجهت مشابهت این بگواران برآمده ایم پس ایشان را راسخ عقیده با سیطره قوی تر
 گردید و بجهت تمام در راه سلوک این نظریه درآمده سرآمد مقربان بارگاه الهی شدند حضرت ایشان میفرمودند که
 برایشان صفت تو اضع فروتنی غالب بود اگر یکی از صحاب باعث رنجش خاطر شخصی میگشت ایشان خود
 پیش آن شخص معذرت میفرمودند که این تقصیر از فقیر صد و یافتم را بخشید بلکه سر مبارک پایی اومی نهادند و رحمه
 علیه و آله ابان فیر و جنگ که مرید ایشان بود بخدمت ایشان عرض نمود که سید حسن سولنا رحمة الله علیه هر گرا
 میخواهند بشرف زیارت مصطفی صلی الله علیه و آله سلم شرفی می ساختند ایشان فرمودند ما هر گرا نخواهیم دوبار شرف
 زیارت آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم و یابد شما شب فاتحه خوانده متوجه بردحانیت مبارک بخواب روید روی
 بچنان کرد و زیارت شرف گشت صد و پیمید میقرر کرده بار دیگر فاتحه خوانده بخواب فت باز این سعادت تیار
 یافت صد و پیمید دیگر میقرر نموده بوقت صبح بخدمت ایشان حاضر شد صد و پیمید پیش آورد که الحمد لله بتوجه
 شریف باین دولت سرفرازی یافتیم ایشان بنور فرست در یافته فرمودند آضد دوم کجاست وی مضطربه
 از پیش گذراند حضرت ایشان میفرمودند که ایشان در علم ظاهر مبارتی داشتند و در صحبت ایشان از کشف و کما
 نذوری نبود محض از کثرت خدمت خانقاها پیر خود قبول دلها یافته بودند آن نسبت باطنی عالی و قوی داشتند در
 خانقاها ایشان گریه بود و کلان تصرف ایشان بحال کجنگان مهربان دهن خود میکشاد و دران دانهائی گندمی داشتند
 کجنگان از هر طرف آمده دانهادر دهنش میچیدند و باوی باز میهای نمودند با فاضله ایشان مردم بسیار بمقامات
 قرب رسیده اند وفات ایشان یازدهم شوال سنه هزار و صد و پنجاه و دو هجری شیخ صبغة الله از خلفا ایشان
 پیری بود نورانی بنده او را زیارت کرده ام رحمه الله علیه

شیخ الشیوخ محمد عابد رحمه الله علیه

از اعظم خلفا حضرت شیخ عبداللهد در خلفا اکابر سهند علم عمل و ورع و تقوی شانی عظیم داشتند در نسبت
 بحضرت صدیق اکبر رضی الله عنه میرند کثیر العبادت کثیر الذکر بودند در تهجد سوره یس شصت بار میخواندند و بعد
 هر دو گانه ذکر و مراقبه میبرد ختم از نصف شب تا سحر در عبادت خدا و یاد مولی اقبال داشتند در مرض موت
 که ناشش ماه ایشان در بیماری سهال بود سوره یس سی و پنج بار در تهجد میخواندند نسبت هزار بار ذکر کل طیب

و نه از بار نفی و اثبات بکس نفس و تلاوت کلام الله و درود و خلیفه داشتند یکبار کما کلمه سه مرتبه مواشی بگزار
 آورده بود ایشان تا بست سال ترک گوشت و غیره فرموده بودند هرگاه بدین می آمدند در راه بجز راهی روی
 که از وجه حلال با خود می گرفتند چیز دیگر نخوردند در هر امر رعایت عمل بخرمت می نمودند ایشان قبول تمام و محبت
 خاص عام پیدا شد و آستانه و خانقاه ماوی اهل الله گشت قریب دو صد کس از علما و صلی اردر حلقه ایشان
 می نشستند و جماعه بسیار از طالبان توجهات ایشان بنهایات مقامات احمدیه سیدند و از باب قفا و بقا که در صحبت
 مبارک با سغراق و یحودی و ارادت ولایت و تهذیب اخلاق فائز شده اند افزون از شمارند بعد درس حدیث و
 فقه توجه قبله مراقب می نشستند و هر که بخدمت شریف می رسید القادر ذکر و انوار جمعیت در باطن او میفرمودند
 روز جمعه که اجتماع مردم بسیار میشد هر که در نظر ایشان می آمد توجه موجودش را از او می نمودند کسی از ایشان پرسید
 که این مردم هرگز در قلبی نمیدانند و در حرکت طبیعی قلبی و حرکت ذکر اعیان نمیکشند فرمودند کار بخدمت معلوم کردن
 کسی کاری نیست در قبر خود اثر و قدر ذکر خواهند داشت که از برکت نور ذکر قلبی ایمان و سلامت میماند انوار طریق
 احمدی یا قاضات ایشان شیوعی پیدا نمود و نسبت شریفه ایشان را در روای یافت ایند القلب ایشان در عالم غیب
 الحرائر الله بود روزی در مسجدی تشریف آوردند آنجا شخصی جمعی از مریدان خود داشت و مردم را میگردید میگفت
 اما باطنش از نور نسبت مع الله که در صوفیه علیه معروفست خالی بود و نزد شایخ کبار بفرستای قلب و ارادت
 ولایت و تهذیب خلاق مرید گرفتن حرامست ایشان اجمال او شفقتی آمد و تا دیری متوجه حاش گردید او را بر تبره
 ولایت قلبی رسانیدند از حضرت ایشان ماکه در خدمت مبارک حاضر بودند از روی الطاف تصدیق احوال او
 خواهند معروض داشتند که بجز توجه شریف و لش ذاکر شد لطیفه اش نورانی بهی سانسیده بسوی اصل عز
 شل هوای تشنیه پروازی نمود و در قلب کثیر ضحلا می یافته متوجه بسیر عالم امر گردید و بتجلی افعالی رسید
 فنا حاصل نمود و قابلیت اجازت طریقه پیدا کرد فرمودند دید شما صحیحست ما را نیز همین احوال او معلوم شد و در
 در مقبره میگذشتند آنکی توجه حال اموات مراقب الیتاده فرمودند این بیچاره را در خواست فیضی میمانند و
 بحال نه با توجهات نمودند فقیر شدیم از زبان مبارک مرشد خود قدس سره میفرمودند در آن وقت حاجه
 بودم در آنوقت ظهور حقیقت محمدی بود صلی الله علیه و سلم توجهات آنحضرت تمام مقبره شمول انوار و برکات
 آن مقام عالی گردید ایشان بزیارت حرمین شریفین پیاده رفته اند و به لطاف سرور کائنات صلی الله علیه و سلم

سرافراز گردیده میفرمودند حرقت و سوزیدنه من که ازلی بانهای دروطلب بود و هیچ کلمه نمیشد بغایت مصطفوی تسکین یافت و آنچه مقصود بود حاصل شد طالبان بسیار در آنجا استفاضه از صحبت ایشان نمودند شخصی در مدینه منوره ریاضت و مجاهده و نوافل عبادات بسیار میکرد از جناب سرور عالم صلی الله علیه و سلم مامور گردید که بخدمت ایشان استفاضه نماید ایشان او را ازین مجاهدات منع کردند و به توسط در عبادت امر فرمودند وی چون نوکر بر ریاضت شاقه بود گفتند ایشان عمل نکرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم باز او را امر بتناعبت و التزم محبت ایشان نمودند پس بخدمت ایشان استفاضه نمود و بحسن تربیت ایشان بمقامات عالیله رسید وفات ایشان در سنه هزار و صد و شصت و شصت هجری شهر دهم رمضان المبارک است خلفا ایشان بسیارند از آنکه خواهد موسی خان مخدوم عظمی ده بیدی متورع توقی صاحب کثف مقامات و تصرفات در ولایت ماوری النهر و رشاد هدایت طالبان خدا یگانه روزگار بودند و از ده خلیفه مرسل شدند روزی یکی را از روی ایشان خود گفتند چیست که در باطن تو کدورت معلوم میشود مگر گفته شد خور دی گفتی بزجر طعام خائفاه چینی نخورده ام آخر اعتراف نمود که در خانه صباغی طعامی نیاز حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه نخورده ام او را زجر کردند که من گفته ام طعام هر کس نباید خورد و مرزا مظفر رحمة الله علیه تعمیر و قفا و قوت نسبت باطنی و دو فور حالات و واردات بی نظیر بودند مستفیدان ایشانند دیده ام آنچه ضروری ارباب این طریقه است در دلهاد شدند یکی را از اصحاب ایشان بعد وفات ایشان قضی قوی رو نمود و تا دو سال و بساطی نیافت آخر بر اثر شریف ایشان فت همینه نظرش بر خاک پاک ایشان افتاد احوالش تازه شد و نسبت خود را بحال یافت و محمد میر رحمة الله علیه نسبت باطن و خمول از او هدایت طالبان ممتاز بودند زبانی صالحی شنیده ام که میگفت لبست کس صحبت ایشان بمرتبه ولایت و فواید بقا رسیده اند حتی بخدمت ایشان ارادتی در شست عرض نمود هر قدر خرج صرف روزگار شده باشد بنده حاضر نمایم قبول کردند مبادا مال بگانه باشد شاه عبدالعظیم و صوفی عبدالرحمن میر بهادر و درویش محمد و محمد حسن دیگر اعز رحمة الله علیهم بمقامات قریب الهی امتیاز شدند و به هدایت طالبان حق می پرداختند فقیر بعضی را ازین عزیزان زیارت کرده ام و دختر شیخ محمد میر رحمة الله علیها از ولایات عصر خود بمنزله قرب عنایت رسول خدا صلی الله علیه و سلم اختصاص داشت از وی عجایب واقعات منقولست احوال هر که میخواهد بمحض عرض نمود

بدوئی توکل درخت که وی نشانید مباد ادرل گذرد که در فاقه برگ و بر این درخت خواهیم خورد و هماد بر
 اسباب پیدا شود ایشان سخن وی را از تعلیم الهی دانسته آن درخت را پنج بر آوردند و عزت و اندو اگرند
 و شرف و جهانی در پاد خدایده طریق قادریه از حضرت شاه عبدالرحمن قادری رحمه الله علیه که بجزبات
 قویه و تصرفات جلیبه شهرت داشتند گرفتند و بین صحبت ایشان بحالات علییه فائز شده اوقات بذكر و طاعت
 و تلاوت معبود اشتند یکبار پیر ایشان میوه انبه تناول می نمودند ترش بود شیره اش را باب دهن مبارک خود
 بر زمین انداختند ایشان از کمال رسوخ عقیدت ترک نزاکت و میسر زانی نموده آن شیره بخاک آمیخته را بنج
 از زمین برداشته فرو بردند از برکت این عمل در خاکساری ایشان کفایتی خوب طاری شد رحمه الله علیه و اولاد
 با سعادت حضرت ایشان در سنه هزار و صد و یازده یا سیزده هجری یا زدهم رمضان المبارکست وقت
 فجر روز جمعه بود که آن آفتاب عالم تابان مطلع ولادت طلوع فرموده جهان امنوار گردانید و طلوع غمطلوع
 والدین تولد صاحب شرع تاریخ ولادت آمد از آنچ طالع ایشان از آنچ رسول الله صلی الله علیه و سلم و جاب
 اختلاف داشت باقی همه موافق بود لهذا انار رشد و هدایت از ناصیه حال ایشان ظهور داشت و انوار فهم
 ذکا از جبین سین میدرخشید از باب فرست از شایده علوفطرت ایشان میگفتند که ایشان سر اهل کمال میشنود
 و از خردمندان دیده در سبقت می برند و والد ماجد ایشان در تعلیم و تربیت اهتمام نمودند و با وجود صغر سن
 ایشان از بهجت کسب ان تقسیم اوقات تاکید فرمودند که وقت عزیزی و عمر شریف بدل نماند و بیجا صرف نشود و
 ادب دشاهی و فنون سپاه گری و صنایع هنروری ایشان را تعلیم نمودند میگفتند اگر شایم میشود که در باب هنر خواهیم شنید
 خواهیم شناخت و اگر چنانچه دل ما میخواهد فقر و ترک اختیار میکنی حاجت اهل پیشه و هنر نخواهد افتاد پس ایشان
 را در هر فن مهارتی پیدا شد هنروران هر پیشه داد هنر خود از ایشان میخواستند و هر که با ایشان ملاقات مینمود با ستاد
 ایشان در فن خودش اقرار میکرد و ربانی یکی از ثقات شنیدم که ایشان را تقطیع سر او بل بر چاه طرزی آمد حضرت
 ایشان میفرمودند که استعمال اسلحه بمرتبه کمال رسانیده بودیم اگر بست کس شمشیر کشیده بر ما حمله آید و در دست
 ما یک عصب باشد یک کس بچرخ میماند و رسانید یکبار شخصی در وقت انصراف سلام از نماز مغرب در
 تاریکی ابرنجبری بر ما زد و برق درخشد در لعان برق حریه زد دست او گرفتیم باز بدست او دادیم وی باز حمله آورد
 باز گرفته با دوایم بچین هفت بار اتفاق افتاد آخر معذرت آورد و بپای سر نهاد و یکبار فیل مست در راهی می آمد

و ما برپ سوار از مقابل سیدیم فیلبان فریاد برآورد که دور شو کناره گیر دل نخوست از مقابل حیوانی یگانه برتر
فیل غضب تمام مالود خرطوم چیده برداشت خنجر از میان بر کشیده بر خرطومش زدیم فریاد برآورده مالود در پشت
بفضل الهی سلامت ماندم یکبار جهاد با شتران طان پیش آمد در شدت حرب که گاه تیر و نیزه رسیده بود دسرداری کفیل
رزین ما بود گمان خوف برابر در آن وقت غری سوزون نمودیم موجب تعجب او شد داخل ساله بودیم که حضرت ابراهیم
را علیه السلام در خواب دیدیم عنایت بسیار بحال با مصروف داشتند و در آنوقت هرگاه ذکر حضرت صدیق اکبر رضی الله
عنه در میان می آمد صورت مبارک ایشان حاضر میشد بار ایشان از چشم سر ویده ایم و القاهات بحال خود یافته میفرمود
روزی شخصی در حضور والد ما ذکر کرد که مقدامای صوفیه بوحدة وجود قائل اند و حضرت مجدد رضی الله عنه برخلاف ایشان
شهود را جمع میدهند درین کوارت دیدیم که نوری مثل نور خورشید درخشد و حضرت مجدد در آن نوار ظهور فرموده مرا
اشاره بر فراشتن از اینجا نمودند این واقعه بخدمت والد خود گفتیم فرمودند غالب است که شمار از طریق ایشان حاصل
نشود میفرمودند الله تعالی طبیعت مراد رغایت اعتدال آفریده است و در طبیعت من غبت اتباع سنت بنوی صلی
علیه سلم و طبیعت نهاده خود سال بودیم که همراه والد خود بزیارت پیر ایشان حضرت شاه عبدالرحمن رحمته الله علیه
از ایشان تائیدات و کرامات ظاهر میشد ما در نماز ساهله می نمودند ازین جهت دل من از ایشان نضرتی داشت که تارک
سنت مصطفی صلی الله علیه و سلم قابل اقتدایست می ترسیدم که والد من تکلیف بیعت ایشان نکند روزی پرسیدم
که حضرت عبدالرحمن چه در نماز ساهله بنمایند فرمودند بر ایشان سکر غالب است معذرتا عرض نمودم در آدا
نماز سکر غالب میشود و در دیگر امور هشیار میشوند ایشان بر شفته فرمودند که خدای تعالی شمار انهم و ذکایلی آن آوده است
که بر پیر اعراض نمایند اما این سخن موجب اتناع ایشان از پنجه اندیشیده بود و گردیده میفرمودند شو عشق محبت خمیر
مایه طبیعت نیست و خاطر از آن غاصبایل تمام بمطهر حلیه ثابت مرا یادست که طفل شش ساله در آغوش من میخوابید
زنی جمیله مرا در کنار گرفت جلوه جاش اول مرا از جابره و خاطر را دواستگی پیدا شد و لمبی دیدار او قرار نیگرفت در
خوابش گریه می کردم پنجه بودم که آوازه عاشقی من بزر با نهان افتاد و در مردم شهو گشت که این سیر مزج ماشقانه
میداد میفرمودند که جاذبه محبت من آنقدر رسا بود که عوارض جسمانی شاهان بر طبیعت من ظاهر میشد یکبار جوانی که
منظور نظم بود پ که در انیز پ عارض شد وی دو خورد و اثر دوا در من پدید آمد میفرمودند نیم شبی متهاب بود
در خانه بنده ناگهان آن جوانی را غایب شده گلهار از درخت یاسمن چیده بر سر من نهاد و غائب گشت گلهار

برفت عاشق بیچاره تلویری از غیرت سر بگیان غم دشت آتش غیرت جان تو آتش را بسوخت دیدن مرده بود
معشوقش را خبر شد از حسرت سر بچیناست فرو برد ساعتی نگذشته بود که جانش به نبال جان یارش شتافت نهرو
ما نزد یک بهم دفن کردند و دوزخم سوزد اگر جنت هوسان شد مرا به یک وجب جا از سر کوه تنویر بنامند مرا میفرمودند
طاوسی بر زن جمیل عاشق بود و در سرش سگیش و در قصه های نمود و در افواه ملامت گران افتاد که معشوقه جانور است
زن را لعنه مردم غیرت آمد طاوس اطلبید طاوس قصص کنان بنزدکش رفت گفت چشم خود سوی من کن طاوس که
عاشق جان باز بود چشم خود سوی وی نهاد میل گرم در پیش کرد گفت چشم دیگر پیش من طاوس که اختیار بدست
بیتابی عشق دشت چشم دیگر پیش گذاشت زن بی رحم میل گرم درین چشم نیز کشید طاوس نادیری بر خاک طپیده گوهر جان
در قدم یار تار نمود زن نیز در حسرت چنین تسم پس از چند روز در گذشت میفرمودند جوانی بر حرم یکی را زنجیر فاخته
شکار کرد فاخته دوم تان رهنای نیابوده خواست خود را ملاک سازد و در خاک چیده بر برهای او فرام آورد و
اخگری سوزان بمقابر برداشته بران خاکشاک نهاد دیری چند بر آتش زده خود را فرو سوختن داد و گفت مرا
چون خلیل آتشی در دست که پندارم این شعله بر من گل است میفرمودند در موسم بهار گل اقباض بلبل آویختند
بلبل بر برگ گل گذاشته تا نهایی نمودن آغاز کرد زمانی دراز فیا لای نمود ناگهان خاموش گردیده دیدند
مرده بود عجب زمرده نباشد بد خمیه دوست عجب زمرده که چون جان بد آور دیلم گفت فقیر را رقم
سایک و آن را محبت که در مذکورات محبت شعله افروز کانون محبت مودعه دل های دوستانست جان داده اند و
ست از کونین افتاده و در مشاهد محبوب تغرق یافته اللهم احین فی حیات و اکمن فی حیات
و احسن فی حیات میفرمودند والد ماجد می گفتند که قدم شما بر مبارک شد که در سال تولد شما دست انقلا
نیابردیم و دولت فقر و قناعت برگزیدیم پس را از برکت صحبت ایشان و طبیعت رغبت ترک و تجرد پیدا شد
فقر بر غنا لاج گردید میفرمودند شانزده ساله بودیم که پدر ما ازین جهان انتقال نمودند وقت مرگ وصیت فرمودند
که وفات همین قسم در کسب لات تقسیم نموید دشت و عمر در اشغال لا طائل صرف نخواهید نمودید و برابر سر زنده
نخارید که مقصود از وجود پدر تربیت در کسب هنر و کمال است میفرمودند بن وصیت ایشان وفات خود بر علم و
عمل و صحبت احباب تعلیم نموده ایم و از عمر و زندگانی بهره دانی برداشته میفرمودند بعد انتقال ایشان از دنیا
شمر خواهران باعث و بر حصول منصب موروثی بادشاهی گردیده ما را بجلالت فتح سیر بادشاه بردند انفاقا بادشاه

اعراضه زکام بود و در باره برآمد همان شب بخواب دیدیم که بزرگی از فرا خود برآمده کلاه خود بر سرماندند همانان
 بزرگ حضرت خواجہ قطب الدین قدس سره بودند پس دل را هیچ غمت بجنب جاه نماد و شوق زیارت دید
 استیلا یافت هر جا صاحب کمال میشنیدیم زیارت وی سیر فقیم کیا رحبت دیدن شیخ کلیم الله چشتی رحمه الله علیه
 که از شلخ وقت بودند فقیم درس حدیث میفرمودند در حدیث برآمد که وقت شب عفرتی از جن بر رسول خدا صلی الله
 علیه وسلم حمله آورد میخواستند که بگیرند بلا حفظ عا حضرت سلیمان علیه السلام بروی تصرفی نفرمودند و در دل با آمد
 کس شیخ تاویل حدیث چه خواهند فرمود ایشان فرمودند که ازین حدیث معلوم میشود که شیخ را باید که تصرف بر
 مرید بگانه بی اذن پیر او نماید میفرمودند زیارت شاه مظفر قادری رفیقم کسی از ایشان پرسید درین وقت ابدال
 و اوتاد میباشد گفتند زمانه از دوستان خدا خالی نیست هر که زیارت ابدال بخواند این جوان را ببیند هنوز در بقعه
 اختیار نکرده بودیم اما شیخ این سخن در حق ما بنور فرست فرموده باشند میفرمودند زیارت شاه غلام محمد موحده
 کرده ام خاندان ایشان از صبر و قناعت و زهد و توکل خاندان حضرت جنید بود رحمه الله علیه میفرمودند زیارت
 میراثم جالسی رسید ایم میگفتند پیر با پنجاه ختم کلام الله مینمودند میراثم را ششم را الهام شد که وقت مرگ شما
 قریب شده مدفن شما خط کشیرت بطی ارض در کشمیر رفته انتقال کردند رحمه الله علیه چنین صحبت بسیاری
 از بزرگان دریافتند نظر عنایت ایشان رسیده بودند

فصل در ذکر استفاد حضرت ایشان از حضرت نور محمد بدونی رحمه الله علیه

میفرمودند هر ده ساله بودیم که شخصی مذکور کالات حضرت سید قدس سره نزد ما که در مجروح دستماع اوصا ایشان
 دل بی اختیار شتاق سعادت قدسوس گردید پس شرف دیدار معرفت بار حضرت دریافتیم بزرگی یافتیم
 منشرع متبع سن مصطفی صلی الله علیه وسلم متخلق باخلاق خدا بجهان انوار صحبت مبارک صفا بخش دل
 و راحت افزای جان گردیده دیده یقین بنا گشت که شاید مقصود اینجا است و طمانیت دل مرده رسانید که
 شهود حق در اینجا فراموش نموده بچکار آمدید عرض نمودیم بجهت استفاده اگر چه عادت ایشان نبود که
 بی آخاره تلقین طریقه فرمایند اما بتفضلات الهی بی توقف بجان بنده توجه فرمودند لطائف خمسه بن ذکر اسم
 گویا گردید و این از خصائص ایشانست که بیک توجه شریفه لطائف خمسه جاری بذكر الهی میشود و سالک مورد

تجلی صفاتی میکرد و تا مشرقه ایشان باطن این رنگی متاثر گردانید که خود را در آئینه بصورت دیات شریف
ایشان یافتیم دل محبت مضطر و عقیده راسخ بخدمت ایشان پیدا شد میفرمودند ایشان التفات بسیار بحال
مستفیدان داشتند و اینهارا بر زلات تنبیه می نمودند چنانچه روزی یکی از ما محران در راه نظر افتاده بود و همین
که بحضور پر نور رسیدیم فرمودند از شما ظلمت زنا معلوم میشود شاید نگاه بر ما محرمی افتاده است دین ایشان تو بوی
نمودند ظلمت آن نظریحی در بطن خود معاند کردیم روزی در راه ملاقات شراب خواری سرفروندگان را فرمودند
باطن شما ظلمت شراب بنظری آید شاید لبتا بر خمر در خودی شمره باشد و نظر بر حال ما مصروف داشتند که در
شراب خود عیان دیدیم فرمودند ملاقات فساق اینهمه اوز باطن بکند میباید مواظب الله که کسی از تکاب معاصی
نمایم چنین اوزا عیالی که از صاحب بنظر می آید در بطن اینها مشاهده مینمودند اگر تهلیل خوانده میفرمودند که
امروز تکرار کلمه طیبه کرده آید و اگر در و خوانده بودیم میفرمودند امروز انوار در و از شما ظاهر میشود روزی فرمودند
در و در عایت عدد ملحوظ نموده آید بنده عرض نمودم آری اما قید عدد چگونه دریافت مینمودند فرمودند انوار
مثل گل صد برگ میخیزی بنظری آید میفرمودند روزی با ما ایشان دای اصل السوس سیکو قسم فرمودند باریک
شد گفتیم آری ایشان بدست مبارک خود احساس نموده گفتند هنوز باریک نشده سخن تحقیق باید تا عادی بگذا
نشود میفرمودند بنیم صحبت آنحضرت در اندک مدت حالات و کیفیات طریقه باطن را در گرفت جذبات متواتره در
رسید و دل را محبت غیرتی ساخت و انس بحضرت حق سبحانه هدایت یافت هیچ کس الفی نگذشت از بیانیهای شوق
خواب نور و آرام بر هم شد و سر و پا برهنه در ویرانههای گشتیم و درشت جوع اندکی برگ درختان خورده میشد
اکثر اوقات باستغراق مراقبه بگذشت و نگرانی و انتظار دل را بحقیقت احتیاق متوجه فرمایگشت حضور و
احسان بحسب تقضای لطیفه قلب دست داد و مرتبه آن تقدیر بک گامگ تراه و صف حال گردید و محویت و فنا
و بقا و وصل یافت مقصود که در باب قلب متعارف حاصل شد و خواطر را در دل جولانی نماند سر توحید
انکشاف یافت و هر ندر و هر بصورت مجبوی در نظر آمد گاهی وحدت در کثرت مشهود میشد و گاهی و هم غیرت از
پیش خیال مرفیع میگشت گریه نقد حال بود و آه و ناله بیانی دل امی افزو دگر یا از خوف الهی و دست
از تکاب سنای می آید یا از سوز و گداز که بهر وقت دل میفریاد یا از نکاس کیفیات از بان جد و حال شکر بر
میشود یا از حرارت و بیانی مقام جذبه گوهر اشک نقد وقت میگردد و بلی برگ گل خوش رنگ رنگارنگ

داند و ان برگ و نوا خوش ناله های زار داشت گفتش در عین وصل این ناله و فریاد چیست گفت باز جلوه معشوق در
 این کار داشت و وصلی که لطیفه قلب با وصلش میشود مقتضای میثاقی های شوق است باعث نظاره جمال شادان
 و اتماع نعمات و گیرهای ذوق با جمله روزگاری در ذوق و شوق گذشت و سکرستی بیخوش فرما از ما گوشت
 تا آنکه سلطنت لطیفه قلب با خمر رسید و کار لطیفه دماغی افتاد آتش شوق افشردگی یافت آه و ناله را میجالی نماند
 و اهلینان و بیزوفی دست داد شکایت حال بخدمت ایشان برویم از غایت تأسف فرمودند حال آن که بیفت
 گنج این یفرگی با مبارکباد درین مقام حالات دیگر فاضل شدند و جذبات و نگرانی و انتظار چنانچه لطیفه قلب را
 از خود میر بود و لطائفه اربعه و لطیفه نفس حاصل گردید و فانی نفس در تهنید با خلاق دست تهاک و ضحکال
 زوال عین اثر و فانی انهم رسید صفات و کمالات در منسوب باصل یافته خود را عدم محض مشاهده کردیم
 و علوم و معارف مناسب این مقام دست داد و در الوالزت و سستی پیدا شده بدن را احاطه نمود و حشر
 که از لطیفه دماغ بر قلب یزان میشد آن نیز را مل گشت حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه تسلیم هر لطیفه جدا
 جدا میفرمودند بعد تسلیم تهنید لطیفه قلب لطیفه نفس مقرر داشته اند که در ضمن این هر دو لطیفه لطیفه روح
 و لطیفه سر و لطیفه مخی و لطیفه خفی نیز نور و صفا و باصل خود فنا و بقای یا پذیر فرمودند تا چهار سال بخدمت حضرت
 سید قدس سره استفاده کردیم اجازت تعلیم طریقه و ترک خرقة شریفه عنایت فرموده مصیبت بلازمت عقیده
 اهل سنت و جماعت و عمل با تبايع سنت و اجتناب بدعت نمودند میفرمودند شاه گلشن خلیفه حضرت شیخ عبداللہ
 رحمۃ اللہ علیہما از ما پرسیدند که چه شما بشارت کدام مقام بشما فرموده اند و سیر و سلوک باطن تا کجا رسیده و آنچه
 آنحضرت درباره بنده فرموده بودند و حالات و واردات آن مقام در خود می یافتیم ظاهر نمودیم ایشان تعجب
 انکار گفتند که پیر شاد عوی های بلند مینمایند این نسبت در مقابل مشهور هم یافت نیست فقیر شکایت پیش
 حضرت سید بروم که شاه گلشن انکار آنحضرت مینمایند چنین میفرمایند فرمودند شما بشارت ایشان بروید علم ایشان
 علم خدمت است که محیط هر چیز باشد یا پیغمبر نیستیم که انکار یا موجب کفر گردد و دعوی ولایت نمیکند که انکار انفس
 کنند لیکن ترک ملاقات شاه گلشن نموده شد که هر که با پیر تو بد باشند تو با او نیک سگ از تو بهتر است بعد
 یکسال اتفاق ملاقات ایشان شد گفتند شما از ما ناخوش شدید که انکار سیر شما کردیم گفتیم آری فرمودند
 اللہ تعالی کمال پیر شما را ظاهر نمود روزی در بازار نشسته بودیم بالکی سواری رسید تمام بازار را نمود

۲
 نسخ اسلام
 رضا شریف

رحمة الله علیه نیز آمده بودند بهجت دریافت احوال نسبت بحال ایشان توجه فرمودند فقیر این شعر خواجده حافظ
رحمة الله علیه هر کس که دید رویتو پوشید چشم من به کاری که کردیده بایی بصر نکرده بر خواند گفتند
نسبت ایشان در غایت لطافت و قوت جلوه فرماست و انوار کمالات ایشان مانند خورشید ظلمت و ا
حاجت بیان نیست میفرمودند ایشان کیبار فقیر را بهجت نگهبانی لشکر امیری که با ایشان ارادت داشت به هم
دشمنان میرفت فرستادند فقیر دعای حزب البحر برای حفاظت لشکر بخواند و بهجت بر ظهر مندی وی داشت
و همداد از باطن ایشان پیران کبار رحمة الله علیه میبودند الحول الله که لشکر محفوظ و منصور گشت و دشمنان از بیم
رو بفرار نهادند میفرمودند بعد استقاده فقیر از خدمت ایشان خلق بسیار با ایشان رجوع نمود و امرار و اغنیای کثرت
تمام حاضر شدند و ناچاران فیروز جنگ است بهجت ارادت بخندست ایشان داد و هر روز بهجت کسب فیض جمعیت
در حلقه حاضر میشدند در خانقاه ایشان در وینان بسیار جمع آمدند هر روز شهادت کس از مطبخ ایشان طیفه خوار بود
میفرمودند ایشان در کلمه الخیر و سفارش بسیار مصروف بودند در خانه امر بهجت بهجات را باب حاجت تشریف
می بردند میفرمودند ایشان کمال غیرت داشتند اگر کسی بی اجازت بر یار نگاهی میرفت در باطن خود فتوری یا
تا عذر نمیکرد نسبت باطن درست نمیشد میفرمودند روزی فقیر در خدمت ایشان عرض نمود که در بی نظریه مدار
ترقی بر تو چه مرشد است در یمت سالها بنده را بغایت یک توجه سرفراز فرموده اند و همیشه از روی حصول
این سعادت در خاطر میباش ازین جرأت بسیار متغیر شدند و در باطن ظاهر فقیر تغییری راه یافت تا سلسله بامی
کشیدم چون ایشان بعبادت آمدند صحت روی نمود و نسبت باطن بحال آمد میفرمودند چون ایشان از ضعف
پیری بحال طالبان نولتند پرداخت فقیر بخندست شیخ الشیوخ حضرت محمد عابد قدس سره رجوع نمود و
بخندست ایشان تیر حاضر میشد شیخ صبغة الله خلیفه ایشان انجمن بیع ایشان رسانید ملاقاتی بخاطر خاطر راه یافت
فرمودند شما در اینجا چه قصور در فیوض و برکات و تاثیرات دیدید که جای دیگر رجوع نمودید معروض داشتم که فقیر
سواي ذات خدا و نسبت علیا مقصودی ندارد و حصول آن موقوف بر توجّهات علیه است و بمعنی بسبب ضعف
و ناتوانی جسمانی آنحضرت نمی تواند بخندست یکی از بزرگان آنحضرت رجوع آورده ام و اخلاص بندگی را سخ
دارم اما ازین معروض رفع ملالت نشد بعد واقعه ایشان که بر من از شریف حاضر میشدند ایشان را ناخوش
می یافتم و روی مبارک از من میگرفتند بعد سالها شیخ صبغة الله شبناری داد که ایشان در واقعه حاضر فرمودند

ما از مرز صاحب راضی هستیم آنچه ایشان اختیار کرده اند مرضی الهی است فقیر سجدات شکر بجا آورده که رضای اهل حق از اجله نهای خداوندی است سجده گفت فقیر را تمجیدی از صاحب حضرت محمد زبیر بعد واقعه ایشان بخد مت حضرت شیخ محمد عابد رحمه الله علیها رجوع آورد روح ایشان انا خوش یافت بلکه شمشیری بروی کشیدند وی بنهاله حضرت شیخ آوایشان گفتند اینقدر ناخوشی چراست برای خدایکی از خاندان شمار رجوع آورده است سعد و ربا بد و پشت شخصی از اولاد شیخ جلال بانی بی رحمة الله علیه طریقه از فقیر گرفته بود در خواب دید که ایشان میفرمایند تو نقشبندی چراشندی طریقه ما را گذاشتی این بخشش می مزاجی است الا بعض مرشدان مستفیدان خود را پیش بزرگان فرستاده اند چنانچه حضرت ایشان ما با مبریر خود بخد مت کا بر استفاده نموده اند هر که نفع خود در خدمت بزرگی زیاده بیند یا اشتغال طریقه و رزیده جهدی نموده است و آداب خدمت بر خود بجا آورده هیچ مقصود نیافته یا بسبب بعد مسافت و دوری ضروری استفاده بخد مت کرده ضرورت که بجای دیگر رجوع نماید از فیض الهی محروم ماند میفرمودند شبی بهشت را در خواب دیدیم ناگاه جماعه انبیاء علیهم السلام نمودار شدند و حضرت حافظ صاحب پیش آن کابر میفرمودند مرا تعجب شد که جهت پیش رفتن ایشان چیست حضرت فوج علیه السلام فرمودند که منیب ایشان محمد رسول الله علیه و سلم پیشتر شسته اند زیارت آنجناب مقدس میرود صلی الله علیه و سلم +

فصل در بیان استفاده حضرت ایشان از حضرت شیخ محمد عابد رحمه الله علیه

میفرمودند ولایات ثلثه و کیفیات و علوم و واردات آن از حضرت سید قدس سره بفضل الهی حاصل شده و کمالات ثلثه و حقائق سبعه و غیره با توجهات حضرت شیخ در عرصه صفت سال کسب کردیم بعد از آن بار دیگر از ابتدا تا انتها در مدت یکسال بسیر مرادی از جمیع مقامات گذرانیدند و در کیفیات و حالات هر مقام قوتی دیگر بهم رسیدند و در کیفیاتی که در مقامات عالییه مجرب حاصل میفرمودند ذواق و اشواق بظهور و اوقات توحید و ولایات بود و در مقامات اینهمه احوال مواجبه زایل شد و جوش و خروش عشق و محبت که از مقتضیات تجلی استعفا بود در سطوح تجلیات انیضمحلال یافت و جزا افتقار و عبودیت هیچ حال نگشت و نسبت عینیت استجاب بطولیت که عالم را باصاغر خود ثابت مینماید از غایت تنزیه حضرت ذات او سجا مسلوب گردید و نیمه شعبه از غلبات سکر جهان بود و در نتیجه تغییر نسبت

بندگی حاصل نیست کمال الذی و ربّ الکبریا ب خالق و معارف درینجا عتقاد حقّه اسلام و شریع و احکام
اند و بر یقین و اتصال بکیف و احوال بزرگ و لطافت نسبت نقد وقت است چنانچه امام ربانی مجدّد
نمای رضی اللہ تعالی عنہ در مکتوبات خود بیان فرموده اند درین مقامات در هر مرتبه یکیشی و دیگرش دست داد و در
فیوض که در مقامات سافله مثل باران بزرگ قطره بود درینجا بلطایف کشید و در آخر مثل غنیمت گردید از نهایت بزرگی
برکات توجّهات آنحضرت باوراک کسری آید بلکه در آخر حالات و صحبت شریف ایشان یک گونه صفای حاصل
میشود هیچ ذوقی و کیفیت نماند از عدم دریافت کیفیات فقیر بجناب ایشان عرض نمودم فرمودند ازین راه اندیشه
بخاطر نیاید آورد فیضان الهی متصل میرسد اگر چه از غایت بزرگی باوراک نیاید عوضی که ازین باب پُر میشود تا وقتی است
که خالی است و از در آداب معلوم میشود چون لبریز میگردد و متصل نیز آب میشود آب ریزی می آید و شوری در آن
یعنی ماند میفرمودند توجّهات ایشان در نسبت باطنی طوبی و عرضی پیدا شد که نظر کشفی از آن کوتاه است قوتی
در تنبیک مقامات طریق حاصل شد که اظهار آن شعر از عجب مباهات میفرمودند حضرت شیخ بحال بنده
عنایات بسیار میفرمودند در صحاب ایشان کسی باین خصوصیت نبود فقیر الضمیت خود سراسر از فرموده بودند
و در فیوض و برکات خود شریک نموده روزی فرمودند اللّٰه تعالی دوش بعطای کمالات جدید و فیوض
تازه بر ما منت نهاد که کمالات سابقه در جنب اینهمه کمالات و واردات اعتباری ندارد بنده عرض نمودم
اینقدر رتیب باقی بود که ظهور اینهمه تفضلات الهیه بر باطن شریف ایشان گردید و بنده نیز توسّل استخاد و محبت
جناب مبارک در باطن خود احوال عجیب دریافت فرمودند و هست گفتند شمار ضمنی مانده اند هر عطای و کرامت
که ما را بآن مینوازند شما نیز از آن بهره وافر و حطّ کامل از آن حاصل است میفرمودند اللّٰه تعالی ایشان را بچند
کرامت ممتاز فرموده بود یکی ضمیمت کبری که مقامی است بیس عالی و مخصوص بحضرت صدیق اکبر رضی اللّٰه
تعالی عنده چنانچه این حدیث شریف مآحَصَبُ اللّٰهِ فِي صَدْرِي شَيْئًا إِلَّا أَصْبَحْتُ فِي صَدْرِي أَيْ كَأَنَّ
مشعر این معنی است دوم هر که در جوار قبر ایشان مدفون شود تا آنجا که نظر کار کند مغفور گردد و سوم هر که ایشان را
چند آفریده شود چهارم سیر ایشان را امرادی ساختند پنجم الهام فرمودند که درینوقت بر حلقه ایشان تجلی ذراتی
فایض است بنده عرض نمود الحمد للّٰه که فقیر نیز درین حلقه حاضر است فرمودند سیر شمار ائمه امرادی ساختند و بر
حلقه شامیه تجلی ذراتی وارد است شکر این موهبت بجا باید آورد میفرمودند بنده بجهت اجازت خانان قادری بکند

در این کتاب
مطالعه شده است
۱۳۱۳

ایشان عرض نمودند شما را از اجازت خاندان قادری ما اجازت این خاندان از جناب رسول الله علیه و سلم سراسر افرینیم
و بجانب سرور عالم توجیه نشسته بنده نیز با ایشان مراقبه نمود دیدیم که حبیب خدا صلی الله علیه و سلم در بارگاه عالی
باصحاب عظام و اولیای که امراضی الله تعالی عنهم نشسته اند و حضرت غوث الثقلین در حضور پر نور استاد حضرت شیخ
بجانب مبارک عرض نمودند که مرزا با نجاران امیدوار اجازت خاندان قادریه ند فرمودند درین امر بسید عبدالقادر
بگویند پس ایشان اجابت التماس حضرت شیخ نموده بعطای تبرک خرقه اجازت بده را ممتاز فرمودند و بده در باطن خود
حالات و برکات نسبت شریفه قادریه احساس نموده و سینه از انوار آن نسبت لبریز گردید و نسبت نقشبندی ضحیال در
بودگی بسیارست و در نسبت قادری و لمعان انوار میفرمودند حضرت شیخ فقیرا با جارت طریقه قادریه طریقه چشتیه
طریقه سهروردیه سراسر افرین فرمودند و از روح خواجه قطب الدین قدس سره باو نسبت چشتیه بهار سیده میفرمودند
گاهی که نسبت خاندان چشتیه ظهور مینماید سماع خوش می آید و سوز و گداز عشق و محبت که لازم نسبت آن اکابر است ملین
را بزرگ خود می آرد و شیخ فقیرا قریب عشا بخدمت ایشان حاضر شد خلوتی بود در خایت کیفیات و حالات آنحضرت
سنتاقتی مینمودند و گریه استیلا داشت بعد از انقضای چنین حالت فرمودند در نیوقت نسبت بزرگان چشتی ظهور داشت
علیهم میفرمودند بعد واقعه حضرت حافظ سعد الله و حتمه الله علیه و ابان فیروز جنگ آرزو نمود که بحجت استفاد
بخدایت حضرت شیخ حاضر شود بنده سر و رض بحضور ایشان گذارش نمود بسیار متعصم شده فرمودند میخواهد که خالق
ما مثل خالقاه حضرت حافظ سعد الله بی برکت شود قدم اهل دنیا منحوس است و باعث بی برکتی باطن میگردد
میفرمودند روزی کسی در حضور ایشان گفت فلان نیاد دارد و تمسک کلان است فرمودند اینها محتاجان اند و دولت و
نعمت سرمدی را برایت نسبت مع الله دارند اخینا غنی التفتکس حدیث شریف است صلی الله علیه و سلم

فصل در بیان مقاماتی که دلالت بر علو شان و تقدر ایشان از اهل زمان دارد رضی الله عنه

میفرمودند رسائل محاوره فارسی و غیره از والد ماجد خود خواندیم و کلام الله از خدمت قاری عبدالروح و علم
تجوید و قرات تدریس ایشان شنیده ایم مختصر است علم مقبول و منقول از علمای الوقت تحصیل نموده بعد واقعه
ناگزیده والد ماجد خود کتب مبسوطه در علوم از حضرت حاجی محمد فضل رحمته الله علیه تحصیل کرده ایم و علم حدیث و
تفسیر از خدمت ایشان با سناد رسانیده بعد فراغت از تحصیل علوم ایشان کلاه تبرک که تا پانزده سال در زیر

عالمه ایشان می بود و عنایت فرمودند تا آن کلاه شریف را وقت شب در آب گرم تر کردیم بچاه غساله آنرا که در
 رنگ از شربت مقرر طوس سیاه تر بود خوردیم از برکت آن غساله فیهی رسا و طبعی باز کاپید اند که هیچ کتاب
 مشکل شکل نمی مانده نهاد درس علم ظاهر طالبان کفایتیم آخر چون نسبت باطنی غلبه کرد شکل کتاب تشرک گردید
 میفرمودند در واقع دیدیم که از غیب کسی گفت ما را شما کار راست هدایت خلق و اشاعت طریق بود شما و پیوست
 اینها در وقت فاده الودار نسبت باطنی صحیح معلوم میشود که تا بیدار قوت برین امر از غیب میرسد و وجود فقیر گویا در میان است
 و دو دمان داریم گویا بچونی و یک مان پنهانست در لب های وی به میفرمودند فقیر ابراهیمی الشرب بود علیه السلام
 حضرت شیخ تصرف باطنی بنده را محمدی المشرب ساعدت علیه السلام میفرمودند در ایامی که ایشان بنده را بنابر حقیقت
 محمدی دادند صلی الله علیه و سلم و فای در الوار آنقام عالی دست دادی بنیم که سرور عالم صلی الله علیه و سلم در مقابل
 فقیر نشسته اند بازمی بنیم که بجای بنده آنحضرت تشریف دارند و بجای حبیب خدا صلی الله علیه و سلم فقیر نشسته است
 بازمی بنیم که در هر دو جا رسول خدا صلی الله علیه و سلم تشریف بازمی بنیم که در هر دو جا فقیر نشسته است ازین فنا و بقا که در
 حقیقه الحقایق علی صاحبها الصلوات و التعلیمات حضرت ایشان حاصل شد علو شان ایشان در باب میفرمودند روزی در
 حضور حضرت شیخ حاضر بودم در باره فقیر فرمودند و آفتاب مقابل یکدیگر نشسته اند که از غایت ششعلو او امتیاز یکی از
 دیگری نتوان نمود اگر متوجه تربیت طالبان خدای شوند عالمی را منور میسازند میفرمودند روزی از غایت تواضع زانو بوس
 فقیر نموده فرمودند مثل ایشان در اصحاب بن کسی نیست روزی فرمودند از نهایت محبت که شمارا با خدا و رسول ثابت است
 ترویج طریق تو به جهت شما خواهد شد از جناب ابی القعب بن شمس الدین حبیب الله عطا شده میفرمودند حضرت شیخ تربیت بعضی
 اصحاب خود و حواله فقیر نمودند فقیر ایشان را نهایت مقامات طریق رسانیده بخدمت ایشان بر دم فرمودند حالات و کیفیات
 هر مقام که از شما کسب کرده اند صحیح است و موافق تحریر ایام طریق محمد و الف ثانی رضی الله تعالی عنه و الحمد لله و سلم
 میفرمودند از اجله نعمای الهی در باره فقیر آنست که بنده را بجناب مشایخ کرام خود در محضر الله علیهم حضور صفا حضرت سید و حضرت
 شیخ محبت فرسوخ تمام عطا فرمود اگر چه شرف زیارت رسول خدا صلی الله علیه و سلم در یافتن لیکن صد شکر که سعادت محبت
 اینچنین نابان و صلی الله علیه و سلم حاصل شدند و غمره حیات خاطر خواه دست داد بچنین این کابران روزی بنده نوازی فقیر
 و اکرام فقیر زیاده از قدر بنده می نمودند روزی حضرت سید کش بنده در دست کرده نهادند فرمودند شمارا بجناب
 الهی قبول تمام است حضرت حاجی محمد فضل بن عظیم بنده راست می ایستادند که تعظیم کمال است نسبت شما میکنیم مگر میفرمودند

کثر الله امثالکم حضرت حافظ سعد الله تکریم بنده بسیاری نمودند میفرمودند شما بجا قبله گاه ما هستی
 میفرمودند یکبار زبانی یکی از صاحب ادما که سبزه سیرت عرض سلام نیاز بجانب حضرت مجدد و رضی الله تعالی
 عنه گفته فرستادیم گفت چون سلام شما بر فراز مبارک رسانیدیم حضرت مجدد و سر خود تا بسینه از فراز برداشته
 کمال انبساط و اشتیاق فرمودند که کدام مرزا دیوانه و شیفته ما علیکم علیه السلام و رحمة الله و برکاته من گاهی
 بزیارت آنحضرت مشرف نشده بودم بواسطه شما این سعادت حاصل شد و در تعظیم فقیر نسبت بسابق می فرمود
 که شما را بحضرت جدا مجد ما قرب و منسبت بسیارست حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه میفرمودند الله
 متعالی ما را کشف صحیح کرده است که جمیع احوال روی زمین از ما پوشیده نیست و مثل خطوط کف دست
 عیانست درین وقت مثل حضرت مرزا جاجانان در هیچ اقلیم و شهر نیست هر که را آرزوی ملوک مقامات
 باشد بخدمت ایشان رود چنانچه حسب الامر ایشان اصحاب ایشان بخدمت آنحضرت برای استفاده رجوع
 آورند و ایشان در مکاتیب شریفه خود در القاب آنحضرت چنین مینویشتند شیخ المسلمین با فادات قیم الطريقة الاحمدیه
 و روی ریاض الطريقة بتوجهات نفس الزکیه بن خدا عز و جل آن قیم طریقه احمدیه داعی سنن نبویه را دیرگاه
 دهمشده سلیمان متمتع و مستفید گرداناد خدا عز و جل آن قیم طریقه احمدیه خصوصاً و طریقه صوفیه عموماً
 و آن متحلی بانواع فضائل و فوضل را دیرگاه سلامت دهمشده انواع برکات بر کافه امام مفتوح گرداناد
 و حاجی محمد فاخر که از کبار علمای حدیث بودند میگفتند ایشان در متابعت جناب مصطفی صلی الله علیه و سلم
 چنان شایع عظیم دارند چنانچه شبی دیدم که اسب عراقی با ساز و براق بر در رسول خدا صلی الله علیه و سلم ایستاده است
 پرسیدم که این اسب از کجاست کسی گفت از رسول خدا است صلی الله علیه و سلم چون از اندرون برآمد کسی
 گفت آن اسب از مرزا جاجانان است تغییر خواب نمودم که طریقه ایشان اتباع سنت حبیب خدمت صلی الله
 علیه و سلم و بر جاده صراط مستقیم قدمی راسخ دارند مولوی ثناء الله سنهلی در واقعه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 استفسار نمودند که طریقه برادر من حضرت مرزا صاحب در ترویج طریقت و تبلیغ احکام شریعت مقبول
 و محمودست فرمودند آری و حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه نیز تصدیق این مقدمه نمود و فرمود عظم
 خلیفه حضرت حاجی محمد ثقل رحمة الله علیها میفرمودند که مراد باره حضرت مرزا صاحب الهام شده است
 هذا رجل له شأن عظیم و لایق اس علیه ر حبل احسن حضرت خواجه

میرد و میفرمودند هرگز از اصحاب ایشان می‌نیم از نسبت عزیزان بهره یا بست مادرهات و حالات و مقامات تفاوت دارند حضرت شیخ عبدالعدل زبیری رحمه الله علیها میگفتند که اجتماع طالبان خدا در یک وقت آن قدر که در صحبت ایشانست جای نیست و درین وقت ایشان نائب امام ربانی مجدد الف ثانی اند

فصل در بیان تاثیرات صحبت شریف و توجهات علیه حضرت ایشان

مجلس حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه محفوظ از خدا و مجمع فیوض مصطفی بود صلی الله علیه وسلم حضور و استغراق نسبت نقشبندی در آنجا دلهارا از خود می‌ربود و لمعان و صفای حالات قادری در آن مجلس قدسی ظهور مینمود و اذواق و اشتیاق چشمتیه در آن بزم علی محبت خدای افزود و لطافت و بی‌نگی نسبتهای جدید و احمدیه در آن مجمع مقدس و قهتار انصارت و صفای بخشید سکوت و مراقبه حضرت ایشان نقوش باسوا از صفیات خواطر زایل میساخت و سخن در کلام فواید بشریعت و طریقت و کیفیات نسبت باطنی نقد احوال میگردد و اندک حدیث و تفسیر صفا و طمانیت دیگری می‌افزود و در آن مذکورات نسبت های تجلی ذاتی پر تو می‌انداخت انشاء و شعر و قهاری بخشید که هر چه ازین باب مذکور میشد همه از سر فوق و حال بود مذکور است محبت موجب تغییر باطن مبارک گردیده سرشک شوق اریده را در آن می‌نمود و افسر و گیها بجزارت های بل می‌یافت تذکره حکایات صاحبین را با سرشار کیفیات الهیه میساخت در بیان مسائل علمی تحقیقات منع نموده تشفی خاطر هر کس میفرمودند و حقائق و معارف صوفیه علیه توضیح تمام تقریر کرده فواصن اسرار و نشین سامعین می‌نمودند هر دقیقه را نزد ایشان بیانی بود شافی و هر عقده مالاخیل را کشادی کافی لهذا باین همه کمالات که در ذات قدسی صفات مجتمع بود قبول الهی آنحضرت را مقتدای جهان گردانید و بعد انتقال مشایخ اربعه رحمة الله علیهم سند خلافت عزیزان بوجود مسعودارایش یافت و ترویج طریقه علیه بذات مبارک قیام گرفت طالبان خدا از هر طرف بخدمت ایشان رجوع آوردند و اهل علم اصحاب حضرت شیخ و مستفیدان مشایخ عصر را آنحضرت استفاده فیوض و برکات نمودند علماء و صلیما بهجت کسب فیوض الهی در خانقاه ایشان جمع آمدند و آوازه کمالات ایشان در افواه کافه انام افتاد و در اوایل حال بتاثیر توجه شریف و یرم مینایی های میگردند و از کمال استغراق مست باده بخودی می‌افتادند و حرارت شوق

و لهذا اگر مراه سلوک میساخت و بجای نیت قطع مقامات می نمودند و در او اثری که در باطن حضرت ایشان لطافت و بیگنی زیاده نداشتن و در باطن خود جمعیت و اطمینان یافته بدرجات قرب ترقیات مینمودند و دریافت اسرار طریقت امتیاز داشتند بعضی را عالم مثال واضح میشد بعضی را با عالم ارواح مناسبتی دست میداد بعضی را کونی بعضی را کشف قبول بعضی را انشرف خواطر حاصل میشد بعضی در مشاهده انوار استغراقی داشتند بعضی را اسرار توحید و معرفت واضح میگشت بعضی را با جمیع این مراتب مناسبتی بود کسی بود که سیر خود در مقامات الهیه و انجود طریقه احمیه شایع است عیان میدید و علوم و معارف و حالات و واردات هر مقام جدا جدا بیان میکرد اگر چه اکثر متفقد آنحضرت کشف مقامات طریقه نداشتند اما همه کس در هر مقام حالات و کیفیات و واردات آن مقام در باطن خود می یافتند و بعضا و بقا مشرف گشته در مشاهده حق استغراقی داشتند و در وسعت نسبت باطن و از دیدار جمعیت باطن و نفی خواطر ازل و دماغ ترقیات مینمودند تصفیه و تزکیه از زوایل نقد حال ایشان بود لذت و علالت در طاعت و نفرت از بدعت و مصحیت داشتند آداب ظاهر و باطن و انوار و برکات که در صحبت حضرت ایشان تهذیب نفوس سالکان می نمود غالب است که در وقت بزرگان سلف طالبان اوست میداده باشند مثل شیخ کرام در باره حضرت ایشان میفرمودند فیضی که بحجر و صحبت شهابالبان حق میرسد در صرف همت توجیه دیگران حاصل نیست چنانچه شخصی اگر بخدمت آنحضرت حاضر شده مورد الطاف میگردد بدین حضرت خواب میرود و در رحمة الله رفت گفتند تو گوی طریقه ایشان گرفته که انوار نسبت بطریقه باطن تیرادر گرفته است گفت فی بلکه بخدمت ایشان حاضر می باشم فرمودند آه من که پیارس آشنایان شدم فی الفوی بصورت طلا شده همچنین خادم آنحضرت که در حلقه ذکر حاضر نمیشد بحضور حضرت شیخ قدس سره رفت فرمودند آثار و انوار صحبت ایشان نرا نیز دریافته است شکر خدا بجا آرد الله تعالی حضرت ایشان ادر ارشاد و القاب نسبت باطنی کمال قوت کرامت فرموده بود و سالکان راه توحیدات غایبه ایشان تیر در بر لاده بعیده ترقیات می نمودند و حالاتی که حاضران در حضور پر نور می یافتند آنها را بر مسافت دور رو میداد چنانچه شاه بهیک از بنابر حضرت شیخ عبدالاحد رحمه الله علیه توحیدات غایبه حضرت ایشان از دهلی بدله کابل بمقامات عالی و واردات سامیه رسیدند و همچنین دیگر عزیزان بمقاصد خود فائز شدند آنحضرت بقتضای عموم الطاف سالک از مقامی که هنوز آنرا با انجام نرسانیده است بطریق ظفره بمقامی عالی تراز آن وصل ساخته حالات و کیفیات آنجا باندک التفات بروی القاسم فرمودند تا بهر مقامی مناسبتی پیدا نموده بکنند

ذکر و مراقبه کار با انصرام رساند و از انوار و برکات مقامات عالیله بهره یاب گردد چنانچه حضرت محمد احسان خلیفه ایشان از شورش و بیثباتی مقام جذب در سمیت و طمانیت ارباب حلقه و ذکر تشویش میدادند ایشان ادر مقامی برتر که مقتضای آنجا اطمینان و تسکین باطن است طفره فرمودند فوراً آن ضطراب و شورش تسکین یافت و نسبت باطنی ایشان بطریق دیگر مورد حالات گشت همت عالی مصروف آن بود که جمیع اوقات طریقه احمدیه در عالم رواج یابد و نسبتهای جدید که از خصایص طریقه مجیدیه است جهان امنور گرداند الحی آن حالات و مقامات بنو جهات علیه اکثر سالکان اداست و از واردات و احوال متعارف گذشته بمقامات عالیله ترقیات نمودند هر قدر که عزیزان را بنجد است ایشان اخلاصی بودند و محبت و سبب یارت حبیب خدا صلی الله علیه و سلم میشد و بان اخلاص و محبت در راه مقامات جذب و اصطفا ابقا میفرمودند هزاران مردم از حضرت ایشان طریقه گرفته بدوام ذکر خدا اشتغال نمودند و کس اجازت تعلیم طریقه یافته بهدایت راه مولی پرداختند از اینها کس بنهایت مقامات احمدیه سیده مقتدای ارباب طریقه گردید اجازت درین طریقه بحصول مرتبه دوام حضور و قای قلب و تهذیب اخلاق و استقامت بر اتباع سنت نمی شود و این ادا مرتبه مقام اجازت و اوسط آن دست داد فنای لطیفه نفس و زوال اطلاق لفظ انا بر وجود سالک و تموج انوار نسبت است و اعلی آن بعد حصول شرف فنا و بقا لطیفه قلب و نفس تهذیب لطائف عالم خلق است که درین مرتبه تسکین پیش طلب کمال اطمینان باطن و اتباعا لما جاء بالمصطفی صلی الله علیه و سلم حاصل میشود و بی حصول یکی ازین مراتب اجازت دادن مجاز را مغرور نمودن و مستفید او را محروم ساختن است العیاذ بالله منه خلفای حضرت ایشان را اطراف بلاد درین طریقه ارشاد مینماید عنقریب مذکور بعضی ازین اعزّه کرده میشود الله تعالی بفضل خود ذات شریف حضرت ایشان را بتسلیم مقامات این طریقه سرفراز نمود که سی سال بنجد است مثل نخ خود کسب انوار و برکات طریقت و حقیقت نموده به مرتبه غایت کمال و تکمیل رسیدند و زیاده از سی سال به ترتیب سالکان راه مولی پرداخته آنارنیک بر صنف روزگار گذشتند رضی الله تعالی عنه +

فصل در بیان ترک و زهد و اوصاف حضرت ایشان

میفرمودند الله تعالی ما عقل کامل و اصابت رای بلیغ عطا فرموده است از تدبیر امور سلطنت و انتظام مملکت و آنچه نمایان حال هر کسی باشد بوجه حسن تعلیم تو انیم نمود لهند الامر وقت مشوره و صلاح مهمات

حضرت ایشان فرستاد و کردند وی باز بالبحاح تمام فرستاد ایشان دو انبه گرفته همه باز رد کردند که دل
 فقیر از قبول این هدیه با میسند در همان وقت باغبانی بخجست مبارک باستغاثه آمد که فلان امیر انبه های
 مرا بظلم گرفته و قدری از ان بخجست شریف را سال نموده حمایت این مظلوم یا بد فرمود ایشان فرمودند
 سبحان الله این ناعاقبت بنیان میخوانند که هدیه های منصوصه باین فقیر را تیره نمایند تا الله علیه هم طعام
 اغنیا کم میخورند میفرمودند ظلمت طعام این مردم نسبت باین املد میسازد از اینجا گفته اند شرف الطعام
 طعام الاغنیاء بلکه در قبول ضیافت غریبان نیز مضائقه داشتند که مردم از بی سامانی قرض سودی میگیرند
 و ضیافتها میکنند یکبار وقت افطار صوم نانی از طعام بیکانه بیارن قسمت کردند و باره از ان خود تناول
 نمودند بعد تر اوج فرمودند که عزیزان حال باطن خود بگویند که آن نان بار باد نسبت باین چارخیز نموده
 عرض نمودم که آنحضرت نیز تناول فرموده اند اول خود ارشاد فرمایند فرمودند باین فقیر تابه و سیاه شد از
 برکت نماز و استماع قرآن باز بحال آمد عرض نمودم هرگاه که درت لقمه شب در باطن مبارک و دریای الفواقیغیر
 آرد از خرابی احوال مانگ باطنان چه گفتن است فرمودند لقمه است که توفیق رفیق بیناید و نور طاعت می افزاید
 فقر را بر غنا گردیده بودند و صبر و قناعت را پسندیده تسلیم و رضا سجیه مرضیه خود ساخته با لایم و نالایم قضای وقت
 مینمودند و موافق دعای بنوی صلی الله علیه وسلم اللهم اجعل رزق الی محمد کفای بضر و تران
 ما یحتاج لشیرت کفایت میفرمودند و باره اصحاب خود همین دعای نمودند که اینهارا نقد رغانا بود که کار ایشان
 گشودن آن همه فقر که حالت باستقراض رسد بسیاران ترین مردم بودند و تهیه موت قبل از نزول آن سید شتند
 میفرمودند بعد ادای رواتب عبودیت و حلقه ذکر در انتظار مرگ میگذاشتند و هیچ آرزو در دل نمانده است و هیچ تعلیق
 خاطر باقی نیت مرگ تخته ای است که موجب بقا خدا و دیدار مصطفی صلی الله علیه وسلم میگردد و در هر عمل
 طبق حدیث شریف راغب بودند میفرمودند اوقات و اعمال خود موافق سنت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم
 بار وایت فتنه درست ساخته ایم هر که خلاف شرع از ما عملی بیند بران متنبه سازد مردم را با داب سلام موافق
 سنت رسول خدا تا که مینمودند و از دست بر سر داشتن و خم شدن منع میفرمودند خلوت دوست بودند
 و در محبت و اخلاص شلخ خود خصوصاً حضرت مجد رضی الله تعالی عنهم نهایت رسوخ داشتند میفرمودند
 فقیر چه یافته ام بخله محبت پیران خود یافته ام اعمال بنده بعیت که موجب قرب بارگاه کبرای الهی گردد

۴
 چشم
 محرم
 چشم

۵
 این
 در
 آن
 خدا
 مان

و عامه مسلمانان بآن مکلف نمید مفرمودند محبت ائمّه اهل بیت اطهار و تعظیم اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم باین
 ضرورت و اهمیت صراط مستقیم که فرد بصورت پل صراط ظهور نماید هر کس را در اینجا میلی و اعوجاجی ازان صراط
 قوی نیست فرد از اینجا باستقامت خواهد گذشت میفرمودند یکبار ر فضی بی ادب در جناب سید المرسلین عمر
 فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و مار حمت دین و احترام اصحاب سید المرسلین صلی الله علیه
 و سلم بغضب آورد بر سر آن بی ادب خنجر کشیدم با خطر از تمام فریاد برآورد که بحرمت حضرت امام حسن رضی الله تعالی
 عنه از سر من در گذرید بجز دشمنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فرو گشت و آن بی ادب اعاف فرمودیم
 میفرمودند تعظیم جمیع اولیاء الله و محبت عامه مشایخ رحمته الله علیهم لازم است و در حق پیر خود اگر از راه نفع و منفعت
 عقیده فضیلت نماید از فرط محبت مستبعد نمی شاید در حق حضرت مجدد رضی الله تعالی عنهم که طریق نوبیان اند
 و مقامات و کمالات طریق خود بسیار تحریر فرموده و زبده اصحاب آن طریق بآن مقامات و واردات رسیده از الوف
 هم زیاده شده اند و در آن مقامات هیچ شبه نیست که قلم برادران علما و عقلا تا بر رسیده عقیده تساوی با اولیای
 فضیلت ایشان بران کابر رحمته الله علیهم نباید نه که آن کبر اردین از مشایخ ایشان اند میفرمودند عمل بعزیمت نمودن
 و تقوی گزیدن در نیوقت سخت مستحکم است که معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا سوفوف گردیده اگر بطریق
 روایت فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید و از محدثات امور بدعت اجتناب کرده شود بسیار غنیمت است میفرمودند
 السماع یورث الرقة و الرقة تجلب الرحمة پس آنچه موجب رحمت الهی باشد چه احرام بود
 و در حرمت نماز اختلافی نیست مگر در دفع داعی اس مباح گفته اند و نی را مکروه روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 در راهی می رفتند آوازی بسع مبارک رسید گوش خود بند فرمودند و عبد الله بن عمر را بود او را بعد استماع امر نکردند
 پس معلوم شد که کمال تقوی در اختر از از چنین آواز است بزرگان نقشبندیک عمل بعزیمت معمول دارند و از خصمت
 اجتناب از سماع پرهیز می نمایند که در جواز غنا علما را اختلاف است و ترک مختلف فیة ولی هم چنین از کمال تقوی
 ذکر خفی اختیار نموده ذکر هر چه خوف داشته اند میفرمودند سلسله توحید و جودی از ضروریات دین نیست لسان
 شرع ازان ساکت است صوفیه علیه از روی کشف و وجدان بیان آن نموده از غلبه احوال محبت معذورانند و بشارت
 رسائل توحید و تخیل معنی لا موجود الا الله توحید حاصل نمودن نزد ارباب معرفت و قبی ندارد و یکی از علماء در
 منامی دید که علما و صوفیه بخصو بر سر در عالم صلی الله علیه و سلم حاضرند علما از صوفیه شکایتها نمودند که یا رسول الله

این عزیزان سلسله وحدت وجود شال نمودند و شرع خللی پیدا شد بی باکان مایه اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه و سلم این اکابر را از غلبه محبت که بجناب حق سبحانه دارند مغرور داشته سکوت داشتند میفرمودند یکبار فقیر را بر سر واقع شد و نور منبسط مشکف گشت نفوش تمام کائنات در آن منتشر بود و قول حضرت شیخ اکبر رحمه الله علیه یاد آمد

الاشیاء اعراض مجتمعة فی عین واحد دریافتیم که عکوس اسما و صفات در مرتبه علم که بطن وجود است امتیازی پیدا نموده در ظاهر وجود متعکس شده بمصد آن مقصود گذشته و انفس الامر خارج همان وجود واحد متحقق است ناگاه متعبد ساختند که فو این مرتبه مرتبه دیگر است چنانکه کبری صوفیه فرموده اند فتوح عالم الوجوه عالم الملك الودیع پس معارف توحید در انشا سلوک پیش می آید و علمی که بی تاویل موافق ظاهر شرع است بعد از آن واضح میگردد و از اکابر اولیا که این علوم منقول است یقین است که از آن ترقیات فرموده اند میفرمودند الله تعالی هرگز دریغ خواهد که مخلصان را در اخلاص نبات و از یاد گذارد است فاضله فیوض و صل مشکلات بصورت پیرو مرشد اینها در روایات می نماید و گاهی بعض لطائف آن بزرگ بصورتش متشکل شده و هبط بر آید کار با میبندد و آن بزرگ را گاهی اطلاع این معامله هم میشود شخصی نزد فقیر گفت که شما از کعبه معظمه کی آمدید گفت من کعبه گاهی ز رفتم ام گفت من بشمار مکه شریف ملاقات کرده ام صریح بینی که از یاد من رفته بود مرا ارشاد کردید پس باید که چنین واقعات موجب عجب و مباهات نکرده و از نامو شمایهانه بر ساخته اند و در حقیقت کمال امور او تعالی است **ع** او بدایه

خویش را به او بدو زود خرقه درویش را به میفرمودند پیری در مریخی در سبط لایقه محض رحمت و شجره و کلاه نیت تعلیم و ذکر قلبی حصول جمعیت و توجیه الی الله در صحبت مرشد ضرورت میفرمودند اختیاری اشتغال طریق لایقه بجهت حصول غلبه محبت الهی است گاهی فرض محبت بمحض موهبت بود و الا دوام ذکر نیز لایق آن فرض طریق لایقه دوستان خداست بترک جمیع مرادات کثرت ذکر می باید دل بی ذکر کثرت نمی کشاید هرگاه در ذکر کثیفی و بیجودی دست دهد بفظ آن باید پرداخت و اگر و بخت آرد باز ذکر بضرع و اقتضای تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد تا که کیفیت دوام پذیرد میفرمودند اوقات را بگذرد عبادت معمول داشته مدد که خود را از انقادات با سوا پاک باید داشت توجیه و محبت جز بمفهوم اسم مبارک الله که بیان ایمان آورده ایم هیچ نباید گذشت تا ملکه حضور را سخا گردود و دین کامل که اسلام و ایمان و احسان است حاصل شود هر وقتی که بدل متوجه شود دل را بحق سبحانه جمع باید درین انشا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مرید عنایت الهی است و الا اصل کا حصول مرتبه حضور و آگاهی است میفرمودند

حکیم

چیزی

نظر

چون

نمودند

در آن

واحد

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

ع

دل سلیم از توجیه غیر پیدا باید نمود و واقعات و منامات چندان اعتبار را نشاید درین باب اشتباه بسیار واقع میشود
 گاهی نور اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت مرشد گاهی کثرت در و دگای خدمت سادات گاهی درس
 حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت رسول خدا صلی الله علیه و سلم در واقعات نمودار میشود و همچنین و الباطن
 بخد مت اولیا بصورت آن کاتب تصور میگردد و گاهی اخبار مشهوره و مقررات رای صورت واقع پیدا میکنند همه
 شعبه اول را سه رومی بخشنده و در حقیقت هیچ نیست مگر بزیارت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و دیدن اولیا احوال
 و انوار باطن و توفیق طاعت زیاده گردد و واقعات مطابق نفس الامر باشند البته نور عظیم است میفرمودند
 دیدن رسول خدا و رویت الهی که آنرا تجلی صورتی گفته اند نعمت خدای عز و جل است بهر میکده باشد از مناسبت
 اسخو بناتر سان است هنیئا لارباب الغیم نعیم میفرمودند در وقت غلبه خواطر التجا و تضرع
 بجناب الهی باید نمود و صورت مرشد نصب العین داشته بواسطه او التماس از الامراض باطنی باید فرمود میفرمودند
 صفات افتقار را انگار لازم باید گرفت و بر جفا و قفای خلق تحمل و صبر عادت باید ساخت **چهارم**
 معراج قلائد نیستی و عاشقان اندهب و دین نیستی بد نظر بلند باید داشت مجازی امور از تقدیر دست
 لب چون جرابانای کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم رسول خدا صلی الله علیه و سلم اگر در خدمتی تقصیر
 می نمود و اهل بیت و امامت می نمودند رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرمودند پنج گوئید اگر مقدر بودی چنان
 گردی میفرمودند حاصل اینهمه تکلفات تهذیب اخلاق است بطریق مکارم صفات رسول کریم فانه لعلی خلق عظیم
 صلی الله علیه و سلم در حدیث شریف است **پنجم** لا تهم مکارم الاخلاق از ورزش ذکر نفی و اثبات
 صفات بشریت کم میشود و طریقش آنست که هر ذمیه اجداد را تکرار کلمه طیبه بکمال جند روز نفی باید کرد و بجای
 آن حب خدا ثابت باید نمود تا آن ذمیه زایل گردد و بر خلاف هوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد غایب
 است که ذمایم بجای مبدل گردد میفرمودند حق نیست که زائل صفات بعد تصفیه و تزکیه منکسر شود و استیصال
 ذمایم ممکن نیست در حدیث وارد است اگر نشنوید که از جانش قطع گشته تصدیق نمائید و اگر نشنوید که کسی اجابت
 خود برگشته باور نکنید **ششم** لا تبدل الخلق الله امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند
 غضب من نرفت مگر پیش ازین در کفر صرف میشد حالا در حمایت اسلام ظهور می نماید میفرمودند بعد قفای و
 اطمینان نفس تسلیم و رضا و صف سالک میگردد و در قفای قلب از غلبه محبت بسبب افعال از عباد و سلوک

۱۰۰

۱۰۱

۱۰۲

۱۰۳

۱۰۴

۱۰۵

۱۰۶

۱۰۷

۱۰۸

۱۰۹

۱۱۰

۱۱۱

۱۱۲

۱۱۳

۱۱۴

۱۱۵

۱۱۶

۱۱۷

۱۱۸

۱۱۹

۱۲۰

میشود و جز فاعل حقیقی در شهرود سالک نمی ماند میفرمودند تو سطر و حد اعتدال در اهل و شراب و نوم و لقیظه و اعمال عباد
کاری بس شکل است جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر صلی الله علیه و سلم ضبط گرد و تحت انبیا علیهم السلام
بجست تحصیل حد اعتدال است در هر امر لایق ^۱ الناس بالقسط نفس قاطع است درین باب میفرمودند از دوام
توجه بسبب ریاض آنقدر فیوض و برکات فائز میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت لبریز گردد و زبان میگرد و میفرمودند
تصور اعمال خود پیش نظر دشمن و سابقه عنایت سحله را دیدن کار گذار و زنده راه است هر چند عمل بسیار کند از صفت
استغفار کبریا خائف بود و عد تقصیر و امید الفی و سیله قبول سازد گناه اندک البیاد و نعت قلیل ابیشمار و
روام شکر و رضا لازم گیرد میفرمودند کثرت درود هزار بار و استغفار لازم حال و زندگان راه است بر درس مکتوبات
حضرت جید در ضی الله تعالی عنه که محتوی است بر مسائل شریعت و اسرار طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک
و دقائق تصوف و انوار نسبت مع الله بعد عصر مداومت باین نمود که درین امر کشاد و ابواب سعادت است و دعا ی
حزب البحر و نلیفه صبح و شام و ختم حضرت خواجه گمان قدس الله سرار هم هر روز بجهت حل مشکلات باید خواند نماز پنججده
دوازده رکعت هر قدر آسان باشد بقرات سوره اخلاص یا سوره یس و نماز اشراق چهار رکعت و چاشت چهار
یکشش رکعت و فی زوال چهار رکعت یک سلام و شش یا است رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت بعد سنت
عشاء و سنت عصر و تحیه و ضو لازم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یک و جز و کلمه تنجید و کلمه تو حید صد صد بار و سبحان
بجده و وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیه موقته که در حدیث صحیح ثابت است باید نمود و اما درین اعمال حضور
قلبی ضرورت میفرمودند حصول فنا که علامت آن میثوری از ماسوا و دام نه به بعد است اگر چه در نظریه زود
میشود اما تحقق و ثبوت آن مرتبه عالی که نیسان ماسوا و قطع علاقه علمی و جمی از دل گردد بعد مدت دراز دست میدهد
سی سال از خدمت مشایخ کرام رحمۃ الله علیهم کسب مقامات طریقه کردیم و زیاده از سی سال است که بظالمان
حق عز و جل طریقه یقین می نمایم نضت سال شده باشد که توجیهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه بقنای
قلبی مشرف شده ایم و در نیت شغل باطن بجهت تمام داشته حال آثار فنا قلبی چنانچه باید ظاهر میشود میفرمودند
از ظهور کمال قنایا و یقین میشود که ما ازین جهان انتقال کرده ایم و اگر در آن وقت کسی آمده سلام میگویی معلوم
میشود گو یا بر قبر آمده تحیه سلام گفته است یکبار از آن حالت افاقت میشود گمان می بریم که هنوز زنده ایم
و از اینجا رخت سفر بر نهسته میفرمودند در وقت ظهور فنا الله و دید تصور غالب می آید که خدمت و تعظیم مردم

تاک
فالم
کنه
ادم
الضمان
۱۲۱
عادت و عبادت

موجب تخب یکبار در چنانچ روزی فقیر در حضور حضرت شیخ مروجه جنبانی میگرد بخشود تمام منع کردند روز دوم
 خود آمد نمودند که برخیزید مروجه جنبانی فرمودند در روز نسبت قنایه ظهوری داشت پنداشتم که شمار روی استنار
 بادی نماید پس بخشود منع نمودم درین وقت نسبت بتای ظاهرست و تجلی عظمت و کبریا الهی بر باطن جلوه
 گشته اگر تمام عالم تنظیم برخیزد حق این مرتبه ادا نموده باشد میفرمودند ساخت تحلیات الهیه متصل
 بر باطن ارباب محبت و معرفت وارد میشود امری دشوارست نظر بصیرت تیزی باید تا کیفیات تجلیات جدا جدا
 معلوم گردد میفرمودند بعد حصول مقامات طریقه احوال سالک مثل مرع تصویرات مختلف میگردد گاهی
 نسبت مقامی ظهور نموده در کیفیات خودش مخطوط میدارد و گاهی نسبت مقامی دیگر بر تو انداز گردیده حالتی
 دیگر بر روی وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان خاندان احمدیه بکمالات و فوق آن میرسد از لطافت و سیر
 تجلی ذاتی او را که حالات متعذر میگردد که لطافت و صفات در جمیع مقامات سافه موزن گردیده کیفیات رستو میسازد
 و اوقات و مناسبات که دل خوش کن اطفال طریقه بودند کم میشود آنجا جهالت در جهالت و محکارت محض است
 میفرمودند در خلوتی نشسته ب حفظ نسبت باطنی و دوام توجه بمبدی فیاض باید پرداخت و اوقات با دای اعمال
 ظاهری همور باید داشت که نواز اعمال سبب جمعیت و صفات نسبت حضور و آگاهی است میفرمودند از دوام مراقبه
 قوت نسبت باطن انشرف ملک و ملکوت بنظر موهبت دلهارا نوافض دست میدهد و اکثریت ذکر تهلیل قنایه
 صفات بشریت و از کثرت در و د واقعات نیک از کثرت نوافض نیکسار و شکست دلی و از کثرت تلاوت نور و
 و صفات بهم میرسد ذکر تهلیل بلحاظ معنی مفیدست در طریقه و محض تکرار لفظ سرمایه ثواب آخرت و مکفر سیاست
 میفرمودند ذکر نفی و اثبات حبس نفس کم سه صد بار فایده نمی بخشد زیاد هر قدر بار باشد مفید ترست حضرت خوا
 نشنید حبس نفس را نه طریقه ذکر نمی فرمودند مفید می گفتند اما دوام ذکر و توف قلبی و توجه بمبدی فیاض کن طریقه
 خود مقرر کرده اند رضی الله تعالی عنه میفرمودند هوش مردم اول بند کرد دل ضرورت چون ذکر قوت گیرد
 و آواز اسم ذات بسع خیال سد پس در هر نفس توجه و آگاهی بذات الهی باید داشت با حفظ خواطر از باطن بخورد
 خطور خطره ال باید گرفت تا و ساوس حدیث نفس نگام بر پا کنند بالغ از و و فیض هجوم خواطر است میفرمودند کثرت اسم ذات
 مضمون نسبت به الهی است و نفی و اثبات جهت سلوک قطع مستراح فایده دارد میفرمودند از کیفیات حالات باطنی در مرتبه
 ولایات مخطوطی نماید در کمالات نبوت یافت جز نکات و جهالت و صف باطن نیست اما در مقامات فوق اگر چه

لطافت و پیرنگی لازم است فی الجمله دست ادرک میرسد میفرمودند لطافت و پیرنگی نسبت مجدد
 سبب انکار مردم میشود لهذا چون سیر سالک بکالات میرسد مرا تردد و بخاطر می آید که مبادا یک طریقه
 نماید ان شاء الله تعالی اگر عمر وفا میکند سالکان را از مقامات سافله بمقامات عالیه بخواهیم رسانید مقصود
 با خدا بودن و اتباع سنت نمودن است و آن در هر مقام حاصل است میفرمودند بر دو یقین و طمانیت پیش
 طلب که در مقامات عالیه مجد دیه نقد وقت می شود و اتصال بی کیف بمقصود پیدای می شود
 اتصال بی کیف بی قیاس بهست رب الناس را با نوع ناس به و هیچ ذوقی و شوقی و حضوری به آن
 نمی رسد میفرمودند که راه و وصول بکالات قریب است که مسدود گردد و طریق ولایات سلوک مانند دین آخر
 زمان استعدادها از سلوک مقامات کوتاهی نموده بمقصود رسیدن آنها مستعد گردیده پیش ازین قریب سی سال
 شده باشند که سیر طالبان بسرعت بود و کشف و وجدان نیک داشتند فی الحال اگر طایفه صادقی از اصحاب
 خیریه بطلب و قدم سعی کسب فیوض طریق نماید بعد مدت دراز بولایت قلبی یا فوق آن فائز گردد و بمقامات
 عالیه مجد دیه رسیدن سخت تعذرها را میفرمودند کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم شود
 بسیار نادر است پس گنجین بشارت بر خدا افترا و سالک را منحرف نماید نمود تغییر حالات و درود و ابروت
 و دوام توجلی الله و جمعیت خاطر و تمیز اوقات بوظائف عبادات عمده لغیر الهی است میفرمودند نسبت ارباب
 شوق و ذوق تاثیر گرم و تیز دارد و اهل قلب را بسیار محظوظ مینماید و در جمیع طرق اهل المذکبیات و تصرفات
 همان نسبت شریفه جذب فرمای ارباب طلب است لیکن از نسبت اهل اطمینان و جمعیت که بمرتبه کمالات
 نبوت و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریق مجدی است انوار بسیار می آید و سالک زودتر ترقی مینماید
 تا تاثیر گرم که مبتدیان شوق می بخش بسیار مفید است اما در قرن اول ظهور جمعیت و طمانیت بود و کما لا یخفی لهذا اصحاب
 را از برکات بی تابانه منع میکردند که صحیح و مغرر بعد زمان اصحاب سول خدا صلی الله علیه و سلم پیداشد میفرمودند
 علم سائل ضروری خواندن یا در صحبت علما با استماع آموختن بجهت صحت عمل لازم است میفرمودند علم حدیث
 جامع تفسیر و فقه و دقائق سلوک است از برکات این علم نورایان می افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاق
 حسن پیدای می شود و عجب است که حدیث صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن ننموده اند و احوال و روایات
 آن معلوم است و بچند واسطه میرسد به نبی معصوم که خطا را بران راه نیست بعین نمی آید و روایتی فقه که نقل

سیفروند طریق درع و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفی بجان پذیرد صلی الله علیه و سلم احوال خود
بر کتاب و سنت عرض نما اگر موافق است شایان قبول انگار و اگر مخالف است مردود بنهار بالتم
عقیده اهل سنت و جماعت حدیث و فقه آموز و در محبت علما ثواب اخروی اند و در عمل بر حدیث
مواظبت کن اگر می توانی و الا گاهی بعمل آتا ز نور آن محروم شای عمل به نیت اتباع حبیب خدا بخش رضا
مولی اختیار کن و دل را از اغراض هر دو جهان بنیر کن علت حیثیت که از اد معروض هیچ آری استظاعت
از گشت که از اینجا خود منسوب بپنداری بالتمرام خلوت صفای وقت بدست که سر بایه در روشنی نقد صفاست از اسباب
دنیا آنچه گیری مختصر گیر که حطام دنیوی را روز حساب در قفاست در عبادت و ذکر خدا خود را اگر م ساز عمل مرو
بر فرمادیند از در محبت مشایخ راسخ عقیدت بغیر که دوستی دوستان خداست موجب قرب خدا در حضور پیر
النفات بغیر نما و در صحبت او بر نوافل طاعت میفرمانا ممکن است اوقات بصیر و توکل بسر کن و اندیشه التجا بغیر
از سر بر کن کار خود را بخدا سپار و موت یقین و صدق و عدا و اسر بایه خلوت انگار در دل تو اگر تر و در محبت
عزت می باید که زرق بوقت معین خود می آید اگر اندیشه عیال تشویش فرماست تشبث با سباب سنت ایست

علیهم السلام و جمیع کب دل را بران اعتماد و بنود منافی توکل و سبیل نشاند و در اس المال فقیر را فراغ بال و جمعیت خاطر است و دلی و ارسته در انتظار مقصود و ناظر مباد جمیع تفرقه بدل شود و در توجیه و کیسوی خطر خلل شود قناعت پیش گیر حرص و طمع از دل برگیزد از بار و اغیار ناسید باش و بود و نابود و نشان یکی شناسد و یکس پنجم حقارت منکر و خود را از همه کمتر و قاصر شمرد راه طلب مولی اکبر از سر سینه و نقد غرو از کف بردن ده از اینجا گفته اند در روشی آنست که آنچه در سرداری بنی و از آنچه بر سر آید بنی و از اندیشه دی و در طری بر بی بطاعت و عبادت خود سناز و دید قصور نیستی را سربایه خود سازد مخالفت نفس چند آنکه بود زیارت امانه آفند که رنگ آید و شوق در طاعت نیفزاید گاهی با او مواسات باید نمود که رضا نفس مومن موجب ثواب میگردد و یکبار نفس فقیر متشنج گردد و آرزو کرد که مرا این چنین طعام بخوراند هر مقصودی که دارد بر آید اتفاقاً و این وقت کسی نبود که با او گفته شود باز بعد مدتی متشنج گشته الناس طعامی نمود شخصی در آن وقت حاضر بود بامرفقین آن طعام همی نمود و عقده متشنج داشت که بناخن هیچ تدبیر و انخی نشد باین عمل متحمل گشت میفرمودند طعام اگر نیست و اگر حسن نگر باز هر سازند حسن بینانند که در صورت تمیزی شکر از ته دل نمی برای طعام لذیذ را بامیش آب بنی مزه ساعتی نعمت الهی را بخاک انداختن است بغیا سر خدا صلی الله علیه و سلم مرغوب تناول میفرمودند و اگر غلبتی نبود دست باز نمی نمودند نفوس ماضی نفوس حضرت جنید و شبلی نیست رحمة الله علیهما که تلخی را شکر انگازند و گویند الصبر تجسع المسارده بلاعبوسند الوجه شگری که محض بر زبان بود شعبه صبر است که تلخی آن در جان بود و بزیارت مزارات اولیاد و روز فیض جمعیت کن و ارواح طیبه مناسخ کرام را با شفاف ثواب فاتحه و در و بجناب الهی وسیله سازد که سعادت ظاهر و باطن اینجمنی حاصل است امامت یا البغیر تصفیة قلبی از قبول اولیاد حصول فیض تعمر است لهذا حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور بودن حق سبحانه از مجاورت قبور اولی است و بر سوم متعارف از عرس و جبهان غنی قنید باشد که یعنی مستلزم سوال خیمه و فرش و عدم حفظ مراتب از ازدحام مردم میگردد و روز نقد خفیه باز با احتیاج دادن اسرع است ثواب

صبری انوشیروانی
تعلیمی و تربیتی
دانشگاه

تأقیماً و تمیزاً

فصل چهارم در بیان بعضی از مناقات حضرت ایشان از آنچه که او را و یارانش از پیش گذشتہ علیهم

میفرمودند بار ما شرف زیارت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم دریافته ایم و غایات کثیره بحال خود دیده در مرتبه
 اخیر که سعادت زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل شد بر کلیل سوار بودند فرود آمده فرمودند بیائید که ما شما
 شاهنهای خود را با هم چسپانیم تغییر این خواب هیچ بخاطر نمی آید میفرمودند یکبار بحال جهان آرای سرور کائنات
 علیه افضل الصلوٰه و الثنایات مشرف شدم گویا در کنار آنحضرت برابر رد کشیده ام و راحت نفس مبارک
 بمن میرسد درین اثنا من نشسته شدم و پیرزادگان بهرندی در اینجا حاضرند آنحضرت یکی را امر با آوردن آب
 نمودند بنده عرض کردم یا رسول الله آنها پیرزادای من اند فرمودند انتثال امرای نمایند پس عزیز از اینها
 آب آوردن سیر خودم عرض کردم یا رسول الله حضرت در حق حضرت محمد و الف نانی چه میفرمایند فرمود
 مثل ایشان در است من دیگر کسیت عرض کردم یا رسول الله مکتوبات ایشان بنظر مبارک گذشته است فرمود
 اگر چیزی یادست بخوانید بنده این عبارت بعضی مکتوبات ایشان که ان الله تعالی و اربا الوارثم و اربا الوارث خواندم
 بسیار پسند نمودند و خطها فرمودند فرمودند باز بخوانید باز این عبارت عرض نمودم زیاده تر تحسین نمودم
 و این حالت با استد کشید بوقت صبح کی از غریزان گچاه آمده گفت من مشب خوابی دیده ام که شمارویای
 خوبی دیده اید آن رویا که امست فقیر این رویا پیش او گفتم بسیار متعجب شد میفرمودند از نفس مبارک و
 صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من خود را سراپا نور و حضور یافتیم با کفایتی این خواب که بهتر از امر
 بیدار است تا چند روز هیچ عیش و شهنشاه نبود میفرمودند در منای دیدیم که در صحرای وسیع چو تیره است
 کلان و اولیا بسیار در اینجا حلقه مرا قبه دارند و در وسط حلقه حضرت خواجه نقشبند و زانو حضرت جنید
 قدس الله اسرارهما مجتبی نشسته اند و آنرا استغنا از ما سواد کیفیات حالات قابر سید الطائفه ظاهرست همه
 کس از اینجا برخواستند گفتم کجا میروند کسی گفت به استقبال امیر المومنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه پس حضرت
 امیر تشریف فرما شدند شخصی کلیم پوش سرو پا برهنه زولیده مو همراه حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دست
 در دست خود کمال تواضع و تعظیم گرفته اند گفتم این کسیت کسی گفت خیر التابعین او پس قمری است اینجا حجه
 مصفا در کمال نورانیت ظاهرند همه عزیزان در آن حجه درآمدند گفتم کجا رفتن کسی گفت امروز عرس
 حضرت غوث الثقلین است بتقریب عرس تشریف بردند میفرمودند وقتی که قنایستی بر نسبت باطن ظهور
 می یابد و سالک بوصف بخودی و متخراق بوصف میگردد خود را در واقعات مرده می بیند و نسیان

و میشود و لازم حال او میشود و در ایامی که فقیر رفقای قلبی توجیهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست داد
 و قطع علائق و زوال هوا از دل گشت در واقعه می بینم که سرین از تن جدا شد اما کلمه طیبه بر زبان عالیست
 و نیز دیدم گویان مرده ام و مردم تجمیز و تکفین من نمایند پس جنازه برداشته لطف مرزا حضرت خواجه
 قطب الدین حمه الله علیه برای دفن بردند و روح من همراه ایشانست تا که جنازه را در قبر نهاده قبر را بخاک
 آفتاب شدند و من بر سر دیواری نشسته ام منکر و نکیر بوضعی که در حدیث ثابت است آمده اندانی بر زمین
 زده درون قبر درآمدند و جان مرا باغش علاقه پیدا شدند جواب سوال کرده رفتند و من در قبر آرام تمام
 بخواب فتم و نیز دیدم که من از جهان در گذشتم و مردم بعد تجمیز و تکفین میخواستند که جنازه بردارند ناگهان
 جنازه در هوا پرواز نموده روان شد و مردم در رفقای جنازه میروند و روح من با ایشانست و بیخودت
 رباعی خود پیدا آمد رباعی منظر تنویر چشم و گوش نشوی + سر بایه جوشی و خرد غمی نشوی + باید که
 بپای خود روی تاسر گوید ای جوهر پاک بار دوشی نشوی + میفرمودند از فرط محبت که فقیر بجناب
 امیر المومنین حضرت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت است و سر منشا نسبت علیه نقشبندیه ایشان انداگر
 بمقتضای بشریت غشاوه بر نسبت باطنی عارض میشود و خود بخود در جوارع بجناب پیدا گشته با التفات
 ایشان فتح کرد و مرت میشود و یکبار قصیده در مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار بحال فقیر نموده از روی تواضع فرمودند
 مالا لایق اینهمه ستایش نیستیم میفرمودند نسبت باجناب امیر المومنین حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه میرسد و فقیر اینانی
 خاص بجناب ثابت است در وقت عروض عاصمه سمائی توبه بانحضرت واقع میشود و بسبب حصول شفا میگردد و یکبار
 قصیده که مطلع آنست فرد فرغ چشم گاهی امیر المومنین حیدر در بگشت به الهی امیر المومنین حیدر و بجناب ایشان عرض
 نمودم نواز شافرمود میفرمودند محبت ای که اهل بیت اظهار نمی کنند تعالی عنهم و جسد بیان و سرایه تصدیق و یقین است
 بیج علی بجز محبت این کار بر رضی الله تعالی عنهم وسیله نجات نداریم و بر زبان شریف این شعر بگذاشت +
 بیت نکند منظر طاعتی و رفت بخاک + نجات خود بتولای پوزاب گذاشت + میفرمودند معارف حضرت
 مجید رضی الله تعالی عنه موافق کتاب سنت است و جای که اعتراضات دارد نموده اند ایشان خود جواب آنرا
 تحجیر فرموده نزد انصاف کافی است و بسا کلمات که از باب ظاهر بران گرفتاری نمایند از اولیاء کرام صادر شده
 بی تاویل درست نمی شود پس هر تاویلی که در چنین سخنها کرده میشود از غلبه احوال یا از عدم مساعدت الفاظ

در جامع فصیح

بمعانی مقصوده یا امر الهی یا انظار آن در کلام ایشان نیز جاریست و شیخ عبدالحق محدث رحمه الله علیه گریه
 در او اکل حال بر بعض معارف ایشان اعتراضات نوشته اما در آخر از آن باز آمده بخدمت خواجه حسام الدین
 خلیفه حضرت خواجه باقی بالله رحمه الله علیه نوشته که درین ایام صفای فقیه بخدمت میان شیخ احمد سلمه
 تقالی از خدمت منجاست و اصل پرده بشریت و غشاوه جبلت بمیان نموده قطع نظر از رعایت طریقه
 و انصاف و حکم عقل که با چنین عزیزان و بزرگان بنیاد بود در باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبه حیر
 افتاده که زبان از تقریر آن لال است سبحان الله مقلب القلوب و تبدل الاحوال شایه ظاهر میان استبعاد کنند
 من نمیدانم که حال چیست و بچه منوال است انتی فقیه را قم گوید قوله اصل پرده بشریت و غشاوه نموده ازین عبات
 معلوم میشود که تحریر اعتراضات از راه نفسانیت بوده نه اظهار حق و انصاف پس چنین است احوال مقترض
 که بی تامل تحقیق اعتراضات می نمایند اگر در کلام ایشان بنظر انصاف بیند هیچ اعتراض وارد نمی شود و حضرت
 شیخ رحمه الله علیه آنرا سه ساله اعتراضات نوشته که فقیر در باره شما بعام غیب متوجه بود که تحریر اینهمه معارف
 و مقامات شما از چه راه است اصلی از حق دارد یا محض سخن ساز است این آیه شریفه وان یاک کاذبا فعلیه
 لکذابه بر باطن الفا که در ذنبتی ظاهر است که تزلزل این آیه بجهت دفع شبهه فرعون و فرعونیان و اثبات
 حقیقت موسی علیه السلام است پس باز آمدن حضرت شیخ رحمه الله علیه از انکار و القای این آیه بر باطن شریف
 ایشان دو دلیل است بر دفع اعتراضات میفرمودند و رسیدن آنرا از بادشا به ایشان دلیل کمال متابعت
 ایشانست انبیا که ام علیهم السلام پوسف علیهم السلام در زندان اعتکاف داشتند و سید المرسلین علیهم السلام
 در محصب اتز و افرمودند مخلصان در دفع اعتراضات و شبهات رسائل نوشته اند و بهترین رسائل در
 شبهات سه ساله مرز محمد بیگ بدخشی است که در مکّه شریفه تحریر نموده به رفیقان چارند هب سائیده میفرمودند
 فیض الهی بی نهایت است و مقتضای استعداد هر کی از اولیا ظهور یافته الله تعالی تا آخران با اقتضای حکمت بالغه
 خود کمالاتی عنایت فرموده که از متقدمان آن همه علوم و فیوض مروی نیست در انبیا علیهم السلام تفاضل
 ثابت است در اولیا نیز فضل یکی بر دیگری ثابت مقاماتی که حضرت محمد و بآن استیاد دارند از بسکه مستفیدان طریقه
 ایشان بآن درجات و حالات رسیده اند و اقرار آن علوم و کیفیات نموده در آن مقام اشتباهی نموده که
 خبر متواتر مضیه صدق و یقین است کسیکه بآن مقامات نرسیده است بعد از آن می نماید از جهل خود مغرور است

از حد متجاوز است

اسباب

تواتر

ظهور خرق عادات شرط کمال است نصیب اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم با وجود علو درجات که هیچ کس نمی
 آید آن تواند رسید صد کثرت عوارق عادات و نسبت با رشتوق و ذوق و جذب و استغراق نبودند
 شخصی از حضرت ایشان سوال کرد که نزد شما این دو بزرگ حضرت غوث الثقلین و حضرت مجد الف ثانی
 رضی الله تعالی عنهما کدام فضل است گفتند هر دو پیر رهنمای فقیر اند و ابر بر طبر رحمت الهی بر بنده می بارد
 برای سیر الی من یکایک هم از آن با کافی است بنده نمیداند که بفلک نزدیکتر کدام است میفرمودند حضرت حافظ
 محمد حسن پیر حضرت سید نزد حضرت ایشان محمد معصوم رحمه الله علیه بحجت استغفار و رقتند ایشان
 فرمودند که بزرگان شما انکار بزرگان ما میکردند شما با انکار آمدید یا با قرا گفتند بحجت استغفار از انکار پرس
 بالترام صحبت ایشان بکمال تکمیل رسیدند گفت فقیر را قم حضرت شیخ محمد فرخ که عالم کثیر اهل بودند
 از سایر حضرت مجد در رضی الله تعالی عنهما بحجت حج رقتند سید محمد بزرگنجی که در انکار حضرت مجد و تشدد
 داشت خواست که از مدینه منوره بالزام ایشان در مکه شریفه بیاید ایشان دعا کردند که الهی من عجبی ام
 و وی عمری و مجاهد و حرم مبارک مناسب نیست شر او را در من کفایت کن دعا با جابت رسید وی بسیار
 سخت شد ایشان بزیارت خرامقدس رسول خدا صلی الله علیه و سلم مشرف شده رجوع بهندوستان
 نموده و کشتی سوار شدند و بی سخت و قوت یافته بتعاقب ایشان آمده در زو رقی سوار شدند که در جهاز
 مباحثه و معارف حضرت مجد نمایند ایشان دعا کردند اللهم اکفنیله و الله نعمت زو رقی ردیا
 غرق شد و منکر اولیا نسیب رسید میفرمودند حضرت شیخ عبد الاحد استفاده از پیر و عم خود نموده
 نسبت حضرت پیر رسیدند رحمه الله علیه و نسبت سعیدی و معصومی فرقی نیک کردند میفرمودند که در نظر
 من هر دو بزرگ برابر اند چنانچه دو الی التبع متصل امام واقع میشود اما الله تعالی ما را امتیازی در نسبتهای حضرتین
 بخشیده است که در نسبت سعیدی انحلال و یخودی که لائق مقام علت است بسیار است و در نسبت معصومی صفا و لغا
 که مناسب مقام محبوبیت است بیشتر در کمالات نبوت و دیگر مقامات و نسبت سعیدی قوت زیاده است و در ولایات
 نسبت معصومی قوت بیشتر دارد بمقامات مخصوصه حضرت مجد و غیر ازین هر دو صاحبانده دیگر مشرف نگشته رحمه الله علیه
 میفرمودند در اول که مقین توبه ابطال بان مینمودم بر توبه فسخ نکید و مباحثه میکردم شبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله
 تعالی عنه در خواب دیدم بحال فقیر غایب نبودند در آنجا قوالی حاضر شد و این توبه دادند ویرا حالت عجب داد و بر جاسته

عبد الاحد
 سرخ
 سن ۱۲۰۰
 قری

مرا میرزا نکست و از ناما مشروع توبه کرد فرمودند طریقه توبه نیست یعنی چون نسبت باطن بر طالب غالب می آید
کار خود مینمایند از آن روز تضرع از استغفار حق توبه بگذشتیم که توبه بجل کافیت و توبه بصوح بروقت حاصل شود
میفرمودند که روی از دشمنان از فقیر پرسیدند که طریقه نقشبندی به طرق دیگر چه فریت یافتند که از اختیار کردید
گفتم این طریقه منطبق بر کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی است و آنچه منطبق بر قطعی است نیز قطعی است از ماست
اشغال بطریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت انوار بطریقه ای افزاید همچنین اطمینان بصورت
ملای خشک متشل شده از فقیر پرسید که بر مزاج شما نورش عشق غالب است و طبیعت با شعاع عاشقانه رغبت
اینچنین طریقه بی کیفیت که در انجاسماع را با نیت و باوازه جبر و غیره کار نه جبر اختیار نمودند گفتم عقیدت
و محبت بمقتضای حکمت بالغه جناب باری است بجان گفت در صورت ناچار است مرا از سوال متعنه غضب
بنخواستم که کیش گرفته سر جنگی زخم لغت غائب شد میفرمودند شیخ سیف الدین پیر حضرت سید
رحمة الله علیها برای تجمید بر خاستند آوازی بگوش ایشان سید میا با نوحه افتادند ضربی بدست مبارک ایشان
آمد فرمودند مردم ما را بیدار و میگویند بی درویشانند که بر تاثیر سماع صبر مینمایند میفرمودند بندگان از طریقه در
راهی میرفتند و از سماع بگوشش سید تاب نیاوردند نشست نشویش اضطراب نمود مدت گزینی کاسه سر را بگوش
گفت سماع هلاک است ازین سبب حرام گردیده میفرمودند در خانقاه حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید
رحمة الله علیها هر روز چهار صد کس درویش بجهت استقاده جمع آمده بودند موافق فرمایش هر یک طعام با پنجه
میند و با وجود پنجه تنم سالکان بمقام بلند میرسیدند که مدار سیطره بر مهت و توجیه مرشد است یکی از ارباب طریقه
خواست که تقلیل غذا نماید پیرش فرمود در حصول فووض طریقه حاجت بآئین اعمال نیست که بزرگان مابانی کا
بر دوام و قوف قلبی و صحبت مرشد نهاده اند فرمودند و مجاهدات شاد و خرق عادات و تضرع فالت و حاصل دوم
ذکر و توحه الی الله و اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام ظاهرین و الظرف بر ظهور خرق عادات بود و خواص معنی
آگاه را مراد تصفیه قلبی و نسبت مع الله باشد میفرمودند حضرت محمد صدیق پیر حضرت حافظ سعد الله رحمة الله
علیها مدین یکی از اولاد مجاد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنده و دی از عجایب جزادگی و شمت ظاهری
نمود بتعظیم ایشان بر نحوست اصحاب ایشان ازین بی ادبی ناخوش شده بخدمت ایشان التماس الحاح نمودند تا
بصرف همت ایشان طریقه نقشبندی ایشان گرفت و بحالات نیک سید فرمای او را رجوع با سیطره ناپسندید گفتند

نقشبندی

طریقہ ابار کر ام خود گذشتہ طریقہ دیگران اختیار کردی گفت خدا نہ قادر است و چینی ہر کجا مقصود یافتہ مطلب آن
 شافعی میفرمودند جنازہ حضرت محمد صدیق رحمۃ اللہ علیہ بہرند برودہ دفن کردند در راہ وقت اذان جواب
 اذان از جنازہ ایشان مسجع میگشت میفرمودند یکبار زنی بی ادب بخدمت حضرت شیخ عبدالاحد رحمۃ اللہ
 علیہ نہ گفت ایشان صبر کردند معلوم نمودند کہ غیرت الہی در صد مقام و ہجرت فی آیدگی را از حاضران
 فرمودند کہ آن بی ادب اسر جنگی زندوی توقف نمود ناگہان آن زن بیفتاد و بر دبان متوقف خطاب نمود
 عتاب کردند کہ خون او بر گردن تو شد اگر امتثال امر مایکروی آن بی ادب بان نمیداد و سبلاست میماند
 حضرت ایشان رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد این نقل فرمودند امتثال امر شایع بی توقف باید نمود کہ در ضمن آن
 حکمتها مضمر می باشد میفرمودند شاہ گکش از خلفای حضرت شیخ عبدالاحد رحمۃ اللہ علیہا کمال بہد وضیت
 موصوف بودند می توان گفت کہ محل غبطہ سالکان خالقہ حضرت حبیب اند رحمۃ اللہ علیہ ایشان میگفتند کہ مر بعد
 شدہ زانندیشہ خوردن در طبیعت پیدا میشود در وقت شدت جوع برگ رختان یا انجیر از بوست خیار و خربزہ می یافتند
 و آب پاک کردہ می خوردند کہ نہ بکمی بود کہ تا سی سال بردوش مبارک خود داشتند یکبار برای افطار روزہ در
 شدت گریہ آب حوض طلبیدند کسی عرض نمود کہ در اینجا چای است آب سرد و شیرین دارد فرمودند از چندین
 سال بادین مسج سکونت داریم ہرگز در وہم ماہم نیامدہ کہ در اینجا چاہ است وقت شدت تشنگی آب حوض خود
 میشود یکبار شخصی صرہ دینار بہدہ ایشان فرستاد و فوراً برخواستند کہ بر ما حج فرض شد ساعتی نگذشتہ بود کہ با
 آمد گفتند سائل سوال کرد آن صرہ با و دادم فرضیت حج از ذمہ ساقط گشت یکبار خونہند کہ ادا زکوۃ نمایند کہ در
 اوارہ فرض الہی قرب خاص حاصل میشود ہر گاہ نصاب کوۃ فراہم گشت زکوۃ و نصاب ہر دو راہ خدا دادند کہ تقصیر
 حاصل شد نصاب بر یک کار می آید کہ خزینہ فقر باب اللہ است سبحانہ میفرمودند جامع از فقر ماری رقص و شغب شتند
 و دل یکی از اہل تماشا گذشت کہ در برج عقیان کسی از ارباب کمال خواہد بود یکی از انہا نزدیک آمدہ گفت **و** خاکسارا
 جہاز ہجرات سنگہ تو چہ دانی کہ دین گدساری باشد میفرمودند انکار هیچ کسی نباید نمود کہ در فیہو معانی تحقیقت
 جلوہ گریست میفرمودند اب کریم خان رحمۃ اللہ علیہ حضرت ایشان محمد معصوم رضی اللہ تعالیٰ عنہ استفادہ کلمات طہنی
 داند روزی عالمگیر بادشاہ از ایشان پرسید کہ عمر شامیت گفتند چہا سال ہر قدر کہ بخدمت پیر بزرگوار بسر بردہ ام
 عمر ہاست باقی و بال آخرت بہیت اوقات ہمان بود کہ بایار بسر رفت باقی ہمہ بجا صلی و بخیری بودہ میفرمود

و طعام نواب کرم خان تکلفات بسیار بود و بعد اسراف سیده باشند اما حضرت سید ضی الشیخ علی عنه باینهمه احتیاط و کمال تقوی کاهی طعام ایشان مخورند میفرمودند از برکات طعام ایشان آنقدر نور باطن می افزاید که با طعام مخورده ایم دو گانه نماز ادا کرده شده از غلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم و ظهور الوان نسبت تمام شبیار ایشان نوشیده بودند

مثنوی از محبت سبها زین شود به از محبت تلهنا شیرین شود به از محبت سر که نامل میشود به از محبت خار با گل میشود به میفرمودند ایشان بجناب پیر خود نوشتند که محبت شما بر محبت خدا و رسول خدا صلی الله

غالب است و موجب انفعال میشود در جواب برگاشتند که محبت پیر عین محبت خدا و رسول است و سبب جذب کمالات الهیه که در باطن پیر ثابت است میشود فقر و چون دیده عقل آمد احوال معبود تو تسرت اول میفرمودند وقت انتقال نواب کرم خان تبرک کلاه حضرت خواجہ احرار بر سر ایشان نهادند ایشان بنور فرشت در یافتن چشم بکشانند که تبرک کلاه پیرین بیارید و سیله سن بدرگاه الهی ذات ایشانست میفرمودند و الوان نسبت قدیمی نقشند و الوان نسبت احمدیه فرق باست و در کیفیات نیز تفاوتهاست و اتفاقی که پیر بحال مستفید خود دارد از پیران پیر کم ظاهر میشود که اینجا بسبب قربا بدان معینی قوی تحقق است میفرمودند روزی حضرت شیخ بزیارت مزار حضرت سید و نواب کرم خان که در یکجا واقع است حمتہ الله علیہم رفتند بعد توجبه هر دو فرار فرمودند نسبت هر دو بزرگی یکی است نسبت فقر و دوع مزار حضرت سید در نورانیت و لمعان امتیاز تمام دارد میفرمودند از حضرت شیخ عبدالاحد رحمۃ الله علیہ دو کس طریقه گرفتند یکی طریقه قادری اخذ کرد و دیگری طریقه نقشبند اختیار نمود ایشان فرمودند که روح مبارک حضرت غوث الاعظم تشریف آورده صورت مثالی مرید خاندان خود را همراه بردند و حضرت خواجہ نقشبند تشریف فرما شده صورت مثالی معتقد طریقه خود را با خود بردند رحمۃ الله علیہم میفرمودند و توسل بجناب الهی پیر یکی از مشایخ طریقه جبل المتین است که جلالت قربا از دیگران مستفید ارفضی حاصل نمود و بی سعادت و یکی از ایشان گردید لاد بشارت که هر یکی ازین کابران امتیاز یافته شریک گشت و عنایت آن عزیزان بحال او مصروف شد میفرمودند انفات غوث ثقلین بحال متوسلان طریقه علیہ السلام بسیار معلوم شد باینچکس اہل این طریقه ملاقات نکرده که توجہ مبارک آنحضرت بحالش مبذول نیست همچنین عنایت حضرت خواجہ نقشبند بحال معتقدان خود مصروف است مغلان در صحرا با وقت خواب اسباب و اسبان خود بحامیت حضرت خواجہ می سپارند و نمایند از غیب همراه ایشان میشود درین باب حکایات

بسیارست تحریر آن باطالت میسر نماند میفرمودند سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمه الله علیه بحال زایلین را
 خود عنایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ جلال بانی تپه التفاتها میباید حضرت خواجه قطب الدین اورشهرودشان
 استغرق بسیارست حضرت خواجه شمس الدین ایچ التفات باسوءیت حمه الله علیه گفت فقیر اقم روز و انگلی از
 پانی پت فقیر باز دیده ساخته باد تمام زیارت حضرت شمس الدین ترک اقم عنایتی بحال من فرمودند باوجود
 ترک از اسوا عنایتی نمودند که کیفیات تو جهات شریفه ایشان دل مرا آفتد رنحوظ فرمود که تا دلی اثر آن عنایت
 در خودی یافتم و روز ماسرشار آن حالات بودم میفرمودند عرض و قوت نسبت این کار بر تمهید است که زبان از
 تقریر آن الاست بلکه رقابله نسبتهای باطنی این عزیزان و قدمای صوفیه علیه میتوان گفت که ما مردم را ازین
 راه بهره نیست وزی باصحاب خود بروح مبارک حضرت خواجه نقشبند توجه نمودند بعد از آن فرمودند سبحان الله
 عجب نسبت قوی جذبه از حضرت خواجه ظهور فرمود چه را نباشد که خواجه بزرگ اینچاندان ایشان اند گفت اقم
 که من در آنوقت بشرف حضور مشرف بودم از طرف حضرت خواجه نسبتی افتاد گویا سینه های ما خالی بود از انوار
 و کیفیت برگشت وقتی که سر را از مراقبه برداشتم التفات حضرت خواجه مانند دلهای معمور گویا تپه و بی نور گردید
 این انوار و کیفیات بواطن ما بر لوتیت از شمس وسط السماء حقیقت رضی الله تعالی عنهم میفرمودند سمر را نام
 بر الدین رحمه الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چند آنکه خود توجه کردیم اثری از نسبت ظاهر نشد بعد امتداد بسیار
 و فقه نسبت ایشان در غایت لطافت ظاهر گشت معلوم شد که سلوک ایشان بطریقه معهوده صوفیه نیست در راه
 خدا شهادت رسیدند دفعه در مراتب قرب بطریق صطفا فائز گردیدیم همچنین است احوال شهیدان که در راه حق دفعه
 جان فدا نمودند دفعه جذبات عنایات الهی ایشان را بمقامات قرب فائز گردانید میفرمودند حضرت شاه ولی الله
 محدث رحمه الله علیه طریقه جدیدیه بیان نموده اند و در تحقیق اسرار معرفت و غنوض علوم طرز خاص دارند باهم
 علوم و کمالات از علمای ربانی اند مثل ایشان در محققان صوفیه که جامع اند در علم ظاهر و باطن و علم نویان کرده
 چند کس گذشته باشند میفرمودند اولیا خدمت امامی شناسیم و با آنها ملاقات میشود اما اظهار اینها مرضی الهی نیست
 بافتب لشکر نادر شاه ملاقات شده بود در یک معامله مهر قاضی لاهوری باسیت باوی گفتیم در پاسی از روضه
 کاغذ را مبر قاضی آنجا سبل کرده آورد گفت قاضی را شغلی بود لهنه ایدر آدم و الادر کیساعت رفتن آمدن من
 میشود و یکبار مبلنی از زر برای خان دختر فقیری در کار بود در نیم شب او در قلعه افتد از بالین محمد شاه بادشاه که هز

نسبت

سازداری

صده هزار روپیه برای صرف ساکنین غلوت لیثین میسر خود میدادند آن صده گرفته برداشتند و شاه را خبر
 شدند بداشت مگر دست گفت من آن کم بودم من از جان محفوظ مانده اید گفت زردی که طلب نمایم فرمودند
 قدر کافیست میفرمودند مخفی در حلقه آمده می نشست کسی او را نمیدانست و بیاء عشرت لازمست تا مردم
 استفاده نمایند و لیا عزمت الاختفا ضرورت تا اسرار آشکار نگردد دیگر جوانی تا و تیر و کمانی در دست پیش
 حضرت ایشان آمد تعظیم او بر فاسته فرمودند شما میگویید تادیری نشسته بر فاسته فرمودند این جوان از ابدال
 بود حفاظت بلده سنبهیل حواله اوست در یک قدم اینجا برای دیدن ما آمده روزی فرمودند قطب بلده دهلی میرد
 کشمیری و فلان محله اقامت دارد و محمد احسان عرض نمودند بنده را نام و نشان او بنمایید فرمودند بنده را
 فارش شود دیگر عزیزی در هیات اهل سپاه بجایست ایشان آمد فرمودند از کجای آید گفت از جمیر و بنوقت میسر
 ماور شده ام که شمارا گویم تا صاحب خود به جهت نگهبانی نجیب خان سوره اخلاص بفرمایند و در نمایند پس
 عزیزان بامر حضرت ایشان سوره اخلاص در نمودند و نجیب خان از بنش کفار محفوظ ماند حضرت ایشان ملائکه
 کرام و ارواح طیبه اکثر اوقات و انوار باطن بچشم سرسید پدید میآید دیگر بجایست ایشان حاضر بودم فرمودند اینها
 کیستند که اینجا آمده اند عرض نمودم اینجا چکاس نیست گفتند مگر شما نمی بینید الحق کشف مغیبات هر کسی را
 نمی باشد و دیدن عوالم غیب طریقه شرط نیست کار دوام توجیه بخدا و اتباع مصطفی است صلی الله علیه و سلم
 میفرمودند راجی اعمال ما از غیر دوام توجیه بمبد فیض و محبت مشایخ کرام رحمة الله علیهم نیست میفرمودند هر عمل را
 کیفی دیگرست و جامع کیفیات نمازست که متضمن انوار از کار تلاوت تسبیح و درود و استغفارست و صحیح
 و امیل ترین حالات که باحوال قرن مشابه باشد در نماز حاصل میشود اگر آداب آن کما حقہ بجا آورده شود
 گفت راقم مسکین عفی الله عنه چون نماز معراج مومن است باطن ادر حالت نماز عروج حاصل میشود و
 و لطائف از انوار فوق حظی می یابند مگر رعایت تعدیل ارکان و خشوع و خضوع ضرورت میفرمودند تلاوت
 قرآن مجید موجب صفای باطن و دفع قبض قلبی است ترتیل حروف تحمین صوت خود میباید نمود و در هر
 متوسط که در تلاوت قرآن مجید کرده میشود و در قیامت می دهد میفرمودند در رمضان المبارک ترقیات
 نسبت باطنی بسیار واقع میشود احتیاط صیام از غیبت و کذب واجبست و الا روزی جز فاقه پیش نیست
 چه باید نمود تا رضای این ماه دادای حق صوم حاصل گردد میفرمودند یکی از بزرگان این ماه بصوت مردی

دید پرسید شما از اهل صیام میروید گفت باضا عت حق صوم مرا ناخوش نمودند مگر حجة الله الشیخ بنده حجتی
 علیه که بعد مرض روزه نتوانستند گرفت اما از بیخبت انفعال داشتند انفعال ایشان از صوم مردم را پسندیده
 میفرمودند انوار و برکات این ماه تبرک از غره شعبان ظهور می نماید گویا بلال فیوض این شهر طلوع نموده
 و از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن بلال بد زتابان گردید و انوار آسمان شهرک چهار اسنو گردانید
 و از شب غره آن شهر چنان دریافت میشود که آفتاب فیوض الهی از حجاب سحاب درخشان گشت لهذا غزنین
 در رمضان المبارک از هر طرف جمع می آمدند و صحبت های شکر فیض العباد می یافت و در استماع قرآن در تراویح
 حالات غریبه وارد میشد گاهی بعد تراویح با اصحاب مراقبه می نمودند و احوال نیک دست میداد و در شبی
 که احتمال لیلۃ القدر است میفرمودند که شب برکات بسیار فاضل است و تجلیات کثیره ظاهر در چنین شب ادعیه
 بسیار میخوانند و کیفیات آن حالات در تحریر کنجش ندارد میفرمودند شب قدر بر سبیل بدست در شبی از شبها
 اوانا میشود بدست و هم معین نیست مگر درین شب بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم احبای این شب معلومست
 برکات بسیار دریافت میشود و گاهی شب قدر درین تاریخ نیز میشود میفرمودند جمیع و حضو این ایام ذخیره
 تمام سال میشود و از بحر باشت که اگر درین ماه قصوری و فتوری راه یافته در تمام سال اثر آن می ماند بنده شنیدیم
 زبانی استاد خود که از حدیث شریف مستفاد می کرد و که اگر این ماه بحجیت و طاعت میگذرد در سایر سال توفیق
 نیک جمعیت محظوظ میاد میفرمودند حضرت شیخ رحمۃ الله در هر سال اعتکاف و عشره اخیره ماه رمضان میفرمودند
 و کسانی که بمقامات اجازت طریقه میرسیدند درین ایام بطای خرقه تبرک آنهارا سفر از زمین بودند و تاکید میکردند که درین
 اوقات مردم در حلقه مراقبه البته حاضر شوند تا ترقیات باطنی بهره یاب گردانند بعد انقضای رمضان میفرمودند که
 از برکات صیام نسبت های غزنین کثیر الانوار و بارز المعان گردید افسوس که تمام سال چرا رمضان نشد اگر چه در
 صوم هر وقتی که باشد حفا حاصل است و از برکات این و عده انا اجزی بهر حال نیست لیکن کیفیات
 صیام رمضان شریف ندارد گفت اقام سکین گوید در حدیث شریف است الصوم لی وانا اجزی بهر حال نزد
 بعضی اجزی بصیغه مجهول ثابت است در بصورت روزه را در روتید و غل تمام گشت فطولی للصائمین

فصل نهم در ذکر مکشوفات و بعضی از کرامات حضرت ایشان

الله تعالى حضرت ایشان را محض تفضلات خود کشف مقامات الهیه صحیح عنایت فرموده بود که معلوم است
 آنحضرت موافق نفس الامر می افتاد میفرمودند حضرت شیخ ارشاد می نمودند که معلومات و وجدانیات شما تمام
 صحیح است و سر مو خلافی ندارد و لهذا اصحاب حضرت ایشان اگر کشفی داشتند سر خود در مقامات عیان میدیدند
 و الا در هر مقام حالات مناسب آن مقام چنانچه حضرت محمد در ضی الله تعالی عنه بیان فرموده اند در باطن
 خود می یافتند میفرمودند کشف و وجدان فقیر یا پیران کبار خود همیشه مطابق می افتاد مگر یکبار از فقیر
 خطای واقع شد که حضرت شیخ در حق بزرگی فرمودند بسبب شما تا کمالات رسیده است بنده خلاف
 آن عرض نمود فرمودند در دید شما خطا رفته آنچه ما گفته ایم صحیح است اما بعد چند روز بحال بنده عنایت
 نموده فرمودند که دید شما صحیح بود ما خطا کردیم میفرمودند فقیر در گفتن بشارت مقامات بسیار تامل
 می نماید و الا انوار آن مقام در باطن سالک عیان می بیند باز متوقع الهام می شود باز استفسار تغییرات
 حالات او میکند اگر درین معامله الهام موافق گردید و حالات و کیفیات در باطن او جده رود و او پس
 بشارت آن مقام میگوید که ترا در آن مقام مناسبتی بهم رسیده است بغرض و قوف آنکه نسبت باطن مثل
 اولیا متقدمین حاصل شده تا مساوات لازم آید اگر بر ذکر و مراقبه مواظبت کنی و با مجاری تضارضا
 پیش گیری از فتوحات آن مقام تمتعات خواهی گرفت مستفیدان توحی الی الله و القطاعی از ما سوا
 باذواق و کیفیات از صحبت مرشدان حاصل نموده در خلوتها نشسته بتعمیر اوقات بوظائف عبادت
 در مقامات الهیه ترقیات نموده اند در سبب رفاض تجلی نیست قصور در هم سالکان است گفت راقم
 سکین بزرگان پیشین بقدم مجاهده تفصیل مقامات و سلوک براه ولایت رسیده اند و در سالها
 سلوک شان بر ریاضات شاقه با نهایتا انجامیده حالات قوی و آثار ولایت بوجه احسن ایشان ظاهر گشت و
 دین طریقه بجنب و توجهم مرشدان بجلال مناسبتی بمقامات بهم میرسد بقدر مناسب انوار و برکات مقامات ظهور
 می نماید اما اصحاب این طریقه بالترام ذکر و عبادات که عمری میگذرانند تصفیه دل از هوا و ازله توجبه بغیر ترکیه
 نفس از زوایل و اطمینان با کیفیات و حالات نقد احوال آنها میگرد و در خرق عادات متوقف بر مجاهدات است
 نه شرط قرب و ولایت میفرمودند یکی از اجله نعمای الهی درباره فقیر که شکر آن مقدور بیان نیست آنست که
 فقیر را درین وقت کشف مقامات الهیه مطابق نفس الامر و تسلیم سالکان راه تا غایات این طریقه از بزرگان

این خاندان که درین وقت ارشاد طالبان می نمایند امتیاز بخشید بعضی از اخفانان بر بشارت حضرت
ایشان انکاری نمودند ایشان نور فرست دریافت فرمودند که اگر شمارا باور نیست یکی را از قدمای
اکابر دین مقرر نمایند تاریخ او ظهور نموده بر صحت این بشارت شهادت بدهد عرض نمودند اگر سرور عالم
صلی الله علیه وسلم تصدیق فرمایند دعوی تصدیق نزد دیگر گردد حضرت ایشان فاتحه بروج پیغامبر
خدا خوانده باصحاب خود متوجه جناب مقدس نشستند و درین توجاهل مراقبه را غنمی دست داد و سرور
کائنات علیه فضل اصلوة ظهور نموده منکران را زجر فرمودند که بشارت مرزا صاحب همه صحیح است شاه
عبد الحفیظ که از حضرت شیخ رحمة الله علیهما بمقامات عالیہ رسیده بودند میگفتند من از خدمت حضرت ایشان
استفاده نموده ام مرا فرمودند که بجهت حصول قوت شمارا باز تو جهات دیگر مقامی کنیم چندی در ولایت
قلبی توجہ می نمودند فقیر روزی برای امتحان مراقب این مقام گذشتہ متوجه مقامی دیگر در حضور ایشان
نشستم مرا زجر گفتند من ترا گفتم متوجه بل باش توجہ بمقام دیگر توجہ میکنی از آن روز بنده را یقین حاصل
شد که کشف ایشان بسیار صحیح است شاه معزال دین خلیفه احمد خان زیریری بامر پیر خود بجهت تصحیح مقامات
نزد حضرت ایشان آمد بعد توجہ بحال او فرمودند نسبت تو بچنین مقام رسیده است پیر تو چنین بشارت
فرموده وی بصحت کشف حضرت ایشان اقرار نمود پیر بهادر که از حضرت شیخ مقامات طریقہ کسب کرده
بخدمت آنحضرت نیز استفاده میکرد میگفت که در حضور حضرت ایشان مقام متوجه الهیه گذشتہ بجهت
امتحان در مقام دیگر مراقبه نمودم مرا منع فرمودند که توجہ بجهت پراکنده کن و در همین مقام متوجه باش
ترا بمقامات سافله هم مناسبت است اما بجهت برترقی باید گماشت شیخ محمد احسان بر مزار حضرت حافظ
محمد محسن پیر حضرت سید رحمة الله علیهما مراقب بودند بی اختیار از زبان برآمد که شهادت باره صحت
بشارت حضرت مرزا صاحب چه میفرمایند ایشان از مزار خود برآمده فرمودند همه صحیح اینچنین شواهد صحت
کشف حضرت ایشان بسیارست و دلیل قوی بر صحت بشارت تغییر حالات سالک در هر مقام موافق
امام الطریقہ مجدد الف ثانی است رضی الله تعالی عنه که اصحاب حضرت ایشان بان امتیاز دارند و کیفیات
در باطن خود می یابند همچنین آنچه از کشف کونی و کشف قلوب و کشف قبور بیان میفرمودند مطابق واقع بود
برادر محمد قاسم بحضور مبارک عرض نمود که محمد قاسم در عظیم آباد قید شده است توجہ برای مخلصی او باید فرمود

اندک سکوت نموده فرمودند قید نشده است او را باد لالان پر خاموشی شده بود اما بخیر گذشت خطی بخانه خود
 فرستاده است فردا بس فردا سید همچنان واقع شد زوجه غلام مصطفی خان غائبانه برای توجیهی نشست
 هر روز شخصی ابیجهت اطلاع بحضور شریف می فرستاد روزی آن شخص بی اذن آن آمده عرض نمود که منظر
 استقامت توجیهی نشست است حضرت ایشان اندکی سکوت نموده فرمودند دروغ گو بی اذن آمده وی هنوز در
 خواب است بتقصیه خود اعتراف نمود روزی بنده بخدمت حاضر بود که شیخ غلام حسن را بجا توجه فرمودند
 تو که طعام پرستش کفار خورده که از باطن تو خلعت کفر معلوم میشود گفت از دست هند و چیزی تناول نمودم
 این همه که ورت باطن من از انست مولوی غلام محی الدین را وقت رخصت فرمودند که پیش ایشان دیوار
 بنظر آید شاید از راه برگردند ایشان بعد چند ماه برگشته آمدند ملاسیم را وقت رخصت گفتند که باز ملاقات
 بنظرمی آید و آنچنان بظهور آمد میفرمودند خواطر قلوب عزیزان زیاد تر از ایشان می شناسم که در چه باب
 خلوت می نماید بنده عرض نمودم حضرت چه مطلع نمی فرمایند فرمودند از پرده داری که ظل و صف ستار است
 دوری نماید روزی بحضور ایشان نشسته بودم پیری بی ادب آمده گفت آمده ام تا بنیم طنطنه جانچانان حمایت
 یا شیطانی حضرت ایشان این لفظ متغیر شدند بنده بدل گفتم برنجیدن از درویشی دورست برین خاطر اشترا
 نموده بجنب فرمودند در رشتو بر ما انکار میکنی سیر علی صغیر میگفتند در ایامی که هنوز ریش نبر آورده بودم
 روزی قدیم بس حضرت ایشان نمودم از روی الطاف سر من بدو دست برداشتند بدل من گذشت
 که مرا ساده رو داشته دست بر روی من رسانیدند و ازین خطر بدو باطن من تغییری یافتم بعد
 دوازده سال آن خطر ظاهر نمودن در تعجب فتم کی از اشرف بر خطر دوم از فوت حافظه محمد احسان
 میفرمودند بحضرت ایشان بجهت تسویه فرزند خود عرض نمودم و بدلم گذشت که اگر محمد حسن نام او نهند
 مرضی بنده باشد بجز این حظه فرمودند نام فرزند شما محمد حسن مقرر کردیم همچنین غلام عسکری خان میگفتند
 که نام فرزند من با اشرف حظه دل بنده غلام قادر نهادند روزی سر قبر زن فاحشه متوجه نشستم فرمودند
 در قبرش آتش و وزخ شعله میزند و آن زن باز باهنا آتشین بالا میرو و پائین می آید در آتش تزد و
 داریم باری ثواب ختم تهلیل بروح او بخشم بر تقدیر ایمان آمرزیده میگردد بعد گذاردن ثواب ختم تهلیل
 فرمودند الحمد لله با ایمان رفته بود کلمه طیب کار خود کرد و از عذاب نجات یافت گفت فقیر را قم در حدیث

آمده است که هر که مقتدا هزار بار کلمه طیبه بنام خود یا بنام دیگر بخواند مغفرت گناهان میشود و روزی قبر
 نواب امیر خان مراقبه نمودند فرمودند مغفور معلوم میشود و وجه مغفرتش سیادت و رسوائی و وطن خلقت
 نسبت بخاندان رسول کریم صلی الله علیه و سلم شرف آن جهان ست و از طعن و لعن نواب اعمال
 بدگویان در جریده اعمال مطعون شیت میگردد گفت فقیر راقم شخصی حضرت شیخ محی الدین اکبر رحمة الله
 علیه و در خواب دید که بر سر منبر و عظمی نمایند و اولیا و انبیاء علیهم السلام در آنجا حاضرند گفت بودند انبیاء
 علیهم السلام در مجلس شما جای تعجب است فرمودند این مرتبه از انعام و اکرام شما عزیزان یافته اربعیت
 و طعن شما که درباره مای نماند ثواب و رحمت الهی متواتر میرسد شخصی بی ادب برین مکشوفات حضرت
 ایشان انکار کرده بطریق امتحان عرض نمود احوال این قبر که یکی از یاران منست دریافت فرمایند ایشان
 بعد سکوت فرمودند دروغ گویان قبر یکی از زنان است و قبر بار تو نیست عذر خواست که امتحان کشف
 حضرت ایشان نموده بودم شخصی عرض نمود که احوال فلان قرآنی سن که دین روز ما مرده است بنا
 معلوم میشود برای عفو جرم و دعا فرمایند بعد تضرع بجناب الهی و استغفار در باره میت همت
 و دعا فرمودند الحمد لله او را مغفرت نمودند میت بجناب اقربای خود آمده گفت مراد عای حضرت
 ایشان آمدند بدعا و همت حضرت ایشان بآر باب حاجات بکام خود رسیده است و
 بیماران مشرف بر هلاک شفا یافته میفرمودند ما فقیریم مقدورید اواندایم بتوسل بجناب پیران
 کبار سلب امراض می نمایم و بعنایت الهی این بار اشفا حاصل میشود و والده میر علی اصغر بیمار بود
 متوجه سلب مرضش گردیدند الهام شد که هنوز وقت شفا نرسیده بعد چند روز در دولخانه خود کثرت شریف
 داشتند و بیمار بر مسافت بعیده بود با الهام غیبی فرمودند وقت صحت او رسیده است و همت
 بشفای او غائبانه نمودند فی الفور شفا یافت پیر علی بیماری صعب داشت و هیچ دارو به نمیشد توجه
 بسلب مرضش نمودند صحت یافت همسایه حضرت ایشان از شدت مرض جان بلب بود دعا نمودند
 که الهی مرا تاب غم مرگش نیست او را شفا عطا فرما دعا با حاجت رسید و در دو سه روز تندرست
 گردید موجب تعجب بیمار و این گشت که احیاء اموات اعجاز حضرت عیسی بنی است علیه السلام گفت
 راقم سبکین عیسی عنه شفا مشرف بر هلاک از مرض جسمانی بتوجهات ایشان چو ارجای تعجب باشد

شفای امراض و حانی بر التفات حضرت ایشان سلم داشته و بعنائیات آنحضرت مردگان غفلت حیات جاودانی یافته
 قنار ماسوا و لقا بصفات خدا حاصل نمودند الشیخ یحیی و عیسی و صف حال ایشان بود احیای سنن نبویه
 صلی الله علیه و آله و آتیه مع سیه میفرمودند افکار و نام نفوس القهار حامید قلوب تنمودند جزاه الله خیر الجزاء وقتیکه
 غلام مصطفی خان اجل فرارسید و گردنش از ریطاقی برسینه افتاد و هوش از سرش رفت با تماس اقربا او در
 چنین حالت بجهت حصول انفاقتش صرف همت نمودند طاقت رفته و حواس گریخته بر جا آمد و هوش تمام سخن
 گفت والدۀ شریفه عسکریخان که داخل طریقۀ آنحضرت ایشان بود و زنی بعد فراغ از مرقد دامن مبارک گفت
 تا که در باره دختر من بشارت تولد فرزند نظر باین دامن از دست ندهم حضرت بایشان اندکی سکوت نموده
 فرمودند خاطر جمع دارند الله تعالی دختر شما را فرزند گرامی خواهد نمود و بعنائیت الهی آنچنان واقع شد گفت اقم
 آن فرزند در آغاز شباب خود خوشت که در طریقۀ چشتیه ارادت نماید حضرت خواجۀ نقشبند رضی الله تعالی عنه
 بخوابش آمد فرمودند ای پس از خاشاک کجایم روی تو بوجه بجالش فرمودند دلش ذاکر شد و گفتی حاصل نمود و
 بخد مت حضرت ایشان آمده ارادت و بیعت در طریقۀ نقشبندیه نمود و روزی میفرمودند یکبار بی زاده و ارحم
 میرقم الله تعالی در هر منزل از دست یگانگان سامان ضروری بسیاری نمود ناگهان در راه بارانی شدید
 نازل شد هوا سرد بود و قفا اید کشیدند ما نمودیم الهی باران گردد برگرد ما باران و ما بار قفان خشک بمنزل
 رسم آنچنان واقع شد غضب غیرت ایشان نمونه قهر قبا بود جل سلطانۀ میفرمودند در او اکل حال
 مردم را که در طریقۀ از من گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت
 روزی حضرت حافظ سعد الله رحمه الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما در طریقۀ از که گرفته اید وی گفت
 از بزرگان خود بایستی که روبروی آنحضرت نام فقیر میگرفتند مرا غیرت آمد و سخت ناخوش شدید
 دیدم که مثل آن طریقۀ تا حضرت ابابکر صدیق رضوان الله علیهم از روی برگشتند در دوسه روز
 هلاک شد همچنین چند بے ادب سنرای گستاخی را خود یافتند عفی الله عنه میفرمودند ملج فقیر
 تارک است و غضب در نهایت شدت و این معنی شایان هدایت و ارشاد نیست ساها دعا نمودیم
 نا الله تعالی تیغ غضب اکنه فرمودند اما حدت غضب پناجی باید زفته است و مغضوب علیه البتۀ ایامیرسد و
 نسبت باطنش تیار میشود میفرمودند بجز و غضب نسبت وی مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرو می آید و باز نک

رضای خاطر نسبت مدعی عنه مانند هوای نشین لبوق میرود نقلهای کشف و کرم حضرت ایشان بسیار است بدو سه نقل کفایت یافت که عمده کرم استقامت بر اتباع مصطفی است صلی الله علیه و سلم و هدایت و ایصال طالبان بر مراتب قرب خدا و صدور بخشن کرامات عظیمه از حضرت ایشان از نظر من آری همین من الامس است یعنی الله تعالی

فصل شازدهم در ذکر کیفیت انتقال حضرت ایشان از عالم فانی به عالم جاودانی *

حضرت ایشان چند مدت قبل از انتقال خود شوق رفیق علی غالب مد و اظهار ملال از توجه خاطر باهل بیجان فرمودند هر لحظه در استغراق در مشهود خود می افتادند و بر وظائف عبادات نیادتی نمودند درین ایام از دحام ارباب طریقه بسیار شد و فوج فوج آمده داخل طریقه گردیدند و حلقه های ذکر و مراقبه کجبهیت تمام حضور آقای مخلصان گشت و در وقت نیاده از صد کس در صحبت مبارک حاضر میشدند و انوار و برکات توبهات شریفه با کمال تمام ترقی گرفت ملائیم را بولعش شخصت نموده فرمودند که باز ملاقات ما و شما معلوم نمیشود و اینکه که شعور از قرب انتقال حضرت ایشان بود در دلها تاثیر نمود و اشکها از چشمها روان شد بلاعبه الزراق نوشتند که عمر از هشتاد و پنج روز و یک ربع به عای خیر یاد آور باشند همچنین دیگر عزیزان سخنی که مخبر از واقعه ناگزیر باشد تحریر بنمودند و روزی در اظهار غمتهای الهیه که مستلزم شکر منعم است میفرمودند الله تعالی تفضلات خود هیچ آرزو در دل فقیر نگذاشت که به حصول نیوی باسلام حقیقی مشرف ساخت از علم حظ و افر بخشید و بر عمل نیک استقامت کرمست فرمود از لوازم طریقه انجمنی باید از کشف تصرف و کرمست عنایت نمود صلی الله علیه و سلم کسب فیوض زربنده و فرستاد و مقامات طریقه رسانیده به هدایت راه خود مقرر گردانید از دنیا و اهل آن بر کنار داشت و در دل غیر خود را جا نگذاشت آرزوی نمانده که شهادت ظاهر که در قریب الهی در جبهه علیا دارد و بزرگان فقیر اکثر شریعت شهادت چشید ه اند اما فقیر پر ناتوانم و ضعیف در غایت قوت و جهاد و ینوقت میسر نیست حصول غیر تبه نظر لطایف هر تعسری نماید و عجب است از کسی که مرگ را دوست ندارد مرگست که موجب بقای الهی است مرگست که سبب زیارت مسالت بنای است مرگست که بیدار او بیا میرساند مرگست که بیدار عزیزان سرود میگذراند فقیر مشتاق زیارت ارواح طیبه کبری دین است مسخرت از و دارد که بیدار مصطفی و خلیل خدا مشرف گرد و علیها الصلوٰه و التسلیمات زیارت امیر المومنین صدیق اکبر و امام حسن مجتبی سید الطائفه حضرت جنید و حضرت خواجہ نقشبند و حضرت بنی و رضی الله تعالی عنده فیض بابا شود دل فقیر بخدمت این کار بر محبت غاصل دارد

رضی الله تعالی عنهم الله تعالی این آرزوی حضرت ایشان بر منصف ظهور و ظهور در ساختن ایشان را بد رجه شهادت رساند
 تا شهادت نهمی باشد باطنی که با مطلق صوفیه عبارت از حصول مرتبه فنا فی الله است انضمام یافته
 درجات قرب آنحضرت با علی علین مرتقی گردانند شب چهارشنبه بهفتم محرم سنه هزار و صد و نود و پنج هجری پایی از
 شب گذشته چند کس بود حضرت ایشان دستک ندخادم عرض نمود که بعضی مردم برای زیارت آمده اند فرمودند
 بیایید بکس و نگوئید یکی از آنها سفل لایت ای بود حضرت ایشان از خوابگاه برآمده برابر اینها ایستادند
 سفل برسد که مرزاجا نجاران شهادت فرمودند آری دو کس دیگر گفتند بی مرزاجا نجاران ایشان اند پس آن
 بدیخت کوه طباخچه حضرت ایشان دو کوه بر پهلوی چپ یثالی سید آنحضرت که از ضعف ناتوانی پیری طاقت
 نداشتند بخاک افتادند مردم خبر شد جراح حاضر آمد صبح نواب بخش خان جراح فرنگی باین پیغام فرستاد که اشقیا
 که مرکب این گناه بزرگ شده اند معلوم نمیداد اگر تحقیق رسد قصاص کرده شود فرمودند اگر اراده ای بشفا
 تعلق یافته بهر صورت زخم بهر صورت و حاجت جراح دیگر نیست شخصی که از کتاب این امر نموده اگر معلوم شود
 ما و ارجل نمودیم تا تیر معاف فرمایند سه و بقیه حیات بودند هر روز ضعف قوی تر میشد و از نهایت
 ضعف و از مبارک شنیده نمی شد روز سوم روز جمعه بعد نماز صبح از بنده پرسیدند که یازده نماز از
 ما قضا شده و تمام بدن خون آلوده است طاقت برداشتن سرنیت مسکن این است اگر بیمار را قوت
 برداشتن سرنیت باشد نماز موقوف باید داشت و اشاره ابرو داد انگشت شمار دین مسکن چه معلوم است
 عرض نمودم مسکن است که حضرت ایشان فرمودند بعد از گذشتن نیمه روز هر دو دست برداشته آدیری
 فاتحه خواندند چنانچه حضرت خواسته نشدند و چنین حالت فاتحه خوانده بودند وقت عصر بنده حاضر بودم
 فرمودند که روز چهارم قدر باقی است عرض نمودم چهار گھڑی فرمودند هنوز مغرب دو دست وقت نماز مغرب
 شب شامیه که گچاه هم محرم بود و سه با نفس شدت نمودند و جهان مبارک بعالم جاودانی انتقال
 فرمود رضی الله تعالی عنه و جازاه الله عنا خیر الجزایه های وفات حضرت ایشان بسیار گفته اند و تالیف
 نوشته میشود اول آیه شریفه اذ انزلنا من السماء ماء و جعلنا من الماء ظللاً و دوم جمله حدیث شریف که در حق سکی از اصحاب
 رضی الله تعالی عنهم از زبان مبارک حبیب خدا علی الله علیه و سلم برآمده تاریخ وفات حضرت ایشان
 است عاشق حمید وفات شهید شمس وفات آنحضرت عزیزی بخواب دید که نیمه قرآن مجید بر آسان بپڑ

وقت و در برکات دین متین فتوری یافت گفت فقیر را قم تعمیرش میتواند که صدق قول حضرت ایشان باشد میفرمودند بعد انتقال با مقامات طریقه موقوف خواهد شد و نسبت اهل اینخاندان اگر نهایت ترقی نماید تا بلایات خواهد رسید نازده سال از انتقال حضرت ایشان گذشته است مستفیدان خلفای ایشان را دیده ام و احوال اصحاب این طریقه که در بلاد بعیده می باشند شنیده ام اگر باحوال کیفیات و ولایت قلبی رسیده باشند غنیمت است و احوال مقامات عالی از ادراک و راست رسیدن تا با نجایس متعین نماید و الله اعلم شخصی دیگر روایه دید گویا آفتاب عالم تاب بر وسط السماء درخشان بود بر زمین افتاد و تابیکی جهان را در گرفت الحق وجود مسعود حضرت ایشان باعث امنیت و رفاه خلق خدا بود و بجز انتقال ایشان در اوزه حوادث گوناگون بگذارد و فات حضرت ایشان قطب و باتاسه سال کامل عالم را هلاک گردانید و بیماری سه سرام و خارش و جلدی در بلاد هندوستان پدید گشت تا سالها مردم را بیمار داشت و چنان سرچشم نهاد و فتنه های عالم آفتاب بر خاست بجفت خان که بر قفای او متکلب این امر شده بودند و وی در اجرای حد تغافل کرد و غنیمت مرد و اتباع او با هم مجادلات نموده رخت حیات بر بستن نشان از ان ظالمان پدید گشت اگر چه حضرت ایشان غون خود را در نمودند اما غیرت الهی که بر دوستان خود دارد در انتقام مظلومان و دادری ملهوفان است فرمود هیچ قومی را خدا رسوا نکند و تا دل صاحب دل نماند بدرد و همانا که تقیر با ائمه ناگزیر معلوم حضرت ایشان بود که در دیوان خود میفرمایند بیست بلوچ تربت من یافتند از غیب تحریری که این مقتول را جز بیگانه ای نیست تفصیری به شب انتقال آنحضرت تا ششم و زیاران که ارشادش ماه بند بود آئند را بارید که هر طرف آب حمت روان کرده و بر مزار مبارک انوار و برکات بسیار عجب تبه فائض شد که در دلهای زیاران و نورانی ساخت و توجهات روحانی حضرت ایشان شامل حال مقتبسان انوار مزار شریف است و در باطن های خود ترقیات می نمایند مزار ابراهیم بیگ از فقیر در مرتبه قلب توجهات میگرفت برای زیارت مزار مقدس رفت توجه بر طیفه دماغی او فرمودند تا سه ماه اثر توجه باقی بود اصالتخان که از تفرقه های گوناگون احوال باطنی گم کرده بود بعد سالها بر مزار مبارک آمده در یوزه توجه نمود و زیاده از نیم روز متوجه روح مقدس نشست احوال قدیم او باز درست گشت گویا هرگز فتوری در باطن نداشت در ویشی گفت از زیارت مزار فائض انوار فرمود

بسیار دیده ام روزی عرض نمودم که امروز توجیه بالاستیفا بحال بنده فرمایند التماس با جابت رسید
 و ترقی خوب دریافتیم چون از زیارت برآمدم عزیز می که احوال باطن خوب می شناخت گفت
 امروز احوال تو در ترقی معلوم می شود گفتیم چه را بنیاید که توجیهات بلیغ بحال بنده فقیر نموده اند را با
 مقامات این طریقه در هر مقامی که رسیده اند زمین زیارت مزار مبارک ترقیات در الوار باطن
 خود می یابند بعضی از بزرگان گفته اند که فیض مزار شریف حضرت ایشان را در باطن تا تاثیر تمام
 است که در طریقه احمدیه مزار باین علو و قوه نفوذ نسبت درین شهر نسبت شخصی سر مزار مبارک
 اقامت داشت شبی در قیام لیل قصوری نمود از مزار مبارک برآمد و او را بیدار نمودند فرمودند تو
 مرا مرده الحکاشه همه احوال تو مرا معلوم است برخیز نماز کن التفات حضرت ایشان بحال مخلصان
 بسیارست قاضی ثنای الله در واقعه دیدند شما برجا باشید فقیر همراه شماست بعد انتقال اینجا
 هیچ مانعی در میان نیست عزیز می که حضرت ایشان بجانش عنایتی داشتند از غم معاش تردد داشت
 او را در منای فرمودند غم مخور زندگی معاش تو زیاده تر از سابق خواهی نمود و آنچنان واقع شد مولا
 نعیم الله زند بپیر سامان مهمی فرو مانده بودند در واقعه ظاهر شده فرمودند ساختگی این کار مذمت
 در پگاه آن شب آن هم بخوبی سرانجام یافت رضی الله تعالی عنه و ارضاء حقیقت پناه عصمت
 دستگاه زوج شریف حضرت ایشان طریقه از آنحضرت گرفته یمن صحبت مبارک بر تبه
 حضور و آگاهی رسیدند و اجازت ارشاد را صلاح یافته تاثیر گرم در دلها می نمودند و اوقات
 و مبشرات نیک می دیدند شبی دیدند که سرور کائنات صلی الله علیه و سلم بحال ایشان عنایت
 بلیغ فرمودند حالات باطنی ایشان زیاده شد تا دیر می خوشبوی معطر از انجار روح افزا بود حضرت
 مجدد رضی الله تعالی عنه بحال ایشان التفات داشتند و برکات عنایات عالیّه آنجناب را باطن
 خود می یافتند حضرت ایشان میفرمودند که ایشان را عارضه سودا لاحق گشت و غلبه جنون
 عقل است و ساخت موفقت با فقیر کم کردند لهذا در باطن ایشان فتوری نمایان راه یافت و
 آن تاثیر و گرمی های نسبت باطنی مخفی گشت اما فقیر حرکات سودای ایشان معاف کرده ام
 که دیوانه معذورست مخلصان مرا نیز بواسطه اخلاص فقیر مواسات ایشان ضرر و فقیر بخیالفتها

بشان صبر تحمل نموده فواید بسیار یافته خدا ایشان را جزا و خیر کرامت فرماید که منت
واحسان بر فقیر ثابت دارند

فصل هفتم

در ذکر بعضی از خلفای خدا شناسای حضرت ایشان جمعه علیه

خلفای حضرت ایشان بسیار بودند این اوراق گنجایش تحریر احوال آنها ندارد مذکور بر جماعتی میگویم لیکن
تقریر تفصیل حالات و واردات عزیزان مطلع نیست محلی از احوال آنها می نویسم که باین تقریر صحیح است
سبک حضرت ایشان یاد می آید موافق بشارت آنحضرت نام مقامات این اعزّه مرا معلوم است
و کیفیات و انوار باطن این اکابر نیز لوجدها خود دریافت نموده ام اما اسامی مقامات بتفصیل
نوشتن ضرورتی ندارد و محلی کافی است احوال باطنی شخصی منحصراً در استغراق و سکر و شوق و ذوق
و ظهور احوال توحید نیست از اصحاب که بار خدای عزوجل مهمان چنین حالات و کثرت خرق عادات
مروی نیست و در مقامات قرب از همه اولیا سبقت دارند مگر دست اوراق از حالاتی که بر
بواطن آن اکابر وارد بود کوتاه است احوال اصحاب این طریقه بسبب مقامات متنوعه اختلافها
دارد و در حصول اطمینان بر رخ بلکه حضور و نسبت مع الله و تهذیب اخلاق و متابعت سنت
ساده و الاقدام اند احوال متعارفه از سکر و ذوق و شوق و استغراق و بنجودی و واردات
توحید موافق تحقیق که بر این طریقه و معلومات متوسلان از مقتضیات لطیفه قلب است علوم و حالات
لطائف دیگر چیزی دیگر است که به رسیدن بان مقامات تصدیق آن متصور نیست که آن کیفیات
جدید است تقدیم متعارف و آیه شریفه ولا یحیطون به علما یعنی از ان مقامات است

حضرت میر سلمان رحمۃ اللہ علیہ

از سادات کبار صحیح نسب ایندیکه از قطع علالتی دنیا و ترک اسباب نمود تحصیل فضیلت الهی برداشته اند و در تحصیل علوم ظاهر باطن با حضرت ایشان شریک بوده و صحبت مشایخ کرام آنحضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہم دریافته بقامات طریقه رسیده اند و از خدمت حضرت ایشان نیز استفاده نموده اما آنحضرت احترام ایشان بسیار میفرمودند که نظر لطاف بران کبار در باره ایشان معصوف بود و در سالکان بزیارت و استفاده بزرگان پیدا نشود و ایشان را بحجاب مبارک روال بطاعت و راستی چنانچه بایشان نوشته اند که از یاد مہدی قدیم حالتی میگردد و بر تنہائی خود ترجیحی می آید که در قالب تحریر نیکی کند

و تعز الهوی فی روضۃ الانس صنا حک	لشعر سقی اللہ و قما گنت اخلو بوجہکم
واصبحت یوماً والجفون سو افک	اقمتا زمانا والعیون تریرۃ

شیخ احمد خادم سرکار مفید کار هست لطیفه قلب او از قید قالب برآمده اما استعداد انیم و ضعیف است افغان نیز ان بمقصود میروند و خدا بمنزل محمود رساند سلب مراض قلبی قالب معمول حضرت ماست رضی اللہ تعالیٰ عنہم حقیقتاً انجناب قوت و قدرت آن عطا فرموده است چرا از راه انکسار خود را درین امر معذور میدارید فیض اللہ خان ہر روز پیش خود نشانده بقدر پانصد نفس سلب مرض ایشان نمایند تا کبیر است قصد سفر حجاز مبارک است اما اندکی بتال این جنبہ لعل باید آورد و مبادا حق شرعی کسی تلف شود از رحلت ایشان بخاطر مبارک بسیار غم و الم رسید

چنانچہ میر حسین خان نوشته اند کہ از خبر رحلت میر سلمان چه نویسم کہ بر من چه گذشت **ه** یار رفیق و ما جو نقش پانجاک افتاده ایم سایہ میگردید کاش این نارسا افتادگی احمد شد ما ہم بر سر را ہم کیفیت واقعه ایشان و در کجا آسودا ندنویند چند نفس کہ باقیمت حق تعالی در شاخ و برگ گذارد حضرت مولوی شتاء اللہ اشرف و اسبق خلفا حضرت ایشان اند سلب ایشان بحضرت شیخ جلال اکبر ولیا بر چشتی رحمۃ اللہ علیہ بہ دوازده واسطہ میرسد و نسب حضرت شیخ جلال بحباب میر المومنین حضرت عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ منتهی میشود ایشان زبده علمای ربانی مقرب بارگاہ یردانی اند در علوم عقلی و نقلی تبحر تمام دارند و فقط در اصول بر شتاء اجتہاد رسیده کتابی مبسوط در علم فقه با بیان مآخذ و دلایل مختار مجتہدان اند ماہیک بود در ہر مسئلہ تالیف نموده اند و انچہ نزد ایشان قوی ثابت شد انرا رسالہ جدا اسمی با خدا الا قوی تحریر فرمودہ در اصول نیز مختارات خود نوشته

لہ خدا نوشتہ است
و دست اندازی
سید مسعود
کلمات
بیکم
و علی کہ فیض
شعبہ
نہنہ
بویسم
ماہیک
از دھال بار
فک و دین
شیم و دین
کالیکہ و دین
وین و دین
ہستند

تفسیر طولانی جامع اقوال قدما و مفسرین تا دیلات جدید که بر لایق روحانی ایشان از مبدی فیاض ریخته از قاف نمود
و سبب آن تصوف و تحقیق معارف حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه نگاشته صفای ذهن جویده طبع و قوت فکر و سلاست
عقل ایشان را از الوصف است و طایفه از حضرت شیخ اشعری محمد عابد قدس سره گرفته توجیهات ایشان بعبارة قلبی سیده اند
باز با جماع امر آنحضرت بعد حضرت ایشان رجوع نموده بحسن تربیت بلیغ جمیع مقامات احمدیه فائز شده اند و از بس عفت
سیر و شوق حصول اهل خود تمام سلوک این طریقه در پناه توجیه با انجام رسانیده هر ده ساله بود که ذراع از تحصیل علم
مطهر و خلاف طریقه یافته با شاعت علم و فیض اهلین پرداختند و هدایت و ارشاد و راجی بخشیده بر زبان حضرت
ایشان بلقب علم الهدی سر فرار گشتند ایشان در ایام خردی جد خود حضرت شیخ جلال پانی قبی را رحمة الله علیه
دیدند و الطاف بسیار بجال ایشان فرموده پیشانی مبارک خود را به پیشانی ایشان لمبیدند و در آن ایام بزیارت
حضرت غوث الثقلین شریف شدند و آنحضرت خرمای ترا ایشان عطا فرموده یکبار امیر المومنین علی رضی کرم الله
نحو اب دیدند و باره ایشان به بشاشت تمام میفرمایند آن معنی بمنزله هارون من موسی علیه السلام
حضرت ایشان تعبیر آنجواب چنین فرمودند که صورت مثالی فقیر بصورت جد بزرگوار فقیر اعنی علی مرتضی رضی الله
تعالی عنه متمثل شدند شمار این کلمات بمنشر ساخته می تواند که بعد فقر خلافت طریقه بنما منتقل گردد و بعد واقعه
حضرت ایشان حضرت غوث الثقلین دیده اند که تشریف آورده کلمات تعزیت اتم آنحضرت مذکور فرمودند و
از واقعه حضرت ایشان تا سبب داشتند حضرت ایشان تعریف و مدح ایشان بسیار می نمودند میفرمودند نسبت
ایشان بالنسبت فقیر در علم مساوی است و در عرض و قوت متفاوت ایشان ضمنی فقیر
اند و فقیر ضمنی حضرت شیخ تدریس بر فیضی که بفقیر میرسد ایشان در آن شریک ندیدیم بد ایشان بنایک بر
فقیر است از بس اجتماع کمالات ظاهری باطنی ایشان عزیزترین موجودات اند و در دل فقیر مهابت ایشان است
از روی صلاح و تقوی و دیانت روح مجسم اند و روح خیریت منور طریقت ملک صفت که ملائکه تعظیم ایشان مینمایند حتی
فقیر زبانی ایشان شنیده ام میگفتند حضرت ایشان میفرمودند اگر خدا بخواستی بر ذریقه اوست از بنده پرسد که
در مدگاه ما تخفیه چه آوردی عرض کنم شمار الله پانی قبی را روزی فقیر بحضور حاضر بودم و ملقه ذکر و مراقبه منعقد بود
ایشان درآمدند فرمودند شما چه عمل مینمایند که ملائکه بجهت تعظیم شما با خالی نمودند الحقی فقیر کمال اصحاب حضرت
ایشان دیده ام انهم فیوض و برکات طایفه احمدیه کور ذات ایشان جمع است و هیچ کی ملاخط نموده ام اگر چه

عزیز
و ازین بگو
نسبت
آوردن بپایان
ایضا
در این
مقام

دست او را که باب قلب زان طالات کوتاه است لهذا میگویم که با عمقا و فقر غسل ایشان باین کمالات و علو مقامات
 مجددی و دین و تقوی کسی نیست و از خلفای حضرت ایشان بفضایل کثیره متنازندانیاست حضرت ایشان که
 عبارت است از تسلیک ایصال طالبان بنایات طریقه احمدیه با صحت کشف مقامات و وجدان کیفیات
 درجات قرب الهی بجهان بکسی مسلم نگشت چنانچه حضرت ایشان بارها فرمودند که در محراب فقر کسی نمیشود
 فقر نیست گفت فقر را هم مقصود از اختیار طریقه تصفیه قلب گرفتاری ماسوا و دوام علم باشد و تکیه نفس از
 رذایل و تهذیب خلاق است و از برکات ذکر و غسل کیفیات حالات و استغراق و سکون غلبات محبت دست میداد
 الحکم که ایمانی و صحبت خلفای حضرت ایشان موافق زمانه طالبان حاصل می نمایند بنده مستفیدان اینها را
 دیده ام حضور جمعی با اذواق بلکه انوار فوق نیز دارند با بجزایات ایشان با کمالات ظاهر و باطن مصروف است
 و اوقات بطاعت و عبادت معمور دارند صد رکعت نماز و طیفه مقرر نموده یک منزل قرآن در پنج روز بخوانند چون
 درین زمانه علمای متدین کم اند و در دل ایشان چنین نخبند که منصب قضا و فصل قضایا اختیار نمودند و حق نپذیرفتند
 چنانچه باید بجای آرند و رسوم مغایر قضا تا عاقبت بین برگزیدگان ایشان بظهور نمی آید یکبار شخصی که مهر ایشان
 داشت از کسی خبری گرفت ایشان بر آن اطلاع یافته تعدیر فرمودند آنچه گرفته بودند و نمودند مشهور است انجین
 اد حق این منصب خاصه ایشان است رکاتیب حضرت ایشان بنام ایشان بسیار است چند فقره از آن نوشته
 می شود شیخ عین الدین نام جوانی از سکنه عظیم آباد ترک روزگار کرده از چند روز قبل طریقه شده بوسیله
 رتبه حضرت ایشان حاضر خواهد شد در قلب تنویر حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده مردی که
 دل است مورد رحم بحال و توهمات فرامید علی رضا خان طریقه از فقر گرفته اند و ذکر لطایف غمسه ایشان جاری شده
 و نفی و اثبات هم شروع نموده اند در طلقه شهادت خود نمید شد توجیه بر لطیفه قلب ایشان که اول کار این لطیفه
 منظور است ضرورت انتهی از اصحاب ایشان بر محمد و سید محمد کیهان بصحبت حضرت ایشان سیده به نسبت کی طریقه نایز شد
مولوی فضل الله رحمته الله علیه برادر گلان مولوی ثناء الله از علم ظاهر بهره کامل داشتند طریقه از
 حضرت شیخ رحمته الله علیه گرفته متفاده از صحبت حضرت ایشان نمودند و توجیهات تشریف مقامات طریقه رسیده کثیر الذکر
 و ایم التوجه انی الله بودند بعد از طاعت ایشان از دنیا مولوی ثناء الله بسیار اند و هنگام گشتند بخواب ایشان آمده فرمودند
 ای برادر اینقدر غم و اطمینان اولیاء الله که خوف علیهم و کاهو چیز نون نص قرآنی است این عالم

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

ما را احتها و نعمتها کرامت کرده اند که از میان حساب فرزندان است **مولوی احمد الشرحه الشریعہ**
فرزند کلان مولوی ثناء اللہ از مخصوصان اصحاب حضرت ایشان علم ظاہر از والد اجد خود و دیگر علمای خوانده اند
و در وقت تحصیل علم تمام شب بطلالہ کتاب مشغول بودہ میل بالکل شرب کم می نمودند قرآن مجید یاد کرده و در علم قرار
تجدید ہمارت تمام داشتند ہر روز بہشت یک سیپارہ تلاوت میکرد و نظریہ از حضرت ایشان گرفته کثرت ذکر و مراقبہ
بیش گرفتند ہر روز سنی پنجرہ بارز کہ تہلیل می نمودند از صبح تا بچاشت بلند مراقب می نشستند توجہات علیہ حضرت
ایشان کم کثرت ذکر و مراقبہ بمقامات بلند و واردات ارجمند رسیدہ اجازت طریقیہ یافتند مردم را بہ تلقین فرمودہ مراقبہ
مشغول سلوک راہ مونی می نمودند عنایت حضرت ایشان بحال ایشان بسیار بود و غائبانہ توجہ برقیات ایشان
داشتند در مکتوبی میفرمایند توجہ بشما انا امروز نافہ نشدہ و نخواہد شد ترقیات شمار در فرزندان است تجلیات کمالات
رسالت گاہ گاہ ظہور میکنند و بقید صلح ارشاد کہ صبح و شام مذکور و انا دارید سرور بسیار رسانیدہ و توقع قوی
پیدا شد اللہ تعالی فتوحات و دجھانی ارزانی دارا و جای دیگر میفرمایند احمد الشرحہ حقیقت کعبہ توجہ میشود و در وقت
در حقیقت قرآن اخل میگردد و انتہی ایشان بحال ہمد در ذکر و عبادت بجمع مقامات عالیہ طریقیہ رسیدہ شانی رفیع پیدا نمودند
با اینہمہ کمالات ظاہر و باطن لولہ سرا بہ در حق ایشان صلوات می آید جوآن سی سالہ بودند کہ از پنجہاں گذشتند
والد ایشان میفرمود کہ بسبب تالین فرزند بظاہر افاضت محبت من با او بود حق سبحانہ از کمال غیرت و رد دل و تالین
محبت غیر نمیکارد ویرا از پنجہاں برداشت و محبت غیر و دل من گذشت شط ایشان شجاع ترین مردم بودند با کفا
بارہا بہا و نمودہ بر تہ غازیان فی سبیل اللہ رسیدند یکبار گروہی از قزاقان بر ایشان سیدہاں ہشاز خادم ایشان گفتند
بروند ایشان تنہا پادہ بجاق پر و ختہ از بہشت سوار بشمشیر سپر سباب خود باز گرفتند ان اللہ یحب الرجل الشجاع
وصف خود ساختند شش صنفہ اللہ رحمتہ اللہ علیہ فرزند و دیم مولوی ثناء اللہ علم خواندہ بود و کتب میں تحصیل نمودہ طریقیہ
از حضرت ایشان داشت و ایام شباب جہت حق پیوست مولوی لیل اللہ فرزند سیوم مولوی ثناء اللہ علم فقہ خواندہ
بفن اصول و معقول مناسبت دارد و طریقیہ و شغل قلبی از حضرت ایشان گرفته خدایش سلامت دارا و زوجہ شریفہ مولوی
ثناء اللہ کسب فیوض باطنی از حضرت ایشان نمودہ باحوال فدا و بقا کہ ارباب نسبت انجمنان دارند رسیدہ ہارت
نسل طریقیہ یافتہ باوقات نیک و ظایف طاعت و ذکر و مراقبہ از مقبولان بارگاہ است آنحضرت مکتوبی بان عقیفہ
میفرمایند اگر مستورات توفیق یابند از شما توجہ خواہند اجازت است تا نیز خواہد شد از جناب پیران میدقوی است

بخواب و دیدند خود را مستند که قدم بر سر نمایند فرمودند از برای خدا این چه حرکت است عرض نمودند یا ابن رسول الله سگاه
 ما یقترن است ازین لفظ اظهار انبساط نمود و لطافت بسیار بحال ایشان فرمودند شبی بخواب و دیدند که اکابر چشمتی مثل
 گنج شکر حضرت شیخ فرید الدین عابد القدوس رحمه الله علیه هم تشریف آورده سلب نسبت نقشبندی از باطن ایشان
 نمودند و اتفاقاً نسبت خاندان خود فرموده رفتند بعد از آن ارواح بزرگان نقشبندی مثل حضرت مجدد
 ثانی حضرت ایشان قدس الله سره را بر ما تشریف فرما شده نسبت چشمتی از قلب ایشان کشیده باز از نسبت
 نقشبندی سینه ایشان را معذور فرمودند ایشان را ازین خود و جبر و شرف زیارت اکابر حاکمی روداد و محکم
 دریافت که هیچ تاب و طاعت نگذاشت وقت صبح بخدمت حضرت ایشان آمده انبار این قومه نمودند و حضرت
 ایشان را بجانب پیر خود حضرت شیخ قدس الله سره العزیز بر برد میفرمودند و الله را هیچ از حال ایشان اظهار
 نکردیم حضرت شیخ نور فرست دریافتند فرمودند بزرگان بحال ایشان تصریف نموده اتفاقاً کیفیات نسبت
 فرموده اند لیکن عزیزان نقشبندی در رسیده باز نسبت خاندان خود ایشان را عطا نمودند و مقاماتی که
 ازین طریق حاصل کرده اند صحیح و بجا است یا بحکم ایشان بگرم جوشی طینت استعداد خود و آثار حرارت نسبت
 چشمتی ذوقها داشتند که آنحالات محل غلبه طالبان راه مولی است تمام عمر بسر جویشها و محبت بسر بردند و در حیات
 آنحضرت رخت سفرها را بقایا بستند و زوج شریفه طریقه از حضرت ایشان گرفته سرشار باره محبت خدا بود
 بعد واقعه ناگزیر خود بخواب حضرت ایشان آمده گفت ملائک مراد پریش گاه که باجل جلاله ایستاده نمودند
 من دلائل ربی متناهی استغراق یافته به ملاگردانی شاید مقصودش تا فتم ابواب مغفرت رحمت بر من نگذاشت
 قال الحمد لله الحمد للشیخ مراد الله عرف غلام کاکلی رحمه الله علیه از اجابۀ خلفا حضرت ایشان
 در علم و عملشان عالی داشتند ایشان را از انجاء اند که حضرت شیخ تربیت آنها را حواله بحضرت ایشان نموده بودند
 ایشان بمن تربیت آنحضرت بمقامات انتهار طریقه رسیده خلافت یافتند و در ملک بنگال مرجع و اب طلا
 هستند صیت کمالات ایشان در آن دیار بصید و لها بر دخت رفعتا خلق حسنه و شام صفات کامله
 ایشان شام جاها را معطر ساخت مردم بسیار سرایه جمعیت آگاهی از ان مقبول بارگاه آهلی اندوخته بیاد
 خدا پر داشتند از انجمله محمد غوث احوال نیک از محمد دانش محمد و ریشل را صاحب ایشان استفاده از حضرت
 ایشان نمودند محمد دانش کار نسبت اطنان بایات آنحضرت از فنای قلب فنای نفس بفرق رسانید به حضور

آگاهی و کیفیات استهلاک و محال که خاصه فانی نفس است وقت خوش دارد محمد درویش در باطن ترقیات
 کثیره رسیده بنسبت کمالات مشرف شد ایشان اراده کردند که تفسیر کلام الله بزبان هندی بجهت تیرطالبان
 تصنیف نمایند حضرت ایشان منع فرمودند که اشاعه الیها طریق موجب حصول خلاص مرتبه احسان شود
 اوقات مصروف بهین مشغول باید بهشت بخرد و مرآت بهیچ هر نیاید پرداخت ایشان قبل از انتقال آنحضرت انتقال
حضرت شیخ محمد احسان رحمه الله علیه از قندای محاب کمال خلفای حضرت ایشان از اولاد حضرت
 حافظ محمد حسن در نسب شیخ عبدالحی رحمه الله علیه میسرند و او اهل ایام جوانی از جهل فنادانی و عقیده ایشان از خرافی
 و در ظاهر از طریق مستقیم انصرافی پیدا شد در رویا دیده اند که حضرت ایشان شیر و برج تناول نموده بقیقه تن ایشان
 عطا فرمودند پس بدست مبارک شرف توبه و ارادت در یافتند و درین راه بکمال استقامت ثبات و وزیده
 ترقیات کثیره رسیدند و نهایت مقامات طریق احمدیه فایز شده باطن خود را منظر انوار آگاهی ساختند و نسبت
 ایشان جذبی و شورشی قوی بود در سیر لایت قلبی و تپانی و صیحه های بخودی بسیار دشتند از حرارت شوق
 و گرمی پیش باطنی در موسم سرما ایشان را حاجت بلباس پنبه وار نمود از غلبه جذبات محبت تا بستمای هم مبارک شد
 و از آواز سماع نه دشتند و زری و حضور مبارک فریادی بر آورده بخود و گردیدند آنحضرت فرمودند در نسبت شما ذوق و
 شوق خوب پیدا شده اگر چنین نسبت گرم جذبه و حالات عشق و محبت کفایت کنند صحبت ما را ترک نمایند و
 الا سباده اینچنین فرمود و لغره موجب ضرر شما گردد و درینوقت ذکر و مراقبه جمعی از ملا یک کرام فرمود و شما متفرق شد
 و یکی ازینها بسوسه شما تیز تر گریست اگر کار باطن خود حواله بیا کنید و بوی کشیم که ازین مقام شورش بمقام طمانیت سید که
 نسبت اطمینان بنسبت قرن مشابیه است و از شایسته ریا دور ایشان عرض نمودند بنده بشورش طمانیت کاری ندارم
 مقصود رضا جناب لیست پس حضرت ایشان ایشان طفره در مقام فوق نمودند و احوال آنجا فایض گردیده بیتا بهیچ
 ایشان را اطمینانی بخشید اما مقتضای استعداد کرم ایشان باقی بود که گاه بی اختیار فریاد آورده بخود میفتابند
 روزی کسی نزد ایشان گفت که روزی در مولوی ثناء الله سنبهلی از وجه شبه مقرر شده فرمودند از سینه حضرت مجد و کث
 الله تعالی عنیه سل الی ان نسبت می آید که اینهمه که در تهارانی باید بجزو این سخن فیض کثیری فایض شد ایشان ای بر آورده
 بخود افتادند یکبار با سماع این شعر **شعر** رفتم از میکرده اابد عایشوا هم که ازین در و زورم لغزش مستان مدنی
 بیتا بهیچانودم چنین شورش محبت ایشان را مضطرب میداشت بسا اوقات نموده عاشقان بخود خسته عشق است

در نسبت ذوق شورش

که حیات افزای طالبان است عشق است که بقا بخش جانها رسالک است هرگز نیرد واکویش نه بدین عشق
 ثبت است بر جریده عالم دوام به فردگر عشق ترانیت تحقیق ز تقلید: چاک بگیان زن خاک بلنگن
 بیت کار عاشق دیار عاشق است: حاصل روزگار عاشق است: ایشان میفرمودند در هنگام غارتگری
 شاه درانی من بر دروازه کوچ خود بهمت تمام تنه چشمم که کسی از غارتگران درون کوچه نیاید بفضل الهی تا شب هرگز
 کسی در آنجا نیامد روزی شخصی که در پهلوی داشت بخدمت ایشان عرض نمود شد سبب بن مرض که هرگز نمیشود
 بهمت گماید همینکه اسم مبارک الله بگوش ایشان رسید نعره زدند در دفته زایل شد میفرمودند در وقت شکست
 لشکر لاریجند از غلبه کفار فقیر دران لشکر بود و در چنین وقت قیامت انگیز نسبت باطن فقر بقلب تمام ظهور داشت
 که از شدت سرما و غارت و قتل کفار هیچ خبر نبود و تبرجه ارواح عزیزان محفوظ ماندیم میفرمودند در ایام کربلا که
 طریق فقر و فقر و فاقه سخت دریافت سه فاقه پی در پی را یک فاقه میدانستم روزی حضرت ایشان احوال فقیر سپید
 بیامانی خود عرض نمودم متاسف شده اند که آوردن کربته خاص که است فرمودند بین تبرک شریف تنگ بغراخی مبدل
 شد میفرمودند تا ششماه بخدمت حاضر باشی حضرت ایشان کسب سعادت نموده ام از جهت فیوض کثیره حاصل شد
 که از هیچ ریاضت مجاهده یخنین ترقیات میسر نیست **شیخ غلام حسن رحمته الله علیه** از برادران شیخ
 محمد حسان از مخصوصان اصحاب وزده اجاب حضرت ایشان اند بزمید عنایت اختصاص داشتند طریق شریف
 از آنحضرت گرفته بمقامات نسبت اینچنان رسیده اوقات بیاد الهی خوش داشتند **شیخ محمد منیر رحمته الله**
علیه از اولاد امجاد شیخ فرید گنج شکر رحمته الله علیه از اجداد خلفای حضرت ایشان اند شغال طریق علییه بسته نموده
 خلی از اذواق و شواق آن نسبت شریفه حاصل کردند و در طریق نقشبندی ارادت بدست حضرت ایشان نهاده
 بالتمام صحبت شریفه بمقامات نهایت طریق رسیده اجازت یافتند نسبت قوی حالات بلند داشتند و در زاویه
 قناعت توکل بیا و خدا موثبت می نمودند حضرت ایشان میفرمودند نسبت ایشان بسیار قومیت اگر قطب قوت باشد
 از ایشان استفاده نماید ایشان در وقت سلوک تمام شب مراقبه میکردند و از کثرت مراقبه کشف و وجدان نیک
 و مقتدایان بخدمت ایشان رجوع آورده و حلقه ارباب ذکر جمعیت تمام منعقد گردید اما عمر ایشان و فائز
 دو صحن حیات حضرت ایشان بر مصفات الصدر در گذشتند و از مرت ایشان بر دل آنحضرت غم و الم بسیار
 گذشت چنانچه بموئی ثنار الله سنبلی نوشته اند که شیخ محمد منیر از اکثر باران طریق ممتاز بودند و در ایام دی که

رحلت نمود و الهی سخت بغیر رسید چون انتقال ما هم بحر طبعی قریب است تسلی شدیم و خارج عباد الله را از ادای حق
خواجه نقشبند معنی الله تعالی عنه طریقه انشیخ محمد میر گرفته بعد وفات ایشان صحبت حضرت ایشان را یافته بتدریج
علیه مقامات بلند رسیده اجازت تعلیم طریقه یافتند آنحضرت میفرمودند که نسبت ایشان بسیار قوی است با کمال دعا
نمودند حاجی جمال الدین از اصحاب شیخ محمد میر بن صحبت مبارک حضرت ایشان نهایت علیه کسب کردند و زیارت حضرت
شریفین سیده از گوشه قناعت بیاد و مری خوش میگذازند مولوی قلندر بخش رحمة الله علیه
از فضل صحاب و زبده خلفای حضرت ایشان اند عالم بودند بعلوم دینی علم معتدل نیز تحصیل نموده قرآن مجید و کثر
طریقه از حضرت ایشان گرفته بتدریج علیه نهایات مقامات طریقه رسیدند و اجازت تعلیم طریقه درس علم و ارشاد
سلوک باطنی شتغال نمودند و در طلب نیز مهارت داشتند علاج علل بدنی و قلبی میفرمودند ایشان را بخدمت آنحضرت
نهایت اخلاص بود و صاحب خاص بودند در رمضان المبارک در تریج قرآن مجید میخواندند و از حسن سبقت و تریل
حروف که دایم تلاوت ایشان بود آنحضرت بسیار خوش میشدند و در هر سال از وطن و زیارت حضرت ایشان
که بطنی حضور می نمودند تا آنکه بر حجت حق پیوستند میر نعیم الله رحمة الله علیه از اکابر خلفای حضرت ایشان
صحبت حضرت حاجی محمد افضل دریافته اند و بخدمت خلیفه ایشان شیخ محمد عظیم ریزه بالترجم صحبت حضرت ایشان
مقامات سلوک طریقه احمدمی تمام نموده اجازت تعلیم طریقه یافتند بعلم و ادب حسن اخلاق موصوف بودند و محبت آنحضرت سخی
بکمال و تعلیم طریقه و درس علم بطنی شتغال داشتند قرآن مجید یاد نموده علم قرأت و تجوید از قاری عبد الغفور رشید دارند آنحضرت
باستماع قرآن مجید از ایشان در تریج بسیار محظوظ میشدند و روزی فرمودند فقیر از مولوی قلندر بخش سید نعیم الله علیه
تهذیب اخلاق ایشان گویا خوش نشده روزی حضرت سید نعیم الله مخاطب و میفرمودند شما هر قدری که بخواهید خداوند
مولی بر ما میدارد چشم ما می نمید اگر شمار دم از او طمان خود بنمایند طلقه مراقبه بی جمعیت بی برکت گردد ایشان حسین حیات
حضرت ایشان از یحییان رحلت نمودند مولوی شمس الدین سبزی رحمة الله علیه از اعظم خلفای حضرت
ایشان اند علم ظاهر تحصیل نموده علم حدیث و قرآن از خدمت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه فرمودند طریقه از
از خواجوه موسی خان خلیفه حضرت شیخ رحمة الله علیها گرفته بزرگوار مراقبه و ملاقات نمودند و با امر ایشان استفاده و کمالات
باطنی از حضرت ایشان نموده نهایت مقامات سلوک طریقه رسیدند و تعلیم طریقه مجاز گردیده و ربله سبزی درک
علوم و هدایت سلوک راه خدا برداشتند بعلم و عمل و بصیرت مقامات موصوف و با اخلاق نیک و اوقات حسن معروف بودند

ایشان میفرمودند از شغل درس حدیث و تفسیر نور و صفا بسیار حاصل میشود نسبت احمدیه قوه و ترقی میگیرد میفرمودند
 یکبار اندکی از طعام کمی از امر تناول نمود احوال باطن را لای خند چند آنکه توبه و نیاز مندی کردم هرگز آن حالات
 پیدا نشد اگرچه کیفیات نسبت و ایم شال حاصل است اما احوال و ذوق هیچ نمایی با هم صاحب نفحات گفته است
 که یکی ازین طایفه فرمود از غایت تشنگی آب یک لشکری خورده بود همه حالات باطن من تباه شد سبیل شده
 که اثر آن که درت باقی است انتهی ایشان شبی رسول خدا را بخواب دیدند صلی الله علیه و سلم که بحال ایشان عنایت
 نموده مکر و پیه یومیه مقرر فرمودند و اینچنان واقع شد که بعد دیدن این خواب یکی از انجلیا مکر و پیه بهجت ضروریات
 ایشان معین ساخت حضرت ایشان با ایشان نوشته اند الله معکم انما کنتم شما و از بخار فته جای فیر گرم سازند
 که در آن منسلح عالمی نهیده و وریشی صاحب نسبت نیست بخاطر جمع یکبار خود مشغول باید بود و تشویش را بخاطر راه
 نیاید داد اوقات را در ایصال منافع و نیی ظاهر او باطنا مصروف دارند و سبحانه شمارا دوتی داده است شکر آن
 همین است قال الجید الشکر صرف النعمه فی مرضیات المنعم رس و است که ضیق بوسعت
 بدل می شود و فقر و مشکلی نیست که اسان نشود و مرد باید که هر اسان نشود و اگر از غیب چیزی معین گردد و میضای
 آمر قبول باید نمود که در معین بی طلب سوال منافی توکل نیست اگر اعتماد بر آن بنا شد خصوصاً درین زمانه باعث
 رفع فقر و خاطر است و توکل صرف موجب جمعیت و اسل مال صوفیه همین جمعیت است الله تعالی متبعان سنت
 بنویر علیه الصلوٰه و التحیة و در ایشان خفاها عالجه و مجدی و راضی و نخواستند در تعلیم طریقه و درس کتب معتقد باشند
 و صرف اوقات باهم مل متضمن فقر و حاجات و وجهانی دهند ختم خرمها ختم حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه هر روز بعد حلقه
 صبح لازم گیرند و بجنبان و تعالی امیدوار و از غیر او ناامید باشند و از آشوب کفار و مشرکان و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
 تعالی دوستان مرا مفرقی نخواهد رسید و فقر را حاضر شناسند انتهی حاجی محمد یار طریقه از ایشان گرفته بتوجهات
 حضرت ایشان نسبت حضور و آگاهی حاصل نمود باز نخواستند مولوی نعیم الله صحبت داشته سید احمد علی از اصحاب
 ایشان بخیر است آنحضرت استفاده کرده مغلوب جذبات نسبت قلبی گردید و از بس جذبات بتیانی خواب خیر ترک کرد
 آنرا اوقات میقرار و از سکر حالات سرشار می بود و بحسن تربیت حضرت ایشان بهوش آمد کار محال باطن با فانی
 نفس ساینده اجازت تعلیم طریقه دارد و مد بهوش کیفیتهای نسبت مع الله است میر عبد الباقی از علمای
 خلفای حضرت ایشان مدعی از علوم ظاهر نیز دارند سالها کسب فیوض صحبت آنحضرت نموده بنیایات مقامات

نوع
 کون فیهما
 مدغمای
 نسبت و نیست

طریقه رسیدند بحال علم تکمیل آراسته اند و باخلاق نیک صوف بجا عالم مثال مناسبتی تمام دارند حضرت ایشان هر روز در
دوستان ایشان را بجهت آتخاره میفرمودند معلومات ایشان مطابق واقع میشد پنج بار زیارت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم مشرف شده اند و بنایات آنجناب مقدس ممتاز گردیده **خلیفه محمد جمیل رحمته الله علیه** از خلفای
جلیل القدر حضرت ایشان اند و ایام خورشید با دالما جد خود یک توجه از آنحضرت گرفته تحصیل علم و کتب طب
شغل نموده می گفتند الله تعالی بعد حصول خط و فراز علم همین توجه حضرت ایشان اعیان طلب خود بنده را عطا فرمود
و در تجوی مقصود و نجات درویشان بسیار گشتم هیچ جاد و آرم نیافت بخدمت حضرت ایشان جمیع آورده آنچه
در طلب آن مشقتهما کشیده بودم در اینجا یافتم بتوجهات علیه مقامات طریقه رسیده با جازات خلافت مشرف شدم
ایشان و تحمیل تکمیل استقامت بر امر شریعت و طریقت را سنج بودند نسبت قوی تا آخر مقامات سلوک طریقه احمدیه
دخستند در علاج امراض ظاهر و باطن ممتاز بودند در صحن حیات آنحضرت بر حمت حق پیوستند **حضرت شاه**
بهیک رحمته الله علیه از اولاد حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه بتوجهات حضرت ایشان از نسبت خاصه
ابا کرام خود و خط و افرازد خسته کار باطن با کمالات رسانیدند و با جازات آنحضرت هدایت ارشاد راه مولی نمودند
و بر اقبال سنن مصطفی صلی الله علیه وسلم و طریقه احمدیه استقامت داشتند بعد واقعه ناگزیر ایشان کفار سکها که هزارات
متبرکه که سهرندی خراب نموده اند خود شتند که لغش ایشان از قبر بر آرد ایشان سستی بر سر یکی از کفار زد و ندانی انور
هلاک شد و رفقای ایشان از بیم جان بگریختند از طرد چنین خرق عادت کفار دست تعرض از مزارات باز داشتند
مولوی عبدالحق رحمته الله علیه از برادران شاه بهیک یقه از حضرت ایشان گرفته کار نسبت
باطن تا بفنار قلب ساینده بودند احوال نیک داشتند و رس علم ظاهر میگفتند و رعین شباب از یحیایان گذشتند
شاه محمد سالم رحمته الله علیه از قدمای اصحاب زبده خلفا حضرت ایشان انداده سال کسب فیوض صحبت
مبارک نموده مقامات سلوک طریقه را با انجام رسانیدند و جازات تعلیم طریقه یافته هدایت طالبان خدا پر داشتند
مردم بسیار بتوجهات ایشان بمرتبه حضور و آگاهی رسیدند بوضع آداب حضرت ایشان استقامت داشتند و گفتو
با ایشان نوشته اند با جافتم شما با التزام شریعت و شغل طریقت مقید بانکید و مردم بجا کساری بی نفسی محال نمایند که
کمال نفس در نیستی است و هستی حق تعالی مسلم و صحبت فقر و علما لازم گیرید و بر مکر و اعدا زمانه بگریزد که دنیا زندان است
و دود عذرت و آخرت سرت بر نعمتهای آبی شکر و حب و دیند و اگر کسی رجوع بطریقه نماید خدمت او باید کرد و از

خدمتی بناید خواست مگر بغلبه محبت خود نماید پس مضایقه ندارد هر جا باشد با خدا باشد با اشتیاق باشد
و بر محبت پیران طریقه باشد و سلام شاه رحمة الله رحمة الله علیه از کمال خلفای حضرت ایشان
یکمال محبت و اخلاص اختصاص داشتند از ملک سنده طلب خدا بر آمده هر جا درویشی شنیدند بخدمتش میسازند
صحبت حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه در یافته اند و باستان ولایت نشان حضرت ایشان
رسیده تا چار سال کسب فیوض محبت مبارک نمودند که رسولک قریب بنهایت مقامات طریقه رسانیده
اجازت یافتند ایشان را معاملات جلالی که در صورت انیدار نفس و معنی راحت و تنهایی است و فیض می آید
حسب بلکه رضا بقضا شیوه ایشان بود و فقر و قناعت و زراویه یا خدا و ترک سوسه استقامت و شتند سواران
وقت ما آرزو بود که روزی قبول فرمایند پذیرا نمیشد و خدای ایشان شبها چراغی جز نور ذکر خدا و روزها
توتی جز قوت اتباع مصطفی خود صلی الله علیه و سلم سالها قبا می عربانی در بر و کلاه مو بر سر لنگی در گردن داشته اند و بر صحبت
ایشان جم غفیری از طالبان جمع آمده و حلقه مراقبه جمعیت تمام انفاق و ایستادگی کسب طریقه داده و نور
شاه خدا بخش از اصحاب ایشان احوال نیک داشتند بخدمت مرزا منظر رحمة الله علیه نیز رسیده و صحبت حضرت ایشان
در یافته بعد ایشان حلقه ذکر و مراقبه با جمعیت داشتی نیز از یحسان در گذشت محمد اکبر طریقه از ایشان در فیض
صحبت حضرت مرزا منظر در یافته ترقیات نموده از حضرت ایشان این توجیهات گرفته با فقر بسیار نشسته و
گرم کرده خود در یافته پر دست نسبت باطن کم میکند و فقه الله سبحانه و تعالی ملو ضایقه محمد شاه
طریقه از صفی بن عبدالرحمن خلیفه حضرت شیخ رحمة الله علیه گرفته بخدمت حضرت ایشان رسیدند و همین تربیت حضرت
ایشان قریب با نهایی مقامات طریقه رسیده اجازت هدایت طالبان حق یافتند و مسکن و حلقه ذکر و مراقبه با جمعیت
میر حسین خان رحمة الله علیه از سادات کبار و عمده اصحاب زبده اصحاب حضرت ایشان اندک کلمات ظاهر
و باطن آریسته بودند و طریقه از آنحضرت گرفته با نهایی مقامات طریقه فائز شدند اجازت تعلیم طریقه یافته هدایت طالبان
پیدا کردند جمعی کثیر از برکت صحبت ایشان کسب حضور جمعیت نمودند بخدمت آنحضرت محبت راسخ و در اتباع و راضی و
الهام حضرت ایشان هدیای بیغ و شتند لهند و باره ایشان میفرمودند که میر حسین از اولیا خدا که بر جانان صفیتر است و برین
و رفیق ایشان عبارتی نموان یافت پیر محمد از اصحاب ایشان بعنایت حضرت ایشان نسبت باطن و بفنا بعلیفه
نفس رسانیده کشف کرنی صحیح دارد و جهان مستقبل بدعوی میگردید و اینچنان واقع میشود و ملاک ارواح و عیان پدید می

میگفت روزی در مهمی سر وقت صبح در دریا غسل میکردم که گمان رسید بر لب دریا ایستادند و من شنیدم که تاج
 بحضرت میربید خان نمودم دیدم که معصا در دست رسیدند و گمان را از آنجا دفع فرمودند میر محمد حسین خان
 رحمة الله علیه برادر میربید خان در اخلاص محبت حضرت ایشان از اکثر عزیزان بهجت میداشتند طریقه از
 آنحضرت گرفته بمقام اجازت طریقه رسیدند با دایب نیک موافق با اخلاق حسن هذب بودند چنانچه در مکتب بی حضرت
 ایشان بایشان نوشته اند و آب آدمیت که از شما بظهور میرسد دیگر برادران را شریک نمودن ظلمی است نمایان
 حقیقتی نسخه وجود شما را ازین هم صحیح تر فرماید امر و زور هم شمال بتقریب تعزیت والدین و زواری که جامع برادران
 مناقب بودند و از انتقال ازین عالم داعی بیا و کار گذار شده در آن روز حاضر مخری عبارات عزیزی خالی از تکلفی
 که ما ایشان بعلاقه همی در وقت قدوم باین خاکدان تقدیم و تاخیر چند قدم مبسر بودیم حال که وقت رجوع
 بودن اصلی است نیز بغافل چند نفس هم قافله ایم بیت امر و زور از رفته حریفان خبری نیست به فرداست
 دین نرم که از اثری نیست به ضعف بر تبه نیست که حلقه در حالت اضطجاع اتفاق می افتد اگر چه خطی از زند
 نمانده اما حیات صوفی غنیمت است هم از بر وجود او و هم از برای دیگران مردم محل شما را بقاعده طفره نالایت
 کبری حقیقتی رسانیده است طرفه عینف خوش استعدادی است در عالم عقیده و اخلاص بیشتر مردان است میگویند
 مساوی کمالات نموده رسیده اند میربید خان شیخ مقرری است حلقه دین بایام صبح و شام خوب می شود و مردم
 خوش استعداد و ایم آمدند حقیقتی از فرستی دهد که سیر سلک اصطلاحی تمامی رسانند جای شما خالی است و دین آخر
 علم نجوم فیوض برکات بر تبه ایست که در تحریر بنی آید الحمد لله علی نواله و العلو و السلام علی رسول الله
 میر علی صفیر عرف میر مکه و رحمة الله علیه از اقربای میر محمد مبین خان زبده خلفای حضرت ایشان
 و بوجاهت ظاهر و خلوات باطن و آداب کامله موصوف طریقه از آنحضرت گرفته که کار سلوک باطن قریب بانتهای
 رسانیده باحوال مقامات طریقه فائز شدند از بس خلاص که ذکر رابطه بدوام رسانیده بانها کس از واثعالیه
 حضرت ایشان نیز وقتی خوش داشتند بزرگان گفته محبت شیخ و ذکر رابطه اصلی است راسخ در کسب کلمات و کیفیات
 الهیه انیطین از هر دو طریق ذکر و مراقبه موصلتر است ایشان جمیع فیوض الهی و مظهر آراگاہی بودند اجازت
 هدایت طریق باطن با زیسته طالبان باطنین که در مراقبه می نمودند در مرشد آباد ایشان را مرید بسیاری پیدا شدند
 مجمعی از باب قلوب با اعتقاد یافت و طلب قوت حلال پیغمبر تجارت می نمودند اما غفلت ظاهر ایشان را از

تعمیر اوقات بوظایف عبادات باز نمیداشت و آیت شریفہ رجال لا تملکونہم تجارۃ ولا بیع عن
 ذکر اللہ وصف حال ایشان بود مدتی ست کہ از پنہان رخت سفر بر بستند محمد حسن عرب
 رحمۃ اللہ علیہ از قدمای اصحاب حضرت ایشان مجاہدہ قوی داشت صایم الدہر بود چهل ہزار بار ذکر
 کلمہ طیبہ بسا اودہ ہزار نفی و اثبات بجنس نفس جنابا و ہزار بار سورہ اخلاص درود و استغفار ہر روز وظیفہ
 داشت بتائیدات الہی آیت شریفہ و اذکر اللہ کثیر العلمک تفلحون وصف حالش بود شبہا بیداری
 و روز را در حضور آنحضرت خدمتگاری می نمودند از برکت صیام و کثرت ذکر کشفی صحیح و وجدانی سلیم داشت
 در سال سلوک طریقہ احمدیہ باتمام رسانیدہ خلافت یافت بطن خود رفتہ مرجع طلاب گردید حضرت ایشان
 میفرمودند کہ در تمام عمر یک کس طلب خدا و مجاہد راہ مولی نزد فقیر آمدہ و آن کس محمد حسن عرب بود و این لفظ
 در وصف او کافیست محمد قایم کشمیری رحمۃ اللہ علیہ از اصحاب خواجہ موسی خان در طلب
 مقصود رنج سفر بسیار کشیدہ و صحبت درویشان بسیار دریافتہ صیام و قیام علی الدوام داشت و مجاہد بود
 در راہ خدا با مر ایشان بخدمت حضرت ایشان جمع نمود و بحسن تربیت آنحضرت در سال با نہای مقامات
 طریقہ رسیدہ اجازت تعلیم طریقہ یافت برای دیدن حضرت خواجہ موسی خان بہ بخارا رفت ایشان را در مرض
 موت یافت بعد واقفہ ایشان دید کہ حضرت ایشان بجال و توجہات فرمودند پس بین توجہ آنحضرت او را
 در آنجا قبولی پیدا آمد و مردم بسیار بطلب بقدر جمع نمودند اما دلش در آنجا قرار یافت یکبار روی در خواب دید
 کہ وی باغی در مدینہ منورہ دارو و در آنجا ہنری از حضرت ایشان جاری است و آب از آن ہنر در باغ او می آید
 و در شب و گل انصارت می افزاید از خجست او را اشتیاق زیارت روضہ مقدسہ مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم
 غالب آمد و عزیمت حج نمود میگفت من و پسر دارم نذر کردم کہ یکی را بجا در خانہ خدا و دیگر را خادم مسجد مصطفی
 گردانم صلی اللہ علیہ وسلم حافظ محمد رحمۃ اللہ علیہ از یاران خواجہ موسی خان با مر ایشان استفادہ از
 حضرت ایشان می نمود و یکبار او را قبضہ صعب پیش آمد و بیچ وجہ بسطی نمی یافت وی بجوالی فنای نفس سیدہ
 بود حضرت خواجہ نقشبند راضی اللہ تعالی عنہ دید میفرمایند ای پسر کہ من اینقدر ترا چم کہ است کہ اصل کار تصفیہ
 قلب خواہ و تزکیہ نفس از ذایل است این بخت نقد وقت داشت پس بعد مدتی در از از وی خدمتی نمایان
 بظہور آمد کہ آنحضرت بحالش مہربان شدہ فرمودند امر مذوقت رفع قبض شما رسیدہ است و بحال عنایت باطن

بہشتی در مدینہ
 ہستند کہ بہشتی
 فی انداز دولت
 دفعہ ہزار بار
 خدا
 در سبیل
 خدا را بسیار
 بہشتی
 کہ سیدہ

دی توجّهات فرمودند و عقده‌ها را لایحل ساها با یک گفتات آن معرفت افزای لها بشاد و فیضی بزل انگش
 وارود شد که تدارک تنگیهای دیرینه مصرعه خدمت ترا بکنگره کبریا کشد به حضرت خواجہ احرار قدس اشهد
 سرہ العزیز فرموده اند ما ہر چہ یافتہ ایم بخدمت یافتہ ایم در حاکمہائے وقف زیادہ از بیت کس و دیشان
 را خدمت ما لش بدن کرده ایم تا جین ضای درویشان ل ما آب معرفت شست شوی یافت از لوث گفتات
 ما سوایاک صاف گردید و ی از خدمت کی از مشایخ وقت کہ بخدمت حضرت مجدد رضی اللہ تعالی عنہ انکاری داشت
 علم حدیث سند میکرد و روح مبارک حضرت مجدد حضرت ایشان را از توجہ بحال می منع فرمود بجلق شریفی آمد اما
 توجہ آنحضرت نمی یافت میفرمودند حق صحبت خدمت قدیم شمار آثابت است اما مرضی پیران کبار نیست کہ توجہ
 بکنیم در آن نزدیکی دیر اجنبی لاحق شد و کار بزرنج کشید در جو ششہای جنون میخواند **فرد**
 نقشبندیہ عجب قافلہ سالار اند کہ بزم از رہ پنهان بحرم قافلہ را بہ وہمان عارضہ سودا و رگداشت
 غفر اللہ لمولوی قطب الدین رحمۃ اللہ علیہ حتی از علم ظاہر و از اندہ بصیبت مشایخ این طریقہ رسید
 سبق ذکر از خدمت کی از بزرگان اینخاندان گرفته شرف استفادہ صحبت حضرت خواجہ موسی خان یافتند
 و تا ہفت سال ملازم خدمت ایشان بودہ کار سلوک باطنی تا بقنای قلب فنا نفس حالات و ادرات ان مقام
 رسانیدند و با خواجہ منیار اللہ شاہ عبدالعدل خلفا حضرت محمد زبیر شاہ عبدالحفیظ خلیفہ حضرت شیخ محمد عابد
 رحمۃ اللہ علیہم صحبت داشتہ و نسبت خود قوی کسب کردند التزام صحبت حضرت ایشان نمودہ ساہا استفادہ
 کردند و بمقامات عالیہ فایز شدہ قریب بانہای سلوک طریقہ مجددیہ رسیدند فنا و نیستی برایشان غلبہ داشت
 الاخلاق این بجانب بودند و آخر عمر سہتلا کہ اضمحلال نسبت باطنی برایشان غالب شدہ از خود رفته ساخت و
 بر حمت حق پیوستند مولوی غلام یحیی رحمۃ اللہ علیہ از اجلہ علمای تحریر و زبدہ فضلائی خوش تقریر
 بکار موصوف بودند حفظ قرآن مجید نمودہ بدرس علم ظاہری پرداختند بر کتب علم معقول حوشی میفید
 نوشته اند طبعی سرا و زہنی در فایت و کاد داشتند طریقہ قادریہ از خدمت کی از مشایخ اینخاندان عالی گرفته ساہا
 بذکر و فعل باطنی موزہبت داشتند بصبر و قناعت داشتند از افنیہا بسر بردہ غانی و وجاہتی ہمہ رسانیدند آوازہ کمالا
 حضرت ایشان بجدت ل ایشان پروخت از ملک پور پل حرام لواف آستان لایت نشان بستہ شرف زیار
 انقبلا خدا پرستان در یافتند و طریقہ نقشبندیہ گرفته بہت تحصیل مقامات سلوک طریقہ گشتند تا شش ماہ

هیچ کیفیت ایشان را ندیدیم و یافت اما در سستی و غفلت باطنی پیش قدم بودند که اولین نهار آیه توفیق یاد است
 سبحان و ادراک حالات کفیات از ثمرات و دوام غفلت باشد است بروقت خود می شود اگر در دنیا از احوال
 صوفیه چیزی دست ندهد و آخرت که در جبهه کفیات عمل اخلاص ظهور می نماید مبتت بودگی جوگدایان
 بشرط مزد و کم که خواجہ خود روش بندہ پروری و اندکی گفته است التلذذ بالکمال فی حق البکاء
 دیگری فرموده اللذذ فی الصلوات شریک حکمت الهی یکی را کفیات از کار مغلوط نماید و دیگر را بعلم
 اسرار اسرار از میفرماید و یکی را محض توفیق یاد و طاعت ممتاز میگرداند و هر سه کمال مقبولان درگاه اند لهذا
 فرموده اند من علم دنیا من جهل چنانچه علم اسرار و حقائق و مشاهد تفصیل تحلیلات الهیه از تو ادبست چنانچه
 باطنی نیز اقل قلیل اصل کار محبت و توفیق مرصعات آبی است اللهم و قد جئنا ملکاً یحب و یکره
 ایشان را بنحایت آبی حالات کفیات و طریقه دار شدن گرفت به جذبات نسبت نقشبندی فانی شدند
 تا پنج سال کسب فیوض صحبت تشریف نموده سرسلر کتاب تجلی ذاتی و اسمی رسانیدند و احادیث تعلیم طریقه یافته سالها
 خانها بطن رفتند ایشان را آنجا قبولی پیدا شد و طالبان جمیع آورده و در درس علم ظاهر موقوف کرده بمطالعه و عمل
 باطن اشتغال نمودند و در گردش توجیه الی الله مراقبات میفرمودند از و در حالات و غلبات نسبت باطنی بصری
 نمیشدند اما عمر ایشان فاکر و شیخ خاندان قادریه ایشان بیمار بود و بسبب شورش توجیه فرمودند مرض ایشان منتقل شد
 و بهمان مرض درگذشتند از جهت بنماط حضرت ایشان غم و الم راه یافت چنانچه بجز تیری نوشته اند که زخم حلت روی
 غلام محبی مرهمی ندارد و واقعه جانگاہ ایشان در سینه آتشی زد و زهره را آب گردانید ان الله وانا الیه راجعون
 غیر از مرهم جاری نیست که فردا با هم میرسیم ایشان در بیان مسئله وحدت و وجود وحدت شهید و رساله نوشته بنظر حضرت
 ایشان و آورده مورد تحسین گشتند و آنحضرت بر ورق آن رساله این عبارت فرمودند بحمد الله فیصل علی سوله
 سرگروه علماء فحول جامع علم معتدل و منقول سید غلام محبی ایضاً الله الی ما تمنی که بسبب لغت طریقه باین همچنان یعنی
 جانجامان و از آنجمله یامی فقر رساله مختصری در تصویر مسئله وحدت و وجود وحدت شهب و تحریر نموده از نظر گذرانید
 حق نیست با اینهمه ایجاز قدر کافیه است بر بیان وافی جزا هو الله خیر الجزاء اما تعرض بمسئله تطبیق ضرورتی
 مدغم است که این توفیق من کمترین اگر چه خالی از تکلف نیست متضمن مصلوحه است هی الاصلاح بین الفشتین
 العظیمین رحم الله عبد الصنف لم یعسف والستلا مر علی من اتبع الهدی

گفت فقیر را تم قطعین و رین و مسئله که یکی از مقتضیات مقامی ناشی است دیگری از مقامی دیگر فائض پیش از باب
 حال حال است اما در تحقیق هر دو مشرب غفای نیست کسیکه در طریقه تجدید به علم و وجدان سیر نموده بروی اتمین ظاهر است
 مولوی غلام محی الدین رحمۃ اللہ علیہ از سادات صحیح النسب کسب بحضرت غوث الثقلین میر سید رضی اللہ
 تعالی عنہ عالم بودند معلوم معقول و منقول حافظ کلام اللہ و با هر حدیث رسول صلی اللہ علیہ وسلم را در و عابد از اسامی مفرد
 بمقام توکل رسیده بطلب خدای یگانہ از آشنایان یگانہ بریده با شالنج وقت خود صحبت داشته و از انظار رعیت بزرگان
 بهره داشته ذکر و غفالت طرق اہل اللہ نموده کوفتی از اذواق قلبی حاصل فرموده ما از کمال تعطش این را تسلی نمیداشتند
 ایشان مولوی غلام محی الدین عبدالحق یکروز بخدمت حضرت ایشان رسیده ظہار طلب طریقه نمودند بخدمت حضرت
 آن ہر دو بزرگ را قبول کرده ایشان را فرمودند کہ در شام وحشتی معلوم میشود و چندی دیگر در طلب فقر سعی نمایند
 ایشان تا دو سال بخدمت مشلنج دہلی و ہر جا درویشی شنیدند رسیدند ہر جا دل ایشان تملی نیافت پس بخدمت
 مبارک رجوع نموده تا شش سال بالتزام صحبت شریف از تجلیات صفات و شیوہات گذشتہ تا تجلیات ذابتہ و اتمہ
 فائز شدند و اجازت تعلیم طریقیہ افتاد بخدمت روز عطای خرقہ اجازت بایشان فرمودند کہ شمارا در واقعہ بشارتی
 از غیب خواہد رسید پس بغیر گفتند من یکی از اجلہ بزرگان را بخوابیدم کہ سورہ و الضحی تا آخر آن بر من خواندند
 و این بشارت حصول ہدایت و ترقیات و مقام رضا است ایشان میگفتند کہ در ایامی کہ بخدمت ایشان رجوع
 آوردم در طلقہ ذکر و دیدم کہ غوث الاعظم بجای ایشان نشستہ اند و نیز یکبار دیدم کہ حضرت غوث الثقلین تشریف آوردند
 حضرت ایشان مدیہ نیازی از درون حجرہ آورده بخدمت آنحضرت گذاریدند مرا یقین حاصل شد کہ فیض قادری
 نیز درین خاندان مثال است کہ فیض التفات غوث اعظم در بصورت آنجناب متبل شدہ و دوبار بنظر آمدن بانی کی از تفات
 شنیدہ ام استاد ایشان مولوی باب اللہ ارادہ زیارت مزار فائض الانوار حضرت غوث الثقلین نمودہ اند بخدمت
 در خواہ ایشان آمدہ فرمودند فرزندم غلام محی الدین پیش شما ملزمی نماید دیدن او دیدن من است حاجت اختیار کن
 سفر نیست مولوی نعیم اللہ نوشتہ اند کہ یکبار پیراہن ایشان تبرکاً پوشیدم آنچنان فیوض برکات یافتم کہ گاہی
 بچنین حالات رسیده بودم ایشان را و از رنگ آباد اصحاب فیض طلب با جمیع آمدند و صحبت افادہ گرمی گرفت مدتی
 در آنجا بودہ و بچ رفتن زیارت حرمین شریفین دریافتہ و رجوع را خانہ خدا یا قریب مدیہ مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم آسودہ
 مولوی نعیم اللہ بہر ایچی عمدہ خلفای حضرت ایشان جامع اند و علم معقول و منقول در وقت تحصیل علم

که بشغل باطنی پردازند و منامی بشارت یافتند که حصول این دست بصحبت شیخ کامل مکمل دایم است هنوز وقت آن نرسیده پس لهذا تحصیل علم بطریقه نقشبندی از حلقه محمد جمیل که ذکر ایشان سابقا گذشت گرفته بخدمت حضرت ایشان رجوع آوردند و بالتزام صحبت خدمت در چهار سال بمقامات علییه بطریقه رسیده تجلیات ذاتیه و انکساریات فائز شدند و خرقه اجازت و خلافت یافته در وطن خود مرجع طالبان گردیدند و در صحبت ایشان لها جمعیت و حضور حاصل است بکمال استقامت بر طریقه شریفه و اتباع سنن نبویه و اخلاق حسنه آراسته اند و رگوشه بصیرت و قناعت اوقات بیا و خدا معمور میدارند حضرت ایشان بجال ایشان عنایت بسیار داشتند چنانچه از حال خود چنین نوشته اند که آنحضرت درباره فقیر فرموده اند صحبت چهار سال شمار بر صحبت دوازده سال دیگران است و از نور نسبت و فیض صحبت شما عالمی منور خواهد شد و فتوحات و وجاهاتی حتی سبحانه شمار از زانی خواهد داشت انتهی الله تعالی ایشان را با این کمالات سلامت دار و کرامت الله و اسد علی بیگ را از اصحاب ایشان شنیده ام که باحوال نیک ممتاز اند مولوی کلیم الشیرکانی رحمه الله علیه از خلفای جلیل القدر حضرت ایشان اند طریقه از خدمت مبارک گرفته سالها فیوض باطنی حاصل نمودند و به نسبت کمالات رسیده و اجازت یافته در وطن خود وقتند ایشان میگفتند مرا از مطالعه کتوبات شریفه حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه محبت عقیده قوی بخدمت ایشان پیدا و از انوار کلام شریف و تحقیقات ایشان دل لاحضوری و آگاهی بردوام حاصل گشت یکبار در خانه قاضی مرشد آباد بهضیافت بودم بمحضر خوردن طعام قضا حضور و صفای باطن را کمال شد و کدورتی بر دل طاری گشت که پیر عیال و دو نیم شد اشتیاق صحبت و دیدن غایت لب که شاید بمن التفات بزرگی آن صفا حضور باز حاصل گردد بخدمت بزرگان رجوع آوردم هیچ جا دل مرا جمعیت و آگاهی دست نداد بخدمت حضرت ایشان فائز شده و بمحور و دیدار فائز لال انوار دل را اطمینانی حاصل گردید طریقه نقشبندی از حضرت ایشان گرفته بجال فقیر توجهات فرمودند تا پانزده روز اثر توجه در باطن خود ندیدم تا آنحضرت میفرمودند که لطائف شما خوب جاری شده بنده ساکت بودم روزی در راه می رفتم ناگهان ل بحرکت آمد و آواز اسم ذات بلوغ من سیده مضطرب بخت فقیر را قهر حرکت کرد ایشان بچشم سرعینان دیده ام حرکت ذکر مبتدی را خوش می آید اما کار دوام توجه بخدا و خلوص در که از اساسا اسطی ایشان میگفتند در شکلی سخت در مانده بودم و هیچ سبب برآمد کار بنظر نمی آمد ختم حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه بجهت رها حاجت شروع نمودم در خوابی دیدم که دریائی است زخار در نهایت طغیان باد صرصر طوفانی انگشته است و

مسکشتی کا غدین میخوام کم که از طرف روانی آب بیرزن برم بغایت مضطرب ارم که با خیال رسیدن بساحل ممکن نیست شخصی از غیب بمن گفت بیم مدارکشتی تو بعد و حضرت مجد و بمنزل میرسد دیدم که با دساکن شد و کشتی بمحاطه تمام بمقصود رسید و دو هفته روز آن مشکل حل گشت رجوع فقیر در برآمد حاجات بجناب امام ربانی میشود و کاره از غیب آسانی می شود و رحمة الله علیه میر روح الامین رحمة الله علیه از سادات کبار قصیده سونی بیت انداز خدمت عزیزی طریقه قادری گرفته بشغل باطنی من نسبت می نموده و بعضی از کار خاندان شطاریه از بزرگی اخذ کرده بجای واردات رسید می گفتند که اسم ذات بمرتبه بر من سبقتل یافت که هر جا اسم مبارک الله مشاهده می نمودم یکبار دیدم که دیو از طرف قبله لشکرافت و جمال کعبه شریفه بحجاب عیان گردید و ارواح اولیا را بچشم سزایارت می نمود و حرارت و شوق قلبی نقد و قوت و ششم امداد مرا اطمینانی بنمود تا آنکه بخدمت حضرت ایشان پیوستم جمعیت و طمانیت حاصل و آنچه آرزو داشتم بدست آمد ایشان ساهل بخدمت آنحضرت استغفار و نموده اند و بمقام اجازت طریقه رسیده از اینجا ترقیات کردند نسبت ایشان تا کمالات رسیده بود استقامت قوی داشتند حضرت ایشان میفرمودند در این محمدي المشرک اند صاحب نسبت قوی در آخر عمر قرآن مجید حفظ میکرد و حفظ تمام ناکرده از اینجا در گذشتند سید علی رحمة الله علیه در شرح الصدور در حدیثی آورده که هر که حفظ تمام ناکرده میسر و ملایک را بسببی می بیند بجز در استشمام رائحه آن قرآن تمام یاد او میگرد و فرزند ایشان میر غلام حسین که طریقه از حضرت ایشان دارند در واقعه از روح عزیزی پرسیدند که از حال پدرم میر روح الامین بگو گفت در جوار تلامذات قرآن مجید مینمایند سید علی در همان کتاب نقول تلامذات اموات و رقبه بسیار آورده و در حدیث است کما تعیشون فقولون و کما تموتون تتبعون محمل است که ایشان نیز تلامذات میکرده باشند این تلامذات اموات بنا بر عادت و خطا و نفوس ایشان است دوران هیچ کفایتی نیست ملائک کیف دنیا است یکی از اولیا گفته است اگر در بهشت نماز مرابان نیاز نیست لذت نماز و مناجات را زیاده تر از لذات آخرت دانسته آرزوی عبادت دارد و در بهشت آنچه خواهد میسر بود و حصول رضوان الله اکبر بود شاه محمد شفیع رحمة الله علیه طریقه از خدمت بزرگی گرفته بالتزام صحبت مبارک حضرت ایشان کار باطن خود بمقامات بلند رسانیده بود و تجلیات ذاتیه فایز گردیده بیا داهی وقت خورشید شتند محمد و اصل محمد حسین از خدمت کی از عزیزان این طریقه ذکر مراقبه تلقین یافته خروده سال در محبتش کسب لواجم جمعیت نمودند و سکر حالات نقد و قوت ساخته تمام شب در بخودیه های مراقبه

در عالم کرامات
کلیله در عنوان
حالت مشهور
میفرمودند

بهری بودند جدا انتقال پر خود بخدمت حضرت ایشان رسیده تحمیل فیوض طریقه پر داشتند و در آن نزدیکی
محمد واصل مرد و در جوار حضرت خواجہ باقی باللہ قدس شدہ مدفنی یافت محمد حسین در سالہا بالتزام صحبت
آنحضرت ترقیات فریب نمود و کیفیات نیک پیدا کرد و در سیر ولایت قلبی شہار عاشقہ نمود و فرود
خجہ ناز تو تنہاء مرا کشید و بس . . . یعلی اللہ کہ جهان جملہ قاتل است و قاتل . . . و لہا را با ہمت از آورده ذوقی حاصل
میکرد سیر سلوک تا بہ نسبت کمالات رسانید چون خود گیر ہتھزاق نسبت قلبی بود از بیرنگی و لطافت نسبت مجروری
چندان مخلوط نگذرد و روزی فقیر بحال او توجہ نموده بر کیفیات ہر مقام آگاہ ساختم گفت حالات کیفیات
ہر مقام جدا جدا دریافتہ اما نسبت کمالات بد ریافت من نمی آید گفتم امام طریقہ حضرت مجدد واصل این نسبت
عالی بجز جہل و نکاری نگفتہ اند کہ ادراک و وجدان از تجلیات ذاتیکہ کوتاہ پس چند مدت بصبر و جبروت
مبارک حاضر میشد ہر گاہ آن لطافت و بیرنگی فوقی یافت و در مقام قدمگاہی را سخ پیدا شد شکایتش
بشکر مبدل گشت اجازت تعلیم طریقہ یافتہ بوطن رفت شیخ غلام حسین کتھا نویس سری گزیدہ صحاب
کار کردہ حضرت ایشان اند و ربلدہ پٹیا لہ بکلاب پنجاب علم فقہ خواندہ اند و از خدمت شیخ غلام قادر شاہ
قادمی طریقہ قادریہ گرفتہ با حضرت محمد میر سہمت سال صحبت داشتہ صوفی عبدالرحمن خلیفہ حضرت شیخ الشیخ
محمد عابد را رحمۃ اللہ علیہم دیدہ بودند و توجہات گرفتہ از کثرت ذکر کہ ہر روز پنجم از نفی و اثبات بحس نفس
تا نہضت سال می نمود و جمیع تنی حاصل فرمودہ بخدمت حضرت ریدہ سالہا التزام صحبت مبارک نمود و توجہات
علیہ و مراتب سلوک طریقہ ترقیات کردند کار سیر و سلوک باطنی از تجلیات اسم الطاہر گذرانیدہ حاملہ باطن
خود و تجلیات اسم الباطن رسانیدند لہذا از گریہای حبس نفس کیفیات ولایت و نفس لیغان تا ثیر است
گرم شوق افزا و آزادی دلی تکلفی بسیار دارند و جدانیات ایشان در ادراک حالات باطن صحیح است در
راہ پیرو افغانان از ایشان طریقہ گرفتہ اند و توجہات ایشان گرمی و حرارت قلبی کسب کردہ فقیر صحاب
ایشان را از کیفیات و برکات صحبت ایشان بہرہ و دریافتہ دو کس از ان جاعہ متمنا و دیدہ ام و در ویشی با خدا
بودن است سعادت کسی است کہ عمر خود بپا دگہی اتباع رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وسلم بسر نماید و سرمایہ
حیات نقد و قت خود فرماید ایشان بچ رفتہ بودند الحمد للہ کہ شرف زیارت حرمین شریفین یافتہ بسلا م را حاجت دہ
مولوی عبدالکریم و مولوی عبدالحکیم از ملک پور بہ بعد فراغت از تحصیل علوم باستان آوازہ

کمالات حضرت ایشان بحضور پر نور رسید طریقه نقشبندیه گرفتند چند سال کسب فیوض انوار حضور و آگاهی
 نموده بمقام اجازت رسیدند و بارشاد طالبان ماذون گشته بوطن رفتند مولوی عبدالکریم در این اوقات
 قضا نموند و مولوی عبدالحکیم انزو اگریده و ترک سوا گفتند گوشه قناعت بیاد آبی برداشتند وقت نیم روز
 اندکی حمام بیزه خورده به تنهایی بمراقبه و ذکر مشغول میشدند لهذا در نسبت ایشان قوتی بسیار بهم و مصدر خوارق
 عادات گردیدند یکی از اغنیا پانزده هزار روپیه هدیه آورد که بدست شهابیت یکم از بسند مقبول نگذرد یکبار
 بیماری مجدد و گل ولای آب منوی ایشان تبرکاً ببدن مالید و عسار و ضوشتشفا را نوش نمود در چند روز صحت
 یافت ایشان را بطور چنین کرامت قبولی پیدا شد و جمعی پدید آمد اوقات و اعمال احوال ایشان حاجی غبطه ما
 پس ماندگان مقام بطالت است ل از التفات اسوارسته و جان بیاد مولی پیوسته در بروی خلق بست سعادت است
 که مقصود دوستان خدا است **نواب ارشاد خان** از مخصوصان جناب حضرت ایشان از بکارم اوصاف
 موصوف بودند و در محبت و اعتقاد آنحضرت شانی عالی داشتند که دست هر کسی بجا نتواند رسید بواسطه محبت و صحبت
 حضرت ایشان با وجود علائق بسیار نسبت اینخاندان کسب نموده اجازت ارشاد طریقه یافتند خدمتهای لایق
 آنجناب بجای آورده قریب و محبتی خاص پیدا نمودند طفر علیخان فرزند ایشان طریقه از حضرت ایشان مدت است
 که پدر و پسر هر دو ازین خاکدان بالحقان نشاند به عالم جاودانی رخت اقامت کشیدند **غلام مصطفی خان**
رحمۃ اللہ علیہ از اصحاب حضرت شاه ولی اللہ محدث رحمۃ اللہ علیہ حسن تربیت حضرت ایشان خطی افراز نسبت
 خاندان حموی حاصل نمود و سلوک نسبت باطن بتجلیات ذاتیه دائمی رسیده اجازت تعلیم طریقه یافت چند کس را
 مشغول یاد حق سجانه نمودند با خلاق نرم آورسته بودند و تعلیم خلق خدا که منظر کمالات الهی است بر ایشان سیلا داشت
 او فی متوسلان خود را در تمام عمر بلفظ توایا و نکرده اند همه را با احترام پیش می آمدند در وقت عطای تنخواه نوکران را
 زیاده بر اقرار عنایت می نمودند بخدمت آنحضرت اخلاص تمام داشتند خدمتهای پسندیده بجای آورده و بجناب الهی
 قبولی بهم رسانیدند که خادم درویشان در فیوض و برکات با ایشان است **نعم الما الاصله للرجل الصالح**
 و صف ایشان بود حضرت ایشان بعد از اقبور مزار ایشان تشریف فرما شدند تا ویری مراقب شسته سر بر داشته
 فرمودند سبحان اللہ اگر فقیر را بیقین معلوم شود که قبر من اینچنین محفوظ انوار آبی خواهد شد لذت نشاد یا نه برستانه
 خود بلند آوازه نمایم اینهمه بپور مغفرت و رحمت از حسن خلاص ایشان است **اخون نور محمد قندھاری رحمۃ اللہ علیہ**

در
 این
 کتاب
 در
 بیان

بانی
 این
 کتاب

از علم دین بهره داشتند طریقه از اخون فقیه گرفته بوزرشا و کارآنان افاضت تعلیم طریقه یافته بودند سوزی و سینه
و گذازی و در دل داشتند اما در بدل ایشان تکلیف نمی یافت بخدمت حضرت رسیده طریقه نقشبندی گرفتند و سالها
کسب فیوض صحبت نمودند کار سلوک طریقه احمدیه قریب با آنها رسانیدند نسبت نورانی داشتند بخلوت و انزوا بسر
میبردند بعد واقعه حضرت ایشان گفتند که منصب ینابت آنحضرت ترویج طریقه بمن رسیده از روح مبارک حضرت
ایشان محمد مصوم و از حضرت خواجه نقشبند قدس الله سر را بهمانستی تازه با اوستیافته ام و دولت افاضات
بالطنیه از خانه مغل انتقال نموده بخانه افغان رونق افزای حوال طالبان گردیده شخصی که بخدمت حضرت محمد زبیر
مشلیخ اینخاندان صحبت داشته میگفت انوار و برکات باطن ایشان بسیار زیاده شده گویا نه خشکی بود که از لال لاله
جاری گشت و چند کس که بخدمت بجهت اخذ طریقه رجوع نمودند نیز میگفتند که فیوض بسیار در خدمت ایشان حاصل میشود
لبنه اعدوهای غرض می نمودند که فیضی طی مقامات که در صحبت حضرت ایشان مدت بسیار حاصل میشد باز که
توجه من نقد اوقات طالبان خدا میگرد و بالجمله بعلم به عمل و ضبط اوقات بروضع طریقه احمدیه آراسته بودند اما عمر
ایشان و فائز که در چند روزت حیات بر بستند غفر الله له و ملا نسیم از اجداد خلفای حضرت ایشان سلوک باطنی در
طریقه احمدیه بتجهات جایزه آنحضرت قریب بانجام رسانیده خلافت کسب مقامات تا کمالات تربیت کرده و بطریق
طفره تا آنجا خدا خواست رسیده حالات نیک دارد و در هر سال از وطن بخدمت مبارک آمده انوار طریقه حاصل نموده
در خلاص صحبت و متابعت حضرت ایشان را شرح است هیچکس را بلی اجازت آنحضرت نمیکرد و یکبار منیج است که قری
نماید گوی خود و بند نموده بخدمت مبارک رسید که اگر اذن شود دستفراغ بکنم لهذا کمالات متابعت آنحضرت را بمقتدا
بارگاه آگهی گشت طالبان بخدمت او رجوع آوردند و بمن توجه او جمعیت و حضور میرسند زبانی نشسته شنیدم
که یکبار بشخصی توجه بخدمت تمام نموده بود و تاب نیاموده تا دیری مضطرب و بیتابی می نمود آخر بهمان حال حجت حق
پیوست ذات کثیر البرکات او بسیار غنیمت است بدرس علم و تعلیم طریقه اوقات خوش می گذارد ملا عبدالمعز
در علم فقه و اصول مهارت تمام دارد و بالتزام صحبت مبارک حضرت ایشان حالات نیک پیدا کرد و در مدارج ترقی
ترقیات نموده تا کمالات فائز گردید اجازت تعلیم طریقه یافته با فاضله علم ظاهر و باطن صرف اوقات نیکوار و ملا جلیل
بصحبت حضرت ایشان پیوسته سالها کسب انوار باطن نمود و نسبت باطن کمالات رسانیده اجازت تعلیم طریقه یافته بسیار
مولی وقت خوش دارد و بهر که خدا خواست طریقه مشغولی باطن گشته بدگر آگهی و دانش را زنده ساخت ملا عبد الله

رحمة الله عليه علم و ادب مردی بود صالحی همین صحبت حضرت ایشان از ارباب حضور و آگاهی گردید چند روز
 با ملا نور محمد صحبت داشت و بوطن خود رفته بکثرت ذکر و مجاهده در احوال قلبی بسوخی پیدا کرد طالبان بسیار بروی
 جمع آمده بتوهمات او بجمعیت حضور فائز شدند بعد انتقال بی برادرش که از خدمت شریف او با جازات تعلیم طایفه
 رسیده بود صحبت حلقه ذکر گرم داشت وی نیز و دعوت حیات سپرده بزرگی را قائم مقام خود گذاشت و مردم بوی
 رجوع دارند ملا تمیمور طایفه از حضرت ایشان گرفته بمقام فنای قلبی رسیده احوال حضور آگاهی نقد وقت خود
 ساخت و با ملا نور محمد صحبت داشت در وطن خود ریاضات شاقه اختیار نمود و بحفظ نسبت باطن جمیع بلوغ فرمود
 در نسبتش فوق و شوق و مستغرق پیدا شد و مرجع طلاب گردید مردم بسیار بدست او انابت نمودند و کفایت شیفه
 تا اثبات گرم باطن مبارکش گردیده اسلام آوردند و بالتفات شریف او شغل طریقه دارند را فضیلت را جاذب صحبت
 گیری او از اهل سنت جماعت گردانیده مشغول بپادشاه ساخت طالبان حرارت شوق در صحبت ملا تسلیم
 جمیع طمانیت خفی نیافته بخدمت وی رجوع آورده بمقصود خود رسیدند الحمد للہ الحمد للہ از اصحاب حضرت ایشان
 ملا اولیا و ملا ابراهیم و شاه لطف الله و ملا سیف الدین محمد بنان خواجہ محمد عمر و خواجہ بونس شیخ قلی الدین شیخ محمد بنان شیخ
 غلام حسین و دیگر اعزده بمقامات قرب خدا امتیاز یافته روزانہ سوا بر تافته اند رحمة الله عليهم جميعا فصل در ایراد
 بعضی کتب بات حضرت ایشان که بمخلصان خود تحریر فرموده اند مکتوب اول بر خوردار مکرر التماس تحریر
 نسبت حسب ز فیکر کرده اند چون فائده معتد به ابران مترتب بنو تغافل می نمودم اکنون که سماجت از حد گذشت
 بجای مخرج میگرد و در یاد بند که در حقیقت سرمایہ وجود فقیر در غار قطره آبی و در انجام مشت خاکی است و عالم اعتبار
 این خاکسار بمیت مہشت و سبط بنو سبط محمد بن حلیفہ به شیر بیشہ کبریا علی مرتضیٰ علیہ السَّلَام التَّائِمِ سَیِّدِ مِکَالِ الدِّینِ
 نام کی از اجداد فقیر در هشتصد و هجری تقربتی از بلده طائف در مملکت ترکستان فتاد و با جدیه کی از خاکان آنکند و قوما
 که سردار الوس قاقشالان بود و وصلت دست واد چون او را پسری نمود و حکومت آن ناحیه تعلق با و ملا ایشان
 گرفت وقتی که بیا یون بادشاہ مملکت ہندوستان را از دست افغانہ سوتخلص گردانید از ان خاندان بمرادر
 محبوب خان بابا خان نام ملا کہ سبط واسطہ بامیر مذکور میرسند بہرہ آورد و احوال این ہر دو در تواریخ اکبری مسطور است
 و نسبت در ی این بزرگان بچا نواذہ امیر صاحبقران بر سر سد و نسب فقیر بچہار واسطہ بابا خان منتهی میگردد و پدرم
 بچرم خان مذکور کہ در عہد اکبری معصوم بنی شدہ بود بچار کم منصبی گرفتار بود و عمری در خدمت او گذشت و بپادشاہ

چند روز
 ملا نور محمد
 ملا اولیا و ملا ابراهیم
 ملا سیف الدین محمد بنان
 خواجہ محمد عمر و خواجہ بونس
 شیخ قلی الدین شیخ محمد بنان
 شیخ غلام حسین و دیگر
 اعزده بمقامات قرب خدا
 امتیاز یافته روزانہ سوا
 بر تافته اند رحمة الله
 عليهم جميعا فصل در ایراد
 بعضی کتب بات حضرت
 ایشان کہ بمخلصان خود
 تحریر فرموده اند مکتوب
 اول بر خوردار مکرر التماس
 تحریر نسبت حسب ز فیکر
 کرده اند چون فائده معتد
 به ابران مترتب بنو تغافل
 می نمودم اکنون کہ سماجت
 از حد گذشت بجای مخرج
 میگرد و در یاد بند کہ در
 حقیقت سرمایہ وجود فقیر
 در غار قطره آبی و در انجام
 مشت خاکی است و عالم اعتبار
 این خاکسار بمیت مہشت و
 سبط بنو سبط محمد بن حلیفہ
 به شیر بیشہ کبریا علی
 مرتضیٰ علیہ السَّلَام التَّائِمِ
 سَیِّدِ مِکَالِ الدِّینِ نام کی
 از اجداد فقیر در هشتصد و
 هجری تقربتی از بلده طائف
 در مملکت ترکستان فتاد و
 با جدیه کی از خاکان آنکند و
 قوما کہ سردار الوس قاقشالان
 بود و وصلت دست واد چون
 او را پسری نمود و حکومت
 آن ناحیه تعلق با و ملا ایشان
 گرفت وقتی کہ بیا یون
 بادشاہ مملکت ہندوستان
 را از دست افغانہ سوتخلص
 گردانید از ان خاندان بمرادر
 محبوب خان بابا خان نام ملا
 کہ سبط واسطہ بامیر مذکور
 میرسند بہرہ آورد و احوال
 این ہر دو در تواریخ اکبری
 مسطور است و نسبت در ی این
 بزرگان بچا نواذہ امیر صاحبقران
 بر سر سد و نسب فقیر بچہار
 واسطہ بابا خان منتهی میگردد
 و پدرم بچرم خان مذکور کہ
 در عہد اکبری معصوم بنی شدہ
 بود بچار کم منصبی گرفتار
 بود و عمری در خدمت او گذشت
 و بپادشاہ

گذرانیده آفرید دولت ترک دنیا مغرور و مفتخر گردید و بخدمت بزرگی از خلفای طریقه قادریه استفاده نموده و سیال
 هزار و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرمود و در هزار و صد و سی و سه ولادت فخر و در عمر شانزده سالگی گردشی
 بر روی شصت و دو رستگ کمر همت بسته دست از دنیا برداشت و پایی سعی از سر ساخته و در راه فقر گذشت علوم
 متعارف در عهد پدر خوانده بود و کتب حدیث در خدمت حاجی محمد فضل سیالکوئی تلیم شد شیخ الحدیث شیخ عبداللہ
 ابن سالم کی گذرانید و قرآن مجید را از حافظ عبدالرسول دہلوی تلیم شد شیخ القراشیخ عبدالخالق شوقی سند کرد
 و ذکر طریقه نقشبندیہ با خرقہ و اجازت مطلقہ از جناب حضرت سید السامات سید نور محمد بدونی رضی اللہ تعالیٰ
 عنہ کہ بدو واسطہ بحضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ میرسد گرفت و عمری در خدمت ایشان
 بسر برده بعد وفات ایشان از مشائخ متعددی طریقه استفاده نمود و آخر آستانہ فیض ایشان حضرت شیخ الشیخ
 شیخ محمد عبدسامی رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ ایشان نیز بدو واسطہ بحضرت مجدد رضی اللہ تعالیٰ عنہ میرسد جبہ نیاز
 سودمدتی خدمت ایشان کرده خرقہ و اجازت طریقه قادریہ و سہروردیہ و حقیقہ حاصل نمود تا امر و زکریا
 ہشتاد و پنج ہجری است بکمال این حضرات از سی سال تربیت طالبان خدا مشغول است خدا تبارک و تعالیٰ بکند
 برکت حبیبہ صلی اللہ علیہ وسلم مکتوب و ویکم در دفع اعتراض کا حوالہ متوسلان طریقه احمدیہ موافق با وجود
 مقامات بلند انتہائست فخر و ما و شبہہ نوشتہ اند کہی آنکہ خلفای حضرات مہرند و عوامی مقامات بلند میکنند و
 آثار آن مثل ادبیای متقدمین ازینہا بظہور منی رسد بگراں کہ مریدان خود را بشارتہای عالی میدهند و حالہ
 آہنہا ولالت بران بشارتہا نمیکند و مساوات آن درویشان با اکابر سابقین بکہ فضل برآہنہا لازم
 می آید و این معنی مستبعدی نماید جواب شہد اول بدانند کہ بزرگان پیشین با وجود تحقق فناء و عوامی کمالات علیا
 کرده اند و کتب قوم ازین مقالات مملو است غایت مانی الباب جامعہ از ان طائفہ بانہا را این مورما مور بوده اند
 و فرقہ بکمال غلبہ سکر معذور پس نشان ایشان نیز ازین ہر دو احتمال کی را تجویزی تو اند نمود و هیچ کمالی غیر از
 بنوع بالاصلاح ختم گردیدہ و در مبدی فیاض بخل و دریغ ممکن نیست پس در حق این بزرگان جن ظن راجع مانع است
 آخر از صلحای مسلمین ند و مرا و از ظہور آثار کمال اگر استقامت است کہ فوق کرامت است پس این معنی خود از
 اقویای این طریقه بقوہ ظاہر میگردد و ضعف را اعتباری نہ و اگر مقصود از آثار صدور خرق عادات و مکاشفات
 است کہ منظور عوام است پس این مقدمات با جملہ صوفیہ از شر الطولایت اندونہ از لوازم آن مخفی نیست کہ

صحابه کرام که افضل جمیع امت محسوب بوده اند کمتر مصدر این امور گشته و چون مجاهدات و ریاضات این طریق بطور صحابه و
 تابعین تباع کتاب سنت است اذواق نمودن اهل این طریق نیز مشابه اذواق همان جماعت است ^{مستحق} فخر و کثرت من
 المستوفین جویش بهر دویم آنکه در یافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسانی نیست علی الخصوص در آن نسبت بکیفایین
 طریق کار هر عمر زید نه اما از باب فراست صحیحی خفای نمی ماند و آثار ظاهری که کثرت طاعت و ریاضت و انظار و ذوق
 و شوق و تجرد و انقطاع باشد اهل خلاص و ریاء و ارباب حق و باطل شریک اند از صدور معاصی حیانا غیر معصومین
 هیچ کس محفوظ نیست حق نیست که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب قیامت ضعف تمام در امور ظاهر و باطن یافته است
 لیکن این بشارت های حقیقه نیست مقصود این مشایخ از بشارت است که مریدان را انتقام نصیبی یافته نه مثل
 اولیای مشهوره قوه و رفعت در انتقام رسانیده تا مساوات با آنها لازم آید و اگر مرد خوش استعدادی عمری برین
 جهد و جهد بکار برد و شریک دولت آن بزرگان شود استحاله ندارد و ملکیت فیض روح القدس ارباب مذکور یافت
 دیگران هم بکنند آنچه میسر میگرد و بدانند که نسبت این حضرات انعکاسی است مثل انطباق نور شمس بر مرآت
 فرضی می باید که اندام پذیر لازم مرآت مرید گردد و انعکاس مبدل تخفیف شود و مرید بر تبه کمال تکمیل رسد پس بعض
 اوقات عاقل مقام در آینه باطن مریدی افتد و هنوز انتقام تحقق نرسیده و پیر کشف و دقیق و نظر تحقیق را کار نرفته
 آن مرید را بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت آن نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود و رو باستتار
 فی آرویس آثار اگر ظهور نماید و این اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران نسبت کشفی یکبار است
 و مریدان بنا بر ضعف بهت التماس بشارت مقام و اجازت ارشاد و اضطراب اند مکتوب سوم در بیان
 لفظ نسبت بطور صوفیه پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد بدانند که نسبت در لغت
 عرب عبارت است از علاقه بین الطرفين در اصطلاح این قوم مراد است از علاقه که میان حق جل شانده و خلق واقع است
 که تشکیک تجربه میکنند از آن بصافیت مضموعه چون نسبت کمال با کوزه و از ظاهر کتاب سنت همین معلوم می شود
 و صوفیه اگر وجودیه اند تعبیر از آن نسبت بطور وحدت و کثرت میکنند مثل ظهور آب در صور موج و حباب میگویند
 کثرت اعتباری فراهم و وحدت حقیقی ما مطلق نیست حاصل این تعبیر اثبات عینیت غلق است با حق و نهی تبا و یللا
 و تمثیلات مشروع و مقول می سازند و اگر مشهوریه اند نسبت اصل باطل چون نسبت انوای منبسط شمس با شمس منبسط
 و ظل اینجا بمعنی تجلی است یعنی ظهوری در مرتبه ثانیه و این کثرت ظلی نیز محل وحدت حقیقی شمس متبوع اند شایان قدر و نفوذ است

۲
 سید
 رجب
 سنه ۱۲۰۰

در

در

میان تفسیر اول ثانی که هر چند ظل را حقیقت دیگر غیر از اصل نیست همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظل خوانده است اما ظل بواسطه یکی بر دیگری نیامیختن نیست در امواج و دریا صیحت است پس شهودیه باین تفسیر من وجه اثبات غیر ترمیمی کنند بطوریکه در توحید وجود حقیقی ظل نکند و این معنی را از کتاب و سنت باسانی میتوان استنباط کرد و تصویر معنی نسبت بطور اول از کتب صوفیه وجودیه باید دریافت بطور شهودیه نیست که نزد ایشان حقایق ممکنات در مرتبه علم الهی مرکب انداز اعدام و وجود باین معنی که اعدام ضایفه یعنی عدم العلم که معبرست بجهل و عدم القدر که معبرست بجز غیر تمام منبهمات تمایزه دارند و ثبوتی در علم الهی پیدا کرده اند و مرایای صفات حقیقیه که مقابل آن اعدامات اند گردیده و انوار آن صفات در آن مرایا منعکس گشته و این مخلوط مبادی تعینات عالم شذند پس نزد ایشان اعیان ثابتی فی العلم مرکب انداز اعدام ضایفه و ظلال صفات حقیقیه در مرات خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است مصدر آثار خارجی گشته اند پس اعیان خارجییه نزد ایشان بوجود ظلی موجودند و وجود حقیقی و در خارج ظلی تحقق اندن در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی است و در عالم هر چه هست از وجود و توابع آن ظلال و انعکاسا مستفاد است از حضرت وجود الحق جل شانّه فلا موجود بالوجود و حقیقی فی الخارج حقیقی الا الله هذا هو التوحید و چون عدم منشأ نقص است و وجود مبدأ خیر و کمال عالم مرکب است از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی است و وجود عاریتی ناچار عالم مجموعین قیج نخواهد بود و اما وجهی مستفاد از حضرت وجود است و جهات قیج هر حال از نظر عدم پس هر گاه سالک بقوه استعداد خود و جذب مشایخ که ظل جذبه الهیه است بسیر علی از حیض مکان باوج و جوب قطع مسافتی که عبارتست از خرق حجب ظلمانی و نورانی که موافق حدیث در میان حق و خلق واقع است فریاد برکات آن نسبت محاذات که در میان ظاهر و مظهر متحقق بود بر رفع این حجب که مانع انوار ظهور شمس حقیقه و مرآت تعین سالک بود تمام بظهور میرسد و استیلا ی آن انوار آن آئینه را مستور میسازد اینجالت را ب نسبت فنا ی تفسیر میکنند و بعد فالازم است که وجود موهوب از جناب قدس مناسب هر مقام عطا میفرماید که سالک بآن وجود کاخانه بشریت و احکام شریعت را برپا تواند داشت آنرا نسبت بقای میگویند پس سالک اگر خرق حجب ظلمانی و نورانی تمامها کرده و از تجلیات صفات شیونات گذشته تجلی ذات بحت مشرف شده و زمان نبوت باقی است بنی میگرد و بدرجه عصمت که عبارت است از عدم احتمال صدور شر میرسد و اگر نه بقدر طی مسافت از امکان بسبوی وجوب از عدم که شرع است و در ترقی افتد و بوجود حق که خیر محض است نزدیک تر میگردد

و چون ظلمات عدم در ستملاء الوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدر خبری شود اما با احتمال وقوع شرایا نادلی
و نائب بنی میگرد و تربیت و اصلاح بنی نوع خود میکنند نیست معنی آنچه میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا
محفوظ و این است معنی ظهور نسبت که در اصطلاح قوم است بسبیل ایجاد بشری صوفیه شهودیه مجددیه رحیم الله فاهم
و اسلام مکتوب چهارم در بیان علم حضوری و حصولی و خدا و این سوال شما که بعد حصول فنا
که مشلزم دوام حضور است که غفلتی از جناب حق تعالی رو میدهد سبب چیست بدانند که بنای این شهر
بر اشتباهی است بیا نشانکه علم بر دو قسم است حضوری و حصولی حضوری لازم نفس عالم است یا عین است
چنانچه علم نفس بخود و عوارض خود و حصولی حصول صور معلومات است در مراتب ذهن توسط عقل و حواس
و سالک که بسیر علی از جنیض امکان لایح و جوب عروج مینماید این علم از قبیل علم حصولیست نه حصولی و کیفیت تعلیق
علم حضوری عارف بجنایا آبی است که نزد صوفیه وجود اشیا ظلی است نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد و ظلال
حضرت وجود حقیقی اند و در خارج غیر وجود و احد متحقق نیست تعدد و کثرت ظلال از راه کثرت شیوات وجود است
و ظل تا وقتی که از اصل خود غافل است و از ظلیه خود آگاه نیست جود مستقل برای خود در پندار ثابت می کند و درین
حکم بلفظ انا اشاره بهمان وجود و همی نماید چون قطع مسافت اصطلاحی قوم که عبارت است از رفع حجب لسانی
و ظلالی بین الحق و الخلق که از حدیث ثابت است میسرش میگرد و باصل خود وصل میشود و خود را پیش از ظلال
اصل بنی بیند و وجود خود و تواتر انداخته از آن بجناب می داند و درمی باید که ظل را حقیقی علیحد نیست بلکه همان
اصل در مرتبه ثانی بتعین ظلی ظهور کرده است آن زمان ادراد اضحی می شود که مشایخ مرجع ناد نفس امر اصل است
نه ظل از گاه علم حضوری او که لازم این تعین ظلی او بود و تعلیق باصل میگرد و اشاره بلفظ انا و لایح می شود و باصل
چون این اعتباری است از اعتبارات اصل ثانیاً آن انا رجوع بظل می کند و چون این حالت مستمر میگردد آنرا دوم
حضور میگویند و این حضور را بعد تحقق قنار و ال نهیث اگر گاهی فتوری در این حالت روی میدهد فترت در علم
العلم واقع می شود نه در عین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام ناس لاتی می ماند تا حواس اقلیست که تنفیت
امور بشری موقوف بر آن است و این علم را اصلاً در جناب قدس با نیست که حواس را در آن بارگاه دخلی و منشأ
این اشتباهات این است که ذہول علم الحکم را فتور علم حضوری داشته منکر دوام حضور می شود نه حضرت فاروق رضی الله عنه
که فرموده است اصل و اجز الحقیقین اشاره باین برود علم است که تجزیه بیش تعلیق باصل حصولی دارد و حضور در معلوه از قبیل

۹۲
باز سبب دارد
باز سبب دارد
بخت

علم حضور بیست و نه مرتبه که صلوة الخبایا البته حضور نخواهد بود و تدبیر چهار بی تصویر سباصرت نیلگیر دستان بر دو قسم علم
جمع نشود این بر دو کار در یک جزو زمان و نفس و حدتشی نمیتواند گذشت معنی قول خلیفه ثانی رضی الله عنه صحیح
نمیباشد و خداوند ما فهم و السلام مکتوب پنجم در بیان احوج به شبهات که بر کلام حضرت مجدد دین ما باشد
بر خود را از احوج به شبهاتی که بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بدیم
ببخیزد ان دارد می خواند استفسار کرده اند مطالعه در آمد و دریا بند که بنای این اعتراضات جبریل است یا جبرئیل
و این رسم الکار معمول قدیم اهل تعصیب است و تکلیف شیخ اگر رحمة الله علیه اکابر و دیگر رساله نوشته اند و حضرت مجدد
و مکتوب خود و احوج به شبهات بطریق رفع و حل تحریر فرموده و از اولاد و مجاد ایشان حضرت شاه نجفی
الله علیه رساله مفصل درین باب حضرت مولوی فرخ شاه رحمة الله علیه رساله مسی بکشف الغطاء عن جبر الخفا
بطریق اجمال تحریر نموده اند و از مخلصان آن جناب مولانا محمد بیگ ترکی ثم المکی رساله مسی بعجیلة الی ابی القاسم
بین الخطار و استواب مشتمل بر تفصیل اسود و احوج به در در رساله محمد بن نجفی تلمیذ شیخ کروی ثم المکی نوشته و بمهر
علمای مذاهبل رابعه دیار عرب مسجل و مسلم گردانیده و داده حسد ظهور معارف غیر متعارف است از جناب ایشان
که در قرن اول ثانی شیوع داشته و بعد قرن ثلثه مشهور و باخیز و بریده کون رفته از خصوصیت طینت مطهر
ایشان که بقیت طینت مقدسه جناب رساله بوده بروز نموده اند **د** فی فی تراز تربت یثرب گرفته اند
پنهان ز شام و دردم بسر منهدشته اند و انصاف است که اول در شان قایل مقامات نظر کنند اگر متبع کتاب
سنت است و اکثر اعمال احوال و موزون بمنزله شرعیات است پیش مشابهات کلام و اما موافق محکمات کلام و اما
تاویل کنند یا بحال السوء العلانیه و اگر اند و او را معذور دارند چرا که این قوم را عذرهای بسیار عارض میشوند گاه
در غلبه حال عبارات ایشان بر ادوات ایشان مساعدت نمیکند و گاه در مملوایات کشفی بنا بر غلط و بهم خیال
خطا واقع می شود و در آن خطا مثل خطای اجتهادی معذورند و گاه اطلاع بر مطلق ایشان میسر نمی آید پس بر قیاس
این مورد ترک اعتراض لازم است خصوصاً بر کرامت انتظام حضرت مجدد محض فضولی است که بنای طریقه ایشان بر مشایخ
سنت مصنفات ایشان مشحون به این نصیحت و مغفلت است و بیشتر سبب بیجان این فتنه انکار توحید و جود است
و اثبات توحید شهود است چرا که از چهار صد سال یعنی از مهد حضرت شیخ ابن عربی رحمة الله علیه تا عهد مبارک ایشان
ادعیه اسماع و از آن مردم از مسک و جدت و جود مملو بوده است و انکار حضرت مجدد و توحید و جود سه نشانی انکار

علمای ظاهریست بلکه از مقامی که وجودیه تکلم می کنند تصدیق و تسلیم آن می نمایند این قدر است که مقصود صلی را فوق اینها
میفرمایند و غیرتی فی الجمله بین الحق و الخلق نهی که محض وحدت وجود حقیقی که متحقق در خارج حقیقی است نگر دو ثابت می کنند
بجای آن وجودیه که در میان حق و خلق عینیت اثبات می نمایند و تصویب بر سبب وحدت وجود و وحدت شهود و در دو مکتوبی دیگر
نوشته شده و اسلام مکتوب ششم و در جواب شبهات بعد حمد و صلوة از فقیر جا نجانان مولوی حبیب الرحمن
سلمه الرحمن مطالعه فرماید که التفات نامرطبی لانی مشتمل بر شبهاتی که همه متوجه مقالات کرامت سمات حضرت قیوم رب
مجدد الف ثانی رضی الله عنه بود و در فرموده خود ما این شبهات از عدم اطلاع بر مصطلحات آن جناب ناشی شده
اگر میسر شود مجلدات ثلاثه مکاتیب حضرت ایشان مطالعه فرماید خاطر جمع خواهد شد و فقیر امتثالاً لامر حرمی چند
می نگار د باید دانست که حضرات صوفیه لفظ وجود را بر سه معنی اطلاق می نمایند یکی وجود بمعنی کونی حصول که امر متزعمی
و معقول ثانوی است و دوم وجود مبسوط که منشأ اشتراع معنی اول و معبر بظواهر وجود مبسوط اول است و بدیهی است این
هر دو وجود از حضرت ذات تعالی و تقدست متاخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار نمی تواند شد سیوم
وجودی که اول الادایل و مبدا و الهادی است و بر عزم قوم عین ذات است و ذات بآن وجود مصدر آثار است و حضرت
ایشان امیگنید که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود است و هرگاه وجود و ذات هر دو در حقیقت یکی باشند مصدر آثار
خواه بوجوه و منسوب باید کرد خواه بذات مطلب صادر است پس اختلاف را بر وجه اشتراع لفظی است متسلسل را اینجا چه دخل
و تخاشی حضرت ایشان از اطلاق لفظ وجود بر ذات او تعالی و تجنب حمل بالمواطات یکی بر دیگری از راه احتیاط است
که در لسان شرع این اطلاق وارد نشده و صفات امار آلهی توقیفی اند و دو شبه دیگر که در بحث حقیقت محمدی فضل حقیقت
کعبه حقیقت محمدی است صلی الله علیه و سلم از مکتوبات جلد ثالث رفع میشود و تحریر جوابهای آنها طول دارد و آنچه در تاویل
قول حضرت غوث ثقلین رضی الله عنه مذکور می دهده علی رقبه کل و لا الله نوشته اند اگر مخصوص معاصرین دارند بجز
عاید بجا با حضرت می شود و استثنای متقدمین خود ازین حکم حکم ادب لازم است که بعضی آنها اجداد و مشایخ آنحضرت اند و حکم
حدیث مرقوم لایدرم اولم خیرام اخوه استثنای متاخرین نیز مجوز است چرا که تقدیم و تاخیر امر نسبی است و بر تازی
را تاخیر نیست پس ممکن است که متاخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد فقیر و تفرقه حق و باطل در التفات نامه مامور بودم و
معذرة اللهم اننا الحق حقاً و اننا الباطل باطلا و السلام مکتوب سیم و در بیان فضل
حضرت غوث ثقلین حضرت مجد و بعد حمد و صلوة از فقیر جا نجانان مطالعه فرماید که التفات نامه مشتمل بر

لعل
تکلم قد
من این
برگردان
دل خداست

استفسار فضل کی بر دیگر ازیں ہر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجدد الف ثانی و محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہما رسید مجدد و افضل ہر دو قسم است جزئی و کلی و ظاہر است کہ سوال از فضل خبری نیست مناسط فضل کلی زیادت قرب الہی است این یعنی امر باطنی است عقل با این بقولہ کاری نیست مگر از کثرت قلب مناقب سراغی بمطلب میماند و بر ما افادہ قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از کتاب سنت اجماع قرن دل است بدیہی است کہ وجود مبارک لایں ہر دو بزرگ از زمان و رود کتاب سنت وقوع اجماع متاخر است اصول منشع ازین امر ساکت کشف محتمل خطاست بر مخالفی نیست اقوال مریدان کہ خالی از غلو محبت پیران نمی باشند از اعتبارات ساقط است نیز صاحب کشفی کہ احاطہ کمالات این حضرات بکند و حکم مجرم بر فضل کلی طریقی از طرفین نماید بنظر منی آید پس طریق اسلم تفویض این امر بکلی و سکوت ازین فضو یہا است مقرر فضائل این ہر دو بزرگ باید بود و درین باب لبلا زادب نیاید کہ شود کہ این مسئلہ از ضروریات دین نیست کہ تکلم در آن ضرور باشد و از دیوانگیہای عشقی کہ از اینجا حضرت مجدد است دم زدن مناسبت نیست کہ حرف از عالم عقل می رود و ہرگز در پیش کم نیاید زد و از حد برون قدم نیاید زد و عالم ہر امر است جمال زلی است ہمی باید دید و دوم نیاید زد و مکتوب ہشتم در تطبیق دو مفہوم کہ از کلام حضرت مجدد و معلوم می شود و ما نوشتہ اند کہ مکشوف حضرت مجدد در مسئلہ حقایق ممکنات آن است کہ در مرتبہ وحدت عبارت از تفصیل کمالات اکیمہ در خانہ علم الہی است در مقابلہ ہر صفت کمال عدم ہنانی آن صفت ثبوتی و تمایزی پیدا کردہ است در مقابلہ صفت علم عدم العلم کہ معبر جمل است در مقابلہ صفت قدرت عدم القدرت کہ معبر بحر است و توس علی ہذا ان عدم تمامیز بنا بر مقابلہ و محاذات مایا و مجالی انوار و ظلال آن صفات گشتہ مبادی تعینات عالم حقایق ممکنات شدہ اند آن عدم بجای مواد آن حقایق اند و آن علوس ظلال بجای صور حالہ اند و در ان بنا بر جمل متضارح اعیان خارجہ ممکنات کہ بر سطر آن حقایق مصدر آثار شدہ اند و وجود و عدم ہر دو را قبول نمی کنند و ہمین صہ مصدا و خیر و شر میگردد و نیز مکشوف آنحضرت است کہ مبادی تعینات حضرت انبیاء علیہم السلام بہ صفت صفات ان کما اصول ظلال مذکورہ اند و وجود و جوبی دارند پس باید کہ در حقایق این حضرات عدم دخل نباشد و حال کمالات این حضرات نیز از ممکنات اند و حقیقت ممکن موافق تحقیق ایشان تخیل عدم نمی باشد و جبہ تطبیق نیست بخود چون مقابلہ و محاذات در میانہ اعدام تمامیزہ و وجودات صفات مقدسہ در مرتبہ علم الہی مقرر شد پس چنانچہ اعدام مجالی صفات گشتہ اند صفات نیز مرایای آن اعدام گردیدہ اند اما اینجا محالہ بالعکس است در اینجا صفات

بجای اده و اعدام بجای صور حال اند جهت عدم در صورت ضعیف آتق شده و جهت وجود قوی و همین جهت حضرت
 انبیا علیهم السلام معصوم اند و مصدر شریک گردند و وجود خارجی ایشان عدم و وجود هر دو را قبول میکنند و آنقدر
 خل عدم و حقایق این حضرات برای ثبوت امکان کافی است و اسلام مکتوب بنهم در بیان معنی
 قول صوفیه که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است
 پرسیده بودند که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است این معنی چگونه است آید که صوفی
 البته مومن گاه عالم متقی می باشد و در حالت محمود آفاق علم او صاف و اعراض خود دارد و منافع فضل فردی
 بر فرد دیگر از افراد کیفوع همین اوصاف اعراض اند و ذات حقیقت شخص پس صوفی با وجود علم با تصاف کافر
 بکفر و معاصی علم با تصاف خود با ایمان فضائل دیگر چگونه خود را بدتر می تواند داشت و اگر تکلف چنین باشد آن
 فضائل را از آن رفوکل بدتر دانسته باشد و فساد این عقیده شرعاً و عقلاً بدیهی است جواب مخدوم بعد از مضرات
 محدودیه اختیالی ممکنات مرکب اند از اعدام ضایفه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تعالی اسما و صفات
 در علم الهی ثبوت پیدا کرده و مرالمی الوار اسما و صفات گشته و مبادی تعینات عالم گردیده و در خارج ظلی که ظلال
 حقیقی است بطنع خدایندی بوجود ظلی موجود شده اند و بنا بر این ترکیب عدم و وجود مصدر آثار خیر و شر گشته اند از جهت
 عدم ذاتی کسب شرفی نمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر و منفی نیست که در عالم حس هرگاه شخصی بر آه ممتلی از انوار
 شمس نظری کند بلاخط اول همان نور را می بیند مرآه را چرا که مرآه در مشتعلان نور مخفی و مسطور گشته است هرگاه
 مرآه الفرض در خود نگاه کند بلاخط اول همان تعین مراتبی خود را خواهد دید نه انوار را چرا که انوار بر ظاهر میسر پس نظر
 صوفی بر ظاهر شیا بر غریفه و خمیس بر جهت جو دان منظر هر که در آنها ظاهر شده است مصدر خیر گشته می افتد و چون
 در خود نظری کند نگاه او بر جهت عدم که ذاتی اوست منشأ شر است خواه افساد و خود را از خیر و کمال مطلقاً عاری
 خواهد بود و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت ناچار خود را از کافر فرنگ بدتر
 اشیا و خمیس بدتر خواهد فهمید از اینجا معلوم شد که مقصود قایل این قول آنست که صوفی کامل خیر و کمال اصلاً
 منسوب بخود نمی نماید و مستعار میدانند و همین است معنی فنای تام و حاصل شهو و صیج و اگر صوفی را نظر بر جهت وجود
 و انوار مستعاره می افتد و جهت مراتب او که عدم است مستور میشود از دعوی انما الشمس سر بر می زند و همین است
 سرانجامی گفتن همین بنی تصور حتمی است اگر چه آنجناب در وجود خود معذور بود و باید خطا کرد از غلبه سکر و جهت

وجود وجهت عدم تمیز نمونست کرد و بسیاری از سالکان این راه را بخین غلاط واقع می شود و اما رحیم علیه تعالی
برکت جیب صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم مکتوب دهم در دفع شبهه که فریت صبر ولی که به بلای شدید
مبتلا بود و دعا براس دفع آن نه نمود بر صبر حضرت ایوب پیغمبر علیه السلام که دعا
بجهت دفع بلا فرمود لازم می آید نوشته بود که بزرگی ببلای شدید مشابه ببلای حضرت ایوب
علیه السلام مبتلا بود بزرگی دیگر کجیات او رفت و بر سید چه حال داری جواب داد که حال ظاهر است و هنوز
رب انی منی الضمر گفته ام یعنی مثل ایوب علیه السلام بسته نیامده ام و اما در زینهار تخمیه در نصرت
مقام صبرین لی ارفع از مقام صبر آن نبی معلوم می شود و چون مقام صبر پس رفیع است فضل ولی بر نبی لازم می آید
حل این شبهه باید فرمود جواب محذور بادی نظار این شبهه وارومی شود و اگر تا مل کنند محل شبه نیست بیان نش آنکه
اگر چه حضرت ایوب علیه السلام رب انی منی الضمر و انت ارحم الراحمین و نیز انی منی الشیطان
بنصب و عن اب گفته و این آیات بظاهر دلالت بر یتابی و بصبری دارد لیکن او سبحانه جل شانہ که عالم
السر و الرواضا هست میفرماید انا وجدنا ناه صابرا لعل العبد انه اقرب پس معلوم شد که این
بصبری کجناپ نیز متضمن لطیفه دیگر از صبر بوده و اگر نه حقتعالی با وجود ظهور بصبری اثبات صبر آنحضرت
میفرمود سرش انست که نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلا از بلا کمال اولاد و شدت مرض فقر و
امانت و حقارت مردم نسبت بوی صبر نمود چون دید که وقت نزول رحمت رسید و دانست که کشف این کرب
بتضرع و ناری معلق است اوب این وقت بصبریت ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مقامات قرب
رسید و بر عار بصبری صبر فرمود و بتضرع و ناری درآمد و در عالم این ادب مدح و بنعم العبد گردید و خلعت
منصب نه ادب پوشید که ادب مشتق از ادب است یعنی رجوع بهوای نفس خود که رعایت صبر خدین پس که
باشد که و بلکه بر بنای حقتعالی رجوع نمود الحمد للہ که حقتعالی بداد آنجناب رسیده با وجود بصبری ظاهر حال ایشان
او را منظور داشته اثبات صبر او فرمود و گفت انا وجدنا ناه صابرا لعل العبد انه اقرب و آنچه
حضرت شیخ اکبر رحمۃ الله و رحم فی اوبی میفرماید که الصبر حبس النفس عن التکلم الی العید و حضرت
ایوب علیه السلام شکوه بسبوی غیر نکرده بجناب خداوندی عرض حال خود نموده پس ترک صبر نمود و جواب این
شبهه نمیتواند شد چرا که چون این لی بجناب آبی نیز درین باب ناری نکرده و دم نزوده زیاد صبر آن لی

نمونه
ایوب بن یسیر
رسایندگان و ذری
منفی برین مقام
برسی " ۱۱
لا یسئل سئل
یشعل برین
دعای " ۱۱
صبر
صبر
نفس
نفس
سردن بجناب
نفس " ۱۱

بر صبر این نبی باقی است اینجا مقصود دفع فضل نبی است بر نبی و آن لی بچاره که از مذاق کمالات نبوت عبودیت
و کمال مقام شناخته شده از غلبه سکرو لایت هر چه گفته در آن محدوده بر بوده و اسلام مکتوب یا زده هم در بیان
ذکر چهار وجه ذکر خفی بعد حمد و صلوة مخفی نمائند که طائفة از فقهای حنفیه در آنکار ذکر چهار وجه نموده فتوی بحکمست
دادند و بعضی از محدثین اثبات مشرعیته ذکر چهار وجه و بر پی فضل چهار بر خفی اقتادند و هر دو فریق بر راه افراط و تفریط
رفتند و از بحث انصاف سخن نگفتند و این مقام تبیح میخواید و محاکمه میطلبید باید دانست که معنی لفظ ذکر کلمات از یاد
کردن است مختصر است و رسته قسم کی ذکر سانی است بنی ضمیمه آگاهی قلبین معنی از اعتبار ساقط است و اصل قسام غفلت
دویم ذکر قلبی است حرکت سانی و این معنی در اصطلاح صوفیه مجرب است بذکر خفی و بنای مراقبات این قوم بر آن است معمول
و جمیع طرق و آن هر دو وجه است یا حضور ذات بحت مذکور است بیلاخط صفتی و یا بلاخط صفات او و این هر دو وجه
امخوذ است از آیه و اذ کرد ربك في نفسك تضرعا وخفية ودون الجهر من القول بالعدو
والاصالي ه دوم استحضار مذکور است با ملاحظه مسوبات و از ازاله رونما و در طریق استدلال است از اثر یهود و یونانی
معنی در لسان شرع مجرب فکر است و مفید است زیادتی یقین را و کتاب سنت از فضایل و مملو است و قسم سوم از قسام
ثالثه ذکر سانی است با ذکر قلبی معادین لکل قسام ذکر است و این نیز دو وجه دارد یکی گفتاری ذکر است و ذکر کردن
بر اسم نفس خود و این است ذکر خفی و زبان شرع و امخوذ است از آیه اذ عوا ربکم تضرعا وخفية لانه لا
يحب المعلنين ه دویم اسماع غیر است که در شرع مسی مجرب است و در مواقع خاص فضل است از خفی نه مطلقا
بنابر حکمتی چنانچه اذان قرأت مجرب در صلوة چهار وجه که ایقانا ما یمن من قتیبه غافلیم از آن منکوح است و حکمتی که در ذکر خفی است
سلامت نفس علمت از فساد سمع دریا که آن است قبول عمل با فضل ذکر خفی بر ذکر چهار وجه نبصوص کتاب سنت ثابت است
مطلقا بلکه از فتوی حدیث آنکه لا تلعنوا اصم و لا غایبنا منع چهار معلوم می شود و ذکر چهار وجه کیفیات مخصوصه
و نیز مراقبات با الطوا سمع که در ترون متاخره روح یافته از کتاب سنت امخوذ نیست بلکه حضرات مشایخ بطریق الهام و
اعلام از سبب رفیض اخذ نموده اند و شرع از آن ساکت است و اصل دایره اباحت و فائده در آن متحقق و آنکار آن ضرورند و
نظاره است آنچه از کتاب سنت ثابت بود و فضل است از غیر آن اگر چه مباح باشد و مفید بود و تعلیم که طایفه از آنحضرت حضرت
علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنیه مجرب که از حدیث شداد ابن اوس ثابت شده است مجرب متوسط خواهد بود و مجرب کمالی
چرا که در اول بن حدیث است که آنحضرت بپشتن و ران نمود و بعد از آن تعلیم ذکر فرمود این معنی مشهر است با خفایانی و بجماع

در جمیع
یا کون بر مدار
غور افش
خود غفاری
در بیگانه جانش
به بیکدی از دل
نبوت صحیح
شمار ۱۱
در جمیع
و لایب کیند
غور از داری
در بنی جانش
در دست بینه
نیدانی کشته کار
توبه ع
در دور سل خلا
معاذ الله منکم
معاذ الله منکم
اندر بدنه کور
بدرایه ملین
نبی انبیا کائنات
قد حقین شادان
بیکدی که اند
غائب را ۱۱

گشتگو در جواز و عدم جواز خبریت بلکه فضل کی بردگی است پس عوی فصل نو کبر مطلقا بر ذکر خفی انکار مخصوص است و انکار جریع انکار
 و کبر خبر نیز تخمین چرا که خبر در بعضی مواضع نیز مشروع است و اثبات مسنونیه ذکر خفی یعنی مراقبات محموله و اثبات مشرعه و عینه ذکر
 خبر که در متاخرین مروج است فضولی است چه جای اثبات فضل آن آنچه بعضی بنای بشیر مکاره میماند از طریق قبول است
 و لایق التفات نه و افراط و تفریط مستقیم است و اعتدال تحسن خیر الکلام ماقول و السلام علی من اتبع الهدی و الزم متابعت
 المستطیع علیه التجه و التنا مکتوب دوازدهم در سماع مخزوم در مسئله سماع در میان ائمه فقها و حضرات صوفیه و غیره
 تعالی علمهم جمیع اختلاف قوی است فرقه اولی میگویند که سماع مطلقا حرام است بنا بر مصلحت سدا با فراط و فرقه ثانی میگویند
 که با اطلاق حلال است باقتضای غلبه فوق و حال انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی که محل فتنه نباشد کلامی
 موزون با محنی موزون بعد از خایه و در شرعی انشاء نماید و فساد وی از آن در باطن مستمعین نرزد بلکه سروری یا حزنی در قلب
 پدید آید بنقسم سماع البتة مباح است که مر کبلا زد و امر مباح که کلام موزون صوت موزون باشد چه از غیر مباح گردد و نیز در قرن
 اول در تقریبات مشرعه و مثل نکاح و قدوم اکابر معمول بوده و اقلید و علمای ائمه احیاناً از ترک آن گریزانند و اندک ناچار از کتب
 احادیث ظاهر میشود اما این عمل از آن بزرگان بر سبیل اتفاق واقع میشوند بطریق التزام قسم و دیم آنست که غالباً این آثار
 رفیع داده اند و آنرا بخند گرفته و امور غیر مشرعه را در آن خلط نموده انقسم بقدر داخله امور غیر مباحه از آنرا است بحرمت
 خواهد رسید و مقتدا با حجت محرمات متفق علیها بکفر خواهد انجامید و اینک جامع از باب کمال رغبت بسماع مباح نیز انداز
 از خصمیات ذوقی است نه از احکام شرعی مثلاً اشارت به خمر میل بقل شیرین نمیکند و آنکه معتاد بافیون است رغبت بقل کلین
 نمی نمایند و آنکه کی فصل دیگر را حرام نمیدانند همچنین حضرات سلسله چشمتیه که نشاء نسبت اینها بنشاء خمرشاه است از مشهور لغات
 متلذذ میشوند نه بسکوت و حضرات طریقه نقشبندیه که نشاء نسبت شان بر بودگی افیون مناسبت است از سکوت خطریه
 نه از مشهور و هنگامی که بنشأ این خلاف ذوق و طبع است نه وین شرع و اکابر جمیع طرق حق تعالی وین ملت اندن متبع مواد
 طبیعت نیز میوه در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طرف از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط منوع است تفصیل
 این مسئله از کتب مبسوط محققین مثل امام حجت الاسلام غزالی و شیخ اشعری و سهروردی و غیره باید طلبید الحمد لله که فقیر از سماع
 غیر مباح تا بسماع مباح را تارک در عقیده اباحت و غیر اباحت آن مانع کتاب سنت است و تکلم از ذوق و وجدان
 زیاده ازین ضرورت است از کتب قریه ظاهر است که ارباب حوال صحیح مقامات سنیه در سماع مباح جاها داده اند و هر که از
 مذاق علما صوفیه واقف است و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد و قدر این تحریر رسید اندکس خیر الکلام ماقول و السلام

مکتوب سیزدهم در بیان مسئله جبر و اختیار خود مادر مسئله جبر و اختیار علما سخنها گفته اند بنور
 تشدیش خاطر باقیست چه اگر عقل در ادراک بعض مقدمات دینی کافی نیست و اگر در اصلاح امور عباد و حاجت رسانی
 وحی نمی آید و باید دانست که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است زیرا که اعمال
 عباد مثل ایمان اینها بحکم نص جمیع مخلوق اوست سبحانه پس اختیار تام کجا و همچنین مواخذه از مجبور صرف ظلم است و ظلم
 بحکم شرع عقل سلوب است از جناب و تعالی جل غانه پس جبر محض چرا و بدیهی است که افعال ماضی حرکات مرغش نیست
 بلکه مسبوق بعلم و اراده و قدرت است و همین است حصه اختیار و معنی فعل اختیاری لیکن ظهور این هر سه قوت با اختیار است
 هرگاه میخواهند از مبدء انفاض می کنند و همین است حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض هر دو تحقق
 نشد پس امریست متوسط چنانچه از جواب مشهور امام زین العابدین رضی الله تعالی عنه در مقابل سوال امام حسن بصری علیه السلام
 مستفاد می شود لا جبر و لا تفویض لیکن امر بین امرین و همین امر متوسط بسان شرع معبر است بلفظ کسب بین لفظ را خبر
 بر افعال عباد اطلاق نمی کنند پس معلوم شد که افعال ماضی و جبر و اختیار است همین قدر اختیار ضعیف مناط لکھا است
 و پس بر عایت ضعف اختیار بنا نهاده اند که رحمت را بر غضب مبتداده اند با آنکه هیچ صفتی از صفات الهیه بر صفت
 دیگر سبقت ندارد و هرگاه افعال و تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرت است و بعلا و مسبوقیت دین هر سه صفت افعال
 عباد مشابهتی منجر با افعال و سبحانه دارند و حرکات مرغش که مجبور محض است اصلا مناسبت ندارند اگر محاسبه با افعال
 متوجه شود و منافاتی عدالت نیست بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه می تواند که در ادیان ظهور حضرت وجود در هر
 از ذات کائنات تمام است با کمالات مندرجه او به ظهور جزوی است از جزای جبر که حضرت وجود بسیط حقیقی است تجزیه
 نمیکرد و وزیران راه میفرماید کل شیء فیہ کل شیء و چون اختیار نیز صفتی و شانی است از صفات و شئونات حضرت
 وجود پس باید که در هر مغیری از مظاهر خصوصاً در انسان که مشرف است بنبی صفت خلافت حصه از صفات اختیار هم متحقق باشد
 اگرچه ضعیف باشد و بنای تکلیف امر و مخفی بران بود و اسلام علی بن ابی طالب الهدی و الصلوٰۃ علی خیر الوری مکتوب
 چهاردهم در بیان آئین کفار میهند پرسیده بودند که کفار میهند مثل مشرکان عرب بنی امی و از میان آنرا
 اصلی است و منسوخ شده و در حق پیشینیان اینها چه اعتقاد باید کرد مختصری از ردی تحقیق و انصاف مرقوم میگردد و بدین
 تب تدبیر اهل هند معلوم میشود این است که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش
 بی سسی به یکدیگر چهار دفتر دارد و مشتمل بر حکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل است بر موسط ملکی برینها نام کرده و جابر چه یجا

در حق اهل فساد بلکه اهل هر مملکت که پیش از ظهور غایت الرسل گذشتند و دامن فساد از آل آنها ساکت است و احکام و آثار آنها مناسب موافق مسلمات اعتدال است همین عقیده اولی است و کافر گفتن کسی بی دلیل قطع آسان نباشد و انصاف و حقیقت بت پرستی اینها آنست که بعضی ملائکه که بامر الهی در عالم کون فساد تصرفی دارند یا بعضی ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد آنها بادرین فشار تصرفی باقی است یا بعضی افراد حیا که بزعم اینها مثل حضرت خضر زنده جاوید اند و صور آنها ساخته متوجه بآن میشوند و بسبب این توجه بعد مدتی بصاحب آن صورت مناسبت بهم میرسانند و بنا بر آن مناسبت حوائج معاشی و معاشی خود را در او میسازند و این عمل مشابهتی بذکر رابط دارد که معمول صوفیه اسلامی است که صورت پیر را تصور میکنند و فیضها بر میدارند اینقدر فرق است که در ظاهر صورت شیخ نمیشناسند و اینمخی مناسبتی بعقیده کفار عرب ندارد که آنها بتان را متصرف و موثر الذات میگویند نه آنقدر آگاهی آنها را خدای زمین میدهند و خدا تعالی را خدای آسمان و این شرک است و سجده اینها سجده تخیل است نه سجده عبودیت که در آئین اینها بجا دروید و پرستاید و بتا بجا ای سلام همین سجده مرسوم و معمول است که آنرا از ثنوت میگویند و اعتقاد بتناسخ متسلم کفر نیست و السلام مکتوب یا نزد دهم در بیان رفع سبابه نوشته بودند که حضرت مجدد ایشان رضی الله تعالی عنه در مکتوبی از مکتوبات خود منع رفع سبابه کرده اند و قریباً وجود دعوی محبت نجای با ایشان رفع سبابه میکنی موجب راجع الی الله لازم است بخدا و سبحانه جل شاناه اقبال کتاب سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِ هـ رسول علیه السلام میفرماید که ای کسانی که ایمان آورده اید هر چه از من احضار کنم حتی بگویند هوا به تعال که جئت به و حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه که آب کامل آنحضرت اند بنای طریقه خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند و علماء را اثبات رفع سبابه رساله مشتمل بر احادیث صحیح و روایات نفقه خفیه تصنیف کرده اند تا بجا بیک حضرت شاه یحیی رحمت الله علیه فرزند اصغر حضرت مجدد و نیز درین باب رساله تحریر نموده اند و در نفی رفع یک حدیث به ثبوت نرسیده و ترک رفع آنجا حضرت مجدد و بنا بر اجتهاد واقع شده سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد مجتهد مقدم است و بعد ثبوت سنت رفع ترک آن باین جهت که حضرت مجدد و ترک فرموده اند متقول نیست و حضرت مجدد بر ترک سنت تجدید کثیر فرموده اند حضرت مجدد هم مذنب خفی و خفیه امام ابو حنیفه رضی الله تعالی گفته اند اثبت الحدیث فهو من هبى و انترکوا قولی بقبول رسول الله صلى الله عليه وسلم پس امید است که حضرت مجدد از ترک این امر اجتهادی و اخذ با حدیث صحیح متغیر نشوند

اینجا که
در این زمان
که هرگز نماند
که هرگز نماند
از شما در دنیا
نبودن و خفا
و تمام برای
چیزیکه آورده ام
این اوست

طلب علم باحوال هر دو مجتهد نماید چون غالب شدن آن را که طرف ثانی اعلم است جائز است بلکه واجب اگر نمیکنیم نیز
جائز است و مقتدر احالات اند و مختصر عقل از چهار حال خالی نه چرا که تقلید عامی است یا عالم و این هر دو را باعث بر
انتقال یا غرض دینی است یا دنیوی پس اگر عامی و عاری است از معرفت فقه و از مذاهب خود چیزی هم نمیداند
و از انتقال بلاد حصول مال یا جاه کرده پس امر او اخف است که بحقیقت انتقال او اشتیاق است و اگر عالم و فقیه
بود و برای دنیا انتقال میکنند پس امر او اشده است زیرا که ملاعبت بذهاب میکند برای غرض دنیوی این معنی
غیر جائز است و اگر در مذاهب خود و فقیه است باعث انتقال بی سبب نبی است و مذاهب دیگری نزد او ترجیح یافته
است بقوه اول پس بر این چنین کس انتقال واجب است و بروایتی جایز اگر عاری از فقه است و در مذاهب خود
بفقه مشغول شده و جاهل مانده و مذاهب غیر را بر خود سهل و سریع الادراک یافته و او را تفقه درین مرجو است
بر چنین کس نیز انتقال واجب است زیرا که تفقه در مذاهب بهتر است از جهل در جمیع مذاهب که غالباً عبادت جاهل
صحیح نبود و اگر انتقال را هیچ سببی دینی یا دنیوی نیست بلکه از هر دو مذاهب قصد مجرد عمل بود پس جائز است عامی یا
مجتهد است مرفقه را زیرا که او در مدتی فقه این مذاهب حاصل کرده چون بذهاب دیگر انتقال کند عمری دیگر باید
برای تفقه در آن مذاهب از عمل که مقصود است باز ماند پس در ترک انتقال اولی است و آنچه میگویند که اگر غرضی
بمذاهب منافی انتقال کند جائز است عکس آن جائز نه محض بحکم تعصب است لیلی ندارد زیرا که آنکه کلام و حقیقت
برابر اند و اگر در تقدیم مذاهب خفی یا مذاهب دیگر بر مذاهب نفسی از آیه و حدیث وارد بودی تسلیم آن مذاهب بر
هر فرد است واجب بودی و تقلید دیگر جائز نبود و اینی خلاف اجماع است صاحب طبع مفتوی که خفی بهتر
است گفته که جائز است مردی از آن انتقال از مذاهب منافی بذهاب خفی و عکس آن اما باید که بکلیت مذاهب ضعیف
کنند و بعضی مسائل بسیار کس از خلف و سلف انتقال نموده اند اگر جائز نبود میگردیدی و هر که بخلاف آن گوید
قول بی دلیل است و ما بقول الاسلام علی من اتبع الهدی مکتوب بمقدم و عقیده اهل سنت و
جماعت و رقی اصحاب رضی الله عنهم نوشته بودند که در حق معاویه بن ابی سفیان اموی صحابی و ائمه
و اتباع او یعنی الله عنهم و رضی عنهم چه اعتقاد باید کرد بدانند که علمای مذاهب اهل سنت شازعات حضرات صحابه را
یناجرسن ظن که در شان خیر القرون لازم است تا دلیل میکنند و اگر تاویل نباشد نقدی بجا یا آبی نمی نمایند و
جرات بدم و طعن ممنوع میدادند چرا که در قرون ثلثه مشهور و بالآخر هیچ یکی از علمای محدثین مجتهدین با وجود قریب

زمان اطلاع ام بر احوال ایشان با وجود اقرار نسبت خطاب الحان حضرت علی مرتضیٰ تجویر طبعی شان این
 جماعت کرده و اگر چند روز میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربه و ملائمه واقع شده از شدت تعصب بوده نه با بر
 عقیده کفر محلی که و ماده تعصب کتب معتبره مذکور است و بعد رفته شهادت میرالمؤمنین عثمان است رضی الله عنه
 و طریق اسلام همین است زیرا که در وقت نزاع عسکری حضرت صحابه سته فرقه شده بودند جامعاً بجا بخل خلیفه بر حق علی بن
 ابی طالب رضی الله تعالی عنه گرفتند و جماعه دویم بطرف امیر شام رفتند و فرقه سیم توقف نمودند و شک نیست که
 محدثان و مجتهدان آن قرون در اخذ حدیث بر مرایات هر سته فرقه و توفیق مسادی داشتند اگر احدی را از آن فرقه
 مثله مطعون بکفر و فسق میداشتند قبل روایت از آن فرقه نمیکردند و بنای اجتهاد و استنباط بر آن بنا نمیکردند
 و اگر طعن در شان آنهار وادارند طعن بر اسلام برهم میزد پس در کف لسان از مطاعن آنها حکمت دینی است
 و حرمت صحبت خیر البشر علیه الصلوٰه و السلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که حفظ حرمت قرابت آنحضرت
 ضرورتیست قبول است لیکن اهل قرابت آنحضرت تصریح بکفر منازعان ثابت نیست و حجت و نفرت
 خود لازم نزاع است معجزه صدور این چنین خطا از اهل خیل قرون غیبی مستبعد و مستحکمه است اگر چه آن خطا خطائے
 اجتهادی باشد که موده ذوالقرنی آنحضرت واجب است بر جمیع افراد امت و اگر استکراه نیز در میان نباشد رضا
 باذیت اهل قرابت رسول صلی الله علیه و سلم لازم می آید و دیگر بحث ازین مسئله مناسب نیست سکوت با افسوس تمام
 درین مقام اولی است و فرقه شیعیه چون از مسلک عدال انحراف و منحیده اند و اعتماد بر اخباری اصل کرده و آن
 نفوس زکیه را بر نفوس خبیثه خود قیاس نموده رفته رفته بتکلیف اصحاب کرام که مبداء و تواتر خبر نبوت و ائمه ائمه و ائمه ائمه و
 سفت بودند مبداء گردیدند و فهمیدند که پیغمبری که حقتعالی نبوت بر او ختم کرده و بکافرانام مبعوث ساخته و دین را
 تاسخ ادیان و باقی با انقراض زمان است و ما ارسلاک الالهجه للعالمین در خان او و جماعه که در طول
 عهد نبوت صحبت با او داشته باشند و دقیقه از بدل ارواح و اموال در خدمت او تاجیاع او در ترویج شریعت
 بعد مات او فرنگد گشته بدستگیری او از ورطه کفر هم نرسند و بسا حل نجات نه پیوسته اند طرفه حسن طبعی بخدا و
 رسول دارند خدا نخواسته اگر حقیقت کار اینچنین باشد کما زعموا فی شان المسابین پس لاحقین را از چنین
 خدای چه امید رحمت باشد و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال پیغامبران سابق و امم ایشان پوشیده
 نیست و واقعات ادبیای این است نیز نهان در هرگز و دیده و شنیده که بعد از تحال یکی از بزرگان هم مخلصان

عنه از شدت
 ایمان را
 گفت برای
 تمام عالم

حق درین مسئله کدام جانب است مخدو و احق بجانب اهل سنت معلوم میشود بدانند که لفظ خلافت عام است از آنکه ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت بی باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه آنرا می گویند که امر خلافت را متمشی سازد و تشییت خلافت ظاهری موقوف بر قدرت و استطاعت است یعنی خزانة افواج که شرط نفاذ حکم است ظاهریست بعد خلفا اگر کسی خلافت کردند حضرت امام حسن علیه السلام هشتاد و نه از حضرات ایما ظهار هیچ یکی در هیچ وقتی قادر برین مرتبه نبوده اند و تعمیر آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام که خلفا از قریش باشند نیز شعر برین است و اگر از اهل بیت یا از بنی اشتم میفرمودند و جمع بین المذمومین یا نوجوه میخوان کرد که ترویج ظاهری درین که موقوف بر اسباب ظاهریست و بجای روح آن قالب است از نفوس مزی حضرت امام علیهم السلام واقع شده چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطبیت دو ائمه امام صلوات الله علیهم متفق اند و در ذات ابیبرکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم و حضرت امام حسن سلام الله علیه هر دو معنی جمع بوده و بعد صلح در میان امیر شام و حضرت امام حسن سلام الله علیه حضرت امام مهدی صاحب الزمان خلافت باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی متحقق خواهد بود و خلافت ظاهری بخلفای دیگر اما معین عدد و شانعا عشر در صورت تکلفی نخواهد و اسلام مکتوب بستم در بیان توجیه ملالت حضرت عائشه از حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه نوشته بودند که با حدیث صحیح ملالت حضرت صدیقه فاضله عنها از جناب مرتضوی رضی الله تعالی عنه در عهد مبارک بنوی صلی الله تعالی علیه و سلم و بعد از آن نیز قطع نظر از واقعه حرب جمل که بواسطه دیگر داشت ثابت است و این معنی خالی از اشکال محبت که از جناب صدیقه بسیار بعید است بمراحل که انحراف از حضرت مرتضی فرماید بآنکه حضرت صدیقه خود روایت میکنند که حضرت مرتضی وفا طیز بهر دوست ترین مردم بودند پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آگاه در خلاف و تنزل طرفین معذوری باشند و حق هر دو جانب میباشد چنانچه در مقام مخفی ماند که در قضیه افک حضرت مرتضی چون خطاب جناب سالت مآب علیه الصلوٰه و التسلیات احساس نمود باقتضای استیلائی محبت و لغتوای مصلحت وقت بنا بر تسکین تسلیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعضی الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیقه گرد و معروف و دخت و استماع این خبر حضرت صدیقه را جوشت آورد و چنانکه در تکریم مقربان بارگاه ایشانین کلمات در چنین اوقات موجب سقوط محبت از نظر محبوب میگردد و ظاهریست که بالاتر ازین اذیتی نمی باشد پس انحراف حضرت صدیقه از حضرت مرتضی رضی الله عنهما بحکم غیرت محبت و اقتضای بشری است که از آن چاره نیست نه از راه دیگر و نه محبت باقیست و تکریم حضرت مرتضی باین کلمات نیز نه از جهت

عداوت حضرت صدیق بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب می باشد بلکه بحسب پیغمبر بوده است صلی الله علیه و سلم که از آن
 نیز گریز نبود پس در صورت هر دو طرف حق ثابت است و هر دو معذور اند بلکه با جور که بنای هر دو امر بر محبت پیغمبر است
 علیه السلام چنانچه حشمت و ولایت حضرت خیر النساء علیہ التَّحِیَّه و التَّنَا از جناب حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنده از
 احادیث صحیح بر ثبوت رسیده و این محل دو شبهه است یکی آنکه حضرت قبول با وجود قبضه القطلاع از دنیا بر قدری
 از مال با وجود اجتماع جواب معقول از حضرت صدیق چرا اطلاق را که فرمودند و می گویم آنکه حضرت صدیق در مقام عیاش
 فرزند رسول صلی الله علیه و سلم درین امر سهل چرا مسامحت نمودند جواب آنکه طایف مال میراث که حلال تر از آن مالی در عالم
 نمی باشد منافی ترک دنیا و بعید از تقوی نیست بلکه قدر مال حلال را متقی بشیرتی شناسد و ما بشیرت باقیست از
 احتیاج چاره نیست منع حضرت صدیق بحسب حدیث شریف است نحن معاشر الانبیاء لا نورث و چون حضرت
 صدیق از زبان مبارک نبی معصوم این حدیث را شنیده باشند در حق صدیق قطع است مصاحبه و چنین امور
 جائز نیست تسلی نشدن حضرت خیر النساء این جواب یا با نخبه خواهد بود که ثبوت ارث بآیه توریث فافهم
 و این حدیث تا آنوقت ظاهر بحدیثیست هم رسیده باشد تا حضرت فاطمه حجت تواند شد یا از راه نازک مزاجی خواهد
 بود که لازم صابرا و گیهاست و حکم لا تبدل الخلق الله یبیح کما فی خصوصیات مزاجی را تغییر نمی تواند داد
 شدت غضب حضرت موسی علیه السلام نام و پسین زائل نشد و قصه طایفه زون آنجناب بروی ملک موت علیه السلام
 مشهور است پس در صورت هر دو معذور اند و هر دو طرف حق ثابت می شود و اهل سنت و اهل حق مایل حسن ظن می باشد
 طرفین واجب است و اسلام علی من اتبع الهدی که متوب است و یکم در بیان التزام اتباع سنت سینه و تحصیل
 مرتبه حضور جمعیت و آگاهی مخدوم آنچه از ضعف طالبان این زمان و طلب کشف کرامت اینها از درویشان
 و عدم مبالغات نسبت قرن اول نوشته اند معلوم شد بدانند که سفها را سیل مشایخ دیگر میگردن چهره است و آن
 عقلای مخلصان هر که التماس امر مذکور نماید تسلی او باینکه ارباب اید کرد که او سبحانه جلشاد که حکیم حقیقی است بمنطق آیه
 قل ان کنتم تحببون الله فاتبعوا بحکم الله بنای حب و رضای خود را که مقصود و صفیان جمیع طرق است بطریق
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نهاده و آن طیب حاذق را با موالاتی و منہیات چنانکه بجای و دوا و پیران برای صلاح است
 که بعلت غفلت و معصیت مبتلا بودند فرستاده هر که این نسخه بکار بست در صحت و شفا بر روی خود کند و هر که با نمود
 خود را ضائع و تلف نمود این نسخه را صحتی است و حقیقی صحتش انصیب عوام مسلمین است و آن بعد تصحیح مقدار حسب

کتاب سنت استعمال جوامع است و در مثال امرونی و جزای آن جماعات حسی است پس صورت نجات است و تحقیق این
 نسخه حصه خاص است تنزیر قلبی تزکیه نفوس است بر ریاضات و مجاہدات با رعایت صورت مذکوره و حاصل آن ظهور
 تجلیات مکاشفات است صورت مبعربایمان اسلام است و تحقیق عبارت از احسان که در حدیث آمده آن
 تعبیه ملک کائنات است و صورت بی حقیقت در مرتبه دوائی امراض ظاهر جلد است از قبیل اورام و خروج کرب طلا و
 از آن آن کرده میشود و بیفایده نیست مثل ظهور حقیقت بی صورت که غیر مفید است بلکه حقیقت نیست مگر ایستادن
 اندیشهها و حقیقت بجای تنقیه است که اخراج مواد فاسده بر آن موقوف تا احتمال مکت مرض باقی نماند و کمال شفا
 مرض محمود و بجز اجتماع این هر دو میسر نمیشود ازین بیان باید دریافت چه از مجالجه آنجناب علیه السلام طریق
 احباب کرام چه از اجماعت و شفا بر ظهور رسیدن مخفی نیست که غیر از ظلمت محبت خدا جل و علا و بذل جهود و اتباع و استغفار
 رسول و علیه تحیت و ثناء و ولادت از طاعت و نفرت از معصیت امری نبوده و ماده ظهور را در دوام حضور قلب تهذیب
 نفس بوده و از برکت صحبت آنحضرت استعمال نسخه شریعت حاصل شده بوده و از اذواق و مواجید قرون متاخره
 تکلم نموده اند و با وجود حصول کمال صورت حقیقت که زیاده بر آن متصور نیست بیشتر اهتمام بحفظ آن صورت که محافظ
 حقیقت فایده آن خیال خاص عام است کرده اند و اعتنا به شان کشف کرامت نفرویده اند و این امور را از لازم و
 شرائط کمال گذشته پس بر مریضی که طالب صحت کامل یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اقبال سنت نبویه را بهتر از جمیع ایام
 و مجاہدات شتاسد و انوار و برکاتی که بر آن مترتب گردد فضل از همه فیوضات داند و همه مواجید و اذواق متعارف
 در جهت جمعیت باطن و دوام حضور اعتباری نهند و در صحبت عزیزی که ازین امور اثری در یابد او را نائب رسول خدا
 علیه السلام دانسته و قدش لازم گردد و بخورد و میز این راه فریفته نشود اگر چه لازمه باشد مکتوب نسبت و ویم و جواب
 شاه ابوالفتح و بر این بعضی در جاح طریقه مجددیه التفات نامرسمی از خدمت مخدوم زاده گرامی بعد عمری رسید جانانه
 رسانید و باعث تجدید و تقویت نسبت اخلاص گردیده و آنچه از آغاز و انجام سلوک نوشته اند بمطالع و درآمد این لطیف
 آثار که بظهور میرسد امید است علی الخصوص این امور حاصله را که اوده غرور اکثر مردم میشود و قدر قیمت نهان و طلب
 جل و علا بما فقر از نامر او را در و در دست بدر و نیزه کشاوی از طلاطم بحر وحدت وجود بر کنار بودن نسبت حضرت
 ماکر ریاضات ایشان اقبال سنت سینه و معارف شان اسرار حقانی شریعت علیه است از برون و نایل طهارت طلب
 علم است به بارک الشرفی بر کاکم و علی و جاکم مخدوم آنچه ثمرات افادات حضرت والد اجد حضرت میان است خاص

از داروات غریبه و احوالات عجیبه و استیلا غیبت ظهور وحدت به تحریر آمد همه آثار تلویحات لطیفه قلبیست
و مقام تکلیف منتهای این لطیفه از تنگنای امکان برآمده بوسعت آباد مقدمه وجوب رسیدن است در دایره
ظلال اسما و صفات که مبادی تعینات عالم اندر سیر کردن و دخل خاص که مبدء الیقین امر است ثانی شدن
و جهان ظل بقا حاصل نمودن است و این معنی مجرب است در اصطلاح قوم بغنای قلب و ولایت معنوی که ویات
اولیا است و معارف وحدت و وجود از ولایت ظلی که محل سکونت ناستی و در مقام در ضمن قلب نفس را
هم رنگی از فنا میسر میگردد و اثر حصول این ولایت دوام حضور است با حق جل شانیه بمرتبه که غفلت عارض نشود
و تعلق با سواد نامد مطلقا و بالا ازین مقامیست که سیر سالک در اصول این ظلال که مسمی با سماء و صفات اند
واقع میشود و معامله با لطیفه نفسی افتد که از عالم خلق است چنانچه در مقام سابق با قابض لطائف از بعد دیگر
که از عالم امر اند و عروج آنها را بر کز ظلال است که رافقاده بود در اینجا نفس را حقیقت فنا حاصل میشود و اماره
مطمئن میگردد و عدو مخالف محب موافق میشود و استحقاق دعوت و ارشاد بهم میرساند و چون این مقام فوق
بعد الجمع است تمیز صحیح حاصل کرده تر وحدت شهودی که خبر از غیرت حق از خلق میدهد مفهوم می نماید و
وصول بانیمقام عالی ملتمز مریضات محبوب حقیقی جاشانه بودن اعتنا باز مبغوضات او نمودن است بیکه
کلفت از میان بر خیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل حسب کتاب سنت با تامل کلفت
میسر آید و انیمقام مجرب است بغنای نفس و ولایت کبری که ولایت انبیا است علیهم الصلوات و به برکت اتباع
آنحضرت خواص است را نیز حاصل است و اینجا سیر سالک در کمالات اسماء و صفات که تعلق با سماء و اظفار
دارند واقع است فوق آن ولایت ولایت ملائکه است که مجرب ولایت علیها است و در اینجا سیر در کمالات متعلقه
هوالباطن است و فائده حصول آن ولایت قابلیت تجلی ذات بهم رسانیدن است و عالی تر از نیمقام کمالات
بنوت و رسالت است اینجا با وجود عدم جوار افلاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالی تقدس تجلی
بجود ذات مشهود و عارف میگردد و اینجا سر و کار بجنا صراحتیه که هو ل لطیفه نفس امری افتد یعنی در ولایت علیا
بجنا صراحتیه سوائی خاک و در کمالات بنوت آنحضرت خاک فقط و هرگاه ذات عالی را اعتبار آویشو تا بسیار بالاتر
ازین کمالات نیز مقامات ثابت و در محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فنا و قلب و فنا
نفس است و مراتب دیگر مبنی برین هر دو فنا است و در هر مقامی ازین مقامات مسطور عربی و فارسی است

وفاء بقا آنچه محرز گردید موافق تحقیق حضرات مجدویه رضوان الله علیهم جمیع مناسبات مذاق اکابر متفکرین
 است اما شیخ دیگر احتیاجها در بیناب دارند که باعث سالکان میگردد و این طور تقدیم جذبه بر سلوک است
 و هر چند تاثیر نفس مفید شیخ را در باطن مرید مدخلی تمام است استعداد مستفید نیز شرط است و از روی صحتها
 بسیار است خدا بداد و شمار بسد و اسلام سطر چند مکتوب شاه ابوالفتح که متضمن فوائد بعضی اشغال حقیقه
 است غافل فرمودند که بعد کثرت مزاولت آن از مغاک سینۀ آوازی بسبب ممتد مثل دوی غل محسوس
 گردید و هر روز در تزیید بود تا آنکه رفته رفته او را حرکت قلب منور بری را که ثابت ذوالابتداء و الانتهای
 است و محل آن برسم جلال الصبح در گرفت و آواز بسبب ممتد ساخت چنانکه از ابتداء قلب با نطفه که مقام
 روح است یک نحت آوازی مستطیل گردید و یکی سطح سینۀ را فرا گرفت و همان آواز بعد مدتی آنقدر مستطیل
 نمود که در تمام بدن سلاست کرد حتی که بوقت توجه یکوازان صورت خالی نیست آنقدر مغلوب میماند که توجیه
 با لوفات طبیعی بتکلیف دست میدهد و ملاحظه غیر از میان مرتفع میشود و وسیع آن نضت ذوات و راعیان
 موجودات تا دیر مشهود میگردد و چون قدری افاقه بهم میرسد مصدر حالات عجیبه و مکاشفات غریبه پیشوینا
 اگر همین بهورت متوجه قبر عزیز می کند کشف احوال صاحب قبر میسر گردد و اگر تفحص کو آن مستقبلا نماید و غلب
 اوقات بی کم و کاست برمی آید و اگر سوی مردی کنی اجملا استعدادی داشته باشد متوجه شود تاثیر حرارت
 آنرا در دل احساس میکند پیشتر ذکر روح قدری میسر بود الحال آن آواز بدان متخرج گردیده تفرقه و رزق
 قلب در روح مشکل شده مخرج الحیوة یکتفیات مکتوب بسبب و سیوم در بیان مسئله تجسد وجود
 بر خوردارا مسئله وحدت وجود حسب التماس شما مرقوم میگردد بدانند که در شرح کتاب مراتب ستمی نویسنده که حقیقتا
 بعلم قدیم خویش حقایق کلید و جزئیۀ را میداندست و علم بشری مستلزم بوجودان غنی است در علم پس باید که اشیا باهما موجود
 بود و علمی از بی باشد ازین راه است که صوفیه با عیان ثابته فی العلم قائل اند و چون در وجودات اشیا در مرتبه علم که
 نزد قوم مسی است بیاطن بود تقدم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر در آن بدیهی باید که وجود
 علمی غیر وجود خارجی باشد و باید که مقدم بر آن بود مانند تقدم اهل برفع و تقدم ذی نخل بر نخل و کیفیت صدور
 وجود خارجی اشیا از وجود علمی آنها نیست که چون حقیقتی میخواهد که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارت
 است از وجود منبسط و مسی است نزد قوم بظاهر وجود موجود گرداند و آثار مطلقه بصورت را از ان صورت

در حدیث

بظهور آرد و میانه آن صورت و نور این وجود استی معلوم الذهنیه و مجهول الکیفیه پیدا میکند و مرات وجود
 منبسط بظلال عکس آن صورت منضغ بینماید بطوریکه آن انصبغ بر هم زن اطلاق وجود نگردد و شد المثل الاعلی
 چنانکه عکس ای در وقت مقابله مرات در مرات پیدای شود و نور مرات بدان سلسله منبسط و در مقابل
 صحیح صورت مرتبه هر یک را اندک بینی شکل و لون مرآتیه نمیتواند گفت که آنجا نه دخول است و نه ارشام اگر چه بظاہر فهم
 عوام صورت مرتبه و صفت مرآتیه در یک طرف است که مرات باشد و بحسب حقیقت هر یکی از صورت و مرآتیه تصویر
 از مرات پدید است و تقعر و تحدب مرات از صورت هوید است مولانا ی جامی در مراتب ستمه میفرماید اگر چه وجود را
 بر مراتب اعتبار کنند ظاهر در وی آثار و احکام صور علییه است نه ان صور بنفسها لان الاحیان الثابتة فی العلمات
 راجعة الی جوئی فی الخارج و اگر صور علییه مرات قرار دهند ظاهر در وی تجلیات اسماء و صفات و شیونات
 حضرت وجود است نه وجود بعینیه چنانچه شان مرات کونی و خزان علم بشما به صنفه منقوشی است و وجود منبسط بجا
 آینه صیقلی در مقابل آن نه نقشی از آن صور بر آمده و نه صورتی در مرات وجود بر آمده که خروج صورت علییه از مرتبه علم
 مستلزم جهل است و دخول صورت در مرات وجود موجب قیام حادث تقدیم و این هر دو محالست پس در میان بان
 وجود و ظاهر وجود از انکس آثار و احکام طرفین طلسمی است بر پا که معبر است در اصطلاح قوم بر مرتبه و هم و در آن مکان
 که متضمن تنزلات ثلثه امکانیه است از تنزلات خمسة مشهوره یعنی تنزل روحی و مثالی و جسدی چنانچه مرتبه علم و اجبی
 متضمن تنزل جوئی است یعنی وحدت و احدیت هر دو عبارت است از ملاحظه اوج و سبانه شیونات صفات خود را
 اجمالاً و تفصیلاً در مرتبه علم و میگویند که در خارج غیر از وجود احدی چیزی را تحقق و ثبوتی نیست و کثرت مرتبه در مرتبه
 و هم کائن است و حکمت بالذخیرین و هم را اتفاق داده است بنا بر آثار ابدی بر آن نهاده نه دومی است که بر فروع و اہم ترفع
 اگر دو مراتب از اطلاق و هم بر مرتبه است که این کثرت را حقیقت دیگر نیست همان وجود و احد و درین مرات وجود
 منبسط تجلیات کثرت تبجلی شده است و منشأ نقد و تجلیات متکثره شیونات است که در حضرت وجود و مندرج بود
 اند و در مرتبه علم منفتح شده مثل الفتح شجر از بذر حقایق ممکنات گردیده است و عکس آن حقایق در مرات وجود
 منبسط افتاده سیمی عالم شده و چون وجود دومی اشیا حقیقتی دیگر ندارد بلکه عکس موجود علمی است و نفس اشیا همان
 وجود علمی موجود اند و از مرتبه علم بر نیامده اند چنانچه مذکور شد و علم صفتی است از صفات الہیہ است و صفات
 معین ذات اند بر علم صوفیه وجودی پس این تقریر وجود اشیا عین وجود حق باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر رحمۃ اللہ علیہ

میفرماید آن شست قلت حق و ثابت شد که غیر از وجود واحد و خارج موجودی نیست نیست معنی وحدت وجود و آن معنی مکتوف و مشهود این حضرات است رحمة الله علیهم این مکتوب بر پیر و ان حضرت شیخ عبدالحق بنیبره حضرت مجدد الف ثانی است رحمة الله علیهم طریقی که تسلیک آن قیوم ربانی حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سهروردی رضی الله تعالی عنه و لغنا ببر کاتبه مخصوص انداجمال آن بر نمینوال است که انسان مرکب از اجزای عشره است و از الطائف عشره می نامند پنج از آن عالم خلق و آن نفس عناصر را بر است و پنج از عالم امر یعنی عالمی که از اوصاف و لوازم جهانی منزله و بلبر است و آن قلب روح و سر و خفی و اخفی است حقیقتا بعد تسویه یک جسمانی انسانی که از اجزای عالم خلق ترتیب ترکیب یافته بود هر یکی را از خمس عالم امر که فوق العرش بلا مکانی موصوف اند بموضع از مواضع جسمانی انسانی که مناسبتی با آن داشت قلبی بخشند تا انسان جامع خلق و امر شود و متحق اسم صغیر گردد پس اول مشغول بملیفه میکنند و آن تعلق دارد و بمضغه که زیر پستان چپ متعلق است و از آن قلب صنوبری میخوانند و طریقی مشغولی چنان است که سالک متوجه بقلب صنوبری شود بداند که این مضغه بنمایه حجه است که آن لطیفه بآن تعلق دارد و اسم مبارک الله را بر آن مضغه جاری گرداند و در آن وقت دم زیر ناف حبس کند و زبان بکام چپا نزد جمیع حواس یکسو گردد و تمام بقلب صنوبری ننوده مسمی اسم مذکور بصفت یحیی چون بیچگون ملاحظه نماید و تصور صورت طلب تصور نفس الله و صفاتی از صفات مثل سمیع و بصیر و حاضر و ناظر هیچ ننماید و دم تا آن وقت نگاهدارد که در حضور فتیر و خللی نیفتد و بنظر او مدامت نماید و در اوقات چه نشستن بر خاستن و چه خوردن و آشامیدن و چه گفتن و چه خفتن شعور باقی باشد در نگاهداشت جسد بلوغ نماید البته بفضل الهی حرارت و گرمی و شوق و ذوق خواهد یافت و آثار و انوار آن مترتب خواهد شد و نور قلب را زرد مقرر نموده اند و فنا نیست هم دست خواهد داد و دوزخری در آن عینیت بقدر استعداد این خواهد گشاد و کمال کشایش این لطیفه است که در فعل حق سبحانه تعالی فانی گردد و بهمان فعل باقی شود پس سالک درین وقت خود را مصلوب بفعل و بیکار خواهد یافت و تمامی افعال خود را افعال حقیقتا تعالی خواهد دانست و معلوم و مشهود و دیگر حق جل و علا نخواهد ماند ماسوا مطلقا فراموش خواهد شد و این فراموشی کسی را تا مدت و راز کسی را تا تمام عمر ماند بحدی که اگر تکلیف او بایاد و مانند بیا دینی آید سالک درین وقت و خلل در او ولایت می شود زیرا که تاجی لغوی و فانی قلب می نامند و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلو و السلام است هر که ادعی المشرب باشد و وصول او بجناب تعالی و تقدس از زمین لطیفه خواهد بود و سیر و بر سائر

لطائف نخواهد افتاد مگر آنکه مرشد کامل هر یک شش بر دهن بعد بطیفه روح مشغول میکنند و آن بعضی که زیارتان
 راست است تعلق دارد و این لطیفه بقا و صفات ثبوتیه سبحانه و تعالی جلشانه مشرف می شود و سالك
 در سیر این لطیفه صفات خود را از خود مسلوب می یابد و بجای منسوب میداند چنانچه و چه بصر و جمیع صفات را چنان
 می شناسد که حق تعالی می شنود و می بیند و خود نسمع دارد و نه بصر و حصول این حالت را از تجلی صفات میگویند
 نور این لطیفه سرخ است و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام است هر که
 ابراهیمی المشرّب باشد وصول بجایای تعالی و تقدس بعد قطع لطیفه قلب زمین لطیفه خواهد بود و دهن بعد بطیفه
 سر که باین وسط سینه و قلب تعلق دارد و مشغول میکنند و این لطیفه را تجلی شیوات ذاتیه فنا و بقا حاصل می شود
 و این لطیفه را نور سفید نشان میدهند ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام است
 و وصول موسوی المشرّب بجایای تعالی و تقدس بعد مراتب سابقه از همین لطیفه خواهد بود و دهن بعد بطیفه
 خفی که باین روح و وسط سینه تعلق دارد و مشغول میکنند فنا این لطیفه در صفات سلبی است و نور این
 لطیفه را نور سیاه معین کرده اند و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت عیسی است علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام
 و وصول عیسی المشرّب بجایای تعالی و تقدس بعد قطع درجات سابقه از همین لطیفه خواهد بود و دهن بعد بطیفه
 اخفی که بوسط سینه تعلق دارد و مشغول میسازند فنا این لطیفه تجلی مرتبه برزخیه در مرتبه تنزیه و مرتبه احدیت خیره است
 می شود و نور این لطیفه را نور زبر فرموده اند و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت افضل المرسلین خاتم النبیین صلی الله
 علیه و سلم و اولو صحاب فضل الصلوٰه آنها و اکملها هر که محمدی المشرّب باشد وصول و بجایای تقدس و تعالی از این
 لطیفه خواهد بود و بعد طی مراتب سابقه لطیفه قلب را از تجلی خلل صفات نصیب است و سیر در دایره خلل ولایت
 صغری که ولایت اولیا است و لطیفه نفس را از تجلی صفات پیره است و سیر در دایره صفات ولایت بکری که
 ولایت انبیاست علیهم السلام و از عناصر اربعه غصه را غیر از خاک از تجلی صفات باعتبار اسم الباطن حصه است
 چنانچه نفس را از تجلی صفات باعتبار اسم الظاهر نصیب بود و سیر درین دایره ولایت ملامت است و غصه خاک را
 از تجلی ذات پیره است که کمالات فوت است و بعد از حصول کمال لطائف عشره و فانی آنها تجلی برهوت
 و عدلی افتد چون که از لطائف خمس عالم امر فراغ حاصل می نمایند و محال با لطائف عالم خلق می افتد و این
 نفس مطمئنه میگردد و درضا مشرف می شود و در سلام حقیقی حاصل میکند عده در وصول عناصر اربعه بر واقع می شود
 و عناصر اربعه اند اول نفس

روح

سر

خفی

اخر

و غصه خاک را

و بجزه کمالات نبوت و کشف مقطعات قرآنی و تشابهات و کمالات رسالت کمالات اولوالعزم صل
می شود باید نوشت که برای تحصیل فنار لطائف ذکر نفی و اثبات میکنند باین طریق که حبس بدستور سابق نموده
لفظ لا از ناف می کشند و بدماغ که موضع لطیفه نفس است می رسانند و آن را بجانب راست آورده الا الله
بر قلب ضربت میکنند بروچی که گذار او بر لطائف که در سینه جا دارد واقع شود و بلا خطمی نمایند که مقصود
و معبود محکم نیست بجز ذات بی چون و آنرا باز گشت می نامند چون در یکدم عدد ذکر بیست و یک عدد درسد
آنقدر هر روز بکند که یک هزار از ضربت بحساب یکید اما بشرطیکه مقرون بشرط باشد پس نثره فنا مرتب
بر آن خواهد شد و دایم ترا گنج مقصود نشان دهد مگر نرسیدیم تو شاید برسی به گفت فیکرا قم
عفی عنه متاخران این طریقه از عدم فرصت سالکان بعد از لقای حرکت ذکر در لطائف عشره که از روزه
ترکیب هفت اند اما رتبه ذیبت لطیفه قلب من بعد تهذیب لطیفه نفس اختیار کرده اند که در ضمن سیر این
هر دو لطیفه لطائف اربعه عالم امر را نیز رنگی از فنا و لقاء عروج و صعود تا با اصول خود محال میشود و بتدریج
بکمال خود میرسند و حبس در ذکر اسم ذات مسعود از حضرت ایشان و عمل از اصحاب ایشان
نیست حرکت قلبی چندان ضرر نیست مقصود توجیه الی الله است این که متضمن بعضی فوائد بود و ترا
نوشته فالحمد لله کما یحب ربنا و یرضی و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آل و صحابه و بارک و سلم



احمد علی احسانه که درین زمان فرخی اقران کتاب فیض نقاب مقامات منظره ای از رشحات ملکات هر ملک
قطب زمان شاه غلام علی شاه جمعه الله در جمیع محبتائی واقع دلی با تمام غنای مولوی حافظ محمد عبد الاحد نقاب
با و اعلی ماه شوال المکرم سنه ۱۲۹۰ هجری حسن الباع یافته مقبول طبابع
صاحب دکان گردیده نقد

مبینه کرده

مادر دوسه بی موعنی گردن علی ایضا نشود که پیش از این باشد و ما قبل که از این آیه اول می آید که میسرده سوره بقره بکریمه و اقبال است

[illegible][illegible]

استی کلامه الشریف معمول حضرت الشبان نیز چنین بود که بیشتر اوقات باین عبارت بلکه مع شتی زائد بایان
 آن ترغیب ترک آن ترهیب میفرمودند ذکر طریق کیفیت صلوة الاستخاره معمول چنین بود که
 استخاره در پنج کار اصلا اقدام نمی نمودند چه در سفر چه در حضر بلکه در سفر برای هر منزل استخاره میکردند و میفرمودند
 را باید هر امر که شروع کند بعد از استخاره در آن اقدام نماید اگر فرصت ادای دو رکعت استخاره نیابد بر صرف دو رکعت
 کند که همه خیر پیش خواهد آمد هیچ خواب و رویا در استخاره سفوفه در کافیت مگر آنکه شایع طریقت اقبال توجه خاطر بر
 اطمینان خود باین افزوده اند که بعد از استخاره اگر دل بر آن اقبال کند شروع در آن امر نماید و الا ترک به طریق مسنون
 نیست که اول دو رکعت نماز به نیت استخاره گذارد و در رکعت اولی بعد از فاتحه قل یا ایها الکفرون و در ثانیه قل هو الله
 احد بخواند و بعد سلام این دعا بخواند اللهم انی استخیرک بعلمک و تستقدرک بقدرک و اسئلك من فضلك
 اعظم فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان فی ذی و معاشی
 و عاقبتی امری اَوْ غَیْبِ امری یا جلاله فاقرره لی و یسره لی ثم بارک لی فیهِ و ان کنت تعلم ان فی ذل الامر شری
 فی ذی و معاشی و عاقبتی امری فاصرفه عنی و اصرفه عنی و اقرره لی انخیر حیث کان ثم یقینی
 به صاحب سفر السعادت میفرماید که عادت جاہلیت آن بود که چون قصد سفر یا کاری میکردند
 استقسام بازالام و زجر طیر و عیافه و فال تطویر و اشغال این امور که شمار اهل شرک کفرست
 لازم میکردند صاحب شرع تعویض کرد آن را بتوحید و افتقار و عبودیت و توکل و سوال رشد
 و فلاح از واهب مطلق که همه خیرات و درست قدرت اوست و در سند احمد از روایت سعد و قاص آمده که سعادت
 بنی آدم نه استخاره است حق انهم و رضا بقضای حق و تفاوت بنی آدم در ترک استخاره است و ما خوشنودی بقضای
 حق و تقسام بازالام عبارت از تیر قرعه دان در جاہلیت چنان بود که چون قصد کاری میکردند ستر میکردند بر یکی
 افعیل و بر دیگری لافعل و بر سوم لاشی یا غالی نوشته و در ظرفی می انداختند و یکی از آنها برمی آوردند اگر افعیل بر آمد
 در پی آنکار میرفتند و اگر لافعل می آمد نمیکردند و اگر غالی یا لاشی آمد بازی انداختند تا آنکه یکی از افعیل یا لافعل بر آید
 و زجر طیر و عیافه را ندان پندگانت چون قصد کاری میکردند پرنده را می پرانیدند اگر بهست بهست می پرید بهتر و مشکون
 میباشند و اگر بدست چپ می پرید از آن کار بازی ستانند و افعال و تطویر ترک بآنهاست که از عادت جاہلیت بود
 و الا اکثر اشغال فل و دیک و تطویر بدست اما فال نیک گرفتن شروع و مسندت کما وقع فی الیوم کانت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یستفال فی کانت تطویر و در حدیث که وارد است دو رکعت نماز
 من بنی عباس سوال ۱۱

این کلام را در اول وقت
 بعد از نماز
 یعنی گفتن آن
 بجای تمام این دعا
 یا بجای فی ذی و معاشی
 و عاقبتی امری یا جلاله
 فافقره لی و یسره لی
 ثم بارک لی فیهِ و ان کنت
 تعلم ان فی ذل الامر شری
 فی ذی و معاشی و عاقبتی
 امری فاصرفه عنی و اصرفه
 عنی و اقرره لی انخیر حیث
 کان ثم یقینی به صاحب
 سفر السعادت
 میفرماید که عادت
 جاہلیت آن بود که
 چون قصد سفر یا کاری
 میکردند ستر میکردند
 بر یکی افعیل و بر
 دیگری لافعل و بر
 سوم لاشی یا غالی
 نوشته و در ظرفی
 می انداختند و یکی
 از آنها برمی آوردند
 اگر افعیل بر آمد
 در پی آنکار میرفتند
 و اگر لافعل می آمد
 نمیکردند و اگر غالی
 یا لاشی آمد بازی
 انداختند تا آنکه
 یکی از افعیل یا
 لافعل بر آید و زجر
 طیر و عیافه را
 ندان پندگانت
 چون قصد کاری
 میکردند پرنده را
 می پرانیدند اگر
 بهست بهست می
 پرید بهتر و مشکون
 میباشند و اگر
 بدست چپ می
 پرید از آن کار
 بازی ستانند و
 افعال و تطویر
 ترک بآنهاست
 که از عادت
 جاہلیت بود و
 الا اکثر اشغال
 فل و دیک و
 تطویر بدست
 اما فال نیک
 گرفتن شروع
 و مسندت
 کما وقع فی
 الیوم کانت
 رسول الله
 صلی الله
 علیه و سلم
 یستفال فی
 کانت تطویر
 و در حدیث
 که وارد است
 دو رکعت نماز
 من بنی عباس
 سوال ۱۱

و ان کنت تعلم ان فی ذل الامر شری فی ذی و معاشی و عاقبتی امری فاصرفه عنی و اصرفه عنی و اقرره لی انخیر حیث کان ثم یقینی به صاحب سفر السعادت

لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَشَهِدَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ خَيْرُ الْوَرَى أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيَا خَصْرَةٌ وَخَلْقٌ كَلْبٌ
وَأَنَّ مَسْئَلَكُمْ فِيهَا فَنَظَرٌ كَيْفَ تَعْمَلُونَ فَاتَّقُوا اللَّهَ حَتَّى تَقَاتِبَهُ وَلَا تَمُوتُوا إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ
سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَكَلَامُهُ بَيْنَ عِبَارَتَيْهِ مِنْهُنَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَنَا هَسَوْنًا وَالَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا فَهَدَانَا وَأَنْعَمَنَا
وَأَعْطَانَا وَالَّذِي أَطْعَمَنَا وَاسْقَانَا وَالَّذِي يُبَيِّتُنَا وَيُجَبِّنَا وَلَشَهِدَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ
لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَشَهِدَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ
أَمَّا بَعْدُ فَأَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ وَنَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَرَمُهُ وَكَاهِنْ عِبَارَتِ
نِيْزَانِ فِي أَنْفُسِهِمْ وَدَقِ امْرُؤُكَ لِلَّهِ وَالشُّكْرُ عَلَى نِعْمَاءِ اللَّهِ وَالصَّبْرُ عَلَى بَلَاءِ اللَّهِ فَقَالَ
اللَّهُ تَعَالَى فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُوا بِهِ وَاعْمَلُوا الصَّالِحَاتِ فَادْكُرُوا أَوْ قَلِيلٌ مِنْ
عِبَادِي الشَّاكِرِينَ وَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ إِنَّهُ جَوَادٌ كَرِيمٌ عَفْوٌ رَحِيمٌ

ذكر طريق كيفية خطبة ثانية

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ مُحَمَّدٌ كَلَّمَ النَّاسَ وَلَشَهِدَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ
وَلَشَهِدَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ أَفْضَلَ صَلَوَاتِكَ عَدَدَ مَعْلُومَاتِكَ
وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَزْوَاجِهِ وَأَوْلَادِهِ وَأَحْفَادِهِ أَجْمَعِينَ خُصُوصًا عَلَى أَفْضَلِ النَّاسِ
بَعْدَ النَّبِيِّينَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ وَعُمَرَ الْفَارُوقِ وَعُثْمَانَ ذِي النُّرَيْنِ وَعَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
وَالْحَسَنَ وَعَلِيَّ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَعَلَى عَمَلِهِمُ الْكَرِيمِينَ
وَعَلَى كُلِّ مَنْ اخْتَارَهُ اللَّهُ يُصَفِّيهِ بِنُورِ الْإِيمَانِ وَتَابِعَهُمْ بِالْإِحْسَانِ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا
وَلِخَلْقِ الْإِنْسَانِ الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا
إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ
وَكَلَامُهُ بَيْنَ عِبَارَتَيْهِ مِنْهُنَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ مُحَمَّدٌ كَلَّمَ النَّاسَ وَلَشَهِدَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ

و کشودن و بدو نوا می رسیدن که لفظاً کثرت در حاکمان و فوخته عند افطار ده و فوخته عند لقاء کرام
 بی صوم میسر نمی آید انتی ازین راه یا لان طریق از مسافت بعید میسر می رسیدن این ماه مثل زائران بیت الحرام
 احرام می بست می بستند و مانند حاجیان بیک گویان قافله قافل از هر جانب و اطراف برای تحصیل فوائد این
 ماه بخدمت شریف رسیده شرک دولت خدمت و شامل برکات این ماه می شدند و فیوض و برکات چنانکه
 شاید صحبت بابرکت ایشان حاصل می نمودند و از سماع کلام مجید و قیام میل حظ وافر می ربودند و از مقام خود ترقی
 نموده بمقامات عالیات می رسیدند و مشرف به بشارات عالییه می شدند و هر که اقبال اجازت و لائق منصب خلافت
 می دیدند و با اجازت و خلعت خلافت سرفراز فرموده خصصت میکردند و بکمال در خانقاه شریف از کثرت طالبان
 و اجتماع خدمتشان درین ماه هر روز روز عید و هر شب شب قدر بوده و معمول خانقاه حضرت شیخ رضی الله
 تعالی عنیه همچنین بود که پیش این ماه تا جمای یار چه سفید برای خلعت اجازت یاران تیار کنانیده نگاه
 میداشتند و لائق آنرا عطا میفرمودند و تمت با نخب العافیت

در روز واری
 شادی است
 بکلی نیست
 یکبار فقط
 در یک وقت
 وقت ملاقات
 با پدر و مادر
 از ملاقات
 به پایان

فهرست لطائف خمس المعروف بمقامات منظری

لطیفه اول مشتمل بر ۱۰ فصل

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۱	فصل اول در ذکر طریق نقشبندیه مجتهد	۱۷	فصل چهارم در ذکر کثرت و ملاقات	۲۸	الیشان از شیخ الشیوخ محمد عابد
۳۲	فصل دوم در ذکر سلسله نقشبندیه	۱۸	حضرت ایشان و غیر ذلک	۲۹	فصل پنجم در ذکر قدما و تکیه دلالت بر امتیاز حضرت ایشان بر اهل مافار
۳۳	وقادیه و حنیفه رحمت الله علیهم	۱۹	فصل پنجم در ذکر استفاد حضرت	۳۰	فصل ششم در ذکر تاخیر محبت شریف حضرت ایشان -
۳۴	فصل سوم در ذکر کمال و کمال شایع	۲۰	الیشان از حضرت نور محمد یارونی	۳۱	فصل هفتم در ذکر کثرت ملاقات حضرت ایشان -
۳۵	اربع حضرت ایشان یعنی سیدالاستاد	۲۱	فصل ششم در ذکر قدما و تکیه	۳۲	فصل یازدهم در ذکر ترک در راه و اوصاف حضرت ایشان -
۳۶	سید نور محمد یارونی رحمة الله علیه	۲۲	الیشان از حضرت حاجی محمد فیض	۳۳	فصل بیستم در ذکر استفاد حضرت
۳۷	و حضرت عو حاجی محمد فیض رحمة الله علیه	۲۳	فصل هفتم در ذکر استفاد حضرت	۳۴	الیشان از حضرت حافظ سیدالکرام
۳۸	و حضرت حافظ سیدالکرام رحمة الله علیه	۲۴	فصل هشتم در ذکر استفاد حضرت	۳۵	فصل نهم در ذکر کثرت ملاقات حضرت ایشان
۳۹	و شیخ الشیوخ محمد عابد رحمة الله علیه	۲۵	فصل نهم در ذکر استفاد حضرت	۳۶	فصل دهم در ذکر کثرت ملاقات حضرت ایشان

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۳	فصل سیزدهم در ذکر اقسام موقوفات	۱۱۶	تقوید برای دفع تب و لرزه	۱۳۳	ذکر طریق کیفیت صلوة الاستغفار
	که با صیاب خود می نمودند	"	ذکر طریق کیفیت تقویدات دیگر که	۳۵	طریق اخیری
۴۴	لطیفه سوم شکر بجا فصل		فقیر را اجازت آنها رسیده	۱۲۶	ذکر طریق کیفیت صلوة استسج
"	فصل چهاردهم در ذکر بعضی از عظاما	۱۷	برای دفع در چشم	"	ذکر طریق کیفیت صلوة کعبه
	حضرت الشیخان و آنچه ذکر اولیای	"	برای دفع جبری	"	ذکر طریق کیفیت خطبه دلی
	گرام بر زمان آنحضرت گذشته -	"	برای شفای هر مرض -	۱۲۷	ذکر طریق کیفیت خطبه ثانی
۵۴	فصل پانزدهم در ذکر بعضی از کشتن	"	و نیز برای شفا	۱۲۸	ذکر طریق کیفیت صلوة عیدین
	و طهرات حضرت ایشان -	"	برای محافظت ز رعیت -	"	ذکر طریق کیفیت صلوة التراويح
۶۰	فصل شانزدهم در ذکر انتقال حضرت	"	برای دفع پلنگ و غالی -	۱۳۰	ذکر طریق کیفیت روز و ماه مبارک
	ایشان از عالم فانی عالم جاودانی	"	برای دفع آماس گلو		رضان و بیان فضیلت آن -
۶۴	فصل هجدهم در ذکر غلغله حضرت ایشان	۱۱۸	برای دفع بواسیر		
۸۷	لطیفه چهارم شکر بجا فصل	"	ذکر طریق کیفیت استسجاء		
"	فصل نوزدهم در ذکر بعضی از کتابت	"	ذکر طریق کیفیت وضو		
	منزلت حضرت الشیخان رضی الله تعالی	۱۱۹	ذکر طریق کیفیت صلوة		
۱۱۵	لطیفه پنجم در بیان معمولات نظیر	۱۲۰	ذکر طریق کیفیت رفع سباب		
۱۱۵	ذکر طریق کیفیت ختم حضرت خوجا		ذکر طریق کیفیت تعداد رکعات نماز		
"	ذکر طریق کیفیت ختم حضرت مجدد	۱۲۱	ذکر طریق کیفیت صلوة التمجید		
۱۱۶	ذکر طریق کیفیت فاتحه با واج نشناختن	"	ذکر طریق کیفیت فضیلت صلوة التمجید		
	و عزیزان -		و در غیب آن -		
"	ذکر طریق کیفیت تقوید برای هر مرض	۱۲۲	ذکر طریق کیفیت قرأت در صلوة التمجید		
	و دردی که باشد -		ذکر طریق کیفیت آداب صلوة و		
"	تقوید برای طفل -	۱۲۳	فضیلت جماعت -		

هو الغنی

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد و صلوة گرفتار خود بینی و منی در ویش دل ریش عبد القی مجدوی اہل ہارمی نماید کہ دین آوان کجس
سمی سعدن الغیرۃ والایمان برادر طریق عبد الرحمن خان رسالہ مولفہ در ذکر حالات و مقامات حضرت
شمس الدین حبیب اللہ جناب مرزا مظہر جانجاناں شہید رحمت اللہ علیہ در قالب طبع در آمد از اسکہ مولف
آن رسالہ حضرت قطب فلک الارشاد و غوث الاقطاب والاؤاد مظہر کمالات غنی و علی مرشد باشد اللہ
المشہد شاہ غلام علی اند رحمت اللہ علیہ و اخای احوال و انکسار کہ در مزاج شریف ازیں بود در آن رسالہ
ذکر دیگر یاران حضرت شہید فرمودہ اند و حال خود کما فیغنی نہ نوشت تماند این امر غالی از غایت نبود کہ ذکر این جنین
خلیفہ عظیم الشان در آن رسالہ نباشد لہذا فقیر قد ری ذکر شریف آنحضرت مع ذکر خلفاء مجمل و منتخباً از خواہر علوم یہ کہ عم
فقیر شاہ رؤف احمد مرحوم تالیف فرمودہ اند و نیز چیز یکہ علم فقیر بر آن رسیدہ بود این را د نمود و تالیف شاہ صاحب
مسطور نیز قطرہ ایست از بحر غریب کربلہ راسعدی انشا کند مگر دفتری دیگر املا کند چہ مسلم الثبوت
ہست کہ ارشاد حضرت ایشان در عین حیات خود بحدی شدہ کہ شاید بمشائخ مہجوت و بعض افراد اگر شدہ
بعید نمی نماید از اقصای روم و شام تا بحدیچین و از مشرق تا مغرب خلفای حضرت ایشان در عین حیات منتشر
شدہ اند آری شک آنست کہ خود بودہ آنکہ عطار گوید پس بعد استعارہ سنونہ و رویت منام کہ دلالت بر حسن
ارقام ذکر شریف داشتہ باشد شروع کردہ شد و ہواستان **فصل در ذکر ولادت شریف**
ولادت شریف حضرت ایشان در سنہ ہزار و یکصد و پنجاہ ہشت و قصبہ پٹیالہ ضلع پنجاب ظہور آمد تاریخ ولادت
شرفش از مظہر خود بر می آید نسب شریف بہ حضرت مرتضی علی کرم اللہ وجہہ میرسد والد شریف شاہ عبد اللطیف
مردی متواضع و مجاہد بودہ اند کہ لہذا جوش دادہ میخورند و در صحرا رفتہ ذکر چہرہ می نمودند پیر ایشان شاہ

ناصرالدین قادری بودند مزار پیر ایشان و نیز مزار ایشان در حبش پوره عقب عید گاه محمّد شای و حضرت دہلی واقع است و از نسبت چشتیہ و شطاریہ نیز حظی داشتند چهل روز کامل خواب نکردند و شب اندک میخوردند و نیت روزه هم برای رعوت نفس نمیکردند قبل ولادت آنحضرت حضرت اسد اللہ الغالب را خواب دیدند فرموده اند نام پسر خود را بنام من بنمید بعد تولد ایشان علی نام نهادند چون حضرت ایشان بسن تمیز رسیدند تا با خود را غلام علی مشہور ساختند والدہ شریفہ بزرگی را خواب دیدند کہ فرمود ما من عبد القادر بنمید لاقم گوید شاید آن بزرگ حضرت غوث الاعظم شیخ عبدالقادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ باشند عم آنحضرت کہ مر و بزرگ بودند و در یکا قمر بنیہ حفظ نمودند بحکم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عبد اللہ نام نهادند والدہ آنحضرت برای اقتضای این امر خود کہ صحبت و احضر علیہ السلام بودند آنحضرت را از وطن طلبیدند از قضای آبی آن بزرگ در شب رسیدن ایشان کہ یازدهم رجب بود انتقال فرمودند والدہ ماجدہ فرمودند ما برای سعیت طلبیدہ بودیم تقدیر نمود الحال ہر جا کہ بوی بمشام شمارسد اخطار قیہ کنید بزرگان کہ در دہلی در آنوقت متعین بودند آنہا را دریافتند حضرت ضیاء اللہ و شاہ عبدالعدل ہر دو خلیفہ حضرت خواجہ محمد زبیر و خواجہ میر درد فرزند خواجہ ناصر و مولوی فخر الدین و شاہ ناؤ و شاہ غلام سادات چشتی و دیگر اعزہ را دریافتند و در سنہ ہزار یکصد و ہشتاد کہ عمر شریف نہشت و دو سالہ بود در خانقاہ شریف حضرت شہید رسیدند حسب الحالہ **س** از برای سجدہ عشق استانی یافتیم بہ سرزمینی بودند منظور آسمانی یافتیم بہ عرض سعیت نمودند فرمودند جانیکہ ذوق و شوق باشد بجا سعیت کنید بجا سنگہ سنگ لیست عرض نمودند مرا بہین منظور است فرمودند مبارک است پس سعیت ساختند حضرت ایشان در احوال خود نوشتہ اند بعد حصول مناسبتی بعلم حدیث و تفسیر سعیت در خانہ ان قادریہ بہت مبارک حضرت شہید نمودم تلقین و طریقہ نقشبندیہ مجد دیہ فرمودند پانزدہ سال در طلقہ فکر و مراقبہ شریعت سعادت یافتیم بعدہ این کہینہ را با جارت مطلقہ بنواختند در اول ارادت تردد دہشتم کہ شغل و طریقہ نقشبندیہ یکم رضای حضرت غوث الاعظم باشند یا نہ دیدم کہ حضرت غوث تلقین در مکانی تشریف داشت و محافوی آن مکان مکانیست کہ حضرت شاہ نقشبند تشریف میدارند رحمت اللہ علیہ بخواسم کہ نزد حضرت نقشبند حاضر شوم فرمودند مقصود خداست بروید مضائقہ نیست در اول سختی بسیار از معاش بمن رسید پاره از معاش دہشتم کہ ہشتہ توکل بسیمہ خود ساختم کہنہ بوریالہ شریختی زیر سر دہشتم از شتضعف یکبار در حجرہ ہستم کہ بہین قبر من مت اوسجاند بہت کسی فتوحی فرستاد پنجاہ سال است کہ بگوشتہ عفت

نشسته ام گویند چون آنحضرت یکبار در بستند و گفتند اگر بمیرم در همین حجره بمیرم تا یباید الهی در رسید شخصی آمد
گفت در کبشاید حضرت ایشان نکشادند باز گفت از شما کارست بکشاید بکشادند چند رویه از شکاف
انداخته رفت از همون روز قیامت کشاده شد پس آن صد تا کس از علماء و صلحا از اقا لیم قطع منازل نموده
بجده رفت شتافتند بعضی حکم آن سرور صلی الله علیه و سلم در واقعه بخدمت رسیده اند مثل مولانا خاقد رومی
و شیخ احمد کردی و سید اسماعیل مدنی و بعضی بدالالت بزرگان بیعت نمودند مثل مولانا محمد جان و بعضی
ذوات آنحضرت را بخواب دیده مشرف شدند قریب دو صد کس کم و بیش در خاقانه شریف می بودند کفایت
ایشان بوجهی همیامی میشد با وجود چنین کمال بجدی بود که روزی فرمودند سگ که بخانه من آید میگویی الهی
من کیستم که دوستان ترا وسیله گردانم بجز این مخلوق خود بر من رحم فرما و همچنین کسی که برای طلب می آید
بواسطه او قریب بچویم اکثر عمل حضرت ایشان بر حدیث شریف بود از فرزندان حضرت شاه ولی الله محدث سنده
حدیث دارند و نیز از مرشد خود و کلام الله حفظ داشتند لیکن مردمان آگاهی نداشتند خواب بسیار کم میفرمودند
وقت تجدید مردم اگر خواب غفلت میبودند بیدار میفرمودند و خود نماز تجدید خوانده بمراقبه و تلاوت کلام الله
شریف مشغول می بودند و مقدار ده سیپاره هر روزه میخواندند مگر در ضعف قدری کم شده بودند
صبح اول وقت بجماعت ادا نموده بحلقه و مراقبه تا اشراق می پرداختند و بسبب هجوم چندی بار حلقه
میشد و دوم اول بر می خاستند بجای شان دیگران می نشستند بعد از آن درس حدیث و تفسیر طالبان
میفرمودند و هر که برای ملاقات می آمد قدری مهلت داده رخصت میفرمودند و نذر میگفتند که فقیران در فکر
گور مشغول اند و نیز در اشیر بنی یا تحفه میدادند یکبار نواب محمد امیر خان که از اولاد حضرت غوث الاعظم و نواسه
حضرت خواجه باقی بالله رحمت الله علیه بود و آنحضرت از جهت بزرگ زادگی تکریم شان بسیار میفرمودند
قدیمی نشست آنحضرت عنده فرموده رخصت دادند دل شان از غلبه محبت بر نمی خاست آنحضرت بخاتم
فرمودند که قبایح مکان آورده به نواب صاحب اندر کن که ایشان نمی خیزند اما مکان نذر نموده خود میروم
فی الفور برخاستند وقت طعام قدیمی از آن قریب زوال تناول میفرمودند و آخر طعام اغذیه که مکلف کرده
برای حضرت میفرستادند نمی خوردند بلکه برایی طالبان نیز مکرده می داشتند مگر مسالکان را کسی که از
اهل شهر در آن وقت عاضری بودند تقسیم میفرمودند و گاهی دیگر با همچنین میگفتند هر کسی که میخواهد میببرد
آری اگر کسی مسلمان میستند و محل شبی نمی بود اول از آن چه سلم حصه می برد آورده اند که نزد امام اعظم

رحمة الله علیه قبل حلال حولان شریف و نصاب ادائیگی زکوة هائزست که صدقه قرض به نسبت نفل ثواب
 بیشتر دارد و بعد برای نیاز هیران سیتا حضرت خواجه بهار الدین نقشبند رحمت الله علیه حلوا و غیره تیار میکردند
 آنرا بفقر تقسیم نموده و نیاز والد خود تیزی کردند و در او آیین که در مصرف فقرای خانقاه می شدند میدادند و
 هر کس که اهل حاجت پیش می آمد آنرا میدادند و گاهی شخصی بی اطلاع می بود با وجود دیدن او و از جانب او رد
 میکرد و اندیند و مردم کتابهای برده نموده کتاب برای بیج می آوردند تحسین آن کتاب میفرمود و در مسلمانان
 میدادند و حیاه کسی میگفت حضرت این کتاب از کتب خانه جناب است و علامت موجود است بعنف رنج
 شده منع میفرمودند و میگفتند صاحب یک کاتب چند کتاب نمی نویسد بر سر اصل سخن رویم و گوئیم بعد تناول طعام
 قدری قبل از ساخته بمطالعه کتب و زمینه مثل نجات و آداب المریدین و غیره و تا بخریات ضروریه اشتغال میفرمود
 پس نماز و اگر چه چیزی در تسنیه و حدیث فرموده نماز عصر میخواندند بعد از کتب حدیث و تصوف مثل
 مکتوبات امام ربانی و عوارف و رساله کشمیریه فرموده تا شام بحلقه ذکر و توجه مشغول می بودند بعد نماز شام
 توجه بمریدان خاص داده تناول طعام نموده نماز عشا خوانده اکثر شب نشسته ذکر و مراقبه میکردند و اینها اگر خواب
 بسیار غلبه میکردند کی بر صلی پهلور است میکردند و گاهی بر چهار پای خوابیده باشند لیکن معلوم نیست که
 گاهی پا دراز کرده باشند اکثر بطور اعتدال مراقبه است و از آن سرور علیه الصلوة و السلام این مثبت منقول است
 و او را لیاضه مثل غوث الاعظم ثابت است می نشستند از غایت حیا پا درازتر کرده باشند حتی که وفات
 به همین طور شد و فوج بفقر تقسیم میفرمودند و خود لباس خشن عادت داشتند اگر جامه نفیس کسی
 میپوشید و بجمع فرموده چند جامه خرمیه تصدیق میفرمودند همچنین در دیگر اشیاء میفرمودند اگر چند کس
 میپوشند بهتر است از یک کس و عادت اکثر این سرور صلی الله علیه و سلم هم همین بود که لباس غلیظ خوش
 نمی پوشیدند چنانچه در بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنها منقول است که پا در خشن و تهنید ملک برآورده
 فرمود و همین روح آن سرور صلی الله علیه و سلم قبض شد و سخاوت بدرجه علیا داشتند و رعایت انضباط بسیار
 بود و وقت حلقه مردمان را میدادند و حیا بر پنجاب چنان غالب بود که شکل مردمان چه که شکل خود هم در آئینند
 نمی دیدند شفتت در باره مومنان چنان داشتند که اکثر در شب و عا میفرمودند حکیم قدرت الله خان که همیشه
 بودند اکثر اوقات ایشان در غیبت حضرت ایشان صرف میشد یکبار از سبزی مجبوس شدند چه سبزه دار
 خلاص او شایان نفرموده باشند ذکر دنیا به مجلس شریف نمی بودند و ذکر امر به فقر اگر مجلس سفیان غری

بود اگر کسی غیبت میکرد میفرمودند با حق به بدی من هستم شخصی ذکر شاه عالم بادشاه به پدی کرد حضرت صاحب
 بودند فرمودند منوس که روزه رفت کسی عرض نمود حضرت ذکر بدی کسی نفرموده اند فرمودند صاحب اگر چه نکرده
 لیکن شنیدم که ذکر و سلب و غیبت برابر است امر بالمعروف و نهی عن المنکر شیوه شریف بود بسیار فاه
 چه قدر حساب فرمود جانده هرگز بدین امر خوف نداشتند مکتوبی که ببادشاه اکبر شاه در حساب نوشته اند
 در مکتوبات شریف موجود است سید اسمعیل بنی که از مدینه منوره باذن آنسور و صلی الله علیه و سلم حاضر شده
 بکلم حضرت ایشان در آثار نبویه که در مسجد جامع نهاده اند رفتند آمده عرض نمودند اگر چه برکات حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم در آنجا محسوس میشود لیکن ظلمت کفر نیز در آنجا موجود است تحقیق شد تضاد و بعضی اکابر در آنجا
 بودند درین مقدمه بادشاه نوشته اند آن تضاد بر آواز زدند ثواب شمشیر بهادر پیرس ملک بن دلیل کجند یکبار
 کلاه نصاری پوشیده حاضر خدمت شد آنحضرت و طیش آمده آنرا منع فرمودند آنحضرت عرض نمود اگر همین
 احتساب هست باز نخواهم آمد فرمودند خدا شما را در خانه ماندار آن شخص مغلوب غضب شده بر خاست تا انیم
 صفه و الان رفته کلاه خود بجد متکا روده باز حاضر شد و عیت نمود بعضی را بسببوت منع میفرمودند که در حساب
 اول بسببوت باید یکسری می گفتند که علم من ریش نداشتند بخدمت شریف حاضر شد حضرت دیده نهی
 فرمودند بحسب است میر صاحب مار ریش ندارند بعد بانفساط پیش آمدند فرمودند هر چه هست از خانه ایشان
 هست مایان گماشته شماستیم الغرض آن شخص رفتند و گوی پس ازین ریش تراشیدند ترک و تجرید بر سر
 داشتند که بادشاه وقت دیگر امر از آنها می نمودند که چیزی خرج خاقان معین کنند اکثر این قطعه بر زبان مغبهر
 بیان میگذاشت قطعه خاک نشینی است سلیمانیم تنک بودا فتر سلطانییم هست چهل سال که می پوشش
 گفته اند فلعت عریانیم ثواب امیر خان والی بلده لوک و سرور پنج پهن آرزو نمود شاه رؤف احمد صاحب
 فرمودند بنویسید بیت مآبروی فقر و قناعت غنی بریم با امیر خان بگوی که روزی مقدر است به اکثر
 میفرمودند جاگیر ما مواعید الهی است وَ قِي السَّعَاءُ بِرُفْقِكُمْ فَا مَا لَكُمْ عَدُوٌّ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ سُبْحَانَ
 کفایت جمیع همات دین و دنیا کی ایشان میفرمودند و اخراجات خاقان اغییب بود میفرمودند درین طریق جابر
 چیز ضرورت دست شکسته پاشکسته دینی درست یقینی درست آخر عمر ضعف بسیار روداده بود اما
 چون این شعر بخواند درین ضعف می نشستند و قوه بقوت میفرمودند لای لای هر چند بهر خسته دل
 و ناتوان شدم هر که یاد روی تو کردم جهان شدم و مرتبه عشق بجناب سرو کائنات داشتند هرگاه

تمام شریف میگرفتند بیتاب میشدند یکبار قدم قدم شریف تبرک آب آورد گفت سایه رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم بر ذات ایشان باشد از شنیدن این کلام بیتاب شدند و بوسه بروی پیشانی آنخادم دادند فرمود
 که من که باشم که سایه رسول خدا بر من باشد و آنخادم را بنواختند در مرض موت تریندی شریف بر سینۀ
 مبارک بود اگر چه حدیث که ام فعل حضرت صلی الله علیه و سلم می برآمد بران عمل مینمودند گوشت شانه بر
 می طلبیدند و آنرا طبع میفرمودند که مسنون است و از قرآن شریف ذوق نهایت بود در صلوة او این و توحید
 از والد فقیر خفته شنیده اند و احیاناً بوقت غلبه شوق اگر زیاده می شنیدند بیتاب میشدند میگفتند بس کنید زیاده
 طاقت ندارم و اکثر شمار در روی شنیدند و بران وجهی میسر رسید لیکن از بس که کوه استقامت بودند آنرا
 ضبط میفرمودند ابو الحسن نوری قدس میفرمودند سید الطائفة جنید نشسته بود نوری فرمود انک ایضاً یحیی
 الدین بن سیمعون جنی گفت وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْتَهُمْ مَاجَالًا وَّ هِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّيْفِ جنید نهایت ستقیم
 بود را رقم گوید گاهی در طریقه می دید ظهور نبوت چشمه که ارث از والد حضرت مجدد است نیز ظهور میفرمایند از
 حضرت مجدد و نیز با وجود کمال ممکن احیاناً حالت ذوق و شوق منقول است غوی شکل و شمائل حرکات
 و سکانات آنچه خوبان همه دارند توتهاداری سبحان الله سخن از کجا بجا رسید ع هر چه استاد
 ازل گفت بگویم و نطق طبع بجای داشتند که اگر کسی دو دمنبا کوی کشید رنجه میشدند و محرم میوزانید
 میفرمودند مسجد را افغانان لباس دانی کرده اند از بعض کسان شنیدم که خود بخود احیاناً بوی خوش از مکان
 شریف ایشان می آمد و کسان را بیرون میفرمودند همانا که ظهور روح حضرت رسالت صلوات الله علیه و سلم
 و دیگر پیران مینمود میفرمودند من صورت حضرت خواجۀ نقشبند و حضرت مجدد و معاینه میکنم یکبار یک پهلوشل شد
 استاد از روح حضرت مجدد نمودم همون وقت صورت شریف ایشان معلق در هوا دیدم کل آن بیاری
 سلب نمودند و میفرمودند اگر اکابر چشتیه که سرستان ذوق محبت اند سماع و سرود دست که دل را
 از نگارنگ شوق می آورد پوده انچه هر یار خرق میسازد و کرک ماستو سلطان سلسله نقشبندیه که باده نوشان
 جام مودت ایم حدیث و درود است که قلب را گوناگون از ذوق می بخشد ع آن ایشان من چنین بارب
 و چنین قنیه که اسم مبارک بر زبان می برآمده آه گفته دست بالامی کردند و گاهی هر دو دست کشاده
 بهم می آوردند چنانچه کسی را باغوش کشند و شعر مولوی علیه الرحمة میخواندند موسی آداب دانان
 دیگر اند و سوخته جان و روانان دیگر اند و فصل در ملفوظات حضرت ایشان میفرمودند

لحم

لحم

لحم

لحم

لحم

لحم

لحم

لحم

لحم

لحم

لحم

لحم

لحم

لحم

آن برکات از اثر اجابت متعسرست بعضی گویند اگر ثقات در هر دو دست و در علامت اجابت است
 و متن می گویم اگر التماس صدر دست و در علامت اجابت است میفرمودند بیعت شسته است یکی برای توفیق
 بپایان روم بر آتیه از معاصی سوم برای کسب نسبت میفرمودند مردمان چهار قسم اند نامزدانند و مردانند
 و جوانانند و فرزانند طالب دنیا نام طالب عقبی مرد و طالب عقبی و سولی جوان و طالب سولی فر میفرمودند
 که خطره چهار قسم است شیطانی و نفسانی و ملکی و حقانی شیطانی از بسیاری آید و نفسانی از فوق یعنی دماغ و
 ملکی از زمین و حقانی از فوق الفوق میفرمودند هر کما لایکه در انسان ممکن است سوای نبوت و حضرت محمد و ظهور
 فرود بر باطنی هر لطافت که نهان بود پس پیره غیب همه در صورت خوب و نیکو ساخته اند
 هر چه بر صفحه اندیشه کشد کلک خیال به شکل مطبوع تزیینات از آن ساخته اند میفرمودند هر که او بیست
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواهد بعد نماز عشا در خیال دستهای آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دست
 خود گرفته بگوید یا رسول الله یا معتك على خمس شهادة ان لا اله الا الله و اقام
 الصلاة و اداء الزكاة و صوم رمضان و حج البيت ان استطعت اليه
 سبيلا چند شب این عمل بجا آرد اگر او بیست بزرگی خواهد و خلوت نشسته دو گانه بر وحش خواند
 متوجه روح آن بزرگ نشیند میفرمودند حق سبحانه و تعالی در آن ادراک عطا کرده که بدن من حکم قلب پیدا کرده
 از جوانب اربعه هر شخص که بپاید نسبت او معلوم میکند میفرمودند سه کتاب نظیر ندارد قرآن شریف صحیح بخاری
 مستنوی سولوی روم میفرمودند اولیا سه قسم اند ارباب کشف و ارباب ادراک و ارباب جهل میفرمودند کم شخص
 از اولیا کمال حضرت محمد و یافته باشد اگر تمام او گیر و جودیه را توجه فرماید بشاهراه شهو آرد میفرمودند سعدی
 شیرازی در سهروردی طریقه مرد فهمیده بودند در سخن تصوف تمام کرده اند **۵** مرا بهر دانائی مرشد
 شهاب و دو اندر فرمود بر روی آب و یکی آنکه بر خویش خود بین مباحش و دیگر آنکه بر غیر بین مباحش
 میفرمودند هر که از ملاقات دارد لباس مال پوشد و طور اختیار کند به باطنی یا مرو یا رازرق پیر
 یا بخش بر فغانان نخست نیل و یا کن با پهلایان دوستی و یا بانگن خانه و رز و پیل و میفرمودند روح
 بعضی مومنان ملک الموت قبض میفرماید و بار و احضن خواص فرشته را نیز و خلعت **۵** در کوی تو
 عاشقان چنان جان بدهند که با نجات ملک الموت بکنند هر گز را غم گوید محتمل است الله یتوفی الا نفس حین
 موافق و قل یتقوا الله انما یوفی العاقلین انفسهم انما یوفی العاقلین انفسهم انما یوفی العاقلین انفسهم

نویس
ملاحظه
فکر
کرم
توجه
به
این
نکته
مورد
است
تجربه
نمی
سرس
دارد
رود
مست
و هیچ
سبب
چون

باید که شیخ این سخن کبروی نظم کرده ابیات نلن جوین و خرقه نشین و آب شوی سبزه کلام و حدیث پیری
 هم نسخه دو چار علمی که نافع است و درین نه لغوی علی و از غصری و تاریک کلبه که پی روشنی آن به پیرو
 منتی نبرد شمع غاوری به با یک دو آشنای که نیر زب نیم جود در پیش چشم هست شان ملک بخوری به این آن
 سعادت است که حسرت برد بران به جویای تخت قیصر ملک سکندری به و نیز اشعار جامی میخوانند در مای
 لنگه زیر لنگه بالائی غم زد دهنم کلاه کرک بویاد بویاد بویاد بویاد بویاد بویاد بویاد بویاد
 ایقده بس بود جماله را به عاشق زندا ابالی را به را قلم گوید ابیات حافظ رحمت الله علیه نیکو
 حالت تحت لک می رود و دیار زیرک و از باد کهن و دمنی به فرم غنچه و کتاب و
 گوشه چمن به سن این مقام بدینا و آخرت ندیم به اگر چه دریم افتند هر دم بختی به که هر که کنج
 قناعت بکنم دنیا او به فروخت یوسف مصری بختترین شمن به میفرمودند عقل نوزانی آنست
 که بلا وسط مقصود دلالت نماید و ظلمانی آنکه بچراغ هدایت مشرب راه آرد میفرمودند طالب را باید
 که یک لمح از یاد مطلوب غافل نباشد این مشرب عاشقی است خسرو به بے خون جگر چشید
 نتوان به میفرمودند حب الدنیا را س کل خطیته در اس گنا مان کفر است اهل دنیا کافران
 مطلق اند به روز و شب در بقیع و در بقیع اند به میفرمودند زوال عین آنست که سالک انا گفتن نتواند
 چنانکه خواجہ احرار رضی الله عنه فرموده اند انا الحق گفتن آسان است و انا را زائل کردن مشکل است میفرمودند
 در معنی بیت ثنائی به هر چه از دوست و امانی چه کفران حرف چه ایمان به هر چه از یاد و رفتی چه نیست
 آن نقش چه زیبا به سالک در ابتدا قلب از نوافل ماند و اکتفا بر فضل و سن مولده کند میفرمودند
 طریقه مجددیه چار دریای فیض دارد نسبت نقش بندی و قادری حبشی و سهروردی لیکن اول
 غالب است میفرمودند کفر طریقت آنست که هتیا زید خیزد و بجز ذات حق هیچ در نظر ندارد منصوب علاج
 گوید گفت بدین الله و الکفر واجب و لدی و عند المسلمین قبیح به میفرمودند هر که مخدوم
 شدن خواهد خدمت مرشد کند ع هر که خدمت کرد او مخدوم شد میفرمودند الحال صعب شده ام بیشتر
 در مسجد جامع شایه جان آباد آب تلخ حوض بخوردم و سیپاره کلام مجید میخواندم ده هزار نفی و اثبات
 میکردم نسبت باطن چنان قوی بود که تمام مسجد پر از نور میشد چنان در هر کج که میگفتم شتم بر ملا
 غوغا اگر میرفتم نسبتش بهت میگشت من خود را بهت میکردم و تو وضع آن نرنگ میکردم

باید که شیخ این سخن کبروی نظم کرده ابیات نلن جوین و خرقه نشین و آب شوی سبزه کلام و حدیث پیری
 هم نسخه دو چار علمی که نافع است و درین نه لغوی علی و از غصری و تاریک کلبه که پی روشنی آن به پیرو
 منتی نبرد شمع غاوری به با یک دو آشنای که نیر زب نیم جود در پیش چشم هست شان ملک بخوری به این آن
 سعادت است که حسرت برد بران به جویای تخت قیصر ملک سکندری به و نیز اشعار جامی میخوانند در مای
 لنگه زیر لنگه بالائی غم زد دهنم کلاه کرک بویاد بویاد بویاد بویاد بویاد بویاد بویاد بویاد
 ایقده بس بود جماله را به عاشق زندا ابالی را به را قلم گوید ابیات حافظ رحمت الله علیه نیکو
 حالت تحت لک می رود و دیار زیرک و از باد کهن و دمنی به فرم غنچه و کتاب و
 گوشه چمن به سن این مقام بدینا و آخرت ندیم به اگر چه دریم افتند هر دم بختی به که هر که کنج
 قناعت بکنم دنیا او به فروخت یوسف مصری بختترین شمن به میفرمودند عقل نوزانی آنست
 که بلا وسط مقصود دلالت نماید و ظلمانی آنکه بچراغ هدایت مشرب راه آرد میفرمودند طالب را باید
 که یک لمح از یاد مطلوب غافل نباشد این مشرب عاشقی است خسرو به بے خون جگر چشید
 نتوان به میفرمودند حب الدنیا را س کل خطیته در اس گنا مان کفر است اهل دنیا کافران
 مطلق اند به روز و شب در بقیع و در بقیع اند به میفرمودند زوال عین آنست که سالک انا گفتن نتواند
 چنانکه خواجہ احرار رضی الله عنه فرموده اند انا الحق گفتن آسان است و انا را زائل کردن مشکل است میفرمودند
 در معنی بیت ثنائی به هر چه از دوست و امانی چه کفران حرف چه ایمان به هر چه از یاد و رفتی چه نیست
 آن نقش چه زیبا به سالک در ابتدا قلب از نوافل ماند و اکتفا بر فضل و سن مولده کند میفرمودند
 طریقه مجددیه چار دریای فیض دارد نسبت نقش بندی و قادری حبشی و سهروردی لیکن اول
 غالب است میفرمودند کفر طریقت آنست که هتیا زید خیزد و بجز ذات حق هیچ در نظر ندارد منصوب علاج
 گوید گفت بدین الله و الکفر واجب و لدی و عند المسلمین قبیح به میفرمودند هر که مخدوم
 شدن خواهد خدمت مرشد کند ع هر که خدمت کرد او مخدوم شد میفرمودند الحال صعب شده ام بیشتر
 در مسجد جامع شایه جان آباد آب تلخ حوض بخوردم و سیپاره کلام مجید میخواندم ده هزار نفی و اثبات
 میکردم نسبت باطن چنان قوی بود که تمام مسجد پر از نور میشد چنان در هر کج که میگفتم شتم بر ملا
 غوغا اگر میرفتم نسبتش بهت میگشت من خود را بهت میکردم و تو وضع آن نرنگ میکردم

سیفر سودند ز ناتوانی خود انقدر خبر دارم کہ از رخش نتوانم کہ دیدہ بردارم +

فصل در مکاشفات الہامات حضرت ایشان قسلسالہ سرور

فرمودند روزی در بیتابی فراق آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خاک پاشیدم از این امر کہ در شرع
نیک نیست ظلمتی ہم پیدا شد میروح اللہ کہ مخلص حضرت شہید بود او شان را در خواب دیدم کہ
میگویند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم منتظر شما نشستہ اند از غایت شوق در خدمت رسیدم معاقلہ
فرمودند تا وقت معاقلہ بر شکل شریف خود بودند بعد بر شکل سید میر کلال رحمت اللہ علیہ شدند روز
قبل نماز عشاء خواب رفتم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمدہ منع فرمودند و وعید بیان فرمودند یکبار
از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خواب پرسیدم یا رسول اللہ من را فی حقہ رائی الحق حدیث شما
است فرمودند آری مدام تسبیح و تحمید خواندہ بروح آنحضرت میگذازانید یکبار ترک شد دیدم آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم بہون شکل کہ در شامل ترمذی بیانست آمدہ شکایت فرمودند یکبار خوف آتش
دو نوح بسیار غلبہ آورد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم تشریف آوردہ فرمودند کہ ہر کہ با محبت
دارد در دو نوح نخواہد رفت یکبار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم فرمودند نام تو عبد اللہ و عبد
المہین ہست یکبار دیدم کہ گوشت چہرہ من دو گشت از گوشت چہرہ مبارک حضرت سلطان المشغ
شدہ و بدنی نماید یکبار دیدم شخصی پیراہن حضرت مذکور آورد و گفت ایشان پرتوان من گفتم پیر من مرا
جا بجانان رحمۃ اللہ علیہ ہستہ چند بار تکرار کرد آخر گفت سلطان المشغ پیر صحبت شما ہستند
یکبار حضرت مجدد تشریف آوردہ فرمودند تو خلیفہ من ہستی یکبار حضرت خواجہ قشربند تشریف
آوردہ در پیرہن من داخل شدند روزی دیدم بزرگے آمدہ نزد من نشست نام پرسیدم گفت
بہاؤ الدین یکبار شخصی خلعت آوردہ گفت غوث الاعظم ترا عنایت کردند مولانا خالد عرض نمودند خلعت
تخلبت ہا شد حضرت ایشان فرمودند از تو وضع نام آن مقام نمیگیرم روزی بر مرزا حضرت خواجہ باقی
باللہ رفتہ عرض توجہ نمودم از مرزا آمدہ توجہ کردند وقت استوا بود و در بر غاسم حسرت بخورم
چہرہ تادم کیفیتش در بیان نمی آید روزی بر مرزا حضرت خواجہ قطب الدین رفتہ گفتم شی اللہ شی اللہ
دیدم یک حوض پر از آب کہ از کنارہ او آب میریزد و القاشد سینہ تو از نسبت مجددیہ پرست گنجائش

و دیگر ندارد و روزی هم از سلطان ایشاخ رفته عرض توجه نمودم فرمودند که لایب احمدی شما را حاصل است
عرض کردم نسبت خود نیز عطا فرمایند توجه فرمودند دیدم چهره ایشان مثل من شده و چهره من
مثل ایشان نهایت محظوظ شدم یکبار در عرض حضرت خواجه محمد زبیر رحمه الله حاضر شدم ایشان
تشریف آورده فرمودند عبادت بکثرت بکنید درین راه لقبی باید تا در سه از تصرفی بمشایده عرض
کردم مرتبه شما چه طور حاصل شود فرمودند اکثر لقب یکبار مکانم معطر گشت بالا لکریتم دیدم بر فرق همین
روح معطر منور جلوه نماسست در حوالی آن مثل شعثان آفتاب تجلی است جیران گشتم که این کمیت بعد آن
بنیاط گشت شاید روح مبارک آن سرور صلی الله علیه و سلم یا روح غوث الاعظم رضی الله عنه باشد
باین تحمل روزی در میان اهل خانقاه نزاع لفظی پیش آمد حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه آمده فرمودند
هر که نزاع نماید از خانقاه بد کنی یکبار سیده النساء رضی الله عنها در مکانم آمده فرمودند من برای تو زنده
شده ام و آمده ام روزی طعام مشکوک خورده بودم دیدم حضرت شهید تی میکنند و میفرمایند طعام هر جا
نباید خورد یکبار لهم ساختند منصب قیومیت بتو عطا شد روزی الهام شد از تو طریقه جدیدی برآمد روزی
برای وسعت مکان عرض نمودم الهام شد تو اهل و عیال نداری چه حاجت است روزی مکان همسایه
طلب نمودم الهام شد چه همسایه بر تلخیص میرسانی و بدر میکنی روزی بقصد زیارت حرمین شریفین
نیم قدم برخاستم الهام شد ترا همین جا مانده بهتر است روزی گفتم یا شیخ عبدالقادر شینا لعل الهام شد
اگو یا ارحم الراحمین شینا لعل روزی الهام شد حضرت سلطان ایشاخ خلفای خود بد کن فرستادند
شاه کابل و بخاری بفریبید کلام ربانی که از صورت و محن بگریست سه بار شنیدم یکبار در درسه دو بار
در مکان مسکون که الحال سکونت دارم یعنی خانقاه شریف شیشه گفتم یا رسول الله آواز آمد لیک و نام من
+ عبد صالح فرمودند +

فصل در بعضی کرامات حضرت ایشان

بر سالکان راه الهی و طالبان فیض نامتناهی مخفی و محجب نیست که هیچ کرامتی و خرق عاداتی با محبت
خدا و اتباع سید انبیا علیه و علی آله الصلوٰه و السلام برابر نیست و این هر دو امر در وجود با وجود حضرت
ایشان با مرتبه کمال بودند و عظم کرامات و فضل خرق عادات تصرف در باطن طالبان و القا

فیض و برکات حضرت سبحان بصدر و زبان است و این امور از آنجناب چندین بظهور رسیدند که تحریر آن و تقریباً باید هزاران دلهائی ارادت مندان را فراگردانیدند و صد بار بجزایات و واردات الهیه رسانیدند و بسیاری از مقامات و حالات عالیّه فائز فرمودند اما تصرف در مکنونات و اخبار مغیبات مطابق نفس امر با الهام الهی و حل مشکلات و برآمد عاجات از دعا و انتم بسیار بوقوع آمد اکثر کارهای مردم بدعای آنجناب بانصرام میرسید و بسیاری عقدهای مفتوح میشد بارها موافق فرموده بطوری آید که بمصدق **س** مطلق آن آواز خود از شبه بود که چه از حلقوم عبد الله بود که کلام کریمت لغلام آن عالی مقام سرسرا لهام خوارق اولیا پر قوی سجده پیغمبر خداست صلی الله علیه و سلم بسیاری کسان در مقام آنجناب را دیده اند طریقه نموده شرف باب حضور شدند و بمقامات عالیّه رسید به باو طمان خود رفتند و با وجود کثرت طلبان هر یک را بتوجه از مقام بمقامی می بردند و از حالی بجالی میرسانیدند و از قوت توجه کار سنین بایام قلیله میفرمودند اکثر فاسق و فجرا را از توجه شریف تاب شده براه راست آمدند و بعضی کفار باندک التفات آنجناب مشرف باسلام شدند که **کریمت** روزی هستند و بچه برهنه زاده در مجلس شریف آمد شکل محبوب و صورت مرغوب و پشت همه اهل محفل رو بجنب و **س** آوردند حضرت ایشان را نظر عنایت بوی افتادنی الحال زنا را کفر از گردن خود دریده خلعت ایمان پوشید قامت خود را از زیور کلمه شهادت بیارست حسن را از نور اسلام جلاداده برخواست **س** بنشین بگدایان در دوست که هر کس بنشست باین طائفه شاهی شد و برخواست **س** **کریمت** مولوی کریمت الله را که از خادمان حضرت ایشان بودند روزی در جنب بشارت شد آنجناب دست مبارک خود آنجا نموده است فرمودند فی الحال رفع شد **کریمت** یکبار بکشتی روان توجه فرمودند ایستاده شد **کریمت** میان احمدیاری که جلایه صحاب حضرت ایشان بودند گفتند که من برای تجارت میرفتم در این راه بصحرا دیدم که حضرت ایشان تشریف آورده قریب بهیل من ایستاده فرمودند که بهیل را بکنجید و بدو ایند و این قافله جدا شده بگذرید که قطاع الطریق آمده این قافله را غارت خواهند کرد این سخن گفته از نظر غائب شدند من بهیل را دو اینده از قافله جدا کردم بقعنائی الهی همه قافله را از دزدان بگارت بردند من بخیر و خوبی داخل منزل شدم **کریمت** میان زلف شاه که یکی از مخلصان حضرت ایشان است گفت که من در اوائل حال که بخدمت حضرت ایشان می آمدم در دشت راه گم کردم ناگاه

بزرگی نموده شد مرا بر است آوردند گفتند که شما کیستید گفتند تو برای بیعت پیش کسی که میروی
 من چهارم دو بار مر این واقعه پیش آمد **کرم است** و نیز میان احمد یا نقل مینمودند که یکبار من چهار حضرت
 ایشان بجهت تفریت در خانه صاحب که مریده حضرت ایشان بود رفتم که دختر کلان سالش مرده بود حضرت
 ایشان بطرف آن ضعیفه خطاب کرده فرمودند که الله تعالی ترا فرزند نعم البدل عنایت فرماید آن زن
 عمر رسیده گستاخانه عرض نمود که ای حضرت حالا من پیر شده ام و شوهر من نیز پیر است ظاهراً لا ولد
 پیدا شدن خلاف عقل است حضرت ایشان فرمودند حق تعالی قادر است بعد از آن حضرت ایشان
 و من از خانه بیرون آمدیم در مسجد یکم متصل در اوقات ضعیفه بود حضرت ایشان تشریف آورده و وضو
 و دو رکعت نماز گذارده بجهت فرزند آن زن دعا فرمودند بعد از آن خطاب بطرف من نموده فرمودند که
 برای اولاد آن زن بجنباب الهی عرض کردیم اثر اجابت دعا ظاهر شد انشاء الله تعالی فرزند تولد خواهد شد
 بعد از آن بموجب فرموده حضرت ایشان الله تعالی آن زن را پسر عنایت فرمود و کلان سال شد
 احمد الله علی ذلک **کرم است** زنی آمده برای شفای بیمار عرض نمود و ابرو از دستار خوان
 فوطا فرمودند نان و کباب بود چون در خانه آمده دید آن کباب مبطل بجلو شده بود معلوم نمود که اجل
 بیمار رسیده است همچنان واقع شد **کرم است** میرا کبر علی صاحب که از غلص نیاز مندان حضرت
 ایشان هستند برای بیماری زنی از اقارب خود عرض نمودند از پس که سوال مکرر نمودند حضرت
 ایشان فرمودند که علی زندگی او زیاده از پانزده روز معلوم نمیشود بتقدیر الهی روز پانزدهم وفات
 نمود لیکن در ایام مرض او میر صاحب موصوف توجه آن زن را نموده بودند چون بر جنازه اش
 حضرت ایشان تشریف آوردند فرمودند که کبر علی مکرر توجع این زن را نمودی برکات معلوم میشود **کرم است**
 قریب خانقاه مبارک مکان رفیضی بود و حضرت ایشان را برای کلفت خانقاه معلی بایست مکان شریف
 از زنی که متصرف بر آن مکان بود دست دعا نمودند زنکه با نمود آخر کیا حکیم شریف خان که از غزه
 مدعی بود و برای فهمانش او فرستادند که اگر شمارا عازر بیج می آید قیمت بطریق اخفا میفرستم شما بطریق
 نذر بگذرانید آن نابکار که عداوت باهل الله داشت قول حکیم موصوف قبول نمود بلکه درباره حضرت ایشان
 کلمه بیهوده گفت که سب بزرگان عادت اینفرقه ملعونه است حکیم برخاسته نزد ایشان حاضر شد و
 بیان حال نمودند حضرت ایشان رو با سنان نموده عرض نمودند که صاحب شنیده کلام او بحال

نخواهم گرفت تا وقتیکه خود آمده بتجانه نماید بحسب تقدیر الهی موت در خاندان او شان افتاد و او شان یک
 بچه باقی ماند چون او هم بپار شد و دستند که از شومی فعل باست آن بچه را حاضر نمودند و مکان را پیش نهاد
 حضرت ایشان پیشکش نمودند که **گرمست** حکیم رکن الدین خان من منصب و زیارت بادشاه حاصل گشت
 آنحضرت سفارش عزیزی را بحکیم نمودند حکیم در آن امر تنهائی نه نمود و موجب ملال حضرت ایشان گشت
 بعد چند روز مغرول شد و باز بآن منصب ممتاز گشت **گرمست** از شاه نظام الدین صوبه دهل
 طول شد و محزول شد که **گرمست** یکجا چند کس از خلفای حضرت ایشان از راه دور بخدمت آمدند و دانهائی
 راه گفتند معمول حضرت ایشان است که بوقت شرف اندوزی قدوسی تبرک عنایت فرمایند یک
 گفت که مرا این مرتبه خویش مصلی است دیگری گفت که من کلاه میخوام سوم کس چیزی دیگر گفت چون
 بحضور پر نور رسیدند کس را موافق تمنای او عنایت فرمودند و مثل این واقعه اکثر آنجناب بظهور
 می آمد بارها موافق حظرات قلبی ارشاد میفرمودند که **گرمست** روزی برای عیادت عظیم نامدار خان
 رفته بودند حکیم مسطور حالت نزاع داشت و چشم پند کرده بیهوش افتاده بود اقربای وی از حضرت ایشان
 اتماس طلب عرض نمودند حضرت لحه متوجه شدند فی القوه بپوش آمد چشم کشاده بسیار سخنان از آنجناب عرض رسانید
 چون آنجناب قدم از خانه وی بیرون نهادند همو بوقت جان داد که **گرمست** شخصی از آنجناب از دیار کابل
 به هندوستان می آمد وقت عبور بر دریای انگل اشتروی معه کالای تجارت در آب غرق شد گفت که
 لیکن این بیا حضرت ایشان کنم اگر خست من زنده معه اسباب بر آید بحکم الهی سبحانه از دیار بر آمد چون بحضور
 رسید این واقعه بعرض رسانید فرمودند نیاز من دادی گفت دادم **گرمست** عم میان احمد یار
 صاحب ابرائی گرفتن مبلغان بادشاه حبس نمود میان احمد یار بخدمت حضرت ایشان گریان
 آمد و آنجناب فرمودند که شما چند کس جمع شده بقلعه رفته خلاص کرده بیارید میان موصوف گفت که بر
 دروازه قلعه چوکی است و سپاهیان پلشن به نگهبانی معین چگونه رفته آوریم فرمودند شمار ازین چه
 کارست بگفته من بروید و بیارید ایشان رفتند بچکس از نگهبانان دروازه و سپاهیان پلشن دیدند
 که این چه کسانند و لجاجی روند آخر از حبس زنده بر آوردند بچکس متعرض احوال شان نشد که **گرمست**
 پسر مولوی فضل امام بسیار ملیل شد در خواب دید که حضرت ایشان تشریف آورده چیزه نو نشانید چون
 صبح شد شفا یافت بحضور آنجناب ببلغان نیاز آورده فرمودند که این شکر از عنایت مشبانه است که **گرمست**

۵
پیش
پس
زین
سخت
نیز
از
نفس
سلمان
۱۲
۱۳

و اما آرزوی شهادت داشتند لیکن میفرمودند از باعث شهادت حضرت پیر و مرشد قدس الله سره چه قدر محنت بر مرد چهار سید سه سال قحط عظیم الشان رو نمود که هزار باجان نثار شدند و قتل و قتال که فیما بین مردمان واقع شد خارج از تحریر است که لا ینحی پس ازین امر از شهادت خود میسرسم را قلم گوید در حدیث واردست لَزَوَالِ الدِّنْيَا اَهْوَنُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ قَتْلِ نَفْسٍ مُؤْمِنَةٍ اَوْ كَمَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از حروب جمل صفین و حتره و کربلا تا چند صد سال و حروب در میان نبی امتیه و بنی هاشم عتاش قل امیر المؤمنین عثمان بن عفان بود رضی الله عنه حضرت ایشان را در آخر عمر من بوسید و نمازش غلبه نموده بود و درین

بنگاهم حضرت والد هم در بلده کهنه بودند کاتب کثیره در هنگام قلیل فرستادند چه منظور همین بود که بعد از
 به جای من ایشان باشند انشاء الله بکبر و مکتوب در ذکر والد خود علیه الرحمة نقل خواهم نمود غرض او شانه
 سر سیمه شده اهل و عیال را در کهنه گهشته رسیدند و قتیکه حاضر خدمت شدند فرمودند از رو چنین است
 که وقت ملاقات شما بسیار خواهم گریست لیکن این چنین وقت رسیدید که طاقت گریه هم نیست و عنایت بسیار
 فرمودند و عادت مستمر چنین بود که وقت شایسته مرض و صیبت نامه تحریر میفرمودند و زبان من هم تا کینه میفرمود
 که دوام ذکر و پرداخت نسبت و اخلاق حسنه و معاشرت با هم و عدم چون و چرا بر مجاری قضا و بایکدگر
 برادران طریقه استقامت و لازم شناسند و بقدر قناعت و جفا و تسلیم و توکل فراغت نمایند و مَنْ اَصْدَقُ
 مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا و نیز فرمودند جنازه من در آثار شریف بنویس که در مسجد جامع نهاده اند بزند و عرض شفاعت
 از رسول خدا صلی الله علیه و سلم نمایند همچنین کردند که نماز در جامع مسجد خوانده و آثار شریفه بردند و بهرگاه
 که نزد حضرت بودند فرمودند که باین ترتیب در گنبد خورشید میفرمودند که حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند
 رحمه الله علیه فرمودند که فاتحه خواندن پیش جنازه ما و کلمه طیبه آیت شریفه بی ادبی است این دو بیت بخوانید
 مفلسانیم آمده در کوچه ششی پند از جمال روی تو به دست بکشاجانب نایل مایه آفرین بر دست
 و بر پهلوی نوبه من هم میگویم پیش جنازه من همین اشعار بخوانید و نیز دو بیت عربی با کمال خوش بخوانید
 وَذَاتُ عَلِيٍّ الْكَبِيرِ بَعْدَ زَادٍ مِنْ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبُ السَّلِيمُ فَحَمَلُ الزَّادِ
 اَقْبَمُ كُلِّ شَيْءٍ اِذَا كَانَ الْوُفُودُ عَلَى الْكَرِيمِ و در شعبه بود که مولوی کریم الله صاحب را فرمودند که زود
 میان صاحب رطلب نماین یعنی شاه ابوسعید رحمه الله علیه مگر از وقت این لفظ مفهوم شد مولوی صاحب
 بزودی برخاسته و آمد رطلب نمودند چونکه از روزه داخل شدند نظر شریف بر ایشان گماشتند
 و در همین حال بخت و دوام صفر بعد از شراق در طهیت اعتبار سه هزار و ده صد و چهل در ستغراق مشاهده
 حق ازین دایره مال انتقال فرمودند هزار ناکس خبر و خشت افروشنده حاضر شدند و نماز در مسجد جامع رفت
 خوانند و امامت نما حضرت شاه ابوسعید صاحب فرمودند در خالفاه شریف پهلوی من همین حضرت شهیدین
 کردند الحال در آن خطبه سه مرق اند چه جنازه شریفه شاه ابوسعید علیه الرحمة که در لنگ وقت معاودت از
 بیت الله و مات یافتند نیز آورده پهلوی حضرت ایشان دفن کردند الحال مزار حضرت ایشان در وسط
 واقع است رحمه الله علیه تاریخ وفات نور الله مصلحه و نیز مصرع فارسی ع جان بجای بقشند

ثانی داد و نیز شاه رؤف احمد صاحب رباعی در غایت زیبایی گفته اند رباعی چون جناب شاه عبدالقیوم زمان و زیج جهان فرمود علت سوئی جنات کریم و سال او با حال آنجستم چای رفت ز دل و گفت بی رفیق و در میان و جنات انجیم

فصل در ذکر بعض خلفای حضرت ایشان

جامع کمالات رب حمید حافظ الشریع والقرآن المجید مرشدنا و مولانا حضرت شاه ابوسعید بن حضرت صفی القدر بن حضرت عزیز القدر بن حضرت محمد عیسی بن حضرت سیف الدین بن حضرت خواجه محمد معصوم بن حضرت مجد الف ثانی رضی اللہ عنہم ولادت شریف دوم و لقیقه شریفه یکم هزار و یکصد و نود و شش هجری در بلده مصطفی آباد عرف ربیو رطبهور آمده حال شریف ایشان از ابتدای عمر بر صلاح مآثور گشته میفرمودند و او اهل عمر بحسب اتفاق در بلده لکنو بمحبت میان ضیاء البنی صاحب که از اقارب بودند که واقع شد در مکانی فردکش شدیم در راه آمد و رفت که در مسجد برای نماز میفرستیم در وقتی بود که اکثر ستر برهنه داشت مگر بوقت آمد و شدن ستر عورت خود میکرد که پرسید که ترا چه شد چون ایشان را می بینی ستر میکنی گفت وقتی باشد که ایشان منصبی حاصل شود که مرجع اقارب خود گردند فوقع کما قال در عمر ده سالگی تقریباً قرآن شریف حفظ فرمودند و بعد به تجوید از قاری نسیم علیه الرحمته حاصل نمودند و در قرآن خود بحسن ترتیل رونق ده قرآن خوانند هر کس که قرآن شریف ایشان میشنید میگوید میفرمودند مرا بر خوش خوانی خود اعتماد چندان نبود تا آنکه بعض از عرب قرآن من در حرم محترم شنید و تحسین نمود چه تحسین عمر چندان اعتبار ندارد الغرض بعد حفظ قرآن شریف از علوم عقلیه و فقلیه بهره حاصل نمودند اکثر کتب در سینه داشتند شرف الدین و برخی از حضرت مولانا رفیع الدین محدث فیه شاه ولی اللہ محدث خوانند و قاضی شرح سلم میفرمودند از ایشان خوانده ام و نیز سندهیج مسلم از مولانا مذکور دارند و از مرشد خود یعنی حضرت ایشان و خال خود حضرت سراج احمد بن حضرت محمد مرشد و از حضرت شاه عبدالعزیز رسند حدیث حاصل نمودند و در عین تحصیل علم اراده خدا طلبی پیدا شد اول راودت بخد مت والد ماجد خود آوردند و ایشان بر طریقه آبائی کرام خود مستقیم بودند و ترک دنیا و انقطاع غالب داشتند بحدیکه لقا حضرت شرفان آرزو نمود که عهده بخشگیری قبول فرمایند مگر معرض قبول نیفتاد و داماد شرفان

و اور خود مصروف بودند و ذوقی بعلوم حدیث شریف داشتند و از اہل فسق و فجور معرض بودند و وفات شان در
 دوشنبہ بہشت پنجم شعبان ۱۳۱۵ سنہ یکہزار و دوصد و سی و شش ہجری در بلدہ لکھنؤ واقع شدہ تبارخ
 وفات آنحضرت فانہ ارضوان المودود دست سید احمد صاحب و مولوی اسمعیل شہید و دیگر اغرہ
 تجزیہ تکفین بر خود گرفتند در راہ عریضی یعنی چہرے کے سوختہ افتادہ بودند غرض شریف را ہر آتش بردند و
 کے راسیپ رسید الغرض از بسکہ فائرہ شوق مشتعل بود بعد صحبت والدہ خود باجازات او شان نزد
 حضرت شاہ در گاہی کہ بدو واسطہ بحضورت خواجہ محمد زبیر قدس اللہ سرہ ملحق میشوند رسیدند و او شان
 استغراق سجدی داشتند کہ وقت نماز مردمان آگاہ میگرددند و گرمی سجدی داشتند کہ اگر التفات بعد
 کس میفرمودند بیہوش میشدند کیار در نماز از شوق الہی قدری بدن در حرکت آمد اول امام پس او
 تمام جماعت بعد از ان اہل محملہ در و جد شدند و رقصہا میگرداند مادر زاد ملے بودند در تخت ہزار اہل غلغ
 پنجاب سنہ یکہزار و صد و شصت و دو ہجری متولد شدند تاریخ ولادت سعدن فیض حق ست از
 ابتدائی عمر در ایام طفولیت ایشان را جذبہ رسید از وطن برآمدند و در صحرائیکشتند چون بسقمینہ
 رسیدند قدری افتادہ ہم رسید لعل جزو کلام اللہ شریف از کے خواندند و نماز صحیح کردند بانرغلوب
 شدند و بربریک در خہتا قاحت می نمودند کہ وقت نماز افتادہ میشد بیہوش میشدند آخر در صحرائی بلدہ بدانون بمزار
 سلطان التارکین رسیدند و اخذ طریقہ و بیعت در طریقہ قادریہ از حافظ جمال اللہ رحمۃ اللہ علیہ نمودند
 ملاقات از غنیار میفرمودند اگر کے بوقت خواب ایشان روپیہ در چادر ایشان بستہ میفرست بوی
 سجاست ایشان رامی آمد و رفتہ در دریامی انداختند بطریقہ کہ در مجلس نیاید کہ **کرمست** یکی از مخلصان
 ایشان را شیر پیش آمد ایشان را یاد کرد طمانچہ شیر را زدند کہ بخت **کرمست** زن نواب احمد یار خان عقیمہ
 بود و عافرمودند قریب بہست فرزند بوجود آمدند کہ **کرمست** یکبار بقالی آمدہ برپائی ایشان افتادہ گفت
 من خود دیدم ایشان را کہ دروازہ مکانے افتادہ ایشان آن مکان را بجانب دیگر افکندند من بعافیت
 ماندم کہ **کرمست** شخصی را فرمودند خاندان بسوز و بسوخت تاریخ وفات ایشان مات قطب الوری عن الہ
 مزار ایشان در بلدہ رہبہر واقع است الغرض شاہ مذکور بر حال ایشان عنایت فرماوان فرمودند در چند
 روز اجازت و خلافت دادند ایشان را شورش بدرجہ کمال پیدا شدند و مردمان بسیار جمیع آمدند و در حلقہ
 بیہوشی و وجد بسیار می رسید و غرہائی عظیم بر پا میشد چونکہ در نسبت مجددین امور تفسیر میشوند

و بهر زبانی و رقاصی نسبت ندارند مثل صحابه کرام در کمال افسردگی و اسودگی عمر پسری بر بند و سماع ایشان
قرآن و حضور ایشان نماز و شیه و ایشان امر بالمعروف و نهی عن المنکر میکرد و حالات صحابه حضرت
شهید علیه الرحمه بر این منوال یافتند و نیز حضرت ایشان را در رهپور دیده بودند و فتنه آن قبله صفا ایشان
در هنگامیکه صوبه داری دلی بشاه نظام الدین متعلق بود از جهت که درستی که از جانب صوبه دار بهم رسیده بود
تشریف برده بودند و الغرض از ایشان خود را بدلی رسانیدند و آن هنگام دلی از اهل علم و صلاح مملو بود و فرزندان
حضرت شاه ولی الله شاه عبدالعزیز و شاه رفیع الدین و شاه عبدالقادر علیهم الرحمه زنده بودند و نیز
حضرت قاضی شمس الله بانی پی زنده بود ایشان مکتوبی بقاضی صاحب در مقدمه خطابی فرستادند و تائید
جوابش بکمال تعظیم نوشتند و مصلحت دادند که از حضرت شاه غلام علی بهتر کسی نیست پس ایشان بخدمت
حضرت رسیدند و مقبول درگاه شدند و هنوز حضرت شاه در گاهی زنده بودند میفرمودند اگر مثل حضرت
ایشان مرشد نمی بود و خوف از جانب مرشد سابق بسیار بود ولیکن حضرت ایشان چنین حمایت میفرمودند
که هرگز آسیب بمن نرسید و حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات ارقام فرموده اند اگر طالب رشد خود
نزد شخص دیگر بنید بے انکار پیر اول بخدمت او حاضر شود و ایشان در محبت پیر اول خود در سخن بود و در پی
شخصی غیبت حضرت شاه و گاهی در مجلس حضرت ایشان نمود و ایشان نیز شسته بودند آن شخص را
گمان بود که ایشان منکر او شان شده و در خدمت حضرت ایشان حاضر شده اند ایشان غضب آمد و طمانچه
اورا زدند و نیز حضرت ایشان بر آن شخص غضبناک شده فرمودند غیبت بزرگان طریقه مبینی میفرمودند اول
اوشان را از من که ورستی بود لیکن اخبار که بر میپور رفتم زائل شد فالحمد لله علی ذلک و در راه سلوک
بحسب استعدای بعضی یاران رساله نوشتند و بخدمت حضرت ایشان بردند حضرت ایشان تحسین
بسیار فرمودند و آخر رساله سطرے چند در مبع رساله ایشان نوشتند و آن کتبه در آخر رساله مرقوم
ست و آن رساله فی الحال دستور العمل طریقه مظهریه مجددیه است در هر اقلیم که فیضیاب این طریقه هستند البته
آن رساله موجود دارند بعضی بزرگان در مکّه معظمه آن را عربی کرده در عرب همون مروج است غلب که در
بلاد و م ترکی هم شده است که هست میان عظیم الله صاحب نقل میکنند که من در سرکار نواب محمد
امیرخان نوکر بودم که ایشان آدم و در طلب من فرستادند بحسب اتفاق در خانه نمودم و بعد آمدن اهل خانه
بمن اطلاع دادند که دیگر فرستادند حاضر شدیم از غضب فرمودند که ترطلب میکنم نمی آئی اگر نواب ترا

طلب کنیم باید غدر نمودم که هرگز مرا اطلاع نشد که حضرت مراد علییه اند الغرض بعد آن روز آمدن من
 هر روز معین شد و در توجّهات عجائب و غرائب شاهه بینوادم هرگز در مقام فوقانی توجّه نداشتند تا که شب
 در مقام تحتانی بالیقین وصول ندیدم چون میر تقیبا و صول دست میداد صبح در مقام دیگر توجّه میفرمود
 و این امر مکرر بود و گاهی که در رفتن سرکار در خانه دیر میشد و از خانه بیرون می آمدم که بزودی بسر کار برسم
 و امروز در خدمت حاضر نشوم چون بمقامی میر رسیدم که از اینجا راه خانقاه پس بینما ندیس از اینجا گویا کس
 مریکشید و چارناجا را خانقاه شریف بخدمت میر رسیدم و این اعظم تصرفات بود که مرمت یکبار از پانز
 بسبیل می رفتند زیر سیفنی که منزل اول بود دریائی بود وقت عشاء بر دریا رسیدند ملحق بنود بر
 عرابه بودند صاحب عرابه مشرک بود آن را فرمودند که عرابه را بنده از هیبت ایشان بنیدخت بجنایت الله
 در آب صحیح و سالم گذشت آن مشرک بمعالینه این کرمیت مشرف باسلام گشت کرمیت مرزطهاس در
 قلعه دعوت نمود شاهزادائی بسیار جمع بودند گفتند ما کرمیت بزرگی ندیدیم ایشان نعره زدند همه قنادند
 و معتقد شدند کرمیت حکیم فرخ حسین که از صاحبان حضرت ایشان بود و کلمه نا ملائم در شان ایشان
 گفت ایشان در غضب شده فرمودند که سنائی این خواهی یافت همچنان شد مہتمم گردیده خفیه رو بغیر نهاد
 کرمیت بعد الموت شیخ احمد بخش که از مریدان قدیمی بود در دہلی برای زیارت مرزا شریف ایشان حاضر
 شد در خوابش فرمودند که کاغذ سندنیکنامی که از فرنگی گرفته دینچست آن را پاره کن که اہل سلام را
 نشاید شیخ مذکور میگفت که مرا برگزید نبود که آن سندنزد من است چون تقصص کردم از جای که نشان
 داده بودند برآمدیم چون وقت پاره کردم و محبت کفار از دل من بریده شد فالحمد لله علی ذلک کرمیت سید
 محمد صغر صاحب نقل میگردد که گاهی نماز تہجد من فوت میشد یکبار بخدمت شریف عرض کردم فرمودند
 ما را بگویند بوقت تہجد ما را یاد دمانید باشند شمارش مسته میکنم بنقد رزمه ماست باقی اختیار شماست میگفتند
 همچنین شد که گویا کس مرا می نشانند کرمیت چون ایشان در سفر حجاز در بلدہ سورت رسیدند اتفاقاً مسجد
 بود که در آن مسجد شخصی از غلیار که یوسف علیخان نام داشت و خود را در زمرہ فقر و افلاک شسته بود و تہ بند زده
 در سجده نشست چون خبر ایشان شنید آمدن در مسجد موقوف نمود و مدتے بر این گذشت یکبار از غایت
 نیاز حاضر شد و صدر دپہ نذر نمود و حضرت را و را تم را در محل خود برد و زوجه خود بر حیت کنانید مردم تمسک
 میگردد که این شخص از کمال انحراف آمدن مسجد ترک نموده بود چه جائیکه نذر ما کند و یکی از مخلصان ریح

الاعتقاد کرد در کرامت چون در بلد بمبئی رسیدیم جهازی کرایه نمودیم و بسبب محبت حضرت بعض
 مردمان دیگر غنیمت شمرده در چهار نفر یک شانه حضرت فرمودند درین چهارگوشستن مصلحت معلوم
 نمیشود و کرایه را و پس گرفته اند که از ناخذ مختلف و عده هم مکرر شده بود و آخر در چهار دیگر نشستن و این چهار
 سابق پس حج رسید و بهار پس حج را دریافت حجاج چهار اول تا یکسال ماندند چون حضرت ایشان را مضر
 اخراج گشت حضرت والد در لکهنو بودند خطوط مکرر در طلب ایشان فرستادند مقصود همین بود که بر جای خود
 بنشینند من جمله یک مکتوب از آنها مرقوم میشود و مکتوب مختصر دیگر که در فوائد طریقه نوشته اند آن هم برای دفع
 طالبان ضماند حج میشود و مکتوبات دیگر که بنام ایشان هستند از جمله مکتوبات بطلیبیه مکتوب اول
 بخدمت شریف صاحبزاده عالی نسب و الاحسب حضرت شاه ابوسعید صاحب سلمه که بمکه السلام علیه
 ورحمة الله درینو لایق فقیر امرض غارش وضعف و شدت تنفس مستول گردیده که طاقت نشست و برخاست
 خیلی دشوار علاوه اینکه در کمر از چندی ظاهر شده که نماز بر اقرار خواندن هم محال حضرت شاه رفیع الدین صاحب
 میفرمودند ازین هر دو شخص برسبیل بدلتی پیش شما بالضرور باشند پس درینوقت که شتاد ادا مراض
 بعدی رسیده که طاقت نشستن نماند و فتور کلی در ستمه ضروری آمده درینوقت آمدن شما بسیار مناسب
 است جلد تر خود را برسانند و مولوی بشارت الله صاحب نصرت برای بیار داری ایخانه خود گرفته اند
 آمدن او شان معلوم نمیشود و قبل ازین چند خطوط متواتر در طلب شما مع تبرکات جدیده روانه کرده شد
 تعجب است که قصد آمدن اینجا نگذره اند فقیر بحسب ظاهر صحت محال و فوس که شما این قدر تاخیر
 مینمایند ع خوبان درین معامله تاخیر میکنند می بینیم که منصب آخر مقامات این خاندان عالی شان
 بشما متعلق و وابسته شده و پیشتر از آن در بیماری سابق دیده بودم که شما بر چارپای مانشته اید و قیامت
 بشما عطا کردند سوائی شما قابل این توجهات غریبه و عجیبه کس نیست بجز در سیدن خط خود را جریده روانه
 این صوب نمایند و هر غرور دار احمد سعید را بجای خود اینجا بگذارند و بدعائی حسن خاتمه در دو کوه متغفار و ختم
 کلمه طیب و قرآن مجید و ختم پیران کبار و تلقای بانقراد اتباع حبیب مصطفی مد و فرما باشند و سلام
 مکتوب ثانی بعد حمد و صلوة معلوم نمایند مقامات و مصطلحات که در طریقه علیه مامر باشد
 حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه مقرر است در هر درجه از ان کیفیات و حالات و انوار و اسرار پیش برانند
 و بدون آن اختیار طریقه عبث است عمر چه اضعاف نماید و مقامات عشره از توبه تارضا اگر لازم باطن خود

نشود ازین طریقه چه فائده در سیر لطائف عالم امر کیفیات بسیار میشود و در سیر لطیفه قلبی که مراقبه احدیت
صرف باز مراقبه معیت مینمایند بخودی و استغراق قطع تعلقات و آرزو و غیره دست میدهد و در سیر
لطیفه نفس مراقبه اقرابت و محبت معمول است و استیلاک و فحشال و قنای انا و غیره حاصل میشود و در
سیر لطائف عالم خلق سوای عنصرفاک فیض بر عناصر نشسته می آید و مناسبت تجلیات سعی الباطن و ملائک
اعلیٰ علیهم السلام و تهذیب لطیفه قلوبی می یابند و در کمالات ثلثه بر نگینها و لطافت نسبت باطن فرموده
و در حقائق سبعة وسعت انوار و پدایت انچه نظری است و زیارت حضرات انبیاء علیهم السلام و اذعان
محبت ذاتیه ثابت است ع تا یا را که را خواهم بیلش مکه باشد نه سلطان خریدار هر بنده است +
نه در زیر هر ژنده ژنده الیت بدیا بخنین علوم و معارف اگر سالک این طریقه ادرک نماید مبارک والا
عجی و خودی کس کرده است فویل که در صحبت هر که ازین قسم حالات حاصل شود بهتر است والا
طریقه بدنام و ازین کس شایخ را عاری لایق عجیب مریدان اند طریقه بدنام نمایند و خود را بر میر میگیرند
هداهم الله سبحانه الی رضائه و شتیاق لقا که آیین الحمد لله که حضرت مولوی بشارت الله صاحب و
حضرت حافظ ابوسعید صاحب سلم الله تعالی و جعلهم حالا شاعه الطریقه بانیه مقامات مناسبتی بهم رسانیده اند
و عزیزان دیگر نیز الله تعالی توفیق استقامت و اتباع سنت و محبت مشایخ و ترک و انزوا و یاس و اخلاق
امید از خدا سجد و تعالی اینها را و جمیع دوستان مرا و من افتاده خاک بر عمر بر باد داده با این حالات
عطا فرماید بنهار الفعالم مینویسم زیرا که مرشدان در تحریر اجازت نامه ها هر دو لفظ مینویسند پس میگویم
دست ایشان که بهتر از دست من است دست من است بیعت بخند مت اینها که اقوای ذریع سعادت
و نجات است بیعت من است الله تعالی مبارک فرماید بشرطیکه از اهل دنیا اعراض نمایند و پشکسته
بر در حق بصدق و عده کریم مطلق جل سلطانه نشینند و ایشانند ارکان طریقه من و حاصل توجهات
سأها منی من اللهم فتنی و ایاکم لمضاتک و مرضات حبیب صلی الله علیه وسلم و جعل آخرتنا خیرا
من الاولی آیین آیین انتهى عبارة المکتوبین الغرض بحکم حضرت ایشان بنحضرت سجائی حضرت
ایشان نشستند تا نه سال تقریبا هدایت طالبان فرمودند و تلخی و سختی و فقر و فاقه که شیوه مرضیه
طریقه نایقه هست بسیار چشیدند که میانش تفصیل دارد در سال یک هزار و صد و چهل و نه عزم حرمین شیرین
نمودند اهل اهلی را رنج بسیار رو و او فرزند خود را یعنی حضرت شاه احمد سعید سلمه الله تعالی را بر جای

خود گذشتند اهل هر شهر مقدم شریفش غنیمت شناخته از سروا پاشا افتند و رمضان شریف و روزه بدینی
واقع شد یک ختم کلام الله در ترویج به بلده مذکور فرمودند و در شوال بهار سوار شدند ابتدای ذیحجه
در جده رسیدند مولانا محمد جان علیه الرحمه و الغفران که در وقت خود گویا شیخ الحرم بودند چنانچه ذکر شد
در خلفای حضرت ایشان خواهد آمد انشاء الله تعالی برای استقبال آمدند آخر دوم یا سوم شهر مذکور در بلده حرام
داخل شدند اهل حرمین از قضاة و مفتیین و امرای علمای بنیاد تعلیم پیش آمدند شیخ عبد الله السراج و شیخ عمر
مفتی شافعیه و مفتی سید عبد الله میر غنی حنفی و شیخ حسین حنفی عم او شان و شیخ محمد عابد سندی و دیگر
اعرفه برای ملاقات حاضر شدند و نیز شروع مرض از اسهال و جحی در شهر محرم و بلده محرم روداد در عین مرض
و بی هوشی اشتیاق مدینه منوره از جده غالب آمد همین که فی الجمله فاقه شد غم مدینه نمودند بربع الاول یام مولد
شریف هجومی بودند کس در خواب دید گویا آنحضرت صلی الله علیه و آله یاران بجانب مکان ایشان تشریف
می برده الا اینکه هنگامی بیاستند و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بر سب سوار اند کسی در تعبیرش گفت شاید که مقیلا
امیر المؤمنین برای آن بوده باشد که ایشان از شغل و شان هستند در حلقه مردمان بقدر جمع میشوند که
مکان مملو میشود شیخ الحرم دعوتی فرستاد و گفت که این دعوت از جناب آن سرورست و مدینه منوره
آفتد مرض به تخفیف شد که قریب نیم کرده پیاده میتوان رفتن بعد فرغت از زیارت حرمین شریفین
ربع بجانب وطن فرمودند و مرض روز بروز در ترقی بود اول رمضان یک روزه داشتند که اگر ضرر
نخواهد شد باقی تمام خواهم نمود در آن روزه شدت زیاده شد حکم لغوی که کردند و فرمودند اگر چه بر منظر
و مسافر حکم فیه نیست لیکن طبیعت میخواهد که فدیها داده شود و است و دوم رمضان به بلده
لوگت اخل کشند نواب وزیر الدوله العظیم و تکریم بسیار نمود روز غدیه سکران موت شروع شدند
وصیت و لپزیر باین نالائق باتباع سفلت و اقتباب از اهل دنیا فرمودند و فرمودند اگر چه در اهل
دنیا خواهی رفت ذلیل خواهی شد و الا ایشان چون سگان بر دروازه تو خواهند غلطید و فرمودند هر چه
ما از شغال و اورد رسیده ترا بلکه عبد المعنی را اجازت دادم فرمودند وقت کدام نماز هست مولوی
حمید الله صاحب عرض کردند هر نماز که خواهند حضرت او الله فرمودند شب تمام شب در نماز
گذشته هست بعد نماز ظهر حاقظ القراءه سوره یس حکم کردند سه بار شنیدند بعد مرتبه سوم فرمودند
بس آئینه الحال کم دیر مانده است فرمودند امر و نواب در خانه نیاید بیشتر شخصی از انبای دنیا

رسید فرمودند که از آمدن امر ظلمت می آید بنظر عصر یوم عید الفطر روز شنبه انتقال فرمودند و ابوالولی
 شهر حاضر آمدند مولوی حبیب الدین صاحب و دیگر اهل قافله متکفل غسل شدند مولوی غلیل الرحمن
 قاضی شهر امامت نماز کردند تا بوقت شریفش را نقل بدلی کردند بعد چهل روز بخش مبارک از صندوق
 برآورده در محد نهادند جهان معلوم میشد که همین وقت غسل داده اند و هیچ تغیر بنویسد پینه که در زیر پود
 نهایت خوش بود پشت مردم ببتبرک بردند قریب تربیت حضرت ایشان مدفون شدند تاریخ وفات
 مردمان بسیار گفتند یک عربی و دیگر فارسی نقل کرده میشود دینور الله مضجع و قارمولوی غلیل احمد
 صاحب چنین گفتند امام و مرشد شاه ابوسعید سعید + بروز عید چو شد وصل جناب خدا +
 دل شکسته و مغوم گفت تاریخش + ستون محکم دین بنی قنادزیا + حضرت شاه احمد سعید صاحب
 سلمه الله تعالی فرزند اکبر ایشان هستند ولادت ایشان در سنه یک هزار و دصد و هفتمه روداد تاریخ
 ولادت مظهر نردان بحسن ترتیب والد ماجد خود حفظ کلام شریف فرمودند و علوم عقلیه از مولوی فضل
 امام و مفتی شرف الدین و غیره خواندند و حدیث شریف از تلامیذ حضرت شاه عبدالغفر رحمہ اللہ مثل
 بشید الدین خان و غیره خواندند و سلوک طریقه مجددیه از حضرت ایشان و والد خود حاصل نموده با جاز
 و خلافت مشرف گشتند مردمان را از علم ظاهر و باطن بهره رسانیدند حضرت ایشان در احوال ایشان
 در رساله خود چنین نوشته اند احمد سعید فرزند حضرت ابوسعید با علم و عمل و حفظ قرآن مجید و احوال نسبت
 شریفه قریب است بوالد ماجد خود و انتهی کلامه الشریف و نیز حضرت ایشان در مکتوبی ارقام فرمودند
 الله تعالی شاه چار کس را سلامت دارد که ارتباط مودت بهتر از قرابت است حضرت ابوسعید سعید
 الله سبحانه احمد سعید رحمه الله تعالی محمود ارف احمد ارف الله به بشارت الله جل جلاله الله بشارت القبول
 الله تعالی در عمر این چهار بزرگ برکت عطا نماید و موجب رواج طریقه فرماید و کثر اشیا لهم این انتی اینها
 بعد وفات والد قائم مقام حضرتین شدند و طالبان از هند و خراسان رو بایشان آوردند حسب حوصله
 خود فواید بردند فلغای ایشان در ضلوع قندمار و غریب شهر تمام دارند سلمه الله تعالی و البقاء و جل
 آخرت خیر من اولاد کاتب فرزند ثانی ایشانست عاقله عبدالمعنی فرزند ثالث ایشان مناسبتی بفقده و
 حدیث بهره رسانیده با خلاق حمیده موصوف اند سلمه الله تعالی تاریخ ولادت شان ضیاء الرحمن مولوی
 محمد شریف تحصیل علوم در رامپور و غیره نموده حاضر خدمت ایشان شدند عنایت فراوان بر حال

ایشان فرموده از مقامات سلوک گذرانیده خلافت داده رخصت فرمودند در ضلع پنجاب و کشمیر شهباز
تمام یافتند مردمان بسیار از ایشان فوائد برداشتند در بلده و شش پور و وفات یافتند تا بوقت ایشان
نفل کرده بسر میبردند قریب روضه حضرت محمد مصوم دفن کردند ملا عبدالریدی ترکستانی در حیات
حضرت ایشان سلوک از ایشان در لکهنو کردند و رخصت یافتند مردمان بلغا و غیره فائد ما از ایشان
گرفتند ملا علاء الدین کسب طریق از ایشان نموده به پیشاور رفت حاکم شرع اخلاص پیدا شد و با وینا
بمردمان افاده فرساید شاه سعد الله صاحب در خدمت حضرت ایشان رسیدند شریع سلوک از
حضرت ایشان کردند بعد از ایشان تو جهات گرفتند و اجازت و خلافت یافتند بحرین شریفین فتنه
از انجا شرف اندوز شده در حیدرآباد دکن رفتند و ارشاد تمام یافتند صغیر و کبیر آن ملک با خلاص
تمام پیش آمدند صد و پنجاه کس در خانقاه ایشان وظیفه خواند عرس حضرتین به تحلف تمام می کنند انقطاع
از اهل دنیا و سخاوت نهایت دارند ملا عبد الکبیر ترکستانی نیز نزد حضرت ایشان حاضر آمدند نسبتی بودند
بعد از آن تو جهات از ایشان گرفته اجازت یافته رخصت شدند در شهر سبز طریق از ایشان رواج تمام یافته
هزار ها کس حلقه بگوش شدند خانقاه و دیهات و لنگر خانه عظیم برپا دارند امیر شهر اخلاص تمام دارد
ملا غلام محمد از ضلع لک آمده در حیات حضرت ایشان نسبت از ایشان کسب کرد و در وطن مردمان
رائع رسانید بحرین شریفین رفته از انجا شرف شده در راه وفات یافت حضرت مرزا عبد الغفور خجندی از
عنوان شباب بخدمت شریف حضرت ایشان حاضر شدند عنایت بسیار یافتند در سلب امراض توجبه شریف
ایشان اکسیر بود در رمضان از حضرت ایشان اکثر بخدمت ایشان میفرستادند گاهی در یک توجبه سلب میفرمودند
شخصه و طریق داخل شد فرمودند نزد ایشان به برید الطائف جاری کنند در یک توجبه لطائف جاری
نموده نزد حضرت ایشان فرستادند حضرت مجبور و دیدن معلوم فرمودند مردمان ایشان را گفتند
عجایب و غرائب بیان می نمودند ملاقات از ارواح دست میداد دختر ایشان مال مسروق را بیان میکرد
که فلان جا هست بعضی خلفای ایشان در ترکستان شهرت تمام دارند شیخ زین تاریخ وفات ایشان است
سلخ شوال یا غره ذیقعه در بلده خمرجه وفات فرمودند اکثر مردمان حضرت ایشان مہمان محمد مغرمیان
احمد یار غلب که مولوی محمد جان تو جهات از ایشان گرفته اند حضرت شاه رؤف احمد علیه الرحمۃ برادر
خاله زاد حضرت عالم هستند پیشتر همراه والد هم بخدمت حضرت شاه در گاهی شتافتند و فیکه او شان جو

بحضرت ایشان آوردند ایشان نیز اتباع کرده بخدمت حاضر شدند عنایت فرماوان از حضرت ایشان شایسته
 نمودند جامع مخطوطات و مکتوبات و مقامات حضرت ایشان مانند کتب دیگر نیز در فقه و غیره تصنیف نمودند
 اشعار ایشان در هندی و فارسی شهرت دارند نسبت ایشان بحضرت مجدد بواسطه شیخ محمد تقی علیه الرحمة
 میرسد که فرزند صغر حضرت مجدد هستند بعد حصول خلافت در بلده بهوپال رفتند در آنجا رواج تمام
 یافتند امر او فقره در حلقه حاضر میشدند و بعد وفات والد مآه م یکسال یا دو سال دوهند وستان مانده
 قصد حرمین شیرعین نمودند در بحر مخافی بیلیم وفات یافتند قریب بهیر علی که لقب بیلیم شده است دفن
 حضرت شاه خطیب حمد مرحوم فرزند ایشان عجیب شجاعت اخلاق حمیده بودند علم و سخاوت و تحمل جفا شیوه ایشان
 بودند نسبت از والد خود کسب کردند و سفر حج همراه ایشان رفتند بعد وفات والد غلیش رونق ده
 عجل آل با خود شدند در بلده بهوپال شهر حمادی الثانی سنه یک هزار و دصد و شصت و شش وفات
 یافتند تاریخ وفات هوا فالحق المقرین و قتیکه در گور نهادند چشما کشاوند رحمة الله علیه شاه عبدالرحمن مجدد
 جالندهری نسبت ایشان بواسطه حضرت شیخ سیف الدین بحضرت مجدد رحمة الله علیه ملحق میشود والد
 ایشان شاه سیف الرحمن مرید حضرت شهید بودند ایشان بیعت از حضرت ایشان نمودند و کسب نسبت
 فرمودند در تهذیب اخلاق به نظیر بودند مردمان پنجاب شیفته اخلاق ایشان هستند مریدان نیز
 بسیار دارند کما به کتب تشریف برده بوطن آمدند باز اشتیاق غالب آمد بچرمین شیرعین رفتند بوقت حیات
 در ملک سنه سنه یک هزار و دصد و پنجاه و شست وفات یافتند و مولوی بنات الله صاحب پیشتر
 از خسر خود حضرت مولانا فایم الله بهر کجی بیعت کرده بودند بعد بخدمت حضرت ایشان حاضر آمدند و
 حضرت عنایت خاص بود بر حال ایشان چنانچه از مکتوبات تشریف هوید است و نیز نوشته اند مولو
 محبت اصحاب من ممتاز اند در علم ظاهر نیز کمال داشتند نسبت ایشان بحضرت شیخ بدین بهر کجی
 رحمه الله میرسد مولوی کرم الله محدث پدر ایشان اسلام آوردند و مرید مولوی فخر الدین شدند و حضرت
 شاه عبدالعزیز نقیض غزنوی بخاطر ایشان تصنیف کردند ایشان بخدمت حضرت ایشان آمده بیعت کردند
 و اجازت یافتند انشرا بملی در فن قرارة و وجو مات سبعة شاگرد ایشان هستند با و سطر یا بلا و سطر در
 راه حرمین شیرعین که بار دوم قصد کرده رفته اند وفات یافتند حضرت مولانا خالد شهرزوری کردی رحمة الله
 علیه عالم نامدار بودند در هر فن مستعد و عجیب داشتند پنجاه کتاب حدیث سند داشتند از علما گه دست

فی الجمله مع حضرت شاه عبدالعزیز می نمودند اشعار فارسی و عربی شان در رساله نظم گوئی سبقت از فردوسی و
 فروغ برده بود حضرت ایشان اشعار ایشان بعارف جامی مناسبت میفرمودند قصاید عربی و فارسی که مع
 حضرت ایشان نظم نموده اند کم از منظومات خسرو جامی که در مع سلطان المشاط و خواجہ احرار نظم کرده اند
 نتوان گفت تحصیل علوم نموده در بعضی مدارس بدین مشغول میبودند و عیبه خطابی در سر داشتند اتفاقاً در
 مرزا رحیم الدبیک که جهان گشت بودند بر ایشان شد شکایت از عدم و جهان مرشد نمودند بحسن دلالت
 مرزا صاحب بجهت دلی رسیدند و نه ماه در خدمت حضرت ایشان بودند بعض کسان در حق حضرت ایشان
 کلام ناملاک گفتند ایشان آن شخص را بصورت خنجر دیدند عقاید ایشان از دیار پذیرفت خدمت انجمنی بزرگ
 خود مسلم داشتند و در هم از دو پسرین از صف نعل گرون که کرده می نشستند الغرض حضرت
 عنایت بسیار بنده دل داشتند و بعد غایات از خلافت بهر و فرمودند و نام از حضرت شیخ محمد عابد و دواع
 ایشان کرده بخدا سپردند گویند حضرت بوقت رخصت بشارت قطبیت آمد یا عنایت فرموده بودند و قتیکه
 اشجار رفتند ریاضتها بسیار کشیدند بهوم خلق چندان شد که گویا سلطنت آن دیار بر ایشان تعلق یافت
 خلفای ایشان و خلفای خلفای ایشان هزارها کس شده باشند و قتیکه روح حضرت غوث ثقلین متوج
 میشدند حضرت خواجہ نقشبند را میدیدند که میفرمایند متوجه ما باش شاید کسی نقل میکرد که دو اب ایشان
 از غلغله شب نمیخوردند الغرض کرامات بسیار ظهور نمود در میان آن دیار را قدری بنمود گویند والی بغداد
 را مجلس خود غضب شده بر آوردند نام حضرت ایشان یکبار گرفتند مردمان بی هوش شده افتادند شیخ
 عبدالوهاب غلیف ایشان که صاحب کرامات و مرجع خلافت شده بود انحرافی از ایشان نمود نسبت اسلب نام
 شد و مقتول مردمان گردید تا جایی که حضرت والد م بریت الله رفتند بهر انحراف و کسار پیش آمد ایشان از قریه
 از توجهات بنو خند شنیده ام من بعد او را باز قبول پیدا آمد و هم بعد چند سال وفات نمود و مولانا محمد
 اکثر مریدان خود را با طاعت والد ماجد حکم کرده بودند مریدان ایشان در عرب می آمدند و می گفتند که مولانا
 بعد حضرت ایشان شمار مقدم میداشت مکتوبی که بنام حضرت والد اقام نمودند نقل آن مکتوب اینجی میکنم
 مکتوب مرکز دایره غربت و مجوری خالده کردی شهر زوری بعرض مقدس عالی مخدومی جناب ابی
 سعید مجدی محض میسرساند اگر چه بهین همت حضرت قبله عالم روحی فدا فیوض خاندان عالیہ آبا و اجداد
 کرام آن مخدوم عالمیقام که باین مقصود گنام رسیده است بر دل از خیر تحریر و خارج از حوصله تقریر است

اما فحواى مالا یدرک کلمه لا یتدرک کلمه بمقام شکر گذارى برآمده عرض حضور مى نماید که یک قلم تمامى مملکت روم و عربستان و دیار حجاز و عراق و بعضی از ممالک قلم و قلم و جمع کردستانان از جذبات و تاثیرات طریقه علیه شمس سار و ذکر محمد حضرت امام ربانى محمد و منور العت ثانی قدسنا الله سره السامی انوار اللیل والنهار در محافل و مجالس و مساجد و مدارس زبان زو صغار و کبار است بخوبی که هرگز در هیچ قرن از قرون و هیچ قلمی از اقالیم منظمه نیست که کوئى زمانه نظیر این زمره را شنیده یا دیده فلک دوار این غیبت و اجتماع را دیده باشد از اینجا که شدت رغبت حضرت صاحب قبله و آن قلیله معلوم خاطر حزین این مهجور مسکین بود بمقام گستاخی برآمده فرج افراى خطرات پنجاب و سایر احباب شد هر چند اظهار اینگونه امور صورت گستاخی و خود بینی دارد این فقیر را شرمنده مى دارد اما رعایت جانب و دوستان را مقدم داشته بمقام بے آبروى آمده و گرنه نوشتن این اموراتین نالائى محض دور بود امید و ارجو اینکه مشافهتت یا مرسله چنانکه مقتضای شیمه کریمه است از ذکر جمیل این مسکین ذلیل در حضور حضرت بافر و سعادت حضرت صاحب قبله کوئین کوتاهی نفرمایند و بائى تقریب کان ما اردان استان که موقف بخنداران و رستان سنت یاد نمایند و خود نیز گاه گاهى به نیم نگاهى رنگ قساوت را از دل مایلینوایان دور نمایند و گرچه نویسد در پناه همیمن منعام و من همت پیران اگرام باشند بمنه انتی و نیز قصیده عربیه ایشان که در حق حضرت ایشان نشأ نمودند نقلش کرده میشود تا ناظران ازان حظ وافر حاصل کنند

لا
ابو
دقم
۱۳۱۲

قصیده عربیه در مدح حضرت ایشان

حمد المن قد من بالاکمال
ومن استوار الحط والترحال
وعلاقة الاحباب والاموال
وعوم عم اذخال الخال
وملائه الحساد والعذال
واجار نے من ائمه مجھال
هم شیع الخلق فی الافعال

مکلت مسافه کعبه الآمال
واراج مرکبے اطلیح من السر
نجانی من قید الاقارب والوطن
وهموم اہمتے حیرة اخوئے
ومواعظ اسادات والعلماء
واعاذنے من فرقة افتاتیر
اعنی روافض اردجیان الئے

و مضلہا الکاشیہ اسمعیل اذ
 سحق له من مدع کذاب
 وغلاة فرس والعراق وفي الخبر
 وشرا اهل بطوس سمو الرضی
 ومن الهزارة والبلوچ لفدة
 ومن الافاغنة لتي جيلوا على
 وفساد قطاع الطريق بنجیہ
 منوا الاذان وعاية الاسلام
 وجوم امواج البحار الزاخرة
 ومن اثنتیة العلوج الطاغیہ
 وانا لني على المارب والمني
 مرج نور الافاق بعد ظلامها
 اعني علام على القمر الذی
 تمثیله ما ساغ الا انه
 هو یم فضل طود طول والكرم
 نجم الهدی بدر الدجی بحر الحق
 كالارض حلما ولببال تمکنا
 عين الشریقة معدن العرفان
 قطب الطريق قدوة الاولاد
 شیخ الانام و قبله الاسلام
 ما دالے الاولے بهدی مختلف
 محبوب رب العالمین من ان قدس
 کم من جہول باہوے کبول

قد عار لما شرب نار جبال
 بعد له من منکر قوال
 قد بشیر والعبادة الدجال
 ولفوسهم سمو احبة آل
 وشمرد الامار والافیال
 فوض المفسد وفتحتم قتال
 ومن المجوس والهم من وال
 ضلوا و غاضوا اليوم في الاضللال
 واذیة المكاس والتمثال
 ما شلهم في الارض عال غال
 اعني لقرار المرشد المفضل
 وهدی جميع الخلق بعد ضلال
 من یخطی کحیہ الرمیسم البالی
 ما نافش الادبار في التمثال
 یمنوع کل فضیلة وخصال
 کتفر الفیوض خداتہ الاحوال
 وشمس ضورا واسمار معالی
 عون البریة منبع الافضال
 غوث الخلائق رحلة الابدال
 صدر العظام و مرجع الاشکال
 داع الے المولے بصوت عال
 بهداه قل یا قدوة الامثال
 سجاہ من یخطی کحل عقال

کم من وکے کامل من صمدہ
کم کنکر علوشانہ قدرائے
کم عطی کمال تمام اہل نقیصۃ
اخفاه رب العزجل جل جلالہ
یا اہل مکہ حولہ درطالفا
وہبیت خیف دوع و رکض نوحہ
واسکن بذالوادى المقدس خالعا
حجر مقامک بالمطاف بلا صفا
ما لست الا فی رضاہ . ملتزم
من شام لما من بروق دیارہ
انت من تلقا ریدین مصرہ
فہجرت اہلے قائلہم اکثو
ولویت ہجران الاحبۃ والوطن
فطوے منازل فی سیرۃ منزل
نفیت اصحابے علی یناقم
من لے تبلیغ اسلام لاقوتی
سلب الہوی بلے فانی خاطرے
قدحان حین تشریف بومالہ
یارب لا احصی تبارک اند
واللہ لو اعطیت عمر الآخرہ
دایتی فی کل مہبت شعرة
دامیظ عن النفس وشیطان کے
خسرت عمری کلمۃ فی حمدہ

قد صدعتہ عجب اب ال احوال
فاذا قہ المولے اشدر کمال
ومزید نقص جمیع اہل کمال
فی قبة الاعزاز والاجلال
واہجر حجازا ان سمعت مقالی
وسنے منی والرمی لایمال
نقلے ہوے الکونین باستجال
من طوف حضرة کعبۃ الامال
مالطوف الاحولہ سبح لہ
بشام روض الشام کیف یبالے
نارافالے البال باللبال
ارجع الیکم عن الاستفعال
ورکبت متن الاکمۃ الصہال
واما بشار سارح شلال
ومواعدی من فطر شوق جمال
ومببط عذرا العذر والاهمال
غیر الجعیب وطف شوق وصال
من لے بشکر عطیۃ الایصال
سفہ علی من شمس ریح زوال
وترکت عنیر احمد کل فعال
الفاکان فی الوف مقال
لا یلہا نے بخطرة فی البال
بشر اثرے ابد بلا امہال

ما قدرن علی کفار عطیت
 این العطا یا و ہے غنیمت عیدہ
 ام کیف احمدنا فلما او ناثرا
 سلب التجوز و لمجا زار بلغ +
 الہ الخلاق فی نفوت کمالہ
 فالعجز لطفی و التحیر فکرے
 فلما قضیت الہنا فی اشہر
 و وہیت اقداما علی علی الفلا
 و جبتنا حفظا من الآفات +
 و رزقنا تقبیل عقبہ قبلہ
 فازرق الہ العالمین بحقہ + +
 و امدنا ببقائہ و بقاءہ +
 زو من حیاتی فی اطالہ عمرہ
 و اعلیٰ مسودا بحسن قبولہ +
 زد کل یوم فی فوائد و وقعہ
 و استنصر مرضیٰ لدیہ و راضیا
 فالحمد للرب الرحیم المنعم
 غم الصلوٰۃ علی الرسول المجتبیٰ

فضلًا عن التفصیل بالاجمال
 کیف التشرک و ہو بعض لوال
 ذاتا ثرت عن حفیض خیال
 من تقدسہ عن الامثال
 سبحانہ من خالق متعال +
 ما یغنی الا اسکوت بحال +
 طیا لبعد مسافۃ الاحوال +
 و نزول غور و ارتقا رجبال
 و مختار امن من الاهیال
 فاز لمقبل منہ بالاقبال +
 اد بالیق بذالجنب العالے
 و عطائہ و لوالہ المتواسلے +
 ادم الورے سجاء تحت ظلالہ
 و استنصر ما یرضیہ من اعمالہ +
 مادمت حیا فی جمیع اسحالہ +
 عنہ رضی یجدے مفاز مالے
 القادر المتقدس الفعالہ +
 خیر الوری و اصحب بعد الال

و نیز یک قصیدہ فارسی کہ در سلالہ نظم جوابی ندارد نقل کردہ میشود

قصیدہ فارسیہ در شرح حضرت لیثان

کہ عالم زندہ شد بار دیگر از ابر نیسا نے
 بری رویان ہمہ جمعند مطرب درغونخوا

و ہیل از من خبر آن شاہ خوبان را بہ پہنہانی
 صغیر نظر ارکان در انتظارش چشم در اندہ

خرا مان و جهان با صد هزاران عشوه وستان
گذارد از کعب پا لاله را مرهم بدایع دل
بر آب از لطافت تازه گلهائی بهاری را
غلام قد خود سازد همه آزاد سروان را
کند آگنده از رشک رخ گل را بخون دل
سرو روشن بدیدارش لطیف دیدگاهش
بوجه داوری و عزم گشت گلستان امروز
گفت اندر تراکت سخت بنیاد جدل محکم
زیکسو دلبران هر هفت کرده برقع افکنده
ز دیگر سو گلستان شد بد انسان خرم و خندان
بگلک صنعت از منشی قدرت بدایع با
بنفشه میزند با خال جانان لاف هم رنگی
کند راز دهن را غنچه فاش آهسته آهسته
ریا حین از خط و سبیل زلف دلبران گوید
بر روی برگ گل بر قطره ناله میچکد گوی
و فرش سبز گلشن بر زمزمیند طعنه
دم از اعجاز عیسی میزند بادی سحرگاه
هزاران را به بوی گل آگوده دیده شد روشن
گلستان سبز طوطی سبز خنای سبز و بهریت
سمند را شدند از سایه گل تشن آبی
ز جوش گریه بر بهار ان غنچه میخند و
هزاران گل شگفتند از نسیم صبح در یکدم
امام اولیا سیاح بیدائی خداستین

ع

کند تشریف را یکدم بصحن گلشن از دانی
هند داغ غلامی لاله رویان را بر عینانی
و به آب از خجالت زدن لاله گلستانی
و به شمشاد را از لاف رعنائی پیشانی
کند شرمند و طافس چمن را از خرابانی
و به از پای بوشش سبیل تر ابریشانی
کند گلزار را غیرت فراسی باغ رضوان
ز نو زادن بستانی و خوابان شبستانی
همه هستند اشک خامه صورت گری مانع
نباشد حاصل تحریر و صفش غیر حیران
نوشته بر حواشی چمن از خط ریحان
گل شبنم زده بار و می دران خوی آستان
بدیده میکند نرگس اشارت های پنهانی
زند سرو سپه با قد خوابان لاف بیانی
که هر لعل یمانی بسته مر و اید عمانی
سخت و در شگفتن لاله با قوت رمان
نشان می بخشد از احیای موتی ابر نیسان
بسان چشم یعقوب از نسیم ماه کنعانی
کلیسار ادرین محفل کجایید خوش الحانی
و خوش به زلف گلستان گشتند بستانی
چو معشوقان بیابک از خرویش عاشق فانی
چو دلپایان مریدان از نگاه قطب ربانی
ندیم کبریا سباج در یائی خدا دانست

همین رهنمایان شمع جمع اولیای دین
 چراغ آفرینش مهر برج دلش بونیش
 امین قدس عبد الله شد کز التفات او
 یمن شد گویا هند و نستان ازین افشار
 اگر چه مشعل تالش بود شاه جهان آباد
 ز اقصای خطا تا غایت مغرب زمین امروز
 ز نور شید کمالش نیست جز خفاش بے بهر
 پس از منظر بجز دی در ضمیر کس نشد مضمیر
 نوید مهر را با فیض اولاف جهان گیری
 نباشد یاد او در حضرتش تاب سبک روحی
 سبق گویان سابق گردین ایام می بودند
 نخست نسبت غرای القوم سعادت مند
 بزرگانے که صد دفتر معارف گفته اند از بر
 بسی چون قطب بطامی بنصورت در کواکب
 از قطاب جهان دعوی بهتایش میزید
 چنان ارواح زاری شد ز روحانیش دلی
 اگر چه کافر ستانست باشد از وجود او
 بے پیر مرد گمیا بود گلزار هدایت را
 اگر سحر لطفش قصه رایمان را درین آخر
 مرانادیده باشد با سر کوشش سرودکاری
 بے تو بیخ کردند ایل توران و خراسانم
 بدلی ظلمت کفرست گفتند و بدل گفتیم
 نشد با طول صحبت زاو لیا می یثرب و بلحا

دلیل پیشوایان قبله ایمان روحانی
 کلمه گنج حکمت مخزن اسرار مسجیان
 و دهنک سیه خاصیت لعل بدخشانی
 دادم میدهد ز نفوذ الفاس رحمانی
 ولی از شعلش از قاف تا قاف ست نورانی
 نباشد هیچ کس مانند او از نوع انسان
 بجز احوال نه بیند کس درین عالم و در آن
 کماله که ظاهر گشت بر قیوم ربانے
 نباشد جرج را با قدر او امکان همسانے
 نباشد کوه بابا بهمتش حد گران جانے
 بمحفل می نشستندش بجان بهر سبق خوانے
 ندارد هوش و ردم یا نظر اندر قدم رانے
 بنزدیکش همه هستند اطفال دبستانے
 انما حتی بر زبان هرگز نمی رانند و سجانے
 سهارا اگر سوزد یا مهر تابان لاف رخسانے
 نمیکرد و بگرد قلعه او فک نفسانے
 بهشت و این سخن نبود خلاف نص قرآنے
 دیگره زابرفیش یافت سر سبزی و بیانے
 اساس از تو بستی روی بنادی توبیانے
 پس از دیدن عراسته را بنده با پیر عثمانے
 بدار الکفر رفتن چون پسندی گرسنگانے
 بظلمت روا گرد بستوی آب حیوانے
 میسر آنچه از روی شد مرانادیده از آن

<p>ز تسویلات نفسانی و تلبیسات شیطانے بموری کے خریدی حاصل ملک سلیمانے دران کولیت و دار دیل سوئی عالم فانی مگر نقل ابو جہل و محمد را منیدانے زلف نہ ہند آں اکسیر عظم را با سانی مدو یار و حشاہ نقشبند و غوث گیلانی برین سگ بنگر از روی کرم ز انسان کہ میکان زہی دولت بلطف این صعوہ را گر باز گردان عطائی احمدی فرما جو ما گردیم سلما نے بجشم اہل نیش این زبان خود جان جانا کہ اولب تشنہ مستقی و تو دریای احسانی</p>	<p>بجہان شومندہ اش ای آنکہ میخواستی شدن آرد در تخت ارکبر دی صخرہ روزی خاتم محمد بہ بد بختی خود ناید کہ خون گردید سیہ بختی لیکن گفت من نزدیک و نشناختن گفتم ز بندہ خاکروبان در شش را باد صد ز نہار تنہائی قبولش دارم و داعم کہ نا اہل علم + سکم از سگ بسی کمتر تو نجم الدین صفت جانان گر زبان از نہیب بار فسم صعوہ سان سویت بخود کن تشنہ گردیم چون از خولش بیگانہ بدین سان مظہری شد جان پاکت جان جانا ز جام فیض خود کن خالد در ماندہ را سیراب</p>
---	--

بعد حضرت ایشان یک سال یاد و سال زندہ ماندند در طاعون در جہ شہادت یافتند گویند چار
 کس را بر جای خود بقاقب نصب کردند کہ بعد من فلان و بعد فلان فلان ہر چار کس در ہمون طاعون
 متعاقب وفات یافتند الحال قائم مقام ایشان شیخ عبداللہ نہایت مرد بزرگ شعیبہ میشود سلمہ اللہ
 تعالیٰ حضرت رسالت پناہ علیہ وسلم نیز در غزوہ موتہ سہ کس را از صحابہ کرام یعنی زید بن حارثہ و جعفر
 طیار و عبداللہ ابن رواحہ رہتاقب امیر فرمودہ بودند ہر سہ بزرگ شہید ہر ہمون جنگ شدند بعد
 ایشان خالد ابن الولید حکم رایت گرفت و فتح شد و خطاب سیف اللہ یافت رضی اللہ تعالیٰ عنہم
 مولوی عبدالرحمن شاہجہان پوری سلمہ اللہ تعالیٰ نیز بزرگان سیدند ہیچ مقصود حاصل نشد آخر
 بخدمت حضرت ایشان حاضر آمدند سلوک نمودہ خلعت خلافت یافتند عجب خلوت و لفظاع از اہل
 دنیا نمودہ اند التفاتے بالیشان نداشتند لواب فرخ آباد چہ قدر زوہا داشت و حاضر خدمت میشد لیکن
 از ایشان التفاتی باو ظہور نیامد مجازان ایشان اکثر نسبت قوی و کثرت صحیح دارند و در ضلع فرخ آباد
 و شاہجہان پور طبقہ ایشان رواج تمام دارد سلمہ اللہ تعالیٰ علی رؤس الطالبین امیر طالب علی
 المشہر مولوی عبدالغفار علم ظاہری خواندہ از حضرت ایشان کسب نسبت قلبی نمودہ بچرین

شرفین متوجه شده در بلده زبید از ملک یمن رواجی یافت گویند قاضی آن ملک نیز شده بود
 الله علم سید اسماعیل مدنی علیه الرحمة پیشتر بیعت از مولانا خالد نموده نسبت نقشبندی کسب نمودند
 روزی در واقعه دید آن سرور رضی الله علیه وسلم که میفرمایند که بدلی برد و از شاه غلام علی کسب
 نسبت مجددی کن بکلم شریف حاضر آمده اجازت و خلافت یافتند و بوطن رفتند و کشف دو جبهه
 صحیح داشتند ذکر رفتن ایشان در آثار نبویه و ادراک کردن ظلمت آنجا پیشتر که شت مرزا رحیم الله
 بیگ سمسبی بمجد درویش عظیم آبادی رحمه الله ترک علاقه روزگار نموده سجدت حضرت ایشان
 شتافتند کسب نسبت نمودند با جازت و خلافت مشرف شدند گلیم سیاه پوشیده بزیارت
 حضرت خواجه نقشبند رفتند و اکثر بلاد اسلام مثل روم و شام و حجاز و عراق و مغرب و ماوراء النهر
 و خراسان و هندوستان سیر نمودند میگفتند مثل شاه غلام علی شیخ نیافتیم از والدین حقوق
 معاف کنانیدند در امر معروف و نهی عن المنکر خونی نداشتند شهر اوده کامران والی هرات از مخلصان
 ایشان شد در حساب او را الفاظ سخت و بیباک میفرمودند همچنین دیگر ولات ترکستان غاشمیه بر
 دوش ایشان شده بودند و سبب امور شرعی از هر جا بنجیده شده می برآمدند از باد شاه قهقند که غلام
 تمام دهشت رنج شده برآمدند آخر در شهر سبز قرا گرفتند حاکمش دیبه کلان نذر نمود و تعیین حکومت
 خود از آن دیبه برداشت در آخر عمر نکاح نمودند و خدمت صادر و وارد بر ذمه خود گرفتند
 استانه پیدا شد مذنب شافعی اختیار نموده بودند لهند در بخارا و غیره ملقب با ایشان شافعی
 هستند بعض حکام ترکستان که از والی شهر سبز غبار داشت ایشان را با آنها قتل کنایه مشرب
 شهادت یافتند انا لله وانا الیه راجعون حضرت اخوند شیر محمد رحمه الله علیه تحصیل علوم نموده
 از عتبه بوسی حضرت ایشان مشرف شدند کسب نسبت نموده اجازت یافتند در خدمت حضرت
 ایشان بسیار ذهول از علم ظاهری طاری شد میفرمودند حال من باین حد رسید که ترکیب
 سهل از علم خود منمهر شد باز رجوع بعلم ظاهر نمودم که بسا و تلفت نشود صدای کس از علم بهره ببردند
 و تلامیه خود را بتقوی و افعال خیر امر میفرمودند کسیکه در مجلس غیبت کسی از طلبا میکرد و بر او
 جرمانه مقرر کرده بودند در آخر عمر بسیار ضعیف شده بودند کتب بسیج نمودند و درس تدریس را
 ترک دادند و بجز تلاوت قرآن شریف و صلوٰه مفروضه گویا کاری نداشتند آخر الامر سکونت در ملک هندوستان

که دارالحرب شده است مکروه دانستند و هم در عین بیماری متوجه حرمین شریفین به نیت هجرت شدند
 و ببلد ملتان رفته و فات یافتند مولانا محمد جان شیخ الحرم رحمت الله علیه بعد تحصیل علم بخندست
 حضرت ایشان رسیدند و ریاضتهای بسیار کشیدند هر روز زیارت حضرت خواجه قطب الدین
 هفت گزوه میفرمودند شب آنجا در عبادت مشغول میبودند صبح یک سبوی آب که آب آنجا نهایت
 گوارست برای حضرت ایشان می آوردند خادمی نقل کرد که فرزند من قریب مرگ رسیده بود وقت
 شب بدرگاه قطب الاقطاب آوردم ایشان در مراقبه بودند پیش ایشان آن بچه را بردم و عرض نما
 و سلب مرض نمودم ایشان همون وقت سلب مرض کردند شفا یافت شخصی دیگر نقل نمود که محبت
 زنی که قمارشدم قریب بود که در زنا گرفتار شوم بایشان عرض نمودم و گفتم الحال بیچ چیزی بغیر
 زنا باقی نمانده اگر از من واقع شد نام شما پیش جناب باری خواهم گرفت که ایشان بحال من عنایت
 مبذول نمایند ایشان عمل لاحول و لا قوة الا بالله بن تعلیم نمودند من گفتم سبحان الله همیشه
 میخوانم فرمودند الحال کجفته من بخوان بخوانم گو یاسد سکندری در میان من و آن زن حامل شد
 و قوت شهویه از من تا دوسه سال برفت رخصت و خلافت از حضرت ایشان یافته بحرم محترم رسیدند
 در ابتدا صعوبتها بسیار رسیدند آخر در فتوح کشاوه شد و سلطانان را رجوع بایشان شد خفای
 ایشان بپادشاه قبول و اضلاع روم منتشر شدند موجب دسلطان روم مقرر شد مادر سلطان یکی
 از متقدمان ایشان گشت خالفا به بنا کردند و خدمت صادر و واردمیفرمودند تا آنکه در حدود
 یک هزار و صد و شصت و شش در عین مکه معظمه بخوار رحمت پیوستند سید احمد کردی در بغداد
 اخذ طریقه از مولانا خاله نمودند باز باذن آن سرور صلی الله علیه و سلم از بغداد بدلی آمدند و طریقه مجددیه
 از حضرت ایشان کسب نمودند و در راه یار شده بودند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با خواب
 دیدند در و تعلیم فرمودند برای شفا خوانند و شفا یافتند سید عبد الله مغنی ایشان نیز سابق از مولانا
 خاله علیه الرحمة اخذ فیض کرده حاضر خدمت حضرت ایشان شدند و اجازت یافتند ملائیر محمد اسلوک
 از حضرت ایشان تمام کرده عجب استغراق داشت بر مزار حضرت شهید می نشست گویند شام
 شبی گذشت و اگر بارش می آمد بر دوشش بنود در ضلع کشمیر شهرت تمام یافت ملائیر محمد علیه الرحمة
 از غزنین بخدمت حضرت ایشان حاضر آمد کسب نسبت نموده بخلاف مشرف گشت بر مردمان

بمردمان ولایت فاند بارسانید چند کس را اجازت داد بچ رفت و وفات یافت مولوی آهلی
 المشهور بمولوی محمد جان علیه الرحمة کسب فیض از حضرت ایشان نموده بخلافت ممتاز
 گردید مردم آنجا کرامتها از ایشان نقل می نمایند هزاران کس را بقندار بهدایت رسانید
 مولانا محمد عظیم علیه الرحمة عجب مرد مہذب الاخلاق بودند گو یا جبلت ایشان بر اخلاق حمید
 مجہول بود با جازت حضرت ایشان مشرف شده بودند بعد انتقال حضرت ایشان بحرین تشریف
 رفتند و انتقال فرمودند مولوی نور محمد علیه الرحمة ریاضات کثیر و کشید بخدمت حضرت حاضر
 آید بیعت نموده به اشغال و مراقبات پرداخته اجازت یافت گویند حضرت ایشان میفرمودند
 که چار کس فخر خاندان من هستند مولوی شہیر محمد و مولوی محمد جان و مولوی محمد عظیم و مولوی
 نور محمد این چهار ہم پیالہ ہم نوالہ بودند و ہر چار کس عالم متبحر بودند مزار امربیک علیہ الرحمة
 گویند از کمال زہد حضرت ایشان ایشان را عنید وقت میفرمودند نسبت قوی داشتند مردمان
 را از ایشان کیفتمای عظیم حاصل شد بجا حضرت ایشان بودند و در حیات حضرت ایشان وفات
 یافتند پائین مزار حضرت شہید مدفون شدند ہنیا کہ محمد نور امام مسجد اکبر آبادی از خلفای حضرت
 ایشان نسبت قوی داشتند و افاضہ فیوض میفرمودند میان محمد اصغر صاحب نہایت قوی نسبت
 بودند با حضرت ایشان بخدمت و الہم می نشستند و والد را بر ایشان عنایت بغایت بود
 نظم سنن خانقاہ شریف تعلق با ایشان داشت مرد ہما از توجہات ایشان حظ وافری برداشت
 اول سفر بحرین شہر یمن کردہ آمدند بعد ہجراہ والد ماجد رفتند باز بدلی آمدند در سنہ یکہزار
 و صد و پنجاہ و پنج وفات یافتند ہم در خانقاہ مدفون شدند میر نقش علی کسب نسبت از
 حضرت ایشان نمودہ بہ لکھنؤ رفتند میان احمد یار علیہ الرحمة سودا گری نمودند تمام نسبت محمد
 از حضرت ایشان را بودند قبر ایشان نیز در خانقاہ ہست میان قمر الدین از بزرگان قادریہ
 منکر طریقہ محمد دیدہ بودند از پشاور بخدمت حضرت ایشان رسیدند حلقہ بگوش شدہ اجازت
 یافتند و رفتند محمد شہیر خان از ولایت افغانہ آمدہ کسب نسبت نمودہ رفت شیخ جلیل الرحمن
 علیہ الرحمة خادم خاص حضرت ایشان بودند نسبت قوی داشتند حضرت ایشان را عنایت

خاص بر ایشان بود شخصی در عین حلقه ذکر ایشان را که روبروی حضرت ایشان نشسته بودند
 تموازد و ایشان بر پای حضرت ایشان افتادند و عنقریب شربت شهادت نوشیدند و این معجزه
 در آخر مرض حضرت ایشان بوقوع آمد قبر این شهید نیز باین تربت حضرت شهید است المد علم حفظ

تجوید منظومه سلسله نقشبندیه مجتهدیه طهریه

بسم الله الرحمن الرحيم

الهی از برای شاه لولاک	شفیع روز محشر احمد پاک	پی بوی بکر صدیق خردمند	کز وند دین حق یار صمد
بسلطان کوز صاحب عظیم	طریق شریع از وی مستقیم	پی قاسم که از اهل یقین بود	بسی ثابت قدم در راه دین بود
بحرمت گلبن باغ هدایت	امام جعفر شاه ولایت	بخت باینده عارف حق	که شد وصل بن کز و فکر سلطان
بحرمت بوحسن آن صاحب معرفت	که در زهد و ورع بن بود معرفت	بوالقاسم که بوده کبرگانی	نبودش درعبات مثل شام
برای بوعلی مہر حقیقت	که بوده سالک چرخ طریقت	بیوسف خواجہ صاحب کبر	که جاز کس ندارد ز وسوسه کبر
بعبدا خالق آن مہر افق	که بتالیش نیاید دست خلافت	برای عارف کامل فلک فر	محمد عارف تابنده اختر
بحضرت خواجہ محمود کامل	که گنج معرفت اورست حاصل	پی میر علی سردار عالم	که از وی یافت و فی لنس عالم
بحضرت خواجہ بابا سمای	که از بس نشت ز خود حق شناس	پی میر کلال مست توحید	که بر چرخ طریقت بود پند
پی خواجہ بہاء الدین بیکتا	که نامہ در جانش نشاند بہتا	پی خواجہ علاء الدین عطا	که گشت از وی معطر مغرب و بکشا
بحضرت خواجہ مولانای یعقوب	که چون یوسف بعالم بود محبوب	پی حضرت عبید اللہ احرار	که شمشاد جهان کم بود بار
بمولانا محمد معدن الجود	که از وی دید هر کس رزی بجز	پی حضرت محمد محرم راز	که اندر فقر بود او شاه ممتاز
برای خواجہ امکنی خوشنود	که در زهد و تقاوت بود نیکو	بفیض عام خواجہ باقی باہر	که از سر حقیقت بود آگاه
پی حضرت مجدد الف ثانی	که چون حمد و محمد خوانی	برای حضرت خواجہ محمد	که در خلق و مروت بود احمد
بحضرت شیخ سیف الدین دینار	که تیغ جوهر حق داشت دینار	پی نور محمد کوجو خورشید	شعاع حق سبیل شد احوال
بحضرت شیخ شمس الدین تابان	حبیب اللہ مرزا جان جانان	بمحتش عبدالمد کامل	که اوی بود عارف و دانا
بنشاه بوسعید عارف حق	بجالم بود و تشرف مطلق	پی احمد سعید شاه دولان	بنودہ مثل او در زمره دولان
بشہ ولی البنی شاد افلاق	دریدہ مثل او در حسن افلاق	خداوند ابابکر پیران	بکن در دوسر انیمیک انجام

اذکرونی اذکرکم واشکر والی

اسمہ خالق الہموات الارضین کہ این سالہ سلوک سمی بہ



از تالیف قدوہ اساکیرین مبدیہ الواصلین شیخ ابو سعید محمد بن الدیوب

در مطبع مجتبائی دہلی بطبع مزین شد



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله اعز به العلم و الصلوة علی رسوله خیر الانام و علی آله صحبه عاة الناس لی دار السلام
 و علی اولیائه شرفوا بالاحوال و المقام و زین سرائرهم بنور الفرائد الالهیة شجرات آلاءم عنبر فائز
 انوار و در نظام که غرض صدق لفاظش بغوص خواصان قام افادت اضافت از غور
 بحر دانش بسا حل نظام آمده از قوت دلک جذبات در وجدان صحیح کشف صیح در عرصه بیابان
 جلوه نموده از سام پذیرفته و از کتم سراق غیب الیغیب بیان انظار در عبارت مختصار بر اهل
 استخراج قیام داده و عرسلین بکار خالق را در حدیقه صدور طلائع حدقه قلوب صاحب سلطان
 وجدان یقین سرائر ضما اهل حکمین احباب حق یقین عطا بخشیده بل بخواص و عوام بر کافه
 انام مقنعه ستر و مستل از روی آن داشته در معرض ظهور آورده و منظر عالم و عالمیان گردانیده
 رغبت تمام امم و میل ارباب محرم را در آن آرام داده است این نسخه که قدر معنی از وی بفرود
 چندان بسواد آن معانی در بود که تا بش نوبتی اندر آید شب چون مهر فلک سبز از خورشید نمود
 اما بعد ازین ساله است سخی به هدایت لطالبین این حضرت شیخ المیلین - قدوة السالکین
 زبدة الصلین - قطب الاقطاب - نوحه شیخ و اشاب - فزیدیان - وحید دوران - کاشف اسرار
 مطلع انوار قلزم جذبات - عمان حالات - باز بلند پراز - عندیگ کشن باز - عنقاسی ملک ناسوت

یسمرخ قاف جبروت مجمود کالات حشره کرات - منع صدق مصفا ینبوع جو و عطا
 کان فادو سخا - صاحب العلم و بحیا - نه طاق تدویر کو کوب فضل و کمال - مشاق تفالغیر الاحوال
 بیت شیخ هفت اقلیم قطب لیا - وصل حضرت ندیم کبریا - به فخر ملت بهائی شرح و دین *
 جان پاکسن منع صدق و یقین - از وجود او بنزد وستان - جنت الماوی شده بهندستان *
 سعد دین ملت آن مقبول حق - نه فلک بخواں جودش یک طبق - نام پاکش بوسعید آن
 هادی حق یقین - سامی دین محمد بانی شرح متین - دالی ملک جهان آن صفه زنده نعم *
 شافی امراض قلبی دافع سنج و الم - گوئی سیدان ملت من صدق صفا - عرصه کان صبا کاشف
 نور لیدی - سنجی و امامی قدس الله تعالی سره الاقدس - بیان سلوک معارف بیان انوار و اهرار
 در سمت تحریر و در یک لک تقریر سیغنی فرامی هر خاص عام است یار و فرموده اند طالبان فیضیا
 و عاشقان را کاسیا گردانیده اند جزاه الله عنایه و آخر الحذر - هر یک نقطه اش چون سنبلیله تر *
 شمیم دل جانان میزند سر - ولی آن که برودت در ز کام است - چه اندازد اش گرد و شام است
 الحق رساله است دلکش - و محبوب است هموش - گنجینه است مخفی - خزینه است مخفی - دینیه است
 مدفون - سریت شخون - رمزیت هویدا - غزاله است پیدای مطلب است علی مقصودت قصی
 غایت تحقیق و نهایت تدقیق - کشوف صحیح - و جلدان نقیج - ذکر است الی - فکر است متعالی
 سلسله است مراتب شجره است مثنا - احمد و ارث - صدیق منقبت - سلیمان فیت - فاصفوت
 جعفر خصلت - سلطان قربت - زرقانی منزلت - ابو علی حکمت - یوسف خلقت - عجمانی خلعت
 عارف نزهت - محمود بیست - علی همت - بابا عزت - امیر شمت - نقشبند طلعت - عطار افت
 یعقوب فطرت - احمر شفقت - زاهد شوکت - دریش خلوت - خواجگی کسوت - بزرگ نبت - مجدد
 طینت معصوم سیرت بیعت صولت - نوح جلوت - یظهر صورت - عبد الله غیرت - سید بخت - مر حبا
 مستعان نیکو جام - را که چون گوش میوش شان شعله انوار این معانی سینه فروخته گردد و کمر همت
 چسبند و کتب کوشند و هر چه از کتاب و در شان آید زبان حال بزرانه رب زودنی علما

مستخرم ساخته راهل من مزید یونید و هر چه ازین قاتق در قوت قاشه من نیاید راجع بقراخ
ناقصه خود با داشته از حد تعصوبی جویند چنانکه ایشان را ظلم ازین اسرار غیر بر در میان نمیدتا
ما سوزنده اند سطرهای زان برنگاشته دغوشا وقت آن طایبان صادق که سمیوت صفائی نیست
خدمت جانی مقالات مفروده را سرایه سعادت عظمی انگاشته مترجم صحبت شمر خیر او بر کا
این عزیزان شوند و بخلاص اروت و صفائی طوبیت زله برار می خاکرو بی استنان فلک ثبیان
این بزرگواران عز و وصول زین قبول پنداشته و امری از امور قولاً و فعلاً و عقلاً مخالفت نیاید
نوزند مترصد باشند که از دولت تو جهات علیه این طائفه عالیه در پیچ از بواطنشان کشوده مجلای
آفتاب احدیت گرد و مترقب بودند که از تمتع غیب با هتایب هویت نافه صیقل نگار و کما منغشوشه
نماید بل خضر و ششی دست شان فرا گرفته بزلال وصال سیراب گرداند و عیسی نفسی برایشان

بحیات ابدی رساند و مذک علی الله عز و جیز انده موجب لکل سئل و میسر لکل عیسی بنی انعم لنا نورنا و
اغفر لنا انک علی کل شیء قدير و عنو می سعید از آیده نام او به سعادت بود و اولین کام او به رحمت
که بوده خزان هزار به کلیدش بد و داده پر و دگار به بلکه طریقت ششم بنظیر به بگوئی حقیقت
فشیخ کبیر به چو جبریل راه عرفان دلیل به بنی راجبیت خدا را خلیل به به محبوبش برگزیده خدا به
بفوقش بر ستوده قصا به ز بهر غریبان بی اعتبار به بود آیه رحمت از کردگار به زمین زبان پر و ده
زمین به بروی زمین آسمان برین به بهندستان گرد و در مقام به به بالای نفهم فلک اند گام به
گذشته بیکام زمین طبق به ز قدوسیان برده گوئی سبق به بلکه است دلایت برو به بگوئی
بنوت و ایت برو به برین نشین سیدس سراسر به برایش جبین ده هفتم سما به چو مشرقی مرغ زرین به
چو ماهش هر سوزان غلام به نکین شده در حلقه اولیا به چو در انبیا خاتم الانبیا به بگوین بود
ک جهان بل مزید به چو ذوالنون مصری چون بیزید به بسی پیران نبردش طفل را مهند به چو
سین تیشه نمی نگامند به چون نام جهان قبول برزدان قبله و ایشان به کعبه فاکیشان تاج
الاولیا شیخ العرفاء کل بوستان احمدی و شکوفه چمن مجدوی نخل حدیقه معصومی و قییم طریقه

فتمین باب
در بیان طریقت
و در بیان معنی
و در بیان...

نقشبندی جیسا سرخفی و جلی سلسله جنبان غوثیه و سن آرمی چشتیه سر حلقه کبرویه واسطه فیض
 سهروردیه یعنی حضرت شیخ دامادی قدسنا الله سره و الا قدس خلع خلعت فنا و لبس جالیقانه نمود
 و همیشه حیاتها از شراب گل تنی با کلاله جلیب نزار دست ساقی شوق گرفتند و عند رب
 روح مبارکش آهنگ گلشن لاهوت و خلاصی از قید نفس ناسوت نمود و جان پاکش چون باز
 از دست شاه بهر شکار عصفوران جسته بود و رجوع قهقری نمود و بسوی سلطان بازگشت بیت
 شاه باز دست شایم جسته بودم بهر شکار به باز میگروم آن سلطان خجالبان اوداع به بزبان الهام
 ترجمان فرمودند و جسم نازکش که آیتی بود از آیات الهی بهر تربیت ناقصان بهو اخلو تحانه
 خاموشی و معتکف استانه وصل عریانی گرفت و ندای اجبی الی ربک اذینه مرضیه و رضیه
 غور شد نظیرش و رسید و صدای الا ان اولی الله لا خوف علیهم و لا هم یخزنون سمیع مقدس
 آمده و سیم سیم و لا تحف و در شام جانفش وزید و لغو طالب شوق الا برار الی لقاء و
 طینت پاک سرشت و وجود ظاهر انوار رسید و از قبح زلال ان الله عنا هزار ذوق چشیده سید عالم
 علوی نمود و غور شد جهان تابش و تنق غیبی سر اوقات لایبی فروخت ظلمت لیلته
 الداج ظهور نمود و صبح صیال بشام هجران بدل گشت و عسکرانده و غم چون پایه نگین ملک
 روم خیزند و قماش تباع و لاریغان بر ندانند و انا الیه راجعون تیغ ولادت آنجناب چنین
 حافظ و عالم و ولی باطنی چنین بودند و تیغ صیال آنحضرت صاحبزاده و الامنا قب غیر المربت
 حافظ کلام باری محمدی حضرت حافظ عبد الغنی جیسا سید الله تعالی که فرزند دوم آن قدوه
 اهل کبا و متکا و ابرار اند چنین فرمودند نور الله ضججه و مولوی خلیل احمد از جمله فضلاء و مهر و علمای
 عصر اند فرمودند مصرعه ستون محکم دین نبی فتاوی پا به دیگری فرمود و سراج روشن گم شد مجربیه
 و دیگری فرمود و داغ بر دل داد و الله اعلم الی سبیل ارشاد و در خاطر یکی از درویشان چنین ترار
 یافته که رساله در باب سفر و حضر آن قبله انتم کلر فوائده ضروریه محتوی بر احوال سفیه و لغو ظات
 قدسیه آنجناب که اولاد کرام و صاحبزادها سعالی مقام و ذکر خلفای ذوالاحترام

در حال بی اختیار بودن
در حالت بی اختیار بودن
در حالت بی اختیار بودن
در حالت بی اختیار بودن
در حالت بی اختیار بودن
در حالت بی اختیار بودن
در حالت بی اختیار بودن
در حالت بی اختیار بودن
در حالت بی اختیار بودن
در حالت بی اختیار بودن

اجمالاً و تفصیلاً ارقام نمود آید اما از وی بی سببی و احتیاجی عنان قلم از ان گذرانیده است بقصود
اینجا از تسوید ساله بیت الطالبین مرقات اس الکین بوجه نسخه مصحح و منقح که خالی از تغییر و تبدل
و سبب از غلط جاش بعبارتی که از زبان شکر نشان آنجناب از نامه عنبر نشان حضرت ایشان
قدس سرور عرصه بیان مظاهر عیان تبیین مظهر اظهر جلوه داده است انتساخ نماید بخواست
که در اول این ساله چندی از القاب آنجناب نوشته در نظر جناب زیادتی رغبت طلاب
گرداند سخن بطلویل کشید بکمال انجاسید پوشیده نماند که حضرت قبله عالم و مظهر فیض انعم را که زیارت
حرمین شریفین زادها الله تعظیماً و مکرماً و امن گیر خیال شد و عمر معمم گشت و سبب سفر همیا
گردید خلف صدق رشید حافظ قرآن مجید سلاله خاندان اکرم منتهی اولیا عظام و نمونه کبر اس
دومی الاحترام شریعت شعائر طریقت زهار معارف و نثار حقیقت نثار علامه العلماء محققین فهارست
الفضلاء الموقنین طاق تدور که اکبر الفضل و اکمال مشاق تفاسیر العز و اجلال سعد الدین ابوالدین
آلهی تا آفتاب جهان تاب عالی جناب کامیاب قبله شفقت و مهر بانی بر فلک اطلس مرحمت و
زندگانی در نور افزائی ست همیشه و بساط عشرت و شادمانی با تحریک و طلب کامرانی
هم آغوش و باده از جام شوق با سحر از ان ذوق گلشن حیات ذات الاورجات در نوش و
نهمال قامت بهتقامت و شریعت غرا و طریقت بیضا و در چمن اقبال حقیقت در بوستان
معرفت تاب مرحمت از جو بار مکرمت بار آرد و گرد بکمال رتبه علوی رسد و پیوسته سجاده
و هدایت و هادی گمراهان اوسی جهالت و ضلالت از وجود شریعت است فیض و صد و طلبان توجیه و
همت ایشان سفید با و همیشه مدو نماید آلهی از فیوضات تنهایی بر نظام اظهر و باطن انوار حافظ
حد و حکم شرع مجید مولانا مخی و مناجناب حضرت احمد سعید حسام بر کایت و افاض علینا افتخار
که فرزند نخستین آنجناب اند و پسند ارشاد و بهر افاده اهل رشاد قائم مقام خود گردانیده
اختیار سفر قوم الصدق را نماند و در خواهر علوی آورده که بر خودیار سعاد آناه بولوی محمد سعید
بن شاه ابو سعید سلیمان الله تعالی بعبیت و اجازت خلافت از حضرت ایشان از اندازد و اجد خود

نیز حضرت ایشان احوال ایشان نوشته اند که احمد سعید فرزند حضرت ابو سعید لعلم علی حفظ قرآن
 و احوال نسبت شریفه قریب بود و اجداد خود نهی کلام الشریف از زبان الهام ترجمان حضرت قبل
 خوشنیده ام که روزی با صاحب صدق صفا و احباب عرفا خود خطاب نموده فرمودند که حضرت ما
 میفرمودند از من ناگس چرا که بنظرم آیدند ابو سعید احمد سعید چون احمد بشارت آمد نهی ایضا روز
 و حلقه مجلس نماز عصر فقیر نزد آن امام همام و قبله نام مکتوبات حضرت پیر و تکیه حضرت عبداله
 سعید و غلام علی قدس سره قرائت میکرد و در ذکر غلام محی الدین قصوری از زبان شکرشان گوهر
 نشان رسیدان بیان شکر افشانی نموده فرمودند که حضرت ما قدس سره از وی طریخش
 میفرمودند که حضرت غوث الاعظم قطب عالم قدسنا الله تعالی بکسر الا قدس حضرت معاذ رضی الله
 تعالی عنه را خلیفه پنجم نوشته اند ما غلام محی الدین را خلیفه پنجم خود گردانیدیم تم کلامه الشریف امرو
 قائم مقام حضرت نقشبندیه نائب مناب کابر مجدی به جانش اندراج انسانیه فی البدریه قطب
 مدار خلائق کاشف اسرار اهل حقائق الفرو الکامل فی المحبت الذاتیه اجماع بکالات الوالات
 المحمدیه سند اهل رشا و الهدایه ناحی ظلمات الهوی و البدعه تلو ناویدنا الشیخ الکمل المعانی الاکمل که
 عنقریب نام مبارک آن الی جهان پیشوایاں کان یافت بریت در تفریدیه بحر می کانی . تن تجرید
 روحی و جانی . دم از آینه ساز و نور اعلی . دم و صیقل آمیزه دل . روزی و حلقه صبح و مجلس شریف
 و محفل عنایت من آری آبا و اجداد و زینت افزای اهل دود بخوبی پر نور شرف شده سرفکر
 و حبیب ده مراقب بودم ناگاه غیبت در بود و دران غیبت بمنم که عزیز و پهلوی ایشان
 بطون راست نشسته و کتابی و دست در آرد از ان عزیز ستفسار نمودم که چه کتابست
 فرمودند این کتابی است که ساوکیا متقدّمین ناهای عزیزان متاخرین سنی جمع نموده اند
 باین باز سوال نمودم که نام مبارک این عزیزان نوشته در جواب عبارت مغلق او فرمودند غالبین
 مفهوم میگشت که نوشته ام و از برای صحت آورده ام لفظ صحت یاد این فقیرانده است الله اعلم بالصواب
 و بهو منفتح کل ابواب از محمود و ابداء و از انکار منکر کاسد متاع چه باک متقنومی

در مشیت است بر سبک بود از سنگان عو و ایشان چه پاک و فیوضات این بزرگواران بر سر فرزان و از عالم
ریزان صفائی قلوب باین عزیزان چون نوشید جهان تاب ذرات اهل عالم مابان و در شان تعظیم
ظاهر بین جهال بی دین کار و دین و رنگ خود دیده و احوال ایشان را قیاس از احوال
پیشانی خود تصور ننوده و در قبح و ریح این برگزیدگان بیابا گانه می آرند و منوی
کار با کان قیاس از خود گیرند که چه باشد و نوشیدن شیر و لاجرم خفاش صفت از پر توه آفتاب
گریزان و در سوراخ طینت ظلمت سیرت پنهان گشته در گرداب جهالت و ضلالت و مانند
بسی است از پر توه آفتاب و بی بهره ماند مرغ شبیر و خداوند اطل عطف و سایه شفقت
و رحمت آنجناب از سفارح طالبان و رسا و رشته این سلسله عالیه سحاب فیوض اکابرین
طریقه انقیاد از کف او را و پاک اوان است بابرکات کم سبک و بسته مگردان و جند منظران
این لمحات غیبیه سطر خفیه و مکاشفات عجیبه معارف غریبه که چون چشم شان بمتعل بکحل
این جوهر عالیه گردد و خانه قلب ایشان بنوشیع این تجلیات و اتمیه منور شود و چشم روح شان
بسرمد جذبات محالات بینا شود و خزینه سر ایشان بتکلید ارادت الهی مفتوح گردد و دود فینه
خفی ایشان بر ظاهر نظر عیان شود و گنجینه انخابا باطانت لطف نامتناهی ایشان حضور گاهی
مملو شود و انوار گردد و صدقنا گویند بقیه تقلید ارادت رابطه ترک تجرید جویند و خود را در زمره
اصحاب احباب شمرده باز سلسله بصحبت اولاد گرامی آنجناب سازند و با خلفای
عالیجناب حضرت قدس سره العزیز بشا بنده اندام تبار قایان کج بدن سلمان سخن چین که نظر شان
برین صحیفه راز و دیباچه نیاز افتد و عرق حقد و غبط و حرکت آورده زبان بطبعن تشنیه گویند سازند
بخسیران بدی و در رطبه کمرهای خود را انداخته باشند شیخ الاسلام هر وی خواجده عبدالمد الهی قدس سره
میفرماید آلهی هر که را بر اندازی با ما مش و در اندازی صدق حال این تحریر است
ربنا لا تؤخذنا ان نسئ او اخطانا ربنا لا تخلفنا الا لاقه من لا بد و اعف عنا و غفر لنا و احسننا
است مولانا نصر علی القوم الکافرین *

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از حمد و صلوة کمینہ درویشان بکے سنگ عالیشان ابو سعید مجدومی نسباً و طریقہ عقی
وکانی لہ عوضاً عن کشتی وضع مینماید کہ بعضی یاران طریقہ کہ تہ فی اللہ صحبت بودند تصدیع
کردیدند کہ آنچه در راہ سلوک سردار ادوات شدہ اند و توجہ مشایخ کرام و ریزہ کشفاد
و جدائید یافتہ و اذکار و مراقبات کہ در ہر مقام بعمل آوہ ہر اس مانوس کن نرسند خود است
سوافق آن معمول سازیم حقیر گفت کہ مکتوبات قدسی آیات امام ربانی مجدد الف ثانی حضرت
شیخ احمد سرحدی و کلام فرزندان آنحضرت کہ بتفصیل تمام از مسائل و اسرار جمیع مقامات معنی فرما
ہر خاص علم است و ہمچنین باوجود مختصراً ایجازی سائل قطب الاقطاب حضرت پیر سنگیر ما کہ در
انصاح و بیان طریقہ تحریر یافتہ بر آکاالبان ہ یقین کافی اند و بندہ ابابین ہمہ عدم لیاقت کہ
حاصل وزگار خود اورین ہ چیز بکاشتہ تحصیل حاصل است چونکہ آن مخلصان باین کمترین
من مطنی بمیان بود ہرگز از سوال خود باز نماندند و گفتند کہ ہر کس بوقت رخصت از مشایخ
خود تبرکے عنایت میشود ما کہ باو طمان محو باز گردیدیم ہمین تحریر ترا تبرکے و مبارکیم ہر چند از عا
عدم فرصت بلیت نقل می پرانم لیکن از سوال ایشان چارہ ندانم چونکہ از اتفاقات نامدار و
بلکہ لکھو گردیم فی السجلہ فرصتہ است و اولمذا باوجود نااہلی خود از اجابت مسؤل چارہ ندیم
و آنچه درین راہ بتوجہ پیران کبار برین خاکسار و رو یافتہ اظہار اللش کر کہ مامور ہ
است تحریر نمودہ میشود لیکن بدانست کہ آنچه درین سالہ تحریر یافتہ از ادوات و کثوف خود کہ از
فضل الہی توجہ حضرت پیر سنگیر کہ غفر رب نام نامی آنحضرت ذکر میاید این و ہم بقدر رعایت
گردیدہ قلمی بیگز و مکر بعضی جا ہا کہ تفصیل و تطویل کردہ ام از معلومات و موعائیز تحریر
یافتہ است و از تقلید صرف دریافت علمی محض فہند و کفی بالہ شہید او جہی نغم الوکیل چونکہ
عنایت از لی شامحالین فقیر گردید بتایخ ہفتم محرم الحرام ممتد است بکیر و ولادت و پنج

از هجرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم و حضرت دهل بقدر بهوسی حضرت قطب الاقطاب
غوث الشیخ و الشاب مجدد مائتة ثلثة عشر ناس حضرت خیر الدبیر خلیفه خدا مروج شریعت مصطفی

که لقب آنحضرت از حضرت خاتمیت عبدالمهدی است و هم سامی ایشان از جناب حضرت

اسیر المومنین علی مرتضی علی ست المشتهر فی الآفاق حضرت غلام علی لدیلهوی الاحمدی فاضل المهد

افاضته علی مفاروق الطالبعین شرف گردید نوازش فرموده قبولش کردند و شغل سم ذات و نفی و

اثبات و مراقبه حدیث معیت امر فرمودند و توجها بر لطائف خمسة عالم امر نمودند و چند فرط لطائف

را جذبا آئینه رسید این لطائف را سیر لطرف اصول خود با که فوق عرش مجیدند با انکسایت

تعلق دارند و واقع شده و قاجاز به که عبارت از حدیث است حاصل کرده سیر دایره امکان تمام نموده

باصول اصول خود که در اثره ولایت صغری است عروج فرمودند و فنا و بقا در اینجا حاصل

گشت انوار اسرار این هر دو دایره موافق سقراطش فایز گردید فاسح حمله علی ذلک چون

سیر این دایره هر قوم گردید لازم آمد که چنانچه تفصیل در بیان لطائف عشره نموده شود و فصل

و در بیان لطائف عشره مشغولی آن بدانکه حضرت امام باقی اعنی مجدد الف ثانی رضی الله

تعالی عنه و الباعان ایشان تحقیق فرموده اند که انسان مرکب ده لطیفه است پنج از عالم عروج

از عالم خلق آن پنج که از عالم امر اند قلب و روح و سحر و خفی و خفی و لطائف عالم خلق لطیفه نفس

عناصر الیست و عالم امر آنرا گویند که مجبور امر کن بظهور آمده است و عالم خلق تبدیل مخلوق گردیده

و دایره امکان متضمن این هر دو عالم است نیمه دایره امکان از عرش

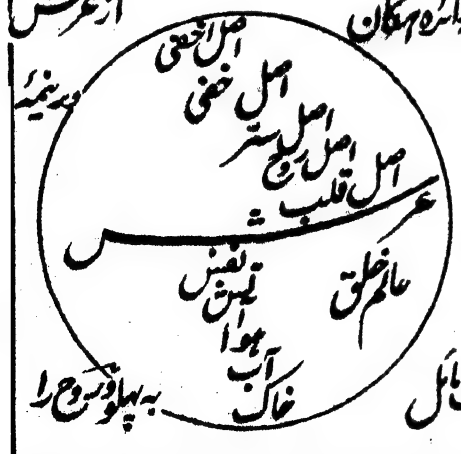
تأثری است و نیمه آن بلا عرش است عالم امر

بالاست و عالم خلق زیر عرش است چونکه

الله تعالی بسکال جسمانی انسانی را آفریده لطائف

عالم امر را بموضع چند از جسم انسان تعلقی و

تعلقه بخشید قلب زیر پستان چپ بفاصله انگشت مائل



زیر پستان راست بفاصله و انگشت و سر بر پستان چپ فاصله و انگشت بطرف سینه و خفی
 بر پستان است بفاصله و انگشت بطرف سینه و خفی را در وسط سینه تعلق بخشد حتی که
 این لطائف خود را و اصل خود را که انوار مجرده بودند فراموش ساخته باین بیکر جهانی ظلمانی
 در ساختن و عشق خود را باین ظلمت کده و باختن عارف رومی قدس میفرماید نوی
 پایه آخر آدم است و آدمی بگشت محروم از مقام محرمی که نگردد و باز مسکین بن سفر نیست
 از وی بیکس محروم تر و چون غایت بیغایت حضرت حق شالمحال بنده میشود و از بندست
 دوستی از دوستان و میرساند آن بزرگوار بر ریاضت مجاهدات امر فرموده تزکیه تصفیه باطنش
 میفرماید و بکثرت اذکار و افکار لطائفش را بسواصول خود متوجه میگردد و آنچونکه همت طالب
 در نبوقت قاصر افتاده پیران نقشبندی حمت الله علیهم و الاطالب بطریق ذکر امر میفرمایند
 و سبک ریاضات و مجاهدات شاقه بتوسط و عبادات و اعمال حکم می نمایند و حد اعتدال را در
 جمیع اوقات و احوال مرعی میدارند و توجهات خود را که چند العین برابر یک از آن نمیتواند
 هر روز بطریق سبق در حق طالب بکار می برند بجهت آنکه بتبریز یافت یک نظر شمس من
 سخره کند و بر بطنه زنده بر چلبد و طالبان با اتباع سنت اجتناب بدعت امری فوتمند
 محال کن عمل خیریت در حق او تجویز نمی نمایند لهذا ذکر خفی را در طریق خود اختیار فرموده اند
 که در حدیث شریف مهفاد و در فضل آن بزرگوار است و درین لقمه شغل معمول
 شغل اول آنست که استهمذات باشد و یا نفی و اثبات و الاطالب بدکرم ذات امر میفرمایند
 طریق آنست که طالب باید که اول قلب خود را از جمیع خطرات حدیث النفس تهی کند اندیشه
 گذشته و آینه را از قلب نفی فرماید و براس رفع خواطر التجا و صرع بجا حضرت حق سبحانه
 نماید و تصویب بزرگ که از تلقین گرفته مقابل یاد و دل نگارد شستن براس
 رفع خواطر اثر تمام داد و همین تصویب شیخ را ذکر رابطه میگویند بعد از آن مشغول بن کشود
 لیکن قوف قلبی را رعایت فرماید که ذکر تنهایی نگارد شستن اطراف دبی و قوف قلبی فایده

نمی بخش و داخل نفس است اہم لطیفہ حضرت شافعی بقدری مدد بقا عنہ قوت عدوی چندان لازم
نمی شمرد و قوت قلبی از شرط واجب است و قوت قلبی عبارتست از توجہ طالب بسو دل خود
توجہ بسو ذات الهی کہ مسمی اسم مبارک است پس این ذکر و این نگاہ داشت خواطر و این
و قوت قلبی مشغول باشد تا کہ حرکت ذکر از دل سبع خیال برسد باز از لطیفہ روح بچنین
ذکر نماید باز از لطیفہ مہر باز از لطیفہ خفی باز از لطیفہ خفی باز از لطیفہ نفس کہ محل آن وسط
پیشانی است ذکر نماید باز از تمام بدن کہ آنرا لطیفہ قابلیہ میخوانند اینقدر ذکر نماید کہ
از ہر رگ پی و از ہر بن مو آواز ذکر سبع خیال برسد و این ذکر را درین طریقت
سلطان لاؤ کار گویند باز ذکر نفی و اثبات طالب تلقین سیف بر این طریقت است کہ نفس را
زیر ناف حبس نموده لفظ لا از ناف برداشتہ آپشانی رساند آری از اینجا بکتف راست آورده
واللہ را بر قلب ضرب نماید بطوریکہ گذران بر ہمہ لطائف افتد و اثر ذکر ہمہ جوارح و اعضا برسد
این ذکر را درین طریقت بحکمت اعضا و جوارح میکنند و اگر حبس نفس چیزی ضرر نماید بے حبس
بکن حبس شرط نیست معنی کلمہ المخطوطہ و از آنکہ نیست هیچ مقصود من بجز ذات پاک بعد از
چند بار ذکر این الفاظ و دل بگذارد کہ خداوند مقصود من توئی و رضا تو محبت و معرفت
خود و این باز گشت گویند لیکن چون حبس نفس را پس بیکہ نفس را بر عدد و طاق بگذارد و بعد از
این ذکر و قوت عدوی گویند کہ سالک کف عدد می باشد و قیقتہ نفس فرو میگذاورد باید کہ
لفظ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ضم نماید و باید کہ در ہر حال شہید و چہ بر خاستہ
و چہ وقت خوردن و آشامیدن ہر وقت و ہر آن مشغول بد کہ نگاہ داشت خواطر و قوت قلبی باشد
تا کہ باطن تصفیہ حاصل آید و دل را توجہی و حضوری بطرف حق سبحانہ پیدا شود علامت
تصفیہ اہل کشف را ظاہر شدن انوار است و مہر لطیفہ را نور علیہ سہر فرمودہ اند نور قلب و نور
روح سرخ و نور سہر فید و نور خفی سیاہ نور خفی سبز و این انوار اول بیرون باطن موشا بہ
میکنند و ہین اسیر آفاقی میگویند بعد از آن انوار دوم در باطن خود احسا بس میکنند

لطیفہ ناب

سیرانی

و این سیر انفسی میفرماید از زبان مبارک حضرت پیر و ستکیه خود شنیده ام که سیر آفاقی تا ندر
 عرش است و سیر انفسی از عرش بالا است یعنی وقتیکه طائف از قالب آمده باصول خود عروج
 می نمایند تا وقتیکه بعرش رسند سیر آفاقی است و چون فوق عرش ایشان را جذب و عروج پیدا
 شود سیر انفسی شروع میشود و شخصیکه کشف را در ویدان نوا و سیر خود را دریافت مینماید و صاحب
 کشف عیانی درین زمانه بسبب مفقود شدن کل حلال کم است اکثر طلبان بنوقت
 صاحب کشف وجدانی میرسند و این جدان هم نحوی از کشف است فرق و میان کشف
 عیانی و کشف جدانی آنست که صاحب کشف عیانی عیان نامی بیند که از مقام بمقام
 سیر مینماید و صاحب جدان اگر چه عیان نامی بیند اما تبدل احوال و تغیر ادرات را با درک خود
 دریافت میکند چنانچه بواسطه نسی آید لیکن او را درک محسوس نشود اگر کسی با درک جدانی هم
 حالات خود را دریافت نکند بشارت مقامات او را درون طریقه را بدنام کردن است و
 شغل دوم مراقبه است و مراقبه عبارت از انتظار فیض است از مبدأ فیاض و محاط دارد
 شدن آن فیض بر خود یعنی فیضیکه از حضرت حق در او میشود بر لطیفه از لطائف سالک
 آن لطیفه را مورد فیض میگویند لهذا در هر مقام مراقبه از مراقبات معین نموده اند و از آنکه
 مراقبه احدیت و آن عبارت است از مراقبه از آنیکه جامع جمیع صفات کمال است
 و منزله است از جمیع نقصانات که مسمی هم مبارک اند و محاط مینمایند که فیض از این ذات
 بر لطیفه قلبی میشود و این مراقبات را گاهی به ذکر هم می کنند و ذکر هم مراقبه مفید نیست
 شغل سوم ذکر رابطه است آن عبارت از نگاه داشتن صورت شیخ است و در درک خود
 یا درون دل خود یا صورت خود را صورت شیخ تصور مینماید و چون رابطه غالب می آید و
 بهر چیز صورت شیخ بنظر می آید این فنا فی شیخ میگویند این احوال برین تباها حال
 نیز در ابتدا و دیافته بود که از عرش تا شری صورت حضرت شیخ خود محیطی با فم و جمیع حرکات
 و سکانات خود را حرکات و سکانات آنحضرت می دیدم بهیت و یوایچه اینست اکثر شوق

کیرانه

افسوس

هر کجای نگرم سرت را بنیم : یا بدوانست که طریقه رابطه اقرب طرق است و نشاء
 ظهور عجایب غرائب است حضرت ایشان عرود الوتقی خواجہ محمد مصوم ضی اللہ تعالیٰ عنہ
 فرمودہ اند کہ ذکر تنہایے رابطه و بی فنا فی الشیخ موصول نیست رابطه تنہا بر عایت آداب
 صحبت کافی است **فصل در بیان سیر سلوک کہ در بارہ ولایت صغریٰ میشود**
 حضرت پیر سنگیر خلفائے ایشان چنانست کہ اول توجہ بر اقامت ذکر و لطائف طالب
 میفرمایند و طریق توجہ کردن اینست کہ قلبی در مقابل قلب طالب داشته التجا بنمای آئی نمودہ
 استمداد از مشائخ کرام فرمودہ کہ انوار ذکر کہ در قلب من از جناب پیران کبار رسیدہ است
 قلب این طالب آید و توجہی و ہمہتی بسو قلب فرماید از عنایت الهی در چند توجہ حرکت فکری و قلب
 پیدا آید و چنین روح خود را مقابل روح او داشته توجہ کند کہ نور ذکر کہ در لطیفہ روح من از
 روح پیران رسیدہ است در روح طالب اقامت کنم و همچنین برویگر لطائف او کہ تسر و خفی
 اخفی و لطیفہ نفس و قالب است متوجہ شدہ القای ذکر فرماید چونکہ اجرا ذکر در ہمہ لطائف
 طالب شدہ ذکر نفسی و اثبات او را تلقین فرمودہ توجہ برای القای نسبت جمعیت و حضور
 فرماید کہ جمعیت عبارت از بنحیطگی یا کم خطرگی قلب است و حضور عبارت از پدید آمدن توجہ
 در قلب بسو حضرت حق سبحانہ و چون جمعیت و حضور و قلب طالب پیدا شد پس قلب طالب را
 از بہمت خود بسو فوق جذب فرماید و اکثرے رویدہ ام کہ اول جذب را در اک
 مینماید و وقتیکہ لطیفہ از قالب آمد نسبت حضور او را کم میکنند ہمہ طریقی بر اقباض ہر مقامی
 کہ توجہ کند خود را منصف بزرگ مقام ساخته فیض آن مقام را باطن طالب القای فرماید و آن
 فیض نیز ملحوظہ او بداند کہ دل آدمی بسبب کثرت علایق و عوالم مثل انگشت سیاہ بے نور
 شدہ است خود را اصل خود را فراموش ساخته چون در صحبت مرشد کامل طالب صادق می آید
 شیخ او را توبہ دادہ طریق ذکر تلقین میفرماید و توجہ خود در حق او بکار می برد از برکت توجہ نور
 ذکر در قلب و پدید آمدن و آن انگشت سیاہ روشن شدن میگردد و چون از نور ذکر

سلسلہ

جمعیت حضرت

تمام قلب متور شد شعله از قلب بلند شود و این را در طریقه مظهریه فتحات نامند و اول بشارت که بطالب عظامی فرماید بشارت فتحات است و نیز وقت قلب که از اصل خود غافل و ذایل شده و بار اصل او بیاورن می آید و بطرف فوق متوجه میشود و در چند آن شعله نور که بلند شدن گرفته بود از قالب بر آید و همین معنی است آنکه میگویند لطیفه از قالب آید همچنین آهسته آهسته بطرف اصل خود که فوق العرش است سیر میفرماید و همین برکت صحبت شیخ جذبات قویه لطائف طالب فرو میگردد و سرعت و بطور سیر آنچه من فهمید ام سو قون بر کثرت و قلت تو جهات شیخ است اگر کثرت تو جهات در حق طالب بکار می برد سیر طالب سریع میشود و اگر تو جهات شیخ قلیل است سیر نیز همان قدر خواهد بود و استعداد طالب مختلف افتاده بعضی از استعداد خوب دارند که در اندک توجه مانند هوا آتشین بطرف بالای پزند که سرعت سیر آنها نظر بر کل نمیکند و بعضی که بطی الاستعداد هستند افتان و خیزان بمنزل مقصود میرسند غرض صحبت شیخ علی الخصوص در نظریون طالبان را ضرورت افتاده است که بدون توجه شیخ پاس سعی ننگست و از ریاضات و مجاهدات خویش کار نمی کشاید الا ان بشار الله لقالی کما شاهدنا فی صحنه شیخنا و اما منا قلبی و روحی فدا و جز نباه غیر مره و از برکت توجه است که جذب در نظریون مقدم افتاده راه را آسان ساخته از رفتن تا بدون فرق ظاهر است و خلاصه سلوک که عبارت از قطع کردن مقامات عشره شهوه است از توبه و انابت و زهد و ریاضت و ورع و قناعت و توکل و تسکیم و صبر و ریاضت و ضمن آن طی میشود قربان پیران خود و شوم که چه راه سبیل آسان برآید مایست فطرتان کم استعدادان مقرر ساخته اند این احسان حضرت شاه نقشبند است رضی الله تعالی عنه که پانزده روز سر سجده نهاده و عا و تضرع در جناب الهی کرده اند و عرض کردند الهی هر طریقه ده که البته موصل باشد الی الله تعالی دعا ایشان مستجاب فرمود ایشان را طریقه عنایت کرد که اقرب طرق است و البته موصل است لیکن شیخ کامل و کامل باید که طالب هر کمال متابعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم آراسته و باطنش

از ماسوی پر است و بدوام حضور حضرت حق سبحانه در ساخته باشد الا که طریق حقیقت باید
 دانست که اکابر نقشبندی به رحمة الله علی اهل اصل کار جمعیت حضور داشته بهر طریقی اینست
 نه انداخته اند و بصورت اسکال غیبی متوجه نمیشوند و کثوف انوار را چندان اعتبار ننهادند و طالب
 را بحصول چهار چیز غیبت میفرمایند جمعیت و حضور و جذب و ادوات کشش لطائف را
 که بطرف فوق میشود جذبات میگویند و ادوات عبارتست از وارد شدن حاسه
 از فوق بر قلب که طاقت تحمل آن در شستن متعسرست جهت فوق بسبب مهارت توجیه نجات
 و الا و تعالی را بیرون از هر جهات باید جست و همین ادوات را در نظریه عدم وجود آن
 میگویند اول این وارد بر سالک است بلکه بعد از آن است و در میگذرد رفته رفته کثرت پیدا میکند
 و بعد از هر مرتبه و هر روز بلکه در روز چند بار تا وقتی که از تواتر توبالی می آید اتصال ادوات
 میشود تا آنکه بزرگان این نظریه فرموده اند بیست جمل عدم که توانی کرد چهارم از میان میگذرد
 اشارت باین حالتست عدم وجود عدم و فنا و بقاست و رجعت جذب لیکن فنا و قلب
 وقتی متحقق شود که تعلق علمی و عینی ماسوائی از راحت سینه خفت بر بند و خطر ماسوائی
 و درون قلب هرگز نیاید بیست خیال ماسوی از دل بیرون کن و گذار چون موجب بیگونی کن
 و فنا و قلب تجلیات فعالیه میشود یعنی دیدن افعال ماسوی آثار فعل حضرت حق سبحانه چون
 این دیدن غالباً بی صفات و ذات ممکنات را منظر صفات و ذات حضرت حق خواهد بود و یک
 بتوحید وجودی که عبارت از دیدن هستی ممکنات امواج هستی و تعالی است ترنم خواهد نمود
 بیست غیرتیش غیر در جهان نگذاشت و لاجرم عین جمله اشیا شد و آریاب توحید وجود
 خود را و عالم را کم ساخته و در بحر وجود حضرت حق غوطه خواهند خورد بیست زیاده سطر برین
 این رسید بگوش که چوب تار صد آتین تن به دست و این را فنا فی الله گفته اند چون
 سالکین بحر خفا غوطه خود غیر از بحر مشهود بصیرتیش چیزی نیافت و بهر طرف که مشاهده
 کرد سواد ریاد امواج او ندید بلکه خود را قطره این بحر و یاد کمال استغراق تمیاز

لجذب
 واردات

ترنم وجود

قطره مر تفق گشت بهیت جوی این نیکو بجوی و انفا که نیست در وریا بجوی
 حضرت شیخ اکبر قدس که سدا این طائفه علیه اند سیف نماید شعر البحر علی کائنات فی قدم
 آن احوادث اسواج و انهار و فلا محجب تکال تشاکلها و عمر تنکل فیها و هی استار و نیز
 سیف نماید لا اؤکم فی الکلون لا البلیس و لا ملک سلیمان لا البقیس و فالکل عبادة و نه یعنی
 یاسن هو لقلوب تنقلیس و سفر فی سیف نماید غزل زوریاسوج گوناگون برآمد و
 زبچونی برنگ چون برآمد و گریه و کسوت لیلی افروشد و گریه بر صورت مجنون برآمد و چو یار آمد
 ز خلوتخانه بیرون و همیون نفس درون بیرون برآمد و ازین یار بدین اسواج هر دم بهزاران
 گوهر کنون آمد و بصدرستان بکام وستان شد و بصدر افسانه و فسون برآمد و بدین کسوت
 که می بنیش کنون و یقین و ان که او کنون برآمد و چو شعر سفر فی و بر سر کبا و بغایت لبر
 موزون برآمد و چون فلایان مرتبه کمال سید بوج و هو یوب و اسوج و ساخته بقای از
 نزد خود عطا خواهند فرمود و خود را در همه و همه در خود شایده خواهد فرمود و عالم را امرات جمال
 خود خواهد دید و از غایت شوق باین شعار ترغم خواهد فرمود غزل چون بگرم و آینه عکس
 جمال خویش و گرد و همه جهان بحقیقت مصورم و بنوشید آسمان ظهور محبت را و ذرات
 کائنات اگر گشت منظرم و عشقم که در و کون مکانم پدید نیست و غفار مغربم که شام
 پدید نیست و زابر و غمره هر دو جهان صید کرده ام و سنکر بدان که تیر و کمانم پدید نیست و گویم
 بهر زبان بهر گوش بشنوم و این طرفه ترک گوش و زبانم پدید نیست و بدانکه توحید وجودی و
 ذوق و شوق واضح شدن اسرار معیت و آه و نعره و تپ و خرق و سماع و قیص و وجد
 و تواجده همه در سیر لطیفه قلبست و قلب دل در و آره اسکان سیر نمایند از احوال آن آره
 است جذب و حضور و جمعیت و آرات و کشف کوفی و کشف ارواح و کشف عالم مثال و
 سیر عالم ملک که عبارت از تحت افلاک است و ملکوت که عبارت از ملائکه و ارواح و بهشت و آنچه
 مافوق آسمان است همه داخل و آره بهکات بلکه نصف سافل آن آره و همچنین شعبه ها

بنظرمی در آید این سیر قافی میگویند بلکه کمال حضور جمعیت جذبات قویه در آثره ثانی
که عبارت از سیر تجلیات انفعالیست و سیر ظلال اسما و صفات است و سستی بدائره ولایت
صغری است حاصل میشود و از نصف عالمی دائره امکان که فوق عرش است چه انماید که
بسیار از صوفیه نرسیده از باعث تمیزی لا امکانیت آن مقام را مرتبه صفات ذات فهمیده
یک میگویند که ستر ستوی فوق عرش از اسرار غامضه است این از جمله غلطا صوفیه است و در
نصف دائره فوق سیر نفسی قرار داده اند بلکه کمال سیر نفسی در دائره ولایت صغری که محل

ظهور توحید و اسرار جمعیت است واضح می شود

اما صراطیقت حضرت شاه نقشبند فرموده اند که

اولیا را الله بعد از فنا و بقا هر چه می بیند و در خود می بیند
و هر چه می شناسد خود می شناسد حیرت ایشان نفس

صغری است
از ولایت
که عبارت
اسما و صفات
دائره ضلال

نخواست و فی نفسکم افلا تبصرون بزرگ میگویند بیت همچو ناینا مبر بر سوس دست +
با تو در زیر گلیم است هر چه هست + و علامت رسیدن قلب دائره ولایت صغری آنست که توحید
فوق مضمحل شده احاطه شش جهت میفرماید توحید یحیی حضرت حق سبحانه با درکن چون
خود و محیط همه عالم می بیند و بعضی را اسرار توحید و جو دست سید پادشاه اسرار توحید است
که بسبب کثرت عبادات مجاهدات ترک مالوفات و مرغوبات دوام ذکر و فکر غلبه عشق و محبت
بسوس محبوب حقیقی پیدا میشود دل را جذب به توحید بسوس آنجناب نفس بهبودی میگردد و این
مجاهدات و ترک مالوفات که موافق اتباع حبیب خود صلی الله علیه و آله وسلم واقع میشود و تصفیه
باطنی از اسواسه میکند و آینه دل را از زنگ غفلت و هوا زدوده میفرماید تا بحدیکه باطن را
مرا با می علکوس ظلال اسما و صفات و اجبی میکند و چون سالک بیچاره و عاشق
دل داده که نایده به محبوب خود تشنه بهم رسانیده بود علکوس ظلال اعین محبوب تصور کرده
بشطحیات کلام فرماید و صورت محبوب آینه باطن خود دیده بخود و مدحش شد خیال صیال

اسرار توحید

و در سرش می افتد حافظ شیرازی میفرماید بیت عکس رو تو چو آینه بجام افتاد و عارفان از
 خند و می طبع خام افتاده و چون از غایت عطش فرو میان ظل وصل نمی تواند کرد و لاجرم
 نعره اتحاد و یگانگی از نهادش بر آید بیت چون عکس رخ دوست و آینه عیان شد و عکس رخ
 خویش نگارم نگار آن شد و غلبه این دید بجا رسید که تعین تشخص خود نیز از نظرش مرتفع شد و
 سبحانی و انانیتی از باطنش بلند شد و چون در حدیث قدسی وارد است انا عند ظن عبدي
 موافق ظن او با او معامله خواهند فرمود و چون چنانچه این حالت از خود و بایستیها خود
 فانی گشته است از طعن ملامت دور است و داخل زمره اولیا است و از مجذوبان حق است
 بدانند که قبل از رسیدن قلب امره ثانی که مقام انگشتان توحید است سخنان توحید فتن و
 اعتقاد وحدت وجود و خودن خلایق شریعت است یعنی که دعوت انبیا و عظام علیهم السلام
 بتوحید وجود نیست بلکه احکام شریعت موقوف بر این است و کتاب سنت ناطق است به لغی
 معبود باطله و یگانه داشتن معبود حقیقی بعبادت و عوام را تحمیل مراقبه توحید کردن غیر از
 خسارت دنیا و آخرت نمی افزاید مثل آن وقت را خدا الصاف بد که اینچنین اعتقاد ملیانه بمریدان
 خود تلقین میفرماید و این بیچارگان را از صراط مستقیم منحرف میسازند ضلوا فاضلوا اضاعوا
 فاضا هو ابیت بخجروی چند ز خود بخبر و عجب پندند بر علم منبر و با دشواری و بکوشی رسند
 و دشواری بدماغ رسند و باید دانست که بعضی سالکان را قبل از قطع دایره امکان
 بلکه قبل از برآوردن لطیفه از قالب جالته شبیه توحید وجودی بوده است ظاهراً میشود و محسوس
 آنکه تحمیل مراقبه توحید صورت توحید و تمیله ایشان متصور میشود چون این تحمیل غلبه میکند
 سخنان توحید بر تماشایی میگردد خصوصاً در اوقات سماع و آواز خوش و آواز نغمه که در
 قلب حرارت و ذوق پیدا می باشد بجا که ترمی شوند و اشعار توحیدی شنیده خود را همیال
 قائلان آن شعار می شناسند نمیدانند که از باب این احوال آداب شرائط است که درینها سقوط
 معظم ترین شرائط اتباع سنت است و اجتناب از بدعت نام ضریه حکایات مشایخ متقدمین

قدسنا الله لعلنا نسرهم ودر روح و تقوی سفر و دست جمعی را چونکه غیر مصر بودست میدید که این
 عنصر لطافتی دارد و ذرات ممکنات ساریت ایشان آنرا وجود حق تصویریده سخنان معجید
 بر زبان آن زند نمیدانند که این سیر داخل اثره امکان است و مقام توحید بعد از انقطاع دائره است
 و برخی را بسبب انکشاف عالم ارواح و پیچونی آن عالم نسبت به عالم جسم و احاطه آن به عالم
 جسم را آن را قیوم عالم تصور نمایند و آنرا بخدای می پیرستند و درین مقام بعضی اکابر را
 نیز شهباسی واقع شده سلطان العارضین قدس سره میفرمایند سنی سال روح را بخدائی
 پرستیدم و چون عنایت ایزد شامی لمحال این بزرگوار بود ایشانرا از آن مقام ترقی واقع شده
 آنگاه این شهباه را دانستند بدانند که هیچ از عالم امکان است با آنکه بلا امکانیت تعلق دارد
 و رنگ پیچونی دارد اما نسبت به پیچونی حقیقی از قسم چوبست از مخلوقات حق است سبحانه
 کما ورونی السحریث و تحقیق تفصیل این شتباهاست در مکاتیب شریف حضرت امام ربانی مجید
 الف تانی رضی الله تعالی عنه با انکشاف تمام موجودات را رقم گوید که چند سال بنده را
 اینچنین مغالطه باور پیش آمده است قبل از رسیدن به مقام توحید سخنان خلاف شریع غریب باش
 سر سیزده استغفر الله ربی و التوب الیه بدانند که صوفیه علیه الرحمة که احوال توحید دارند بوحث
 وجود قائل اند پنج مراتب وجود را معین کرده اند و حضرات خمس نیز مینامند مرتبه اولی را وحدت
 میگویند و در نهم مرتبه تعین اول که تعین علمی اجمالی است اثبات مینمایند یعنی اول تعینی که بر حدیث
 مجرود تعین همین تعین است و این مرتبه تعین اول حقیقه الحقائق و حقیقت محمدی صلی الله
 علیه و آله وسلم میفرمایند و مرتبه لاهوت میگویند و مرتبه ثانی را واحدیه و تعین ثانی میگویند
 و این مرتبه را تفصیل بها و صفات حضرت حق و مرتبه حقائق جمیع ممکنات میگویند
 و این سه مرتبه را در مراتب جو با ثبات میکنند و این مرتبه را مرتبه جبروت میگویند و مرتبه
 ثالثه را مرتبه عالم ارواح و ملکوت و مرتبه رابع را مرتبه عالم مثال مرتبه خامسه را مرتبه عالم جسم
 و ناسوت قرار داده اند و این مرتبه سه گانه را مراتب امکانی گفته اند و احکام یکمرتبه را

مراتب وجود

بر مرتبه دیگر ثابت کردن پیش ایشان مذکور است بریت هر مرتبه از وجود حکمتی دارد که حفظ
 مراتب نکلی زندقی یعنی سهم کبریه و احکام او بر مرتبه دیگر اطلاق نمودن جاری نختن
 کفرست صریح مثلاً درنا سوت نام آن مرتبه انسان است و حکم او عجز و بیچارگی و عابدیت است
 و در مرتبه وحدت نام آن مرتبه الله و حکم او استغنا و بی نیازی و عبودیت است این
 سه و سه و حکام را یکسان نختن نزد صوفیه محققین کفر محض است و صرف است بشنود بشنود
 که چون این مرتبه خمس را تعمق نظر فکر نموده میشود همه داخل دایره ولایت صغری میشود و گوید
 و اعلم عن الله سبحانه زیر که چون لطائف خمس را تفسیر علی واقع میشود اول گذر ایشان
 دایره امکان واقع خواهد شد و عالم حساب و ارواح و ملکوت و مثال که همه داخل دایره امکان اند
 میشود و سالک خواهند شد بعد از قطع این دایره چونکه عروج خواهد شد و دایره ولایت
 صغری قدم خواهد نهاد و درین دایره سیر ظلال سما و صفات واقع میشود و این ظلال در نظر
 سالک عین سما و صفات میشود و میگردد و چون بر نقطه ازین دایره از مبدای خود ناشی است
 چونکه بعد از قطع تفصیل بآن نقطه اجمالی خواهد رسید آن نقطه را حقیقت محمدی و این قول که
 تعین علمی است میدانند و فوق آن نقطه ذات بحث و احدیت مجرده خیال میکنند و تعالی الله
 عرفی لک علوا کبیرا بریت غفاشکار کنش و دام باز چسبند و کانیجا همیشه باو بست و ام را به
 باید دانست که این دایره ظلال سما و صفات مبدای تعین جمیع ممکنات است سوائے
 انبیا و عظام و ملائکه کرام علیهم السلام بدانکه هر فردی از افراد عالم را از جناب الهی
 علی التواتر و التوالی فیوضات تازه میرسد از قسم وجود و حیات و نعمتها و دیگر که تعداد آن از
 احاطه شمری بیرون است و آن فیوض توسط صفات و ظلال آنکه واسطه اند و میان مخلوقات
 و ذات حضرت حق اگر این سما و صفات نمی بودند عالم که معدوم محض بود و وجود بقا نمی یافت
 زیرا که حضرت ذات که بکمال استغنا موصوفت بعالم مناسبند و ان الله غنی عن العالمین پس
 هر شخص از اشخاص عالم را ظلال صفات که آن ظلال است و این فیوض و کمالات

روح

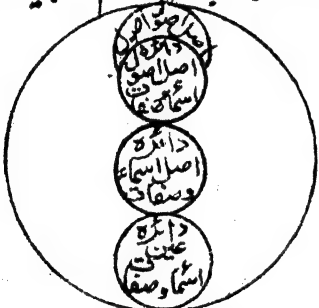
میرسد و آن ظلال مبدأ تعین حقیقت این شخص سبکبینه و عین ثابته نیز می نامند آنکه صوفیه گفته اند الطریق الی الله بعد و الفاسد کمال حق اشارت بهین ظلال است چون لطیفه و احوال و ولایت صغری شد و حاصل حقیقت خود فانی و متسلک خواهد شد و بقایان حقیقت خواهد یافت پس فنا از لطیفه قلب تجلی فعلی خواهد شد و نیوتمت افعال خود و افعال جمیع مخلوقات از نظرش مخفی خواهند بود و تجرب فعل یک فاعل حقیقی و در نظرش نخواهد آمد و ولایت این لطیفه را ولایت حضرت ابوالبشر آدم علیه السلام میفرمایند پس سالکی که از راه این ولایت و احوال مقصود شود و او را آدمی المشرب میگویند و فنا از لطیفه روح و صفات ثبوتیه حق سبحانه میشود و نیوتمت سالک صفات خود را از خود و از جمیع مخلوقات مساوی ساخته بحضرت حق سبحانه منسوب خواهد بود و چون وجود که اصل جمیع صفات است وجود را از خود و از جمیع ممکنات نفی ساخته ثبات آنرا غیر از حضرت حق سبحانه نخواهد کرد و لاجرم توحید وجودی قائل خواهد شد و ولایت این لطیفه را ولایت حضرت نوح و حضرت ابراهیم علیهما السلام میفرمایند پس سالکی که از این راه ولایت حاصل خواهد شد او را ابراهیمی المشرب میگویند اگر سالکی سوال کند که تو توحید وجودی را در لطیفه روح که ولایت ابراهیمی است اقام نمودی یا آنکه حضرت خلیل علیه السلام و انوار نفسی را به تمام و کمال طے فرموده و هیچ و قیقه از دقایق شرک فرو نگذاشته لایسبک فلیکون بیان متوجه حضرت مجبرده که در الوار است گشته فرمودند انی و محبت و بی اللذی فقط السموات و الارض حنیفا و ما اناسن الا شرکین جواب آن بچند وجه گفته میشود جواب اول آنکه در لطیفه روح اگر چه توحید وجودی منکشف میشود ولیکن این توحید نه مثل توحید است که در سیر لطیفه قلب واضح شده بود و که آنجا وجود ممکنات را از غلبه محبت وجود حضرت حق سبحانه می یافت اینجا وجود را که خبر محض و با برکت صرف است غیر از حق سبحانه را اثبات نمیکند و ممکنات را عدم محض تاخیر صرف یا بد عدم را وجود انگاشتن و وجود را بر عدم محمول ساختن از کمال غلبه سکر ربی شعوی است بیت نه آن این گردد و فی این شوقان به بهبه شکال گردد بر تو آسان به جواب هم آنکه انشائا خواص

روح است سالک را و نیز مقام انفرادی خاص حق سبحانه و تعالی را و از همه تافته متوجه
محبوب خود که حضرت ذات است میشود جواب سوم آنکه ولایت انبیا که امام علیهم السلام ولایت
کبری است که در اینجا قرب احوال و صفات و شیوات حق است و مورد احوال آن ولایت لطیفه
نفس است آنچه در آن ولایت متکشف میشود توحید و شهودیت و معارف دیگر نه توحید و جود
که انکشاف آن در قرب ظلال مساوی صفات است نه عین آنها و آنچه ولایت لطائف عالم
امر را منسوب بحضرت انبیا علیهم السلام میفرمایند معنیش آنست که قریبیکه لطائف خمس عالم امر را
حاصل میشود نظر قریبی است که انبیا را در مقام اصل حاصل شده است مثلاً قریبی که در لطیفه روح
حاصل میشود نظر قریب ولایت خلیلی و قرس علی بن ابی طالب چهارم آنکه اگر چه ولایت لطیفه روح
ولایت خلیس است لیکن در مقام نبوت آنحضرت راشانی است که بعد از حضرت خاتمیت
صلی الله علیه و سلم افضل نبیا شده اند و معارف مقام نبوت بمعارف ولایت هیچ مناسبتی
ندارد بلکه صاحب مقام نبوت را از معارف توحید و جود و هزاران رنگ عاریست بر سر
اصل سخن برویم و گوئیم که فنائی لطیفه ستر و شیوانات ذاتیه حضرت حق میشود و در مقام
سالک ذات خود را در حضرت حق سبحانه و تعالی می یابد و ولایت این لطیفه را ولایت حضرت
موسی علیه السلام میگویند پس سالک که از این راه ولایت واصل شود او را موسوی
المشرب خواهند گفت و فناء لطیفه خفی در صفات سلویه و تعالی است و در مقام سالک
تفرید جناب کبریا از جمیع مظاهر میفرماید و ولایت این لطیفه را ولایت حضرت عیسی علیه السلام
میگویند پس سالک که از این راه ولایت واصل میشود او را عیسوی المشرب خواهند گفت و رقم
گوید عیسی علیه السلام در ابتدا مناسبت خود حضرت عیسی علیه السلام دریافت کرده مبدأ تعیین را
اسم الهی معلوم کرده بود و بعد از مدت بسیار بخیریت مبارک حضرت پیر و ستیگر خود عرض
کردم که مناسبت خود بجناب حضرت عیسی علیه السلام و ولایت او را دریافت نموده ام
آنحضرت توحید فرماید که ولایت عیسوی بولایت محمدی صلی الله علیه و سلم نایز شود و آنحضرت

ایشاد کردند که تا چه بسکه نیز متوجه باش احوال از برکت توبه ایشان سید واریم که ترقی شده باشد
 و فناء لطیفه خفی و مرتبه شان آتی است که جامع این همه مراتب است و در مقام ساکن
 متخلّق باخلاق آتی میشود بدانکه حضرت امام ربانی رضی الله تعالی عنه تهذیب لطائف
 جدا جدا میفرمودند لیکن فرزند گرامی آنحضرت عنی حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله
 تعالی عنه و خلفا ایشان راه کوتاه ساخته تهذیب لطیفه قلب فرموده تهذیب لطیفه نفس
 می پردازند که در ضمن این هر دو لطیفه لطائف اربعه را تهذیبی بهم میرسد لیکن جناب مبارک
 حضرت پیر سنگیر قلبی در روحی فدا به همه لطائف توجه میفرمایند و بنده را بر اقبه هر یک لطیفه
 جدا جدا نیز امر فرموده اند چنانچه مراقبه قلب باین طریق فرمودند که قلب خود را مقابل قلب
 مبارک حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم داشته بجناب آتی عرض باید کرد که فیض
 تجلی افعالی که از قلب مبارک حضرت حبیب خدا صلی الله علیه و سلم بر حق حضرت فوج
 و ابراهیم علیهما السلام رسیده است در لطیفه روح من فایز شود و همچنین لطیفه سر خود را مقابل
 سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم داشته عرض کند فیض شیونات ذایته حضرت حق که
 از لطیفه سر مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و سر حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ
 رسیده است و سر من برسد بعد از آن لطیفه خفی خود را مقابل لطیفه خفی حضرت رسالت پناهی
 دارد و عرض کند که فیض تجلیات صفات سلویه که از خفی مبارک آنحضرت بجنی حضرت عیسی
 علیهما السلام رسیده است در لطیفه خفی من فایز شود و من بعد لطیفه خفی خود را مقابل لطیفه خفی
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم داشته عرض کند که آتی فیض تجلیات شان جامع خود
 را که در خفی آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسانیده در خفی من برسان باید دانست که ولایت
 این لطائف همه در دایره ولایت صفوی میشود بلکه این لطائف را عروج دایره اولی
 ولایت که بر می میشود بدانکه دایره مکان مراقبه احدیت میکنند همچنان در ولایت صفوی
 بر اقبه معیت که مفهوم آیه شریفه و هو حکم انما کنتم ست میفرمایند تمام شدن سیزده مکان

اگر کشف دارد خود خواهد دانست یا شیخ صاحب کشف خواهد گفت اگر هر دو کشف ندارند پس باید که جمعیت قلوب خود را ملاحظه نموده باشد اگر بخطرگی یا کم خطرگی که خطر و مانع حضور نشود تا چهار گزتری کامل برسد پس مراقبه معیت شروع باید نمود و معیت او تعالی با خود هم لطائف و عناصر خود بلکه با هر ذره از ذرات ممکنات ملحوظ باید داشت تا معیت یحیی او تعالی با دراک همچون مدرک شود و جهات سه را احاطه نماید توجه حضور که پیدایش بود و در وجهالال و آنوقت شروع سیر لایت کبری که از ره صفات و شیوات حضرت حق است میفرمایند فصل و بیان لایت کبری که فنا انا و لطیفه نفس است باید دانست که چون اسرار توحید وجودی و سیر معیت برین فیه بمقدار درود نمودند چنان یافت شد که از عرش مجید بل فوق آن تائیدی نور می مویط خود و محیط هر ذره ممکنات دیدم و رنگ آن نور بی رنگی بسیاری مناسبت داشت و مصداق و کان الهی عمار بود در آن تنه ارق حاصل شد بعضی اسرار علوم این مقام واضح گشت تا آنکه تبارخ پانزدهم شهر ربیع الاول از بهمان سال که بنده و حضور حاضر شده بود از وقت ابتدا توجه این هنگام عرصه ماه پنجم و گذشت بود حضرت پیر و سنگر مد ظله العالی توجه بر لطیفه نفس بنده فرمودند و بهمان توجه دیدم که آفتاب ربی از مطلع نفس طلوع نمود و آن نور سیاه که ذات حضرت حق می فهمیدم از هم نیت حتی که نام نشان آن نور نماد دیدم که وجود ممکنات که در نور سیاه معدوم و محصل دریافت می شد باز ظهور نمود مانند وجود مستار را در شعشان انوار آفتاب لیکن سیر قلبی تیزتری بصر انقدر نبود که در وجود ممکن واجب تمیز نشان کرد و لهذا قائلان نتواند شده بود چو کور سیر و لایت کبری که ولایت انبیاست و مقام صحو و هشیا است حدت نظر عنایت کردند دیدم که وجود ممکنات البته بقوتی و استقرار می دارد لیکن در هشیا وجود ظلی دریافت شد که بر تومی از وجود آتی بر اعدا م نافته آنرا موجود ساخته است و همچنین صفات ممکنات بر تومی از صفات سبحانه مشهود گردیدند عین آنرا همین است معنی توحید شهود می که در لطیفه نفس شهود می شود ازینجا معنی اقربیت تعالی و یارب فرق دیگر بیان معیت از جهت

اولش نو که غایت سعیت است کمال اقریبیت و انقربیت لیکن اگر وجود ممکن نمود است
مستفاد از حضرت حق است سبحانه نه از خود و اگر صفات ظاهری گشت هم از انجناست و
حقیقت او عدم است که مشارالیه هیچ اشارت نمیتواند شد و اشارت انا و انت بر وجود
خواهد یافت نه بر عدم پس ازین تحقیق معلوم شد که وجود اصل نسبت به وجود ظل نظر نزدیکتر
ازیرا که ظل هر چه از اصل دارد نه از خود و اگر بر وجود نگاه میکنی پرتوی از اصل می یابد نه از خود
و اگر بصفت خود نظری اندازد هم نمونه از صفات اصل می بیند لا جرم با قرابت اصل قرار خواهد
نمود چه قریب که ظل را بخود پیدا کردید است از باعث وجود اصل است پس اصل قریب نظر از وجود
و اگر چه بیان قریبیت در تقریر نمی گنجد و در تحریر است نمی آید چه عقل ناقص را و اگر نزدیکتر را
از خود عاجز است لیکن این معامله را بطور عقل است موقوف بر انکشاف نامست باید دانست



که دایره ولایت کبری متضمن دایره و یک
قوس است یعنی نیمه دایره از دایره اولی از دایره
ثالثه ولایت کبری سیر اقریبیت توحید شهودی
منکشف میشود نصف سافل این دایره متضمن

اسما و صفات زائد است نصف عالی آن شتمل بر شیونات ذاتیه تا این دایره عروج لطائف
نفسه عالم امر میشود و مورد فیض این دایره لطیفه نفس است با شرکت لطائف مذکوره و در این
مراقبه اقریبیت یعنی مفهوم آیه شریفه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ من جنبل الوجود خیاال میکند چون دایره
اقریبیت عروج واقع خواهد شد سیر دایره اصل خواهد افتاد و از دایره اصل بدایره اصل ترقی خواهد
نمود و از اصل اصل بهل ثالث که عبارت از قوس است سیر خواهد کرد و درین نیمه دایره کمال
استملاک منجملال حاصل میشود و چون حضرت پیر و تکمیل درین دایره برین بنده توجیه فرمودند بدیم
میزان نور برنگ این دایره بر لطیفه نفس من شدت تمام میخندد که وجود هستی امر مثل نمک
در آب فتد تمام گردد حتی که نائم نشان از وجود من باقی نماند و زال عین اثر میسر شد و اطلاق

لفظ انا متعذر است و موردی برای انانیت هم حتی که در ریاضیه استی ضروریست که ناپیدا
بود یقین معلوم کردید که حقیقت فنا درین ولایت نیست میشود آنچه در ولایت سابق بود
صورت فنا بود و درین و نیم دایره مراقبه محبت یعنی مفهوم آیه که میگوید **لَا يَجْعَلُ اللَّهُ سُلْطَانًا** میکنند
و درین اثر مورد فیض لطیفه نفس است که عبارت از اناسا است بدانکه مراقبه درین اثر باین
طریق میکنند که خود را بخمال داخل آن دایره کرده و ملاحظه نمایند که فیض محبت از دایره اصل سما
و صفات بر لطیفه انای سر ارمی شود و همچنین آن دایره اصل فیض محبت بر انای سر و
میکنند و همچنین از قوس که اصل ثالث است فیض محبت برین لطیفه می آید و درین اثر تهلیل است
بالحاظ معنی نیز مفیدی افتد راقم گوید عقی عنده که بنده را توجه پیرستگیر جعلی اند که کشف این
دو اثر نیز نه است آنچه مابعد الانبیا از این اثر و یافته ام قلت کثرت النواضع و قوت در
عرض طول و بزرگی نسبت فوق بهما تحت خود و بر و ایشان که توجه درین اثر کرده ام اکثری
کشف این اثر حاصل شده است و علامت قطع شدن دایره و تمام شدن او
آنست که دایره مثل قرص آفتاب بر سالک مکشوف میشود و هر قدر از دایره که قطع میشود
همان قدر از دایره نورانی بکمال نشان هویدا میگردد و آن قدر از دایره که قطع نشده است
مانند آفتاب که در وقت کسوف بے نور مینماید معلوم میشود و علامت تمام شدن دایره
ولایت کبری آنست که معامله فیض باطن که بدایع تعلق داشت بینه متعلق میشود و این وقت
شرح صدر حاصل گردد و وسعت سینه آنقدر میشود که از بیان خارج است اگر چه سیر قلبی و
آن مقدار شده بود که آسمانها متعدد درون قلب دیده بودم و در قلب خود قلوب بسیار
مشاهده نموده بودم لیکن این وسعت فقط در قلب بود و وسعت صدر که ولایت کبری
حاصل می شود شامل تمام سینه عموماً و در محل لطیفه خفی خصوصاً می شود و علامت شرح
صدر بطریق وجدان آنست که چون چرا از حکام قضا مفع میشود و در مقام نفس منتهی میگردد
و بر مقام ضیاء ارتقا می فرماید و جمیع احوال اضی بقضایماند اگر بعد قطع شدن این دایره

مراقبه سیم الظاهر نماید و فیض این مراقبه لطیفه نفس لطائف خمس عالم مرخیال نماید قوتی
و عرضی و نسبت باطن پیدای شود چنانچه حضرت پیر و ستیگر زنده خود را این مراقبه تلقین
فرموده بودند و فرموده اند که آنرا دریافته ام و یاران را این مراقبه تلقین نموده ام باید است که همچنان
که ظلال سما و صفات مبادی تعینات خلایق اند سو آن بیا که کرام و ملائکه عظام علیهم السلام
و سیر این مراقبه را سیمی بولایت صغری ساخته اند و سیر این مرتبه سما و صفات و ثبوت را که
سما و تعینات انبیا کرام انجیمی بولایت کبری میفرمایند و سبای تعینات ملائکه عظام کسیمی
بولایت علیاست هنوز پیش است فصل در بیان ولایت علیا و سیر عناصر ثلثه
سو آن مختصر خاک و فنا و بقا که آنها چون دایره ولایت کبری حضرت پیر و ستیگر برین کترین
غلامان توجه فرمودند و احوال و کیفیات برین دایره نشاند تا آنکه توجه بر شرح صدر فرمودند
و دیدم که معالده داعی بصدر شد و وسعت سینۀ را دریا فتم از پانزدهم جلوه‌های لثانی از سال سطر
توجه بر عناصر غلام خود فرمودند و دیدم که عناصر ثلثه را جذبات الهیه رسید و عروجی واقع شد
احوال لطیف و کیفیات بزرگ بر عناصر اذ شدند این عناصر ثلثه را فنا و فانی که همه
الباطن است بیشتر شد و محال است ملاک این عناصر اذ در مرتبه مقدمه حاصل گردید و بقای
بان مرتبه متعالیه بیشتر و مناسبه ملائکه کرام بهم رسید زیارت این بزرگواران نیز بیشتر و خود
داخل در مقام ایشان یافت بدانکه در سیر ولایت صغری ولایت کبری و سیر سیم الظاهر بولایت
و ولایت علیا حاصل میشود و سیر سیم الباطن است و فرق در میان سیم الظاهر سیم الباطن است که در
سیم الظاهر تجلیات صفاتی و اذ میشود و بیلا حظ داشت و سیر سیم الباطن اگر چه تجلیات اسماء و صفات
ست لیکن اجیاناً ذات بهم مشهور میگردد و تعالی و تقدست صورت مشالی برین اثره از عنایت
حضرت پیر و ستیگر این فقیر نکشف گشت و دیدم که دایره ولایت علیا ظاهر شد لیکن مانند
خطوط شعاع آفتاب سما و صفات حضرت حق این اثره را احاطه نموده احیاناً
بخطوط آن اثره هم مشهور میشود در کمال بزرگی ظاهری میگردد باز آن خطوط شعاعی و پوشش

دایره
ولایت
علیا

میشوند بد آنکه ولایت علیا مانند خمرست ولایت کبری چون پوست بلکه بر اثر سخانی
 نسبت بدایره فوقانی همین مناسبت از مکر و کمالات نبوت که نسبت بولایا این نسبت
 بهم مقصود نیست و برین اثره مراقبه ای که همه الباطن است بینان و مورد فیض و رینوالات
 عناصر خلقت اند و سوا آن صخر خاک تبلیل لسانی صلوٰه تطوع باطول قنوت و فی بخش این مقام
 و درین مقام ارتکاب خصلت شرعی هم خوب نیست بلکه عمل بعزمت ینها اترقی می بخشد و ترش
 است که عمل خصلت آدمی را بطرف بشریت میکشد و عمل بعزمت مناسبت بملکیت پیدا میکند
 پس هر قدر که مناسبت بملکیت زیاده حاصل شود ترقی درینوالات زودتر میسر می آید و هر یک درین
 ولایت حاصل می شود و نند توحید و جود و شهودی نیست که چیزی بر بیان آید بلکه اسرار این
 ولایت لائق تر باست از این و هیچ وجه قابل اظهار نیستند خوش گفت بهمت مصلحت نیست
 که از پرده بردن افتد از پرده و در محفل ندان خبر می نیست که نیست و فکر فی اشغال چیزی گفته
 شود عبارتی از کجا پیدا آید که این اسرار را بیان نماید یافت این اسرار بدین توجه شمی گردین
 ولایت تحقیق پیدا نموده و باین اسرار فائز گردیده محال است اینقدر و اینها نم که درینوقت
 باطن ساک مظهر سنی الباطن میشود فهم من فهم و رینوالات و سعی در تمام بدن پیدا میشود و حال
 لطیف بر تمام قالب می آید چون حضرت پیر و سنگیر بر غلام خود توجه تا این مقام فرمودند بنده
 ضرورت پیش آمد که قصد فتن رام پور کردم از جناب مبارک حضرت ایشان استدعای
 رخصت نمودم بنده را در مجمع صحاب و خلعت خلافت مرحمت فرمودند و ملبوس خام که کلاه
 و قمیص عصا و سجاده است عطا کردند بدست خویش کلاه مبارک بر سر بنده نهادند و قمیص در
 پوشانیدند این الفاظ بر زبان شریفین آوردند که چنانچه میرزا رضا قبله را بخلافت خویش
 ممتاز فرمودند و همچنان ترا اجازت طریقه عطا کردیم باز از شاگردی که ترا در نسبت
 خاندان قادری بخشی توجه میفرمایم و بنده را بر این انوی مبارک خویش بر نشانیدند و عالمین را
 و عارفین سبحانی عنی حضرت مولانا خالد می حضرت مولوی بغایت الله برپا می راکه

از قدوه صحابی از خلص احباب حضرت ایشان اند قیر نبه و نبشاندند اول فایحه حضرت
 غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه خوانده توجه در نسبت قاورمی کردند و مرقبه دیدم که جناب
 مبارک غوث الثقلین رضی الله عنه تشریف ارزانی فرمودند و بطورے بر
 گردن غلام خود نشسته اند که هر دو پلے مبارک آن حضرت برابر سینه بمن هستند
 و آن حضرت تاج مکمل بر سر و لباس فاخره در بردارند و الوار مبارک آن حضرت
 رضی الله تعالی عنه مرا احاطه فرمودند و در رنگ نسبت آن حضرت رنگین گردیدم
 من بعد حضرت پیر و متکی دست مبارک بر زانوے بنده زده فرمودند ترا و نسبت
 چشمتیه توجه میکنم آگاه باش و فایحه بار و اح مبارک حضرت چشت خوانده توجه شدند دیدم که
 حضرت خواجه خواجگان اخی حضرت خواجه معین الدین حضرت خواجه قطب الدین و حضرت خواجه
 فرید الدین گنج شکر حضرت سلطان المشائخ نظام الدین لیا و حضرت مخدوم علاء الدین علی
 صابر قدس الله تعالی و احم تشریف آوردند و نسبت به یک ازین کابر جدا جدا معاینه کردم
 آثار نسبتها این کابر و خود یافتیم دیدم که حضرت نظام الدین بحال محبوبیتی که از اندیشه فرمودند
 و در یک مبارک آن حضرت رنگ حنا و یافت شد چون این معالک گذشت حضرت پیر تکی فرمودند
 که نسبت این کابر جدا جدا یافتی بنده عرض کردی از تصدق آن حضرت اگر شاد شود جدا جدا
 عرض نمایم فرمودند خاموش و این اسرار از مردمان پویش و اجازت نامه بدست خط خاص این
 به مهر خود فرموده به بنده عنایت کردند و آن اجازت نامه این است که بطریق مختصارت ثبت نموده میشود
 بسم الله الرحمن الرحیم بعد حمد و صلوة فقیر عبد الله معروف غلام علی عفی عنه گذارش مینماید که
 و کمالات مرتبت صاحبزاده الانسب حضرت حافظ محمد البوسید استعده الله فی الدارین شتیاق
 کسب نسبت باطنی بار کرام خود رحمت الله علیهم پیدایش و رجوع به فقیه آو و زبر عایت حقوق
 بزرگان ایشان باین همه عدم لیاقت خود از اجابت مسؤل چاوندیدم و توجهات بطریق
 ایشان کرده شد بعنایت الهی بواسطه پیران کبار رحمت الله علیهم و چند معی لطائف ایشان

را جذبات الهیه رسید زیرا که معمول نیست که توجّهات بر طائفه خمس سیکنند و توجّه حضور با
 کیفیات بعضی علوم و اسرار ایشان از دست داد و آن توجّه استمالی یافت و رنگی از فلو باطن
 ایشان طاری شد و ظهور پر تویی از توحید حالی افعال عباد و از نظر ایشان تصور گردانید و مذهب
 بحضرت حق سبحانه یافتند پس توجّه بر طیفه نفس ایشان کرده شد به عروج و نزول آن آنجا مستهلک
 آن حالات گشتند انتساب صفات خود بحضرت حق سبحانه یافتند و انار شکسته رسید طلاق انا
 بر خود تعدّد دانستند و نور سی از وحدت شهود بر باطن ایشان یافت ممکنات را مریا و جو و توابع وجود
 حضرت حق سبحانه شناختند بعد از آن توجّه القامی نوانسبت بر عناصر ایشان کرده میشود و جذب
 و توجّه عناصر را نیز دریافته است فاحمد علی فلک آنچه در اینجا نوشته ام با ظواهر و اقرار ایشان
 مسطور شد و این همه حالات و واردات ایشان را من هم دریافته ام و صحاب من هم شهادت
 آنهمه بنایت الهی سجاده و باد ایشان و نند فاحمد علی فلک از کرم کار ساز سبحانه بواسطه شایخ
 کرام رحمت الله علیه امید دارم که بشرط التزم صحبت ترقیات کثیره فرمایند و انوار علی اند عزیز
 پس در این صورت ایشان را اجازت تلقین طریقه نقشبندیه احمدیاده شد که تعلیم از کرام رقبات
 و القامی سکینه در قلوب لکان نمایند بنایت الهی سبحانه و فاحمد بار و اح طیبیه شایخ قاوریه و پشته
 رحمت الله علیه بهجت حصول توسل ایشان بان کبرای عظام و افاضه فیوض آن اکابر و ر
 باطن ایشان نیز خوانده شد تا درین طریقه حلیه هر که از ایشان توسل خواهد جست از دیگرند و شجره
 این حضرات با و عنایت فرمایند و تلقین تربیت بطریقه نقشبندیه احمدیه فرمایند
 اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِمُتَّقِينَ اِمَامًا اَمِينًا تمت کلامه الشریف بعد از تمامی سلوک عبارت دیگر درین
 اجازت نامه فرمودند انشاء الله تعالی در جای این سال اجازت نامه بهجت تبرکات و خواهم کرد
 فصل و بیان کمالات شلمشه عینی کمالات نبوت رسالت و الو العزم
 چون بعد از چند ماه از ام پور مراجعت نموده به قدسوسی حضرت پیر و سنگی مشرق گردیدم
 حضرت ایشان از راه ذریعه از سال مسطور بر عنبر خاک غلام خود توجّه فرمودند و فیضی از

دائر
عمالات
نبوت

کلمات نبوت که عبارت از تجلی ذاتی و انمی هست برین لطیفه و رور
فرموده معارف این مقام فقدان همه معارف است و نکات همه حالات
باطن بزرگی و بی کیفی نقد و وقت میشود و ایمانیات عقایدات قوت پیدا میشود و تهلال
بدیهی سیکر و معارف این مقام شرائع انبیاست و در اینجا وسعت باطن آن نقد میشود که به
جمع و الایات صغری و الایات کبری و الایات علیا و جنب این نسبت لاشی محض و ضیق صرف
است و در الایات البته مناسبت بایکدیگر یافته میشود اگر چه نسبت صورت حقیقت باشد
و در اینجا آن نسبت هم سقوط است و با وجود فقدان نکات حالا باطن یاس میدهو که خود را
از کافر فرنگ تر میداند حقیقت وصل عرانی اینجا حاصل است پیش ازین هر کس که بود اخل
و در وهم و خیال بود و سرابی بوده آب نما که نشسته و آل آب و در اینجا غبار محضت مذمت چیزی می
بدست نبوده و رافقت که از تو جهات پیوستگی این مقام کمشود که دید معادله آید که شبنم بر دست
بود اگر چه بر دست موجود با خست بران ایمان دریم لیکن معامله که اینجا میشود نسبت بمشاهدات
ولایت کالرویت است و چنانچه رویت آخرت مخصوص بعالم خلق است همچنان اینجا نصیب
عالم خلق است لطائف عالم امر اینجا لاشی محض میگردد همچنین لطیفه نفس علمه ثلثه و اینجا ناچیز
میشود این عالم مخصوص عنصر خاک است اگر چه دیگر از این دلت نصیب بتجربیت این عنصر لطیف است
حکام شرائع و اخبار عین وجود و صفات او سبحانه و همچنین معادله قبر و مشر و افیاض و نبشت
و درون و غیره اما که محض صادق صلی الله وسلم از ان خبر داده است و در مقام بدیهی عین البقیقین و در
مثلا اگر کسی گوید حضرت موجود است هیچ رسی در ان نمی یابد محتاج هیچ دلیل نمیکرد و مثل
چیزی مرئی و اگر کسی گوید که زید موجود است در موجودیت زید محتاج بنظر و فکر میشود و وجود حضرت
حق سبحانه مانند آئینه میشود و وجود او مثل صور میرد آئینه که وجود این صور در وهم و خیال است و وجود آئینه
فنی الواقع لیکن آئینه صوری اول صورت محسوس میشود و بعد از ان آئینه که در اینجا بخلاف است
که در اول نظر وجود آئینه مرئی میشود و وجود او بعد از وقت نظر بعد از وجود حضرت حق سبحانه بدیهی

میشود و وجود ممکنات نظری معامله عجب است بشنود که با وجود علو و بساطت بی رنگیهای انقیام
 و قیام انکشاف تام در اینجا حاصل میگردد معلوم میشود که مقابل نظر انقیام بود حیرت افزوده
 که با وجود محاذی بودن انقیام و اقربیت آن درین مدت چرادر نظری آید و چرا وید بار نمی
 کشادیم و در پس کوههای لطافت عالم مقصود را حسیستیم طرفه ترا که برای حصول انقیام
 اذکار یکدک مصوفیه معمول است هیچ سودمند نیست اما تلاوت قرآن مجید با ترنیل و ادای صلوة
 با آواز آبی اذکار یکدک حدیث شریف ثابت و انقیام ترقی می بخشد از شغل علم شریف و اتباع
 سنن حبیب خدا صلوات الله علیه و سلم قوتی و تنویری در انقیام بهم میرسد حقیقت ستر قاصدین
 او ادانته درین امره منکشف میشود اگر چه در هر مقام سابق توهم این معرفت ناشی شده بود
 لیکن آنجا معامله با ظلال با صفات بود و اینجا با حضرت ذات است تعالی و تقدس تفصیل این
 معامله آنچه بفهم قاصد این فایده است نوشته میشود بگوشت و پوست استماع فرماید چون سالک را
 فزارت با صفات اجبی که این معنی میرسد صفات را با حضرت ذات قرنی است که اطلاق لفظ
 لا یؤنوا لآخره و اینجا که ده اند سالک از جهت فنا می که در مرتبه صفات حاصل گشته ازین قرب
 نصیب یافته بقرب قاب قوسین قابل خواهد شد چون مرتبه حضرت ذات فانی خواهد شد و در آن
 مرتبه بقا خواهد یافت لاجرم بقرب او فی تکلم خواهد نمود حقیقت این معانی موهوم بر کشف است
 از تقریر و تخریر نیست نمی آید اگر گویم خداوند که کسی چه فهم نماید ستر و فی فانی که درین مقام
 مکشوف میشود از آن هم نازک تر است لهذا عنان قلم از سید ابیالان تنافیه که فهم عوام بلکه فهم
 خواص هم از آن قاصر است باید دانست که در تجلی ذاتی و اتم تر مرتبه اثبات کرده اند مرتبه اولی را
 کمالات نبوت قرار داده اند چنانچه بیان کرده شد و در اینجا مراقبه اتیکند نشان کمالات نبوت است
 میفرمایند و مرتبه ثانیه که کمالات رسالت ^{دانه}  و در اینجا مراقبه اتیکند نشان کمالات رسالت است
 میفرمایند و فیض انقیام بر هدایت حدانی سالک می آید و هدایت حدانی عبارت از مجموع
 عالم امر و عالم خلق است که بعد تصفیه و تزکیه هر کدام را هدایتی دیگر پیدا شده است مثلاً این پنج شخص

خواهد که معجونی از ادویه چند مختلف را تا شصت مرتبه سازد و اول هر یک از این ادویه جدا جدا گرفته
 پنجاه می نهند پس بعد هر ادویه را در قوام قند یا عسل جمع می سازد و ادویه مذکور و سه بیستی دیگر خواص
 دیگر پیدا کرده چون نام میا بدینچنین بطالاف عشره سالک یک سهیت پیدا کرده و بحیث مقامات
 فوقانی عروج یافته و میفرمایند و راه ذی آنجا زعام مذکور حضرت پیر و سنگیر بیست حدی این غلام خود توجیه
 کردند و همچنین هر مقام فوقانی الی آخر مقامات مجدی به یک یک ماه توجیه فرمودند و فیض از کمالات
 رسالت و فرمودند و در مقام کثرت نوار از سابقین و دستهای بانی نگینها و فرمودند نسبت به مقام
 به مقام سابق و همچنین نسبت هر مقام فوقانی با مقام تحتانی چون نسبت مغربا پوست بعد از آن
 و مرتبه نالنه که عبارت از کمالات اولو اعز مرتبت توجیه فرمودند ^{حکایات} ^{اولو اعز} فیض به مقام کمال
 علو کثرت نوار بر بیست حدی و ادشده پنج ارقبه اتیک نشا کمالات اولو اعز مرتبت میمانند و درین
 مقامات کشف اسرار مقطعات قرآنی و متشابهات قرآنی شکشف میشود بعضی اکابر را محرم هر اسرار
 که در میان محبت محبوب گشته است می سازد و بواسطه اتباع حبیب خدا صلی الله علیه و سلم از انوش
 خاص آنجناب علیه علی آله الصلوٰه و السلام عطا میفرمایند و قیامت و مقام حضرت پیر و سنگیر این
 غلام خود را بتوجه مخصوص خود سر فرار ساختند و در آن ایام بدنام را اسرار که حرفی از آن چون که غالباً
 آنجناب مست یارین و دیگر وقت تحیر بر پا بودند و نماده مشکوف شده بود بیان آن اسرار در جوهر
 بشر ممکن نیست اگر گوئید کلام را تاب نماند و شمع از پوشش و دو اگر بر نقد پیر سلیم چیزی می خواهد که بیان
 نماید عبارتی برای بیان آن اسرار از کجا پیدا آید که تقریر کند و اگر این اسرار ممکن لا طهار
 می بودند البته امام الطریقه حضرت مجدد و رضی الله تعالی عنهم چیزی از آن اسرار را نشناخته و میفرمودند
 این یکدیگر و ایشان بلکه ننگ عار ایشان را چه چیز است که نام این چیزها بگوید و لیکن برای اظهار
 شکرتی جل شایه و همان حضرت پیر و سنگیر مد ظلم العالی اینچنین گفتند و تحیر بر آمده باید دانست
 که از وقتیکه معاملیه باطن محض تفضل می شود که هیچ عمل را داخل نمی ماند اگر چه در جمیع مقامات
 بی فضل آبی جل شان از عمل ترقی ممکن نیست لیکن عمل مانند سبب هستند و درین مقامات این

اسباب را هم و غایت اگر چه در آنکه کدورات شیری ذکر اثر تمام دارد لیکن راس ترقی باطن نتیجه
نمی بخشد مثلاً هرگاه مشغول بذکر اسم ذات و لغی و اثبات یا تهلیل لسانی میشود می بیند که در مقامات
آن ذکر نمی رسد و در راه میباشد و گفتند که لفظ محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم با تهلیل ضم کرده میشود
یا در و با وضعم کرده بخواند البته قوتی در مقامات فوقانی دست میدهد بلکه وسعت لفظ محمد رسول الله
از تهلیل زیاده مفهوم می شود و بواسطه قرآن مجید ترقیات این مقامات حاصل میشود و بهر مرتبه که
سیرسد بواسطه کلام مجیدی شود باید دانست که از کمالات الواعزم بدو طرف سلوک کرده میشود
و درین امر اختیار شدست بهر طرف که خواهد طالب تسلیک فرماید یک به بطرف حقائق الهیه سیرد
و آن عبارت از حقیقت کعبه و قرآن صلوة است و راه دیگر بسوی حقائق انبیاست علیهم السلام
و آن عبارت از حقیقت ابراهیمی و موسوی و محمدی و احمدی علیهم السلام آنچه بنده را حضرت
پیر و تنگیز توجیه فرمودند اولاً بطرف حقائق الهیه فرمودند و لهذا حقائق آئینه بر حقائق انبیاء مقدم
ساختم بذکر آن می پردازم فصل در بیان حقائق آئینه که عبارت از حقیقت
کعبه و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة است از اتفاقات زمانه و آخر محرم الحرام
۱۲۰۲ هجری قمری که اقم را تا کمالات اولی العزم توجیه شده بود و عزیمت رام پور اختیار کردم و در راه
جمادی الثانی از سال مسطور باز حاضر حضور پر نور گردیدم از ابتدا ماه حجب توجیه حقیقت کعبه فرمودند
و اینجا عظمت کبریا فی حضرت حق سبحانه شهنشود و هیبتی بر باطن من ولی گوید
(حقیقت کعبه الهی)
و در اینجا مراقبه آئینه که سهو و مکناتست سیفر نمایند و بعد از چند روز فنا و بقای من مرتبه مقدس
حاصل شد خود را متصف بایشان یافتیم و توجیه ممکنات نجویش دانستم اگر چه در مرتبه کمالات برنگی
بسیار حاصل بود و در مقامات آن مقدار نیست لیکن علو وسعت نسبت باطن پیش از پیش است
و در حقائق انبیاء این همه علو وسعت از حقائق آئینه هم بزرگی کمتر است شریش آنچه بخاطر
فاتر بنده سیر است که چون که سالک کمال فنا و بقا مبر تبه ذات بسمت میسر شد و متعلق با خلاق
آن مرتبه مقدسه گردید لا جرم و در هر یک نیز قوتی بهم میرسد که آن را در کتبتهای فوقانی میکند

ازین باعث بزرگی آن مقامات دریافت نمیکند مگر صریح که رتبه را کشیدیم هم پیش رتبه و نسبت
کمالات بالنسبه آنها فوقانی از یک جنس معلوم میشود و اگر چه مناسبت و مصوت باشد و نسبت
کمالات بزرگی از آن مبر بود که سالک از پیش یعنی در لایافته و بقا و مرتبه صفات و ثنوت حاصل
شده بود و هانقدر قوتی در مدرک حاصل بود و لهذا در هر مرتبه حضرت ذات خیلی شوار بود و چنانکه کمالات
ولایت از مرتبه دیگر حاصل بود و کمالات مرتبه نبوت از باب و دیگر است که با هم هیچ مناسبتی ندارد
اگر چه مناسبت صورتی باشد و آنچه بعضی اکابر مرتبه ولایت را تطل مرتبه نبوت فرموده اند و در
فقیهین سخن ثابت نشده و آنچه من یافتم در هیچ امری فاینها نسبتی نمی یابم و مرتبه کمالات
را باین حقائق نسبت ثابت است بلکه محققان فرموده اند که حقائق نسبت بکمالات مانند
اسواج اند معنی این سخن آنست که چون که در کمالات ظهور تجلی ذاتی دائمی است لاجرم
نسبتی که فوقانی است خارج از مرتبه ذات نمی توان شد پس طلاق لفظ اسواج راست آمد
و آنچه در او را که این ناقص عقل آمده است نسبت حقائق چیز را ظهور میکنند که نسبت کمالات
آن ظهور نیست مثلاً در حقیقت کعبه مظهر ظهور عظمت کبرای و سجودیت آن مرکبات را
به نحوی ظهور میفرماید که عقل در او را آن لنگ عاجز می ماند و بدینا هم که حصول این مرتبه بتعالیه
بدون توجیه شد و انما كما استعذرت الا ان یشار الیه لغالی و چون حضرت پیر و تکریم
حقیقت قرآن مجید توجه فرمودند ^{در حقیقت} ^{فراات} در معالیه معاینه نمودم که در آن حلقه قات
عظمت کبرای جامی یافتیم و در عالم مثال چنان دیدم که گویا بر بام خانه کعبه برآمده ام و آنجا
زین نهاده اند که از آن زین عروج فرموده اخل حقیقت قرآنی شد و آن عبارت از سبک
وسعت بیچونی حضرت ذات است و وسعت حضرت ذات در بنیام شروع میشود احوالی
ظاهر میگردد که شبیه بوسعت است الاطلاق لفظ وسعت در اینجا از بزرگی میدان عبارتست
و شکر گفتن غنچه دهن محبوب حقیقی اینجا دریافت میگردد و فافهم الا کتب من القاصرین بواطن کل الامور
در بنیام ظاهر میگردد هر حرفی را از خود قرآنی جامی یافتیم بی پایان که حاصل کعبه مقصود است

عجبت بشنو که باین تهمیص مختلفه و ادا و نواهی متباینه در وقت قرارت چیزها ظاهر میگردد
استوار بکسان میاید و قدرت اعلی و حکمت بالغه حق سبحانه ظاهر میگردد که بکسانند و نفهم عوام
قصص و حکایات انبیاء علیهم السلام ذکر فرموده است و برگزیده است نبی آدم حکام شریعت را شاکر کرده
و در بطون این مرفوع چه کیفیات و چه معاللات است حیرت بر حیرت میافزاید و در هر حرفی بشنا
خاص ظهور میفرماید و ولها می جهان بازان را و صید می آرد خوش گفت بهیت و شش غایتی
دارند سعدی را سخن بایان به میر و تشنه مستحق و دریا همچنان باقی به در وقت قرارت قرآن
مجید لسان قاری حکم شجره موسوی پیدا میکند و برگزیده قرارت قرآن تمام قالبان بیگردد و علو نسبت
اینجا بمشابهت نسبت کمالات با این همه علو و وسعت بلکه حقیقت کعبه مظهر این عظمت و
کبر بانی در تحت مشهور میگردد و در اینجا اقریه بساحت بیچونی حضرت ذات میفرماید و فرمود
فیض انبیاءات بهیت حدانی سالک است بعد ازین حضرت پیر و تکیه و ائمه حقیقت صلوة
توجه فرمودند حقیقت
صلوة و این ائمه کمال ساحت بیچون حضرت ذات میفرماید
از وسعت و علو بمقام چه اندام که حقیقت قرآن مجید جز دوست و جز و دیگر حقیقت کعبه
از کیفیات و اوقات بمقام چه گوید اگر گوید کیست که فهم نماید خوش گفت بهیت بطراز درین
او چه زخا کسای ما رسد به نزد آنمزه به بلند می که زگر و سر مرده عارسد به در اینجا کمال ساحت
بیچون حضرت ذات میفرماید سالک که ازین حقیقت مقدس خطی یافته و راوای صلوة گوید
ازین نشاء می برآید و در نشاء آخر می آید و شبیه ریت انخومی حاصل می نماید و وقت تحریر است
از هر دو جهان شسته و هر دو جهان پیشاپیش انداخته آمد که گویان حضور سلطان ایشان جلشانه حاضر
میشود پیش بهیت و خلعت کبر بانی آنحضرت جل جلاله خود را بمنزل لاشی محض دانسته قربان محبوب
حقیقی میگردد و در وقت قرارت بوجود میوید که لائق آن مرتبه است موجود گردید و تکلم با حضرت
حق سبحانه و مخاطب انجمن مقدس مطبوع لسان گوید شجره موسوی میگردد که کامر آنفالنی حقیقت
القرآن فیتکه بر کوی میر و غایت ششوع می نماید بهر نزد قرب ممتاز میشود و قراره بسبب کبفیت فکر

مشرف لاجرم برای نعمت تحمید گویان قومی نماید باز در حضور حضرت راست ایستاده و سر را
 قوسه آنچه در فهم قاصر نبوده می آید آنست که چون که قصد ادای سجود او پیش قیام سجود رفتن موجب مزید
 تذلل انگارست از آنکه از رکوع بسجود و در قریبیکه در حین ادای سجود حاصل شود چه بیان نموده شود
 عقل و ادراک آن عاجز قاصرست مفهوم میگردد که خلاصه همه نماز سجود است اما سجود علی قدسی
 حدیث شریف است و آیه که بریده اسجد اقترب بپای باین میفرمایند خوش گفت بستی
 سر و قدش بدون هر بار چه خوش باشد و راز دل خود گفتن باین چه خوش باشد و چون این
 قرب تو هم آن شده بود که عقابدم افتاد باز نگیر گویان جلالت است یعنی ابد کبریا ان
 عبده حق عبادته و اقرب حق قریبه و در جلسه سوال مغفرت میکند از جریمه این تو هم که ناشی
 شده بود باز بهجت طلبید بقرب بسجود و باز در تشهد شسته شکو و تحیات بجناب باری
 بر حسان این قرب بجای می آرد و کلمه شهادتین از جهت آنست که دولت این قرب بدون
 تصدیق و اقرار توحید و رسالت محالست باز در و میخواند از جهت آنکه این نعمت طفیل
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاصل گشته و اختیار صلوة الیه همی بر آنست که در حین ادای نماز
 خلوتی با محبوب حقیقی است داده بود و ندیخی خاص مصاحبت با اختصاص عبارت از نصب
 خلعت است نصب از حضرت خلیل است علی نبیا و علیه صلوة و سلام گو یا که از برکت این در و
 آن ندیخی را طلب کند فافهم باید دانست و فیکرد ادای نماز سنن و آداب آن کما ینبغی بجا
 آورده میشود مثلاً از آداب نماز است که در وقت قیام با سجود نظر دارد و در رکوع بر قد میزد و سجود
 بزر بر بینی و در قعود بر سر و زانو همچنین همه آداب رعایت کند البته حقیقت صلوة جلوه میفرماید
 آنکه برای حضور جمعبیت در قیام چشم بند کرده متوجه میشوند از این چیز با حضور لطف
 البته پیدای شود لیکن بر آن ظهور نسبت با کمی فوقانی حاجت بند کردن چشم نیست بلکه نیجا
 هر حضور یک هست قالب است و حضور قالب رعایت آدابیکه موافق سنت خواهد افتاد
 البته خواهد شد و بند کردن چشم در نماز بدعت است اگر چه برای حضور جائز و اشته اند همچنین

سماعت قرآن مجید اگر از شخصی خوش خوانی شنوده میشود نسبت لایات ظهور میکند اگر از شخص
 درست خوانی شنوده میشود نسبت حقائق فوقانی ظهور خواهد کرد و پدیدار خوش قلب است به کلی
 لا اجرم ظهور خواهد نمود و چون بصحت الفاظ و ادوات و ترتیل قرائه بخواند اگر چه خوش
 آوازی نباشد ناگویی آن حقائق جلوه خواهند نمود و بعد از آن حضرت پیر و تنگبر و مرتبه
 مقدسه معبودیه صرفه توبه فرمودند معبودیه
مرتبه اینجا قدم را گنجایش نمانده
 و سیر قدمی تمام شد که آن در مقامات عابدیت بود لیکن بعنایت الهی نظر لموتون
 نداشتند و سیر نظری بشود بلا بودی اگر این هم نبودی به چون بنده را در مقام عالی
 توبه فرمودند و معامله دیدم که در مقامی هستم فوق آن مقام مقامی بس علی و تعالی بزرگ
 ظهور فرمود و هر چند خواستم که در آن مقام بروم مستر نشد آنوقت معلوم گردید که این مقام
 معبودیت صرفه است که قدم را آنجا گنجایش نیست مگر نظر تا هر کجا که تماشا کند خوش گفت
 بیت مانتاشا کنان کونه دست به تو درخت بلند بالائی به و تسمی کل طیبه لا معبولا الله
 اینجا جلوه گردید ظاهر شد که فی الحقیقت استحقاق عبادت هر نوعی که باشد غیر از حضرت
 احدیت مجروره کسی ندارد اگر چه بها و صفات باشند چه جامی آنکه ممکنات لیاقت این امر داشته
 باشند کان من کان حقیقت شکر کن اینجا نمی نازد و اینج و بن کند و سیر و بداند که حقائق
 الهیه اینجا بود و حال بیان حقایق انبیا علیهم السلام نموده میشود بگوش بوش تمام فرماید
 فصل در بیان حقیقت انبیا که عبارت از حقیقت ابراهیمی حقیقت موسی
 و حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم و حقیقت احمدی است علی خاتم اولاد
 و علی جمعهم ثانی الصلوٰه و السلام باید است که چنانکه در حقائق الهیه فی موقوف
 بر فضل است همچنان حقائق انبیا تر فی موقوف بر محبت چون حضرت پیر و تنگبر غلام خود را
 و حقیقت ابراهیمی توبه فرمودند مراقبه و انیکه نشا حقیقت ابراهیمی است ارشاد کردند از عنایت
 حضرت ایشان ربهمان توبه کیفیت آن مقام فائز گردید و چنانکه انوار اسرار مقام عالی که

[illegible]

اطلاق لایعین قربت و اینهم از مقامات مخصوصه پیغمبر است صلی الله علیه و سلم حقائق انبیا و دیگر
در مقام نزهت فقیر ثابت نمیشود چه نزد صاحب نظر لایق اہم ربانی اول تعینے کہ حضرت لایعینے
لاحق گردیده تعین جب است ہما تعین بل احقیقت محمدی قرار دادہ اند بعد ازین مرتبہ لایعین
حضرت طلاق است ^{دائره} لا تعین ^{دائره} و اینجا حضرت پیر و تکیہ نیز غلام خود را توجہ
خود سرفراز فرمودند و اینهم از مقامات خاصہ حضرت راسخ پناہی است صلی الله علیه و سلم
و اینجا ہم سیر قدسی نمیشود اما سیر نظری البتہ میشود لیکن نظر تا کجا کار خواهد کرد و خوش گفت
بسیار دامن نگہ تنگ گل حسن تو بسیار بد گل حسین را تو ز دامن گلہ دار بندہ اینست بیان سلوکی کہ حضرت
پیر و تکیہ این بندہ شمرندہ را و ان مقامات توجہ شریف ممتاز فرمودند اگر تمام عمر معصوم شکر این
احسان شوم و خود را با خاک برابر ساخته از خود نامی نشانی نگذارم هنوز از ہزار کیے را و اگر دوشم
سہ گردن من بنیان شود ہر سو یکش کردی ز ہزار تو انکم کردی فصل در بیان بعضی
مقامات کہ از رہ سلوک علیہ افتادہ اند و بعضی از ان بندہ را حضرت
پیر و تکیہ توجہ خود ممتاز فرمودند انظار الاشک بیان مینماید بدانکہ دائرہ سیف قاطع
محاویمی دائرہ ولایت کبری واقع شد است ^{دائره} سیف قاطع ^{دائره} اگر چہ این بندہ را در ان امرہ
توجہ شدہ است لیکن بندہ از حضور پر نور ہستفارا حوالہ الی ہر کردہ بود و عرض بیان وجہ
این ہم مرا ان امرہ را نمودہ و شاد فرمودند کہ سیف قاطع نام این امرہ برای نیست کہ وقتیکہ
سالک دین قمرہ قدم می نہد مانند شمشیر بر بندہ حق سالک نیست نابو و سیارہ از سالک نامی
نشانی نگذارد لہذا این امرہ را سیف قاطع نام نہادہ اند از قیو تیت از دائرہ کمالات اللو العزم
ناشی شدہ است ^{دائره} قیو تیت ^{دائره} اگر چہ در رہ سلوک واقع است لیکن معمول حضرت پیر و تکیہ
برای توجہ و درین امرہ بنو و سرش آن تواند بود کہ قیو تیت متعصب انبیا را و لو العزم است
و باین منصب ہم الشان دین است مرحومہ اللہ تعالی حضرت نجیہ و الدف ثانی را و حضرت
ایشان بعضی فرزندان خلفای ایشان ارضی اللہ تعالی عنہم سرفراز فرمودہ چنانچہ

در این وقت حضرت پیر و تنگه قوم زبان و طلب دل بستند هر کسی که مشیت ایزدی تعلق میگیرد
 باین منصب سرفراز میفرمایند حاجت تو چیست روز بنده فاستحیران از دستوجب این امر
 بودم احوالی اصراری بمیان آن دو ند که تعبیر آن زبان راست آید و فیض خاص درین امر مشرق
 گردیدم این معنی را بحضور پرنور ایشان عرض نموده بودم فرمودند درین امر متوجه باشی
 ازین سخن اسیدوارم که الله تعالی تصدیق فوق حضرت پیر و تنگه سرفراز فرماید بهیت
 فیض روح القدس باز ده فرماید دیگران هم بکنند آنچه میساخته اند و بعد مدتی
 در سال یک هزار و دویست و سی و سوم نصف ماه جمادی الاول حضرت ایشان بنده را بشارت قبولیت
 عطا فرمودند و ارشاد کردند که مرا الهام شد که از شما دو مرد در مرض خیر بنده را از بلند لکنو
 طلبیدند و روان ایشان بجهت طلبت فرستادند و من کتب عالی سرفراز نامهای متعالی نیز
 بشارت این منصب الی بنده عنایت فرمودند از پنجاه و یک کتب تبرکات و کتب دیگر که بشارت

بسم الله الرحمن الرحیم بحمد شریف صاحبزاده عالی نسب صاحب حضرت شاه ابو سعید
 سلمه که بکلمه سلام علیکم درجه الله درینو لا این فقیر را مرض غارش ضعف و شدت تنفس تنگی
 گردیده که طاقت نشست بر خاست خیل و شوار علامه انیکه در درگاه چند طاری شده
 که نماز بر اقامه خواندن هم محال حضرت شاه فیض الدین صاحب میفرمودند که حضرت شاه ابو سعید
 بالضر و پیش شما باشند پس درین وقت خدمت مرا من بجدی رسیده که طاقت نشستن نماند
 فتور کلی در دستة ضرورتی مدورین وقت آمدن بسیار مناسب جلد تر خود را برسانید و قبل ازین خطوط استوار
 و طاعت شایع برکات تبرکات جدیده روانه کرده شده تعجب است که قصد آمدن اینجا نکرده بدین فقیر را
 بحسب طلب هر صحت محال است و شما انقدر تاخیر نمائید خوابان رین معامله تاخیر میکنند
 من میگویم که منصب خرقا این خواندن عالی ایشان بشما متعلق و بسته شد و پیشتر ازین بیماری سابق
 دیده بودم که شما بر چهارپایی مانده اید و قبولیت عطا کردند و شما قابل این توختن بر عجز
 نیست بجز رسیدن این خط خود را جبریده و انداختن خوبان بدین خود را محمد سعید را بجا خود بگذارید

و بعد عاشر خاتمه دور و دو ستغفار و ختم کلمه طیبه و قرآن مجید ختم پیران کبار و لقای جان فزا و اتباع
حبیب عالم مصطفی مد و فرما باشد و اسلام انتمی مکتوب شریف مکتوب ثانی فی الجمله از آن هم
بجای اجزاء عالی نسبت بایت حسب حضرت شاه ابوسعید حسنا و احمد سعید صاحب
جعلها الله تعالی فی امانه از اسلام سنون دعا عاقبت شحون اضع منامید که مکرر قیمة با فقیر
طالبان فرستاده شود معلوم نیست که بنیست بیکرند یا و راه ملت بخشوند احوال مزاج فقیر بسیار هم
طاقت شستن نمانده هجوم امراض و نداء الرحیل در او اند فقیر را بجز دیدن شما هیچ آرزو نیست
بلکه از غیب الهامی شود که ابوسعید باید طلبید روح مبارک حضرت مجید رضی الله تعالی عنه
بر این باعث است و دیده ام که شمار بر این راست خود نشانید ام و نصیحت که آثار آن غفر عائد
بشما میشود مغفوض نموده خانقاه شمار مبارک با و جلد تر بیان و تو کلا علی الله اینجا آمد و بشنید
اگر الله تعالی مرا بیا مرزید بعد پیران کبار رضی الله تعالی عنهم از توجیه بیت فائز است هم هر چه فوج
از غیب صرف بایحتاج خود و البته با خود نمایند آنچه باقی مانده بر فقر تقسیم کنند بجهل خانقاه
و اکثر مردمان شهر شمار اینها مثل احمدیاد ابراهیم بگن میر خود و مولوی عظیم مولوی شیر محمد بگن
جمع مردمان شهر بارها میگویند که میان ابوسعید و آن اند که در این نشیند حضرت شاه عبدالعزیز
صاحب اکثر اعزّه شهر بر اخلاق حسن و سکنت و سکنت حفظ و مشغولی بر دباری شما نظر کرده مجوز
طلبید شما بلا شرکت غیر میشوند بهر صورت عازم اینجا میشوند در چو پاره یا و کاظمی بیایند اجرة
که این اینجا او خواهد شد جماع خانقاه بر این ایشان از این شمار باید طلبید و منیر المام کردند که
قابلیت این کار فقط و شماست بعد استخار بیایند و حاجت دیگری نیست اینجا باشد و راجح طریق
شریفه فرمایند و در محاسن احوال بخند کنند حسنا الله و نعم الوکیل عده آتی کافی است بگذارد و بیا
وقت تا آخر رسید چند الفاس باقی مانده را ببینید و فیضها بر آید شاید این آرزو بوقوع آید بخت
مرگ آن دو کنم خوشی مهربان من یعنی به بخت خویش را اعتماد نیست در جناب حضرت در وقت انتقال
حضرت مجید رضی الله تعالی عنه حاضر بودند رضی الله تعالی عنهم و مردمان میگویند که از این

[illegible]

قرارداد در سکونت و در دستر از خلق و توسع از اسوا نماید - و اذالك الله اعلم - صبه محمد حسن ۱۲ -

-۱۲۵-

بنده نمودار گردیده است بر نهجی که فرق در میان هر دو باطن باقی نمانده الا ماشاء الله سبحانه
 قربان حضرت پیر و تکیه خود شوم که او تعالی چه کمائی چه قوتی حضرت ایشان عطا فرموده است
 که گسار گریستن از یک توبه بمرتبه قرب نوازند و مرغی بی بال و پر را باز شهباس سازند

رَبَّنَا اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِرَحْمَتِکَ وَتَوْفِیقِکَ اَللّٰهُمَّ سَجَّادَکَ عَنِ کَمَالِکَ وَجَعَلَنِیْ اَللّٰهُمَّ سَجَّادَکَ فِی الدَّارِیْنِ

من عبید خدیجه محمد بن عبد الله قال آمین صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد آله و صحابه اجمعین
 چون در بنیفا تا مسطوره بنده را توجبه فرمودند نقل اجازت نامه تمام کرده تر تمیم آن نمود و امیر کرا
 ایراد مینمایم و اجازت نامه بلق بعضی عبارت زیاده فرموده بنده را عنایت کرد و بدین حدیث از شیخ
 فقیر عبد الله معروف غلام علی عفی عنه گذارش مینماید که فضائل و کمالات مرتبت صاحبزاده
 و الانسب حضرت حافظ محمد ابوسعید اسعد الله فی الدارین اشتیاق نسبت باطنی ابا
 کرام خود رحمة الله علیه هم پیدایش در جوع به فقیر آوردند بر عایت حقوق بزرگان ایشان
 با این همه عدم لیاقت خود از اجابت مسؤل چاره ندیدم و توجیهات بر لطایف ایشان کرده
 بعنایت الهی بواسطه پیران کبار رحمة الله علیه در چند سی لطایف ایشان جذبات آئینه دید
 زیرا که معمول نیست که توجیهات بر لطایف خمس مینماید و توجیه حضور یا کیفیات بعضی
 اسرار ایشان را دست داد و آن توجیه استهلاکی یافت رنگی از فنا و باطن ایشان طاری شد و ظهور
 پر توئی از توحید حالی افعال عباد را از نظر ایشان ستور گردانید و تسویب بحضرت حق سبحا
 یافتند پس توجیه بر طیفه نفس کرده شد به عروج و نزول و آساختن مستهلک حال اگشتند و
 انتساب صفات خود بحضرت حق سبحانه یافتند و انار شکستگی رسید که اطلاق لفظ انا
 بر خود متعذر دانستند و نورى از وحدت شهود بر باطن ایشان یافت ممکنات امرایای وجود
 و توابع وجود حضرت حق سبحانه شناختند بعد از آن توجیه القامی انوار نسبت بر عناصر ایشان
 کرده میشود و جذبی و توجیهی عناصر را دریافته فاجده علی ذلک آنچه در اینجا نوشته ام با ظن
 و اقرار ایشان نوشته شد و اینهمه حالات و احوال ایشان من هم دریافته ام و تصحاب من هم شهادت

آن همه بعنایت الهی سجانه و بار ایشان اوند فاجحه رسد علی ذالک انکه کرم کرم کار ساز سجانه بواسطه
 شلخ کرام رحمه الله علیه هم میدارم که بشرط التزام صحبت قیامت کثیره فرمایند و اوالک علی
 بعزیز و بی صورت ایشان از اجازت تلقین طریقه نقشبندیه احمدیه شده که تعلیم از کار و مراقبات
 و آقایی سیکه و قلوب لکان نمایند بعنایت الهی فاجحه بر اولح طیبه قادی و حشیدیه رحمه الله علیه
 بجهت حصول توسل ایشان بآن کبرای عظام و فاضله فیوض آن کابر باطن ایشان نیز خواهد
 تا و این طریقه علیه هر که از ایشان توسل خواهد جست از و گیرند و شجره این حضرات با و عنایت
 نمایند و تلقین تربیت بطریقه نقشبندیه احمدیه فرمایند اللهم جعل للمعتقین اماما پس صحبت میکنم
 ایشان را بدوام حفظ نسبت باطنی بر اخت حضور توجه با و داشت و جمیع اوقات انجماع
 و در جمیع اعمال اتباع سنن حبیب رب العالمین صلی الله علیه و سلم و تعمیر اوقات بنوافل و
 عبادات و ادای صلوٰه بحال تقدیل ارکان اذکار و تلاوت و درود و استغفار و تقویٰ امور
 بحضرت کار ساز سجانه اللهم کن لک فی الامور کلها بر حمتک یا ارحم الراحمین الحمد لله که بعد از این
 در مدتی بالتزام صحبت کار سلوک یا فرقیات برسانیدند و با جمیع در شا طریقه احمدیه سبب
 پیدا کردند الله تعالی در عرض طول نسبتها احمدی ایشان را سوخی عطا فرماید از انوار اسرار و کمال
 و تکمیل این طریقه بهره وافر عطا و کرامت فرماید طالبان از جمیع مقامات این طریقه بتوجه ایشان
 از نسبت قلبی نسبت فوقانی بهره و گردانند فاجحه علی ذالک مقصود از سلوک طریقه
 تهذیب اخلاق و دوام توجه بجناب الهی است تا آنکه از نیاز و اخلاص نقد قوت باشد نظام هر
 سنن حبیب اصلی الله علیه و سلم و باطن معروض از اسوای متوجه بجناب کبرای سجانه گردد
 مشغولی قرب فی بالا و پستی فیتن است و قرب حق از قید هستی شستن است و واقعات
 از تقدیر الهی یا از افعال الهی سجانه ویده بتوکل و رضا تسلیم باید پذیرا خت و الحمد لله اول و آخر
 و صلوٰه و سلام علی رسول محمد و آل و صحابه کذالک را رقم گوید بعد از ترغیم این سال و حضور
 حضرت پیر و تکمیل بر و بعد از طالع این عبارت اقام فرمودند این عبارت را تبرکات و ایام

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله والمنته ووصلوة وسلام على نبيه محمد وآله وصحابه
 كه فقير غيب الله عن غلام علی عقی عنه این ساله را مطالعہ نموده آنچه درین رساله
 مذکور است بسیار سرور و مخلوط گردید و برات صاحب این ساله دعا خیر کرد و میکند
 الله تعالی بواسطه پیران کبار رحمتہ الله علیہم ایشان را وسیلہ شیعہ طریقیہ احمدیہ کثر
 الله سبحانه اہلہا فرماید آنچه درین اوراق نوشته اند بتفیدان ایشان برساند
 چنانچه اباد کرد ام ایشان را رحمتہ الله علیہم امام و مرشد و مرجع این طریقیہ عالیہ
 فرمودہ است ایشان را نیز سراج ہدایت شمس شادت گرداند و در عمر ایشان
 برکت نمودہ معمر و صالح نماید و آنچه تحریر کردہ اند موافق علوم و معارف حضرت مجدد است
 رضی الله تعالی عنہم اللهم زدہم و زدکر این بندہ ناچیز و در این رساله ضروری نیست
 آری اظہار نعمت و شکر منعم است و ذکر بواسطہ آن منعم است الحمد لله و صلوة وسلام
 علی سیدنا محمد وآله وصحابه و البرکات و الزکات تمام شد رسالہ الطالبین
 و قدمت ہذہ الرسالۃ المسمی ہدایت الطالبین من تصنیف شیخنا و امامنا و
 قبلتنا و وسیلتنا فی الدارین الشیخ الشیوخ شمس العارفین قدوة الصالحین
 المرشد الکامل الذی کان اسمہ مطابقا للمسمی چنانچہ اسم مبارکش بطریق
 تعبیہ ازین بہت ہویدا میگردد و معما قذرت ابووی معطر چو دید کہ کلاہ سعادت بر شویہ عید
 فرمید زمان و حید ووران قطب لاقطاب غوث الشیخ و الشاہ
 قیوم طریقیہ نقشبندیہ احمدیہ معصومیہ محبی سنن نبویہ خلیفہ خدا و مروج
 اشرفیہ المصطفی نائب حضرت خیر البشر المجد و ثلثہ ثانیہ و عشر ثنوی

شرح اوجینست باہل جہان || ہمجور از عشق باشد و نہان

و افاض الله علینا من برکات فیوضہ اللهم جعلنا لاسرارہ المندرجہ فیما آمین فقط

شجرہ منظرہ خاندان حضرات نقشبندیہ مجددیہ مقدسہ ضیوانہ علیہم اجمعین

یافتاح

ترجمہ برہن مسکین گنام
خطابش رحمۃ للعالمین است
سہی سہو بہ گلزار شفاعت
محمد از ہمہ اعلیٰ و اقدم
کہ از صدق و صفات کرم
بہستان سخاسر و حسد امان
آن کان یقین عظم و حکمت
کہ سلمان کشت نام آن خرمند
سران دین دنیا و آخرت آمد
امام عابدان و مقتدیان
امام اجعفر مرصوق و صادق
آن دریا بے اسرار و معانی
کہ چون او کشد و در راہ حق گام
کہ خشتان شد از پاک و عظم
کہ نامشش بو علی شاہ یگانہ
کہ ہمدان یافت از وی صد شرافت
شد دین عبد حسن القنج و انی

خداوند بحق رحمت عام
آن کو سرور دنیا و دین است
بفرقش افسر ختم رسالت
محمد سرور اولاد آدم
بحق حضرت صدیق اعظم
انیس و محرم اسرار یزدان
آن مرتاض و غیب ساز فتوت
محب خاص و محبوب خداوند
بحق حضرت فاسم کہ آمد
بحق پیشواے اہل عرفان
صفی و عالم و صوفی عاشق
آن خواص بحمد لامکانی
شد دین بایزید شیخ بطام
بحق بو احسن آن شاہ عالم
بحق خواجہ و پیر زمانہ
بحق یوسف کان کہ راست
بحق خواجہ بے مثل و ثانی

بحق خواجہ عارف کہ ہمار
 بآن محبوب حقائق دو عالم
 ظہور فیض یزدان خواجہ محمود
 بحق پیر پیران زمانہ
 بحق خواجہ بابا سہاسے
 بآن کوشد اسیر استبازان
 بحق خواجہ بی مثل و ہمنا
 بآن کو خواجہ پیر زمان ست
 امام وسید و شاہ ولایت
 بھسا والدین نور احمد سجھا
 بحق آن کز وشد زب وہ چہند
 بآن غوث خلایق قطب آفاق
 جو یوسف درو عالم گشت محبوب
 بحق خواجہ اخبار وابرار
 بحق عالم و صوفی و عابد
 بحق عاشق جانناز و دلریش
 بحق خواجہ سگی واقف راز
 بحق شاہ مردان محوفی الد
 بحق مفتی شیعہ عظیم
 امام حق مجدد الف ثانی
 صراط عشق راہادی برحق

نہ اور ابو جہز یا جند کا
 بآن تاج سر اولاد آدم
 کز وشد راہ کفر و شمر کس سد
 علی را میثقی و تر گمانہ
 کہ کارشیں بود و اکم حق شناسے
 کلال سید کیتاے دوران
 امام و پیشوائے دین و دنیا
 از و چون ماہ رؤس این جہان ست
 کز وشد محکم این کار ہدایت
 کہ کردی اکثر آن شہ نقشبندی
 علاؤ الدین عطار حنہ ہند
 کز و جبر پرخ شد الوار شرافت
 امام وقت مولاناے یعقوب
 شہ عقی عابد الدہرار
 رئیس خلق مولاناے زاہد
 فقیر پاک مولاناے درویش
 کز وشد باب جہتہامی حق باز
 امام و شاہ خواجہ باقی بامد
 کز و شد سنو حلق و عالم
 کہ اورا خاتم اسرار خوانی
 امام شیخ احمد نور مطلق

بحق عسرة الوقتی و قیوم
 بسیف الدین آن سلطان عقی
 بحق سید نور محمد
 بحق منظم انوار یزدان
 حبیب المسمش الدین تابان
 بحق شاه عبدالکریم
 بشاه ابو سعید کان رحمت
 بحق آن امام پیشوایان
 شه عبدالغنی آن ذات اقدس
 پیر ما که عرش آمد مکانش
 ز انوار حند انور سیت مطلق
 مقام شیخ برتر از گمان است
 هدایت کار آن شاه معصوم
 شه اقطاب عالم غوث اعظم
 خستام خواجگان انفتندی
 ترسم بر عزم خسته و ریش
 باین اسمای شایان و عزیزان
 مستنم گم کرده راه هدایت
 بحسب جرم خطا کاری ندارم
 تلف کردم همه عمر و نیامد
 نه طاعات و نه عذر معصیت ها

امام دین مولانا معصوم
 که روشد کار دین کیست معلی
 غریق بحر وحدت مست سیر
 بحسب رخ برتری ماه و خشان
 جنید وقت مرزا جان تابان
 که از و می یافت کار دین تمامی
 که بدخواص در و ریای وحدت
 هدایت گیش شاه دین پناهان
 که مثل او ندیده چرخ اطلس
 نبوده مثل او اندر زمانش
 امام و نائب خیر اخلاق
 فزون از حد تحیر و بیان است
 اگر شمس الهدی خوانیم زیبا
 ولی کامل و شاه مکرّم
 فرسج الدین شاه دیوبندی
 خداوند ا بحق رحمت خویش
 ز انوار خودم معمور گردان
 منم شسته آلودگی ضلالت
 بحسب عصیان نباشد هیچ کارم
 زمین کاری که شایان تو باشد
 در عینا بر من حیران خدایا

بکارم سربسرا دست باهی	رہان از قید عصیان با آہی
رہنای تست مقصود دل ما	بکوی عشق تو شد منزل ما

تقریظ منجانب جناب فیض آیہ مولوی نادر حسن صاحب حبیب بندی

الحمد للہ الذی جعل قلوب الابرار مخزن الاسباب - وجعل وجہ ہم مطلقاً الانوار - واصلوۃ
 و السلام علی من ہو کالسراج فی الدلیل البہیم و علی آلہ الذین نشر الدین فی البلا و نشر البہیم
 اما بعد سالکان طریقت و عارفان شریعت اگر کہ انہما می بہمت خود را کہ محل ریاضت
 بران بستہ اند بچند ہی تہلیل لسانی و نوای بسیج جنانی بہ منزل جاناں می کشند و موسی وار
 بہ تماشا جلوہ افنی انا بطور سستی می روند بشری است کہ این کتاب کتابی است کہ در
 ظلمات سوادش چشمہ حیوان پنهان است و از لمعات بیاضش مہر طریقت تابان -
 اسرار یکہ درین دلیت است بہ عقل و اوراں نتوان فہمید - و طرق مرا حلش را بیای
 خیال نتوان برید - طالبی باید کہ خضر و ارجتویش نماید تا با پای سعی بسر شمشیرش فراید -
 وزن لطافتش بہ تر از وی تقریر نمی سجد - و ذکر صفاتش با حاطہ تحیر نمی گنجد - الحق این
 کتاب کتابی است کہ وصفش بزبان گفتن - و شمعہ او صافش بخاسہ سپردن ممکن نہ -
 می سوزد کہ این را گنجینہ اسرار گفته آید - و می زید کہ نامش خزینہ انوار نہادہ آید -
 و چرا نہ زید کہ کلک جوہر سلک آن عارف معارف لاہوتی - سالک مسالک
 ناسوتی - رصد آرای محل طریقت - زینت افزای محفل شریعت - مرکز دائرہ عرفان
 مخزن اسرار یزدان - مقرب بارگاہ وحدت - معزز درگاہ احدیت - خواص و ریاض
 قرآن مجید - کشف رموز و فرقان حمید حضرت مولانا شاہ ابوسعید مجدد و بلوی -
 افاض علینا من برکاتہم سواد افزای خال و خط چہہ این کتاب است - ناظران
 جمال این کتاب میباید کہ و طلب طی این مقامات - اند تا بہ زم شام غیب خل و زیابد

و ترک لذات نفسانی گرفته همه تن گام پیمای راه طریقت گرد - تا از لذات عجیبه
 کیفیات غریبه که در آشنای طلب طاری - و در جانش ساری میشود خطی وافر -
 و بهره وافر بردارد - اللهم جعلنا کاسمها باریه للطالبین و سرور العیون لناظرین -
 و وقفنا للتشبیث باذیالهم - و جعل حالنا کحالهم و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین
 لوصولهم لسلام علی خاتم المرسلین فقط

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده و نصلی

ختمهای حضرات سلسله ضیوان الله تعالی علیهم جمیع بنظر فوائد برادران طریقت
 ذکر کرده می آیند باید آنکه هر جا و چار برادران سلسله جمع آیند در امت این ختمها
 فرموده باشند که برای حصول جمله مقاصد دینی و دنیوی و فیضان باطنی نهایت مجرب
 باید که بعد نماز صبح اول ختم حضرت مجدد و نبی الله عنه بنیت حصول جمله مقاصد و
 مطالب دینی و دنیوی و فیضان باطنی شروع نمایند اول در و صد بار بعد از آن کلمه
 لا حول الا بالله فی زیادتی لفظ العلی العظیم یا نصید یا بعد از آن نیز در و صد بار همیشه
 خوانده باشند و ثواب این برج پر فتح حضرت مجدد که این ختم با ایشان منسوب است
 رسانیده به وسایل ایشان دعا حصول مطالب نماید بعد از آن ختم حضرات خواجگان اقدس
 رضی الله عنهم خوانند اول دست برداشته سوره فاتحه یکبار بخواند بعد از آن سوره فاتحه بسم الله مفت
 بعد از آن در و صد بار بعد از آن الم شرح بسم الله مفت بعد از آن در و صد بار بعد از آن
 الم شرح بسم الله مفت با و نه بار بعد سوره خلاص بسم الله هزار یکبار یا سوره فاتحه بسم الله مفت
 یا بعد در و صد بار بخواند یا قاضی حاجب یا کافی الم حاجب یا دافع البلیا یا دافع الهم
 یا یا شافی الامراض یا یا مجیب الدعوات یا یا رحیم الرحمن یا یا بخواند اگر کسی مطلبی

مشکلی پیش آید یا سبب آن سبب بار یا حل مشکلات صد بار بعد یا مجید عوات تا آمدن
مطلب حل مشکل زیاده نماید بعد از آن فاتحه خوانده ثواب این ختم بار و اح حضرت بزرگواران
که این ختم بایشان منسوب باید گذارند زیرا که تعیین اسمی بن کار ختم است بعد از آن
از جناب خدای عزوجل حصول مطالب بنی و نیوی بتوسل این بزرگواران باید خواست
بوقت شام بعد نماز مغرب ختم حضرت قطب الاقطاب محبوب جهانی حضرت شیخ عبد
جیلانی رضی الله عنه شروع نماید اول صد بار و دو خوانده پانصد بار بحسبنا الله و نعم الوکیل
خواند بعد صد بار و دو خوانده ثواب این بروج حضرت غوث الاقطاب
گذارند بعد از آن ختم حضرت خواجه محمد معصوم رضی الله عنه بخواند طریقتش آنکه اول
صد بار و دو شریف بخواند بعد لا اله الا انت سبحانک ایتی کنت من الظالمین
پانصد بار بخواند صد بار و دو خوانده ثواب این بروج حضرت خواجه محمد معصوم رسانند
و عا بتوسل حضرت پیران عظام نمایند و امیدوار فیضان باند بعد از آن ختم سید الطریق
خواجه بهاء الدین نقشبند رحمة الله علیه باین طریق که اول صد بار و دو خوانده بعد
یا خفی اللطیف کنی بلطفک الخفی پانصد مرتبه بخواند و دو صد بار خواند و ثواب این بروج
حضرت سید الطریق رسانده این چند اسم از اسماء حسنی بحجت حصول ترقیات مزید
درجات دینی و دنیوی نگاشته می یابد باید که بمقتضای یک بدین اسماء مناسبت داشته باشد
داومت باید نمود هر روز اول خرازه یا زده بار و دو خوانده و میان آن صد بار یا فلاح و
صد بار یا و هاب صد بار یا زاق و صد بار یا معز و صد بار یا رافع و صد بار یا سلام شب
یا بر وز مهر گاه میسر شود و اما در وقت غدر و فتور که بیفتد سورۃ الیلان که حصا کل لایزیه است
رفع شر یا زده و یا یکصد و یکبار و دو اول و آخر پنج بار هر روز بعد نماز فجر بخواند فقط

تمت بالخیر

مختصر ترین کتاب تصوف و حنیف است کتاب ہذا

تعارف المعارف صریحی	تختہ الاحیاء ہمدانی	تفسیر اسرار حضرت	تحدید المعانی لطیفات	سراج السالکین ترجمہ اردو
مستدام الہدایت جمہور	ارشاد عبدالحی مدنی	نظام الدین گنجوی	یہی میری درد و جلدی	سہنای العابدین طبع عربی
تفسیر سید لقمان کیم	مقبلی	تختہ الاحرار جامی	شعوی مولانا و نم شمع	کلمات غریبی ہم نوات عربی
کتوبات حضرت شیخ شرف الدین	ارشاد العالین از قاضی	نواع جامی	شرح شعوی مولانا روم	مقبلی
یہی میری	شمارہ بابی بی جزو طبع	سجود المابرار	از بحر العلوم در سجدہ	تشریح تشریف فارسی از حضرت
کتوبات حوالی حضرت شیخ	سجدہ مقبلی دہلی	نعمات اللہ	حدیقہ حکیم سنائی تجلی ہند	شاہ ولی اللہ دہلی آبادی بیہوش
شرف الدین	تفسیر الایام فارسی حضرت	میسرے سعادت از حضرت	از سال حق ناز شاہ ہزارہ	طبع مقبلی
کتوبات حضرت شیخ عبدالحی	بہر حیرت صاحب بیاض حضرت	امام غزالی	از اشکوہ فارسی	مرحوم شریف و اعمال و ادارہ
ابوی طیب و مقبلی دہلی	نظام الدین اولیاء	مذاق العارفین ترجمہ اردو	جایہ العالین فارسی	و تعویذ و غیرہ از حضرت مولانا
کتوبات حضرت صاحب بیاض	بیتس الارواح	اجیار العلوم الدین المظاہر	خیر خواہان شجرہ نقشبندی	سردار اخوان فی سیر الایمان
کتوبات امام ربانی ہمدانی	اسرار الایام لطیفات بابا	اکبریت ترجمہ اردو و کتب	حکایات صاحبین مقبلی	ترجمہ نور الدین ارشاد دہلی
کتوبات کلمی حضرت شاہ کلیم	فروغ شکر کشوری	اخلاق سلطانی فارسی	خروج العارفین ہند کتب	غنیار القلوب از حاجی املا
سہان آبادی نور الدین	دلیل العارفین	جامع الاخوان ترجمہ	صالحین و مناجات بکباب	صاحب ہماجر از خواجہ شمس
انوار الرحمن لطیفات دہلی	اسرار العارفین ترجمہ اردو	اخلاق بدلی	ربا العالین مقبلی	دین کتب الاحیاء ہمدانی
محمد الرحمن	دلیل العارفین دہلی	انطلاق ناصری	آریا العلوم غزلی	حدیقہ شمس از مولوی شمس
کلمات طبعات کتب بابت حضرت	نورس الماکرون	انکشافی از علامین عظم	پیر امین پستی ترجمہ شعی	شہیدہ وادکار اشفاق فیہ
پیران پیر شاہ عبدالقادر جیلانی	سردار القلوب و الایام	منطق الغیر از حضرت شاہ	مولانا روم زبان اردو	افسوس لغو از لطیفات حضرت
مجموع حضرت میرزا غلام	سیر لا قطب از کار اولیاء	فرید الدین عطار شہید	کتب الاسرار ترجمہ شعی	نظام الدین اولیاء مدد مستقر
جان جان شہید و حضرت	شجرہ معرفت ترجمہ بدلی	فی بایض شہید مقبلی	بر ولی شاہ قلندر	امیر خسرو
قاضی شاہ صاحب بیاض دہلی	شعوی مولانا روم	فی بایض	چتر فیض اردو ترجمہ	تذکرہ الایام از شیخ المشائخ
و حضرت شاہ ولی اللہ حضرت	خزینہ الصمد و درد و جلد	نکات حسنی	ہند لعل عطار	فرید الدین عطار
شاہ غلام علی حسن دہلی	نواع شاہ حسین الدین حشی	کتبہ عرفان	سہنای العابدین فارسی	شفا بھلیل ترجمہ قول کبیر
نعمات امام بابی دہلی	طبع الانوار از حشی مدینہ	انوار التمدید	لغات حاجی وارت عیشا	سج سالہ دایہ بھیل از
نعمات صوفیہ	از حضرت میرزا غلام	فہم نویب شمس فارسی	اسطالاب رشیدی فارسی	شاہ ولی اللہ

ان کتابوں کی عکاسی و کتب خانہ تجارت مطبع مجتبیائی دہلی سے مل سکتی ہیں

الحمد لله والمنة

که کتاب تطهاری که در ترمیم مشربین تصنیفات
جامع سلوک حقیقت و اقیانوس طریقت حضرت قاضی صاحب
پانی پتی مجددی نقشبندی حتمه علیه السیوم

ارشاد الطائین

مع یک مکتوب صد الحقیقین حضرت شیخ الشان شیخ شرف الدین
یحیی میری حتمه علیه السلام شتبلر عقائد ضروری فوائد لایزاله
با تمام مودودی طاق محمد عبد الاحد صا

در بن مجتهد و مایه طبع کرد

کتب مفصلہ ذیل کی کاپی بھی ترسم کی کتابیں کتب خانہ مطبع مجتہائی دہلی سی مل سکتی ہیں

عوارف المعارف مصری	ارشاد الطالبین از تاجی	مخزن اسرار از حضرت	فروع الغیب شیخ محمد
مصباح الہدایت جبروٹ	نظام الدین گنجی رحم	نظام الدین گنجی رحم	مثنوی مولانا محمد شیخ جوی
مجموعہ صد ہفتاد حکیم	مطبوعہ مجتہائی دہلی	نسخہ الاحرار جامی	شرح مثنوی مولانا محمد شیخ جوی
کتوبات خصوصیہ شیخ شرف الدین	سیر الاولیاء فارسی	نواح جامی	درجہ سید
بکلی میزری	حضرت امیر خسرو صاحب قلیہ	سجود الامار	حدیث حکیم ثانی بخشیہ جدید
کتوبات جلالی حضرت شیخ شرف الدین	حضرت نظام الدین اویار	نقحات الناس	رسالہ حق نگار شاہزادہ
کتوبات حضرت شیخ عبدالحق	انیس الارواح	کیمائی سعادت از حضرت	دارالشکوہ - فارسی
صحیح طبری مطبوعہ مجتہائی دہلی	اسرار الاولیاء لغویات	امام غزالی رحم	تذکرہ غوثیہ کاغذ ولایتی
کتوبات حضرت معصوم نظامی	گنج مشک - کشوری	مذاق العارفین ترجمہ اردو	ایکادہ ولایتی عمہ
کتوبات امام ربانی محمد الفانی	دلیل العارفین	احیاء علوم الدین امام غزالی رحم	ہدایہ الصالحین فارسی
کتوبات کلمی حضرت خواجہ کلیم	اسرار العارفین ترجمہ اردو	کبریات ترجمہ اردو کتب خانہ	حکایات الصالحین مجتہائی
جہان آبادی زید بن زکریا	دلیل العارفین - دہلی	اخلاق جلالی - فارسی حبشی	روزنامہ العارفین مع چند
انوار الرحمن لغویات مولانا	مولانا الذکرین	جامع الاخلاق ترجمہ اخلاق جلالی	حکایات صالحین و مناقبات
عبد الرحمن	سر القلوب الی دایہ الحبیب	اخلاق ناصری	سجود العالمین مجتہائی
کلمات طبیات کتوبات حضرت	سیر الاقطاب از کلام اولیاء	اخلاق حسنی از کلام اولیاء	احیاء العلوم عربی
پیران پیر و شاہ ولی اللہ	شجرہ معرفت ترجمہ لب لباب	مطلق الطہار حضرت فرید الدین	پیران پیر و شاہ ولی اللہ
محدث دہلوی و حضرت میرزا	مثنوی مولانا روم	عطار شہید رحمہ اللہ	مولانا روم زبان اردو
منظر جان جاناں شہید و حضرت	ترتیب الاصفیاء و جلد	می بایہ شیند	کثر الاسرار ترجمہ مثنوی
قاضی ثناء اللہ صاحبہ ثانی بی	وقائع شاہ معین الدین حبشی	می بایہ دید	بر علی شاہ ظہد
تقدیر سید بہم	مطلع الانوار مع حبشیہ	نکات احسانی	چشمہ فیض اردو ترجمہ
نقائات امام ربانی - دہلی	از حضرت امیر خسرو دہلوی	کنجہ عرفان	پند نامہ عطار
مقالات صفیہ	بجواب معاذ ان اسرار	الزائر التہذیب	سراج الصالحین فارسی

والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم

الحمد لله كتاب ستطاب اودی سالکین و تبصره مستشرقین از تصنیف
جامع سلوک حقیقت اوقف سوز طریقت حضرت قاضی ثناء اللہ صاحب
پانی پتی مجددی نقشبندی رحمة اللہ علیہ الموسوم بہ

ارشاد الطالبین

مع یک کتاب صد اہمیت حضرت شیخ الشیخ شیخ شرف الدین نجی امینری
رحمة اللہ علیہ شتہ غیر غناء ضروری و فوائد لاری بہ تصحیح و تلافی و فضل الکرز
سید الرحمن دہاتمام با فطامہ لوی محمد علی بالادریست: با و جادی الاولی

۱۳۰۹ھ

بار اول

مرطع عجیب و غریب و ہلک کردید
در مطبع عجبنا و مع و طبع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم ملک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین
اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم
ولا الضالین آمین + اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی
آل ابراهیم انک حمید مجید + اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی
ابراهم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و سلام علی الیاسین اللهم رب العالمین
اللهم انی اسئلك ما سئلك نبی الرحمة محمد صلی الله علیه و سلم و اعوذ بک مما
استعاذ بک نبیک نبی الامی صلی الله علیه و سلم + اللهم اشرح لی صدق و بصر لی
امری و احلل عقدة من لسانی يفقهوا قولی انت حسبی و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر
بعد از صلوة فقیر حقیر محمد ثار الله پانی پی موطا اثنی عشری زبنا خفی مذمبا نقشبندی مجددی مشتمل
میگوید چون آرای مردم متفاوت دیده ام بعضی از آنها منکر ولایت اند و بعضی میگویند که
اولیا بودند لیکن درین زمانه فاسد کسی نیست و بعضی در اولیا عصمت و علم غیب خیال میکنند
و میدانند که اولیا هر چه خواهند همان میشود و هر چه نخواهند صد و مگر در دوازده قبور اولیا با این خیال
مرادات خود طلب میکنند و چون در اولیا الله و مقربان درگاه که زنده اند این صفت نمی یابند
از ولایت آنها منکر میشوند و از فیوض آنها محروم می مانند و بعضی آنها را دست سیفها و جالای
که در اسلام و کفر هم فرق نمیکند بیعت میکنند و بعضی از آنها بسبب کلمات سکریشان کلمات
معنی ظاهری آن مراد نیست بر اولیا الله انکار میکنند و کفیه مینمایند و بعضی از آنها کلمات

سکریه را حمل بر ظاهر کرده همان اعتقاد نموده عقائد حق که از قرآن و حدیث و اجماع است ثابت است آنرا از دست میدهند و بعضی بر علوم ظاهری اکتفا نموده از طلب طریقت تقاعد میکنند و بعضی از آنها در آداب اولیا و ادای حقوق شان تقصیر میکنند و بعضی از آنها اولیا را پشتش میکنند و نذرهای شان قبول میکنند و مثل بیت اللطوان قبورشان مینمایند لهذا خواستم که کتابی موجه نویسم که مردم حقیقت ولایت دریابند و از افراط و تفریط و تقصیر تخاصی نایند. درین باب کتابی بزبان عربی نوشته بودم مسلمی بر ارشاد الطالین چون بعضی یاران گفتند که چیزی بزبان فارسی باید نوشت تا فارسی خوانان از آن نفع گیرند لهذا این رساله بزبان فارسی نوشته شد و این رساله بر پنج مقام تقسیم نموده شد **مقام اول** در اثبات ولایت و آنچه بدان متعلق است **مقام دوم** در آداب که ناقصان مریدان را می باید **مقام سوم** در آداب مرشدان **مقام چهارم** در آداب ترقی و حصول ولایت **مقام پنجم** در رسیدن ریاضین به مرتب قرب الهی.

مقام اول در اثبات ولایت و آنچه بدان متعلق است

فصل در اثبات ولایت بدان اسعدک الله تعالی که چنانچه در انسان کمالات ظاهری هستند و آن اعتقادات صحیح و موافق قرآن و حدیث و اجماع اهل سنت و جماعت و اعمال صالح و اوار فرائض و اجبات و سنن و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات و مشبهات و بدعات اند همچنان در انسان دیگر کمالات باطنی می باشند در صحیح بخاری و مسلم از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت کرده که مردی ناشناخته نزد رسول کریم صلی الله علیه و سلم آمده پرسید که اسلام چیست فرمود کلمه شهادت و نماز و زکوة و روزه ماه رمضان و حج بشرط قدرت گفت که راست گفتی پس تعجب کردیم که سوال میکند و تصدیق مینماید پس از ایمان پرسید فرمود انکد ایمان آری بخدا و فرشتگان و کتابها و رسولان در روز قیامت انکد خیر و شر همه بتقدیر الهی است گفت راست گفتی پتشر پرسید که احسان چیست فرمود انکد عبادت کنی خدا را بوجهی که گویا و درامی بینی و اگر تو او را نمی بینی بدانی که او ترا می بیند پتشر از قیامت پرسید فرمود که از تو زیاده نمیدانم پتشر علامات قیامت پرسید و از آن نشان را از

حسن

پستر فرمود که جبرئیل بود بر لایحه امومتن دین شما آمده بود ازین حدیث معلوم میشود که سوائی عظام
 و اعمال کما فی دیگر است سنی با حسان از اولایت نام شد صوفی را چون محبت الهی ستونی شود
 که در اصطلاح فنای قلب گفته شود دل او بمشاهده محبوب تحقیقی مستغرق و مستهلک می باشد
 و بغیر او متوجه نمی شود در این حالت خدا را نمی بیند که رویت او در دنیا عاده محال است لیکن صوفی را
 درین وقت حالتی است گویا که خدا را می بیند پیش ازین حالت صوفی به تکلف خود را برین حال
 میدارد و رسول کریم از این حالت خبر داد که بدانی که خدا ترا می بیند دلیل دیگر آنکه رسول فرمود صلی الله
 علیه وسلم که در بدن انسان پاره گوشت است که اگر اصلاح شود تمام بدن صالح شود و اگر فاسد شود
 تمام بدن فاسد شود و آن دل است و تشک نیست که صلاح دل که سبب صلاح بدن باشد از اوصاف
 فنای قلب می گویند چون در محبت الهی فانی شود و نفس در بهمانگی او متاثر نشود از امارگی بازماند
 و حب فی الله و بغض فی الله کسب کند لاجرم تمام بدن مطیع فرمانبردار شرع شود و اگر کسی گوید صلاح
 قلب از ایمان و اعمال است لا غیر گفته شود که در حدیث صلاح قلب را سبب صلاح بدن فرموده
 و صلاح بدن عبارت است از اعمال صالح پس صلاح قلب اگر مجرب ایمان را گفته شود مجرب ایمان
 غالباً بدون صلاح بدن هم میباشد و اگر مجموعه ایمان و اعمال را صلاح قلب گفته شود پس آنرا سبب
 صلاح بدن گفتن درست نباشد دلیل سوم آنکه اجماع معتقد است بر افضلیت صحابه بر غیرشان و علم و عمل غیر
 صحابه با صحابه بشارکت دارند و باین همه رسول کریم فرمود که اگر دیگری مثل جبل احد زرد راه خدا خراج کند
 برابر نیم صاع جو که صحابه در راه خدا خراج کرده باشند نمی تواند شد پس این نیست مگر از سبب کمالی که سبب صحبت
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم باشد بطن ایشان از باطن پیغمبر خداست پیغمبر شده اگر اولیا راست این دولت یافته اند از
 صحبت پیران یافته و بواسطه از باطن پیغمبر پیغمبر شدند و تفاوت میان این صحبت و آن صحبت ظاهر است
 پس معلوم شد که سوائی کمالات ظاهری کمالی است باطنی که آن تفاوت درجات بسیار دارد و چنانچه
 حدیث قدسی بر آن دلالت میکند که حق تعالی میفرماید هر که بن یک جنبه یکی جوید بن بوس یک گز نزد
 جویم و هر که بن یک گز نزد یکی جوید بن بوس یک جاع که سه نیم گز باشد نزد یکی جویم و فرماید که بنده همیشه بن یک

فصل اول

می جوید بعبادات نافله تا آنکه من ادراد دست میدارم و چون ادراد دست میدارم بنیای دشمنی و وفات
 اوست میشود. دلیل چهارم آنکه جماعتی بی نهایت که اتفاق سازد بر کذب عقل محال میداند و آن جماعتی
 بقسمی است که هر هر فردشان بسبب تقوی و علم قسمی است که همت کذب وی رد انباشد زبان
 قلم و قلم زبان خبر میدهند که ما بسبب صحبت مشایخ که سلسله صحبت شان رسول کریم صلی الله علیه و سلم
 میرسد در باطن اتی پیدا آمده سوائی عقاید فقه که قبل از صحبت شان بدان متمنی بودند و از خیالت که
 حاصل شده محبت با خدا و دوستان خدا و اعمال صالح و توفیقات حسنت و تسبیح و در اعتقادات حق
 زنده شده و این خیالت که البته کمال است موجب کمال است دلیل پنجم خرق عادات است این دلیل
 ضعیف است مگر اینکه با انضمام تقوی از سحر متاثر میشود و بر کمال دلالت دارد. والله تعالی اعلم.

فصل دوم در تحقیق ولایت که آن چیست بدان ارشد که الله تعالی که حق تعالی را باندگان است
 که توبه تعالی نحن اقرب الیه من جبل الودید ما قریب تریم بسوی بنده از برگ گردن دهو معکم
 اینها کند حق تعالی با شماست هر جا که باشید بر آن دلالت دارد و قریب است با خواص بشر و ملا
 توبه تعالی و اسجد و اقترب یعنی سجده کن نزدیکی جو با خدا و توبه علیه السلام کاینزال عبدی یتقرب
 الی بالنوافل حتی احبته همیشه بنده من نزدیک میشود بسوی من بسبب نوافل تا آنکه دست میدارد
 او را بر آن دلالت میکند این قریبانی معقبات بولایت و اول مراتب این قریب نفس ایمان حاصل میشود
 قال الله تعالی والله ولی المؤمنین یعنی الله دوست مسلمانان است لیکن مقتدر بر آن است که بولایت
 خاصه معبر است و همان مرتبه محبوبیت است که در حدیث قدسی آمده لا یزال عبدی یتقرب الی
 بالنوافل حتی احبته و از مقامات و مدارج بشمار است چنانچه ذات حق سبحانه تعالی همچون میگویند
 لیس کمثله شیء فی الذات و کافی الصفات و لانی شیء من الاحیاء لکنی نیست مانند او تعالی
 چیزی نه در ذات نه در صفات نه در چیزی از اعتبارات پس این هر دو قرب هم که نسبت در میان خالق
 و خلق است نیز همچون است مشابه قریبانی و دیگر انواع قرب نیست نه در ذات نه در عرضیا
 و گفته این قرب بغفل محس مدک نشود و اگر مدک میشود مدک نشود و مدک نشود و مدک نشود و مدک نشود و مدک نشود

این حدیث
 قدسی است

پایان کشف رویا

است این هر دو قرب با قطعیه که ایمان بدان واجب است چنانچه دیدن حق سبحانه و تعالی بی جهت
 ولی مقابله رالی و مرئی از لصوص قطعیه ثابت است نه بعقل سوال لایت عبارت است از نسبتی
 بے کیف که بنده راست با خدا آنرا بمقصد قرب قسمیه کردن چرست جملین مقدمه موقوف است
 بر فهمید و مقدمه ماحول آنکه کشف در رویا هر دو عبارت اند از آنکه صورت مثال را بیند خیال ترسیم
 میشود خواه در خواب خواه در بیداری و هر قدر آئینه خیال مصفا باشد کشف رویا صلاح و صادق بود
 لهذا خواب غیر این محی قطعیه است که آنها معصوم اند از خطا و خیالات شان صفات و باطن شان پاکیزه
 تر است رویا را اولیا غالباً صادق چرا که آنها بدولت صحبت پیغمبران بوسیله یا بواسطه و اتباع شریعت
 صفات خیالات و انجلائی باطن حاصل کرده اند مولوی روم میفرماید **سیت** آن خیالاتیکه دام
 اولیا است عکس هریوان بستان خداست یعنی چون در باطن شان آئینه فرعی است یعنی ذات
 نیست بسبب تبعات انبیا حاصل شده است گاهی خلعت اصلی ظاهر میشود و آئینه خیال مکرر میگردد
 پس کشف در رویا خطا واقع میشود و این تکرر گاهی بارتکاب محرم یا شبهه یا تجاوز از حد اعتدال
 یا باغکاس اختلاط عوام میشود و رویای عوام غالباً کاذب میباشد برای خلعت باطن شان متعده دوم
 آنکه در عالم مثال از وجبت ممکن هر چیز مثال است اگر چه ذات صفات الهی را مثال نیست مثل چیزی را
 گویند که همچو آن شی باشد متصف باشد بصفات او و این بذات صفات الهی محال است بخلاف
 مثال آفتاب امثال دشا یگویند حق تعالی مثال نور خود فرموده مثل منور که کشکویه فیها
 مصباح یعنی نور الهی در دل مومن مانند نور چراغ در چراغدان است تا آنرا اوصاف و در حدیث
 خدا تعالی را مثال فرموده **مید بنی دارا** و جعل فیها ماد به الحدیف و لهذا حق تعالی را
 در خواب دیدن جائز است چنانچه در حدیث آمده و یوسف علیه السلام سالهای محصور را بصورت گاو
 لاغس سالهای ارزانی را در صورت گاوهای فریاد بصورت خوشه ای گندم دیده و در صحیح بخاری
 آمده که پیغمبر خدا فرمود که خواب یدم که مردم بر من می آیند بر هر یک از آنها پیر میباشتم بعضی آنها پیر
 و بعضی را فرودتر از آن عمر بر من گذشت پیرین خود بر زمین کشید مردم تاویل آن پرسیدند فرمود

مراد ازین علم است ازین احادیث و آیات معلوم شد که خیریکه بی مثل باشد و مادی نبود بخوابد این
آن ممکن است بنظر کشف درمی آید چون این هر دو مقدمه و انتی پس بدانکه آن نسبت همچون که از اول
تعبیر میکنند گاهی در نظر کشفی بصورت قرب جهانی متشکل میشود و هر قدر که در آن قرب ترقی حاصل شود
بنظر کشفی می بیند که گویا سیر یکیم بسوی ذات او تعالی یا بسوی صفاتی از صفات او و بنا بر همین صورت
مثالی آن نسبت اقرب او تعالی و آن ترقی را بسبب الی الله و سیر فی الله و سیر من الله و مانند گفته
میشود و الله تعالی اعلم مسئله صوفیه را بعد فراق جوع نیست هر که رجوع کرده است پیش از تمارک و ده
تقریرین سلسله استدلال میکند بقوله تعالی و ما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالاناس
لخفیف حیصصنی حق تعالی ایمان شما ضائع نمیکند و سبحانه مردم مهربان است و رسول فرموده صلی الله
علیه وسلم حق تعالی با زنی ستاندازندگان لیکن علم را قبض خواهد کرد قبض علما ازین معلوم میشود که
حق تعالی ایمان حقیقی و علم باطنی را هم قبض نخواهد کرد مسئله کمال تقوا حاصل نمیشود الا بولایت تار و زایل
نفس از حد و محدود کبر و دیرا و سمعه و غیره بجای زایل شود کمال تقوی حاصل نمیشود و این مربوط بقائے
نفس است نه آنکه محبوبیت حق بر غیر او تعالی غالب نشود بلکه محبت غیر او تعالی در دل و اصلا گنجایش ندارد
باشد کمال ایمان کمال تقوی دست نمیدهد و این مربوط است بقضای قلب که از رسول کریم بصلاح
قلب تعبیر فرموده فی الصحیحین عن النبی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یمن
احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده و الناس لاجعین بعمی ایمان کامل
نمیشود تا که رسول الله صلی الله علیه و سلم او را محبوب تر نباشد از پدر و پسر تمام مردم متفق علیه قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تلک من کن حینه وجد بهن حلاوة الا ایمان
من کان الله رسولاً لاجب الیه ما سواهما و من احب عبداً لایحبه الا الله و من یکره ان یعوی
فی الکفر عدان افتقده الله منه کما یکره ان یدلق فی النار متفق علیهم یعنی کس طلاوت ایمان می یابند
کسیکه خدا و رسول نزدا و از غیرشان محبوب تر باشند و کسیکه دوست ندارد کسی را مگر برای خدا و کسیکه
رجوع بکفر کرده تر باشد نزدا و از دخول در دوزخ یعنی مردم ایمان می آرند و عبادت میکنند ترس از دوزخ

رجوع بکفر

وین
بگو

و او کفر را از دوزخ مکروه و ناپسند یعنی عبادت خدا کند موصف ثابرت او نه بر سر دوزخ و نه طمع بهشت ابوع
بصره در دستي آب گرفت و در دستي آتش مردم گفتند کجا میری گفت میروم تا آتش دوزخ فرو نشانم و بهشت
را بسوزانم تا مردم بر سر دوزخ و طمع بهشت عبادت خدا نکنند و رسول فرمود صلی الله علیه و سلم اگر شما
اصحیح یعنی گرامی دارید اصحاب مرد حق تعالی میفرماید آن اگر مکه عند الله انقلکمه یعنی بزرگ
تر شما کسی است که متقی نباشد و اجماع است که صحابه کرام اگر م خلق واقعی اند و این از انست که بشیر
صحبت رسول صلی الله علیه و سلم از همه اسبق در مقام ولایت آمدند قال الله تعالی و السابقون الاولون
من المهاجرین و الانصار یعنی سبقت کنندگانند در ایمان پیشی کنندگان در هجرت و قال
الله تعالی و السابقون السابقون اولئک المقربون یعنی پیشی کنندگان در ایمان پیشی کنندگان اند
بسوی خدا آنها جمله مقربان اند مسئله عبادت اولیا الثواب از دیگران زائد باشد رسول خدا فرمود
صلی الله علیه و سلم اگر یکی از شما مثل کوه احد زر در راه خدا خرج کند برابر یک سیر یا نیم سیر حوز صحابه یا شباه
این حدیث در صحیحین از ابی سعید خدری روایت کرده و ستر این سخن آنست که عالم تا غلط است مرداره
خللال را چنانچه بیان کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و چون صوفی در سیر ترقی بدائرة ظلال سید در آن
فانی و مستهلک شد قریب که دارة ظلال را با جناب الهی بود آن قریب این صوفی را حاصل شد و تمام عالم بجا
ظلم این صوفی نشد و صفات جهانیان و عبادات شان گویا ظل صفات عبادات این صوفی شدند پس
هر قدر که تفاوت ظلم اهل باشد آنقدر تفاوت در عبادت دلی غیر دلی خواهد بود و صوفی در ترقی
است و ایما و من المستحقین و افضح مغنی پس در هر وقت حاصل میشود صوفی را از مراتب مرتبه بهتر
باشد از جمیع مراتب بقیه مولوی مردم میفرمایند بیست سیر زاهد هشتی یکروزه راه به سیر عارف هر می
تا تحت شاه به حجت درین مسئله حدیث عبید بن خالد است که نبی صلی الله علیه و سلم برادر ساخت
و کس از صحابه یکی از آنها در راه خدا کشته شد پسر دوم از آنها بعد هفت یا مانند آن مرد پس مردم
بر جنازه او نماز خواندند رسول صلی الله علیه و سلم فرمود در حق این مرده چه دعا کرد و گفتیم دعا کردیم بگو
او آنکه حق تعالی او را به بخشد و بایا را و ملحق سازد و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس نماز او که بعد

یعنی هر کس که
شأن کند در دنیا و آخرت

شهادت افروخته و عملهای که بعد او کرده کجا خواهند رفت هر آینه در میان این هر دو صحابه تفاوت را که از آنکه در زمین آسمان باشد روایت کرد این حدیث را ابو داود و نسائی و مسلمان است که گفته شد که هر نقطه فوقانی از قریب بمنزله اصل است نقاط تحتانی را و نقاط تحتانی بمنزله ظل می اندیش در هر وقت که نقطه فوقانی حاصل شد از جمیع نقاط تحتانی بهتر است ظل را مقابله اصل چه رود و در مسئله هر بی که اقرب باشد بسوی خدا تعالی ثواب عبادت او زیاد باشد از عبادت دیگر ادبایا که در مرتبه پائین تر از ایشان آیدین را از عایشه رضی الله تعالی عنهما روایت است که وقتی که ستارگان ظاهر گنجان نظری آیند رسول کریم صلی الله علیه و سلم نزد من بود و گفتیم یا رسول الله ایما باشد کسیکه حسنت او مثل این ستارگان باشد فرمود آری عمر است گفت که حسنت ابی بکر چنان باشد فرمود که تمام حسنت عمر مثل یک حسنه باشد از حسنت ابی بکر آری برادر و قریکه با وجود مشارکت خلیفتین جمیع تعلقات بسبب نعمت مرتبه نیست تفاوت آید پس در مرتبه شخصی که بر مرتبه صفات سید باشد دیگری را در آن خلائی شده چه قدر تفاوت باید فهمید

فصل در خوارق عادات فرق عادت بر چند قسم است یکی از آن جمله کشف است کشف بر دو گونه است یکی کشف کونی که احوال موجودات که از نظر غایب تشدد بی ظاهر شود احوال موجودات از آن نمی یابند و دیگری کشف ابراهیمی که ساریه نام داشت روزی عمر خطبه میخواند و درین خطبه آواز کرد که ای ساریه از جانب که هو شیار باش در کوه که کافران بودند حضرت عمر را بنظر درآمدند و از هر اهل کثیره ساریه ابران مطلع ساخت و هم کشف آبی آن عبارت است از زمین احوال خود و احوال دیگر سالکان در سلوک طرق و در رفیق مرتبه قرب هر بی بخدا تعالی علوم که بذات صفات حق متعلق شود ازین قبیل است اگر در عالم مثال بنظر کشید دیگر از آن جمله الهام است که حق تعالی در قلب صبیح علمی القا نماید کلام الهام هم ازین قبیل است فرق در میان الهام و وسوسه آنست که از الهام قلب صبیح فی الطبیعیه می پرازد و وسوسه اقلب سلیم انکار میکند رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم استفت هذک و ان افکاک

المفتی یعنی فتوا پس از دل خود اگر چه فتوا دهند ترا مفتیان یعنی اگر چه علماء نظام فتوی بحال بودن بجز دهند صوفی را باید که از دل خود فتوی بدهد و قلب صبیح از حرام بطبع نفرت میکند اگر چه باعتبار نظام علماء از اسباب گویند این را بخاری از ابوصه تاجی بسند حسن روایت کرده و فرمود انقوا من فسادة اللوم فانما یظن

اشباح
معارف

قلب صوفی بابی از احرام تنفس است

باز

بنی الله یعنی تبر سید از دانش خود کل بدستی که اومی بیند بخود خدا تعالی که در دل دست این حدیث از تری
 از ابی سعید طبرانی و ابن عدی از ابی امامه روایت کرده دیگر از جمله تاثیر است این بردو گونه است یکی آنکه تاثیر کند
 در باطن مردم را و را جذب کند بسوی حق جل و علا و دوم تاثیر در عالم کون فساد که حق تعالی موافق دعای و در
 اراده او ظهور آورد حضرت زکریا علیه السلام بگه که نزد مریم می رفت زنی نزد او از غیب یافت آن از همین قبیل است
 این امر از اقسام خرق عادت از اصحاب اولیا است مریت مسئله کشف اولیا و الهام شان حسب علم غنی است
 و اگر کشف و کسب هم متفق شود غلبه غالب شود و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و دارمی از عبد الله بن یزید روایت کرده
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم تا قوس طلب فرمود تا مردم بدان بر کار جمع شوند جواب میدم که مردم تا قوس بجا دارد
 گفت ای بنده خدا تا قوس می فرستی گفت چه خواهی کرد گفت برای نماز مردم را خواهم طلبید گفت بهتر ازین بیا نوم
 بگو الله اکبر اذان بیا سوخت چون صبح شد این خواب بحضرت رسول خدا علیه السلام عرض کردم فرمود که این خواب
 حق است ان شاء الله تعالی بر خیز بابل و او را بیا سو پس من لعل بیا سو ختم پس عمر آمد و گفت یا رسول الله این جم
 اینچنین دیدم رسول الله فرمود قلند الحمد پس عمل کردن موافق کشف الهام جاز است اگر مخالف قرآن حدیث
 و اجماع و قیاس صحیح نباشد بهیچ از عایشه رضی روایت کرده که چون صحابه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را بعد فات
 غسل دادند بهم گفتند که پیغمبر علیه السلام را برهنه کنیم یا در پارچه اغسلیم و هم درین باب اختلاف کردند حق تعالی
 بر آنها خواب انداخت همشان بر پیک گفتند در خواب و ازی شنیدند که پیغمبر خدا را در پارچه غسل دهند پس همه شان
 برخاستند و غسل دادند و پیر سرها و و بالای میصناییدند و مسئله اگر کشف الهام مخالف حدیث احادیث
 مخالف قیاس باشد که جامع باشد شرط قیاس را این حدیث و قیاس ترجیح باید داد و حکم باید کرد و بخطا کشف
 و این سلسله جمع علیه است درین سلسله و خلف چه که قول رسول الله صلی الله علیه و سلم جمعی قطع است و احتمال
 کذب و نسیان در روایت ثقات ضعیف است و کشف اولیا خطا بیشتر واقع میشود و وقتیکه در میان دو کشف اختلاف
 واقع میشود پس هر کدام که شرع موید باشد اولی است بقول اگر شرع از ان سالت باشد پس حتما هر دو کشف
 اگر یک شخص است پس کشف اخیر اولی و مقبول است چه که صوفی و امامان ترقی است پس کشف در زمان اخیر اولی است
 بسوی خدا تعالی و مثل است با نمیا و اگر کشف کسب و کسب کشف صاحب محو اولی است از کشف صاحب سکر

کشف
این
احتمال
علاقی
دارد

چرا که کلام مسکرن بسیار احتمال غلط دارد و اگر هر دو در صحیح و سکر یکسان باشند پس کسیکه کشف و گاهی مخالف
نشده باشد از کشف آن کس بهتر است که نادر کشف و مخالف شرع افتاده باشد کسی که نادر مخالف شرع
افتاده باشد کشف او بهتر است از کشف کسیکه غالباً مخالف افتاده باشد و اگر درین هر دو برابرند پس جمیع کشف کسی است
که منزه است و اقرب است بجلای تعالی این همه جوه قوت کشف اند و اگر هر دو کشف در قوت برابر باشند ترجیح بکثرت اصحاب
کشف است اگر یک کشف برده کس شکاف شود و دیگر کشف بر یک مرد شکاف شده کشف ده کس اولی و مقبول است
لیکن اگر صاحب کشف مردی اقوی باشد کشف اقوی بهتر باشد از کشف جماعت حکم الهام هم همچو حکم کشف است و موثر
کشفهای مجدد و الف ثانی رحمه الله علیه دریافت باید نمود که از سر حنیفه صحیح سر زده و گاهی مخالف شرع نیست و
بلکه بیشتر از شرع مؤید است و بعضی چنانست که شرع از آن ساکت است و مرتبه او در اولیا مثل مرتبه اولی العزم است
در اینجا چنانچه مذکور کرده شود انشاء الله تعالی و این همه امور بر کسیکه در کلام او بنظر انصاف بیند نمی آید اگر
کسی گوید که ایشان دعوی کمالات نبوت و غیر آن کرده اند و آنکه از بقیه طینت نبی صلی الله علیه و سلم مخلوق شده
و آنکه او مجدد و الف ثانی است جواب داده شود که وجود این امور در فردی از اوست نبی صلی الله علیه و سلم
از شرع ثابت است چنانچه بیان کنم انشاء الله تعالی پس بودن متصف باین کمالات ثابت شد بکشف اتباع
کشف مخالف شرع نیست فائده بدان سعدک الله تعالی که خرق عادات ادلوازم ولایت نیست بعضی
مردان اولیا و الله اند و مقربان درگاه و خرق عادات را بنا ظاهر نشده چنانچه از اکثر اصحاب رسول الله صلی الله
علیه و سلم خرق عادات مروی نیست حال آنکه ادلی اصحاب از دیگر اولیا و الله فضل اند پس معلوم شد که
فضیلت بعضی اولیا بر بعضی بکثرت خوارق نیست فضل عبارت از کثرت ثواب خوارق از حظوظ است
مناظر ثواب نیست مگر عبادت و قربانی و اینها محثین کرامات اصحاب و در ساقیه ذکر کرده اند بلکه کرامات را مایه
عالمی آورده اند بعد از معجزات خرق عادات در جوگان هم می باشد همچنین مجدد و الله علیه و سلم و صفا
حوارث گفته که حق تعالی بعضی مردم را خوارق میدهد و دیگران را خوارق نمیدهد و آنها فضل ایشان را خوارق
و خرق عادات کمتر است در مرتبه از ذکر قلب تجویدی و شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری گفته که فرست
عارفان مطلق است بدیافت استعدادات طالبان مقامات اولیا و فرست اهل ریاضت و اگر سنگی مخصوص

کثرت
خوارق
در بعضی
بیشتر

بنی نام علی بن ابی طالب
که در کتب آمده

ارشاد مولانا

والله اعلم
بما فی قلبه

علامت می

بر یافت نمود احوال اشیا که غائب از نظر اوست هرگاه که اکثر خلائق دنیا مشغول اند و از خدا قطع و گم گشت
میشیرا می است بسوی کشف احوال غائبان این را بسیار عمده میدانند آنها با کشف اهل عرفان حقیقه کار
و میگویند که اگر اینها از اهل الهی بودند احوال غیب خبر را با بستی چون اینقدر خبر ندارند پس دیگر چه خواهند یافت
پس چنین سناقتان هم در حق سید المرسلین میگفتند این سیفان باین خیالات فاسده از برکات و نشان خدا
محروم اند و نمیدانند که حق تعالی در باره دوستان خود غیرت دارد که او شانرا بغیر خود مشغول نمیکند
من ندانم فاعلات فاعلات ما شعر میگویم به از آب حیات ما قافی اند شیم و دلدارین ما گوید مهندسین جزویدار
من ما حضرت محمد و رضی الله تعالی عنه از پیرو خود روایت کرده اند که شیخ محی الدین ابن عربی بعضی جا نوشته است
که بعضی اولیا که از آنها کرامات بسیار ظاهر شده وقت رحلت از رز و کرده اند که کاشکند از ما اینقدر کرامت ظاهر نشد
اگر کسی گوید که اگر خوارق شریط ولایت نباشد چگونه معلوم کرده شود که این ولی الله است حضرت مجتبی علیه السلام
حسین بن علی و جواب فرموده اند یکی آنکه معلوم کردن ولایت ولی چه ضرورت ولایت نسبتی است با خدا کسی از آن
مطلع باشد یا نباشد اکثر اولیا را الله از ولایت خود اطلاع نداند تا بدیگران چه بعد مرگ شمره آن است
احتیاج بخوارق مرئوس است که برای دعوت خلق اند ضرورت است که بر خلق نبوت خود ظاهر کنند و با ثبات رسانند و
دعوت میکنند بسوی شریعت پیغمبر خود و مجزیه پیغمبر برای دعوت او کافی است علما و فقها بظاهر شرع دعوت
میکنند و اولیا و مریدان اول بسوی بجا آوردن ظاهر شریعت دعوت میکنند پس آنها را از تعلیم میکنند و
پیغمبر باینکه اوقات خود بیا و آبی همو کن تا که ذکر الهی مستولی شود و غیر خدا در دل تو خطور نکند و درین دعوت
احتیاج کرامت نیست جواب ما آنکه مریدان هر ساعت بهر لحظه کرامت شیخ در ذات خود بتغیر احوال خود می بینند
که دل مرده او زنده کرده باشد و کاشف سر از ساخته زندگ کردن مرده و عوام عموه کاد است زنده نموند
روح و قلب و خواص معتبر است پس کرامت در نظر مرید وجود است برای عوام در کائنات فائده بدانکه علامت
ولی آنست که ظاهر کمال استقامت داشته باشد بر شرع شریف که حق تعالی میفرماید اُولَیْکُمُ الْاَلَاءُ الْمُتَّقِیْنَ
یعنی نیستند اولیا خدا اگر متقین باطل او قسمی باشد که بگای کسی صحبت او نشیند دل خود را مال بیند خداست
و توجه بسوی نادو یا بغیر او امام نودی از نبی صلی الله علیه و سلم روایت کرده که پرسیدند از رسول خدا صلی الله

غیر قنای است چنانچه سعدی گفته بیت ز خشن قیامت دار و نه سعدی را سخن پایان به بر تهنه سسته و دور یا
 همچنان باقی به همچنین تقوی هم مرتب غیر قنای دارد و رسول خدا فرمود علی الله علیه وسلم ان احکمکم انفعکم
 بالله انسانا هر قدر مرد در مراتب قرب الهی ترقی میکند خوف و خشیت بروی غالب میشود و تقوی تر میشود و ان
 اکبر مکرم عند الله انفعکم و چون تقوی بی نهایت آید پس سعی در ترقی مقامات قرب تحصیل تقوی و انما واجب گشته
 و طلب یاد علم باطنی از فراموش آمدن قال الله تعالی و قل رب زدنی علما یعنی بگوای محمد که الهی علم من بیاگن
 و مقامات از مراتب قرب حرام است بر کمال چنانچه حرام است بر ناقص حضرت خواجه باقی بالله حمته الله علیه
 میفرمایند ریاعی در راه خدا جمله ادب باید بود و تا جان باقی است و طلب باید بود و در یادها اگر کلمات نیرزد
 کم باید کرد و خشک لب باید بود و مولوی دوم میفرمایند بیت ای برادر بی نهایت درگی است به هر چه بر روی می
 بروی مایست به حضرت خواجه باقی بالله میفرمایند بیت هر جا که شرح تو بینیم به دار العظیمه نشسته کاسیم به حضرت
 موسی علیه السلام فرمود لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرين او امضی حبه یعنی همیشه باشم در سفر تا که بر خطایک
 دریای شور و شیرین جمع میشوند که آن مکان حضرت خضر تعلیم الهی معلوم شد بود و چون موسی علیه السلام با خضر
 ملاقی شدند هل اتبعک علی ان تعلمن ما علمت دستمال گفت که آیا متابعت کنم ترا برای آنکه بیاومی
 آنچه خدا ترا علم داده است مسئله چون طلب کمالات یعنی از واجبات آید پس تلاش پیر کمال مکمل هم از ضروریات
 گشته که وصول بخدای توسل پیر کمال مکمل پس قلیل است بسیار ناورد و مولوی دوم میفرمایند بیت نفس نکند بغیر
 از ظل پیر و دامن آن نفس کش محکم بگیرد و طریق تلاش پیر کمال مکمل آنست که از درویشان اکثر ملاقات کرده باشند
 و بر کسی از آنها انکار و عیب جوئی نکنند لیکن خود بیت نکنند بگر بعد نقص و مال بسیار اول ملاحظه استقامت شروع
 کند هر کار بر شرع مستقیم بنمیزد هرگز بوی بیت نکند اگر چه خرق عادات بروی و ظاهر باشد که احتمال نفع انجا
 نادر است و احتمال ضرر قوی حق تعالی میفرماید لا تطع منهم اشیاء الا کفو یعنی و فرمانبرداری کن
 که بکار و کافر را حق تعالی اذل منع از اطاعت بکار کرد و پیوسته از اطاعت کافر بسبب دین بعید و طهر بطلان
 او صحبت او سلمان الله ضرر خواهد شد که صحبت آثم ضرر خواهد شد متعالی میفرماید و لا تطع من اعطانا قلبا
 عن ذمیر نا و اتبع هواه و کان امرا و ظاهرا یعنی فرمانبرداری کن کسی را که دل او را غافل ساخته ایم یا خود

موسی علیه السلام
 فرمود لا ابرح
 حتی ابلغ مجمع
 البحرين
 او امضی حبه
 یعنی همیشه باشم
 در سفر تا که
 بر خطایک
 دریای شور و
 شیرین جمع
 میشوند که آن
 مکان حضرت
 خضر تعلیم
 الهی معلوم
 شد بود

کتاب
 در تفسیر

یعنی حق تعالی
نامرکت باشد

دو پیری کرد و خویش خود را و است کار او برین از اندازۀ شرع و اتع به او عطف تفسیرت تبعیت به او دلیل است
بر غفلت قلب فساد جسد یعنی از کتاب سعای دلیل است بر فساد قلب که رسول خدا فرمود اِذَا خُذْتُ قَسْدَ
الْجَسَدِ كُلِّهِ پس کسیکه مستقیم الاحوال باشد دعوی ولایت کند برای نفس خود تا آنکه نظر کمالات پدر
و جد خود مرید گیرد چنانچه رسم پیرزادگان است پس دعوی او صحیح است لیکن بر دعوی او بغیة بران میاید ظهور
خرق عادات که مقررین باتباع شرع و استقامت باشد بران بر ولایت می تواند شد لیکن اقوی بر این همانست
که از حدیث ثابت شد که در صحبت او دزدیدند او خدا را دیدند و زنا سوار شد و لیکن بر عوام الناس و اغیار
در یافتن تاثیر صحبت در اقل صحبت تغذراست پس باید که در مریدان کسی را که عالم و عادل و عاقل باشد رسول الله
و احوال تاثیر شیخ بر سر حقیقتی ایضا فرماید اَسْأَلُكُمْ أَهْلَ الدِّينِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی سوال کنید
از اهل علم اگر شمار علم نباشد رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم اعانوا العی السوال یعنی نیت شفاعت جاهل
از مرصع جل گرسوال کردن از علمای پس اگر شخصی شهادت دهد بر تاثیر صحبت او عادل باشد نه بابر طلب جاه
یا مال یا غیر آن و احتمال دروغ بروی نباشد و عاقل باشد که شتم بخطا و حق هم نباشد و انصاف باشد که باید کرد و اگر
چند کس اینچنین شهادت دهند زیاده تر غلبه بر هم رسیده باشد اگر کثرت روایات بعد تو اتر رسیدن قطع بهم رسد لیکن
غلبه بران برای رجوع آوردن بخدمت مرد متقی مستقیم الاحوال کافی است چرا که در صحبت مرد متقی احتمال ضرر
نیست و نفع اگر چه متیق نیست لیکن محتمل البته است پس طلب کند نفع را اگر از آنجا مقصود بدست آید فهو المراد و الا
جای دیگر تلاش کند مسئله اگر شخصی بخدمت شیخ متقی بحسن اعتقاد داند و در صحبت او تاثیر نیافت واجب است
بردی که ترک او کند و تلاش شیخ دیگر نماید و اگر مقصود بهبودش شیخ باشد نه خدا تعالی و این شرک است حضرت
عزیزان را مبتنی بر هر طریقۀ نقشبندی میفرمایند رباعی بابر کشته و نشد جمع دلت و دوز تو رسید صحبت آگشت
و زنها صحبتش گریزان میباش و در نه کند روح عزیزان بجلت و لیکن از آن شیخ حسن ظن دارد و چه تمیل که آن
شیخ کامل و مکمل باشد و زود او نصیب آنکس نبود و همچنین اگر شیخ کامل و مکمل باشد و ازین جهان طلت فرمود و مرید بر وجه
کمال نرسید واجب است که آن مرید صحبت شیخ دیگر تلاش کند که مقصود خداست حضرت محمد رضی الله تعالی عنه فرمود
که صحابه کرام بعد رسول کریم صلی الله علیه و سلم صحبت ابابکر و عمر عثمان علی رضی الله عنهم کردند مقصود ازین صحبت فقط

تلاش دیگر
نامرکت است

اسود نیان بود بلکه کسب کمالات الهی هم بود اگر کسی گوید که فیض اولیا بعد موت آنها باقیست پس طلب کردن شیخ
 دیگر عیبت است گفته شود که فیض اولیا بعد موت آنها نیست که ناقص ابد رجس کمال رساند الانا در اگر فیض بعد
 موت همان قسم باشد که در حیات باشد پس تمام اهل مدینه از عصر پیغمبر خدا تا این وقت برابر اصحاب باشند نیز هیچ کس
 محتاج محبت اولیا نباشد چگونه فیض مرقوم شد زنده باشد که در فیض مستغنی مناسبت شرط است آن بعد قضا
 منقود آری بعد قضا و بقا که مناسبت الهی حاصل شود فیض از قبول توان برداشت لیکن آنقدر که در حیات باشد
 و الله تعالی علم مسئله اگر ولایت شخصی ثابت شود و مرد یا نیر محبت می در خود برین واجب است بری که محبت
 او را نیست اندو دامن دولت او محکم گیر و عشق و محبت او مثل خود را منع گرداند و از جناب الهی رسیح محبت او
 درخواست کند و در امتثال امر و انتهایی از مناسبت او گوش بیخ نماید و انما و طلب ضای او باشد همیشه آگاه باشد
 که از خود هر کتی سزیز که موجب خوشی او شود که رضای او موجب ضای حق است باعث ترقیات و ناخوشی سبب
 فیض و فتوحات مسئله تقصیر در آداب شیخ حرام است که مانع ترقیات است حق تعالی میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَابَكُمْ فَوْقَ صَوَاتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن
 تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ای مسلمانان! او از بلند کنید بر او از نبی و سخن بلند گوید حضرت می مانند سخن بلند کردن
 شما و این خود را بر سید از آنکه اعمال صالح شما از این بی ادبی ناچیز شود و شمار خبر نباشد چون شیخ ناب پیغمبر است پس
 آداب بجناب او مرعی دارد و چنانچه محبت پیغمبر فرض است برای همین که پیغمبر موصول است بخدا و محبت او موجب
 محبت خدا و او معیت او موجب است معیت خدا تعالی را همچنین محبت پیغمبر فرض است که او بر نیات پیغمبر
 موصول است بخدا تعالی و محبت او مسئله بعضی صوفیان میگویند که مرید را ضرورت است که پیغمبر خود را بر دیگر شیخان
 تفصیل دهد بعضی گفته اند که این غنیه طلب است بالبداهت و حقوق کل ذی علم علیه فقیر گوید تفصیل در نوع است
 یکی باختیار و درین صورت معنی تفصیل آنست که پیغمبر خود را در حق خود از دیگران انفض و ازین صیغ است و مبی احتیاج
 و آن از ثمرات سکوف و محبت است پس چون محبت کامل شد فضائل غیر محبوب و نظر محب بر نسبت فضائل محبوب
 کمتر دیده میشود و او معذور است بسبب سکوت و سوا این و تاویل این سخن معنی ندارد مسئله مرید است شیخ اعتراف کند
 نباید که منافی و موصول فیض است دلیل آن قصه حضرت موسی و حضرات علیها السلام که موسی چون

تفهیم آداب شیخ
 ۱۴

بهر حال ضای بالحق است

از خضر التماس نفی کرد و خضر از وی عهد گرفت بر آنکه آنچه عمل کنم بر آن اعتراض نمی حیث قال انك
 لن نستطيع معي صبرا وكيف تقبر على ما لو خطابه خبر احتی احدی لا منه ذکرا یعنی
 اول خضر علیه السلام گفت که تو طاقت صبر نخواهی داشت چگونه صبر کنی بر آنچه از حکمت آن علم نداری
 گفت موسی انشاء الله تعالی بر اصابه یابی یافت پس خضر علیه السلام گفت پس سوال کنی از کرده
 من تا که ظاهر کنم برای تو حال پس از اعتراض موسی علیه السلام جدائی شده قال هذا فراق بینی
 و بینک موسی علیه السلام اعتراض بر خضر علیه السلام بنا بر ظاهر شرع کرد از حکمت آن اطلاع نداشت
 خضر گفت اینست جدائی میان من و میان تو فائده کلام در آنست که شیخ صاحب استقامت و
 تقوی است اگر در عمری چیزی از وی ظاهر شود که مخالف شرع باشد در انصورت بر شیخ اعتراض کنند
 بلکه تاویل کنند اگر تاویل بر عذر محمول کند و اگر قول باشد حمل کند بر سبک یا بر مجاز یا بر عدم دریافت نمی
 و اگر البته معصیت باشد تا هم آن لی را انکار کنند گو که آنصل را انکار کنند که بزرگان گفته اند لقطه یزنی
 یعنی از قطب هم گاهی زنا واقع میشود تا عرضی الله عنه از اصحاب رسول الله صلعم بود از وی بزرگ
 تقدیر زنا واقع شده و اوراقی تعالی توبه بوفیق داد که خود را رجم کنانید و اگر شخصی است که شعار اوفی
 است پس و البته ولی نیت پس تاویل قول فعل او ضرورت نیست مسئله چنانچه تفریط و تقصیر در
 آداب مشایخ حرام است افراط آنهم بدتر است که تفریط لازم آید در جناب الهی از وی نصاری در
 تعظیم عیسی علیه السلام افراط کردند پس خدا گفتند از تفریط در آداب حق تعالی لازم آمد و در افض
 و تعظیم علی رضی الله عنه افراط کردند بعضی گفتند که خدا تعالی در وی حلول کرده و بعضی گفتند که حی
 بسوی وی آمده و بعضی بهتر از خلفای ثلاثه گفتند تفریط در آداب خدا تعالی یا رسول خدا یا خلفای
 ثلاثه لازم آمده مسئله اولیا را علم غیب نباشد مگر از مخیبات بطریق فرق عادات بکشف یا الهام
 آنها را علم دهند و علم غیب را اولیا را گفتن کفر است قال الله تعالی قل لا اقول لکم عندی خزائن
 الله ولا اعلم الغیب یعنی بگوی محمد صلی الله علیه وسلم نگویم من شمار که نزد من خزانه رحمت خداست
 هر که را خواهم بدهم و نگویم که من علم غیب دارم و قال الله تعالی ولا یحیطون بشئی من علمه الا بما شاء

یعنی انبیا و ملائکه اعطای میکنند چیزی را از علم خدا مگر آنچه خدا خواهد و آنها را بدان علم و هدیه دیگر آیات شامه
این مدعاست **مسئله** اگر کسی گوید که خدا در رسول برین عمل گواه انداخته شود اولیا قاضیستند بر او
معدوم یا اعدام موجود پس نسبت کردن ایجاد و اعدام و اعطای رزق یا اولاد و دفع بلا و مرض و یقین
بسوی شان کفر است قل لا املك لنفسی نقصا ولا ضرا الا ما شاء الله تعالی بگوای محمد صلی
علیه و سلم مالک نیستیم من برای خویشین نفع را و نه ضرر را مگر آنچه خدا خواهد **مسئله** عبادت مغریر خدا را جایز
نیست نه بد و نه خواستن از غیر حق ایایک نعبد و ایایک نستعین یعنی حق تعالی تعلیم کرد و مر
بندگان که بگویند خاص تر عبادت میکنیم یا الهی و خاص از تو مدتیخواهیم بر عبادت و بر هر چیز ایایک برای
حضر است پس نذر کردن برای اولیا جائز نیست که نذر عبادت است و اگر کسی نذر کرد و فانی نذر نکند
که احترام از معصیت بقدر امکان واجب است مگر در قبور گردیدن جائز نیست که طواف بیت الله حکم نماز
دار و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم طواف البیت صلی یعنی طواف بیت الله حکم نماز دارد و
مسئله دعا از اولیا مردگان یا زندگان از انبیا جائز نیست رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم الدعاء
هو العبادة یعنی دعا خواستن از خدا عبادت است پستترین آئینه خواند و قال بکم ادعونی استجب
لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سید خلق جهنم یعنی حق تعالی میفرماید و عا کنید از
من قبول کنم من برای شما دعا را بدستی که کسانی که تکبر میکنند از عبادت من قریب است که داخل خواهند
شد در جهنم ذلیل و خوار **مسئله** آنچه چهل میگویند یا شیخ عبدالقادر جیلانی شیان الله یا خواجه الدین
پانی تی شیان الله جائز نیست شرک کفر است اگر یا الهی بجزرت خواجه سالدین پانی تی حاجت من را
کن گوید مضائقه ندارد حق تعالی میفرماید و الذین یدعون من دون الله عبادا مکرمه یعنی از
کسانی که شما دعا میخواهید و ائمه و اولیا خدا آنها بندگانند مانند شما آنها را چه قدرت است که حاجت کسی برآند
و اگر کسی گوید که این در حق کفار است که بتان ایا و میگردند گفته شود که لفظ دون الله عام است لفظ معتبر
نه خصوص ممل آنچه در حدیث آمده ذکر الانبیاء من العبادة و ذکر الصالحین کفارة و ذکر الموت
صدقة و ذکر القبرین بکم الحجة یعنی ذکر کردن انبیا عبادت است و ذکر کردن صالحان یعنی اولیا

کلام
مسئله استمداد
مذبح است
بناست
عنوان حکم نماز دارد
و دعا
جائز نیست
و دعوت

کفار گمان است و ذکر کردن موت حدیث است و ذکر کردن قیامت نزدیک می کند و او صاحب الفردوس
 بسند ضعیف عن معاذ و ذکر علی عبادۃ یعنی ذکر علی مرتضی عبادت است رواه صاحب الفردوس
 عن مایشه و بسند ضعیف مراد ازین ذکر ذکر کردن علوم مرتبه شان ذکر احوال اخلاق و سیرت شان است
 تا مردم محبت ایشان در دل نشانند که ثمره محبت خداست باحوال اخلاق و سیرت اقتدا کنند و از محافل
 اوضاع شان اجتناب نمایند مگر آنکه ذکر محمد صلی الله علیه و سلم با ذکر حق تعالی در آذان و اقامت و تشبیه مانند
 آن عبادت است بقوله تعالی و رفعناک ذکر است یعنی بلند کردیم ما برای توای محمد ذکر تو در کلمه
 و آذان و تشبیه نام تو با نام می آید نه ذکر غیر او با و پس اگر لا اله الا الله محمد رسول الله گوید و با وی ضم کند
 علی علی الله یا بوبکر ولی الله تفسیر کرده شود و ذکر محمد صلی الله علیه و سلم هم بر وجهی که در شرح وارد نشده
 است چنانچه کسی بطور وظیفه یا محمد یا محمد گفته باشد روا نباشد مسلمه ولی هیچ گاه بدرجه ادنی از
 انبیاء رسد با این مسلمه اجماع منعقد شده است پس قول بدانکه ولایت افضل است از نبوت شرعاً باطل
 است تاویل آن که ولایت نبی افضل است از نبوت باطل است کشف مسلمه هیچ دلی بر تبه نبی نمیرسد
 و تکالیف شرعی از وساطت نشود مگر مجذوب که مدیم عقل بود که عقل و بلوغ شرط تکلیف است و تکالیف
 شرعی از انبیاء هم ساقط نمی شود بلکه کثرت تکالیف دلیل شرف است تبلیغ احکام بر انبیاء واجب است تا
 تبه بر نبی صلی الله علیه و سلم بروایتی واجب بود و نماز ضعیفی دست فخر هم بروایتی واجب بود مسلمه
 عصمت خاصه انبیاء است در اولیا گفتن کفر است و عصمت در اصطلاح عبارت است از آنکه ممکن نباشد
 از وی صدور صغیره و کبیره عمد او خطا و اختلال عقل و غفلت در خواب بیداری و هنر این سکر و این انبیا
 ضرورت تا در وی محل اشتباه نباشد و در غیر انبیا گفتن مخالف اجماع است مسلمه صحابا و اولیا
 است فضل الله حق تعالی در حق آنها فرموده گفته خیرا مة اخذت للناس رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم فرموده خیر القرون قرن خیر الذین یلی بعدهم و اجماع منعقد شده بر آنکه الصحابه کمال
 عدول عبداللہ بن مبارک از تابعین است میگوید العباد الذی دخل الف فوس معاویه
 خیر من اویس القرنی و عمر المذنی مسلمه قبول اولیا بلند کردن گنبد بران ساختن معوس و امثال

یعنی از غیر
 علیه السلام
 و تفسیر عبادت

تفسیر
 افضلیت

ولایت
 از نبوت

عقل است
 اولیا و اصحاب

تفسیر
 کفر است
 از انبیا

یعنی صاحب
 اولیا و اصحاب

این چرخان کردن همه بدعت است بعضی از آن طرم است و بعضی کرده پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 شرح افروزان نزد قبر و سجده کنندگان العنت گفته و فرموده که قبر مرا عید و مسجد نکنید و مسجدی که یک
 در روز عید برای مجمع روزی در سال مقرر کرده شده رسول کریم علی رضی الله عنه را فرستاد که قبر مشرفه
 را برابر کند و هر جا که تصویر بنیاد را محو کند مسکنت است که بگوید السلام علیکم اهل اللیب
 من المؤمنین والمسلمین فانما انشاء الله بکم الا حقن نسال الله لنا ولكم العافیة
 مسکنته در زیارت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و اولیاء کرام مستحب است که طهارت کامل باشد و دل رو
 بر پیغمبر خدا و اتباع او گفته باشد کل صالح از نماز یا روزه یا صدقه که پیشتر از آن بخلوص نیت بند کرده یا
 ثواب کن بگذارد و دل خود حاضر دارد و خشوع و تضرع باشد و از جناب الهی محبت آنها و اتباع سنت آنها
 طلب کند و اگر صاحب نسبت باشد خود را خالی کرده بطلب فیض از صاحب قبر مظهر اقب نشیند و در
 خواندن قرآن نزد قبر اختلاف است لیکن صحیح آنست که جاز است مقام سوم در آداب کاملان مشرکان
 فصل کاملان اہم طلب منزل لازم است قناعت و طلب قرب خدایتعالی بیوگاہ نشای از جناب
 الهی سوال کند چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و سلم میگفت سرب زدنی علما یعنی ای پروردگار یا دکن
 مرا علم و در مجاہد تصور و فتور نکند که تا جان باقیست مجاہد باقیست حق تعالی میفرماید و اعبد ربک
 حتی یاتیک المیتین یعنی عبادت کن ای محمد پروردگار خود را تا که آید ترا موت رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم قیام میل میکرد تا که بر دو پای مبارک او در میگردم میگفت یا رسول الله قد غفر الله لک
 ما تقدم من ذنبک و ما تاخر یعنی بدستیکه بخشد ترا خدا گناہان ترا اولین و آخرین مراد از گناہ
 ترک اولی است فرمود او لا اکون عبد لشکوک یا یعنی ایانباشتم من بنده کمال شکر کننده مسکنت
 کامل اگر کسی کامل ترا خود بنید باید که از وی اخذ فیض کند بلکه اگر در کمتر از خود خصوصی از فضیلتی بنید باید که
 اہم طلب کند چنانچه موسی علیه السلام از خضر رسول الله صلی الله علیه و سلم است او را و سوخت اللهم
 صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم یعنی الهی رحمت بفرست بر محمد و
 بر آل محمد و چنانچه رحمت فرستادی بر ابراهیم و آل او حضرت مجبور رضی الله عنه میفرماید که مبدونین

محمد صلی الله علیه و آله و سلم محبوبیت صرفه است سبب تعیین ابراهیم علیه السلام خلت کزین پائین
 محبت صاحب لایت محمدی را ولایت ابراهیمی ضرورت کزین پائین وی است لیکن چون محبوبیت
 صرفه میجوید که محبوب بر زین پائین توقف نماید و در مقام خلت هم فضیلتی است گو که زین پائین محبوبیت
 صرفه است رب العالمین خواست که تفصیل مقام خلت هم بعضی پیران محمد و اتباع او کسب کنند تا آن
 منصب عالی زیر نگین آن سرور محبوبان باشند فان العبد و عافی بدایه ملک ملوکاه یعنی غلام و اپنے
 در دست اوست ملک خداوند است حق تعالی بعد از ارسال این دو فاستجاب گردانید و حضرت
 مجدد را که یکی از اتباع آن سرور است بدولت متابعت آن سرور علیه السلام باین سرفراز کرده ایم
 برین سخن آنحضرت اعتراض میکنند بلیت گزینید بر روز ششم و چشمه آفتاب را چه گناه بدترندی این
 ماجر از ابی بریره روایت میکند که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم کلمه للحکمة ضالة المؤمن
 فحیث وجدناها فقول الحق بهای معنی سخن بدین گم کرده مومن است هر جا که یابید پس می لائق تراست بگفتن
 آن ستمگه اولیا کامل که قدرت ارشاد و تکمیل داشته باشند آنها را یابید که بر مردم فائده عرض کنند
 تا مردم از آنها طلب فیض کنند و از طعن و انکار مردم پاک ندارند رسول خدا فرمود لا یزال من امتی
 امة قائمة بامر الله لا یضرمون خلعهم ولا یخلفونهم یعنی همیشه باشند از امت من جماعتی ایستاده با
 خدا یعنی برای هدایت خلق و ترویج دین ضرر نکنند اگر کسی مددگاری نشان نمکند یا مخالفت شان کند دعوت
 خلق بسوی حق سنت انبیا است اولیا بر نیابت انبیا این کار میکنند این منصب غلطی را برای انکار می
 ترک نه من حق تعالی میفرماید فان کذبوا فقد کذب رسل من قبلک جاوذا البینات و الزبر
 و الکتاب المنیر یعنی اگر تکذیب کنند ترا مردم پس غم مخور بدرستی که تکذیب کرده شده اند رسولان
 پیش از تو مآل آنکه آورده بودند شواهد النبوت سحرات کتاب بای روشنی بخش حدیث فضل العالم علی
 العابد کفصلی علی ادناکم ان الله و ملائکته و اهل السموات و الارض حتی النملة فی حجرها
 و حق الکلمات فی الماء یصلون علی معلم الناس الخیر رواه الترمذی عن ابی امامة الباهلی
 یعنی فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت من است بر ادنای شاهد ایتعالی و فرشتگان اهل آسمان زمین

این حدیث در فضیلت عالم بر عابد است

تا سرچشمه و ماهی برآموزنده خیزد و در میفرستند **مسئله** هر که دعوی ولایت ارشاد بدو کند بر
 طلب جاه و ریاست مال پس را و خلیفه شیطان است مثل سبیل کذاب و من اظلم من افتری
 علی الله کذا با افعال اوحی الی علم هیچ الیه نمی و من قال سائر انزلنا ان الله و نیست ظالمتر از کسی که
 بر خدا تعالی دروغ گوید یا گوید که وحی میشود بسوی من حال آنکه نشده باشد یا گوید که نازل خواهد کرد مانند آنچه
 خدا نازل ساخته که او مثل شیطان از راه خدا باز میدارد و نمود با لشنها مسئله اولیا را اجازت
 که اظهار نمایند انعام حق تعالی که در حق آنها شده و مرتبه و درجه قرب الهی که بفضل خود حق تعالی با آنها
 عطا فرموده و چنانچه قصاید غوث ثقلین مکاتیب حضرت مجدد الف ثانی و تصانیف شیخ اکبر از ان
 مملو است چرا که حق تعالی میفرماید و اما بنعمت ربک فحدث یعنی بنعمت پروردگار خود سخن بگو و بگو
 کریم صلی الله علیه و سلم فرموده ان الحمد لله بالنعمة شکری یعنی سخن گفتن بنعمت شکرت است و حق
 زیاده کرده و ترک کفر یعنی سخن گفتن از نعمت خدا شکر است و ترک آن کفران نعمت است این جبرید
 تفسیر از ابی بسره غفاری روایت کرد که مسلمانان یعنی صحابه سیدانستند که شکر نعمت آنست که از اظهار
 نمایند چرا که حق تعالی میفرماید لکن شکرتکم لا یزیدکم کم و لکن کفرکم یزیدکم عذابا یعنی اگر
 شکر نخواهید کرد نعمت زیاده خواهیم کرد و اگر کفران نعمت خواهید کرد و هر آنکه عذاب من شدید است حق سبحا
 بر کفران نعمت عذاب شدید گفته و دومی در فردوس ابو نعیم در جلیه روایت کرده که عمر بن الخطاب بر منبر
 برآمد و گفت الحمد لله الذی هدینى لیس قومی احد یمنی محمد خدایا است که مرا چنان کرد که
 کسی بالاتر از من نیست پستتر از منبر فرود آمد مردم از دو جای سخن پرسیدند گفت گفتند ام مگر برای شکر نعمت
 ابن ابی حاتم از یقین روایت کرد که حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما ملاقات کرد مردم پس مصافحه نمودم
 و از تفسیر آنما بنعمت ربک فحدث پرسیدم فرمود که اگر مرد مسلمان علی صلح کن خبر ده از ان مردم
 خانه خود را درین باب احادیث احوال صحابه و سلف صالح بسیار است اگر گفته شود که حق تعالی از تنزه
 نفس خود تغافل فرموده و گفت لا تؤکلو انفسکم یعنی نفس خود را با یکدیگر یاد کنید جواب داده شود
 که از تنزه نفس اظهار نعمت در صورت با هم التباس اندازند لیکن در حقیقت نمایانند اگر کمالات انفس خوش نیست

کنند و نسبت آن بخالق فراموش نماید آن ترکیه نفس است و کلمه است مذموم و اگر آنرا نسبت بخدا تعالیٰ
کنند خود را فی نفسه گشتا مشرواند و اتصاف خود بوجه عاریت بجل قوت الهی بان کمالات و لذت شکر
الهی بجا آرند و از اظهار نعمت گویند آینهی هر چند در قطر عوام القیاس دارد لیکن توحید القیاس ندارد
و الله یعلمه المقسید من المصطلح حق تعالی میداند مقصد احد المصلح از اولیاء العبد که از روی نفس
پاک اند تصور نیست مگر اظهار نعمت پس این امر اگر از اتقیا بطور آید اعتراض برونشاید که حسن ظن با مومن
بر است لیکن مرید را باید که از مکر نفس این نباشد و کمالات خود را در خیال نیارد و نفس خود را همیشه بهم
وارد و چون بترتیب تکمیل رسد و بشهادت اکابر و الهامات متواتر ملهم شود و از زمان اظهار کند تا مردم شریک
او در یافته از استفاده نمایند و مشتاق آن کمالات شوند

فصل و آنچه شیخ را با مرید ملوک باید که مسئله باید که شیخ حریص باشد بر افشای طریقه و مهربان
در حیم باشد بر مریدان که این صفات رسول کریم اند علیه الصلوٰه والسلام قال الله تعالی لقد جاءکم
رسول من أنفسکم یحزین علیکم ما عندکم خیر یحیی علیکم بالقرآن و یحیی علیکم بالقرآن و یحیی علیکم بالقرآن
رسول از حبس شما دشوار است بروی رنجاندن شما حریص است بر هدایت شما بر مسلمانان کمال مهربان
است و ترش و نباشد و مریدان را راز بکنند مگر بحق اسلام و نصیحت نبر می و شفقت کند و عفو سخت
گویی نکند که رسول کریم چنین میکرد و از تفصیلات شان اگر درباره خود میداد عفو کند قال الله تعالی
و لیعفو و لیصفح یعنی باید که عفو کند و از تفصیلات شان بگذرد و قال تعالی فیما رحمتی من الله
لئن لم یهدکم لولکم لکنت ظالما علی قلب لا یفرضوا من حوالک فاعف عنهم و استغفر لهم
و مشا و منهم فی الامس یعنی پس بسبب صحت خدا که بدست نرم هستی تو برای آنها و اگر بانهای بود
تو ترش و سخت دل بر آینه بر آگنده میشوند از گرد تو پس عفو کن تفصیلات شان از خدا طلب مغفرت
کن برای آنها و شعرت کن بانهادر کار دین و دور کردن طالبان خدا برای رضایندی خلق حرام است
قال الله تعالی ولا تطرد الذین یدعون ربهم یعنی دور کن کسانی را که یا خدا میکنند صبح و
شام الی قول تعالی فقطر دهم فیکون من الظالین یعنی اگر دور خواهی کرد از ظالمان باشی و از مومن

منفعت مالی یا دینی را متوقع نباشد چه اگر ارشاد عبادت است و اخذ اجرت بر عبادت جائز نیست
 قال الله تعالى وَلَا تَتَدَحَّصِنَاكَ عَنْهُمْ يُذَوِّذُ بَيْنَهُمُ الَّذِينَ لَا يَفْقَهُونَ كَلِمَاتِ اللَّهِ يُخَوِّفُونَ بِلِسَانِهِمْ
 در حالتیکه اراده زینت حیات دنیا داشته باشی و در دنیا نیت اجرت کنی مگر بر خدا قسم که آنست که
 عَلَيْهِمْ مِنَ الْجَزَاءِ الْإِجْرَىٰ إِلَّا عَلَى اللَّهِ يَنْصُرُ مَن يَشَاءُ ۚ وَهُوَ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ ۚ
 من بر خداست تعالی است رسول کریم صلی الله علیه و سلم برای ذای خلق صبر میفرمودند و میفرمودند هر چه
 الله تعالى اخذ می خواهد اود می آید من هذا فاصبر یعنی رحم کند خدا تعالی بر او پس من می
 را که اید اگر ده شد بیشتر ازین و صبر کرد حضرت ایشان شهید رضی الله عنه از پیر بزرگوار حضرت سید
 نور محمد بدو رضی الله عنه نقل کردند که شخصی خود را از مریدان آنحضرت میگفت روزی آن مرد از
 راه تفاوت بجانب آنحضرت سخت بی ادبی کرد و بسیار ناسزا گفت در جوابش هیچ نگفتند روز دیگر آن
 مرد آمد تا از آنحضرت توجبه گیرد و استفاذه نماید خواستم که او را بسزا رسام آنحضرت مرایع فرمودند و
 بران مرد توجبه شدند نقیبی که دیگر مخلصان را توجبه فرمودند در باره او نیز توجبه فرمودند فقیر ازین معنی
 بسیار تنگدل شد و از سبب برابر ساختن او با سایر مخلصان از انجناب تعالی نمودم آنجناب
 فرمودند که ای مرزا صاحب اگر من او را زجر و عتاب میکردم و توجبه نمیدادم حق تعالی از من می پرسید
 من ریسنه تو نوزی و دیمیت کرده بودم و یکی از بندگان من طالب آن نوزاده تو چو را محروم دیتی
 در آنوقت چگونه میگفتم که ای این مرادش نام داده بود و لهذا او را محروم داشتم و این جواب قبول می
 افتاد چندگاه ساکت ماندم با تنگدلی بعد چندی آنجناب فرمودند که ای بابا اگر چه من او را مانع
 مخلصان توجبه دادم لیکن حق تعالی مخلص را با منافق که برابر میکند و الله يعلم المفسد من
 المصلح حقیقت کار بدست خداست فیض نمیرسد مگر بدوستان مخلص نمودن این قصه بدان ماند که جناب
 عبد الله بن ابی بن سلول منافق را که بار بار در جناب آنحضرت علیه السلام بی ادبی کرده بود پیشتر
 که مؤمن مخلص بود و جناب آنحضرت بالتجاء آورد تا آنحضرت مبروی نماز خوانند و استغفار نمایند
 آنحضرت برای نماز استادن سخن خطاب فی الله عنه مانع آمد و عرض کرد که یا رسول الله این همان

کس است که فلان روز چنین گفته و فلان روز چنین گفته و حق تعالی فرموده است إِنَّ تَسْتَغْفِرَ
 لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ یعنی اگر طلب مغفرت خواهی کرد برای منافقان هفتاد بار
 هرگز نخواهد بخشید خدا آنها را آنحضرت صلی الله علیه و سلم قول عمر شنیدند و فرمودند که من زیاده ترازیفتا
 بار برائے او استغفار خواهم کرد آخر الامر آنحضرت نماز جنازه خواندند و استغفار در حق آن منافقین
 قبول نکرد و آیت نازل شد لَا تَقْرُؤْ عَلَى جَبْرَةٍ یعنی نماز خوان
 بر کسی از منافقان گاهی و استاد شوبر قبر و آیت دیگر نازل شد اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ
 إِنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ يَعْنِي اسْتَغْفَرَ كُنْ يَكُنْ بَرًّا لِلْمُؤْمِنِينَ بَرًّا لِلْمُؤْمِنِينَ بَرًّا لِلْمُؤْمِنِينَ بَرًّا لِلْمُؤْمِنِينَ
 باز آنحضرت بر جنازه کسی از منافقان نماز خواندند مسلم صاحب سند ارشاد در بابی که خود را
 با و قادر دارد و در وازه بازی و اختلاط نکشاید چه اگر شوکت او از نظر مردم کم شود و در وازه فیض آنها
 سبب و گردد و در حق رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرویست که وَمَنْ يَرَاهُ عَنْ يَجِيدِ هَابَهُ وَمَنْ
 يَرَاهُ عَنْ قَرِيبٍ حَبَّهُ یعنی هر که آنحضرت را می دید از دور بروی همیست و رعب آنحضرت می افتاد و
 بعد از آن محبت و دل او قهر می گرفت مسلم و نیز بعضی مریدان از بعضی ترجیح نداده مگر کسی را
 که طلب خدا تعالی زیاده داشته باشد این ام مکتوم نامی از اصحاب کرام بود در ذی زو آنحضرت آمد
 و گفت یا رسول الله مرا بیا موز آنچه حق تعالی ترا علم داده است تر آن وقت بیسان قویش نزد آنحضرت
 نشسته بودند آنحضرت علیه السلام بترغیب و ترهیب دعوت آنها بسوی خدا مشغول بودند آنحضرت
 جواب بن ام مکتوم هیچ نفرمودند چون آن مرد نامی بود بار بار آواز کرد آنحضرت سخن او را شنید و حکمت در
 مشغولی بر بیسان قویش آن بود که اگر آنها ایمان می آوردند جماعت کثیر شرف با سلام می شده اند
 این ام مکتوم مخلص بود و در تعلیم و اگر در میشد ضروری نداشت سبب اعتنا به عین و نقی آن بجا آید
 الا علی یعنی تر شروی کرد و در گردانی نمود و قبیله مدز و او نامی چنین آیت نازل شد که هر که طلب خدا
 محکم تر باشد در تعلیم او باید کوشید حق تعالی داد و علیه السلام را گفت يَا دَاوُدُ إِذَا سَأَلْتَ رَجُلًا طَالِبًا
 فَكُنْ لَهُ خَادِمًا وَتَقِيْمًا مَنِ كُنِيَ طَالِبًا مِنْ بَشَرٍ فَخَادِمٌ وَبَشَرٌ مَنِ كُنِيَ خَادِمًا فَطَالِبٌ

بدان کمال مناسبت
از انصاف میزان

که هر کس کند که سبب بی اعتقادی خلق الله باشد چنانچه فرقه ملائیه آنرا تجویز کرده اند که این معنی در کافیه
ارشاد داخل باشد و لهذا صوفیه را گفته اند که سرایان انکار میلین خیرین اخلاص المیزان نصب ارشاد
منصبه عالی است نیابت رسول صلی الله علیه و سلم است حق تعالی میفرماید **كَانَ اَكْرَمَ مَلَائِكَةٍ شَهِدًا**
وَمُبَشِّرًا اَوْ نَذِيرًا وَاٰتٰهُنَّ اِلٰی اللّٰهِ بِاَذْنِهِ وَیَسِّرُ لَهَا فَعْلَهُنَّ وَیُخْرِجُهُنَّ مِنَ الرِّجَالِ و ما تا خدا باشد
بر اعمال است خوشخبری و پیغمبر کما کاران را و ترسانی از دوزخ بدکاران را و درهنمایی بسوی خدا باذن
او و باشی چرخ روشنی بخش ثواب ارشاد از ثواب جمیع عبادات زائد است داری از حسن بصری تعالی
کرده که رسول خدا علیه السلام را پسیند از حال دوم و در پی اسیر ایل بودند یکی عالم بود که نماز گویند
میخواند و باز در تعلیم خلق مشغول می بود و دوم همیشه تمام شب قیام میکرد و در روز همیشه روزه میداد
رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که فضل آن عالم بر آن عابد مانند فضیلت منت بر اذنای شما -
مقام چهارم در اسباب قرب الهی و ترقی در آن بدانکه علت موجب قرب الهی جذب یعنی کشش خدا
بنده خود را بسوی خود و این جذب گاهی بی توسط امری باشد و آنرا اجتناب گویند و اکثر توسط امری باشد
و آن توسط و چیز است بحکم استقرار کی عبادت دوم صحبت انسان کامل پس جذب الهی که توسط
عبادت باشد از اثر عبادت گویند و آنچه توسط صحبت باشد از تاثیر شیخ مانند این کلام در علت
فاعلی است علت فاعلی استعداد است که حق تعالی در انسان دیت کرده است که در کلام می
از ان خبر میدهند **فَلَمْ يَكُنْ لَكَ فِئْرَةٌ عَلَيْهِمْ** یعنی پیدا کردن خداست که حق تعالی بر آن
قابلیت انسان را پیدا کرده و در حدیث آمده ما من مولود الا و قد بولد علی الفطرة ثم ابواه
یهود اند او نصرانه او عیسایند یعنی نیست هیچ بچه که پیدا شده مگر آنکه پیدا میشود بر اهل اسلام
پس در رویدارشش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی میکنند و استعدادات انسانی متفاوت اند رسول الله
فرمود صلی الله علیه و سلم **الناس معادن كعادن الذهب الغضمة** یعنی جنس انسان کان است
مثل کان های زرد و نقره از جای زر می یابد و از جای نقره و از جای آهن مانند آن و موانع قرب
الهی و اهل نفس اند و جنس عناصر و غفلت طاعت عالم و هر یک از عبادت و صحبت انسان کامل چنانچه

ملت اند برای حصول قرب بچنین هر دو چیز علت اند برای دفع موانع.

فصل در سیر آفاقی و اتمی ازین بیان واضح شد که ناقصان را برای تحصیل کمال از دو چیز نیاز
نیست یکی کسب عبادات است از عبادات و ریاضت موافق تجویز شیخ کمال کمال که رفع موانع کند
و تزکیه نفس و عناصر و تصفیه لطائف عالم امر کند که بصاحب لطائف عالم خلق ظلمانی شده اند خود را
و خالق خود را فراموش کرده اند دوم جذب شیخ کمال کمال که عطای نسبت قرب الهی نماید و از حسیض باطن
رساند و اولیا اکثر طریق سلوک را بر جذب مقدم دارند نظیر آنکه رفع موانع را مقدم دانند از تحصیل
مقاصد پس مرید را امر کنند با ذکر و ریاضت نفس و صرف خود را در ادا و استوجه دانند تا که لطائف عالم
امر مزیکی وصفی شوند و نفس با خلاق مرضیه از توبه و انابت و زهد و توکل صبر و رضا و سایر مقامات عشره
متصف شود پس سالک مستعد قرب الهی شود و انگا شیخ او را جذب کند بسوی خدا تعالی و قرب الهی
عطا فرماید و این سالک اسالک مجذوب گویند و این سیر را سیر آفاقی نامند چرا که این بزرگان تیرگی
عناصر و نفس و لطائف عالم امر حکم نکنند تا که در عالم مثال خارج از نفس خود ملاحظه نکنند و هر یک لطیفه را
نوری است تا آن نور ظاهر شود علم بصفائی آن لطیفه بکند قلب را نور زد و روح را نور مسرخ و سر
نور سیاه و غمی را نور سفید و اخفی را نور سبز میگویند چون این سیر بسیار دور و دراز است مشقت بسیار
دارد و نگاه باشد که مصونی در اثنا بر سلوک ببرد و از مقصود ناکام رود و لهذا حق تعالی حضرت خواجه
نقشبند را بقدم جذب بر سلوک الهام فرموده مرید را اول توجه القاء ذکر در لطائف عالم امر میکنند
تا قلب روح و سر و غمی و اخفی در اصول خود خالی و تهلک شوند و این سیر را سیر انفسی گویند و در ضمن
این سیر انفسی اکثر سیر آفاقی نیز حاصل شود چرا که از لطائف عالم امر مظلّمها و کدورتها بهم بر طرف شود و قرب
بهم حاصل شود بعد از آن برای تزکیه نفس قالب مرید را ریاضت امر میکنند پس مرید را ریاضت امداد و توجهات شیخ
تزکیه نفس و عناصر هم حاصل شود و این سالک امجذب سالک گویند و این سیر را اندراج الهایت فی البدایت گویند که
جنبه آخر کار بود ابتدا منبج شد و چون بعد فانی لطائف عالم امر را ریاضت کرده شد و صولت و
شدت نفس از عبادت لطائف عالم امر گم شد و ریاضت بروی آسان گشت ثواب عبادات بعد

اندرج الهیات
فی البدایت

فای لطافت زیاده شد از خجالت این سیر سهل و اسرع شده و اگر مرید درین سیر پیش زکمال
بمیرد محروم مطلق نخواهد بود که ذکر قلب را اول صحبت بدست آمده و الله اعلم

فصل در برکات عبادات بدانکه از عبادات کامل قرب الهی قسمی ترقی پذیرد که مستحب باشد و از

عبادات ناقص قرب حاصل شود لیکن غیر مستحب چرا که ثواب عبادات ناقصان کمتر است از ثواب
عبادات کاملان چرا که بالا گذاشته که عبادت همه عالمیان بمنزله ظل است مر عبادت ملی را هیچ نمین
فرق است در برکات عبادات شان شایع گفته اند که از عبادات ناقص آنقدر قرب حاصل میشود

که اگر بالفرض شخصی پنجاه هزار سال عبادت کند تا بدرجه ادنی اولیا برسد و مرتبه ولایت یابد و لقا
تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ الْمُنِيِّ يَوْمَئِذٍ كَانَ مَقْلَدًا كَخَصْمَيْنِ أَلْفَ مَسَدَةٍ یعنی بالا میرود

ملائکه و جبرئیل بسوی حق در روزیکه مقدار آن پنجاه هزار سال است گویا کنایه از آنست چون تمام عمر دنیا
هم آنقدر نباشد پس حصول ولایت بجز در ریاضت مجاهده تصور نیست مولوی روم میفرماید میت

سیر زاهد بهر شبی یکروزه راه بسیر عارف هر دمی تا تحت شاه پاپس باید دانست که مشایخ که مریدان را
بر ریاضت مجاهده امر میفرمایند مقصود از آن تصفیه عناصر است و تزکیه نفس حصول قرب بلکه تصفیه

تزکیه هم بجز عبادت نیست و تا که تاثیر صحبت مشایخ با وی یار نمیشود بلکه بعضی اکابر چنان
میگویند که هر عبادت که در آن محنت و مشقت بسیار باشد آن عبادت برای ازاله ذل نفس تاثیر

تمام دارد و لهذا ذکر چهار بعینات خلوة مانوس امثال آن اختراع کرده اند و این سخن از آن مستنبط
میشود که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده **خَصَاءُ امْتَنِي الصَّيِّطُ** یعنی خصی شدن است من

روزه داشتن است یعنی هر گرا شهوت غالب باشد از روزه داشتن دفع کند چون در روزه مشقت
است لهذا رسول کریم صلی الله علیه و سلم برای دفع قوت شهوانی تجویز فرمودند نماز را و حضرت فرمود

عالمشان خواجیه و والدین نقشند رضی الله عنه و امثال شان حکم کرده اند بدانکه هر عبادت که موافق
سنت است آن عبادت مفید تر است برای ازاله ذل نفس و تصفیه عناصر و حصول قرب الهی لهذا

از بدعت حسن مثل بدعت قبیله اجتناب میکنند که رسول الله فرموده صلی الله علیه و سلم **كُلُّ عِبَادَةٍ**

منی بلی کسروی قیام
نمودن است هر چه
در این است

ساقط است بجز و میوزنی خزند دفع رد ایل نفس و قتل شیطان و دسواس بی طور نیست ممکن است
 بمت محال است سعدی که راه صفا + توان رفت جز در پی مصطفی با صلی الله علیه و سلم اگر کسی
 گوید که اگر همچنین باشد پس باید که در سلاسل که ریاضت شاقه استعمال کند کسی بمرتبه ولایت نرسد
 و این باطل است گفته شود که اولیاء الله همه تابعان سنت اند بعضی از آن در متابعت فوقیت دارند بر
 بعضی و اگر بدعت را به یافته و بعضی اعمال آنها را به یافته پس آن بعضی اعمال اگر موجب زودیا و قرب نباشد
 دیگر اعمال موافق سنت و صحبت مشایخ مکمل آنها را و تنگی بری میکند و بدرجه کمال میرساند علاوه آنکه آنچه
 بدعت و بعضی اعمال آنها را به یافته بنا بر خطا و اجتهاد است و مجتهد مخطی معذور است یکدرجه ثواب دارد
 و مجتهد صیب و درجه ثواب دارد و اگر چنین نباشد عافیت بر فقها بلکه بر تمام عالم تنگ میشود و الله تعالی عالم
 فصل در تاثیر مشایخ بدانکه ناقص و کامل هر دو از صحبت کامل تر از آنها اخذ فیض میکنند انبیا مثل حضرت
 یوشع بن نون و مانند آن از جناب و لوا العزم مثل حضرت موسی علیه السلام اخذ فیض میکردند مسلم
 ناقصان را حصول ولایت نشود مگر بتاثر صحبت کاملان چرا که آنها عبادات آنها شمر ولایت میتوان شد
 چنانچه بالا گذشت و جذب طلق که از اجتهاد گویند در حق شان تصور نیست برای عدم مناسبت و با حقیقت
 پس حصول فیض از حق سبحانه تعالی در حق عوام تصور نیست مگر توسط شخصی که در باطن مناسبت با خدا
 و در ظاهر مناسبت با بندگان داشته باشد و آن رسول الله است یا نائب و بدون نائب سبب ظاهری
 باستفیضان حصول فیض متعدد است حق تعالی میفرماید کون فی الارض ملائکه یکتون
 مظهرین لذلکنا علیهم من السماء فلکما ترسلون یعنی اگر بودی در زمین فرشتگان که میرفتند
 قرار گرفتگان هر آینه میفرستایم بر آنها از آسمان فرشته را بعنوان رسالت لهذا بعد وفات رسول
 صلی الله علیه و سلم از قبر شریف فیض میتوان رسید بعد از آنکه مناسبت الصویقه پس اسطه دیگری باید
 نائب پیغمبر وارث او و قال علیه السلام العلماء و رثة الانبیاء علماء ظاهر و باطن ایشان پیغمبران اند
 مسلم بعد از آنکه شخصی بمرتبه کمال رسیده و از جناب الهی بواسطه فیض میتواند رسیده و از عبادات
 هم ترقیات میتوان کرد و حق تعالی میفرماید و اعبدوا و اقربوا یعنی سجد کن و با خدا نزدیکی جو و از ترقیات

رسول کریم و از قبور اولیایم اخذ فیوض می توان کرد مسئله مقصود اصلی از ارسال رسل همین تاثیر
 صحبت است چرا که مسائل فقه و عقائد از ملائکه هم استفاده می توان کرد چنانچه حدیث جبریل ثلاث یکند
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده هَذَا جِبْرِيلُ جاءَكم ليعلمكم دينكم اين جبریل است
 آمده پیش شما تا پیاپی آموزد شما را دین شما پس مناسب است تا به موقوف نیست مگر تاثیر صحبت که شمر ولایت
 است لهذا رسل از بشر آمدند حق تعالی می فرماید كَذَّبَ جَاءَ كَذَّبَ رَسُولُ مِنْ أَنْفُسِكُمْ هر آنکه شما را
 رسول از جنس شما فرموده که کان فی الآخرة ملائكة عِشْنِي الاینه مسئله بعضی کس را
 که استعداد بسیار قوی داده است گاه باشد که از روح پیغمبر یا از روح کسی ولی او را فیض رسد و بر تبه
 ولایت ساند و از او ایسی گویند چرا که او می قنای بی دریافت صحبت سید البشر صلی الله علیه و سلم اخذ
 فیض را از جناب کرده مسئله ریاضت تهایی تاثیر صحبت برای ازاله رذائل نفس و حصول ولایت کفایت
 نیکند و تاثیر صحبت انبیا که بالا صلا کمالات ولایت کمالات نبوت نیز حاصل میدارند و تاثیر صلح کسانیکه
 به بیت کمالات نبوت دارند چنانچه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم هم برای دفع رذائل نفس و حصول
 ولایت کفایت میکند لیکن نه آن مشابهت که در یک و صحبت کفایت کند بلکه در مدتی تاثیر صحبت
 دیگر اولیا بدون ریاضت مرید تنها کفایت نمیکند که اگر فقط جذب از کسی ولی بدست آید بدون ریاضت
 و سلوک آن است فائده جذب الهی که بواسطه انبیا علیهم السلام است اجتناب صرف است همچنین آنچه
 بواسطه انبیا است و آنچه بواسطه اولیا است هدایت صرف است که موقوف است بر نیابت و آنچه بواسطه
 ارباب کمالات نبوت است اصحاب باشند یا غیر آن اجتناب است که در آن بوی هدایت است یا هدایت
 است که در آن بوی اجتناب است اول را مرادیت ثانی را مریدیت گفتن لائق است والله یجتمی
 الیکم من یشاء و یهدی الذین یشاء یعنی حق تعالی را اجتناب میکند هر که را خواهد یعنی بدون سعی او برگزیده
 میکند و هدایت میکند کسی را که رجوع می آرد مسئله جذب مطلق که عبارت است از اجتناب چنانچه انبیا را
 میباشد بسبب مناسبت با مبدء فیاض اولیا را هم دست میدهند لیکن بعد حصول مناسبت تام
 با حق تعالی چنانکه مانع از جذب مطلق عدم مناسبت بود و آن بمناسبت متبدل ششین معلوم شد

یعنی پیغمبر گزین شده

که صوفی چون سیر مریدی واصل شود و دیگر سنازل طی کرده بمقام محبوبیت رسد و متابعت بر حلق
 خدا صلی الله علیه و سلم محبوب خدا گردد و در وقت اجتهاد او بنیابت موقوف نباشد پس از آن پنجم
 ترقیات او را خواهد شد سیر مرادی خواهد شد **مسئله** گاه باشد که اجتهاد و جذب مطلق مرید دست
 دهد و سیر او را دست نداده باشد پس درین صورت مرید از سیر فضل شود و مراد وی ما شیخ تاج الدین ترقی
 کرده که گفت که گاه باشد که حق تعالی جذب کند بنده را بسوی خود هیچ استادی را بروی نگذار و از
 حسن پرسیدن که مرشد تو کیست فرمود پیش ازین عبد السلام بن شمس بود اکنون ده درویش است
 پنج در آسمان است و پنج در زمین است سائر شمس پرسیده شد که مرشد تو کیست گفت پیش ازین حماد
 عباس بود اکنون از دو دریا بخورم دریای نبوت و دریای فتوت **مسئله** هر چند مرید از سیر فضل
 شود لیکن حق تربیت شیخ برگردن او باقیست فائده چون مذکور شده که ترقی در قرب باز سه چیز است
 برکات عبادات و تاثیر مشایخ و جذب مطلق پس باید دانست که از برکات عبادات قوت و وسعت
 و اقریبیت حاصل میشود لیکن در یک مقام و ترقی از مقامی بمقامی یعنی از ولایت صغری بولایت
 کبری و از ان بولایت علیا و از انجا بکمالات نبوت تواند شد و از تاثیر صحبت ترقی از مقامی بمقامی
 حاصل میشود اما مقام شیخ و از جذب مطلق ترقیات از مقامی بمقامی الی ما شاء الله تعالی و بت سید
 و الله تعالی اعلم

فصل در استعداد بدانکه حق سبحانه و تعالی در انسان استعداد قریب معرفت خود نهاده و آن
 استعداد مستلزم هدایت بالفعل است قال الله تعالی لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ
 ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یعنی هر گاه پدید کردیم انسان را در بهترین
 حقیقت یعنی استعداد و کمالات را در پسترد کردیم او را پائین تر از پائین تا آنکه مثل خود را یا ناخیر تر از خود
 را عبادت کند مگر کسی که ایمان آورد و عمل صالح کرد و قال علیه السلام ما من مولود الا هو فطر علی فطرت
 علی فطرة شریکة یهودیة نصرانیة لیکن افراد انسانی در کیفیت استعداد مختلف اند قال علیه السلام
 الناس معادن الذهب الفضة خیار کفر فی الجاهلیة خیار کفر فی الاسلام اذا فقهوا

پس چنانچه در معاون اختلاف است که اهل بیت فیه معدن آهن و نحاس نیست و اهل بیت معدن فیه نیست همچنین افراد انسانی قابلیت متنازه دارند قال الله تعالی و قد خلقکم الموائما
یعنی بدستیکه خدا شما را بر چند طور پدید آورد این کیفیات ناشی اند از صفات نفس و عناصر از شدت و ضعف
و مانند آن هدایت و ضلالت هر دو های ظاهر میشود و خیار کوفی الجاهل و خیار کوفی الاسلام
بر آن دلالت میکند صدیق اکبر تعبیر کرد و در حق عمر فرمود و خیار کوفی الجاهل و خیار کوفی الاسلام
و نوعی دیگر است سبب اختلاف استعداد انسانی که طرفی او ظلال سماوی اند و ظلال کبریا و
مرتبه یا صد مرتبه الی ما یعلمه الله تعالی و نیز بعضی ظلال اسم الهادی اند و بعضی ظلال اسم المفضل
این نوع استعداد مستلزم هدایت و ضلالت است هر که سبب تعیین او ظل اسم الهادی است هر آینه تبت
خواهد رسید و هر که سبب تعیین او ظل اسم المفضل است او هر آینه گمراه خواهد بود لیکن از بودن سبب تعیین
شخص ظلال اسم الهادی لازم نیست که بدرجه ولایت رسد اما هر که حق تعالی بفضل خود بر مرتبه رساند
آزمان تفرقه مراتب بسبب قرب بعد ظلی که سبب تعیین است بطل ظاهر خواهد شد هر که سبب تعیین
اعلی و اقرب باشد ولایت او اشرف خواهد بود و صدیق چون سبب تعیین دایره ظلال لفظی بود
انحصرت در مرتبه ولایت هم سبق و اشرف آمده بلکه ثمره اختلاف استعدادات بنوع ثانی
یعنی باعتبار بادی تعینات و ولایت ظاهر میشود و خصوصاً در ولایت صفری و ثمره اختلاف بنوع
اول و جمیع مقامات ظاهر میشود چه که معامله با طائف عالم مر فیوض بیادی تعینات در ولایت
صفری است چیزی از آن رو ولایت کبری هم و در اکثر دایره ولایت کبری معامله بنفس است و در ولایت
علیا با عناصر گانه و در کمالات نبوت با عنصر خاک مافوق آن هدایت مهادنی و الله اعلم سبل
مکن است که بعضی اولیا از بقیة طیبت بعضی اینا پیدا شده باشند و هم از طیبت اگر م رسول الله صلی
علیه و سلم پیدا شده باشند سوال آن معنی معقول نمیشود چه که هر کس از نطفه الدین خود پیدای شود
جواب اکثر چیزهاست که بغفل انسان ثابت نمیتواند شد از شرع ثابت میشود و کشف الهام چنانچه
نفس ولایت که عبارت از قرب محیی است امام محی السنه بنوی رحمة الله علیه و تفسیر معالم التنزیل و

و این نزد
پیون است
باوقالی

تفسیر کریمه منها خلقکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاسره اخر ای قول عطای خرابه
ذکر کرده که گفته نطفه که در رحم قرار گیرد و فرشته پاره خاک می آرد از مکانی که در آن دفن کرده اند
پس نطفه می اندازد پس از خاک نطفه آدمی پیدا شود و خطیب از ابن مسعود رضی الله عنه روایت
کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ما من مولود الا فی سوره من قوبه التي یولد منها خلق
و دالی امره دالی توبه التي خلق منها ید فی فیها و انی و ابایکم و عس
خلقنا من توبه و لحدقه و یهاند فی یعنی نیست هیچ مولود مگر آنکه در ناف و خاکی است که از آن پیدا
شده بود پس چون بارزل عمر یعنی بوقت مرگ رسد باز گردانیده شود و همان خاک که از آن پیدا شده بود
دفن کرده شود در آن بدستیکه من و ابوبکر و عمر از یک خاک پیدا شده ایم و کجا مدفون خواهیم شد میرزا
محمد بدخشانی رحمه الله گفته که این حدیث را شواهد از ابن عمر و ابن عباس و ابوسعید و ابوبهریره
بعضه را بعضه قوت میدهد و تنبیه در شرح صحیح بخاری در کتاب جنازه قول ابن سیرین آورده
که گفت اگر قسم یاد میکنم صادق و شک ندارم در آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر از یک طینت
پیدا شده اند و رسول کریم عبدالله بن جعفر را فرمود که تو از طینت من پیدا شده و پدر تو با فرشتگان
در آسمان طیران میکند و جاز است که خاکی که حق تعالی برای پیغمبری مهیا کرده باشد از بدو
خلقت زمین آنرا با نوار برکات نزول رحمت پرورش کرده باشد از جلد آن چیزی بقیه مانده باشد
که خیمه یا شخصی از او بیا شود این امر محال نیست از شرح مستفاد و از کشف ثابت میشود این را
در اصطلاح اصالت گویند و صاحب صالت و نظر کشفی چنان بنظری در آید که گویا جسد او مرصع است
از جواهر و اجساد دیگران از آب گل مسلمه اصالت هر چند موجب فضل است اما انفضلیت حقا
اصالت بر کسی که انفضلیت شان با جماع ثابت است لازم نمی آید یعنی آنکه عبدالله بن جعفر موجب نص
حدیث صاحب صالت است حال آنکه عثمان علی حسن و حسین رضی الله عنهم از وی فضل اند با جماع -

مقام پنجم در مقامات قرب الهی بدانکه حق سبحان و تعالی موصوف است بصفات وجود حقیقیه و اضافیه
و صفات سلبیه اسماء حسنی چنانچه قرآن و حدیث بدان ناطق است و از کشف اولیا ثابت است که اسماء

و صفات الهی را ظلال اند و اسما و صفات الهی سبادی تعینات انبیاء و ملائکه اند و ظلال سبادی تعینات دیگران اند اگر کسی گوید که قتل و شریع تجویز نمیکند که اسما و صفات الهی را ظلال باشند خود مجد و الف تانی رضی الله عنه در مکتوب صد و سبست دوم از جمله ثالث نوشته اند که واجب تعالی را ظل نبود که ظل موهوم تولید مثل است و نبی اوست شبه عدم کمال لطافت صلی هرگاه محمد صلی الله علیه و سلم را از لطافت ظل نبود خدای مجهر را چگونه ظل باشد جواب گفته شود که مراد از ظلال نه آنست که عوام آنرا فهمند بلکه مراد آنست که لطافت انداز مخلوقات الهی که آنرا نسبت تمام است با اسما و صفات الهی که بدان مناسبت اسطر میشوند برای رسانیدن فیض وجود و توالیع وجود از اسما و صفات الهی با عالمیان بدین مناسبت آنرا بنابر ساحت ظل گفته میشود یا در حالت سکر ظل دانسته میشود چنانچه حضرت مجد و در همان مکتوب نوشته اند که تقسیم علوم اگر اثبات نسبت نماید در میان واجب تعالی و مکن شریع مایه ثبوت آن وارد نشده است همه از معارف سکریه است موجد و در خارج بالذات و بالاستقلال حضرت ذات است صفات تا تحقیقیه او تعالی و تقدس با سوائی آن هر چه باشد بایجاد و تعالی موجد گذشته است و مکن مخلوق حادث است و هیچ مخلوق ظل خالق نیست این علم خلقت عالم سالک را در راه بسیار بکار می آید و کشتان کشتان چل می بر و فقیر گوید آنچه در حدیث وارد شده است ان الله تعالی سبعون الف حجاب من نور و ظلمة لو کشف لاحرق سبجات وجهه ما انتهى الیه بصره من خلقه یعنی بدستیکه برای خدا تعالی هفتاد هزار حجاب انداز نور و ظلمت اگر دور میشدند آن مجاہد هر آینه می سوخت و شنی روی او با نتهای بصرا و از خلق او و حدیثی دیگر نیز مسلم روایت کرده است حجاب النور لو کشف لاحرق سبجات وجهه ما انتهى الیه بصره من خلقه یعنی حجاب و تعالی نور است اگر دور میشد هر آینه می سوخت و شنی روی او با نتهای بصرا و از خلق او و حدیثی دیگر آمده است که جبریل گفت یا محمد دفوت من الله و نواحد دفوت منه فقط فقال کیف کان یا جبریل قال کان بسی و بینه سبعون الف حجاب من نور یعنی ای محمد نزدیک شدم من از خدا بحدیکه گاهی نزدیک نشده بودم و در این بین حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که چگونه بودای جبریل گفت که میان من و او هفتاد هزار پرده از نور بود شاید که مراد اینست

مبارکی

تغیبات

تحقیق

هیچ مخلوق

ظلم خالق

نور

مؤخرت اعظم

حجاب همین ظلال باشد یعنی اگر خلقت ظلال نبودی عالم معدوم شدی لغناء ذات تعالی عن العالمین
یعنی بسبب بی پروا بودن ذات آواز عالمیان و لفظ مسموعان در کلام عرب برای کثرت می آید و آنچه در
حدیث حجب نور و ظلمت وارد شده بودید قول صوفیان است که مبادی تعینات مومنین حجب نورانی
اند که ظلال اسم الهادی اند و مبادی تعینات کفار حجب ظلمانی اند که ظلال اسم المضل اند غوث الثقلین حضرت
علیه السلام حقیقت جمیع المحجبات و وصلت الی مقام لفظ کان جدی فادنائی یعنی دریدم
تمام حجابها تا که رسیدم من جای که بود جسد من پس نزدیک کردم تا آنکه تجاوز کردم از بیع مراتب ظلال
که ولایت صغری از آن عبارتست رسیدم بسبب تعین محمد صلی الله علیه و سلم که در مرتبه صفات است که
از ولایت کبری نامند سوال اسما و صفات الهی و ظلال آنها را چه اسب تعین انسان یگویند جواب
چون دانسته شد که اِنَّ اللهَ يَعْلَمُ الْغُیُوبَ پس برای آن صفات و ظلال برای رسانیدن فیض الهی
از وجود و توابع وجود واسطه شود سوال تعین شخصی فرع وجود است با همین جوهر چنانچه در حلقه مقرر است
پس اسما و صفات با نفس مبادی تعینات عالم میتواند شد پس وجود و ظلال چه دیگر است و اگر مبادی
تعینات نمیتواند شد پس مبادی تعینات انبیا و ملائکه چگونه شد جواب آنکه مبادی تعینات
میتواند شد لیکن در پیرایش ظلال ماسخن آن واسطه برای رسانیدن فیض حکمتی خواهد بود و الله تعالی اعلم
اگر تمام مبادی تعینات صفات و اسما با نفسهای بودند تمام عالم در رنگ انبیا و ملائکه معصومی بودند و
مقتضای ذات هر یک جذب مطلق می بود و مقتضای صفات جلای و جمالی آن بود که بعضی مومن باشند و
بعضی کافر و بعضی صلاح و بعضی فاسق تا آنکه رحمت و قهر و غیره صفات هم منزه ظهور آید قال الله تعالی وَلَوْ
سَبَّحُوا بُيُوتًا كُلِّ بُيُوتَةٍ لَهُ أَهْلٌ لَّكُنَّا نَحْكُمُهُمْ هَذَا هَذَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ
أَجْمَعِينَ اگر میخواستیم هر آینه سیدیم هر کس را بهر ایت او لیکن ثابت شده است تقدیر از من هر شیء پر فرمایم
که جهنم از حیوان و آدمیان فائده تفاوت و مبادی تعینات انبیا و ملائکه آنست که در صفات الهی دو
اعتبار باریت یکی جهت وجودشان فی انفسها و جهت قیامشان بذات حق تعالی پس صفات
از جهت اول مری انبیا اند و جهت ثانی مری ملائکه اند پس ولایت ملائکه نسبت بولایت انبیا اعلی و

تقرب است بسوی خدا تعالی لیکن ملائکه را از مقام خود ترقی نیست که مفهوم کریمه و مَعْنَا اَلَا کُلُّ
 مَقَامٍ مَّعْلُومٍ یعنی نیست کسی از مابین ملائکه مگر آنکه در مقام است معلوم که ترقی از آن نیست انبیا ارتقا
 است هم بتمام ملائکه و هم بالاتر از آن که کمالات نبوت و کمالات اولوالعزم اندازی غیر از کمالات این
 جهت انبیا از ملائکه افضل گشتند چنانچه عقیده اهل حق است چون انبیه تهیدند و روشد پس بدانکه سبب
 ریاضت و معبادت و متابعت صاحب شریعت صلی الله علیه و سلم و تاثیر صحبت آن سرور علیه الصلوة
 بواسطه یا بواسطه کثیره چون صوفی از مقام خود در اقربیت حق سبحانه تعالی ترقی میکند با آنکه آن صوفی را
 با جناب الهی آنقدر تقرب بهم رسد که اصل او راست یعنی ظل را که سبب تعین او است آن زمان بر صوفی در
 اصطلاح اطلاق ولی کرده میشود و مراتب تقرب هر چند چون و بیگونی اند لیکن در عالم مثال تمام عالم
 بصورت دایره بنظر کشی می و آید و آنرا عالم امکان میگویند و عرش مجید بصورت قطره دایره بنظری آید و در
 قوس تحتانی عناصر رجه و نفس شهود دیگر دو دایره لطافت پنجگانه عالم امر در قوس فوقانی ظاهر میشود و از
 آنگشتن آن ظلال اسما و صفات هم بصورت دایره شهود میشود و صوفی خود را در عالم مثال می بیند گویا هم
 میکند و ترقی می نماید تا بمحدیکه در دایره ظلال داخل میشود و باصل خود میرسد و در رنگ اصل می یابد و وجود
 اصل باقی می بیند خود را در آن فانی بتهلک می بیند قسمی که از خود بیچ من و دانی می یابد و بوجود اصل باقی
 می بیند و این سیر را در اصطلاح سیر الی الله گویند و این دایره ظلال اثره ولایت صغری و ولایت اولیا
 باشد اکثر اولیا همین ظلال را در صفات گفتند و صفات را عین ذات دانستند در حالت سک
 با الحق قائل شده اند بعد از آن چون از سبب تعین خود ترقی کرده در دایره ظلال سیر واقع شود آن سیر را
 سیر فی الله می گویند و در حقیقت این سیر الی الله است فائز به آن ای برادر که هر چند صفات حقیقه
 حق تعالی هفت اند یا هشت اند چنانچه علماء کلام بدان کلمه کرده اند اما جزئیات آن صفات و غیره را
 نهایت ندارد اما احسنی تعبیر است بودند در آن احادیث دیگر اسما و در توحید هزار اسم مذکور شده اما در
 نسخ نباید دانست که نهایت ندارد حق تعالی یفراید وَلَیْسَ لَیَّ الْاَکْهَمِ مِنْ تَجَرُّوْةٍ اَفْلاَکُمْ
 وَ الْجَهْرُ یَمْدُکُمْ مِنْ بَعْدِهِ مَبْعُودُهُ اَجْمَعُ اَفْلاَکُ کَمَا تُلَکُ اللهُ یعنی اگر تمام شمار زمین قلم باشند و دریا

بیان
 الی الله تعالی

و در کتب
 اهل حق

و هفت دریا دیگر همچنین سیاهی باشند کلمات الهی پایان نرسند مبنی کلمات مع که بر صفات کمالات
 ولایت دارند تا نام نشوند چنانچه سعدی گفته بیت نخستش فایقی دارد نه سعدی را سخن پایان به میرود
 تشبیه مستقی و دریا همچنان باقی به چنانچه صفات حق تعالی غیر تنهایی اند ظلال صفات هم غیر تنهایی اند
 حق تعالی میفرماید آیة مَا عِنْدَ كُمْ يُعْذَرُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ یعنی هر چه نزد شماست فانی است هر چه
 نزد خداست باقی است پس اگر در ولایت محضی و مراتب ظلال کسی تفصیل بکند ابداً باقی قطع نشود
 لیکن هر کس در مراتب ظلال هر قدر که در حق او تقدیر است سیر میکند و نیز نظر اعلی باشد و از اعلی دیگر و مرتبه
 ثانیه و ثالثه و رابعه الی ماشاء الله عبادت صوفی در مرتبه ترقی عروج کرده باهل خود میرسد و در آن فانی
 میشود و از آن ترقی کرده واصل آن فانی میشود و همچنین بهر نظر که میرسد خود را در آن فانی و تهلک می بیند
 بوجه و آن باقی می نماند همین است معانی بیت مولانا ی رومی گفته بیت بقصد و هفتاد قالب دیده ام
 همچو سبزه بار بار دیده ام به بعد از آن اگر رعایت شامل حال صوفی شود از آنجا عروج واقع شود و بهشت
 چنینچه خدا صلی الله علیه و سلم دخول در دایره اسما و صفات میسر گردد که اصل این دایره ظلال است و سیر که در آن
 واقع شود سیر فی الله خواهد بود و شمع در ولایت کبری خواهد بود که ولایت انبیا علیهم السلام است دیگر از آن
 به تعبیت این دولت سیده هر که رسیده نهایت عروج لطائف پنجگانه عالم امر نهایت این دایره است
 بعد از آن محض فضل الهی جلشانه از نیقام عروج واقع شود و سیر دایره حصول اینها خود بود و اگر گذشت آن دایره
 اصول بعد از طی آن دایره فوقانی ظاهر میشود حضرت مجدد الف ثانی میفرماید که چون غیر قوسی ظاهر نشود
 بهمان قوس اختصار کرده اند و این سری خواهد بود که بر آن اطلاع نمخشیدند و این اصول سه گانه اسما و صفات
 که مذکور شد مجرب و اعتبارات اند در حضرت ذات تعالی و تقدیر حصول کمالات این اصول سه گانه مخصوص
 بنفس طئه است و حصول طینان نفس بعدین موطن میر گردد و در همین مقام شرح صدر حاصل میشود
 و سالک سلام حقیقی شرف یگردد و نفس طئه بر تخت صدر جلوس میفرماید و به مقام رضا ارتقای نماید این
 موطن منتهای ولایت کبری انبیا است حضرت مجددی فرماید که چون سیر تا باغبارسانیدم تو هم بشدم
 که کام تمام شد نداد و اندک نیز تمهید تفصیل هم انظار شد که یکبار زوی طیران است اسم اباطن تعلق او

معنی بیت مولانا

ولایت کبری

حیادی تعینات لازم علی است شروع دین سیر نمودن قدم نهادن است در ولایت علیا و ولایت ملائکه
 حضرت مجد و میفرمایند که بعد از حصول وجع اسم الظاهر و اسم الباطن چون طیاران ارفع شد معلوم شد که
 ترقیات بالا صالت نصیب عنصر ناری است و عنصر هوایی و عنصر آبی ملائکه را ازین عنصر گرانصبیت چنانچه
 وارد شده که بعضی از ملائکه از نار خلق مخلوق اند و تسبیح شان سبحان من جمیع بین المظاهر الشلیح است
 و فوق آن بفضل الهی چون سیر واقع شود شروع در کمالات نبوت خواهد بود و حصول این کمالات مخصوص
 انبیاست علیهم السلام و ناشی از مقام نبوت است کمال بعان انبیا را نیز تبعیت ازان کمالات نصیب
 است در میان لطائف انسانی حظ وافر ازین کمالات بعضی خاک است و سایر عناصر و لطائف عالم خلق
 و عالم العرّاق آن هستند چون این عنصر مخصوص بشهرت خواص بشهرت خواص ملائکه افضل گشتند کمالات
 جمیع ولایت صفری و کبری علیا همه ظلال کمالات نبوت شیع و مثال آنست در دایره کمالات نبوت چون
 مرکز سیرسندان مرکز بصورت دایره ظاهر میشود و آن دایره کمالات رسالت است که بالا صالت بلنیا
 مرسل مخصوص است دیگر هر کرا سید شود و بخیل تبعیت میسر شود و چون مرکز آن دایره ثانی رسیده میشود
 آن مرکز هم بصورت دایره ظاهر میشود که آن دایره کمالات اولوالعزم است عالی است از مثالیت انبیا
 اولوالعزم را چون این منصب هندی قیام امثیا بوی باشد بعضی صاحب دولتان از اولیا باشند که تبعیت
 انبیا این منصب بوی عطا میشود حضرت مجد و میفرمایند که چون این سیر باخجام رسانیدم شهود گشت که
 اگر بالفرض قدم دیگر در سیر افزاید و در عدم محض خواهد افتاد و اذ لکین دانه الا عدم المحض ای فرزند
 ازین ماجرا در تو هم نمانی که عطا در شکار آمد و صوفی سبحانه بعد داء الوفاء ثم و سراء السراء یعنی
 حق تعالی هنوز در راه الورا پس در راه الورا است این ولایت نه باعتبار حجب است چه حجب تمام مرتفع گشته بلکه
 باعتبار ثبوت غلظت کبریا است که مانع ادراک است فهو سبحانه اقرب فی الوجود و ابعد فی
 الوجود یعنی حق تعالی در وجود و قریب تر است در ادراک بعید تر بعضی کمال مرادان باشند که در کسور اوقات
 عظمت کبریا بطیف انبیا علیهم السلام ایشان را جاده هندو محرم بارگاه سازند و محمول معهم ماعمل این اعمال
 مخصوص نیست و جدانی انسانست که از مجموعه عالم خلق و عالم امر ناشی گشته مع ذلک ترسین دین موطن

این
 سر زود بخورند

۴
 زیرا که در آن
 جزم معنی نیست

۴
 سر زود شود
 ایشان را برین
 سر زود شود

بفرض

له
بمن مایلین
وهم بود

مع
فان صلیح من
ویند و نماز و غیر
شیراز خدای

معبودیت

سیر غرض خاک است کمالات این مقام مخصوص بهیت و جدانی است انجمن کس بعد قرون متداوله هزار ساله پیدا میشود و ظهور سراسر اوقات عظمت و کبریا متعلق بحقیقت کعبه ربانی است حضرت مجدد میفرمایند بعد از مرتبه علیا نور صرف که از این فقیر حقیقت کعبه ربانی یافته مرتبه است بس عالی که حقیقت قرآن است کعبه بحکم قرآن قبله آفاق شده حضرت سیف الدین میفرمودند که علامت انکشاف انوار قرآن مجید غالباً در و دقلی بر اطن عارف است گویا کرمه انا سنلجی و حکیک فو که نقیلاً بد رستیکه بار توانا دل کنیم کلام ثقیل ایما و این معرفت دارد حضرت مجدد میفرمایند که فوق این مرتبه بقدره مرتبه است بس عالی که حقیقت صلوة است تواند بود که ایما باین حقیقت صلوة رفته باشد آنچه در قصه معراج آمده که فیما یأخذه فان الله یعطی یعنی بشی محمد که خدا نماز میگذارد یعنی عبادتیکه نمایان مرتبه تجرد و تنزه بود مگر از مراتب وجود صادر گرد و فیه العابد و هو المعبود در این مرتبه کمال و محبت و امتیاز و جوهر حضرت عروۃ الوثقی میفرمایند که استلزام از که درین ادای صلوة است نفس را در آن خطی نیست و درین الزام و در ناله و فغانست و مرتبه نماز در دنیا رتبه ریت است و در آخرت حضرت مجدد میفرمایند که دولت یثرب که سرور عالمیازاد شب معراج و بهشت میسر شده بود در دنیا و نماز میسر شد و لهذا فرمود الصلوة معراج المؤمن و فرمود اقرب ما یكون العبد من الرب فی الصلوة حضرت عروۃ الوثقی میفرمایند هر چند در دنیا ریت نیست اما کار ریت است یعنی در نماز حضرت مجدد میفرمایند مرتبه بقدر که فوق حقیقت صلوة است استحقاق معبودیت صرف است و آن فوق را ثابت است را انوطن است نیز کوتاهی بنمایا اگر چه همچون باشد اقدام تحمل انبیا و اکابر اولیایم السلام را سیر تا نهایت مقام حقیقت صلوة و فوق این مقام معبودیت صرف است که هیچ کس را از ان دولت میسر نیست لیکن الحمد لله سبحانه که نظر از انجا سخ نصرموده اند و بقدر استعداد و گنجایش داده مصرعه بلا بودی اگر آنهم نبود ی با حقیقت کلمه لا اله الا الله و نبی مومن میگرد و دومی لا اله الا الله نسبت بحال بتدیان لا معبود الا الله چنانچه در شرع سنی باین کلمه قرار یافته و لا معبود و لا وجود و لا تصور و لا تصور و لا تصور است لا تصور و لا تصور و لا وجود و لا وجود است لا معبود الا الله در مقام تنی در نظر وحدت بصروا بسته بعبادت صلوة

نه عبادت دیگر گردیل صلوٰۃ مدد فرماید و نقص از اطلاق کند

فصل در ولایت صفی اکثر اولیا که سوای یک مقام ولایت که حضرت مجدد رضی الله عنه از ولایت صفی می نامند چون دیگر مقام ثابت نیکند تعین اول که از ابودت تعبیر میکنند و مرتبه اجمال حقیقت محمدی میگویند تعین ثانی که بودانیت تعبیر میکنند و مرتبه تفصیل و حقائق ممکنات میگویند و در همان مقام اثبات می نمایند و حضرت مجدد رضی الله عنه میفرماید که ولایت صفی دایره ظلال حقائق ممکنات است سوای انبیاء ملائکه علیهم السلام حقائق انبیائینی مبادی تعینات آنها نفس صفات است که بولایت کبری تعبیر کرده شد و حقائق ملائکه بولایت علیا تعبیر کرده و فرق بین الوالاتین سابق مذکور گردید و لفظ اعلی از ولایت کبری حقیقه محمدی گفته که از الصفت العلم بایشان العلم تعبیر فرموده اند این مکتوف آنحضرت پیش از وصول کمالات نبوت بود بعد از آن که کمالات نبوت در رسالت و الواعزم مشرف شدند بر آنحضرت ظاهر شد که تعین اول تعین وجودیست که رب ابراهیم خلیل الرحمن است مرکز که از آنسب و سابق ابراهیم است حقیقه محمدیت بعد از آن بر آنحضرت ظاهر شد که تعین اول صفت حب است محیط دایره خلقت است که سبب تعین خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام است و مرکز محبت است چو بحر که رسیده شود انهم دایره ظاهر میشود که محیط آن محبت صرفه است که سبب تعین موسی کلیم الله است علیه السلام و مرکز آن محبوبیت است که سبب تعین رسول کریم است صلی الله علیه و سلم و آن مرکز چون دایره ظاهر میشود محیط آن محبوبیت متمم است مرکز آن محبوبیت صرفه در آن حقیقه الحقائق است معامله محبوبیت متمم به اسم مبارک محمد تعلق دارد و محبوبیت صرفه باسم مبارک احمد صلی الله علیه و سلم پس ای سرود کائنات و توالات است ولایت محبوبیت متمم که از حقیقه محمدیه گویند و ولایت محبوبیت صرفه که از حقیقه احمدیه گویند و همین تعین اول است فوق آن لاتعین است که در آن سیر قدمی را گنجایش نیست و ترقی فوق تعین اول حقیقه احمدیت ممکن نیست لیکن قریب مرض موت را آخر عمر حضرت مجدد رضی الله عنه را به بحیث خلیل رسول اگر صلی الله علیه و سلم ترقی از آنجا که واقع شده بمیز نظری بودند به سیر قدمی حضرت عوده الوفی میفرمایند که این معنی از آنحضرت یعنی حضرت مجدد و در همان مجلس استقاده نموده سوال وجه تعارض کشف اولیا

تعبیر

محمدی

و کشف حضرت مجدور غایتین اول چیت جواب حضرت مجدور میفرماید که ظل شی بسطید
 که خود را بهل شی و اناید و سالک را بنمود و قرار میسازد پس آنان و تعین ظل تعین اول اند که در وقت
 شروع بر عارف بر اهل تعین اول که تعین جی است ظاهر گشته سوال علم از صفات حقیقه است و
 حسب از صفات اضافیه و وجود بر حسب اسبق است چه حسب فرع وجود است آنها را ظل تعین جی گفتن راست
 نیاید جواب علم از صفات حقیقه است و اهل مرتبه لا تعین است مبادی تعینات همه اعتبارات است
 اول اعتبار که بطور آمد حسب است اگر حسب نبود هیچ مخلوق نشدی و در حدیث قدسی آمده کنت
 کنز الخفیفا فاجبت ان اعرف اعتبار ثانی وجود است که مقدمه ایجاب است تعین وجود و گویا ظل است
 تعین جی را حق تعالی صفات خود را و کمالات خود را و هم ذات خود را میباید پس صفات حق تعالی که در
 مرتبه علم اند دایره ولایت کبری و ولایت علیاست و ظلال آن صفات ولایت صغری و ذات همچون
 که در مرتبه علم است و حصول بان کمالات نبوت و کمالات رسالت کمالات اولو العزم و حقیقه قرآن
 و حقیقه صلوة و معبودیت صرفه اعتبار آنند نفس الامری خارج از مرتبه علم که آزاد وجود و نفس الامریت شلاند
 در خارج موجود است و وجود او امریت اعتباری که در خارج موجود نیست اما نه اعتباری که موقوف بر اعتبار
 معتبر باشد بلکه نفس الامریت چنانچه حضرت مجدور غایتین سوال جواب فرمودند سوال تعین اول
 وجود است و وجود او در خارج موجود نیست نزد این بزرگواران چیزی بخبر ذات خدا تعالی موجود نیست
 و در آن خارج از تعینات و تنزلات نامی و نشانی نه و اگر نبوت علمی گویم لازم آید که تعین علمی از وسایق
 باشد بان خلاف مقدور است جواب گویم امر ثابت است اگر نبوت خارجی گویم بان معنی که ما در آ
 علم او ایم ثبوتی است گنجایش دارد و الله سبحانه اعلم حضرت عروه الوثقی میفرماید که باید دانست که معنی
 تعین اول تعین ثانی آن نیست که حق تعالی تنزل کرده حسب شد یا وجود شد بلکه معنی آن ظهور است
 که لائق است به تنزیه و مناسب کلام انبیاء است علیهم السلام معنی صا در اول رسول فرمود صلی الله علیه
 و سلم اول ما خلق الله نوری -

تصحیح
 زویل

فصل باید دانست که در هر مقام ولایت کمالات نبوت رسالت و حقائق صوفی را در وحالت

انقطاع

رجوع

لِكُلِّ انْتِبَاحٍ مِنْ خَلْقٍ وَتَوَجُّهٍ بِسُوءِ حَقِّ تَقْضَايَ قَاذِرٍ كَرِاسُورٍ بِكَ وَتَبْتَلِ إِلَهُ تَبْتَلِيٍّ مَعْنَى يَا كُنْ لَمْ
 پُروردگار خود را و انتقطع شواز غیر و بسوی او قطع شدنی دوم رجوع عن الله بالتدنی باز تجدیدناست
 بخلق که از لوازم مقام تبلیغ و ارشاد است حق تعالی فرماید لَوْ جَعَلْنَاهُ مَكًّا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا مَعْنَى اگر
 رسول را فرشته کردی هم بصورت مردی کردم اگر فرشته را پیغمبری میفرستادم در اوصاف آدم و ابراهیم
 میانتم تا در میان بغض و ستیفیض مناسبت باشد که بی مناسبت اخذ فیض نشود در حالت اولی در
 نظر کشفی چنان نماید که گویا بسوی خدا میرسند و در حالت ثانیه بنظرمی آید که گویا از جناب حق بسوی خلق
 می آید و در حالت صوفی علکین میشود و هر قدر که نزول اتم باشد فیض او در عالم بسیار سیرایت میکند فایده
 خواندن سورۃ حج اسم در عروج تاثیر دارد -

فصل اینهمه مقالات در عروجات که در میان آمده بعد از ارسال حق تعالی بمحمد و الف ثانی عطا کرد
 کسی از ادیان سابق بان لب بخشوده اینهمه مبنی بر آنست که در میان اتم سابقه برای هدایت خلق و بر
 قرن و هر قریه انبیاء معوث میشدند حق تعالی میفرماید وَ اَنْ مِنْ قَوْمٍ يَكْفُرُ بِالْاٰلِهَةِ فَاُولٰٓئِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ
 شهری گرانگذاشت مدعی پیغمبر بعضی از آنها بمرتبه رسالت میرسیدند چنانچه در حدیث است عدد
 انبیاء یک لکه و ست و چهار هزار و عدد رسل سه صد و سی و سه است و بعد از ارسال یا قرین پیغمبری
 اولو العزم معوث میشد بعد از ارسال از آدم بر نوح علیه السلام و همچنین بعد از ابراهیم و بعد از موسی و بعد از
 عیسی علیه السلام و بعد از محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم خاتم النبیین شدند بعد وفات او اولیای مامت
 او در هدایت خلق نیابت آنحضرت کردند رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود العلماء و مرشدة الانبیاء
 یعنی علماء و ارثان پیغمبران اند و در میان آنها شخصی مثل رسولان و میان انبیاء بر سر هر صد نفر فیصل
 اعیان یافته و تجدید کرده - ابو داود و غیره از آن حضرت علیه السلام روایت کردند ان الله یبحث
 فی هذه الامة علی راس مائة تسعة من جدد بها امر دینها یعنی حق تعالی تسبعوث خواهد کرد
 درین است بر هر صد شخصی را که تجدید دین کند و چون هزار گشت و نوبت اولو العزم رسید حق تعالی
 موافق عادت قدیم برای هزاره دوم مجددی پیدا کرد که در سائر اولیاء مجددان مثل اولو العزم باشد

در انبیا و رسولان و اوزار بقیه طینت رسول کریم صلی الله علیه و سلم آفرید و این مقامات و کمالات را در کسی ندید و بود و طفیل او این کمالات و آخرین زمان شائع و جلوه گر گردانید از ابن امام جعفر صادق رضی الله عنه روایت میکند او از پدر و جعفر رضی الله عنهم که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اینتر و اینست بقا انما مثل امتی مثل غنث لا یدری اخره خیرام اوله او کحد یقنه اطعمه فی جامها علما نثر اطعمه فی جامها علما العمل اخرها فوجان یكون اعرضها عرضا و اعظمها عمقا و احسنها حسنا یعنی خوشی ده باشد و خوش باشید بدستیکه حال است من مانند حال باران است در یافته نمیشود که آخران بهتر است یا اول آن یا حال است من مانند باغ است خوراینده می شوم از آن باغ قسمی از سیوه سالی نیمی در سالی دیگر شاید که قسم آخر آن پنهان تر باشد در پنهانوری و عمیق تر باشد و عمیق تر باشد در خوبی و از ابی هریره در کتاب الزهد یقینی آورده و همچنین از ابن عباس مرویت که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم من تمسک بسنتی عند هذا امتی ظله اجره ما تة شهید یعنی هر که لازم گیرد سنت مرا نزد فاسد شدن است من او را ثواب صد شهید باشد از این احادیث معلوم میشود که بعضی مردم در آخر زمان باشند که در علوم و کمالات شان پنهان تر و عمیق تر و نیک تر باشند از دیگران و هر که سنت را حکم گیرد در زمان فساد است و غلبه کفر و معاصی او را ثواب برابر صد شهید باشد و الله اعلم

خاتمه در سلوک نقشبندیه

جمع مسلمانان را خصوصاً صوفیان طریقه نقشبندیه را که بنای طریق شان منحصر است بر اتباع سنت لازم است که خدمت فقه و حدیث نمایند تا فرائض و واجبات و محرمات و مکروهات و مشتهات و سفر غیر صلی الله علیه و سلم در عبادات و معادات دریابند و همان اکبر و اتباع سنت کوشند خصوصاً در اتباع فرائض و واجبات و پرهیز کردن از مکروهات و مشتهات رعایت سنت حکم گیرند در طهارت بدن و ثوب سکان و سازش را تطهیر نماید تا کلی نماید اما در طهارت ظاهری بر تیره و سواس سازند که مذموم است نماز پنجگانه در ساجد جماعت گذارند بقسمی که تحریم اولی فوت نشود و کثرت جماعت

و همچنین یک سزا امام طلب نمایند در حدیث آمده الامام من امن یعنی نماز مقتدی و وضو نماز امام
 پس هر قدر که امام کامل تر باشد نماز کامل تر میسر شود و بعد از دست نهند و جمع سنن و آداب نماز را
 نیک بایست کنند و نماز باطمینان تمام گذارند و قرآن تبخیر و تجوید و حسن صوت بی تغنی بخوانند و نماز را
 در اوقات سجده و اگر دوه باشند و سنن را بیک دوازده رکعت اند و نماز تهجد که آنهم سنت مؤکده است از
 دست نهند و روزه ماه رمضان المبارک با احتیاط ادا کنند و از سخن لغویان گناه یا فحشیت ثواب نرو
 از دست ندهند و نماز تراویح و ختم قرآن و اعکاف عشره اخیره رمضان لازم گیرند و ولیده القدر را بویا
 باشند و اوقات ذکر را سمور دارند و اگر مالک نصاب نامی باشند ادای زکوة فرض است لیکن درین باب
 سنت آنست که زیاده از حاجت ضروری مال نگاه ندارند رسول کریم صلی الله علیه و سلم یک یک را از
 ازواج مطهرات بعد فتح خیبر در سالی شش صد من جو و غرمانیدادند و در ملک خود یکدوم نگاه میداشتند
 و از کسب حلال خورده باشند و در بیع و شتراد غیره عقود رعایت مسائل فقہ لازم گیرند و از شبهات
 بهمیز نمایند و در ادای حقوق الناس سعی طبع نمایند اگر در ادای حقوق الله تقصیر واقع شود باید مسعفرت
 بشفاعت رسول کریم صلی الله علیه و سلم و پسران عظام قویست اما حقوق الناس در بخشش نمی آیند و کجاست
 سنت پیغمبر آنست اما اگر ادای حقوق آن نتواند کرد درین زمانه بخوف فوت اکثر فرائض سنن اگر از ۴
 بازماند بهتر باشد درین باب کلامی مختصر نوشته شده تفصیل آن از کتب فقه و حدیث باید جست بعد از
 فرائض و واجبات و اجتناب از مکروهات و شبهات بر صوفی لازم است که اوقات بندگی الهی محمود اند
 و در بطالت نگذرانند در حدیث آمده که اهل جنت حسرت نکنند که بر ساعتی که ذکر خدا تعالی نکرده باشند
 پیش از قای نفس کثرت فواصل تلاوت قرآن ترقی در قربت بند حق تعالی میفرماید لا یسه
 الا المظهر و یعنی قرآن را بدون پاکی مس نکند چنانچه طهارت ظاهری شرط نماز است بدون طهارت
 از زوال نفس برکات نماز و تلاوت حاصل نتوان کرد چنانچه در نظام هر از که کفر کلام الله الا الله است همچنین
 از هر که کفر باطنی از کلام الله الا الله میشود رسول کریم میفرماید جد دو ایمان که یعنی ایمان خود را نماز
 کنید مردم پرسیدند چگونه ایمان را تازه کنیم فرمود بتکرار کلمه طیبه لا اله الا الله جمیع شیخ سالان ای مریدان

همین ذکر لا اله الا الله مقرر داشته اند بعضی میگویند و از آن میجویند و تقشیر ذکر چهار راجعت دانسته اند
 مذکر خفی گفتاگر ده اند پس برای فنای طلب و غیره لطائف عالم امر ذکر لا اله الا الله بحسب نفس مفیدند
 دوم رازیر ناف بند کرده دلا را در خیال از ناف تا دماغ و کله را از دماغ بر دوش راست تا الطیف روح
 که زیر پستان راست است فرو می آرند و کله را از انداز آنجا بقلب که زیر پستان چپ است ضرب میکنند
 همچنین بلاخطه معنی که پنج مقصودیت جزوات پاک ابر عایت طاق بعمل می آرند و این را قوف معوی
 گویند این کل از خواجه عبدالحق غجدوانی و او را از حضرت خواجه کائنات رسیده و برای فقای نفس
 تکرار کله طیبیه بلاخطه معنی بزبان مفید است که نفس از عالم خلق است بعد حصول فقای نفس در مقام کمالات
 نبوت و فوق آن ترقی بتلاوت قرآن و کثرت نماز است چنانچه بالا در میان مقامات مذکور شده تنصیح
 از پیغمبر صلی الله علیه و سلم مسألی او در پشت طلبک و فرمود که چیزی دیگر طلب کن آن شخص گفت که من
 همین میخواهم انحضرت فرمود پس کن مراقب نفس خود از کثرت سجود و کثرت مراقبه هم از برای مبتدی مفید
 است هم برای منتهی حضرت خواجه تقشیر رضی الله عنه میفرمایند که صوفی بکثرت مراقبه براتب وزارت
 میبازد رسید مبتدی اول مراقبهات تسبیح جمیع صفات کمال میفرمایند چون از ازاان مراقبه جمیع دست هر
 مراقبه جمیع و ملاحظه قوله تعالی و هو معکم ایما کنند یعنی خدا شماست هر کجا که باشید میفرمایند و بعد
 فقای قلب مراقبه قربت میفرمایند و ملاحظه و محقق اقی الیمن جبل الودید یعنی خدا نزدیکتر است
 بسوی او از برگ گردن بعد فقای نفس مراقبه محبت و ملاحظه یحبههم و یحبونه میفرمایند یعنی خدا دوست
 میدارد و ما او دوست میداریم خدا را چون فقای اتم دست هر دو کمالات نبوت و فوق آن بر مراقبه ذات
 بخت مواظبت نماید بعد فراغ از ذکر و فکر و فراق نفس و نوافل اگر مصاحبت و سکانت با علمای عتیان و صلحا
 دست و پیغمیت داند بشرطیکه ملازم مصاحبت دنیا داران محبت نباشند و اگر صحبت صلی امیر شوقها
 نشستن یا خواب رفتن خوب است العزلة حیومن الجلیس السوء و الجلیس الصالح چیزین العزلة
 یعنی گوشه نشینی بهتر است از جمشین بدو هشتین نیک بهتر است از غزلت صحبت و مخالطت چهل و نهم
 و کسانیکه در دنیا بیشتر انهماک دارند کارخانه باطن را فراب میکنند خصوصاً در حق صوفیان مبتدی سخت

<p>دلائل نجات مترجم نظامی</p> <p>حزب البحر مترجم اردو مترجم</p> <p>عبد الصمد صفا کاغذ بنی</p> <p>ایضاً بجا غزل دلائی</p> <p>پنجبوریہ مترجم مع فضائل</p> <p>ترجمہ اردو با محاورہ واضح</p> <p>بر قلم مع فضائل سورہ مجتبیٰ</p> <p>نامشہ ایلیل ترجمہ کایان</p> <p>ہوامی شرح حزب البحر از</p> <p>حضرت شاہ ولی اللہ</p> <p>اوراد فحید -</p> <p>وسائل البرکاتی اوراد سلو</p> <p>علی سید الکائنات</p> <p>ترجمہ اردو خواہر فارسی</p> <p>اسکا پہلا جہز تیار ہو گیا ہے</p> <p>اوراد قرینہ الطبع از علامہ</p> <p>ترجمہ کی خوبی کے مترجم نے</p> <p>بہترین فائدہ یا نوٹ ہر ایک</p> <p>اجمالی کیفیت مفصل طور پر لکھا</p> <p>اور بہت فائدہ مند مطلب ہے</p> <p>نام میں کیوں من علامہ</p> <p>مترجم کے اذکار و شفا کے</p> <p>اور احادیث سے ثبات میں</p> <p>نویس کا بی غیر مذکور ہے</p>	<p>فتوح المشرق العراقی</p> <p>جامع التواریخ مطبوعہ مکتبہ</p> <p>تاریخ خمیس مصر -</p> <p>تاریخ فرشتہ</p> <p>سیر المتقین ہر دو جلد</p> <p>تاریخ روم و یونان</p> <p>سیر المحضون فی سیر الملکین</p> <p>ترجمہ نور العین از شاہ ولی اللہ</p> <p>فتوح الشام عربی کثوری</p> <p>بنی نامہ فارسی</p> <p>مطلع العلوم مجمع الفنون عظیم</p> <p>دفن کا ذکر ہے - بزبان فارسی</p> <p>ایضاً بزبان اردو -</p> <p>شفا العلیل ترجمہ قمر الہی</p> <p>مع رسالہ ہدایت السبیل</p> <p>خیار القلوب حاجی امداد شاہ</p> <p>صاحب بہار - اذکار شوال</p> <p>یہ کتاب جواب ہے مسئلہ مجتبیٰ</p> <p>ارشاد شری مجتبیٰ -</p> <p>جوہر القرآن جدید مترجم</p> <p>مولانا محمد حسن صاحب مجتبیٰ</p> <p>مع ترجمہ اردو - بقلم علی</p> <p>واضح و خوش خط لکھا گیا ہے -</p>	<p>زبدۃ الآثار فارسی مع ترجمہ</p> <p>اردو زبدۃ الاسرار - ایک کتاب</p> <p>حالات و کرامات حضرت غوث العظیم</p> <p>جدید سہ کے شیخ عبد الحق محدث</p> <p>دہلوی نے لکھے ہیں -</p> <p>کشکول شریف فارسی</p> <p>از حضرت شاہ کلیم الدین جہان آبادی</p> <p>مطبوعہ مطبع مجتبیٰ - کتاب</p> <p>صاحبان اذکار و شوال کے</p> <p>لیے ایک عمدہ رہبر ہے -</p> <p>مجموعہ فتوحات و اہدی کمال</p> <p>دو چار جلد - بزبان اردو</p> <p>منہاج النبۃ ترجمہ مارج النور</p> <p>تاریخ اخلاقی عربی -</p> <p>منہاج القصص کان</p> <p>ترجمہ سیر الانصاف اردو</p> <p>تاریخ کہ مستطیع حالات بنائے</p> <p>کتبہ شریف -</p> <p>تاریخ مدینہ منورہ ترجمہ</p> <p>جذب القلوب الی ديار المعبوب</p> <p>منہاج القصص مطبوعہ علی</p> <p>تاریخ حبیب اللہ اردو</p> <p>مغازی المرسل اللہ نظامی</p>	<p>مجموعہ فارسی</p> <p>دلائل ترجمہ اردو</p> <p>منہاج البحرین مطبوعہ مجتبیٰ</p> <p>سینۃ الاولیاء فارسی</p> <p>مکتبہ کرامات غوث پاک</p> <p>زبدۃ المجالس بمبئی</p> <p>مجموعہ صحیحہ بوجہ اردو</p> <p>افضل العوائد مفوضات حضرت</p> <p>نظام الدین ابی مولا حضرت</p> <p>ابن خیر سوریہ</p> <p>تذکرۃ الاولیاء از شیخ الشافعی</p> <p>فرید الدین عطار</p> <p>ایضاً اردو بمبئی مجلد -</p> <p>کلیات شیخ فرید الدین عطار</p> <p>کلمات عربیہ مع جوت</p> <p>عربی - مجتبیٰ -</p> <p>رباعیات سہم</p> <p>فوائد العوائد از حضرت نظام الدین</p> <p>جوہر التوحید</p> <p>اردو از صاحب غفری</p> <p>جوہر خواجہ قطب الدین</p> <p>مکتبہ کافہ و خوشی دیگر</p> <p>اردو اولی -</p>
---	--	---	--

اشتبہا

یہ کتاب حضرت قاضی ثناء اللہ صاحب پانی پتی کی تصنیف ہے اور عظیم سلوک میں
یہ کتاب مالا جو ہے چونکہ ایک صے سے یہ کتاب کیا ہو گئی تھی اور ہر دیا و مہار کے
طالبوں کی خواہش مافیہ و ماوراء قرون تھی اس واسطے مطبع صاف پاکیزہ اور قطعاً
باہتمام صحت طبع کیا ہو جس صاحب کو جس نسخے مطلوب ہوں مطبع کے طالبانین

اور

ہر قسم کے قرآن شریف حائل مادہ مترجم (اسی مطبع کی مطبعہ حائل شریف مولوی ترمیم ایک
اشرفی فی غلی انعام والی بھی قیمت پھر بلا جلد و مجلد درجہ اول ہر صر مع حصول یہ ہوتی ہے -)

و کتب بنیات عربی فارسی اردو و کتب درسیہ مدارس عربی و سرکاری
و کتب تصوف و لغات و طب و نیز کتب مصنفہ (حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی)

و حضرت شاہ ولی اللہ دہلوی و مولوی محمد قاسم شاہ عالمیہ و مولوی نذیر احمد صاحب و مولوی الطاف حسین حالی و صاحب تفسیر
و شمس العلماء لکھنؤ و کارنامہ صبا) و دیگر کتب مطبوعہ

مصر میں کلکتہ لکھنؤ کانپور اگر میرٹھ دہلی وغیرہ کتب متفرقہ نمایاں ہوں

اسی مطبع میں معلوم مطبع مجتبیٰ دہلی سے تصدیق پر کتب کا بیعت

المشہد

محمد عبداللہ صاحب

